



تاریخ زرتشتیان

فرزادگان زرتشتی

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان



سازمان انتشارات فروهر
خیابان انقلاب نیش فلسطین جنوبی
شماره ۶

بها با جلد شمیز ۱۸۰ تومان
بها با جلد زرکوب ۲۲۰ تومان

دکتر ۱۳۶۳
 تهران کتابفروشی فروهر
 انقلاب - ۲ - فلسطین جنوبی
 علی الهجانی



۷۳۶۸۹۴

تایخ زرتشتیان
 فرزاد کمان زرتشتی

چاپ این کتاب با سرمایه رستم معاونت
(شهمردان) توسط سازمان انتشارات فروهر انجام شد



سازمان انتشارات فروهر

نام کتاب	: تاریخ زرتشتیان
نویسنده	: رشید شهمردان
نوبت چاپ	: نخست
تاریخ چاپ	: ۱۳۶۳
قطع و صفحه	: وزیری ۷۲۰ صفحه
چاپ	: چاپ خواجه
تیراژ	: ۲۰۰۰

تایخ زرتشتیان
فرزنگان زرتشتی

لمازده و کرد آوزنده
رشید شمردان



به یاد بود نخستین
سالگرد درگذشت
شادروان استاد
رشید شه مردان

فهرست مندرجات

موضوع	ط	تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی	۱۰۲
کتابهایلیکه استفاده شد	۱	آموزش و پرورش	۱۱۱-۱۱۴
بخش اول	۴	برطرفی تقویم و جشنهای زرتشتیان	۱۱۵
فرزاتگان زرتشتی ایران و هند	۵	نظریات زرتشتیان راجع بسلوک	۱۱۷
نفوس زرتشتیان ایران	۱۰	بخش دوم	۱۲۱
آمار زرتشتیان یزدانکیخسرو جی خانصاحب	۱۵	فرزاتگان کی نشین واروند	۱۲۳
شرح حال زرتشتیان و پارسیان ناماور		شاه کیخسرو	۱۲۴
در هندوستان و ایران	۱۸-۴۰	فرزانه جاماسب حکیم	۱۲۹
مهاجرت پارسیان وزندگانی آنها در هند	۴۱	شاهزاده اسفندیار	۱۳۱
رشید هومردان (نگارنده کتاب)	۴۹	فرزاتگان پشوتن و ساسان	۱۳۲
موقعیت پارسیان هند در زمان اکبر شاه	۵۳	هیربد کنسر	۱۳۳
فرهنگ پروری شاهان مغول و دستور آذرکیوان	۵۵	هیربد اردای ویراف	۱۳۵
خاورشناسان و اکبر شاه	۵۸	دستور آذرباد مارسپند	۱۳۷
اکبر شاه وزرتشتیان	۶۰	فرزانه دوبان	۱۳۸
شرف آتش در نظر شیخ اشراق	۶۷	دستور آذرکیوان	۱۴۰
شراردهای غضب مورخین	۶۹	فرزانه خراد	۱۵۱
چگونگی مهاجرت پارسیان به هندوستان و		فرزاتگان اردهیر و فرشید ورد	۱۵۲
آثار باقی مانده و احوال آنان	۷۲-۸۵	فرزانه بهمن	۱۵۳
تأنین و تأثیرات آوازش	۸۷	فرزانه خردمند	۱۵۴
کرامات پیشوایان	۹۰	موبد هوشیار	۱۵۶
کرامات دستور مهر جی رانا	۹۲	موبد سروش	۱۵۸
نورنگ یا اذکار و اوراد	۱۰۰	فرزانه یزدان ستای	۱۶۰
		موبد خداجوی	۱۶۱

۲۳۶	فرزانه خدا بخش	۱۶۴	موبد خوشی
۳۳۹	« استاد خدا رحم	۱۶۷	فرزانه دادبویه
۲۴۰	« شهریار	۱۶۹	فرزانه بهرام فرهاد
۳۴۱	« نوذر شاه	۱۷۱	موبد پرستار و فرزانه بهرام کوچک
۲۴۴	« مهر جمبور	۱۷۲	فرزانه کیشمند
۲۴۸	« ایرانی بابا	۱۷۳	موبد پیشکار و فرزانه شیدوش
۲۵۰	« رستم درویش	۱۷۷	حکیم کامران
۲۵۲	اوستا و سلوک	۱۷۹	فرزانه شیدوش
۲۵۷	بخش سوم		فرزانگان مهر آذر و اسپندیار و بهرام و ساسان آذری
۲۵۹	نامه های زرتشتیان	۱۸۱	
۲۹۶	نامه هندوستان بایران	۱۸۲	درویش بهرام
۳۰۲	صورت نامه های زرتشتیان ایران بهند	۱۸۳	فرزانه موبد کیخسرو
۳۰۴	مباحثات موبدان	۱۸۹	فرزانگان داور هوریار و موبد افراسیاب
۳۰۹	بخش چهارم	۱۹۰	فرزانه هیرید و دستور حکیم
۳۱۱	نویسندگان پهلوی و موبدان موبد متوشچهر	۱۹۱	« شیداب پارسی
۳۱۸	نویسندگان گمنام	۱۹۲	« شیدوش
۳۲۹	کوچ نشینهای دلیتان و فرزانه بهرامشاه	۱۹۴	آزاد سرو
۳۴۲	شارسان فردوس	۱۹۵	فرزانگان ساسان بنده و فرهاد
۳۴۹	گفتارهای فرزانه بهرامشاه	۱۹۷	فرزانه بهرامشاه
۳۵۲	دستور اردشیر	۱۹۸	فرزانه رستم
۳۵۷	خلاصه نامه دستور اردشیر	۱۹۹	فرزانگان دیگر و فرزانه جمشید
۳۵۹	فرزانه اردشیر	۲۰۱	مربدان غیر زرتشتی دستور آذر کیوان و خلفای
۳۶۰	فرزانه اردشیر جی ریپوتر	۲۰۳	فرزانگان محمد علی و سید محمد سعید
۳۶۸	هیرید اسفندیار	۲۰۴	فرزانه عاشور بیک قرامانلو
۳۶۹	ملا اسکندر	۲۰۵	فرزانگان محمود بیک و موسی و هارون
۳۷۰	فرزانه ایران شاه	۲۰۷	« انتوان بشویه و اورج ورام بهت
۳۷۱	فرزانه افلاطون	۲۰۸	فرزانه رامچند کهتری
۳۷۳	فرزانه المجوسی	۲۰۹	سایر علاقمندان و اخلاق فرزانگان زرتشتی
۳۸۱	دستور ایرج جی	۲۱۳	منشاء آثار فرزانگان زرتشتی
۳۸۴	موبد برزو	۲۱۶	نامه های کتب زرتشتیان
۳۸۵	فرزانه استاد بمان	۲۱۸	فرزانه مهر بابا
۳۸۷	فرزانه بهرام پور رستم	۲۳۲	« هماجی
۴۰۴	موبد بهرام	۲۳۴	دستور سهرابجی

۵۱۶	« سیاوخش ایرانی »	۴۰۶	دستور بهرام کرمانی
۵۲۱	« سیاوخش منوچهر »	۴۰۹	فرزانه بهرام زاوری
۵۲۳	« شاپور »	۴۱۱	فرزانه بهرام خدا بخش
۵۲۶	« شهریار »	۴۱۳	ملا بهروز
۵۲۹	موبد فریدون	۴۱۵	فرزانه بهمن جی منشی
۵۳۰	دستور ملا فیروز	۴۱۸	دستور بهمن
۵۴۰	فرزانه فولاد	۴۲۶	دستور جاماسب آسا
۵۴۲	دستور ملا کاوس	۴۲۸	دستور جاماسب ولایتی
۵۵۲	فرزانه کیخسرو جی خانصاحب X	۴۳۲	ارباب جمشید جمشیدیان X
۵۵۹	« کیخسرو خالوامان »	۴۴۶	فرزانه جمشید خسرو
۵۶۱	« ارباب کیخسرو شاهرخ X »	۴۴۹	فرزانه جمشید ولایتی
۵۷۴	« کیخسرو ابن کاوس »	۴۵۱	موبد جمشید
۵۷۶	« ارباب کیخسرو مهربان X »	۴۵۳	استاد جوانمرد
۵۸۱	« استاد کیومرس »	۴۵۵	ملا جهانگیر
۶۰۷	« ملا گشتاسب کرمانی »	۴۵۶	موبد خدا بخش
۶۱۱	« استاد ماستر خدا بخش X »	۴۵۸	هیرید خدا بخش معروف با استاد
۶۱۷	« مانکجی هاتریا X »	۴۵۹	فرزانه خسرو مالی
۶۴۴	فرزانه دستور ماونداد	۴۶۱	فرزانه خدا بخش اردشیر
۶۴۴	فرزانه ملا مرزبان	۴۶۳	فرزانه خداداد کنترا کتر
۶۴۶	موبد مرزبان	۴۶۶	فرزانه هیرید خدایار
۶۴۸	فرزانه مرزبان ظهراب	۴۶۷	فرزانه ارباب خسرو شاهجهان X
۶۵۵	فرزانه میرزا مهربان	۴۷۴	فرزانه خسرو کیکاوس
۶۵۷	« مهربان راستی »	۴۷۶	فرزانه خسرو مهراله آباد
۶۵۸	« مهربان پوردهقان »	۴۸۱	دستور داراب پهلان
۶۶۰	اسپهبد مرزبان	۴۸۶	دستور داراب
۶۶۲	دستور مهر جی رانا	۴۸۹	فرزانه دهشتک
۶۶۹	موبد منوچهر کیقباد	۴۹۰	فرزانه دینشاه ایرانی
۶۷۱	فرزانه نوروز جی شاکر	۵۰۰	فرزانه رستم یزد آبادی
۶۷۲	دستور نوشیروان وداستان زرتشتیان و جهانشاه	۵۰۳	فرزانه رستم اسفندیاریزدی
۶۸۲	دستور نوشیروان	۵۰۴	دستور رستم جی سنجانا
۶۸۳	فرزانه هرمز	۵۰۶	فرزانه رستم وپسرش بهزاد
۶۸۴	« هرمزد یار شهریار »	۵۰۸	فرزانه زرتشت بهرام بژدو
۶۸۸	قدمت دساتیر و دستور آذر کیوان	۵۱۱	فرزانه سهرابیجی باتلی والا
۷۰۶	ارباب رستم گبو X	۵۱۴	فرزانه سهل بن شاپور

کتابهاییکه استفاده شد

آئین اکبری	تالیف	شیخ ابوالفضل
آئین هوشنگ	«	مانکجی هانریا
اکبرنامه	«	شیخ ابوالفضل
بزم پارسائی	«	
پندنامه	«	ملایروز
پیغمبری زرتشت	«	رشید شهردان
تاریخ و ادبیات در ایران جلد اول	«	دکتر ذبیح الله صفا
تاریخ جدید یزد	«	احمد بن حسین بن علی الکاتب
تاریخچه اله آباد رستاق	«	اردشیر خالص
تاریخ عالم آرای عباسی	«	اسکندر منشی
تاریخ کیتی کشا ذیل	«	آقا محمد رضای شیرازی
تاریخ ممالک هند	«	غلام باسط
تاریخ منظم ناصری	«	صنیع الدوله محمد حسن
تاریخ یزد	«	عبدالحسین آیتی
تذکره الاولیا	«	شیخ فریدالدین عطار
چهار مقاله عروضی سمرقندی	«	بکوشش دکتر معین
حافظا		نشریه کتابفروشی علی اکبر علمی
		تهران ۱۳۲۸
خروشتاب	«	موبد هوشیار
خدا نامه	«	سهرابجی منوچهرجی دهسائی
دبستان المذاهب	«	موبد کیخسرو
روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان	«	هانری کوربن
روایت داراب هرمزدیار	«	مانکجی اونوالا
روزنامه تربیت	شماره	۳۴۹ - ۴۱۷ - ۴۲۶
زردست افشار	«	دادپویه
زوره باستانی	«	آذر پزوه
شارستان	«	بهرام فرهاد
شاهنامه	«	فردوسی
طبقات اکبری	تالیف	خواجه نظام الدین احمد
فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه	«	محمود بن عثمان
فرضیات نامه و خلاصه دین		
دستور داراب پهاسن بایادداشتها	«	دکتر مدی

فرهنگ ایرانی و تأثیر آن	محمد محمدی
در تمدن اسلام	
فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا	یحیی مهدوی
گلشن فرهنگ	کیخسرو کاوس
مآثر الامرا	شاهنواز خان
مأکولات بهمنی	ملا کاوس
مثنوی	مولانا جلال الدین رومی
مرآة العالم	محمد اعظم بن شیخ محمد شفیع بن شیخ عبدالاسلام
مرزبان نامه	بتمحیح محمد بن عبدالوهاب
مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی	دکتر معین
منتخب التواریخ	بداونی
منطق الطیر	فریدالدین عطار
منتخب اللباب	خاقرخان
مجله اطلاعات ماهانه شماره ۳۲	آبان ۱۳۲۹ تهران
مجله اندیشه ماهانه شماره ۲، ۳	سال یک تهران
مجله الندوه جلد ۲ شماره ۶	مقالات شبلی نعمانی‌هند
مجله هوخ شماره ۱ سال ۳ شماره ۸	۶ تهرانی
مجله مهر سال ۲ شماره ۵	
نامه تنسر	تالیف
یکسال در میان ایرانیان	مجتبی مینوی
چهار مقاله عروضی سمرقندی	ادوارد برون ترجمه ذمنصوری بکوشش دکتر معین

صورت نسخه‌های خطی متفرقه

بهمن‌یشت محفوظ در کتابخانه دانشگاه بمبئی شماره ۲۹	
سفینه رستم درویش ملکی رستم خسرو ایرانی بمبئی	
فرضیات تالیف موبد اسفندیار ملکی دکتر دودی نوساری	
فرمان معافیت مراعی محفوظ در انجمن اکابر صاحبان بمبئی	
یادداشت‌های فرزانه خداداد وفاداری یزد	
یادداشت‌های فرزانه سید محمد حاجی سیدباقر هاشمی کرمانی تهران	
صورت نسخه‌های خطی محفوظ در کتابخانه مهرجی رانادر نوساری	
دیوان و منظومات ایرج	F43
ماهیار نامه	F18
پندنامه ایرج	F46
دیوان موبد مرزبان راوری	F62
غزلیات دستور نوشیروان	F64
جاماسب نامه منظوم دستور قوام الدین	S121
سفینه	F71
سفینه	F60
سفینه	F45
سفینه	F23

F47	سفینه
S83	سفینه
E40	سفینه
S17	سفینه
F50	سفینه

نسخه‌های خطی محفوظ در بنگاه خاورشناسی گاما بمبئی

K R Cama Oriental Institute

BVIII,7	بشماره	روایت هفتاد و دو پرسش و پاسخ
HA v(ms)2	<	جنگ دستور جاماسب
RVIII 79	<	جام کیخسرو
R207	<	خلقت موالید
RII 26	<	فرهنگ دساتیر
R288	<	صد در نظم
R VIII7	<	دین خرد
R 192	<	غزلیات
B VII,16	<	زرتشت نامه کاوس
RVII 121	<	کل رهنما
R69	<	آراسته
D38	<	جنگ
B VII19	<	صد در منظوم
H.P.(ms) 242	بشماره	تاریخ تبااهی فارسیان
< < 112	<	مقدمه فرازستان
< < 295	<	سفرنامه ملافیروز
< < 304	<	نامه مهدی فروغ بن شخسان
< < 357	<	نامه پنجایت یزد
< < 383	<	هادی جنت
< < 295	<	نامه پارسى بهند
< < 367	<	رساله کبیره
< < 221	<	سرنامه راز بزدانی
< < 361	<	دیوان مسکین
< < 243	<	خلاصه دین دستور پهلان
< < 213	<	گزارشات
< < 364B	<	جنگ
< < 234	<	تیغ براه دین
< < 3	<	شارستان
< < 142A	<	تاریخ کرمان
< < 131	<	دساتیر
< < 296	<	خطابه مانکجی
< < 364	<	جنگ
< < 212	<	جنگ
< < 382	<	جامع صفات مانک

A glimpse into the work of B.B.R.A. Society, by
Dr. Modi.

Akber the great Mogul, by Vincent Smith

An Address of Loyalty to His Highness Albert
Edward, Prince of Wales, by Bomanji Dosabhai Munshi

A medical History of Persia, by Cyris Elgood

Ancient Iranian Literature, by Dr. Dhulla

Biographical Notices of Persian Poets, by Sir Gore
Ouseley.

Bombay Chronicle, Sunday Edition Vol. XXVI No. 36

Collection of Colophons of Mss bearing on Zoro-
astrianism in some Libraries of Europe, by Dr. J. Unwala

Dabistan, by Shea & Troyer.

Dasatir, by Phalonji Jivanji Limjibhai Hateria
1275 A.Y.

Dastur Azar Kaiwan, by Dr. Modi.

Dastur Boman Kaiqobad & Qisseh Sanjan, by Dr. Modi.

Dinshah Irani Memorial Volume, by Iran League
& Irani Z. Anjuman.

Early History of the Parsis in India, by R.B.
Paymaster.

Emperor Akber's Repudiation of Islam, by E. Rehatsek

Few Events in the Early History of the Parsis, by
Dr. Modi.

Five Years in a Persian town, by Napier Malcolm,
published by John Murray 1905.

Grundriss Der Iranischen Philologie, by Geiger
und Ernst Kukan

India at the death of Akber, by W.H.Morland.

Introduction to the Science of Religion, by Max
Muller.

Oriental Treasures, by J.C. Katrak.

Parsis in the Court of Akber & Meherji Rana, by
Dr. Modi.

Parsis in India, by M.M. Murzaban.

Persia Past and Present, by Dr. Jackson.

Poure Davoud Memorial Volume II, by Iran League

Persia by a Persian, by Rev. Isach Adams.

Qisseh Golistan Bañu, by Paymaster.

Sacred Books of the East, by Max Muller.

Sir Jamsetji Jijibhai Madresseh Jubilee Volume,
by Dr. Modi.

The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute,
Nos. 13,20.

Transactions of L.S.B. Vol. II by Dr. Modi.

The Religious Policy of Akber, by, N.C. Mehta.

Zoroastrian Calender 1894-96, by Muncherji H.
Jagosh.

دیباچه

به نام و یاری اهورامزدا

سپاس و ستایش باهورا مزدا و درود فراوان بگروه برگزیدگان او بویژه
وخشوران و خشور زرتشت سپنتمان که در تعلیم راستی و تبلیغ پیام مزدا قد برافراشت.
سپس چنین گوید گرد آورنده و نگارنده این نامه رشید شهردان، دراوان
جوانی هوای جستجوی حقیقت بر سر داشتیم از هر جا و هر کس جویای طریقت
و معرفت بودم. بخدمت صاحب‌دلان و عارفان رسیدم. تذکرم‌های بزرگان و عارفان
پیشین را ورق می‌زدیم. نفوذ و شهرت و کار آنها را مطالعه می‌نمودیم. از خواندن بیت
لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی علیه‌الرحمه

مرید پیر مغامر زمن مرنج ای شیخ	چرا که وعده تو کردی و اوجا آورد
کیمیائست عجب بندگی پیرمغان	خاک او گشتم و چندین درجا تم دادند
بیباغ تازه کن آئین دین زرتشتی	کنون که لاله برافروخت آتش نمرود
حیران و متعجب می‌بودم که با وجود تصریح خواجه ببنده‌گی پیرمغان که	
موبد زرتشتی باشد در تذکرم‌ها بنام اولیا و صاحب‌دلان آنها بر نمی‌خوریم. از این	
حیث دلوایس بودم ولی بمصداق	

سایه حق بر سر بنده بود	عاقبت جوینده یابنده بود
در هندوستان بکتاب و آثار فرزنانگان زرتشتی و اولیای گرام آنها برخوردیم.	
فرزانگانی که بزرگترین عارفان و اولیای اسلام مانند شیخ بهاء‌الدین الجبلی‌العاملی	

و میرزا ابوالقاسم فندرسکی بمعاشرت و دوستی آنها مفتخر بوده‌اند.

اما جهت تدوین این کتاب، روزی آقای اردشیر خاضع از اینجانب خواست مختصر تذکره‌ای از صاحب‌دلان زرتشتی برایش تهیه‌نمایم تا در دیباچه‌نامه گذشتگان چاپ نماید، در نگارش مأمول او هر چند باختصار کوشیدم مفصل از کار برآمد. آقای خاضع پس از ملاحظه اظهار داشت بسیار رواست در تکمیل این کتاب اهتمام شود و در دسترس به‌دینان قرار گیرد. یکی از دوستان ادیبم آقای رستم بهرام فرخانی، که در سال ۱۳۲۶ ی رهسپار مینو گردید از موضوع مطلع شد، اظهار داشت خوبست تذکره کامل بزرگان و نویسندگان و فرزندان زرتشتی تدوین شود تا باعث استفاده عموم و سرافرازی جامعه گردد و هم‌نام بزرگان فراموش نشود و در گنجینه دلها محفوظ ماند.

چون دوست گرام و آقای خاضع بر خواهش خویش افزودند، باوجود فقر ادبی و خوشه‌چینی از خرمن بزرگان در تحصیل رضای دوست و تأمین خواهش آنها کوشیدم و در گرد آوردن این نامه تا آن مایه که مقدور بود سعی بلیغ نمودم. امید است پسندخاطر اهل دانش افتاده در اکمال و اصلاح نقایص آن‌همت گمارند. زیرا منظورم احیای نام بزرگان بوده و نه غرضی دیگر.

پیش از پایان سخن از آقای سررستم مسانی و امنای بنگاه‌خاورشناسی خورشید جی رستم جی‌کاما در بمبئی که در گرد آوردن این نامه مشوق اینجانب بوده و کمکهای لازمه معنوی و مادی نموده‌اند سپاس می‌گویم و همچنین از آقای کاوس پیروزشاه دستور کتابدار بنگاه که در تسهیل وسایل کار اینجانب در کتابخانه اهتمام مینمونه و آقای جمشید تاراپور دبیر بنگاه و آقای سهراب باتلی والا دانشمند پارسی و آقای برزو و دستور کتابدار کتابخانه مهرجی‌رانا در نوسازی گجرات متشکرم.

رشید شهردان

بمبئی خردادماه ۱۳۲۹ یزدگردی

بخش اول

فرزانگان زرتشتی
و تحولات دربار اکبر شاه گورکانی
شاهنشاه هند

بنام خداوند مهربان

فرزانگان زرتشتی ایران و هند

چند نمونه آثار ادبی زرتشتیان در سده دهم و یازدهم هجری که بدست ما رسیده ثبوت قدرت قلمی و احاطه علمی بزرگان آن دوره ماست . رویهم رفته بین گروه زرتشتی تا قبل از قرن ۱۳ هجری نویسندگان و صاحبان و حکمای بزرگ وجود داشته که در زبانهای فارسی ، تازی ، پهلوی و اوستا استاد و صاحب تألیفات بوده اند اوضاع فرهنگ دینی پارسیان هند در آن هنگام مانند اوضاع فرهنگی زرتشتیان ایران در هشتاد سال قبل تاریک بوده است .

چون در سال ۹۶۳ هجری (۱۵۵۶ میلادی) اکبر شاه گورکانی شاهنشاه مغول بر اورنگ سلطنت هندوستان نشست و فاضلان و عارفان هر محل و کشور را بدور خود جمع ساخت راه دانشمندان زرتشتی ایران نیز به هندوستان باز و در تعلیم و تربیت پارسیان ، برادران دینی خویش ابراز مساعی نمودند . اگر دانشمندان نامبرده در اقدام باین فعالیت غفلت روا میداشتند ، بیقین میتوان گفت فرهنگ اوستا و پهلوی از بین میرفت و ایران شناسی امروز از محالات میبود .

انکتیل دوپرون فرانسوی اولین مترجم اوستا بزبان باختری که شیوع ایران شناسی در اروپا ناشی از کوششهای اوست ، هنگامیکه در سال ۱۷۵۸ میلادی (۱۱۲۲ی) وارد بندر سورت گشت در زیر دست دستورداراب بن کاوس بتحصول اوستا و پهلوی پرداخت . همین دستورداراب تعلیم و تربیت یافته دستور جاماسب ولایتی

گرمانی بود، دستوری که هنگام ورود بهند در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ ی) از مشاهده بیخبری همدینان از علوم مذهبی سخت برآشت و در تعلیم آنها همت گماشته سپس بایران مراجعت کرد.

قبل از ورود دانشمندان ایران بهند، پارسیان بوسیله نامه‌ها و پرسش‌ها و بتوسط قاصدان مخصوص از دستوران و موبدان ایران زمین جویای دانش مذهبی و خواستار حل مسائل غامضه دینی بوده‌اند. راجع بنامه‌های مذکور که نماینده اسامی دانشمندان و دستوران ما در آن دوره میباشد در مبحثی جداگانه صحبت خواهیم داشت. ملافیروز دستور دانشمند پارسی که بین سنوات ۱۱۲۷ و ۱۲۰۰ یزدگردی میزیست در تأیید قول بالا در سفرنامه خود چنین مینویسد:

چنان‌چون پیش از این از دین زرتشت	بهندستان نبد جز نام در مشت
نه آگه بد کسی از دین و از راه	همه بر دین هندو بوده گمراه
ندانستی کسی از زند و از وست	همه بر راه بیراهی بده چست
بآخر چون از آن آگاه گشتند	ز دستوران ایران راه جستند
ز اصل و فرع دین پرش نمودند	پیاخ بر ره دین چست بودند
هزاران اختلاف از پیش برخاست	برون آمدز کژیها ره راست

ثبوت دیگر ما نامه مورخه آبان‌ماه سال ۸۴۷ یزدگردی است از سوی دستوران ایران بدستوران و بهدینان هندوستان که بتوسط نریمان هوشنگ پارسی فرستاده شده. در نامه مذکور چنین آمده «از ایرا خط پهلوی این چیزها ننوشتیم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری و کنبایتو بهروچ و سورت و انکیسر. در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند.»

در نامه دیگر مورخه دی‌میدین و دی‌ماه ۸۵۵ یزدگردی چنین مسطور است «و دیگر آنکه هیربد اینجانب نمیتوان فرستند که در آب دریا بیم است و کشتی روزگار آلوده شده است و دستوران دین ورزیداران و پیشینگان رخصت نداده‌اند

و بهمدادستانی گناه نشده‌اند و براه خشکن ترس دروندان نمیتوان آمد و اگر چنانکه لطف و مرحمت شما و اعتماد دارید که دو هیرید مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است پیاموزد و تعلیم دادن براین بابت هیچ مانع و دریغ نیست .»

همچنین در نامه مورخه بهمن و خرداد ماه قدیم سال ۹۲۸ یزد گردی در باب ارسال کتب دینی و ورس آمده است «و دیگر آنکه ورس را از جهت خاطره دین‌وه که در آنجا ضعیف شده است فرستاده شد در اینجا ورس چنین کمتر از هزارشاهی نمیدهند.» و نیز در نسخه خطی کتابخانه‌مند در لندن بنشانی (L3) 24P.3 کاتب بفارسی چنین نوشته است . «و ندیداد ساده با یزشنی و با ویسپرد که کلیات زرتشت آورده است این خط دستور داراب نوشته و از جمشید (۱) ولایتی آموخته است و اول پهلوی از دستور داراب پیدا کرده یعنی در هند کسی خط پهلوی را ندانسته بود دستور داراب ظاهر کرده است و فرانسیس انکتیل شاگرد او بوده در هندوستان دستوران دستور، دستور داراب بود.»

پس از آنکه پارسیان هند با کمک دستوران ایران عالم علوم مذهبیه شده اوستا و پهلوی آموختند و جمیع کتب مذهبی موجوده در ایران را دارا گردیدند ، روزگار غدار ، طوفان حوادث ، تفاق و دورویی جماعت ، چراغ فرهنگ زرتشتیان ایران را خاموش ساخت . گویا خواست اهورامزدا بود که پیام حضرت زرتشت پیغمبر کهن فراموش نشود و بین دانشمندان پارسی محفوظ ماند، بنابراین موبدان ایران را بتعلیم آنها مأمور کرد.

دکتر وست E.W. West در مورد آنچه در بالا گفته شد در ضمن نامه خویش بمنوچهر جی پالنچی کوتر مورخه ۱۰ ژوئن ۱۸۹۸ میلادی (۱۲۶۸ ی) مینویسد . «از نامه‌های منوچهر (منوچهر) صاحب دادستان دینیک چنین برمیآید که در سال

(۱) مراد از جمشید ولایتی همان جاماسب ولایتی است که آموزگار دستور داراب بوده و کاتب اشتباعت نام جمشید منجم را نوشته که چندین سال بعد از او وارد سورت گردیده .

۸۸۱ میلادی (۲۵۰) یعنی ۲۳۰ سال پس از درگذشت یزدگرد ، عده زرتشتیان در ایران پیشمار بوده . خود منوشچهر موبدان موبد فارس و کرمان و آمر و ناهی آن حدود مینویسد که شیراز ، سیرجان ، کرمان ، ری و سرخس (انتهای شمال شرقی خراسان) مراکز مهم مذهبی است . همه میدانیم که شهرهای نامبرده در نواحی مختلفه ایران واقعست . بنابراین اگر شماره زرتشتیان فراوان نمیبود مراکز مهم دینی را تشکیل نمیداده اند (۱) نام کاتب و تاریخ استنساخ بر روی يك نسخه خطی کتاب مذهبی بسیار کهنه که در دست است نشان میدهد جماعتی از زرتشتیان در سال ۱۲۰۵ میلادی (۵۷۴ ی) در سکستان زندگانی میکردند . طبق اینگونه اخبار ایران در آن دوره نفوس زرتشتیان فراوان بوده که همه در نهایت آرامش زندگی میکردند ، در حالیکه پارسیان و همدینیان آنها در هندوستان و در شهر غربت در تگ و پو و در برقراری خویش میکوشیده اند .

« از اطلاعاتیکه از کتاب هشتم ونهم دینکرد اخذ میشود زرتشتیان ایران تا اواخر سده نهم میلادی ۱۹ نسک از ۲۱ نسک کتاب اوستا در دست داشته اند . ولی برادران پارسی آنها در هند بداشتتن ۲ نسک اوستا آنهم ناقص برای انجام مراسم مذهبی و عبادت قناعت مینموده اند . موبد ماهیار پس از شش سال اقامت در سکستان در سال ۱۲۰۵ میلادی (۵۷۳ ی) بایک نسخه خطی و ندیداد پهلوی به « اوچ » بخش پنجاب مراجعت نمود . بعد از سالهای ۱۲۶۹ میلادی (۶۳۸ ی) موبد رستم مهربان

(۱) بقول شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری صاحب تذکره الاولیا در زمان شیخ ابواسحق کازرونی (۴۲۶-۳۵۲ هـ) پور شهریار بن زادن بن فرخ بن خورشید اکثریت تمام جمعیت کازرون با زرتشتیان بود و حکمران شهرهم زرتشتی و خورشید نام داشت . شیخ ابواسحق پسر شهریار جدید الاسلام از فرط تعصب از جوی خانه حکمران آب نیاشامیدی و بر منبر میگفت « امروز در کازرون بیشتر گیرندو مسلمان اند کند چنانکه ایشان رامیتوان شمرد اما زود باشد که بیشتر مسلمان باشند و گیراندک شوند . » محمود بن عثمان صاحب فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه مورخه سال ۷۲۸ هـ نیز در همین مورد میگوید « اهل کازرون بیشتر کبران و آتش پرستان و کمرهان بودند و بواسطه قدوم مبارک و برکات انفاس شریف وی (شیخ ابواسحق) همه از کمراهی خلاص شدند » (مؤلف)

از ایران بکشور هندوستان رهسپار گشت و در شهر انکلیسر در سال ۱۲۷۸ میلادی (۱۶۴۷ی) کتاب ویسپرد را استنساخ نمود. موبد مهربان کیخسرو نوۀ برادر زادۀ موبد رستم مذکور در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ میلادی (۴-۶۹۳ی) دو نسخه یسنای پهلوی و دو نسخه وندیداد پهلوی و بعضی نسخ دیگر مذهبی را برای چاهال سینگ مقیم کامبای رونویس نموده است.

« بنا بر آنچه گذشت تاریخ استنساخ و اسم کاتب بر روی نسخه های خطی موجوده نشان میدهد که قبل از سالهای ۱۴۷۸ میلادی (۸۴۷ یزدگردی) پارسیان هند با زرتشتیان ایران مراوده و مکاتبه داشته اند که اینک متأسفانه مکاتبات مذکور در دست نیست و نمیدانیم علت عدم رابطه با ایران در مدت بیش از یک قرن چه بوده است » (۱)

باید دانست که پارسیان اصلاً ساکنین بخش کپستان، شمال ایران بوده اند که متدرجاً بسوی جنوب و هندوستان مهاجرت نموده اند و مراوده ای که دکتر وست صحبت میدارد با زرتشتیان خراسان و سیستان انجام گرفته است نه با زرتشتیان یزد و کرمان و چنانکه میدانیم زرتشتیان آن سامان بواسطه فشار و ستمهای وارده بمرور زمان از بین رفته و یا به یزد و کرمان پناهنده شده اند. ثبوت قول مامندرجات نامه های موبدان ایران که ذکرش گذشت و وجود خانواده هایی در یزد میباشد که به سیستانی و سمنانی و خراسانی و فرخابی و غیره معروفند (۲) این بود علتی که پارسیان در سال ۸۶۴ یزدگردی برای حل مسائل مذهبی بسوی زرتشتیان یزد و کرمان روی آورده و نریمان هوشنگ را بآن سمت گسیل داشتند. زرتشتیان یزد

۱- رجوع شود به :

Sir Jamsetji Jijibhay Madreseh Jubilee Volume, by Dr Modi

(۲) طبق نامه ای از کرمان مورخه تیرماه ۹۹۶ یزدگردی که آماری از مردان زرتشتی کرمان میدهد مینویسد ۲۵۰۰ نفر از خراسانیان و کرمانیان در کرمان مقیم میباشند و هنوز پانصد نفر در خود خراسان باقی هستند و سیصد نفر مرد بنا بفرمان پادشاه بقزوین مهاجرت کرده اند. آمار فوق بظن قوی از مردان کلا آزموده زرتشتی میباشند و شماره زنان و کودکان و پیران دربر ندارد.

طبق خبری که از نامه مورخه ۹۱۶ هجری (۸۸۰ی) برمیآید از وجود بهدینان در هندوستان بی اطلاع بوده اند چنانکه مینویسند «دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران را اعلام آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترك آمده این فقیران را معلوم نبوده که در ممالك هند بهدینان مانده اند یا نه تا قبل از ۳۵ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب شد مکتوب از اشروان بهرام شاه و چنگه شاه و از جماعت بهدینان و دستوران بدین جانب نوشته بودند»

نفوس زرتشتیان ایران

زرتشتیان در سده های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت فشار و ستم نامحدود و محرومیت های زیاد زندگی میکرد و شماره آنان بطور فاحشی روز بروز بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین پروری و ایران دوستی، با سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار، بی مبالاتی بدین و راستی از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است . چنانکه در نامه زرتشتیان یزد از ترك آباد مورخه ۸۴۷ یزد گردی بعنوان زرتشتیان هند حقیقت بیان بالا دیده میشود . در نامه چنین آمده : -

« بدانند در روزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت تر و دشوارتر از این هزاره سرهیشم نبوده است و نواز دور تازی و نه افراسیاب و نه تور جادو و نه اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراند و از این هزاره سر که اورمزد گفته است که هشتصد و چهل و هفت سال که گذشته است بیشترین روزگار بتر نبوده است . اما بهدین در این زمانه کار گرفته کردن و راه اورمزد دسترس اندک است و نیرنگ و برسم و یوژداثر گری و پاکی و پلیدی هم اندکی بجای مانده است و باقی از دست افتاده است چه از ایران و هندوستان همه بسیار پاکی و پلیدی ره ورسم است .»

باز سه سال بعدتر در نامه دیگر از شرف آباد یزد مورخه سال ۸۵۰ یزد گردی

چنین مینویسد « این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند اما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگارو تن و جامه آلوده شده‌اند ».

باید دانست علی‌الرغم بیانات فوق بین زرتشتیان یزد و کرمان بانوان و دوشیزگان با علم و فضل هستی داشته‌اند که در اوستا و پهلوی و فرهنگ‌مزدیسنا و پارسی صاحب اطلاعات بوده‌اند. چنانکه يك نسخه خطی اوستا و پهلوی بتوسط يك بانوی زرتشتی بنام پرین گبادشاه (۱) (قبادشاه) رستم بندار شهرمدان در روز انارامو بهمن‌ماه ۹۲۴ یزدگردی برای دستوران و موبدان هندوستان رونویس شده و اسم او بخط پهلوی بر آن کتاب برای ما بیادگار مانده است. همچنین دستور اردشیر پور دستور نوشیروان که ذکرش در تذکره خواهد آمد، ظاهراً در سال ۱۰۰۱ هجری بنابذعوت اکبرشاه هندی برای تدوین فرهنگ فارسی سره بکممک میرجمال‌الدین حسین انجو صاحب‌فرهنگ جهانگیری بپایتخت هندوستان عزیمت نمود.

در فارس و اصفهان و نقاط دیگر بسیاری از دانشمندان زرتشتی موجود بوده‌اند، دانشمندانی که علما و فقهای اسلام در برابر آنان سکوت محض اختیار میکردند. یکی از آنان دستور آذرکیوان بود که ذکرش خواهد آمد و دیگری فرزانه‌بهرام فرهاد محیط علم و دانش حتی فقه و اصول اسلام و از استادان محضر درس مذهبی بود. یزدمرکز علم و دانش دین زرتشتی بود و ملاکوس بن رستم فرزند خویش‌ملا فیروز را که یکی از دانشمندان خاورشناس معروف گشت درهفت سالگی به یزد و سپس باصفهان برد تا در محضر درس دانشمندان آنجا تحصیل کند. ملا فیروز

(۱) گبادشاه پدر پرین بانو در پهلوی و اوستا استاد و کاتب کتابهای دینی بسیاری است. از جمله يك نسخه بندش نسبت کامل که آقای خدابخش فرود آبادان در حدود ۹۲ سال پیش از یزد برای هیربد تمهورث انکلیساریا استاد اوستا و پهلوی به‌بمیی آورد بوسیله همین گیات شاه (قبادشاه) رستم بندار شهرمدان در حدود سال ۹۰۰ یزدگردی در شهر کرمان کتابت شده‌است.

۹ سال در یزد و اصفهان و شیراز و ۳ سال در بغداد جویای دانش رسمی و مذهبی بود. به نسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب در دوره سلطنت صفویه، محرومیت‌های زرتشتیان نیز شدیدتر گشت. هر چند بار مصائب آنها در دوران هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان بتحلیل میرفت. چنانکه جمعیت یکمیلیون ایشان در آغاز قرن هیجدهم میلادی و زمان سلطنت محمد شاه قاجار (۶۲-۱۲۵۲ هـ) بین سالهای ۱۲۰۵ و ۱۲۱۵ یزد گردی به ۳۲ هزار نفر رسید. فرهنگ آنها نیز همینطور تنزل یافت تا آنکه در سال ۱۲۲۳ یزد گردی هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحب پور لیمجی هاتریا بایران تقریباً بضرر رسیده بود و نفوسشان طبق سرشماری آن خیر خواه دانشور ۷۷۱۱ نفر بود. بدین طریق یزد ۶۶۵۸ نفر - کرمان ۹۳۲ نفر - تهران ۱۰۰ نفر - شیراز ۲۱ نفر.

گزارش انجمن یزد بنام پنچایت در نشست خود مورخه پنجم سفندار مذماه قدیم ۱۲۲۳ یزد گردی در پرسش مانکجی صاحب در مورد آمار از اینقرار است. « یزد و حوالی که ۱۴ فرسنگ دور آنست تخمیناً یک هزار خانه زرتشتی میباشد و از آنها ۹۶۲ مرد گلیم خود را از آب میکشند و عبارتند از ضعیف و عاجز ۷۲۵ نفر - زن شوهر دار ۱۲۷۶ نفر - پیر ۱۷۳۶ نفر - دختران یتیم ۳۳۰ نفر - پسران یتیم ۲۸۷ نفر - زن بیوه ۵۸۴ نفر - دختران بی شوهر ۱۱۵۸ نفر - سر جمع ۶۵۹۶ نفر و با شماره ۶۶۵۸ نفر بالا که مانکجی داده فرق دارد و مینویسد از این عده دو بیست نفر میتوانند جزیه بدهند و چهار صد نفر پس از مشقتها میدهند و تخمیناً ۳۲۰ نفر هستند که از برای آنها بسیار بد میگذرد. (۱)

بقول منان D. Menant دانشمند فرانسوی از نفوس ۱۲ هزار زرتشتی ساکن کرمان طبق آماری که در سال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۴۷ یزد گردی) بفرمان حکمران سرشماری شد ۱۳۴۱ نفر باقیمانده اند و بقیه عبارتند از مسلمان ۳۹۷۱۸ کلیمی ۸۵ نفر

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی 213 H.p. (ms) محفوظ در بنگاه خاورشناسی

خورشیدجی کاما. بمبئی

هنود ۲۶ نفر - سر جمع ۴۱۱۷۰ نفر (۱)

ژنرال هوتم شیندلر در سال ۱۲۴۸ یزد گردی درست ۲۵ سال پس از مانکجی هاتریا باز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود. نفوس آنها طبق صورت زیر ۸۴۹۹ نفر بوده که ۴۳۶۷ نفر مرد و ۴۱۳۲ نفر زن بوده اند بدین ترتیب: شهر یزد ۱۲۴۲ نفر دهات اطراف و بخشهای یزد ۵۲۴۱ نفر - شهر کرمان ۱۴۹۸ نفر - دهات و بخشهای اطراف کرمان ۲۵۲ نفر - بهرام آباد رفسنجان ۵۸ نفر - تهران ۱۵۰ نفر کاشان ۱۵ نفر - شیراز ۵۲ نفر - بوشهر ۱۲ نفر.

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب پور تیرانداز خرسند کوچه بیکی لیسانسیه دانشگاه بمبئی در سال ۱۲۶۱ یزد گردی (۱۸۹۱ م) سرشماری دقیقی از جمعیت زرتشتیان بعمل آورد. طبق آماری که نامبرده تهیه نموده نفوس زرتشتیان ۹۲۶۹ نفر بوده از اینقرار: شهرستان یزد ۶۹۰۸ نفر - کرمان ۱۹۷۳ نفر - تهران ۲۹۵ نفر - شیراز ۳۲ نفر - کاشان ۱۹ نفر - قم ۳ نفر - بوشهر ۲ نفر - بندرعباس ۶ نفر - مشهد ۳ نفر - در راه بمبئی و ایران ۲۸ نفر.

فرزانه کیخسرو نه تنها آمار مردان و پسران و بانوان و دوشیزگان را جداگانه معین کرده بلکه شماره مردان باسواد و پسران باسواد هر محله را نیز مشخص نموده است و اشعار میدارد که بانوان ایران عموماً بیسواد میباشند. (۲)

پروفسور جکسن امریکائی در کتاب خویش Persia - Past and Present از قول اردشیر جی ایدلجی ریپورتر آمار زرتشتیان ایران را در سال ۱۲۶۲ یزد گردی از قرار زیر میدهد:

یزد و حوالی بین هشت هزار الی هشت هزار و پانصد نفر - کرمان تقریباً ۲۴۰۰

(۱) رجوع شود به Les Parsers و به نامه منظوم کرمان بهند مورخه ۹۹۶ - یزد گردی نفوس زرتشتیان کرمان را ۲۵۰۰ مرد میدهد که طبق گزارش مانکجی در فقره بالا در حدود ۱۵ هزار نفر میشود.

(۲) برای مطالعه جزئیات مراجعه شود بصفحه آمار زرتشتیان توسط کیخسرو جی خانصاحب.

نفر - تهران ۳۲۴ نفر (۱) - کاشان ۴۵ نفر - شیراز ۴۲ نفر - قم ۸ نفر - اصفهان ۶ نفر - سلطان آباد ۴ نفر .

عیسی آدم در کتاب خویش (۲) مطبوعه سال ۱۹۰۶ میلادی مینویسد : اینک در ایران حدود ۱۵ هزار نفر زرتشتی زندگی میکنند و غالب آنها در یزد و کرمان ساکنند . مردان آنها نجیب ، مهربان ، فروتن ، زحمتکش ، باهوش ، خوش هیكل پاک ، تمیز و معتقد بدین خود و سخی میباشند بخصوص نسبت بهمدینان خویش .

جمعیت زرتشتیان بین سالهای ۹۷-۱۲۹۵ یزد گردی . طبق سرشماری آقای مانک ملا نماینده انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی به ۱۰۰۵۲ نفر ترقی یافت . ولی اینک آمار زرتشتیان طبق صورتی که (۳) مأخذش انجمن زرتشتیان تهران بوده به ۱۲۸۰۰ نفر رسیده است از اینقرار یزد ۵۵۰۰ نفر - کرمان ۳۵۰۰ نفر - تهران ۳۵۰۰ نفر - نقاط مختلف دیگر ایران ۳۰۰ نفر

(۱) روزنامه جام جمشید در بمبئی مورخه ۲۷ ژانویه ۱۹۰۴ نفوس زرتشتیان تهران

۱۲۳۱ نفر میدهد

(۲) رجوع شود به :

Persia, by a Persian, by Rev. Isaac Adams 1906, page 520

(۳) رجوع شود بنامه مؤرخانه اطلاعات شماره ۳۲ مورخه آبان ۱۳۲۹ شمسی .

آمار زرتشتیان یزد که کیخسرو جی خانصاحب در سال ۱۲۶۱ یزد گردی تهیه نموده است

محل	شمار خانوار	مردان			پسران			بانوان			دوشیزگان			جمع کل
		کلی	بال	کلی	کلی	بال	کلی	کلی	بال	کلی	بال	عروس شده	کلی	
شهر یزد } موبد	۶۳	۳۵	۲۳	۲	۶۲	۳۶	—	۸۷	۴۱	۶	۳۶	۹	—	۲۲۰
شهر یزد } یهودین	۲۸۰	۱۸۱	۱۲۴	۴	۲۰۳	۴۸	۲	۲۴۹	۱۱۲	۸	۲۰۲	۳۸	۱	۹۳۵
نصرت آباد (نرسی آباد)	۱۴۵	۱۴۲	۱۷	۲	۱۵۴	۷	۱	۱۹۱	۵۵	۳	۱۲۳	۱۴	۱	۶۱۰
خرم شاه	۱۵۶	۱۱۵	۶۱	۱	۱۷۸	۳۰	۲	۱۷۰	۳۶	۲	۱۱۵	۷	۱	۵۷۸
مریاباد	۱۳۵	۱۰۹	۱۴	۱	۱۵۸	۱۷	۱	۱۵۴	۴۸	۹	۱۳۴	۱۹	۱	۵۵۵
نفت	۱۰۸	۱۰۲	۲۱	۱	۱۲۶	۱۲	—	۱۳۹	۳۵	۵	۸۸	۵	—	۴۵۵
کوپه بیکه	۹۹	۸۹	۷	—	۱۰۹	۲۱	—	۱۰۹	۲۲	۲	۹۲	۱۱	—	۳۹۹
مزرعه قاسم آباد	۶۳	۷۰	۱۸	۲	۱۲۳	۱۱	—	۷۳	۱۰	۱	۸۸	۷	—	۳۵۴
اهرستان	۷۷	۶۷	۱۲	۳	۷۹	۲۱	۱	۹۰	۲۶	۳	۶۸	۴	۱	۳۲۳
شریف آباد	۷۹	۶۸	۲	۳	۹۵	۳	—	۹۴	۲۰	۵	۶۶	۸	۲	۳۲۳
مزرعه کلانتر	۷۳	۶۴	۲۱	۱	۱۰۲	۱	۲	۷۴	۱۸	۳	۵۸	—	۱	۲۹۸
کسنویه	۶۳	۴۸	۳	۲	۶۵	۴	۲	۷۷	۳۱	۳	۷۱	۲	۱	۲۶۱
اله آباد	۴۷	۴۲	۴	۱	۵۷	۳	—	۵۴	۱۳	۳	۴۳	۲	۲	۱۶۹
زین آباد	۴۳	۳۹	—	۱	۵۴	—	۴	۵۱	۱۴	۵	۴۸	۶	۲	۱۹۲
رحمت آباد	۴۱	۳۸	۳	—	۵۶	—	۱	۵۳	۱۲	—	۴۳	۱	—	۱۹۰
مبارکه	۴۲	۳۶	۵	۱	۴۸	—	—	۵۲	۱۱	۱	۳۸	۲	—	۱۷۴
خیر آباد	۳۷	۳۳	۴	—	۴۸	۴	—	۴۲	۱۲	—	۳۲	۲	—	۱۵۵
جعفر آباد	۳۵	۲۷	۱	—	۴۶	—	—	۳۹	۱۱	—	۳۴	—	—	۱۴۶
چم	۳۳	۲۷	—	—	۳۲	—	—	۳۰	۸	—	۳۸	۲	۱	۱۲۷
حسینی	۲۸	۲۱	۱	۱	۳۹	—	—	۲۹	۹	—	۲۸	—	—	۱۱۷
حسین آباد	۲۳	۲۱	۱	—	۲۳	—	—	۲۳	۲	—	۲۰	۱	—	۸۷
مزرعه صدی	۱۸	۱۸	—	۱	۲۹	—	—	۲۰	۱	۱	۱۶	—	—	۸۳
آبشاهی	۱۳	۱۱	—	۱	۱۴	—	—	۱۵	۵	۲	۱۰	—	—	۵۰
محمد آباد	۱۱	۱۱	۱	—	۱۴	۱	—	۱۴	۴	۲	۷	—	—	۴۶
نصرت آباد	۶	۸	—	—	۹	—	—	۹	۳	—	۸	۱	—	۳۴
سر جمع	۱۷۱۸	۱۴۲۲	۲۴۹	۲۸	۱۹۴۲	۲۱۹	۱۶	۲۰۳۸	۵۵۷	۶۵	۱۵۰۶	۱۴۱	۱۴	۶۹۰۸

شهرستان یزد ۱۷۱۸ خانوار زرتشتی دارد از اینقرار :

مردان ۱۴۲۲ نفر پسران ۱۹۴۲ نفر بانوان ۲۰۳۸ نفر دوشیزگان ۱۵۰۶ نفر

که جمعاً میشود ۶۹۰۸ نفر از بین همه اینها فقط ۱۲۳ نفر علیل و بیمار ۴۶۸ نفر باسواد میباشند .

آمار زرتشتیان کرمان و بخش های آن

محل	مردان	پسران	بانوان	دوشیزگان	عروس شده	سرجمع محل
	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	
شهر کرمان	۳۱۸	۳۱۷	۹۶	۷	۴۲۷	۱۰۷۲
قنات غسان	۳۴	۱۸	۱۱	-	۴۷	۱۴۰
جوفار و اسمعیل آباد	-	۳۳	-	-	۴۰	۱۳۸
رفسنجان یا بهرام آباد	-	۲۷	۱۹	-	۱۵	۶۳
بم	-	۹	۹	-	۶	۱۸
یاغین	-	۴	۳	-	۶	۱۳
لاهیجان	-	۴	-	-	۳	۱۳
راور	-	۴	۳	-	۲	۱۰
سیرجان	-	۵	۵	-	-	۵
بیاض	-	۱	۱	-	-	۱
سرجمع	۳۵۲	۴۳۲	۱۱۴۷	۷	۵۴۹	۱۹۷۳

استان کرمان در حدود ۳۵۲ خانوار زرتشتی دارد بقرار مردان ۴۳۲ نفر پسران ۵۴۹ نفر بانوان ۵۴۴ نفر دوشیزگان ۴۴۸ نفر که جمعاً میشود ۱۹۷۳ نفر از بین همه اینها فقط ۲۳ نفر علیل و بیمار ۲۶۹ نفر باسواد میباشند . ساکنین جوفار و اسمعیل آباد ۱۸ نفر پیشه‌ور و بقیه کشاورزانی میباشند که در سال خشکسالی ۱۲۴۱ یزد گردی از یزد بآنجام هاجرت کرده‌اند . ساکنین یاغین نیز کشاورزو از مهاجرین یزد هستند که در سال خشکسالی مذکور در آنجا رحل اقامت افکنده‌اند.

آمار زرتشتیان تهران

محل	شماره خانوار	مردان			پسران			بانوان			دوشیزگان			سر جمع محل
		علیل	بناشد	تعلیم	علیل	بناشد	تعلیم	علیل	بناشد	تعلیم	عروس شده	علیل		
بیاضانان باغات شاه، امراه بزرگان و سفرای دول خارجه بازرگانان - تیمچه مشیرخلوت بازرگانان - تیمچه امین الملک	۳۸	۶۴	۵۹	-	۷۱	۶۲	-	۴۷	۱۱	-	۴۹	۱	-	۲۳۱
	-	۱۴	۱۴	-	۲۹	۲۹	-	-	-	-	-	-	-	۴۳
	-	۸	۸	-	۱۳	۱۳	-	-	-	-	-	-	-	۲۱
جمع کل	۳۸	۸۶	۸۱	-	۱۱۳	۱۰۴	-	۴۷	۱۱	-	۴۹	۱	-	۲۹۵

تهران ۳۸ خانوار زرتشتی دارد . از اینقرار

مردان ۸۶ نفر پسران ۱۱۳ نفر بانوان ۴۷ نفر دوشیزگان ۴۹ نفر جمعاً

میشود ۲۹۵ نفر . نفوس زرتشتی علیل و ناتوان ندارد از بین آنها ۱۸۵ نفر با سواد میباشند . سی نفر زرتشتی با خانواده خود در باغات شاه ، ظل السلطان ، نایب السلطنه و جلال الدوله که عبارت از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس آباد ، نزهت آباد ، سعد آباد ، کامرانیه و غیره باشد بیابانی مشغولند.

سر جمشید جی جی بهای بارونت اول

شرح حال این پارسی بلند آوازه، از شگفتی هاست که در میان زرتشتیان هندوستان، نظایرش کم نیست. جمشید در روز پنجم ماه جولای، در سال ۱۷۸۳ میلادی در بمبئی زاده شد. محلی که در آن جا متولد شد، پشت کرافورد مارکت و در خانه یی واقع در کوچه یی به نام «یتا اهووئیریو» بود. البته در بعضی موارد، زادگاه وی را در محله منشور و کوچه داجها گفته یا نوشته اند.

در خانواده یی بسیار فقیر و نادار متولد شد. پدر و مادرش به سختی امرار معاش و گذران زندگی می کردند. به همین جهت در آغاز دوران زندگی و کودکی، چنانکه شایسته است نتوانست تحصیل علم و دانش کند.

دوازده ساله بود که شوهر خاله اش موسوم به فرامجی نوشیروانجی او را تحت سرپرستی و حمایت خود قرار داد. فرامجی نوشیروانجی لقب بطل والا داشت و پیشه او بطری فروشی بود. به همین جهت جمشید نیز آن پیشه را برگزید و به بطری فروشی پرداخت. در بمبئی زندگی شان اندک رونقی یافت و فراغت حاصل شد تا مقداری تحصیل کند. به همین جهت به آموختن زبانهای گجراتی و انگلیسی پرداخت. چون پیشه اش بطری فروشی بود، از همان سنین جوانی به وی بطل واله گفتند و این لقب و عنوان تا پایان عمر برایش ماندگار شد.

در سال ۱۷۹۹ میلادی، در سن شانزده سالگی، مادرش را از دست داد، و دو سال پس از آن نیز پدرش به رحمت اهورایی پیوست. جمشید هر چند با توجه و مهر فرامجی نوشیروانجی بزرگ می شد، اما ضایعه مرگ پدر و مادر، وی را بسی اندوهگین ساخت.

با همه نیرو و قدرت شروع به کار کرد. از شرم نیرومندی در تجارت و امور بازرگانی برخوردار بود. به زودی کسب شهرت و اعتباری در خور توجه نمود. امانت و درستی و حساب دانی و پشت کارش سبب شد تا میان بازرگانان مورد اعتبار باشد.

به سال ۱۸۰۳ در حالی که بیست سال داشت، با دختر خاله اش، یعنی دختر فرامجی نوشیروانجی، به نام آوان بائی ازدواج کرد. فرامجی از فعالیت و خوشنامی و موفقیت وی بسیار شادمان بود و به وجودش افتخار می کرد.

تجارتخانه بزرگی دایر کرد و با بازرگانان بزرگ و ثروتمند و صاحب نام در پاره‌یی امور تجارتي شرکت کرد. در سراسر خطه پهنای هندوستان شعبه‌های تجارتخانه بطل والا مورد وثوق و احترام بود. به زودی با کشورهای خارجی باب معاملات و مراودت باز کرد. از بزرگترین کشورهای جهان، کالا وارد می کرد و بسیاری از اجناس و کالاهای هند را صادر می کرد. مهارت و کاردانی و لیاقتش، آن چنان ثروت و شهرتی برایش ارمغان کرد که به افسانه می ماند.

برای امور تجاری، چندین بار به چین سفر کرد. برای چهارمین بار بود که به چین سفر می کرد و کالایی فراوان همراه داشت که با چندین کشتی حمل می شد. عده‌یی از راهزنان که فرانسوی بودند، با حمله و تهاجم و نیرنگ، آنان را غارت کرده و خودش را به اسارت گرفتند و در دماغه امید صالح به عنوان گروگان نگاه داشتند.

مدتی به طول انجامید تا سرانجام پس از صرف هزینه‌های سرسام‌آور و گرفتاریها و مرارت‌هایی فراوان، آزاد و رهایش کردند و سرانجام وارد بمبئی شد. هنوز چند ماهی از ورودش نگذشته بود که در بمبئی آتش سوزی بزرگی در گرفت و مجدداً زیان و خساراتی کمرشکن به وی وارد شد. اما وی سرد و گرم چشیده روزگار شده بود. همت و پشت کار و عزمی راسخ داشت. باری آزموده بود که بر اثر جسارت و کوشش می توان به ثروت و نام و مقام رسید. باز به کوشش پرداخت. این بار به کار کشتی و کشتی داری رغبت کرد و دارای پنج کشتی مجهز شد.

این به سال ۱۸۲۸ میلادی بود. در این سال بر اثر تغییر اوضاع اجتماعی و شناخت پاره‌یی حقوق از طرف دولت انگلیس برای هندی‌ها، تحولاتی روی داد و در سال ۱۸۳۴ کوشش‌ها و مجاهدات وی سبب شد که به القاب و امتیازاتی دست یابد.

به سال ۱۸۵۱ در هندوستان شورش بزرگی از سوی مسلمانان بر پا شد و وضع خوراک و اقتصاد مردم بسیار آشفته گشت. بطل والہ — دامن همت به کمر بست و سخاوتمندانه به همهٔ آنانی که نیازمند بودند و بیمار و گرسنه و فقیر می‌بودند کمک کرد. این انسان دوستی و نوع‌پروری او احترام و مقام اجتماعی را بسی افزود.

به سال ۱۸۲۳ بود که به عضویت پنچایت پارسیان پذیرفته و انتخاب شد. مورد احترام و وثوق همگان قرار داشت. اینک حاصل سی سال کار و کوشش صادقانه را به عیان ملاحظه می‌کرد. روزی که کار کسب و پیشه‌اش آغاز شد، فقط یکصد و بیست روپیه در دست داشت و پس از سی سال، ثروت و دارایی او متجاوز از هفتاد میلیون ۷۰/۰۰۰/۰۰۰ روپیه بود.

ثروت را برای داد و دهش و امور خیریه و کمک به مردم و نوع‌دوستی می‌خواست. آوازه و شهرت کرم و سخاوت و مردم‌دوستی‌اش مرزهای شبه‌قارهٔ هند را در هم نوردیده و مشهور خاص و عام بود. به سال ۱۸۴۲ از طرف دولت انگلستان به وی لقب «سرنایت» داده شد. طی تشریفات، از طرف حاکم انگلیسی بمبئی، موسوم به «سرجورج آرتور» به سرجمشید جی اهدا شد. در ماه می ۱۸۵۷ نیز لقب و تشریف و خلعت «بارونت» یافت و به بارونت اول موسوم گردید.

دو سال بعد، یعنی در تاریخ چهاردهم آوریل ۱۸۵۹ در هفتاد و شش سالگی درگذشت. در گذشت وی بمبئی و بسا شهرهای دیگر را در سوک و اندوه نشانند. همهٔ شهر و ادارات و مؤسسات به حالت تعطیل درآمد و جمعیت کثیری در رثاء و بزرگداشت وی شرکت کردند.

از مردم دوستی و سخا و حریت و آزادگی او داستانها نقل می‌شود. یار او دوست بی‌نویان بود. پوشاک و خوراک و دارو و درمان و کار برایشان فراهم می‌کرد. آنچه که از آمار در دست است مبلغ هفت میلیون روپیه صرف تأسیس

مؤسسات خیریه کرد و بسیاری که از آنها آگاه نیستیم یا به مراجع خبری شان دسترسی نیست. از تأسیسات وی دارالفنون بزرگ هند، بیمارستان مجهز، بنای پلی بزرگ و نوانخانه ها و بسیاری از مؤسسات درمانی و آموزشی است.

شرح حال ملا کاووس رستم جلال

وی نیای بزرگ خانواده بسیار معروف و نامی ملافیروز در بمبئی بوده است. هم چنین دستور بزرگ نخستین فرقه قدیمیہ بمبئی نیز به شمار می رود. اصل وی شهر بروچ و سکنای وی نیز محسوب می شده است. ملا کاووس یکی از ادیبان و دانشمندان به نام بود. زبان فارسی و عربی را خوب می دانست، به طوری که در هر بحث و گفت گویی، به زودی نظرها را به خود جلب می کرد. به سال ۱۷۶۷ بحث و گفت و گویی شدید در شهر سورت میان زرتشتیان درباره کبیسه و روز و ماه رواج داشت. این جریان آن گونه شدت یافت که سردار نامی سورت، به نام دهنجی شاه منجی شاه — ملا کاووس را انتخاب کرده و به ایران فرستاد تا آگاهی های جامع و کامل و قانع کننده یی بر اثر مطالعه بدست آورد.

ملا کاووس پسر هشت ساله خود به نام پشوتن را همراه برداشته و عازم ایران شد. آغاز سفر وی روز بیست و نهم مارس از سال ۱۷۶۷ میلادی بود. این پشوتن همان ملافیروز مشهور است. در ایران به مناسبت هوش و دریافت و ذکاوت فوق العاده یی که داشت، به وی نام فیروز دادند و به سبب دانش فوق العاده اش، به ملا فیروز مشهور شد.

ملا کاووس با پسرش پشوتن یا فیروز، مدتی دراز در ایران ماندگار شدند. در این هنگام سلسله زندیه در ایران حکومت می کردند. ملا کاووس به سبب نام و شهرت و دانش و وارستگی که داشت، به نزد کریم خان زند نیز راه یافت و با وی گفت و گو کرد.

اینان از شیراز و اصفهان و یزد و کرمان و بسا شهرهای دیگر دیدن کردند و چیزها آموختند و به همکیشان خود بسیاری نیز یاد دادند.

ماندگاریشان در حدود دوازده سال به درازا انجامید و سرانجام در روز نهم فوریه سال ۱۷۸۰ قصد بازگشت به هند کردند و به سورت وارد شدند.

چون ملا کاووس و پسرش به سورت وارد شدند، آنان را آگاه کردند که سردار دهنجی شاه منجی شاه در بمبئی به سر می برد. به همین جهت آنان نیز به بمبئی رفتند. در بمبئی ملا کاووس با یکی از پارسیان همکیش و نام آور و خیرخواه و دیندار خود به نام دادا بهای و نوشیروانجی آشنایی و دوستی پیدا کرد. دادابهایی نوشیروانجی در صدد بود که آتش بهرامی بر پا کند و این مهم را با ملا کاووس در میان نهاد و وی را شایسته همه گونه شایستگی یافت. پس همه کار آتش بهرام را به وی واگذار کرد تا هر شیوه‌یی که مطلوب می داند رفتار کند.

بنای آتش بهرام مذکور در تاریخ بیست و نهم سپتامبر ۱۷۸۳ پایان یافت و آتش آن در همین روز تخت نشین شد. در همین سال نیز بود که به عنوان دستور بزرگ فرقه قدیمی‌ها منسوب شد و این مقام، معنوی و افتخاری بزرگ بود.

اما پس از یازده سال که عهده دار چنین مناصب دینی بود، به روشنی آشکار نیست که به چه دلایلی این مناصب را به پسرش ملافیروز وا گذاشت و خود به سال ۱۷۹۴ به حیدرآباد رفت. در آن جا به توسط نوشیروانجی راجه صاحب منصب فوج — با نظام حیدرآباد آشنایی و دوستی پیدا کرد. مدتی نگذشت که در دربار و دستگاه نظام صاحب قدرت و نفوذ کلام شد. ملا کاووس تا پایان عمر در حیدرآباد ساکن شده و به تجارت پرداخت. در روز بیست و ششم فوریه سال ۱۸۰۲ میلادی درگذشت و در حیدرآباد دفن شد. گور وی هنوز در حیدرآباد برقرار است.

از ملا کاووس دو کتاب باقی مانده است. یکی به نام (رساله در کبیهه) و دیگری موسوم به (مقولات بهمنی).

روانش شاد باد

سرجمشید جی جی بهای بارونت دوم

وی در بمبئی زاده شد در نهم اکتبر سال ۱۸۱۱ میلادی، هنگام زادن، نامش را خورشید نهادند. چون گجراتی زبانی بود که پارسیان هند بدان تکلم می کردند و می نوشتند، در کودکی این زبان را به وی آموختند.

در آغاز جوانی ازدواج کرد - اما متأسفانه همسرش در همان آغاز بیمار و زندگی را وداع گفت. به همین جهت برای بار دوم به سال ۱۸۳۴ همسری گزید و در بیست سالگی با پدر خود به امر تجارت و بازرگانی مشغول شد.

در آغاز به کارهای دولتی و امور اداری رغبتی نداشت، اما به سال ۱۸۴۵ به موجب کفایت و کاردانی که در وی به منصه ظهور می رسید، به ریاست اداره راه آهن بزرگ شبه قاره هند برگزیده شد. هم چنین پیش از این انتخاب، به عنوان یکی از اجزای دارالعلوم بمبئی نیز برگزیده شده بود.

میان پارسیان شهرت و اعتباری داشت و میان عامه مردم هند و هم چنین اولیاء امور نیز به کاردانی و شایستگی شهرت داشت. به همین جهت وی در سال ۱۸۵۹ میلادی، که سرجمشیدجی وفات یافت، نام و لقب و منصب آن در گذشته به وی اعطا شد و با لقب بارونت دوم، سرجمشید جی بهائی بارونت دوم مشهور گشت.

به سال ۱۸۶۰ میلادی به انگلستان مسافرت کرد. در این سفر با شهرت و مقام و عنوانی که داشت به حضور ملکه انگلستان پذیرفته شد، با برادرش رستم جی شرکتی تأسیس کرده و به خرید و فروش سهام استقراضی پرداختند. اما در این کار با زیرانی فاحش و فراوان روبرو شدند، به طوری که بالاجبار، مقادیر زیادی از هستی و دارایی خویش را به طلب کاران دادند.

ویژه گی پارسیان، به شکل انسان دوستی، نوع پروری و فرهنگ دوستی با داد و دهش در وی نیز وجود داشت. به سال ۱۸۶۸ چون بیمارستانی که سرجمشید جی اول بنا کرده بود، نیاز به تعمیر و مخارج زیادی داشت، آن را توسعه بخشیده و مجهز ساخت. هم چنین دبستان سرجمشید جی آنرا رونقی بخشیده و مستمری برای گرداندن آن معین کرد.

به سال ۱۸۷۳ از طرف دولت انگلستان به موجب خدمات شایان توجهش به دریافت لقب و نشان (سی - اس - آی) نایل شد. به سال ۱۸۷۳ که پرنس دوگال پادشاه انگلستان به هند سفر کرده بود، با سرجمشید جی بارونت دوم دوستی استواری پیدا کرد که به شکل مراودات خصوصی ادامه یافت.

در سال ۱۸۷۷ میلادی در دهلی مراسم بسیار بزرگ و با شکوهی از طرف دولت بر پا شد که وی در آن جزو مدعوین بود. اما در حین مراجعت، در حوالی الله آباد، کالسگه حامل وی واژگون شد و سرجمشید جی به صدماتی بسیار دچار گشت که اندکی بعد بر اثر همان تصادم و ناراحتی های حاصله درگذشت به سال ۱۸۷۷.

سرجمشید جی جی بهای بارونت سوم

نامش مانکجی بود و در سوم مارس ۱۸۵۱ زاده شد. خانواده اش مایل بودند که به تحصیل علم و دانش پردازد. در سال ۱۸۷۲ در امتحانات ورودی دارالعلوم بمبئی شرکت کرده و قبول شد. بعد از این دوران در دارالعلم الفنستن و همچنین مدرسه دکن به تحصیل دانش پرداخت. اما متأسفانه در هیچ یک از این مراحل، پشتکار و استقامتی از خود نشان نداد.

در سال ۱۸۷۲ همسری برگزید و زندگی خانوادگی تشکیل داد. نام همسرش زربائی شاپور جی بطل والا بود. بیشتر راغب و مایل بود تا در امور دولت منصب و کاری داشته باشد. نسبت به پدر اعتقادی راسخ داشت و با توجه به صوابدید وی کار می کرد.

در سال ۱۸۷۳ به اتفاق پدرش و راهنمایی او به کار در مور دیوانی پرداخت و در سال ۱۸۷۶ بود که در دادگستری منصبی معتبر پیدا کرده و در همان سال به عضویت در شورای دارالعلوم بمبئی پذیرفته شد. در سال ۱۸۷۷ خورشید جی ملقب به سرجمشید جی جی بهای بارونت دوم وفات یافت، به همین جهت با توجه به شخصیت وی، لقب و عنوان و منصب بارونت در گذشته به وی اهدا شد و به سرجمشید جی جی بهای بارونت سوم مشهور و نامزد گشت و ریاست پارسیان به وی محول شد.

در سال ۱۸۷۹ به عضویت مجلس شورای حکومت بمبئی برگزیده و انتخاب شد و تا سال ۱۸۸۵ در این مقام باقی بود. و از سال ۱۸۸۶ بود که به عضویت «کارپوریشن» درآمد و به امتیاز گرفتن لقب عالی (سی — اس — آی) نایل شد.

وی هر روزی گامی تازه در راه اعتلا و سربلندی برمی داشت و شهری و یژه پیدا کرده بود. در ایران نیز شناخته و برای بهتر زیستن همکیشان ایرانی خود تلاش می کرد تا جایی که از سوی ناصرالدین شاه به گرفتن نشان درجه یک شیر و خورشید مفتخر گشت.

به سال ۱۸۹۳ حادثه‌یی در زندگیش روی داد که موجب غم و اندوهی فراوان برایش شد. این حادثه مرگ تنها فرزند عزیزش بود که به وی دلبستگی فراوان داشت و موجب شد تا اندازه‌یی در فعالیت‌ها و کارهایش وقفه حاصل شود.

به سال ۱۸۹۷ به انگلستان رفت و در ضیافت و جشن بزرگی که از طرف ملکه انگلستان برپا شد شرکت کرد و از مدعوین و میهمانان خاص بود. از آن پس مدتی در کشورهای اروپایی سیاحت کرد و سرانجام در هفدهم جولای ۱۸۹۸ درگذشت.

مانکجی پارسی بی سرشناس و مورد احترام خاص و عام بود. در امور دولت و حکومت و مسائل قومی و دینی و اجتماعی با دقت و کوشش و تلاش فراوان بذل مساعی می کرد و به همین جهت حکومت و ملت هندوی را ارجی فراوان می نهادند و پارسی‌ها وی را یکی از افتخارات خود می دانند.

کاووس جی خورشید جی بارونت چهارم

پیش از این، ریاست بر پارسیان و عنان اختیار و فرماندهی میان این گروه، کلا درید اختیار و کفایت «پنجایت» بود. پارسیان به این دستگاه رهبری ایمان داشتند و برای ایجاد اتحاد و یگانگی بهتر و از سویی دیگر مقتضیات زمان، دستورها و اوامر این انجمن را محترم شمرده و گردن می نهادند.

اما در حدود چهل تا سی سال پیش، وضع کم کم تغییر کرد. پارسیان دیگر آن سرسپردگی و اطاعت محض را از پنجایت ابراز نمی کردند و تسلط و حکومت این دستگاه کم کم از میان رفت و برای مدتی یک دستگاه رهبری نیرومند و صاحب نفوذ برای پارسیان وجود نداشت.

با این حال، حس حق شناسی، احساس وجود یک دستگاه رهبری، علاقه ذاتی پارسیان به بزرگان و نجیب زادگان قوم احساس و موردی نبود که دچار فراموشی و تباهی شود. به ویژه احترام و بزرگداشت نسبت به خاندان سرجمشید جی بارونت میان پارسیان بسیار عمیق است. چنانکه یاد شد، در حدود چهل سال پیش از این نیز که در جامعه پارسیان تحولات و دیگرگونی هایی به وجود آمد، بازهم این خاندان مورد عنایت و توجه و احترام مردم بودند.

جمشید جی بارون چهارم فرزند دوم — خورشید جی بارون دوم بود. وی در تاریخ دوم نوامبر سال ۱۸۵۳ زاده شد. بارون دوم، خورشید جی به تعلیم و تربیت فرزندان خود بسیار علاقه مند بود و در این امر جدیت می کرد. به همین جهت درخواست کرده بود تا از انگلستان برایش آموزگاری کارآزموده فرستاده بودند و این آموزگار در خانه به تعلیم فرزندانش مشغول شد.

کاووس جی نیز باعلاقه به تحصیل پرداخت. در هجده سالگی موفق شد امتحانات ورودی دانشگاه بمبئی را گذرانده و وارد آن جا شود. آنگاه به سال ۱۸۷۱ وارد در کالج الفنستن شد. در آغاز به علوم و فنون پرداخت. زبان فارسی را آموخت و به تحصیل در علم هندسه علاقه یی وافر نشان داد. علاقه به زبان فارسی را از پدر به ارث برده بود که به شاه نامه عشق می ورزید و مرتباً آن را می خواند و این کاریکی از بهترین امور مورد علاقه اش بود.

کاووس جی در کلاس های زبان فارسی میرزا حیرت با علاقه شرکت کرده و با دلبستگی شگرف به خواندن شاه نامه و ترجمه آن می پرداخت و مورد تشویق و تأیید استاد قرار می گرفت.

در کاووس جی خصایص و ویژگیهای ایرانی بسیاری وجود داشت. خوش لباس و بسیار فکور و متواضع و فروتن بود. در هر تصمیم و کاری، عزمی راسخ داشت و تا به مقصود نمی رسید دست از تلاش و کوشش برنمی داشت. بسیار کم سخن می گفت و کمتر خشم و بدخویی بر وجودش مستولی می گشت.

هنگامی که دوره آموزش و تحصیلاتش به پایان رسید هیچ گاه تصور نمی کرد که روزی عناوین و القاب و مناصب پدر بزرگ و پدرش به وی رسد. چون برادر بزرگش در این مقام متمکن بود و صاحب القاب و عناوین و مناصب محسوب می گشت. به همین جهت به استخدام دولت در آمده و در اداره گمرک به کار مشغول شد و همین مسایل وی را کار آزموده و صاحب تجربه بار آورد.

اما حکم تقدیر و قضا چنان بود که وی به ریاست پارسیان گماشته شود. برادر بزرگش مانک جی خورشید جی با مرگ بی هنگام درگذشت و کاووس جی اجباراً از کار خود کناره گرفته و به جای برادر وارث مقام و دولت و منصب و عناوین شد. مجلس بزرگی از سوی پارسیان برای مشورت و انتخاب برپا شد و در این مجلس به اتفاق آرا به ریاست پنجایت برگزیده گشت.

البته پیش از این ماجرا، مدت سه سال سر پرستی خزانه و امور مالی پنجایت به عهده اش محول بود و در این گیر و دار مردی بی اطلاع نبود و این بار در رأس چنین

دستگاهی، قدرت و اجازه داشت تا در راه بهبود احوال جامعه پارسیان، هر چه صلاح می داند انجام دهد.

چنانکه گذشت وی مردی تحصیل کرده و با تدبیر و با کفایت با عزمی راسخ و مال اندیش و آینده نگر بود. آن چنان در کار خود توفیق یافت و آزمودگی نشان داد که بسیاری از مجامع و سازمانهای دیگر پارسی، ریاست و کارگزاری خود را به عهده اش محول کردند که باید از دستگاهها و سازمانهایی چون: مجمع پارسیان دهشنی، دبستان پارسی سرجمشید جی بهای بارون اول، گروه مکاتب دوشیزگان پارسی و... در اختیار و سرپرستی وی قرار گرفت.

سرجمشید جی همه همت و کوشش خود را جهت اعتلا و ترقی پارسیان مایه می گذاشت. هرگاه امری را نافع و خوب تشخیص می داد، با قدرت و عزمی راسخ انجام داده و از آن دفاع می کرد. از مخالفان و دشمنان خود واهمه و هراسی نداشت، چون به کاری که می کرد اطمینان داشت. وی در امور شهری و شهرداری نیز صاحب نظر بود، علاوه بر گرفتاریها و مشاغل قومی و ملی، عضو شهرداری بمبئی و از اعضای دانشگاه هم محسوب می شد. به همین جهت بود که به سال ۱۸۹۹ میلادی وی را «شریف بمبئی» اعلام کردند و دولت انگلستان بدین عمل از وی قدردانی کرد.

نماینده حکومت انگلستان یا نایب السلطنه هند در سال ۱۹۰۲ به هنگام تاجگذاری ادوارد هفتم شاه انگلستان، سرجمشید جی را نماینده بمبئی برای شرکت در مراسم معرفی کرد. در همه عمر با دقت و قدرت و دلسوزی کوشید و کار کرد. مورد احترام و وثوق همگان در هند و خارج از هند بود و چون همه پارسیان موجب سرافرازی و افتخار قوم و ملیت خود را فراهم کرد و سرانجام در هفدهم ژوئن سال ۱۹۰۸ درگذشت، روانش شادباد.

رستم جی کاووس جی بارونت پنجم

کاووس جی — سرجمشید جی بهای بارون چهارم، فرزندی چون خود به یادگار گذاشت که وارث وی بود و نامش رستم که در ششم مارس ۱۸۷۸ متولد شد. همان اهتمام و کوششی را که پدر کاووس جی برای تعلیم و تربیت فرزندان خود رعایت کرد، بارونت چهارم نیز برای فرزندان خود مورد عمل قرار داد.

به همین جهت در ایام و روزگار جوانی، رستم تحت نظر و مراقبت پدر خود به کسب علم و ادب سرگرم شد. چون در سال ۱۹۰۸ پدرش، کاووس جی سرجمشید جی بهای بارونت چهارم درگذشت، از طرف دولت و حکومت انگلستان و سایر مجامع، وارث بالاستحقاق پدرش شناخته شد و مناصب و القاب و مقام پدر را بدست آورد.

رستم جی کاووس جی خورشید جی جمشید جی بهای سرجمشید جی بهای بارونت پنجم — مورد وثوق و احترام و اعتماد پارسیان بود. در جشن تاجگذاری ژرژ پنجم شاه انگلستان از مدعوین ممتازی بود در انگلستان که با ژرژ پنجم ملاقات و گفت و گو کرد. هم چنین هنگامی که همین شاه انگلستان از هند دیدن می کرد، در میهمانیها از مدعوین ممتاز بود که با همسرش مورد ملاطفت و توجه شاه قرار داشتند.

هر چند آن شور خدمت پدر را نسبت به عموم مردم، به ویژه پارسیان نداشت و از نظرگاه کارسازی و عزم و اراده و قدرت چون پدر نبود، اما با این حال از آنجمله که می توانست کوتاهی نکرد.

شرح حال شت اردشیر دادی بهای

اردشیر دادی بها نوشیروانجی به سال ۱۸۵۶ متولد شد. پدرش از بازرگانان نامی بود و به همین جهت پیشه پدر را دنبال کرده و به امر تجارت پرداخت. از دانش بهره کافی داشت و به مسایل و امور دین دلبستگی و علاقه‌ی شگرف ابراز می کرد و پیشوای فرقه قدیمی بمبئی و اطراف به شمار می رفت.

در سال ۱۹۰۳ به شیوه گروه قدیمیان در مهری ساخت و آدریانی پرداخت تا مورد بهره برداری مؤمنان و زائران قرار گیرد. این مکان شهرتی پیدا کرد و حتا بسیاری برای اعتکاف و مراسم عرفانی و نوعی صوفی مآبی بدانجا می آمدند.

به سال ۱۹۰۵ میلادی در قریه دنتوره که در طرف وسایی قرار گرفته، مجموعه بناهایی به وجود آورد که یک دارالخیرات مجهز بود و همه هزینه های آن را می پرداخت. به سال ۱۸۰۶ مقادیر زیادی از زمین های خویش را بخشید و مقادیری را با دولت معاوضه کرد و جهت بنیاد خیریه خود و یرگی بخشید.

مردی بود که صفت بخشندگی را بسیار قوی و نیرومند در خود داشت. آوازه داد و دهش وی همه جا بر زبانها بود. به سال ۱۹۰۵-۶ خشک سالی سختی در شمال غربی هند روی داد. فقر و گرسنگی و بیماری دامن مردم را گرفت و زندگی بسیار مشقت بار شد و تلفات جانی فراوان گشت. اردشیر دادی بهای، رسیدگ و دستگیری از مردم را وجهه همت خود قرار داده و تا جایی که می توانست به مردم یاری و کمک کرد تا این بلای طبیعی را پشت سر نهند. روزانه به مدت چندین ماه، چهار پنج هزار نفر را اطعام می کرد.

وی به ایران و همکیشان خود در این سرزمین نیز توجه داشت و به سال ۱۹۰۷

در روستای مبارکه یزد آدریانی ساخت و هرگاه بر آن باشیم تا بناها و کارهای خیر و مردم پروریهای وی را شرح دهیم، سخن چه بسا که به درازا خواهد کشید. مورد قبول و احترام پارسایان و هندیها و دولت و حکومت بود. به همین جهت چون در روز بیست و نهم ماه ژوئن در سال ۱۹۱۰ وفات یافت، موجی از غم و اندوه بر مردم و بسا شهرها و روستاها سایه افکند. جاناتان دانکن که در آن هنگام حاکم بمبئی بود، دستور داد تا زنگ‌های کلیسای بزرگ سن تام را به صدا درآورده و اعلام سوگ و عزاداری و خود در تشییع جنازه شت اردشیر دادی بهای شرکت جست. روانش شاد باد.

پارسیان نام آور و بلند آوازه شبه قاره هند

بانو آوان بائی جمشید جی جی بهای

بانو آوان بائی از جمله زنان ارزشمند و نیکوکار زرتشتی در هند بود. به سال ۱۸۱۲ در نوساری متولد شد. نام پدرش شتیبه فرامجی نوشیروانجی باتلی والہ بود که به همسری و زوجگی سرجمشیدجی بهای بارون اول درآمد.

بارون اول، سرجمشید جی در کودکی پدر و مادر خویش را از دست داد و تحت نظر و سرپرستی فرامجی نوشیروانجی که شوهر خاله اش بود و به پیشه خرید و فروش بطری مشغول بود بزرگ شد و بعد همان پیشه را در ابتدای کار قبول کرده و از این راه ثروتی اندوخت. آنگاه با دختر فرامجی نوشیروانجی، یعنی دختر خاله اش ازدواج کرد و این دختر، همین آوان بائی مذکور می باشد.

پس از مرگ شوهر، کارهای خیر و مردم دوستی و داد و دهش وی را دنبال کرده و به زودی دارای همان اعتبار و شهرت و احترامی شد که شوهرش داشت. زنی بود در نهایت دیانت و معتقد به اصول آیین زرتشتی. بلند همت و دل رحم و کریم و سخاوت مند بود. اعمال و کردارش مشهور است. هر جا که نیاز به کمک و کار خیری بود، با علاقه داوطلب شده و انجام وظیفه می کرد.

پل معظم و بسیار کارسازی که میان دریاچه ماهیم و باندره بنا شده و از نظرگاه اقتصاد و سهولت زندگی مردم نقشی مؤثر دارد، از جمله بناهایی است که همه مخارج و هزینه آن را این بانوی بلند همت پرداخته است. در مراسم افتتاح این پل، سرجورج آرتور، حاکم وقت بمبئی شرکت کرده و از بانو آوان بائی و کارهای انسانیش قدردانی به عمل آمد.

بانو آوان بائی مثل همه زرتشتیان در کمال سادگی و بی پیرایگی زندگی می کرد. در لباس و پوشاک و خوراک و خانه و زندگی و برخورد با مردم، ساده و بدون تکلف و ریا و تظاهر بود. در اغلب مؤسسات خیریه عضویت داشت و آن مؤسسات را تقویت می کرد.

بانو آوان بائی سرجمشید جی بهائی، به سال ۱۸۷۰ درگذشت و فقدان این بانوی نیکوکار و سخی الطبع موجب از اندوه و غم میان جامعه پاریسی هند و دیگر طبقات به وجود آورد.

شرح حال رستم جی جمشید جی جی بهای

رستم، دومین فرزند رادمرد بزرگ پارسی، آن سخاوت مند و بخشنده نامی، سرجمشید جی جی بهای بارون می باشد. به سال ۱۸۲۳ میلادی زاده شد. پس از مرگ پدر، رستم جی جمشید جی بهای، کارهای پدر را دنبال کرد. کوشید تا چون وی در تأسیس کانونهای خیریه و مؤسسات عام المنفعه و بخشش و دهش پیشگام باشد.

اما با کمال تأسف، مرگ بسیار زود به سراغ وی رفت. شاید هرگاه چنین نمی شد و زندگی بی در حد متوسط داشت، با آن جوش و شوری که برای رسیدگی به مردم و آماده نمودن تسهیلات برای آنان در وجودش بود، از پدر نیز پیشی می گرفت. به هزینه وی راههای بسیاری احداث شد. چاه های آب حفر گردید. نوانخانه هایی ساخته شد و به ایجاد مهمانخانه ها و کاروانسراهایی پرداخت. مدرسه هایی بسیار به فرمان و هزینه وی بر پا شد که مخارج نگهداری و هزینه تحصیل برای عموم در آن مدارس رایگان بود. خانه هایی نیز ساخت و در اختیار نیازمندان قرار داد. به بسیاری از بیمارستانها کمک های مالی سرشار کرد.

در پرداخت مبالغی هنگفت جهت انتشار علوم و کتب اهتمام داشت. بسیاری از نیازمندان از وی مستمری دائم دریافت می کردند. آن چنان شهرت و آوازه جوانمردی و مردم دوستی و سخاوت وی منتشر شده بود که شاه پرتغال از وی تمجید و ستایش کرده و به سال ۱۸۶۴ وی را به یکی از بزرگترین القاب و امتیازات درباری مفتخر کرد. در همین سال از طرف دولت انگلستان برای وی تشریفاتی ویژه در نظر گرفته شده و به عناوینی دست یافت.

از سال ۱۸۶۲ به عضویت مجلس هند درآمد که در آن قوانین مملکتی تصویب می شد. یکی از رؤسای برگزیده «انجمن فند زرتشتی» بود که در این انجمن نیز با دهش هایی که کرد، مصدر خدماتی فراوان شد.

تا زمان رستم جی، وضع آرامگاه و حمل مردگان به دخمه بسیار مغشوش و نامرتب بود و این یکی از مسایل مهمی محسوب می شد که زرتشتیان با آن دست به گریبان بودند و تا آن هنگام چاره‌یی برای این مهم اندیشیده نشده بود.

حاملین جنازه‌ها یا نساکشان هر چه که می خواستند از صاحبان مردگان دریافت می کردند. به موجب معتقدات مذهبی، شمار این نساکشان زیاد نبود و قوانین و ضوابطی نیز وجود نداشت تا آنها را کنترل کند. هرگاه خانواده‌یی عزیزی را از دست می داد، آنقدر برایش در حمل جنازه تا محل دخمه که بسیار دور بود ایجاد ناراحتی می شد که غم اصلی فراموش می گشت.

رستم جی آستین همت بالا زد. برای این کار، صندوق اعانه و یژه‌یی (فند) تأسیس کرد. خود وی مبلغ زیادی در صندوق نهاد و دیگران را نیز تشویق کرد که به صندوق اعانه کمک کنند. آنگاه نساکشانی را مزدور ساخت که از صندوق حقوق بگیرند و راه دخمه و خود دخمه‌ها را مرتب کرد به طوری که این مشکل بزرگ پارسیان رفع شد و همگان قرین را حتی خیال شدند.

کلاس‌هایی ویژه دایر کرد تا داوطلبان در آن کلاس‌ها زند و اوستا و زبان پهلوی بیاموزند. چنانکه اشاره شد در انتشار علوم و مبانی دین بسیار کوشش می کرد. تا آخرین روزهای زندگی دمی از این گونه کارها فارغ نبود. اما در سیزدهم آوریل سال ۱۸۷۲ مرگ ناگهانی به سراغ وی رفت و در چهل و نه سالگی جهان را بدرود گفت. نام نیکش همواره جاودان و برقرار باشد و روانش شاد.

شرح حال سهراب جی جمشید جی باهای

سهراب کوچک ترین و آخرین پسر سرجمشید جی جی باهای باتلی والا، بارونت اول می باشد. به سال ۱۸۲۵ میلادی زاده شد. همان گونه که پدر و برادرانش در داد و دهش و نیک نامی گوی سبقت از همگان ر بوده بودند، وی نیز فرزند خلف آن خانواده بود.

از آغاز به تجارت و امر بازرگانی پرداخت، چه کار و فعالیت و کوشش جزء جدا نشدنی از اجزای وجودی این خاندان محسوب می شد. اما سهراب به تحصیل علم و معرفت و ادب میل و رغبتی فراوان داشت. در وجودش جذبه و کشش و شوقی برای ادراک و دریافت علوم و تاریخ و ادب نهفته بود. به همین جهت از امکاناتی که در آن زمان برای تحصیل فراهم بود، به شیوه‌ی نیکو بهره برد.

زبان پارسی و انگلیسی را خوب آموخت. به پارسی شعر می سرود و از این امر لذتی سرشار کسب می کرد. اما در کنار این شور و علاقه به علم و دانش و نوشتن و تصنیف و تألیف، از پرداختن به کارهای نیک و امور عام المنفعه و خیریه غافل نبود و بدون ریا و تظاهر، فقط برای نفس نیکی و کردار نیک که اصلی مهم در آیین زرتشتی و از ویژگی این مردم است، داد و دهش می کرد و در ساختن مراکز و تأسیسات خیریه و علمی و ادبی کوتاهی نمی کرد. بیمارستان‌ها، نوانخانه‌ها، مدرسه‌ها و تأسیس صندوق‌های اعانه برای کمک به بلیات طبیعی چون سیل زدگی، زلزله، آتش سوزی و قحط و خشک سالی در شهرهای مختلف هندوستان پراکنده است.

چنانکه اشاره شد، سهراب جی جمشید جی بهای، یک نویسنده و شاعر نیز

بود. اشعار و سروده‌هایش اغلب در مجموعه‌ها و جنگ‌های خطی در کتابخانه‌های هند موجود است. چند تألیف از وی به چاپ رسیده که عبارتند از:

طرفه جمشیدی که به سال ۱۸۴۸ میلادی چاپ و منتشر شده است.

تقویت دین مزدیسنا که به سال ۱۸۵۱ منتشر شده.

راه پارسا که در سال ۱۸۵۳ چاپ و منتشر شده است.

گوهرزندگی در سال ۱۸۵۶ چاپ شده.

توصیف زرتشت که در سال ۱۸۶۹ به چاپ رسیده.

کتاب «طرفه جمشیدی» را که به سال ۱۸۴۸ به چاپ رسانید و به نام پدر نامزد ساخت، در واقع ترجمه گجراتی کتاب «کلید دانش» می‌باشد. اما سهراب با همه این مشغله و سرگرمی، از کار تجارت غافل نمی‌ماند و معتقد این گفته بود که: «کاسب دوست خداست».

به سال ۱۸۵۵— از طرف دولت انگلستان به عنوان و سمت «امیر صلح» نایل شد و به سال ۱۸۶۰ به مرتبه بلند استاد دارالفنون هند رسید. اما همه این مشاغل و مناصب و گرفتاریها، هیچ گاه در روحیه مردم دوست و متواضع و داد و دهش وی کمترین اثری نگذاشت بلکه در این امور شایق تر شد. فهرست دهش‌ها و بناها و کارهای خیر و نیکش، شاید بی اغراق دفترچه‌یی را پدید آورد.

سهراب در طول زندگانی پربار خود، کتابخانه‌یی بسیار نفیس و غنی فراهم ساخته بود و سرانجام چون در بیست و دوم مه سال ۱۸۸۲ درگذشت، کتابخانه این ادیب و شاعر و مورخ و مؤلف از سوی خاندانش به جماعت پارسی هند اهدا شد.

اینک ابیاتی چند از سروده‌ی وی را که در ستایش خداوند و مناجات است نقل

می‌کنیم:

پدید آرنده سیار و افلاک	به نام کردگار عقل و ادراک
خدای لامکان و جانب و سوی	خدای نام و کام و دانش و خوی
قدیم و دایم و بینا و ستار	غنی و قادر و قیوم و دادار
کریم و خالق و غفار و دانا	حکیم و حاکم و حی و توانا

به فرمانت روان در جسم آمد
شرف دادی تو مردم را ز حیوان
نمودی مردمان را راه عرفان
به درگاه تو خلقان را نیاز است
از این سهراب بپذیری نیایش
دل روشن منشتم نیک داری
جهان سیراب بحر رحمت تو
دری از معرفت بگشای بر من
دلسم از شک و شبهه پاک سازی
مرا در چینهود پل رهنمایی
زاهریمن روانم دور دارا
زشر فعل دیوان تبه کار

زتو تاب و توان در جسم آمد
تو خواندی اشرف المخلوق انسان
که جوید هر دمت با دیده و جان
همه را فیض لطف کار ساز است
پسندی عذرو بخشایی گناهِش
کند فضلت مدد در رستگاری
شهان منعم ز جور و نعمت تو
ز فضلت بیش و کم بنمای بر من
بر آری بر مقام بی نیازی
در آن دم مشکلم را خود گشایی
به هر زشتی مرا مغفور دارا
خداوندا به فضل خود نگه دار

مهاجرت پارسیان وزندگانی آنها در هند

باید دانست جزو نخستین دسته زرتشتیان که بدوری از میهن تن دردادند دانشمندان، عارفان و منجمان کامل نیز همراه بودند دانشمندانی که ستاره بخت زرتشتیان و ایران و دین را در سده‌های آینده روی بزوال دیدند و برای حفظ دین و پایداری آن بفکر افتادند. بقول صاحب قصه سنجان :

ز بهر دین خود ایشان بیکبار تفکر کرد دانائی نکوکار
ابا دستور و بهدین یگانه بسوی شهر هرمز شد روانه

بنابراین در سال ۱۲۰ یزدگردی از مرکز خویش کهستان واقع در شمال ایران بسوی جنوب و جزیره هرمز رهسپار شدند و ۱۵ سال در آنجا سکنی گرفتند. چون نفوذ اعراب جزایر خلیج فارس را هم در گرفت پارسیان بار دیگر از آنجا بر کشتی سوار و بادبان برافراشته راهمند پیش گرفتند. پس از مدتها در ساحل دیب (دیو) واقع در جنوب سند و مغرب کراچی پیاده شدند ۱۹ سال در آنجا ماندند. درمقارن همان اوقات نیروی اعراب در خاک سند بنای تاخت و تاز را گذاره. بزرگان پارسی باز متفکر و بفکر چاره افتادند. بقول صاحب قصه سنجان :

در آن بودند بهدین ۱۹ سال شده آخر منجم زدیکی فال
بزنج اندر بدیده پیر دستور همانکه گفت کای یاران پرنور
از اینجا رفت باید جای دیگر که در آنجا بود مأوای دیگر

ز گفتارش همه کس شاد گشتند سوی گجرات کشتی تیز راندند

پارسیان پس از چندی در سال ۱۵۴ یزد گردی وارد سنجان شدند و بفکر بنای آتش و رهرام افتادند . آلات و لوازم آداب دینی مخصوص کار و بزرگ کردن آتش را با خود نداشتند چند نفر را برای آوردن آنها از راه خشکی رهسپار خراسان ساختند و هنگام مراجعت آنان دستگیری از بهدینان و موبدان نیز بعزم مهاجرت باتفاق آنها حرکت نمودند . بقول صاحب قصه سنجان :

بآن آلات کان بود از خراسان عمل کردند آنجا بی هراسان
که چندین قوم دستوران و بهدین از آنجا آمدند آن پاک آئین

با مراجعت موبدان آتش و رهرام معروف بایران شاه بیاد شاهنشاه ایران که اینک در او دوا ده مقام دارد در سال ۱۵۹ یزد گردی در سنجان تقدیس و تخت نشین گردید . پارسیان پس از سیصد سال اقامت در جوار آتش مقدس و تشکیل کتابخانه دینی در سنجان ، برای بازرگانی و پیشه و کار باطراف گجرات پراکنده شدند و بتدریج در طی دو یست سال در شهرهای بیکانیر ، بروج ، واریاو ، انکلیسر ، کمبایت ، نوساری و غیره رحل اقامت افکندند . تقریباً کلیه موبدان نیز برای انجام آداب دینی باتفاق بهدینان از سنجان کوچ کردند و چند خانواده پیش در سنجان باقی نماند و از آنها اند موبد خوش مست و پسرش موبد خجسته .

برای رفع مشاجرات بین موبدان در انجام مراسم دینی ، در سال ۶۵۹ یزد گردی بخشهای پارسی نشین به پنج منطقه تقسیم شد و تعمیل مراسم مذهبی زرتشتیان هر منطقه بدسته ای از موبدان برگزار گردید . اما سنجان مرکز مهم زرتشتیان و محل نشیمن موبدان موبد و ایران شاه و دین بود .

دسته ای از پارسیان در سال ۴۵۹ یزد گردی (۱۰۹۰ م) بکمبایت کوچ نمودند . عوفی در جوامع الحکایات و لوا مع الروایات خود گوید که در اواخر قرن پنجم هجری بواسطه نفوذ و تحریک آتش پرستان ، هندوان کمبایت مسجد و مناره اهل سنت و جماعت را ویران کرده آتش زدند . فرمانروای شهر بنام جیسینگ دو نفر از بزرگان

پارسی و هندو را بازداشت نمود و مجازات کرد. بقول رابرتسن دسته پارسیان در شهر کوچک کمبایت بتجارت مشغول بودند و استفاده سرشاری میبردند. جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته‌های جدید روی بغزونی نهاد و عرصه بازرگانی را برهندوان تنگ کرد. یکی از آنها بنام کلیان رای اوسلر از فرقه بانیه بسورت رهسپار شد و در آنجا ثروت فراوانی از فروش مروارید بدست آورد. بفکر انتقام و انعدام پارسیان افتاد. جماعتی از اوباش راجپوت و ماهیگیران را استخدام کرد و بر پارسیان کمبایت حمله نمود گروه بسیاری را بچاک و خون افکند و منازل آنها را طعمه حریق ساخت. کسانی که جان‌بند بردند فرار را برقرار اختیار و از کمبایت روی برتافتند. (۱)

دسته دیگر پارسیان بسمت جنوب سنجان بحرکت آمدند و در حدود سال ۳۲۰ یزد گردی در تپانه مقام اختیار کردند. در غار کنه‌ری بیست میلی شمال بمبئی و مغرب تپانه کتیبه‌ای بپهلوی در بدنه غار موجود است و آن نام ۱۷ نفر از پارسیانی است که در سال ۳۶۸ یزد گردی بتماشای غار رفته‌اند باز ۲۲ سال بعدتر دسته‌ده تفری دیگر پارسی نیز بتماشای غار رفته و نام خود را بپهلوی در غار نقر کرده‌اند کتیبه نامبرده را آقای وچا ترجمه و در کتاب گجراتی زرتشتی ابیاس تالیف خورشیدجی رستم جی کاها درج گردیده است. (۲)

پارسیان مقیم تپانه در سال ۹۰۲ یزد گردی چند سال بعد از آنکه پرتقالیها شهر را متصرف شدند باجبار از آنجا فرار کردند و بشهر کلیان که نزدیک آنها واقع و در قلمرو فرمانروائی راجه هندو بوده پناه میبردند. شرح واقعه از این قرار است:

پرتقالیها نسبت بمردم کشورهای مفتوحه کمال ظلم و ستم روا میداشتند و آنها را از انجام مراسم دینی مانع می‌آمدند و بتهدید و اجبار مسیحی مینمودند. کودکان مردم بخصوص ایتم را بجبر گرفته و بعنوان تعلیم و تربیت بدست مبلغین عیسوی

(1) A few Events in the History of Parsis and their dates by Dr Modi P20

(2) Early History of Parsis in India by R. Paymaster P.17, footnote

خود میسپردند تا در پرورشگاه خویش آنها را بدین عیسویت تعلیم و تربیت نمایند رجال و مبلغین پرتقالی پارسیان را بتغییر مذهب و قبول عیسویت تهدید مینمایند. پارسیان از روش ظلم آنها اطلاع کامل داشتند در پیش آمد کار تدبیر بخرج داده جواب میدهند همگی حاضریم بعد از وداع با دین نیاکان بدین عیسی در آئیم بنابراین بایستی تا سه روز همه آداب دینی خویش را بجا آوریم و روان نیاکان راشاد نمائیم و جشن بگیریم و در روز چهارم با سرود و شادمانی آئین نصاری را در آغوش گیریم. زمامداران امور با خوشحالی تمام پیشنهاد آنها را پذیرفته فرمانی صادر میکنند که در انجام دینی پارسیان ممانعت بعمل نیاید. پارسیان با همه و هیاهوی زیاد بجای تعمیل مراسم دینی تدارك کوچ می بینند و در روز سوم مجلس ضیافت باشکوهی ترتیب میدهند و امیران و سرداران و رجال دولتی پرتقال را بمهمانی دعوت مینمایند و راه افراط در شرب مسکرات را برای آنها آماده میسازند در حالیکه مهمانان مست باده پیمائی بودند کلیه باشندگان پارسی بدارو ندار خود از شهر تهاه خارج و بسمت شهر کلیان رهسپار میگرددند موقعی که زمامداران پرتقالی بحال میآیند اثری از پارسیان در شهر دیده نمیشود. پارسیان در سال ۱۱۴۹ یزد گردی شش سال پس از آنکه انگلیسها تهاه را متصرف شدند دوباره بآن شهر مراجعت مینمایند. بقول صاحب قصه زرتشتیان هندوستان و صفحات تاریخ در زمان پادشاهی بهادر شاه در گجرات در حدود سال ۹۰۴ یزد گردی سنجان، دمن، دیب (دیو) و قصبه سوماری نزدیک سورت بتصرف پرتقالیها درآمد.

گوئز جهانگرد اروپائی که در سال ۱۶۵۰ میلادی (۱۰۱۹ هـ) در هندوستان گردش کرده میگوید که بسیاری از هندوان و مسلمانان و پارسیان بواسطه تعدیات و تعاقبات دینی دولت پرتقال از سنجان و دمن فرار کرده بقلمرو کشور شاهجهان شاهنشاه مغول پناه میبرند.

در سال ۸۵۹ یزد گردی یا هفتصد سال پس از اقامت در سنجان قشون اسلام لطمه بسیار سختی بپارسیان وارد ساخت سلطان محمود بیگ در سال ۸۵۳ یزد گردی

چپانیر را فتح و محمد آباد نام نهاد .

شش سال بعد بعزم سرکوبی بهادرخان گیلانی که حوالی راتناگیری نزدیک بمبئی بغارت و چپاول مشغول بود سپاهی را بفرماندهی الفخان بدان صوب اعزام داشت . سنجان سر راه الفخان قرار داشت . سپاه اسلام بر ارتش فرمانروای سنجان حمله نمود . یک هزار و چهارصد نفر جوان پارسی تحت فرمان سردار خود اردشیر بکمک راجه سنجان برابر ارتش اسلام ایستادگی نمودند . جنگ مغلوبه شد . هندوان فرار نمودند و گروهان پارسی را تنها گذاشتند . اردشیر بادویست نفر از یاران خود در میدان پیکار حمله میکرد تا دیگران با آتش مقدس وزن و فرزندان خود را به پناهگاه امنی برسانند . کلیه نفرات پارسی در میدان معرکه جان دادند . سنجان غارت شد و بار و بینه پارسیان و خانه وزندگی آنان نابود گردید . اما بقیه جماعت و آتش مقدس در پناه کوه بهاروت و غار آن درامیلی سنجان سلامت ماندند .

پس از سقوط سنجان آتش وهرام ایران شاه مدت ۱۲ سال تا سال ۸۷۱ یزد گردی در کوه بهاروت دور از انظار بیگانگان محافظت میگشت و پس از رفع مخاطرات احتمالی بقصبه بانسده منتقل گردید و تا سال ۸۸۵ یزد گردی در آنجا بود پارسیان هر شهر و قصبه بخصوص در ماههای اردیبهشت و آذر زیارت آن میشتافتند . اکثریت نفوس پارسی در نوساری مقام داشت لذا با پیشنهاد چنگه شاه بزرگ نوساری و موافقت جماعت آتش وهرام ایران شاه بنوساری انتقال یافت تا آنکه در سال ۱۱۰۲ یزد گردی بنا بمشاجرات و منازعات سخت موبدان نوساری با اخلاف آذربان ایران شاه که بقتل و حبس چندین نفر از موبدان و بهدینان منجر گردید آتش وهرام موقتاً از نوساری بسورت منتقل گشت تا از دست تعدیات و ستمهای گروه هندوان مراته که بواسطه ضعف دولت مغول قلمرو فرمانروائی خویش را ازبونه تا نوساری بسط داده بودند مصون ماند .

تعدیات و ظلم آنها غیر قابل تحمل بود و در حدود دو هزار نفر پارسی نیز بواسطه فشار آنها از نوساری بسورت کوچ کردند که در آن زمان در قلمرو دولت مغول قرار

داشت . آتش مقدس ایران‌شاه در سال ۱۱۱۰ یزد گردی به بلسر انتقال یافت و یکسال بعدتر پس از عقد پیمان باراجه محل در سال ۱۱۱۲ یزد گردی در اودوده مقام گرفت که اینک نیز در همان جا روشنائی بخش دل گروه زرتشتیان میباشد.

لطمه بزرگ دیگری که پیاریان خورد و آنها را نابود ساخت در شهر واریاو صورت گرفت که در قلمرو رتن‌پور و تحت فرمانروائی راجپوت قرار داشت . عمال راجپوت از باشندگان بالنسبه زیاد پارسی شهر که بیازرگانی و کشاورزی مشغول بودند میخواستند مالیات گزافی اخذ نمایند ولی پیاریان از پرداختن آن استنکاف ورزیدند لذا سر بازان راجپوت برای سرکوبی و وصول مالیات پیاریان حمله کردند . پیاریان در دفاع خویش سر بازان را از پای در آوردند . فرمانده لشکر موقع فرصت میگشت تا آنکه روزی که مردان پارسی در مجلس جشنی بیرون شهر پیاده گساری مشغول بودند ، سر بازان راجپوت بر آنها حمله مینمایند . زنان پارسی بالباس مردانه در برابر آنها بمبارزه برمیخیزند و هنگامیکه نزدیک بود شاهد پیروزی را در آغوش کشند ناگهان کلاه سردار آنها بیفتاد و گیسوان بلندش را از پرده برون انداخت . راجپوتان چون بانوان را مبارز خود دیدند قویدل گشته دوباره حمله کردند و همگی را در خاک و خون غلطانیدند . اینک بیادشده‌ای واریاو هر سال در خانه پیاریان سورت در روز ارد و ماه فروردین مراسم دینی بجا آورده شده و آفرینگان میخوانند.

چنانکه از نامه موبدان ایران به هندوستان مورخه ۸۴۷ یزد گردی برمیآید پیاریان هند مانند برادران دینی خود در ایران پرداخت جزیه مجبور بوده‌اند و اندکی قبل از آن سال بزرگ پیاریان بنام چنگه شاه مقیم نوساری با کوشش و اقدام خود بار جزیه را از دوش پیاریان بر میدارد . در نامه چنین آمده . «مردی آمد از هندو گفت که نریمان هوشنگ نام دارم و خانه و مقام در شهر بروچ و در اینجانب موبدان و هیربدان سؤال کردیم و او شرح حالها گفت و گفت که در نوساری سالاری بهدین است او را نام چنگه شاه و جزیه بهدینان نوساری را دور کنانیده است و بهدینان آنجانب همه آفرین کردند . رحمت بر آن اشوروان و سپاس یزدان که چنین بهدینان

در ملك هند هستند. « این چنگه شاه همان بزرگی است که در سال ۸۸۵ یزدگردی آتش ورهرا را برانداخت و چنانکه گفتیم بنوساری منتقل نمود.

از آنچه گذشت دیده میشود که در طی سده‌های گذشته پارسیان هند نیز مانند برادران دینی خود در ایران با پیش آمدهای ناگواری روبرو بوده‌اند، بواسطه پراکندگی در گجرات و دوری از یکدیگر بتدریج بسیاری از سنن و شعائر ملی و دینی خود را فراموش کردند. حمله برسنجان بقول صاحب پارسی پراکش خان بهادر بهرامجی بهمن جی پتل شالوده مذهبی آنها را متلاشی ساخت. کتب دینی خود را از دست دادند و اوستا و پهلوی را کم کم از یاد بردند. موبدان مناطق مختلف در بسیاری از سنن و مسائل دینی اختلاف نظر حاصل کردند. چون از حل آن عاجز ماندند. برادران دینی خود مقیم ایران متوسل گردیدند. چاپار مخصوص را در سال ۸۴۷ یزدگردی چنانکه در صفحات گذشته گفته شد با پرسشهای بسیاری به یزد فرستادند. موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی را برای آنها فرستادند و بعد موبد جاماسب ولایتی در سال ۱۰۸۹ یزدگردی برای تعلیم مسائل دینی و اوستا و پهلوی بزرشتیان هند بسورت رهسپار شد و سه نفر موبدزاده با هوش را در علم دین استاد ساخت و خود بایران برگشت (۱) تمام کتب دینی اوستائی و فارسی و پهلوی و یازند موجود بین زرتشتیان ایران قبل از او به هندوستان ارسال گردیده بود مگر کتاب پهلوی دینکرد که آنرا نیز بهدین ملا بهمن منجم پور ملا بهرام کلانتر وقت مقیم قریه خرمشاه یزد در سال ۱۱۵۲ یزدگردی با خود به هندوستان برد (۲) همین کتابهاست که بعدها مورد استفاده دانشمندان ایرانشناس قرار گرفت.

بنابراین چنانکه گفته شد زرتشتیان هند بواسطه پیش آمدهای ناگوار مسائل خود را فراموش کردند و کتب دینی را از دست دادند. سپس زرتشتیان ایران مسائل

(۱) - برای اطلاعات بیشتر رجوع شود بمقاله اوضاع فرهنگی پارسیان نگارش مؤلف

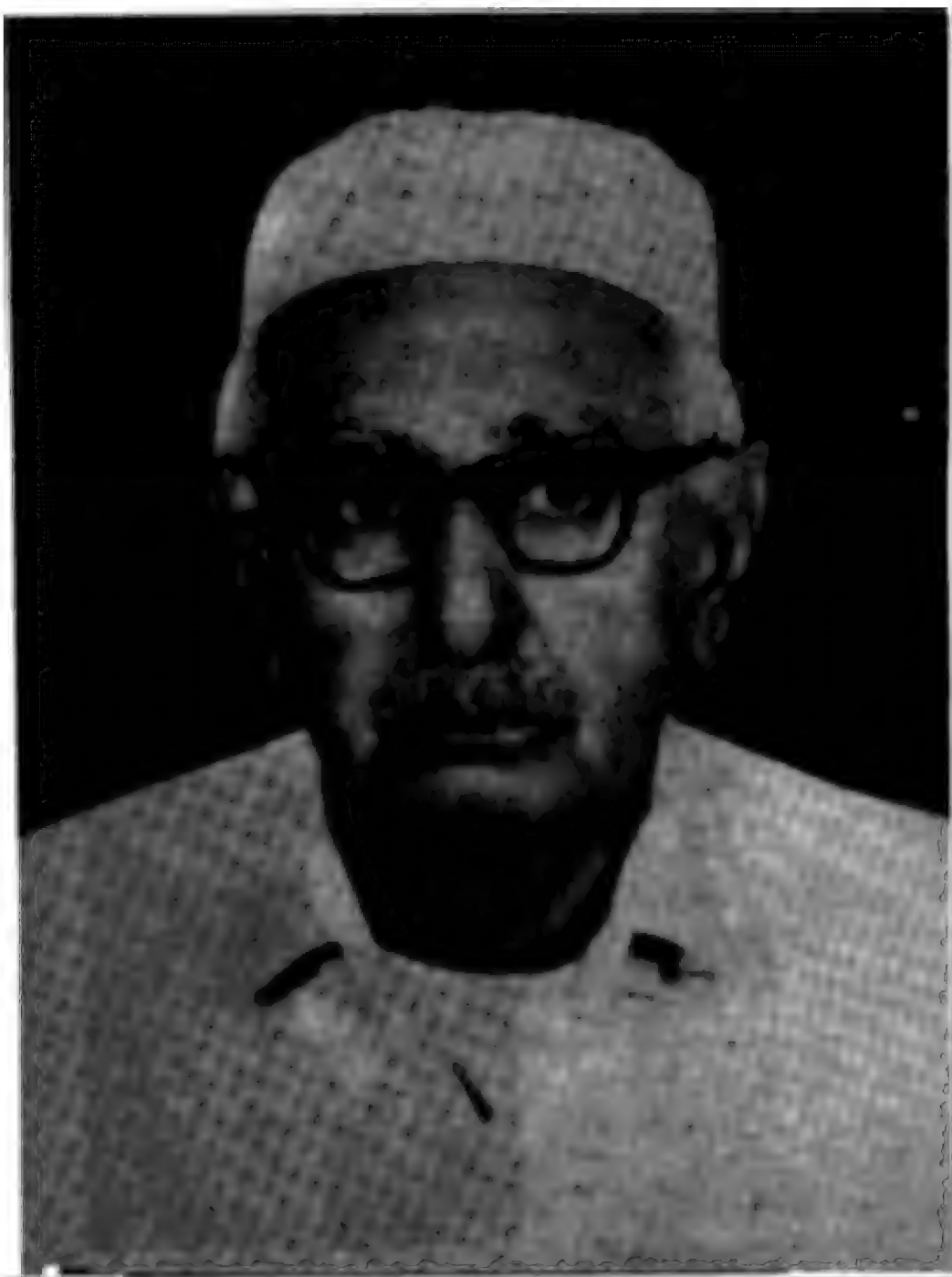
در مجله هوخ شماره ۱ سال ۳۹

(۲) برای اطلاعات بیشتر رجوع شود بمقاله دینکرد نگارش نویسنده در مجله

هوخ شماره ۵ سال ۳۹

دینی و اوستا و پهلوی را بآنها یاد دادند و کتب دینی موجود بین خود را برای آنها فرستادند و بعد بواسطه فشار و ستم نامحدودی که از زمان سلطنت صفویه تا اواخر سلسله قاجار بآنها وارد آمد کلیه کتب دینی و قسمت مهمی از نفوس خود را از دست دادند و چنانکه در فصل گذشته گفتیم از علم و ادب بی بهره گشتند. پارسیان که خود را مدیون ایرانیان دیدند در نیم قرن گذشته دین دینی خود را بزرشتیان ایران پس دادند و در تعلیم اوستا و پهلوی بجوانان ایرانی کوشیدند. اینک جای خوشوقتی است که فرزندان ایران کنونی آثار مهمی در مورد فرهنگ ایران باستان از خود بیادگار میگذارند.

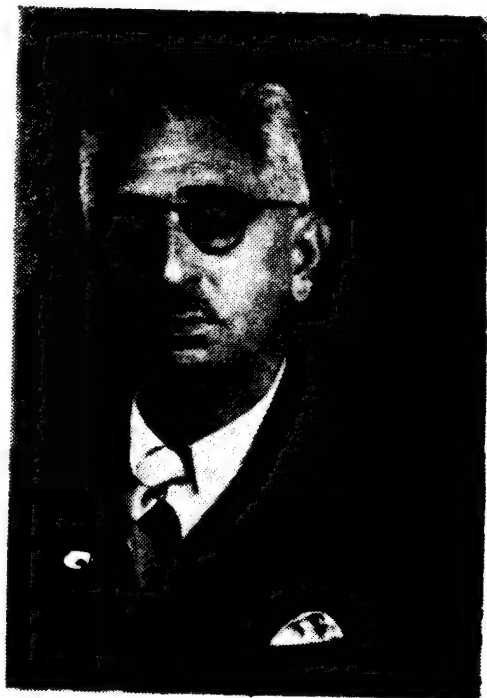
در پایان سخن باید تذکر داد که اگر نخستین دسته زرتشتیان بهندوستان مهاجرت ننموده بود، کتب اوستا و پهلوی امروز در دست ما نمیبود و شاید شماره اندک زرتشتیان هم باقی نمی ماند.



دانشمند پژوهشگر روانشاد استاد رشید شهمردان

رشید شهردان (نگارنده کتاب)

نگارنده این نامہ نام رشید پور شهردان پور ایران پور گشتاسب پور بہرام
پور شہر یار ساکن بمبئی است. نیا گانش از مردم قریہ حسینی حومہ تفت یزد بودہ و معروفند
بطایفہ بہرام شہری و آن خاندان بسیار بزرگی است کہ افراد آن در سراسر نقاط
ایران و ہندو و اروپا پراکنده میباشند
ایران در دورہ طفولیت
باتفاق کیخسرو برادر مہتر بہند
و بہ بمبئی مہاجرت نمود و در
خاندان دادی شیت بسمت
خدمتگاری با حقوق گزافی ماہی
بیست روپیہ بکار مشغول شد و در
ضمن با جازہٴ ارباب مستقلا باغبانی
نیز مینمود. زرتشتیان ایران کہ
در آن عہد بہ بمبئی مسافرت و در
منازل پارسیان بکار میپرداختند
ماہی یک یا دوروپیہ بیشتر حقوق



نداشتند . ایران در بمبئی با دوشیزه مروارید خرمشاهی که بهند پناهنده شده بود ازدواج کرد و باصرار خویشاوندان زوجه خویش برای تعمیل مراسم دینی در گذشتگان بایران و خرمشاه برگشت و در بین راه در بندرعباس در گذشت.

خاندان نگارنده همه در هندوستان اقامت داشته و دارند . تولد خود او در روز دیمهر و فروردینماه باستانی ۱۲۷۴ یزدگردی برابر ۵ آوریل ۱۹۰۵ میلادی در شهر بمبئی اتفاق افتاد . چون هفت ساله شد باتفاق پدر برای تحصیل فارسی بایران رفت و پس از اتمام تحصیلات ابتدائی دوسالی در درمانگاه سررتن تاتا که سرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در آن زمان در یزد تأسیس شد بکار مشغول گشت . سپس به بمبئی مراجعت و تحت توجهات روانشاد فرزانه دینشاه جی جی بایهای ایرانی سلیسیتر در تعلیمات دینی و فلسفه صاحب اطلاعات گردید و در ضمن در کارهای ادبی و فارسی ، آن فرزانه را یاری مینمود و بنا به تشویق او بنگارش رسالات فارسی پرداخت . از آنهاست :

حرف راست : مطبوعه در سال ۱۹۲۷ میلادی پاسخ بحملات ناجوانمردانه بر دین مزدیسنا از بهدینی که جد دینی اختیار کرده بود .

دساتیر کتاب آسمانی نیست : مطبوعه سال ۱۹۲۸ میلادی نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی .

تعلیمات زرتشت : مطبوعه سال ۱۹۳۱ میلادی نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی . نسخه های این کتاب از طرف فرزانه دینشاه هنگام مسافرت بایران بخدمت اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر و وزیران وقت و اعضای مجلس تقدیم گردید .

خرده اوستا بخط دین دبیره : نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی .
راماین : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات حکومت هند .
داوید کوپر فیلد : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات حکومت هند .

کلیسای نوتردام : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات

حکومت هند .

مجله جهان امروز : مجله عکسی با جنبه تبلیغاتی جنگ نشریه اداره
انتشارات حکومت هند .

پیمبری زرتشت : نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی
دین نامه شماره ۱: آتش و آتش پرستی . نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی
دین نامه شماره ۲: خورشید نگرشنی . نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی
دین نامه شماره ۴ : اصول سه گانه مزدیسنا . نشریه سازمان جوانان
زرتشتی بمبئی

فرزانگان زرتشتی : در طی ۱۴ سال اخیر در گردآوردن و تدوین این کتاب
که شالوده تاریخ زرتشتی است رنج فراوان برده و باین امید دلخوش است که
نویسندگان همگروه در اكمال و اصلاح نقایص آن و تدوین تاریخ کامل زرتشتی جداً
اقدام خواهند نمود .

هنگامیکه در سال ۱۹۲۵ میلادی فرزانه دینشاه ایرانی سلیسیتر ، استاد
پورداود را برای کار گزارش فرهنگ مزدیسنا به بمبئی دعوت نمود ، نگارنده نیز
برای رونویسی نوشتههایش بکمک او مأمور گشت . آنگاه از فضل و کمال استاد
استفاضه های گرانبها حاصل نمود .

پس از ذکر خدمات فرهنگی ، ذکر خدمات اجتماعی که باید در گمنامی
انجام یابد خارج از شیوه مردمی است لذا گفتار خود را با این امید پایان میرساند
که جوانان همگروه با یاری اهورامزدا و پیروی راستی در روزافزون ساختن آبرو
و بزرگی جماعت توفیق یابند . اته جمیات یتہ آفرینامه .

موقعیت پارسیان هند در زمان اکبر شاه

هنگامیکه فرزنانگان زرتشتی ایران به هندوستان متوجه و در آنجا رحل اقامت افکندند، جمعیت آنها در ایران قابل ملاحظه و بسیار بود برعکس اوضاع پارسیان در هند چندان دلکش نبود. از مراسم آئینی بیخبر بودند و چنانکه گفتیم گاه و بیگاه بتوسط چاپار از دستوران یزد و کرمان پرسشها بعمل میآوردند و نسخ خطی کتب مذهبی را میطلبیدند. رویهمرفته موقعیتشان طوری نبود که فرزنانگان ایران را بخود متوجه سازند.

پارسیان قبل از آغاز سده شانزدهم میلادی و دهم یزد گردی دردهات گجرات مانند سورت، نوساری، بروچ، کمبایت و غیره پراکنده و بکارهای کشاورزی و درودگری و کشتی سازی و مانند آن مشغول بودند. طبق خبر «گراشیاو آرتا» در زمان پادشاهی همایون نخستین دسته پارسیان بجزیره بمبئی وارد ولی صاحب موقعیت مهم نبودند. هنگامی شالوده شهرت پارسیان در سال ۱۵۷۸ میلادی (۹۴۷ یزد گردی) ریخته شد که دستور مهرجی رانا در دربار اکبر شاه حقیقت آئین زرتشت را آشکار ساخت. بقول نویسندگان اروپائی «ادواردو گارت» نامهای، زرتشتی خسرو، خرم، جهاندار، شهریار و هوشنگ که اکبر، شاهنشاه هند بفرزندان خویش گذاشت تأثیر نفوذ هیئت پارسیان در دربار است.

انگلیسها در سال ۱۶۶۰ میلادی (۱۰۳۰ی) نمایندگی ودلالی کارخانه خود

را در سورت به رستم مانك^(۱) واگذار نمودند. خورشید جی پوچاجی در سال ۱۶۶۴ (۱۰۳۴ی) ساختمان قلعه و استحکامات دفاعیه بمبئی را به عهده گرفت.

بسیاری از خانواده‌های پارسی از زمان پادشاهی همایون، اکبر و جانشینان او صاحب نام و جاه گشته و در دربار سلطنتی مقام بلندی را احراز کردند که حتی امروز نیز بشهرت خویش باقی و در بین جماعت موقعیت مهمی دارند. خانواده‌های مذکور در نوساری عبارتند از چنگه شاه، دستورمهرجی رانا، دهسائی، دوردی^(۲) و مانند آنها. در سورت مانند نیکساعت خانها، بهره‌مند خانها طالعیار خانها، سیت‌ها و دیگران وهم میرزاهای «اودواده» بمقام شهرت رسیده‌اند.

اما راجع به ترقی خود جامعه زرتشتی چنانکه خواهیم دید با اطمینان نمیتوان سخن راند. بقول آقای مورلاند^(۳) موقعیت پارسی محرز نبود. بقول «تری» پیشوای مسیحی ۹۸۵ی (۱۶-۱۶۱۵) بکشاورزی میپرداختند. موندی (۱۰۰۲ی-۱۶۳۲) میگوید شغل آنها عبارت بود از رویانیدن درختان نارگیل. پادری مونسرات (۹۴۹ی-۱۵۸۰م) بین پارسیان وهندوهای مقیم سورت امتیاز نگذاشته و همه را اعضای يك جامعه تصور کرده است. تیونوت (۱۶۶۰) پارسیان را در سورت غیر قابل اهمیت قلمداد کرده است. «گراشیاد و آرتا» پارسیان را بازرگان خوانده است.

پارسیان در زمان پادشاهی اکبر شاه کم کم از کشاورزی بیزار گانی متوجه و در زمان شاهجهان موفقیت شایانی در این رشته حاصل کردند که تا این زمان

(۱) رستم مانك بزرگی است که دستور جاماسب حکیم ولایتی در سال ۱۰۹۱ یزدگردی يك نسخه خطی فروردین یشت وهوم و ورس را ازیزه به بمبئی برایش سوغات آورد ولی دوسال پیش از ورودش رستم جهان را بدرد گفته بود. لذا دستور جاماسب به صوب سورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت افکند.

(۲) داداباهای نوروزجی پارسی معروفی که هندپها او را بلقب پیرمردم احترام‌مند خطاب میکنند و از طرف حزب لیبرال انگلیس بعضویت در پارلمان انگلستان انتخاب شده بود و شالوده کنکره هند و آزادی هندوستان را ریخت از خانواده دوردی میباشد.

(۳) رجوع شود به :

ادامه دارد. از گجرات مرکز خویش شهرهای دوردست دهلی، اگره و کشمیر مسافرت و بتجارت پرداختند. بمذهب و آئین اجدادی خویش در همه جا و همه حال پایبند بودند و دمی غفلت روانمیداشتند. ادبیات آنها فرهنگ مذهبی بود و گاه و بیگاه اشکالات و مسائل غامضه دینی را چنانکه گعیم بتوسط همدینان خویش در ایران حل میساختند.

بنا بر آنچه ذکر شد علت عطف توجه فرزنانگان زرتشتی ایران بسوی هند، پارسیان نبودند بلکه برخلاف چنانکه از آثار ادبی آنها برمیآید که بعدها در نیمه قرن گذشته بدست آمد، هنگام ورودشان به هند بواسطه داشتن عقاید عرفانی و تصوف، توجه پارسیان بدیشان معطوف گشت. لهذا چون کلیه افراد این دسته سالک طریقت و جویای حقیقت بودند، حرارت و شور مذهبی و معنوی دربار اکبر شاه گورگانی شاهنشاه مغول آنها را بسوی خود کشید.

فرهنگ پروری شاهان مغول و دستور آذر کیوان

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد. دانشمندان و علمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع و فعالیت ابراز می داشتند.

براستی دوره مغول دوره درخشان هند بود. کتابهای زیادی در آن زمان تدوین و تألیف یا ترجمه گردید. همایون شاه عاشق کتاب همواره در مسافرتهاى خود حتی در جنگها و عقب نشینی ها کتابخانه نفیس خویش را با خود همراه داشت. اکبر پسر و جانشین او نیز هیچ از وی کمتر نبود. جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت. میگویند در ۱۵ سالگی براسب شریر تازی نژاد سوار و امر نمود کسی او را تعاقب ننماید. یکه و تنها بگردش رفت و بملاقات رجال الغیب

نایل گردید .

اکبر عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود . بعدها با فلسفه یوگ (جوك) هندو آشنائی پیدا کرد که با تصوف اسلامی شباهت دارد . بقول وینست اسمیت مؤلف کتاب «اکبر مغول کبیر» اکبر شاه در کلیه مراحل زندگانی با محبوب خویش یگانه بود . از طعن یا مداخله روحانیون اسلام با کی نداشت و تا آخر عمر صوفی صافی ضمیر ماند .

یکی از فعالیت‌های گوناگونی که اکبر شاه از خود ابراز داشت مساعی اودر تأمین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تأسیس مذهب برگزیده بود . شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت . بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند و برخی در بخش‌های دیگر کشور متمرکز گشتند . اکبر شخص دینداری بود . دینی را در پس همه دین‌ها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید . جوکیان . سنیاسی ها ، مرشدان هنود ، پیران ، فقرا ، دراویش اسلامی ، کشیشها و پیشوایان نصارا و دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت . خافی خان در کتاب خویش منتخب‌اللباب مینویسد :

« و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکماء ذوفنون از ترك و تاجيك و عرب و عجم با آوازه و وسعت خلق و کرم و وصیت غریب نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد . »

حضرت دستور آذر کیوان و مریدان او نیز جزو دسته نامبرده بودند که به هندوستان کشور جوکیان و فقرا وارد شدند . دستور آذر کیوان بنا بقولی در سال ۱۵۳۳ . (میلادی ۹۰۴ی) متولد و در سال ۱۶۱۳م (۹۸۳ی) وفات یافت و اکبر شاهنشاه هند در سال ۱۵۴۲م (۹۱۳ی) متولد و در سال ۱۶۰۵م (۹۷۵ی) درگذشت . بنابراین دستور آذر کیوان با اکبر معاصر و نه سال از او بزرگتر بود . فرزنانگان نامبرده

زرتشتی در ایران بمجاهدت نفس و ریاضتهای سخت مشغول و معتقد بودند که نیاکان آنها از پادشاهان باستانی ایران ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی شهید معروف بشیخ اشراق (۱) نیز با این عقیده همراه و اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظر او از ناحیه مشرف بکیوه‌رث مالک طین (گلشاه) و فریدون کیخسرو از ملوک افاضل انتقال مییابد و اصل مشرقی را آن میدانند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته است.

صدرا المتألهین شیرازی نام سهروردی را پس از پنج قرن با عناوینی نظیر «شیخ اتباع مشرقیان و محیی رسوم حکمای فرس در قواعد نور و ظلمت» بتجلیل یاد کرده. شارحین تألیفات شیخ بتکرار میگویند که مشرقیان حافظ این حکمت اشراقی همان حکمای قدیم ایران بوده‌اند. شیخ اشراق میگوید علم حقیقت را در کتاب خود بنام حکمة الاشراق بودیعت نهادیم و حکمت عتیقی که همواره ائمه هند و فارس و بابل و مصر و قدمای یونان تا افلاطون حکمت خود را دائر بر مدار آن قرار میدادند و قواعد آنرا از آن استخراج میکردند احیا نمودیم و اینست همان خمیره ازل (۲).

بنابر این حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بر ریاضت و اشتغال باوراد و اذکار و اعمال جوك و غیره و صحبت و معاشرت او با سلاک و مرتاضان، حضرت دستور آذر کیوان و مریدانش را بطرف هندوستان کشانید. از قرار معلوم دستور آذر کیوان بادر بار اکبر تماس پیدا ننمود. بعضی از مریدان او با کبر آباد (اگره) مسافرت نمودند. اما مرکز خود او و مریدانش پتنه بود، زیرا مرکز روحانیت و فلسفه و یکی از مراکز قدیم مذهب بودا و عرفان را تشکیل میداد.

(۱) شیخ اشراق در سال ۵۴۹ هجری (۱۱۵۳ میلادی) در قریه سهرورد در جنوب زنجان متولد و در ۵ رجب ۵۸۷ هجری (۱۱۹۱ م) در ۳۸ سالگی شهید تیر تعصب علمای حلب گردید.

(۲) رجوع شود بروابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان تألیف هانری کوربن نشریه انجمن ایرانشناسی

خاورشناسان و اکبر شاه

خاورشناسان و دانشمندان جهان راجع به اکبر شاه و عقاید و دین برگزیده اش معروف بدین الهی که بدان اشاره شد مفصلاً صحبت داشته اند . ما چند فقره از نظریات آنها را ذیلاً مینگاریم .

پروفسور ماکس مولر^(۱) مینویسد «مشهور است اکبر، شاهنشاه هند بر تحقیق حقیقت مذاهب حرص تمام داشت . علمای کلیمی، نصارا، اسلام، زرتشتی و هندو در برابر خود طلبید، آن مقدار کتبی که بر آن دست یافت بفارسی ترجمه و بمطالعه پرداخت .»

دایرة المعارف بریتانیا مینویسد «اکبر بروش عرفانی به بررسی حقیقت معنوی قرآن جدیت نمود . در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت . از روحانیون و کشیشان پرتقالی مقیم گوا (Goa) تقاضای ملاقات کرد و هنگام ورود با کمال دقت به بیانات ایشان گوش داد . در نتیجه اینگونه تحقیقات آئینی اختیار کرد که اساس آن بر شالوده توحید و مراسم مذهبی زرتشتیان قرار داشت .»

کاپیتان وانس کندی در این مورد میگوید «اکبر میدانست آئین توحید او آئین معنوی و خارج از قوه فهم عوام است . برای تبلیغ آنها مراسم و روش پرستش ظاهری را لازم دید . لذا محض سهولت، تصور و تخیل بحقیقت واجب الوجود . احترام و نماز بخورشید و ستارگان و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد .»

مراسم معموله آئین خود را از اعیاد مهم زرتشتیان گرفت . شاید پرستش خورشید و آتش از مذهب هندو اتخاذ نموده ، اما بطن قوی بایستی از مذهب زرتشت سرچشمه گرفته باشد زیرا اکبر نه تنها تقویم زرتشتیان را معمول ساخت بلکه جشنهای آنها را اعیاد دولتی قرار داد . (۲)»

Introduction to the Science of Religion.

(۱) رجوع شود به

Transactions of the Literary Society of Bombay

(۲) رجوع شود به

بقول پروفیسور رھاتسک «اکبر با اطمینان میدانست علامت ظاہری باعث جذب قلوب عوام می باشد . لہذا بہ پرستش خورشید اقدام نمود . آنرا بزرگترین نور خدای یگانه خواند جشنهای باستانی زرتشتیان را تجدید ساخت . سال و ماہ آنها را بجای سال و ماہ قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد . چون شماره پارسیان ناچیز است ، اقدام نامبرده اکبر را نمیتوان ناشی از سیاست کشورداری دانست کہ محض استرضای خاطر آنان بودہ.» (۱)

مسلمانان و ہمدینان اکبر ، از تمایل شاہنشاہ باحترام و ستایش آتش شور و غوغا بلند میکنند . شیخ ابوالفضل در کتاب خویش آئین اکبری بدینطریق از شاہنشاہ دفاع مینماید «کیہان فروز روشن دل ، نور دوستی را ایزد دوستی شماردو ستایش الہی اندیشد . نادان تیرہ خاطر ، دادار فرامشی و آذرپرستی خیال کند . خرده پڑوہ ژرف بین نیکو داند ، ہر گاہ نیایش صوری بر گزیدگان طراز شایستگی دارد و نکردن رانکوحیدہ بر شمارد . بزرگداشت این والا عنصر کہ سرمایہ ہستی و پایندگی مردم زاد بود ، چگونہ سزاوار نباشد و چرا بدان تباہ خیال در شود و شبخ شرف الدین منیزی چہ خوش میگوید : ہر کہ را آفتاب فرو شود اگر با چراغ نسازد چہ کند . شعلہ از آن سرچشمہ الہی نور است و نشان آن گوہر قدسی ، اگر خور و آذر نبودی غذا و دوا از کجا صورت بستی و چشم بینا بچہ کار آمدی .»

اکبر شاه و زرتشتیان

اینک باید دید زرتشتیانی که بادر بار اکبر تماس پیدا کرده واو را تا اندازه کم ویا زیاد در تحت نفوذ مذهب زرتشتی وروش پرستش و مراسم واعیاد خود که ذکرش گذشت در آورده کی بوده اند ؟ آیا این توفیق نصیب زرتشتیان هند بوده یازرتشتیان ایران ؟

آقای کرکریا دانشمند پارسی با استناد از قول صاحب دبستان معتقد است زرتشتیان ایران در تحت پیشوائی اردشیر شاهنشاد هند اکبر را در تحت نفوذ فرهنگ خویش قرار داده و حضور دستور مهراجی را ناویارانش در دربار سلطان هند چندان تأثیری نداشته (۱) بسیاری از دانشمندان مخالف عقیده بالا و میگویند دستور مهراجی را ناویارانش از پارسیان هند اکبر شاه را با حقایق آئین مزدیسنا آشنا و آتشکده را در بیستان شاهنشاه دایر ساخت. شمس العلماء دکتر جیوانجی جمشیدجی مدی موبد دانشمند معروف پارسی با عقیده اخیر موافق میباشد .

چنانکه خواهیم دید بیانات عبدالقادر بن ملوک شاه بداونی مورخ معاصر و امام دربار سلطنتی اکبر شاه ؛ در خصوص مباحثات کنفرانس مذهبی که خود در آن شرکت داشته براین مشعر است که جمعی از بزرگان پارسی نوساری در مذاکرات عبادتخانه (کنفرانس مذهبی) در فتحپور اکره شرکت داشته اند . اینک می بینیم

(۱) رجوع شود به Journal of the B. B. R. A. Society, Vol. XIX No L III

این جمع کی بوده‌اند .

آثار تاریخی دردست حاکی است براینکه همایون شاه ، پدر اکبر، هنگام ورود بنوساری بامانك چنگه^(۱) بزرگ آنجا آشنائی پیدا کرد و در سال ۱۵۳۵ میلادی (۹۰۶ هـ) او را بخدمت خویش گماشته‌دهدار نوساری ساخت . دو سال بعد در سال ۱۵۳۷ میلادی (۹۰۸ هـ) مانك بدست اشار درقریه زادبوم خویش مقتول گردید . پس از کشته شدن مانك همایون شاه دهداری نوساری وپارچول را بدست پسرش بهمن سپرد . چون همایون درگذشت و اکبر بر تخت سلطنت نشست ، ماموریت نامبرده تازمان مرك بدست بهمن بود . هنگام ورود اکبر در سال ۱۵۷۳ میلادی (۹۴۴ هـ) بگجرات . منوچهر پسر مهتر را که پس از مرك پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری به عهده او در رکاب خود با گره بردوخزانه دارخویش ساخت . منوچهر برادرخویش نوشیروان وبستگان دیگر نیز با خود بیایتخت برد .

درغیاب منوچهر یکی ازخویشان او بهرام جاسا (جشنگ) عمل بخشداری را بعهده گرفت وبهرام فریدون وهومجی فریدون را بسمت عمال خویش برگزید تا درانجام مأموریت کمال دقت بعمل آید .

آنچه ازبیانات بالا استنباط میشود چندین نفر ازبزرگان معروف نوساری از جمله منوچهر وبرادرش نوشیروان وبستگان او که متأسفانه نامشان مجهول مانده ودر پایتخت حاضر بودند بادستور مهرجی راناوپسرش کیقباد در کنفرانس شرکت داشته‌اند . خان بهادر بهرامجی بهمن جی پتل در کتاب خویش پارسی پراکش جلد

(۱) در آثار زیر اسم مانك چنگه بنظر رسیده است . درنامه زرتشتیان ایران مورخه ۸۹۶ یزدگردی (۱۵۲۷ م) معروف بروایت شاپور آسا از او بعنوان دهیوت بزرگ رئیس ده اسم بزرده شده . در داستان کالوس واسپندیار مؤلفه ۹۰۰ یزدگردی (۱۵۳۱ م) از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد . در روایت اسپندیار یادگار مورخه ۹۰۴ یزدگردی از او باسم بزرگ نوساری نام میبرد . آنکلیل دوپرون فرانسوی در کتاب زنداوستای خویش از يك روایت پارسی سخن میدارد که در روز دیبآدروما آبان ۸۸۵ یزدگردی بعنوان مانك چنگه نوشته شده .

اول من ۸۵۶ یادداشتی که نویسنده آن دستوران دستور فرامرز (۱۱۷۶ - ۱۱۲۸ یزدگردی) پور دستور سهرابجی مهرجی راناست ضبط نموده و قابل توجه است مینویسد: «اکبر شاه چاندجی پور کامدین و هوشنگ پور رانجی را بختاب ملا جاماسب و ملا هوشنگ سرافراز نموده است». این دو شخص معاصر دستور مهرجی رانا و از خانواده محترم و دستوران دانشمند نوساری بوده‌اند و بطن قوی باتفاق مهرجی رانا عازم پایتخت شده و در کنفرانس مذهبی شرکت نموده‌اند. چون اکبر شاه بآئین و رسوم ایران باستان تمایل حاصل کرده و نظر باینکه چاندجی اسم هندو می‌باشد صاحب این نام را بختاب ملا جاماسب و هوشنگ را بختاب ملا هوشنگ پیاداش شرکت در مذاکرات مفتخر می‌سازد.

دو شخص نامبرده در سال ۱۰۲۷ هجری قمری (۹۸۷ ی) هنگامیکه جهانگیر شاه پسر اکبر باحمد آباد نزول اجلال مینماید دو شیشه عطر عالی نوساری را که شهرت خاص داشته بخدمت شاهنشاه هدیه می‌برند و شاه در عوض پانصد جریب زمین بآنها اعطا می‌فرماید. هفتمین پشت دستور فرامرز صاحب یادداشت بدستور مهرجی رانای اول میرسد. دستور مهرجی رانا، دانشمند معروف پارسی، اشراقی بود. در نوساری واقع در ۱۸ میلی سورت بزرگ قوم خود بوده است. تذکره موستان او در این کتاب آمده است.

اینک می‌بینیم مورخان و معاصران اکبر شاه در آثار خویش در این مورد چه نوشته‌اند.

عبدالقادر بن ملوک شاه بداونی در کتاب خویش منتخب التواریخ مؤلفه سال ۱۰۰۴ هجری قمری جزو وقایع سال ۹۸۶ ه (۹۴۸ ی) مینویسد: «و آتش پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند، دین زرتشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند تا فرمودند (اکبر شاه) که آتش را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوک عجم که آتشکده ایشان همیشه بر پای بود، دایم الاوقات چه در شب و

چه در روز در محل (کاخ) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نور است از انوار وی . و هوم که عبارتست از آتش پرستی بموافقت دختران راجه‌های هند خود از عنفوان شباب درون حرم معمول بود و در ایام نوروز سال ۲۵ جلوس سجده آفتاب و هم سجده آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند .»

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و صاحب کبرنامه جزو وقایع سال ۹۸۶ هجری راجع بکنفرانس مذهبی مینویسد : « بیستم مهرماه آلهی در آن عبادتخانه خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه به . عیارگاه بردند . صاف از درد و سره از مغشوش جدا کردن آغاز شد . و فراخی حوصله و بسطت ظل الهی چهره آرای گشت . صوفی ، حکیم ، متکلم ، فقیه ، سنی شیعه برهمن ، جتی ، سیورا ، چارباک ، نصاری ، یهود ، صابی (۱) زردشتی (۲) و سایر گوناگون مردم از دید آرامش مخفل همایون و نشستن گیهان خدیو بر فرازمیزی و آراسته شدن نزهتگاه بیغرضی نشاط فارغبالی نمودند . و بی بیم پرخاش کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند خود آرایان لجاج پیشه از بد گوهری و کم اندیشی در گلزار پندار فرو رفته سود درزیان اندیشیدند . .. بر علمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب زبانی و نقل آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند .»

صاحب دبستان (۳) در وقایع قبل از رجب ۹۸۷ هجری (۹۴۹ ی) میگوید : « و همچنین آتش پرستان که از قصبه نوساری که از ولایت گجرات است آمده بودند ،

(۱) سیورا ، جاتی ، چارباک و صابی اسامی فرقه‌های مختلف بت پرستان است و بخشی از گروه اخیر یعنی صابی در خوزستان و عراق عرب زندگی میکنند .

(۲) شیخ ابوالفضل برخلاف سایر مورخان اسلامی که آتش پرستان مینویسند ، این جماعت را باسم زردشتی یاد نموده است . روایتش شاد باد

(۳) چون آخرین خبر دبستان راجع بسال ۱۰۶۲ هجری است بنابراین تألیفش ۵۸ سال بعد از منتخب التواریخ بوده .

دین زرتشت را حق و تعظیم آتش را عبادت عظیم می‌گفتند و حضرت (اکبر شاه) ایشان را بجانب خود خواند. از راه و روش کیانیان وقوف حاصل نمودند و هم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند و آتش را باهتمام تمام بنواب علامی شیخ ابوالفضل سپردند و مقرر ساختند که بر آئین موبدان بطریقی که آتشکده ملوک عجم همیشه برپا بود دایم الاوقات چه در شب و چه در روز در اندرون شبستان نگهدارند که آیتی است از آیات خدا و نوریت از انوار ایزد بلند و همچنین از کرمان آتش پرستان را بخواند و دقایق دین زرتشت را از ایشان پرسیدند و نامه‌ها بآذر کیوان که سر کرده یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و اورا بهند طلبیدند. «نواب صمصام الدوله شاهنواز خان در کتاب خویش مآثر الامرا (۱) میگوید: «اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد - آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد که بدستور آتشکده‌های فارس باحیاط نگاهدارد و فرمانی بطلب آذر کیوان که سرآمد مجوسیان ایران دیاربود رقم پذیرفت او عذر خواست.»

آنچه از خبر مؤلف منتخب التواریخ معاصر اکبر شاه برمی‌آید اینست که:
 ۱ - زرتشتیان هند مقیم شهر نوساری حق - انیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت ساختند.

۲ - شام از بیانات آنها متأثر و راه و روش آئین کیان را تعلیم گرفت.
 ۳ - شاه «فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوک عجم که آتشکده ایشان همیشه برپای بود دایم الاوقات چه در شب و چه در روز در محل (ارک) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریت از انوار وی.»
 (۴) دوسال پس از رابطه پارسیان نوساری بادربار در سال ۹۸۸ هجری (۹۵۰ قمری) شاه «درایام نوروز سال بیست و پنجم از جلوس سجدۀ آفتاب و هم سجدۀ آتش علانیه می‌کردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند.» (۲)

(۱) مآثر الامرا در سال ۱۱۹۴ هجری تألیف شده است.

(۲) عادت قیام و ایستادن هنگام روشن کردن چراغ اینک نیز بین بسیاری از پارسیان معمول است.

صاحب اکبرنامه پس از ذکر مبحث مفصلی در شرف آتش مینویسد « گیتی خدیو را در تعظیم آتش و بزرگی داشت چراغ همین نظریه بود . »
 از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب منتخب التواریخ هیئت پارسیان نوساری باموفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او را بسوی خویش متمایل ساختند. منتخب التواریخ راجع بوجود هیئت زرتشتیان ایران سخن نمیگوید و اگر هیئتی از آنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد و تنها از « آتش پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند » صحبت مینمود .

باید بخاطر سپرد که چون مؤلف منتخب التواریخ مسلمان سنی بسیار متعصبی بوده ، شهادت او از موفقیت زرتشتیان و تمایل شاهنشاه بآئین مزدیسنا خبر موثقی است و جای شبهه باقی نمیگذارد. اگر زرتشتیان در دربار شاهنشاه توفیق نمی یافتند بامسرت از ذکرش خودداری نمیکرد .

شیخ ابوالفضل (۱) مؤلف اکبرنامه ، چون بقول صاحب دبستان و بطور غیر مستقیم بقول صاحب مآثر الامرا که در بعد ذکرش خواهد آمد ، نسبت بدستور آذر کیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته . اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادتخانه ، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکنند شرکت میداشتند ، بیقین در نگارش وقایع سال ۹۸۶ هجری تنها با ذکر کلمه زردشتی اکتفا مینمود و از آنان مختصراً سخن میراند .

خبر مهمی که ما را بوجود فرزنانگان زرتشتی ایران در هند مطلع میسازد

(۱) شیخ ابوالفضل پسر شیخ مبارک وزیر اکبر که بواسطه پندش تحت نفوذ عقاید مبدع بود و بعدها جوایز تعلیمات حضرت زرتشت گردید ، در شرح حال روحی خویش در اکبرنامه مینویسد « شورستان خاطر مرا علاج مفید نمیآید ، گاه دل بصحبت دانایان خطه خطا کشیدی و گاه بمرتضایان کوه لبنان خاطر رامیل پدید آمدی ، گاه شوق همزبانی جو کیان تبت آرام گسل گشتی و گاه همنفسی پادریان پرتکال دامن عزیمتم گرفتی و گاه همنشینی موبدان فارس و رموز دانائی ژند و لوستا شکیبدر بای خاطر شدی . »

خبر صاحب دبستان میباشد که در حدود ۵۸ سال بعد از منتخب التواریخ بداونی تألیف گردیده و خبر او با خبر بداونی چنانکه دیده میشود سوای «وهم اردشیر نام زردشتی دانا را فرستاد از ایران آوردند و همچنین از کرمان آتش پرستان را بخواند و دقایق دین زرتشت از ایشان پرسیدند و نامه ها بآذر کیوان که سر کرده یزدانیان و آبادانیان بود نوشتند و او را بهند طلبیدند .»

از حیث عبارت و جمله برابر و بطن قوی عین آنرا از منتخب التواریخ اقتباس و در کتاب خویش با خبر بیشتری که تاریخ واقعه آن سالها پس از کنفرانس مذهبی بوده در یکجا گنجانده وضبط کرده است .

قبل از تحقیق بهویت اردشیر نام زردشتی دانا و تاریخ و علت مسافرت او بهند نگاهی به بیانات مورخان و وقایع دربار اکبر شاه و اصلاحات مذهبی و کشوری او بیفایده نیست .

شرف آتش در نظر شیخ اشراق

شیخ اشراق در مبحثی که خلافت الهی را بعنوان امری متحقق در اکوان مختلف تصور میکند ، آتش را عنصری شریف و خلیفه صغری میداند . ماحصل بیانات او در تضعیف کتاب حکمة الاشراق از اینقرار است . « چون در اشیاء و امور عالم بدرستی پژوهش کنیم هیچ مؤثر قریب و بعیدی و رای نور نخواهیم یافت خواهیم دید که در وجود جز نور محض ، نوری که سرچشمه اصلی هر نور و منبع اولی هر وجود دیگری است ، مؤثر نتواند بود . چون محبت و قهر صادر از نورو حرارت و حرکت نیز هر دو معلول نور است ، زینجاست که حرارت با لذات در قوای شوقی اعم از شهوی و غضبی مدخلیت پیدا میکند و وجود همه آنها در حرارت بتمام و کمال میرسد و شوقیات مانیز خود موجب حرکات روحانی و جسمانی میگردد . و اما سکون ، امریست عدمی و بالنتیجه از سنخ ظلمات مرگ در ثبوت آن عدم علت حرکت کافی خواهد بود . نور قائم یا عارض علت حرکت و حرارت حرکت و حرارت فقط مظهر نور عارض یعنی معد حصول آن و نه علت فاعلی آنست . حرکت و حرارت قابل را ۲۸ اعداد میکند باینکه در آن از نوری که بر قوایل و هیاکل مستعد ، بر حسب استعداد آنها ، افزایه میگردد حصول پذیرد . از اینجا نیز میتوان دریافت که علت فاعلی قریب طلسمات جسمانی و هیات و اشکال و نسب آنها چیزی جز ارباب و اصحاب نورانی آنها ، و نه برازخ ظلمانی نیست .

« شرف آتش در اینست که بالنسبه بدیگر عناصر حرکت آن از همه بالاتر و شباهت آن بمبادی مجرد نوری، نظر بنوریتی که در آنست، از همه بیشتر میباشد. از اینروست که آتش را بعنوان برادر نور مجرد نفسانی یا بنام اختصاصی ایرانی آن نور اسپهبد انسانی میتوان گرفت. و اما نور الانوار را در هر يك از عوالم وجودی خلیفه یا امامی است. شرافت منصب خلافت چنانکه در عالم عقول محض بملك مقرب بهمن تفویض گردیده، در عالم نفوس نیز بنور اسپهبد انسانی و در عالم عناصر بآتش محسوس امتیاز یافته است. بدینسان بنفس انسانی و بآتش عنصریست که در این عالم تحت القمر دو خلافت کبری و صغری انجام می پذیرد. نفس انسانی در حکم خلیفه کبری است بدینجهت که نوری قائم و متصرف در انوار عارض محسوس است؛ و آتش عنصری در حکم خلیفه صغری است بدین اعتبار که نور عارض آن در عالم جسمانی مظهر انوار قائم غیر جسمانی و در حکم برادر نور اسپهبد انسانی و حقیقت نورانی آن ورای ماهیت ظلمانی عناصر چهار گانه بمفهوم مشهور آنها در طبیعیات متداول و اشرف و اعلی از آنهاست. بنابراین، این خود بعلت و دلیلی بسیار موجه بود اگر ایرانیان قدیم هر نور ممکن اعم از نور عارض محسوس و یا نور قائم معقول را، باعتبار مظهریت آن از برای نور الانوار، شایسته تعظیم و تقدیس دانسته و از اینجا مردم را بتوجه بآتش امر کرده و آنرا، بیان شارحین، قبله و نماز و عبادت مردم قرار داده و برای آن آتشکده های (بیوت نیران) بزرگ و معابد (هیاکل) سترک بنا نهاده بودند. سنتی که نخست از طرف هوشنگ و سپس جمشید و فریدون و کیخسرو از ملوک افاضل، مرسوم و سرانجام از طرف فاضل مؤید زردشت مؤکد گردیده است. » (۱)

(۱) رجوع شود به روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان تألیف هـ. انری

شرارهای غضب مورخین

صاحبان منتخب التواریخ ، مآثر الامرا و تاریخ ممالك هند از اقدامات اکبر و تمایل او با احترام آتش و خورشید و اجرای تقویم و جشنهای زرتشتیان بسیار بر آشفته و در صفحات کتاب خویش از او و صاحبانش بدیاد میکنند . بقول صاحب مرآة العالم اکبر شاه از تألیف منتخب التواریخ بیخبر بود و مؤلفش بداونی آنرا پنهان میداشت تا آنکه در زمان سلطنت جهانگیر آشکارا گشت .

عبدالقادر بن ملوک شاه بداونی از نویسندگان و فاضلان دربار سلطنتی بود . چندین کتاب بنام امر شاهنشاه از هندی و عربی بفارسی ترجمه و تألیف نمود . در کتاب خویش منتخب التواریخ جلد دوم در ذم مقربین سلطان و تمایل شاهنشاه در پژوهش از حقایق مذاهب گوناگون بواسطه تعصب فوق العاده خویش و بقول خودش « مدح و ذم بتقریب تعصب در دین است » چنین مینویسد :

« بخلاف شر ذمه قلیله مبتدعه مخترعه که بشومی تعصب نفس اماره و هوای متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم در وادی جرئت نهاده تخلیط و تخییط در اخبار صحیحہ ماثوره نموده اند و محامل و توجیهات و تأویلات و جیهه راترك داده، محاربات و مشاجرات صحابه کرام و تابعین عظام را قیاس بر حال خود کرده بر تناقض و تباعض و تنافس و تکاثر در اموال و اولاد محمود داشتند و داعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضلال و تضلیل راهبر بدار البوار جهنم شدند . (۱)

(۱) منتخب التواریخ جلد دوم ص ۴۰

بداونی چنانکه دیده میشود نه تنها هندوان وزرشتیان بلکه کلیه علمای تشیع را نیز که با دربار را بطه داشتند بیاد فحش و ناسزا گرفته است . مانند « بعد از چند گاه ملامحمد یزدی که او را یزیدی میگفتند شریف آملی این مردودمطروود مانند سگی سوخته پای و اشقی الاشقیاء فضلاتی خورده که گوش از شنیدن آن قی میکند تعریف دجال ملعون را این ملاعین (مقصودش شیخ فیضی و ابوالفضل است) و بیر بر ملعون ^(۱) فضلی مقرب مقهور (مراد زرشتیان) و ایشان بمقتضای تسفل که لازمه اراذل است نه خدا را بنده بودند و نه پادشاه را رعیت بدبختی چند از هندوان و مسلمانان هند و مزاج قدح صریح در نبوت میکردند ... مردم اراذل از خواص و عوام شیخ ابوالفضل راه بیراهه اختیار کرد و اخترت النار علی العار در باب او درست نشست ... بیربر سگ جهنمی که طعن صریح در دین میکرد حکیم الملک گیلانی از جمله ناموافقان در مذهب و مشرب ... قاضی علی بغدادی دلازار منحوس منکوس بوم شکل مردود الرب و الخلق ... فتح اله بخشی که شیعی بد مذهب متعصب است ... و خواجه مولانا شیرازی ملحد جفردان ... بعضی اولاد الزنا چون پسر ملامبارک رشید ، شیخ ابوالفضل ... ملک الشعرا شیخ فیضی ^(۲) از بسکه باسگان شب و روز بر غم مسلمانان مخلوط و مربوط بود در وقت سکران صیاح الکلب از وی شنیده شد و بمقر اصلی خویش جهنم رفت .
 و اینهمه آتش از آگه پر خاسته که خانمان اکابر و اصاغر از آن سوخت و

(۱) بیربر یا بیربل بزرگترین درباریان اکبر از براهمه هند و شاعری بذله گو و حاضر جواب و صفای ذهن وجودت قریحه معروف بود . فصاحت کلام و هوشی وافر داشت . داستان سرای شاهنشاه و محبوب او بود در یکی از جنگها برخلاف افغانان در سال ۳۸ جلوس (۱۶۰۱) کشته گردید شاهنشاه از فوت وی بسیار متأثر و اندوهگین گردید . بقول صاحب طبقات اکبری راجه بیربر در سلك امرای دوهزاری بود و در حادثه افغانان سواد غایب شد .

(۲) شیخ فیضی برادر شیخ ابوالفضل از دانشمندان نامی و ملک الشعرا دربار و کتابدار کتابخانه شاهنشاهی بود . خود نیز بشخصه کتابخانه معتبری داشت شامل ۶۰۰ جلد کتاب که بعد از فوتش بکتابخانه سلطنتی منتقل گشت .

آخر کار آتش در گور آتش زنان افتاد ... میرفتح الله شیرازی با وجود اینهمه بی شانی و رذلی و خسیسی ... ملا احمد تهنه رافضی متعصب که خود را بزور بی حیائی ... خود هم (اکبر شاه) در آفاق بضلال دین اکفر مشهور شدند و مجتهد مرشد (شیخ ابوالفضل) بابو جهل شهرت یافت ... انتشار خبر زندگی بیربر ملعون است بعد از آنکه در در کوه هفتم ازار قرار گرفته بود ... در سنه ۹۹۸ هـ (۹۵۹ ی) راجه تودرمل و راجه بهگوان داس امیرالامرا بمستقر جحیم و سقر شتافته در درك اسفل طعمه حیات و عقارب گشتند سقر هم الله ... خداوند دکهنی رافضی بمستقر دوزخ شتافت ...» (۱) صاحب مآثرالامرا اکبر شاهنشاه هند را بعبارت «واین شر ذمه ضاله عرش آشیانی را خلیفه الله خوانند» (۲) راجع بشیخ ابوالفضل میگوید: «تکفیر شیخ زبانزد خاص و عام است، برخی بکیش برهنه بیغاره زنتد بعضی آفتاب پرست گویند. جوقی دهریه خوانند، آنکه غایت تفریط بکار برد بالحداد و زندقه نسبت دهد.» صاحب عالم آرای عباسی گوید شیخ ابوالفضل نقطوی بودو علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت و توسیع مشرب است.

غلام باسط صاحب تاریخ ممالك هند (۳) در ضمن ذکر وقایع سلطنت اکبر شاه علت بی اعتقادی شاهنشاه را نسبت باسلام «اکثر کفار و ملاحده پارسی که بدین مجوسی مقیداند» میدانند و مینویسد «در سنه ۲۴ جلوس خود (۱۵۷۹ میلادی ۹۴۹ ی) بسبب موافقت اکثر علما ی دین فروش و ابن الغرض مثل ابوالفضل و فیضی و برهمنان خلاف عقاید مثل بیربر و اکثر کفار و ملاحده پارسی که بدین مجوسی مقیداند و بعضی جوکیان انحراف در مزاج پادشاه افتاد از این معنی نعوذ بالله چندان در مقدمه شریعت اعتقاد نداشت.

(۱) منتخب التواریخ جلد دوم صفحات ۲۰۰ تا ۴۰۰

(۲) مآثرالامرا ص ۳۸۸

(۳) تاریخ ممالك هند در سال ۱۱۹۴ هجری تألیف شده است.

مهاجرت پارسیان به هندوستان

پس از برافتادن ساسانیان، بر اثر اوضاع و احوالی که در ایران روی داد، بسیاری از ایرانیان به ترک یار و دیار پرداخته و مهاجرت کردند. مهاجرت عمده به سوی هندوستان بود، چون ایرانیان از دیرگاه با این سرزمین وسیع و گسترده آشنایی داشته و بدان سفر کرده و بسا اتفاق می افتاد که رحل اقامت می افکندند؛ و از علل دیگر، جز همانندیهای نژادی، زبانی و فرهنگی، و هم چنین توسعه فرهنگ ایرانی در این سرزمین چه در دوران هخامنشی و چه زمان ساسانیان، راه سفر نیز شناخته شده و هموار بود.

این سفرها و مهاجرت‌ها، به دفعات اتفاق افتاد، نه یک بار و در یک نوبت. منظومه باقی مانده به فارسی موسوم به «قصه سنجان» شرح یکی از این مهاجرت‌های گسترده است که به نظر می رسد در سده دوم هجری روی داده باشد. چنانکه خواهد آمد، شاعری پارسی این رویداد را به نظم درآورده و برای ما باقی گذاشته است. اما پس از این مهاجرت، به تدریج مهاجرت‌های کوچک و بزرگ از ایران به سوی هندوستان انجام گرفته و رابطه و رفت و آمد میان مهاجران ایرانی و ایرانیان متوطن در سرزمین خود برقرار بوده است. آنچه که محقق است حمله مغول به ایران و آن همه دیگرگونی‌ها و فشارها، رابطه اشاره شده را از بین برد و برای

حدود چهار قرن به تدریج این دو گروه از هم بی خبر ماندند تا جایی که تا آغاز دوران صفوی به کلی از وجود هم ناآگاه مانده بودند. آنگاه حوادثی روی داد که موجب آگاهی زرتشتیان ایران از وجود هم کیشان‌شان در هند، و آگاهی پارسیان هندی از زرتشتیان ایران شد.

در باره مهاجرت ایرانیان به هندوستان، تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم، جز رساله مختصری بنام «قصه سنجان»^۵: که در آن از داستان مهاجرت سخن بمیان است.

سراینده رساله شخصی است بنام بهمن کیقباد پسر دستور هرمز دیار سنجانا که از خاندانی بسیار معروف و دانشمند بوده است. قصه سنجان از روی سنت پارسیان، که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را از سینه بسینه حفظ داشته‌اند، برشته نظم کشیده شده است و در روز خورداد از ماه فروردین بسال ۹۶۹، یزدگردی برابر با (۱۶۰۰) میلادی به پایان رسیده است.

قصه سنجان ارزش ادبی ندارد، زیرا پارسیان پس از نهمصد سال اقامت در هندوستان، زبان فارسی را بلطافت ایرانیان مقیم ایران نتوانستند بنویسند. ولی چون این تنها سندی است تاریخی از مهاجرت پارسیان به هند، از این جهت مورد توجه مستشرقین اروپا و پارسیان دانشمند هند قرار گرفته است. گفتیم این گروه پس از چندی اقامت در کوهستانهای خراسان، بجانب جزیره هرمز روانه شدند. قصه سنجان گوید:

مقام و جای و باغ و کاخ و ایوان همه بگذاشتند از بهر دینشان

۵ - سنجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان. حرف الف در گجراتی مثل «ی» در عربی نسبی است. سنجانا یعنی کسی که منسوب به سنجان است، مثل بغدادی و شیرازی. بسا از پارسیان به اسم شهر خود در گجرات مشهورند. مانند: واریاوا از واریاوا، انکلیسریا از انکلیسر. دستور هرمزدیار علی بن حسن السنجانی کسی که یاقوت از او در معجم البلدان اسم می برد منسوب به سنجان مرو است. پرتقالی‌ها در مدت اقامت خود در هندوستان به شهر مذکور Sain-John نام دادند.

بکوهستان همی ماندند صدسال چو ایشان را بدین گونه شده حال
ابا دستور و بهدین یگانه بسوی شهر هرمرز شد روانه
به مدت چند سالی که در جزیرهٔ هرمرز اقامت گزیدند، اوضاع را ناگوار دیدند و
باصلاحید بزرگان قوم، روانه هندوستان شدند.

زن و فرزند در کشتی نشاندد بسوی هند کشتی تیز راندند
پس از مدت ها کشتیرانی و گرفتار سختی ها و طوفان، بسرزمینی در استان
گجرات رود آمدند که بنام سنجان خوانده میشود. این نام را پرتغالی ها در مدت
اقامت خود در هندوستان بشهر مذکور دادند و آنرا (Saint John) خواندند.

پادشاه محل یاراجای محل که با اسم جادی رانا (Jadi Rana)
خوانده میشد با شرایطی چند، پارسیان را اجازهٔ اقامت در این سرزمین داد. پارسیان
در بیشتر شهرهای استان گجرات پراکنده شدند و حتی بسبب علاقه به سرزمین
ایران، آن محل را سنجان نام گذاردند.

مراو را نام سنجان کرد دستور بسان ملک ایران گشت معمور
پس از چندی، دگر باره، دستور به نزد راجا رفته در خواست اجازه برای ساختن
آتش بهرام نمود و این اجازه داده شد.

پارسیان اولین آتش بهرام را بیاد میهن عزیز «ایران شاه» نام نهادند و این آتشکده
پس از، بیش از یازده قرن، هنوز شعله ور است.

از خطبهٔ عروسی پارسیان، که در هنگام پیوند زناشویی می سرایند، نیز چنین
معلوم می شود که پارسیان از خطهٔ خراسان مهاجرت نمودند. نه از سرزمین پارس، آن
طور که برخی می. پندارند.

در این تکه که به زبان گجراتی اشیروارد (Ashirwad) و در پهلوی پیمان
پیوندی یا پیمان نامه خوانده می شود، در جزو مهریهٔ عروس از زرسرخ نیشابور ذکری
به میان است. بدون شک، این «پیمان نامه»، یادگار روزگار ساسانیان است.
نیشابور در روزگار ساسانیان، یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود و آن
را «ابر شهر» نیز می گفتند.

کلیه پول و سکه، نیشابور را سکه «ابرشهر» گویند.

پارسیان که به آداب و رسوم و سنت خویش بسیار پای بند هستند هنوز تا امروز نیز پول میهن کهن خود را بهترین پیشکش و مهریه برای عروس خود می دانند. اگر چه آن سکه بیش از هزار سال است که وجود ندارد.

مطلب دیگری که یادآوری آن لازم می نماید، این است که نام شهر سنجن، در استان گجرات، جایی که پارسیان در روز اول ورودشان به هندوستان باراقامت افکندند، یادآور سنجان ایران است. در معجم البلدان از چهار سنجان نام برده شده که همه در خراسان بزرگ بوده است.

مستشرق مشهور امریکایی، پرفسور جکسن (Jackson) مینویسد:

«در سال ۷۱۶ میلادی یعنی ۶۵ سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، زرتشتیان وارد سنجان شدند.» یکی دیگر از مراکز پارسیان در هند و در استان گجرات شهری است بنام «نوساری»، پارسیان وقتی برای اولین بار وارد این شهر شدند، از آن جایی که از حیث آب و هوا و سایر خصوصیات، آنرا چون شهر ساری واقع در شمال ایران دیدند، نام آن را ناگ مندال (Nagmandal) بود به «نوساری» تبدیل نمودند و با این تغییر نام علاقه خود را نسبت به ایران بار دیگر آشکار نمودند.

موبد بزرگ مهرجی رانا (Mehjee Rana)، که در سه قرن و نیم پیش از این می زیسته است، چنین مینگارد:

وقتی که زرتشتیان به «نوساری» رسیدند، هوای آنجا را مانند «ساری» در مازندران، خوش دیده آنجا را «نوساری» نام دادند که بمعنی «ساری نو» یا «ساری جدید» است.

(Sir Sterynshan Master) می نویسد که: پارسیان از مردمان ایران قدیم هستند، وقتی که تازیان با شدت تمام آنان را تعقیب کرده به تنگنا انداختند، از مملکت خویش به این سامان فرار کردند و آن در حدود بیش از هزار سال پیش از این بود. این زرتشتیان که نخواستند تسلیم تازیان شوند خود را از برای هر گونه رنج

و سختی آماده کرده، با خانواده خویش در چند کشتی کوچک بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد در دادند. هیچ نمی دانستند که سرانجام شان چه خواهد شد و در مملکت دیگری چگونه بسر توانند برد. در هنگام سوار شدن بکشتی خطاب بمام میهن گفتند:

توای آب وای باد وای کوه و خاک	زما گوی بدرود برمام پاک
بگونام نیک تو پاینده باد	دل ما زمهر تو تابنده باد
مرنج ارز تو روی برتافتیم	سوی کشور هند بشتافتیم
سپاس و درود تو داریم پاس	ترا نیک خواهیم و هوده شناس
بیاد تو یک شعله روشن کنیم	بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

از پرتو ایزدی، کشتی های آنان به کنار هندوستان رسید، در سرزمینی که سورت (Surat) و دمن Daman واقع است، باراقامت افکندند. هر چند که هندوان رغبتی به چنین بیگانگانی نداشتند، ولی به آئین مهمان نوازی، که از خصائص این قوم است، نورسیدگان را پذیرفتند و به آنان سوگند دادند که گاو نکشند و رسوم هندوان را در عروسی بجای آورند... زرتشتیان شرایط آنان را پذیرفتند.



ایران‌شاه:

اینک چند کلمه از آتش بهرام که به ایران‌شاه نام گرفته است سخن میداریم. پس از ورود مهاجرین در سنجان و در سال ۷۱۶ م این آتش مقدس در آنجا جایگزین شد. در این مدت که بیش از یازده و نیم قرن از عمرش میگذرد گاه و بیگاه از شهری بشهر دیگر انتقال داده شده است. پس از سنجان، در جایی که پیش از همه، آتش ایران‌شاه، اقامت کرد در شهرنوماری است که در حدود ۲۲۵ سال اقامتش بطول انجامید. سپس در محلی بنام اودواده Udvade جای داده شد که تاکنون هنوز بنام «ایران‌شاه» روشن است و یادآور آتشگاههای شیزوری و استخر در روزگار با فرو شکوه ساسانیان است.

بیاد تو یک شعله روشن کنیم بنام تو یک گوشه گلشن کنیم در بدو ورود تا قرن‌ها، پارسیان، همانند ایرانیان باستان، بکار کشاورزی و آداب و رسوم مذهبی، روزگار را به آسودگی طی می نمودند و به زبان و ادبیات گجراتی نیز آشنا شدند ولی زبان فارسی را نیز همیشه با علاقه و دل بستگی هر چه تمامتر در میان خود حفظ مینمودند این سنت نیکو تا امروز نیز حفظ شده است یعنی در هر خانواده پارسی دست کم یک جلد شاهنامه فردوسی و یک دیوان حافظ بزبان پارسی خواهید یافت.

از قرن هفدهم میلادی به بعد، پارسیان به کار تجارت و صنعت و غیره دست بردند و در این راه پیشرفت‌های قابل توجه نمودند. اما پس از تسلط انگلیس بر شبه قاره هند، این مردم در تمام رشته‌های صنعت و تجارت و علوم ترقی فوق‌العاده کردند تا بجائی که در میان اقوام مختلفی که در سرزمین پهناور هند بسر میبرند برجسته‌تر و نامبردارتر شدند.

شرح حال بانوفیروزبائی سرجمشید جی بهای

بانوفیروزبائی، دختر سرجمشید جی بارونت اول بود. به سال ۱۸۳۳ میلادی، بیرون از بمبئی در خانه پدرزاده شد. بانوفیروزبائی، یگانه دختر سرجمشید جی بهای بود که در تعلیم و تربیت اش در حد مقدور کوتاهی نشد. در آن زمان در هند درس خواندن و سوادآموزی برای دختران ناپسند و زشت و خلاف اخلاق دینی و اجتماعی محسوب می شد. اما در آن محیط، زرتشتیان حتی الامکان می کوشیدند تا تحصیل و کسب دانش کنند، چون در آیین زرتشتی این از فرایض و امور واجب دین است. از همین روی است که پارسیان نخستین مدارس و دانشگاهها را در هند تأسیس کردند که اغلب رایگان نیز بود و هزینه آنها را خیراندیشان و دارندگان پارسی چون سرجمشید جی تأمین می کردند.

سرجمشید جی بنابریک فریضه دینی و روشن اندیشی خود، معلمی انگلیسی برای دختر و پسرانش استخدام کرد و پس از آن نیز چنانکه در شرح حالش گذشت مدارس تأسیس کرد که همگان بتوانند با سواد شوند. سرجمشید جی اصولاً طرفدار تعلیم و تربیت و دانش اندوزی زنان و مشارکت شان در کارها بود.

به سال ۱۸۴۶ فیروزبائی دختری در حد کمال و دانایی بود. پس از آن، پدرش با ازدواج وی با پسر خاله خودش به نام شاپور جی دهنجی بهای بطل والا موافقت کرد. شاپور جی خویشی وفادار و صدیق برای سرجمشید جی بود و در تجارتخانه وی کارگزار و مباشر محسوب می شد و خودش نیز مستقلاً به امر تجارت و بازرگانی می پرداخت.

بانوفیروزبائی فرزند خلف پدر بود. همواره می کوشید تا از راه و روش پدر در

امور خیر و داد و دهش پیروی و متابعت کند. بسیار مردم دوست و رقیق القلب بود. شادی و خوشی اش در آن بود تا دردمندان را تسکین داده و رفع حاجت نیازمندان کند. به امر تحصیل بسیار راغب و مایل بود. کسانی را که به موجب فقر نمی توانستند تحصیل کنند یا به امر تحصیل ادامه دهند یاری کرده و مخارج تحصیل شان را می پرداخت. بسیاری از نیازمندان را به هر شیوه و روشی که بود کمک می کرد.

دارالفنون بزرگ و معتبری که به همت پدرش تأسیس شده بود، برای توسعه و آبرومندی و گردش، نیاز به سرمایه گزاری بسیار داشت. بانو فیروزبائی و برادرش رستم جی عهده دار شدند که این مبلغ بسیار زیاد را مشترکاً بپردازند. بانوی مزبور سهم خودش را پرداخت، اما برادرش رستم جی از این کار منصرف شد. وی جهت حفظ قول برادر که آبروی پدر و خانواده را حفظ کند و در کار اداره دارالفنون خللی وارد نشود، سهم تقبلی برادر را نیز که خود ثروتی محسوب می شد پرداخت. تأسیسات فرهنگی و کمک های وی به ترویج و اشاعه فرهنگ بسیار است و هنوز پس از گذشت قرنی، از پرتو مساعی و دهش های این خاندان، مؤسساتی فرهنگی در هندوستان به ویژه بمبئی دایر است.

مهاجرت پارسیان به هندوستان

درباره مهاجرت ایرانیان به هندوستان، تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم، جز رساله مختصری بنام «قصه سنجان»: که در آن از داستان مهاجرت سخن بمیان است.

سراینده رساله شخصی است بنام بهمن کیقباد پسر دستور هرمزدیار سنجانا که از خاندانی بسیار معروف و دانشمند بوده است قصه سنجان از روی سنت پارسیان، که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را از سینه بسینه حفظ داشته اند، برشته نظم کشیده شده است و در روز خورداد از ماه فروردین بسال ۹۶۹، یزدگردی برابر با (۱۶۰۰) میلادی پایان رسیده است.

قصه سنجان ارزش ادبی ندارد، زیرا پارسیان پس از نهصد سال اقامت در هندوستان، زبان فارسی را بلطافت ایرانیان مقیم ایران نتوانستند بنویسند. ولی چون این تنها سندی است تاریخی از مهاجرت پارسیان به هند، از این جهت مورد توجه مستشرقین اروپا و پارسیان دانشمند هند قرار گرفته است. گفتیم این گروه پس از چندی اقامت در کوهستانهای خراسان، بجانب جزیره هرمز روانه شدند. قصه سنجان گوید:

مقام و جای و باغ و کاخ و ایوان	همه بگذاشتند از بهر دینشان
بکوهستان همی ماندند صد سال	چو ایشان را بدین گونه شده حال
ابا دستور و بهدین یگانه	بسوی شهر هرمزد شد روانه

به مدت چند سالی که در جزیره هرمز اقامت گزیدند، اوضاع را ناگوار دیدند و باصلاحدید بزرگان قوم، روانه هندوستان شدند.

زن و فرزند در کشتی نشانند بسوی هند کشتی تیز راندند

پس از مدت‌ها کشتیرانی و گرفتار سختی‌ها و طوفان، بسرزمینی در استان گجرات رود آمدند که بنام سنجان خوانده میشود. این نام را پرتغالی‌ها در مدت اقامت خود در هندوستان بشهر مذکور دادند و آنرا Saint John خواندند.

پادشاه محل یاراجانی محل که با اسم جادی رانا Jadi Rana خوانده میشد، با شرایطی چند، پارسیان را اجازه اقامت در این سرزمین داد. پارسیان در بیشتر شهرهای استان گجرات پراکنده شدند و حتی بسبب علاقه بسرزمین ایران، آن محل را سنجان نام گذاردند.

مراو را نام سنجان کرد دستور بسان ملک ایران گشت معمر پس از چندی، دگر باره، دستور به نزد راجا رفته درخواست اجازه برای ساختن آتش بهرام نمود و این اجازه داده شد.

پارسیان اولین آتش بهرام را بیاد میهن عزیز «ایران‌شاه» نام نهادند و این آتشکده پس از، بیش از یازده قرن، هنوز شعله وراست.

از خطبه عروسی پارسیان، که در هنگام پیوند زناشویی می‌سرایند، نیز چنین معلوم می‌شود که پارسیان از خطه خراسان مهاجرت نمودند. نه از سرزمین پارس، آن طور که برخی می‌پندارند.

در این تکه که بزبان گجراتی اشیرواد Ashirwad و در پهلوی پیمان پیوندی یا پیمان نامه خوانده می‌شود، در جزو مهریه عروس از زرسرخ نیشابور ذکری به میان است. بدون شک، این «پیمان نامه»، یادگار روزگار ساسانیان است. نیشابور در روزگار ساسانیان، یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود و آن را «ابرشهر» نیز می‌گفتند.

کلیه پول و سکه، نیشابور را سکه «ابرشهر» گویند.

پارسیان که به آداب و رسوم و سنت خویش بسیار پای بند هستند هنوز تا امروز نیز پول میهن کهن خود را بهترین پیشکش و مهریه برای عروس خود می‌دانند. اگر چه آن سکه بیش از هزار سال است که وجود ندارد.

مطلب دیگری که یادآوری آن لازم می‌نماید، این است که نام شهر سنجان، در استان گجرات، جایی که پارسیان در روز اول ورودشان به هندوستان بار اقامت

افکنند، یادآور سنجان ایران است. در معجم البلدان از چهار سنجان نام برده شده که همه در خراسان بزرگ بوده است.

مستشرق مشهور امریکائی، پرفسور جکسن Jackson مینویسد:

«در سال ۷۱۶ میلادی یعنی ۶۵ سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، زرتشتیان وارد سنجان شدند.» یکی دیگر از مراکز پارسیان در هند و در ایالت گجرات شهری است بنام «نوساری»، پارسیان وقتی برای اولین بار وارد این شهر شدند، از آن جایی که از حیث آب و هوا و سایر خصوصیات، آنرا چون شهر ساری واقع در شمال ایران دیدند، نام آن را که ناگ مندال Nagmandal بود به «نوساری» تبدیل نمودند و با این تغییر نام علاقه خود را نسبت به ایران بار دیگر آشکار نمودند.

موبد بزرگ مهرجی رانا Mehrjee Rana ، که در سه قرن و نیم پیش از این می زیسته است، چنین مینگارد:

وقتی که زرتشتیان به «نوساری» رسیدند، هوای آنجا را مانند «ساری» در مازندران، خوش دیده آن جا را «نوساری» نام دادند که بمعنی «ساری نو» یا «ساری جدید» است.

Sir Streynshan Master می نویسد که: پارسیان از مردمان ایران

قدیم هستند، وقتی که تازیان با شدت تمام آنان را تعقیب کرده به تنگنا انداختند، از مملکت خویش به این سامان فرار کردند و آن در حدود بیش از هزار سال پیش از این بود. این زرتشتیان که نخواستند تسلیم تازیان شوند خود را از برای هر گونه رنج و سختی آماده کرده، با خانواده خویش در چند کشتی کوچک بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد در دادند. هیچ نمی دانستند که سرانجام شان چه خواهد شد و در مملکت دیگری چگونه بسر توانند برد. در هنگام سوار شدن بکشتی خطاب بمام میهن گفتند:

توای آب وای باد وای کوه و خاک	زما گوی بدرود برمام پاک
بگونام نیک تو پاینده باد	دل ما زمهر تو تابنده باد
مرنج از زتوروی برتافتیم	سوی کشور هند بشتافتیم

سپاس و درود تو داریم پاس ترا نیک خواهیم و هوده شناس
 بیاد تو یک شعله روشن کنیم بنام تو یک گوشه گلشن کنیم
 از پرتو ایزدی، کشتی های آنان بکنار هندوستان رسید، در سرزمینی که سورت
 Surat و دمن Damman واقع است، بار اقامت افکندند، هر چند که هندوان
 رغبتی به چنین بیگانگانی نداشتند، ولی بآئین مهمان نوازی، که از خصائص این
 قوم است، نورسیدگان را پذیرفتند و آنان سوگند دادند که گاو نکشند و رسوم
 هندوان را در عروسی بجای آورند... زرتشتیان شرایط آنان را پذیرفتند.

همان طور که در تاریخ چند سال اخیر پارسیان ذکر است، در سال ۱۷۶۵
 میلادی یکنفر پارسی بنام هیرجی ریدی منی Hirjee Money اولین
 کسی که است که از هندوستان برای برقراری روابط تجارتي بین چین و
 هندوستان، به آن کشور سفر نمود.

در سال ۱۷۵۰ میلادی، یکنفر پارسی بنام لوجی وادیا (Lowejee Wadia)
 بود که در شهر بمبئی اقدام به بنای اسکله نمود، دادابائی
 انوشیروان جی، در سال ۱۷۷۶ میلادی برای اولین بار اقدام به تأسیس کارخانه نخ
 بافی کرد، نه تنها در شهر بمبئی، بلکه در بیشتر شهرهای مهم هندوستان، این
 پارسیان بودند که اقدام به تأسیس کارخانجات مهم نمودند. پارسیان هند در دو قرن
 اخیر و در تمام اموری که بعهدہ داشتند، چنان راستی و درستی و صداقت و امانت از
 خود نشان دادند که مورد اطمینان و اعتماد دولت وقت شدند. هنگامیکه در سال
 ۱۶۸۸ میلادی، شهر بمبئی به تصرف انگلیس ها درآمد و جزو امپراطوری شد،
 یکنفر پارسی بنام رستم جی بود که خدمات ذیقیمت و فراموش نشدنی به مردم شهر
 نمود. وقتی که ضرابخانه در شهر بمبئی تأسیس شد، تنها کسی که مورد اعتماد
 انگلیس ها واقع شد، شخصی بنام رتن جی از شهر سورت Surat بود. فهرست
 خدماتی که این جمعیت کوچک، و در واقع تبعید شده از سرزمین مادری، برای
 میهن دوم خود انجام دادند، بسیار طولانی است و در این مختصر هم قصد یادآوری
 تمام آن خدمات نیست، بلکه فقط بذکر چند نمونه از آن اکتفا خواهد شد.

افتخار روشن نمودن شهر بمبئی بوسیله گاز، برای یکنفر پارسی بنام اردشیر خورشید جی وادیا است که در روز بیستم فوریه ۱۸۳۴ موفق شد در خانه شخصی اش در شهر بمبئی، آن جا را با نور برق روشن کرد. جمشید جی تاتا (Jamshidjee Tata) در تمام هندوستان، برای اولین بار از اتومبیل سواری استفاده نمود.

در رشته چاپ کتب و نشریات نیز برای اولین بار یکنفر پارسی بنام رستم جی گرکاشب جی، اقدام به چاپ سالنامه سال ۱۷۸۰م نمود. قدیمترین چاپخانه ای که در شهر بمبئی تأسیس شد و شروع بکار کرد بنام «چاپخانه بمبئی سماچار» (Bombay Samachar Press) است که بتوسط یکنفر پارسی بنام فریدون جی مرزبان، که خود روزنامه نگار هم بود، بکار افتاد. اولین روزنامه ای که در غرب هند چاپ و نشر شد، «روزنامه بمبئی سماچار» است که اولین شماره آن به سرپرستی فریدون جی فوق الذکر، روز اول ژوئیه ۱۸۲۲ میلادی منتشر شد و تاکنون نیز ادامه دارد. شاید خالی از فایده نباشد که یادآور شویم، اولین کسی که در تندنویسی بدریافت تصدیق موفق شد و در روزنامه تیمس اف ایندیا (Times of India) بکار مشغول شد یک بانوی پارسی بود.

پارسیان، از دیر زمان یعنی از بدو ورود به هندوستان به داشتن صفات سخاوت و شفقت و مهربانی، مشهورند. همه کوشیده اند و می کوشند از رنج هم نوعان بهر راهی که باشد بکاهند.

یکنفر ارو پائی، در سال ۱۶۹۰ میلادی نسبت به جماعت پارسیان اینطور اظهار عقیده مینماید و می گوید که: «کمک به بینوایان و دستگیری از بیچارگان سر رشته، طبیعت این قوم است. همیشه و در هر موقعی که بتوانند، برای آسودگی ابناء بشر گام برمی دارند و تا حد توانائی، در تخفیف رنج و آلام دیگران می کوشند و جز این از زندگی هدفی ندارند.»

یکی دیگر از ارو پائیان که در سال ۱۷۶۳ میلادی در هند بوده است، درباره پارسیان چنین می نویسد: «در همه حال می کوشند که بدرماندگان و بیچارگان

همراهی نمایند و از آلام دردمندان بکاهند. در میان پارسیان گدا و بیکاره یافت نمی شود. من سر پیشرفت این مردم را در پیروی از گفتار آسمانی و خورشور ایران، می دانم.»

آنچه مسلم است، این است که ترقی و پیشرفت این قوم وفاداری نسبت به آئین ایران قدیم و پیروی از سه اصل اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است. یکنفر پارسی خشنودی خدای خود را در خشنودی خاطر همسایه و کمک بهمنوعان و رهائی آنان از درد و رنج و بدبختی می داند. بهر دهکده در هند که چند خانواده پارسی سکونت دارند، آثار خیر، از قبیل عبادتگاه و پذیرشگاه و آموزشگاه و حتی یک چاه هم اگر باشد بچشم می خورد. این هیچ چیز دیگر نمی تواند باشد، مگر بر اثر تعلیم اندیشه و گفتار و کردار نیک که پیروی از آنرا رهائی روز رستاخیز می دانند و بهمین جهت است که به سخاوت و جوانمردی شهره آفاق شده اند.

شاهنشاه هند جامه مقدس زرتشتیان پوشید

اکبر شاهنشاه هند پس از اقناع ازبیانات مهرجی رانا دستور دانشمند و وارسته پارسی سدره جامه مقدس زرتشتیان پوشید و کشتی بمیان بست. استریوشام ماستر، حاکم سورت، درضمن نامه خویش، متضمن شرح عادات و مراسم معموله بین پارسیان، در تأیید قول ما مینویسد: «بقول پرتقالیها پیشوای پارسی باکبر شاه سدره و کشتی جامه مقدس را پوشانید و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیک نوساری به پیشوای نامبرده عطا فرمود.» (۱)

سراینده ماهیار نامه در این مورد میگوید: (۲)

که چون شاهرا گشت خاطر نشان	ز دین زراشت اسفنتمان
بیاورد بر وی ز دل اعتقاد	پوشید سدره خود از راه داد
برو بمته کشتی چو زرتشتیان	همیداشته بود چندین زمان
بسدره و کشتی شه نیکبخت	بنزدیک خاصان نشسته بتخت

باز ماهیار نامه در مورد احترام آتش مینویسد:

شه اکبر همیشه بوقت نماز	بنزدیک آتش شدی با نیاز
بر آن عود و صندل نهادی تمام	بر افروختی از زرگی مدام

(۱) نامه مذکور جزو خاطرات هیچس بتوسط سرهنری یول چاپ شده است.

(۲) رجوع شود به ماهیار نامه بنشانی (F.18) محفوظ در کتابخانه مهرجی رانا در

نوساری.

وراسجده کردی و خواندی کلام بخود خواستی از خدائیک کلام
صاحب منتخب التواریخ در ذکر وقایع سال ۲۴ جلوس اکبر شاه پس از ذکر
احترام آفتاب و ناسزا به بیربل مینویسد : « قشقه و زنار را جلوه داد » قشقه خالی
است که پارسیان و هندوان بر پیشانی گذارند و زنار نیز کشتی زرتشتیان میباشد .
صاحب فرهنگ جهانگیری در معنی این واژه مینویسد : « زنار رشته را گویند که
آتش پرستان با خود دارند . »

بسیاری از خاورشناسان اروپائی از تمایل اکبر شاه بآئین زرتشتی سخنها
رانده اند . پروفیسور ویلسن یکی از آنهاست که با استناد از بیانات بداونی ، صاحب
منتخب التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادر بار شاهنشاه هند آمد و شد داشته
و در تبلیغ وی بمرسیت میکوشیده اند مینویسد « بسیاری از آتش پرستان از قریه
نوساری گجرات آمدند و جمعی را بدین زرتشت تبلیغ نمودند و شاهنشاه نیز تاحدی
یکی از آنها بود . » (۱)

در يك جنگ کهنه که قدمت آن به ۱۹۰ سال قبل میرسد چندین غزل و
تصنیف بزبان هندی و مراती موجود است که دال بر حقیقت سخن بالا و کرامت
مهرجی رانا و سدره پوشی اکبر شاه میباشد . دو تصنیف از جنگ نامبرده اثر طبع
تانسن خنیاگر شهر دربار اکبر شاه میباشد ما ترجمه آنرا در فصل دیگر نقل
مینمائیم .

تانسن و تأثیرات آوازش

تانسن راشیخ ابوالفضل در آئین اکبری « میان تانسن گوالیاری » مینامد و
در تعریفش میگوید که در طی هزار سال گذشته خواننده مانند او در هندوستان هستی
نیافته است . سابقاً در دربار رامچند راجه بهاته خدمت میکرد . بقول بداونی در
يك موقع راجه نامبرده بواسطه شغف و نشاط خویش از ملاحظت آوازش مبلغ ده
میلیون روپیه به تانسن انعام میدهد . چون اکبر شاه از کمال خواننده مطلع میگردد

(۱) رجوع شود به آثار پروفیسور ویلسن تالیف دکتر رست جلد ۲

او را از راجه میخواست . راجه قوه ردخواست شاهنشاه مغول را در خویش نمی‌بیند
وی را با خلعت‌های گرانمایه پیاپی تخت سلطان مغول گسیل میدارد . داستان زیادی
از استادی او در فن خوانندگی و نوازندگی بین مردم مشهور است و اندکی در
کتب مورخان مسطور .

میگویند وقتی برغم رقیب خود «بیرجا بوله» که صخره کوهی را از آواز
خویش شکافت ؛ از خواندن و نواختن خویش رودخانه جمنا را از جریان بازداشت .
در اواخر عمر خویش در دربار اکبر اسلام آورد و بنام میرزا مفتخر گشت
در سال ۱۵۸۹ میلادی (۹۵۸ ی) سال ۳۴ جلوس اکبر شاه در لاهور از جهان در گذشت
شاهنشاه او را در گوالیار، جنب مزار محمود غوث دفن نمود مزار تانسن زیارتگاه
خاص و عام است .

سرگور اوزلی که موقعی از جانب دولت انگلستان بسمت سفارت مأمور دربار
فتحعلیشاه و واسطه صلح بین دولت ایران و روسیه گردید ، در نامه خویش مورخه
اول نوامبر ۱۷۹۲ میلادی برادر خویش سر ویلیام در ضمن نکات دقیق و
تأثیرات موسیقی هند و خوانندگان نامور آن کشور مینویسد «از تأثیرات یکی از
آوازهای میان تانسن خواننده و نوازنده معروف اکبر شاه، آنست که نیمروز سوزان
و روشن هند تا انتهای محوطه‌ای که صدای آواز میرفت مانند شب تار بنظر میرسید .
دیپک قسمتی از آوازیست که خاصیت سوزان دارد و آتش از وجود خواننده شعله
کشیده او را میسوزاند . نایک گوپال در خواندن این آواز استاد بود . اکبر شاه
برای دیدن تأثیراتش او را بخواندن این آواز مجبور ساخت . خواننده چون
شاهنشاه را در فرمان خویش مصر دید، پس از ملاقات زن و فرزندان در وسط زمستان
کنار رودخانه جمنا را برای خواندن آن آهنگ انتخاب نمود . قبل از شروع با آواز
تا گردن در آب نشست . پس از خواندن دو بیت آب رودخانه در اطراف او از
تأثیرات آواز داغ گردید . آنگاه از شاهنشاه الحاح نمود تا جانش را بخشیده از
اتمام آواز معافش دارد . ولی چون شاه دیدن تأثیرات آواز مصمم بود الحاحش

را نپذیرفت . نایک بناچار بخواندن بقید آواز پرداخت . طولی نکشید که آتش از سر او زبانه کشیده وجودش را خاکستر ساخت . مایگ ملور *Maig Muloor* آهنگ دیگریست و تأثیرات آن برخلاف دیک سرداست و باران از آسمان میبارد. میگویند دختری که در خواندن این آواز مهارت داشت ، استان بنگال را در یکسال از بلای خشکسالی نجات داد و از تأثیرات آواز خویش باران بموقع بباراند و محصولات پژمرده را شاداب ساخت . بسیاری از اینگونه داستان بر سر زبان مردم میباشد و همه بحقیقت آن گواهی میدهند ولی کسی نمیتواند در این دوره چنین خوانندگانی بمن نشان دهد . (۱)

کرامات پیشوایان

نگفته نماند در سال ۲۳ جلوس اکبر شاه (۹۴۷هـ) در پایتخت و عبادتخانه (کنفرانس مذهبی) جارو جنجال زیادی حکمفرما بود. پیشوایان ادیان مختلفه، چون مشایخ اسلامی، جوکیان هنود و کشیشان مسیحی هر يك برای اثبات ادعای خویش دست بکرامات و طلسمات و نیرنجات زده بودند. شیخ ابوالفضل در اکبر نامه در مورد يك واقعه چنین سخن میراند:

« شبی انجمن عبادتخانه روشنی افزای حقیقت بود. پادری رودلف از دانشوران نصاری بفهم و فطرت نشان یکتائی داشت. در آن بزم آگهی نکته طراز شد. چندی از نادرستان تعصب اندیش بمغلطه آرائی و پاسخ گوئی در آمدند از آرمیدگی محفل همایون و نور افزائی انصاف روشن گشت که هر کدام گرد پذیرفتهای باستانیان خود تنیده شاهراه دلیل نمیسپرند و گشایش معمای حقیقت وجهه همت نیست، نزدیک شد که یکباره پرده ارروی کار برداشته آید. شرمسارانه از آن گفت و گوی دست بازمانده در تحریف انجیل سخن کردند و در اثبات این نیز خصم را خموش نتوانستند کرد. پادری بخاطر آرمیده ودلی یقین بیرای بر زبان راند، حاشا امثال این امور از فروغ صدق ضیائی داشته باشد. در واقع اگر این گروه کتاب ما را چنین اعتقاد دارند و فرقان را کلام خالص ایزدی می شمارند، شایسته آنست که خرمی آتش افروخته گردد. ما انجیل بدست علمای این دین کتاب خود گرفته

بدان عیار گاه راستی در شویم. رستگاری هر کدام نشان حق طرازی باشد. بی جگران
سیاه دل پالغز گشته در پاسخ آن بتأسف و لجاج پیچیدند. بر خاطر عدالت پڑوه
این شتر دلی وی آزرمی گران آمد.

داستان زیادی از شعبده بازی در زمان اکبر شاه در کتب تاریخ محفوظ مانده
است. از آن جمله در طبقات اکبری راجع به میر فتح الله شیرازی آمده «امیر
فتح الله شیرازی دانشمند متبحر بود در زمان خود در کل عرصه عالم مثل و قرین
نداشت. در علوم غریبه از نیرنجات و طلسمات نیز بهره مند بود. چنانچه آسیائی
بر ارا به ساخت که خود حرکت میکرد و آرد میشد و آئینه ساخت که از دور نزدیک
اشکال غریبه مرئی میگشت و بیک چرخ دوازده بندوق سر میشد.»

شیخ بداونی صاحب منتخب التواریخ از خوارق و کرامات بسی مشایخ اسلامی
سخنهای میراند و در مدح آنها خامه فرسائی میکند. منجمله راجع بشیخ عارف
حسینی میگوید:

«خوارق بسیار از او نقل میکنند. از جمله اینکه کاغذ پاره مدور در منقل
آتش سوزان میاندازد و اشرفی مسکوک از آنجا بدر آورده بحاضران مجلس هر چند
باشند میدهد و میگویند که از حجره مقل بطریق نقل اشباح بدر میآید و بجای
دیگر ظاهر میشود. وقتی از گجرات در بلده لاهور آمده میوه های زمستانی در
تابستان و تابستانی در زمستان بمردم میداد. در تبت نیز خوارق فراوان ظاهر
گردانید. از جمله اینکه درختی رامیافشاند و از آن در احم و دنانیر میریخت. از
شیخ کپور مجذوب گویا یاری خوارق بسیاری نقل میکنند. فرمود آتش عظیم
افروختند و خنده کنان در آتش رفت و سلامت در آمد.»

بدین طریق شیخ بداونی در شرح کرامات مشایخ اسلام نکته ای فرو گذار نکرده
و کلیه آنها را با کمال انبساط خاطر در مولفات خویش شرح میدهد. با وجودی
که در تللیف تاریخ خویش از طبقات اکبری استفاده نموده، راجع باختراع و
خوارق عادات میر فتح الله شیرازی که از اهل تشیع و مخالف خلفای ثلاثه بود سخن

نمیراند . لذا آشکار است در حالیکه از فرط تعصب علانیهٔ باهل تشیع ناسزا گفته و ملامحمد یزدی را یزیدی میخواند و موفقیت‌های میرفتح‌اله رانادیده میانگارد، چگونه راضی میشود کرامات و کامیابیهای دستور مهرجی رانا و دستور آذر کیوان را که شرحش بیاید و بزعم خویش آنها را کفار و اهل ذمه میداند بستاید ؟ اینست جهتی که در تاریخ خویش از دستور مهرجی رانا که علت تعامل شاهنشاه با احترام آتش و ایجاد آتشکده در قصر گردید سخن نمیراند . سایر تاریخ‌نویسان نیز بهمین منوال از ذکر آنها خودداری نموده‌اند .

کرامات دستور مهرجی رانا

یکی از اتفاقاتی که تانسن در تصنیف جاویدان خویش زنده نگاهداشته ، موفقیت دستور مهرجی رانا است . و شرح واقعه اینکه یکی از ساحران هند که خود را جگت گورو یعنی مرشد کاینات میخواند ، به نیروی نیرنجات و طلسمات يك قاب مسین را در آسمان معلق نگاهداشته بود . قاب بواسطه انعکاس آفتاب مانند خورشید درخشان بنظر میرسید . هر کس بآسمان نگاه میکرد دو خورشید میدید . شاه و درباریان و مردم در شگفت مانده بودند . کسی نیروی دفع سحر ساحر را در خود نمیدید . دستور مهرجی رانا بموقع رسید . پس از شست و شو و نماز کشتی ، با قرائت اوراد اوستا جادوی جادوگر دفع شد و قاب از آسمان بر زمین افتاد . و بدینطریق برتری گفتار مقدس حضرت زرتشت ، پیغمبر ایران باستان را بشبوت رساند .

ترجمه فارسی تصنیف هندی تانسن از اینقرار است :

ای خدا دعای (اوراد) پارسی پذیرفته شد

ای مالک دعای پارسی پذیرفته شد

صندل به پشت عود هالیده بود و تکه چوب صندل نیز با آن بود

ای خدا دعای پارسی پذیرفته شد

شاه ماهیار (۱) ریش بلند دارد فر و نور از صورتش میبارد
 ای خدا دعای پارسی پذیرفته شد
 میان تانسن میگوید بشنوا کبرشاه او میوه باغ بهشت است
 ای خدا دعای پارسی پذیرفته شد

دومین تصنیف تانسن

تصنیف دومی تانسن نخستین بار در ۲۹ اکتوبر ۱۸۹۹ (۱۲۶۹ ی) بتوسط آقای رستم جی ه . خورشید جی در روزنامه گجراتی بمبئی موسوم به راست گفتار منتشر گردید . چون زبانش با تصنیف اولی فرق دارد شمس العلماء دکتر جیوانجی جمشیدجی مدی آنرا در همان موقع برای تحقیق بخدمت سر سورندراو موهن تاگور استاد موسیقی هند و ثقه این هنر زیبا فرستاده سؤال نمود که آیا تصنیف مورد مذاکره اثر طبع میان تانسن خنیاگر معروف میباشد یا خیر . سر سورندراو در پاسخ پرسش مذکور چنین مینویسد : « بزعم اینجانب و تا حدی که فکر ناقص بنده راه دارد ، روح و شیوه تصنیف مورد سؤال هر چند که زبانش بواسطه استنساخ تغییر یافته میرساند که اثر طبع میان تانسن خواننده و نوازنده شهیر دربار اکبرشاه میباشد و بظن قوی در آهنگ سازنگا نواخته میشده است . »

ترجمه فارسی تصنیف دومی تانسن چنین است :

مهرجی رانا بسیار نیک و بنده پرهیزگار خدا بود
 اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب را بنگر
 اکبر شاه شاهنشاه بزرگی بود در بسیاری از کشورها پیکار نمود
 مرشد کاینات بانیروی شدیدی قاب مسین را بهوا پراند
 آن قاب چون خورشید بنظر میرسید در آسمان دو خورشید دیده میشد
 همه مردم دو خورشید دیدند و در شگفتی فرو ماندند
 از آن روز مقام مرشد کاینات نزد پادشاه بزرگ گردید

(۱) مراد مهرجی رانا است که مخفف ماهیار بن رانا میباشد

اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب را بنگر
 از آنروز اکبر شاه مفتون مرشد کاینات گردید
 بیربر وزیر ذکاوت داشت ازاین پیش آمد بفکر افتاد
 کمر بست و قد برافراشت و آمد بقریه نوساری
 مهرجی رانا را با خود برد و بحضور پادشاه رفت
 ای پادشاه بشنو دین پارسی ازهمه بزرگتر است
 اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب را بنگر
 اکبر شاه گفت ای مهرجی رانا تأثیر مذهب خود را بنما
 بمن بگو چرا دوخورشید در آسمانست فوراً جواب بده
 اکبر شاه بمهرجی رانا فرش داد اما بر آن نشست و دور ایستاد
 دستمال خود بر زمین گسترد و بر آن نشست
 پس از شستشو و اوستای کشتی بخواندن اوراد پرداخت
 اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب را بنگر
 با پرهیز گاری بندگی کرد و بخدا متوجه گشت
 قاب مسین بر زمین افتاد و مرشد کاینات بیهوش شد
 اکبر شاه و وزیرش بادید گان باز بر مهرجی رانا خیره شدند
 قاب از زمین برداشتند عالمیان به رانا (۱) خیره شدند
 دستور بسیار قابلی بود جادوی کسی بر او کار گر نمیشد
 اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب را بنگر
 تأثیر مذهب پارسی رادید پادشاه بسیار خوشحال شد
 سدره پوشید و بر تخت نشست باچهره چون ماه نورانی
 نور را قبله خود کرد و آتش برافروخت
 پس از دیدن اقسام کرامات بر آتش یقین آورد

(۱) رانا اسم پدر دستور است بدینطریق مهرجی + رانا

بر زرتشت ایمان آورد وصاحب فر یزدانی گشت
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
او (مهرجی رانا) عالم جاماسب نامه ونجوم زرتشتی است
نام جاویدانی از خود گذاشت زیرا دانای دانش راستی بود
(این قسمت در اصل ناخواناست)

اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
اکبر شاه بمهرجی رانا زمین خالصه خلعت داد
و نسلش درنوساری باسم او باقیست
او بر حسب علم خویش عمل کرد و در بهشت برین مقام یافت
همه باید پس و پیش برویم ولی عمل نیک باید بجا آورد
مقام شاه (۱) درستکار زرتشتی پاکدین بلند است
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
پادشاه بمذاهب هندو و مسلمان و نصارا اعتنا نکرد
مذهب پارسی را حق خواند و بقبر باز شتافت
استاد ما خواننده دربار صفات این دین نیک را برسرود
نه قطعه برسرود و قلب همه را خرم کرد
در بین هزاران سپاه چهره پارسی پنهان نخواهد ماند
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر

چنانکه دیده میشود تانسن خنیا گر معروف در تصنیف خویش از واقعه روز
صحبت میکند که چگونه دستور مهر جی رانا با اشتغال باوراد و ادکار خویش که
آنها نیرنگ میگویند و در ساحر را باطل وقاب مسین از آسمان بر زمین افکند و

(۱) مقصود از شاه موبد و دستور می باشد . در هندوستان پیشوایان دین را بلقب
شاه خطاب میکنند چنانکه جهانگیر پادشاه هند موقعیکه بدو نفر موبد و نوسازی موسوم
به جاماسب و هوشنگ خلعت داد در فرمان آنها را با اسم شاه جاماسب و شاه هوشنگ ذکر
میکند .

ساحر رایبهوش و مشتش را وا کرد و اینکه شاهنشاه و حضار از مشاهده این کرامت،
مات و متحیر و والۀ آن مرد با فرو هوش گشتند . دستور ایرج جی سهرابجی مهرجی
رانا دستور دانشمند پارسی و سراینده ماهیارنامه (۱) در مورد واقعه مذکور چنین
میگوید:

بدرگاه شه اندر آن روزگار	یکی مرد هندوی زنار دار
ز هند آمده بود چون دیگران	که شه را طلسمی نماید عیان
همه کار او شعبده بود و فن	بهر علم سفلی بدی رایزن
چنین گفت شه را که فردا بگاه	طلسمی نمایم کنی تو نگاه
کز آن کار من شه اباخاص و عام	بمانند اندر شگفتی تمام
وز آن پس گروی جگت زود باز	بخان خود آمد از آنجا بناز
یکی طاس روئین درخشنده را	چو آئینه سازید کرده صفا
پیامد بروز دگر بامداد	بمیدان پنهانی آن بد نهاد
پیامد خود او زود از دیگران	پیامد آن طاس را خود نهان
ز جادو و از علم سفلی بتر	گروی جگت طاس را از فخر
بجانب مغرب براندش بلند	ابر آسمان و هوا وقت چند
معلق میان زمین و سماء	بکرد ایستاده و را در هوا
زمغرب چو آن طاس جنبیده شد	بمانند خورشید رخشنده شد
چو شاه و همه مردمان خاص و عام	وز آنجا زبهر تماشا بکام
همه جمع گشتند و هم در زمان	نگه کرده دیدند بر آسمان
نمودار گشتند دو آفتاب	ز مشرق و مغرب بهر سو شتاب
بمانند حیران از آن نغز کار	چه شاه و همه مردمان نظار
بنزدیک شاه و همه مردمان	گروی جگت گفت خندان دهان
که این آفتاب دگر بر سماء	بنا کرده ایم از کرامات ما
چنین حکمت و قدرت و علم را	زپاکی تن یافتیم از خدا

(۱) رجوع شود به نسخه خطی بشماره F18 در کتابخانه مهرجی رانا نوساری هند

جراز مزدگر کس ندارد مجال
 ابوالفضل کو بود دستور شاه
 بدانست راز نهانش تمام
 بنزدیک شه رفت و گفتش که او
 بیارم یکی مرد پرهیزکار
 بنزدیک ماهیار رانا (۱) پیام
 چو ماهیار پیغام او را شنید
 پرسید ماهیار را آنزمان
 که این چه طلسم است در آسمان
 اگر تو کنی راز این آشکار
 چو ماهیار از شه شنید این سخن
 که ای نامور شاه این روزگار
 ندارد بجز راه اهریمنی
 دل مردمان از ره راستی
 بخواهد که یابد ز جادوگری
 من اکنون بر شاه و هم خاص و عام
 نمایم یکی معجز دین ما

که همچون طلسمی نماید کمال
 ز اندیشه کرده بکارش نگاه
 که جز جادوئی نیست کارش قوام
 همه جادوئی میکند نزد تو
 که او را کند نزد تو خوار و زار
 فرستاد و خواندش زبس احترام
 بنزدیک دستور زودی رسید
 شه دادگر خود ز شیرین زبان
 ندیده دو خورشید کس در جهان
 شوی سرفراز اندر این روزگار
 چنین گفت شه را در آن انجمن
 یقین دان که این مرد ز ناردار
 بدارد بخلق خدا دشمنی
 بگرداند از مکر در کاستی
 میان همه مردمان برتری
 کنم آشکارا فریش تمام
 شود زود رسوا بنزد شما

سپس مهرجی رانا بر سر چاه آب میرود و با ظرف پاك آب از چاه میکشد و سه
 بار شستشو کرده لباس سفید پاك میپوشد و بمجلسی که شام و تماشاچیان حاضر باشند
 بر میگردد.

در آنجا میان همه مردمان	گروی جگت نیز بدسر گران
چو ماهیار آمد در آن انجمن	به دور ایستاده ز پاکیزه تن
یکی جای بگزید پاك و جدا	بر او گسترانید فرش صفا

(۱) مهرجی مخوف ماهیار است بنابراین ماهیار رانا همان مهرجی رانا میباشد.

بخواندش کلام اوستا زبان
بایستاد و رخ را سوی آفتاب
دو ساعت عبادات یزدان پاک
گرفته ره و رسم اشراقیان
دگر هم بدل خواند نیرنگ دین
همان طاس زرین که از پردغا
هم اندر زمان در هوا طاس زر
ز بالا فرود آمده بر زمین
زیکسو چو ماهیار پاکی خویش
گروی جگت هم ز سوی دگر
ولیکن بآخر شده خوار و پست
چو شاه و همه مردمان که و مه
ز پاکی ماهیار و دین و کلام
بخواندند بروی همه آفرین

کشیده بگردش سه خط همزمان
بکرده ز پاکی و اندیشه ناب
بکرد و سر خود نهاده بخاک
ریاضت دو ساعت کشید آن زمان
بهر دم بمالید رخ بر زمین
گروی جگت کرده بد بر هوا
شده لرزه لرزان وزیر و زبر
فتاده بحکم جهان آفرین
روان کرد و نیرنگها خواندیش
برانده ز ترسیده مکر و سحر
بر او چیره تر گشت یزدان پرست
بدیدند این معجز دین به
فتادند اندر شگفتی تمام
زدل آوردند مهر و یقین

نیرنگ یا اذکار و اوراد

نیرنگ یا اوراد و اذکار بین زرتشتیان باستانی معمول و بخشی از آن در سده های گذشته بتوسط دستوران و موبدان ایران چنانکه خواهیم دید برای دستوران و موبدان هندوستان فرستاده شده است . شیخ ابوالفضل نیز بوجود اوراد و اذکار که پیشینیان نیرنگ مینامند قائل و مینویسد : «نیرنگ این آثار در نگاشته های پیشینیان بیشتر از آنست که گفته آید .» کتاب پهلوی شکند گمانیک و بیچار ، نیرنگ و ننت یشت را از آنجمله میدانند و میگویند : «کل بلادفع شود و دیو و درج و پری و کفتار و ساحران ، پروفور دارمستتر فرانسوی در کتاب خویش زنداوستا معتقد است که دستور مهر جی رانا با قرائت و ننت یشت سحر ساحر را دفع و بنمودن کرامت موفق گردیده .

دستوران و موبدان و بهدینان زرتشتی ایران نیز بوجود نیرنگها و اوراد و اذکار قائل و بسا امراض و تأثیرات سماوی را بوسیله آنها دفع مینموده اند . در نامه هاییکه در طی سنوات ۸۴۷ و ۱۰۳۹ یزدگردی پیاریان هندوستان نوشته و مسائل مشکله مذهبی را برای آنها حل نموده و کتب دینی و فراوان رسالات مذهبی برای ایشان فرستاده اند بسیاری از نیرنگها نیز یافت میشود . از آنجمله است نیرنگ حاجت خواستن ، نیرنگ نبودن حالت بیماری ، نیرنگ کم مردن گوسفندان ، نیرنگ بر درد سر تعویذ نوشتن ، نیرنگ بیم دزد و راهدار ، نیرنگ دفع چشم

زخم ، نیرنگ دفع درد شکم ، نیرنگ تب بستن ، نیرنگ آسانی زن دشوار را
و غیره .

قرائت نیرنگها روش مخصوصی دارد و عامل بایستی کلیه نکات آنرا بدرستی
رعایت نماید . مثلاً در نیرنگ دفع درد شکم آمده « در شکم کس چیزی علت مانده
باشد از این نیرنگ رفع شود و وقتی که کسی را از این درد شود روغن کنجد آوردن
و اندر جام کردن و آن جام بر سر او هفت بار فدا کردن، پس واج اردیبهشت گرفتن
و این نیرنگ خواندن و در میان روغن کنجد آب افکندن و کارد در میان روغن
گردانیدن و اوستا خواندن خشنوتره اهوره مزدا اشم و هویکبار فرورانه ...
تا ... فرستیده اشبه و هشته ... تا خشنوتره ... تا ویدوا مروتواشم و هشتم ...
تا مزده ذاتام اشونیم یزه میده . نیرنگ اینست: ائیریه منتم تاهیشیم مزیشتم مرومی
سپیتمه باین حرف خواندن قطره آب در میان روغن کنجد کند و سپنام ارزو سروننگام
تمزی و سپنام سروننگام او پرو کریم مزدتام ایم ائیریا منم اشیم تم آرائی ته سئوشینتواهی
فر مرومی سپیتمه قطره آب در میان روغن شیرین کند و کارد در میان روغن بگرداند
خشینه نه هونام دامنام ازم یواهورو مزدا وئی چیش خشه و دژدینوانگهرو مینیوش
زرتشتره خوائیش دامو هو سپیتمه قطره آب در میان روغن کردن و کارد گردانیدن
زرتشتره زمره گوزو بواوانگه رو مینیوش زمره گوزو بواوانتی دئوا اوسریسته پئی تی
تنوش استواو گئیریو داره یاو نئی اشم و هویک . سه بار این نیرنگ خواندن پس واج
گفتن هر مزد خدای تا آفرینامه اشبه و هشته ... تا اهامائی رئیسچه

کلیه نیرنگهای نامبرده در روایات داراب هر مزدیار و بسی بیشتر در روایات
گوناگون دیگر ضبط شده است و قسمتهای اوستائی با الفبای اوستامیباشد . در جنگی
موسوم بجنگ دستور جاماسب که بنشانی 2 HAV (ms) در بنگاه خاور شناسی
کاما در بمبئی محفوظ است نیرنگهای بسیاری ضبط شده است که غالباً با حروف
پهلوی است .

تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی

واقعہ دیگری کہ تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی را میرساند و ورد زبان پیشینیان و داستان چامہ سرائی یکی از شاعران دہاتی قرار گرفته در سال ۷۲۴ یزد گردی در یزد رویدادہ است . در آن وقت شاہ نظام حکمران یزد بود (۱) و نسبت بزرشتیان ستم پیشہ . وزیری داشت بدخو و ظالم ، و آن وزیر در شخص حکمران نفوذی بغایت داشت . یزد در آن ہنگام پناہگاہ زرتشتیان بود . بہدینان و موبدان بیشمار در آن شهرستان تمرکز داشتند . دستوران دستور آن دورہ را نام دستور بندار بود .

(۱) احمد بن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بانصاحب شاہ نظام بحکمرانی یزد مینویسد . «در زمانیکہ رایت منصور خاقانی (شاہرخ بہادر پسر امیر تیمور) بجهت عصیان امیرزادہ بايقرا متوجہ فارس شد و بشیر از آمد در سال تسع و عشر و ثمانمائہ (۸۱۹ برابر ۷۸۶ یزد گردی) در زمان مراجعت شاہ نظام کرمانی بحکومت ابرقوہ و یزد نصب کردند و شاہ نظام با برقوہ آمد و از ابرقوہ بہ یزد آمد و کلشی مسجد تمام کرد و بر غرفہ ہا سورہ فتح نوشت الخ » مولف نامبردہ دو صفحہ در ستایش کارہای مذہبی او و تعمیرات مساجد و ابنیہ دینی مینکارد و از وضع حکومت او و قتل و کشتارش کہ داستان سرائی ما مینویسد هیچ اشارہ نمیکند . گویا علت آن کرامت دستور بندار باشد کہ مؤلف را بخموشی واداشته . تاریخ حکمرانی شاہ نظام در یزد طبق تاریخ جدید کہ بعد از ۸۱۹ ہجری صورت گرفته با تاریخ ۷۲۴ یزد گردی کہ چامہ سرائی ماضبط نمودہ در حدود ۶۲ سال فرق دارد .

حکمران بواسطه خبث طینت و نفوذ وزیر زشتخو و بواسطه تحریکات او فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه گروه زرتشتیان باید با جبار مسلمان شوند. همه زرتشتیان بیر و جوان، بزرگ و کوچک را در یک محل جمع ساخت و آنها را بقبول آئین اسلام امر نموده گفت که اگر دین کهن خود را نهشته و اسلام نیاورند باید دست از جان شیرین خود بشویند، و از آن جماعت که مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود.

کدخدایان و پیران قوم با قوت قلب پاسخ دادند «فرمان شه راشنفتیم. ما نیز پرستنده خدای یکتا و فرزندان کیان و پیرو راه راست و جویای نام و نشان واز داشتن دین نیاکان مفتخر و سرافرازیم. آنچه مراد و مقصود حکمران است از این بیچارگان میسر نیست. ما را سه دستور و پیشوای دانا است. شاه پیمان کند و آنها را طلبیده و از دین و تو حید پرشش کند و پاسخ پذیرد. اگر پیشوایان داناى ما اسلام بیاورند ما همگی بجان حاضریم.»

فرماندار سه دستور دانا را بدربار خویش احضار و آنها را بقبول اسلام و یا دادن جان فرمان داد. بزرگ آنها دستور بندار عرض نمود: «شاه ما مردمی هستیم بیگناه و پرستنده خداوند یکتا و صاحب خرد و هوش خداداد. کشتن دانا خلاف آئین سروری و راستی است مانه ساحریم و نه جادوگر. بلکه دل را بمهر و پیمان پیمبر خویش استوار داشته ایم.»

حکمران از استماع جواب از اصول و فروع دین پرسشها نمود و پاسخهای متین دریافت. اما چون خودبین و غرض داشت قانع نشد.

چون غرض آمدنر پوشیده شد صدحجاب از دل بسوی دیده شد پیشنهاد کرد «اگر شما این انگشتی مرا که اکنون در این گل انداخته و هزار خشت خام میسازند. با تأثیر کلام مقدس خودتان نشان دهید که در کدام خشتی است بیدستی دین و ایمان شما یقین حاصل کرده آزارتان روا نخواهم داشت.» سپس فرمانداد هر سه دستور دانا را در یک طاق زندانی سازند، و انگشت را در گل

انداخته بساختن هزار خشت خام امر نمود . خشت پس از چهار روز حاضر شد و چون برای احضار دستوران بزدان شتافتند آن را خالی دیدند و از زندانیان اثری نیافتند . هر طرف بجستجو پرداختند ، تا آنکه سه دستور را که متأسفانه اسم دو نفرشان مجهول مانده در منزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها را بازداشت نموده بخدمت شه نظام آوردند . حکمران بر آشفت که « با علم جادو از زندان جسته‌اید اینك نشان دهید که خاتم در کدام خشتی است. »

هر سه دستور زبان بواج اوستارا زمزمه کنان خشتها را بچهار بخش تقسیم نموده از آن يك بخش را انتخاب نمودند و باز آنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند و این عمل تکرار یافت تا آنکه يك خشت باقیماند . آنگاه دستور بندار بحکمران عرض نمود که انگشتی در آن خشت و در فلان گوشه میباشد . چون حکمران بشکستن خشت و بیرون آوردن خاتم امر نمود ، دستور گفت حیف است که چنین خشت خوبی شکسته شود و انبری بدست گرفته زمزمه کنان در خشت فرو برد و خاتم را بیرون آورده بشاه نظام تقدیم نمود .

حکمران و تماشاچیان در حیرت فرو ماندند شاه نظام به پیروی خوی زشت ، پیمان را فراموش نمود ، آنها را کافر و ساحر خوانده بپذیرفتن اسلام امر نمود . دستور در جواب گفت « جان بر کف حاضر ولی دست از دین بر نخواهیم داشت . » حکمران از استماع پاسخ رك غضبناك گشته حکم کرد سريك دستور را باتیغ از تن جدا کردند و دستور دیگر را تکه تکه ساختند تا شاید دستور بندار از جان بترسد و باسلام آوردن تن در دهد . اما دستور نامبرده آه سردی از جگر بر کشید و بشه نظام گفت :

« وقوع این حادثه را از پیش میدانستم و اینك مرا هم چون آنها خواهی کشت . ولی بدان پس از شهادت من سه قطره خون بردامن تو پیدا خواهد شد و چهل روز بعد دیگری ترا بکیفر اعمال تو خواهد کشت . » حکمران از شنیدن این سخن یکه خورده بدخیم امر نمود ، او را دورتر برده با اره بدنش را دونیم کند .

دستور بندار خون خال بدینمنوال ذید به پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس از شهادتش فوراً با بستگان بخراسان مهاجرت نماید و نزد خویشان آنجا پناه گزیند، زیرا شهر یزد پس از چهل روز بیلا و خونریزی دچار خواهد گشت. دژخیم دستور را در حالیکه بواج مشغول بود با اره دونیم ساخت. بهرام از دیدن حال پدر دهشت برداشته همانجا جان بجان آفرین تسلیم نمود.

پس از شهادت دستور بندار، چنانکه فرموده بود، سه قطره خون بر دامن فرماندار پدید آمد. حکمران از عاقبت وخیم خویش بهراسید. سایر زرتشتیان را که دید حاضرند برای دین باسانی جان بدهند، آزاد ساخت.

پیشگوئی دستور بندار بحقیقت پیوست. در روز چهل سپاهی از مشرق به یزد حمله آورد و جمعی کثیر از مردم شهر را در خون غرقه ساخت و شه نظام با خانواده اش در آن گیر و دار بقتل رسید و ارك آنان بغارت رفت.

داستان دیگر از تأثیرات اوستا و کرامات موبدان در قصه سلطان محمود غزنوی ضبط است که دستور نوشیروان پور دستور مرزبان از شر بنظم درآورده و برای ما بیاد کار گذاشته است و آن از اینقرار است.

زمان پادشاهی سلطان محمود غزنوی بود شاعران و ادیبان و نویسندگان زیادی در دربار او جمع بودند. فردوسی بنظم شاهنامه مشغول بود و سلطان باستماع داستان شاهنامه بسیار لذت میبرد و توجهی وافر نسبت بکار او ابراز میداشت و چندان التفاتی بشاعران و ادیبان دیگر دربار نمینمود. لذا آنها از مشاهده این وضع یعنی عشق شاهنشاه بنظم شاهنامه و توجه تام او بفردوسی و کارهایش و بی التفاتی نسبت بآنها رگ حسادت و رشکشان بجنبش آمده دورهم جمع گشته عهد و پیمان بستند که بوسیلهئی شاهنامه را کم ارز جلوه داده و آن و فردوسی را از نظر سلطان پیندازند و برای پیشرفت منظور خود صلاح بر این دیدند که چون شاهنامه از پادشاهان و پهلوانان زرتشتی صحبت میدارد بایستی بهر نحوی که باشد در صدد بدنام ساختن زرتشتیان فعالیت نمایند بنابراین یکروز دستجمعی در حضور شاهنشاه نسبت بجماعت

زرتشتیان بدگوئی آغاز و آنها را یکفر و زندق میسازند و از شاهنشاه درخواست مینمایند که نام این گروه را از قلمرو سلطنت خود محو سازد . آنها را با جبار باسلام در آورد و با بقتل عام ایشان فرمان صادر سازد در داستان آمده :

که در دور آن روزگار تباه	که سلطان محمود بدپادشاه
و فردوس شاهنامه را نظم کرد	همه شاعران زو بُدند پُر ز درد
از آن پس بگفتند با شهریار	کنیم راز در پیش شه آشکار
بهفتاد و دو ملت ای پادشاه	که ایشان بخلقان نمودند راه
زرتشتیان از همه بدتر اند	توای شاه بر ما مکن ریشخند
ندارند راه درستی همان	که بیراه و بیدین هستندشان
تو شان را بکش یا مسلمان بکن	ز گستاخی از ما تو بشنوسخن

سلطان محمود چون گفتار آنها بشنید بفکر دور و دراز افتاد شاهنشاهان و پهلوانان نامی باستان و کارهای نیک آنان که در شاهنامه ضبط است بیاد آورد و باز از اسلام پرستی پدر و خود و کشتار زیادی را که بنام دین نموده بود در جلودید گانش مجسم گشت سربلند کرد و بدرگاه پروردگار بنالید .

دمی فکر کرد آن زمان شهریار بنالید آنگه بر کردگار

سپس فرمان داد همه زرتشتیان از زن و مرد و پیر و جوان و بزرگ و کوچک و عابد و پارسا بیارگاه شاهنشاهی حاضر گردند .

عموم زرتشتیان باحالی پریشان بیارگاه سلطانی حاضر شده فریاد کردند که شاهنشاه مگر چه گناهی از ما سرزده که همه را در اینجا جمع فرموده اید . ما خراج و مالیات سلطانی را تمام و کمال پرداخته ایم و دیناری بر ما باقی نیست سلطان محمود گفت:

بیایید جمله مسلمان شوید	خدای جهان را بفرمان شوید
خدا را شناسید آنگه رسول	نگردید از گفته ما ملول
مسلمان نگردید اگر این زمان	کم تن همه کننده از خانمان

شما را تمامی کشم من و را ز حکم پیغمبر رسول خدا
 زرتشتیان فرمایشات شاهانه را با پریشانی تمام گوش داده حیران گشتند .
 یکی از دانایان آنها که نامش مجهول مانده با خنجر برهنه در دست جلو سلطان
 آمده گفت شاه با این خنجر همه ماها را گردن بزن .

یکی مرد دانای یزدان پرست بیامد، بر شاه خنجر بدست
 بمحمود گفت بکش ما همه مسلمان نگرديم زين دهنمه

و عرض کرد ما پیرو دین برحقیم . دین ما دین راستی و پاکیست . دینی
 است که پیغمبر ماست زرتشت از طرف اهورامزدا برای آبادانی جهان و شادمانی و
 خوشبختی جهانیان آورد و آنرا بشاه گشتاسب عرضه کرد کتاب اوستای خود را
 نشان داد و معجزات خود را بنمود و شاه و درباریان او پس از تحقیقات و پرسشهای
 زیاد باو ایمان آوردند و دینش را پذیرفتند شاه گشتاسب بواسطه معجزه پیغمبر در
 زمان حیات جای خود را در بهشت برین بدید و دستور پشوتن زنده جاوید گشت و
 جاماسب حکیم علم و دانش جهانی را هر چه بود در یک آن فرا گرفت و اسفندیار و رومین
 تن گردید و اضافه کرد :

که ما یکجهت برره داد او زما بشنو این گفتهها نونکو
 بداد زراتشت و دین خدا زهر ملت و دیگران ما جدا
 یقینیم پیشك بر این راه دین که از بهر دین جان دهیم همچنين

سلطان محمود از جرئت معنوی و دین پرستی و فداکاری زرتشتیان مبهوت
 گردید و بفکر عمیقی فرو رفت پس از لمحۀ تفکر سر بلند کرده فرمود : « اگر
 دینتان برحق و آنچه را میگوئید راست و درست است و اوستا کلام حق و پیغمبرتان
 برگزیده خداست بیایید با اوستای خود کرامات نشان دهید تا مردم بر حقیقت دین
 شما و صدق گفتارتان پی ببرند . دانای زرتشتی از استماع فرمایشات ملوکانه شادمان
 گردید و با بشاشت تمام کرنش نموده اظهار داشت زهی فرمان حق اینك موبدان
 ما تا مدت سده روز کرامات اوستائی را بشاهنشاه نشان خواهند داد . اما بایك شرط

و آن اینکه فقط سلطان میتواند آنرا بعیان بیند و در صورتیکه شاهنشاه ضرورت دارند ممکن است دو نفر از ندیمان را با خود بیاورد ولی همه بایستی اول غسل کرده و خود را پاک و پاکیزه ساخته و بالباس سفید پاک بمجلس بندگی مانزدیک گردند. لشکریان سلطان باید دورتر ایستاده نظاره کنند و نزدیک نشوند.

به یزدان بنالید خندان و شاد	بگفت این و آنکه زمین بوسه داد
سه تن را طلب کرد شاه جهان	شهنشاه محمود گفت آنزمان
بدان کار بس جهد کرد از شتاب	برفتند و شستند خود را بآب

سلطان محمود با سه تن از ندیمان پس از شست و شو و غسل باتفاق موبدان و دانایان زرتشتی بباغ بزرگی رفتند گنبدی در وسط عمارت بود. موبدان در برابر زبانه آتش درخشان بابوی خوش به بندگی و خواندن آتش نیایش پرداختند لشکریان شاه در گوشه باغ بنظاره مشغول شدند.

در آن باغ بودند دلشادمان	همه لشکر شاه پیر و جوان
در آنجا بدی چند تن موبدی	میان همان باغ بد گنبدی
بخواندند ذکر خدای جهان	گشادند کشتی هم اندر زمان
بکردند خواهش به پیش خدا	بخواندند آتش نیایش فرا
عجایب بدیدش خود او همه چنان	نگه کرد محمود در آسمان
همه لشکر شاه دیدش فرا	همه سبز پوش آمدند در هوا
ز آواز ساز و ز آواز جنگ	همه اسب ایشان بدی سبز رنگ
نهانی همی شاه یزدان بگفت	بماند آنزمان شاه اندر شگفت
بین قدرت قادر دادگر	دوم روز بشنو زمن این دگر
نمودند ایشان بآواز خوش	بکردند اینهای زن و سروش
فرشته پیامد هم اندر زمین	دگر بار از آسمان همچنین
ز دین پاک معجز بر آمد امید	پراز نور بودند و پوشش سفید
همه لشکر پادشاه و رمه	پر از شوق و شادی بدید آنهمه

شهنشاه محمود خوشحال شد ز برهان بدیدن نکوفال شد

اما در بامداد روز سوم موبد به یز شنگاه شتافت و بتهیه مراسم دینی و عبادت پرداخت يك موی از ریش او در ظرف مراسم دینی افتاد آنرا ندید و چون شاه حاضر گشت باتفاق موبدان دیگر بخواندن یشت مشغول شدند . اثرات شوم موی فوراً ظاهر گشت و تاریکی محض حکمفرما شد و دیوان مهیب و بدبوی سوار بر پیلان مخوف پدید آمدند شاه را ترس برداشت ندیم را بموبد فرستاد تا واقعه هولناک را باو خبر دهد و از خواندن بازش دارد . موبد نگاه کرد و موی خود را بر برسم دید آنرا برداشت و ظروف را دوباره فوراً شست و باز از نو بکار خویش مشغول شد .

نگه کرد دستور چون بنگرید	همان موی بر روی برسم بدید
همان برسم آنگه بشد و ادیاب	دگر یشت را ساخت دین را بیاب
بخواندش دگر بار او خودی زشن	دل صاف هم با گوشن و کنش
دگر باره محمود چون بنگرید	عجایب دگر بار او خود بدید
همه سرخ پوش آمدند آن زمان	شهنشاه محمود شد شادمان
همه اسبشان همچو گلنار بود	خدای دو عالم و را یار بود

پادشاه از دیدن این واقعه در شگفتی شد فوراً موبد را خواست و امر کرد اسرار واقعه را بیان سازد و علت مناظر زشت روز سوم پس از مناظر عالی و خوش روزهای اول و دوم چیست و تجلی مناظر خوش در روز سوم بعد از مناظر هولناک چه بود . موبد با شرمساری جواب داد که يك موی از ریش من بر روی برسم افتاده بود و من بیخبر بودم و چون دین ما پاك و ویژه است و با پلیدی سازش ندارد و چون موی همینکه از تن جدا گشت نسا و پلید بشمار می آید این بود که مناظر مخوف و هولناک نمایان گشت :

همان گاه موبد زبان بر گشاد	از آن موی و برسم بشه کردیاد
که این دین را کست حکم خدا	کنم شکر یزدان از این دین ما
بفرمود ما را خدای جهان	که از بهر دین ما دهیم نیز جان

بعلاوه موبد بعضی از قوانین دین را بعرض پادشاه رسانیده گفت طلاق دادن زن در دین روانیست و زندگی بانفاق و دورویی و شکستن عهد و پیمان ولو بادشمن باشد گناه بزرگی است . کشتن غلام باره و جادوگر در دین ثواب عظیم دارد و بت پرست را نباید بخود راه داد و هر کس دین را گذاشت و بدین دیگری پیوست از دنیا و بهشت بی بهره بوده بمراد دل نخواهد رسید و آنگاه بشرح معجزات پیغمبر و داستان حملات ییگانگان بر دین و سرانجام بد آنها میپردازد. شاه پس از شنیدن گفتار موبد زمانی خیره شده آنگاه فرمود شما بر دین خود استوار باشید ما را بادین شما کاری نیست دین شما دین باریکی است که از يك هوی باریك اینهمه آفت و بلا بر میخیزاند شما دین تان را حفظ کنید و بر دین خود باقی بمانید اینك همه تان بخانمان خود برگردید که آزاد هستید .

آموزش و پرورش:

مهمترین و درخشان‌ترین تاریخ بشر، همان صفحاتی است که سرگذشت علم و هنر در آن به ثبت رسیده باشد. در بین سالهای ۱۸۱۹ و ۱۸۲۷ میلادی که دولت به فکر تأسیس مدارس به روش جدید افتاد، پارسیان هند دانستند که باید از این فرصت به نحو شایسته استفاده کنند و نسل جدید را به سلاح دانش بیارایند، از این جهت در ایجاد بنگاههای فرهنگی و تأسیس مدارس در شهر بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین، قدمهای مؤثر برداشتند.

سال ۱۸۵۴ میلادی، در تاریخ تعلیم و تربیت هندیکی از سالهای بسیار درخشان است، زیرا در این سال بود که سه دانشگاه بمبئی و مدرس و کلکته تأسیس شد و پارسیان از این موقعیت استفاده نموده وعده زیادی که واجد شرایط بودند، بدانشگاههای تازه تأسیس شتافتند و توانستند که در ظرف مدت کوتاهی از میان آنان، دانشمندان و اطباء و حقوقدانها و مهندسين برای خدمت به مملکت آماده شوند.

پارسیان و هند نوین:

در تمام شئون زندگی، مردان برجسته و نامی، از میان پارسیان هند برخاسته است. در تاریخ هند نوین، نام پارسیانی که در راه آزادی هند گام برداشته اند، سر لوحه اسامی کسانی است که زندگی خود را وقف بدست آوردن استقلال آن سرزمین کرده اند مردانی مانند دادابابائی نوروز جی و مانکجی تکر و سهراب جی سکلات والا و دیگران بودند که در پارلمان انگلستان، از طرف هند نمایندگی داشتند و برای اولین بار در آنجا نغمه آزادی هند را آغاز نمودند.

سرفیروز شاه مهتا، با قدرت کم نظیر خود، توانست اساس و پایه شهرداری بمبئی را از روی اصول صحیح پی ریزی نماید و بپاس خدماتش مجسمه اش تا به امروز، در میدان شهرداری بمبئی برپاست و در روزهای عید و جشن آنرا گل افشان مینمایند و خدمات این مرد که به «شیر هندوستان» ملقب است، برای هند بطور عموم و برای جماعت پارسی بخصوص فراموش نشدنی است.

هند آزاد:

هندوستان، بدون شک، استقلال مییافت و از نعمت آزادی برخوردار می شد، اما با کوشش بزرگان پارسی، خیلی زودتر این آرزوی دیرینه، صورت عمل بخود گرفت. با مطالعه تاریخ سرگذشت این قوم، ملاحظه میشود که چطور شاخه کوچک بدرختی تنومند تبدیل شده و بر همه کسانی که به آن پناه برده اند، صرف نظر از قومیت و ملیت و نژاد، یکسان سایه افکنده است، تاریخ ترقی و پیشرفت این قوم آواره از میهن، بهترین سرمشق و درس برای ملتی است که می خواهد جلو برود و در زندگانی اجتماعی و سیاسی خود دارای نام و نشان باشد. فقط دو نمونه کافی است که نشان داده شود، با سعی و کوشش بهمه جا میتوان رسید. سرجمشید جی، جی جی باهائی که از خیراندیشان بسیار معروف هند است و آثار خیر او از قبیل بیمارستان و مدرسه و پذیرشگاه و غیره در هر کوی و برزن و گوشه و کنار بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین، به چشم می خورد و نیز دکتر داداباهائی نوروز جی به «پدر آزادی هند»: ملقب شده است، هر دوی آنها، هنگامی که خیلی کوچک و طفل بودند، از نعمت داشتن پدر محروم گشته و هر دو از خانواده فقیر بودند. این دو نفر به خوبی میدانستند که خداوند برای هر آفریننده رزقی مقدر کرده است، اما هرگز رزق از آسمان به آشیانه مرغ نمی افتد، بایستی در پی رزق در کار و کوشش بود. با شجاعت و پشت کار و زحمت و راستی و درستی و صداقت و امانت، که از گذشتگان خود به ارث برده بودند چنان کوشیدند که اگر یکی را حاتم وقت بنامیم و دیگری را نجات دهنده هندش بخوانیم اغراق و دور از حقیقت نخواهد بود.

یکی از بزرگان انگلیسی گفته است که: خدایان ثروت و دانش را در برابر

عرق جبین قرار داده اند، این دو تن نیز این گفتار را در مد نظر گماشتند و بالاخره با کار و کوشش موفقیت بر سر هر دوی آنها سایه افکند تا بجائی که یکی بانی بزرگترین آثار خیر در شهر بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین شد و دیگری نام آورترین مرد سیاسی زمان خود گردید و تا به امروز نه نام هر دو زنده و جاودان است.

یکی از بزرگان می گوید: «مجموعه تاریخ یک ملت، سرگذشت بزرگان آن ملت است». سرگذشت فعالیت و کوشش پارسیان هند، برآستی انسان را به تحسین و اعجاب وامیدارد که چگونه این قوم آواره از خاک وطن، توانستند که بزرگترین مقام را در تمام شئون، در سرزمین دوست و برادر خود هند بدست آورند، که حتی برای ارو پائیان متمدن نیز این سرعت ترقی تعجب آور بوده است. علت این سرعت پیشرفت آشکار است. آنها، با صفای قلب زیستند و به ندای وجدان گوش دادند و راستی و درستی و تواضع و آرامش و قناعت را پیشه خود ساختند.

گرد خودخواهی و خودپرستی نگشتند و بخداوند یکتا تکیه نمودند و از دستورات مذهبی سرپیچی ننمودند و بهمین جهت نه تنها قوم پارسی را سربلند و سرافراز نمودند و خدمات فراموش نشدنی به سرزمین هند انجام دادند، بلکه نسبت به زرتشتیان ایران نیز خدمت کردند.

دستور جاماسپ ولایتی

در حدود دو قرن و نیم پیش از این، یعنی به سال ۱۷۲۰ میلادی و ۱۰۹۰ یزدگردی، تحولی در زندگی دینی پارسیان هندوستان روی داد. موجد این تحول و دیگرگونی، که زمینه مستحکم و استواری در به سازی دینی به وجود آورد، دستور جاماسپ ولایتی بود.

دستور جاماسپ در روز بیست و ششم نوامبر سال ۱۷۲۰ میلادی وارد بندر سورت در سرزمین هند شد. گویا این سفر بنا به دعوت و درخواست عده ای از پارسیان بود. در آن هنگام پارسیان هند از زبان اوستا و پهلوی و هم چنین کم و کیف اوستا و قرائت درست آن و آداب و رسوم و شعایر دین آگاهی های چندانی

نداشتند.

مقارن با ورود دستور جاماسپ، این روحانی دانشمند متوجه شد که میان پارسیان دربارهٔ بعضی مسائل دین آن چنان اختلافی موجود است که چه بسا موجب جنگ و ستیز و برادرکشی شود. از جملهٔ این مسائل، اختلافی بود دربارهٔ چگونگی استفاده از پنام Panam. عده‌یی معتقد بودند که هنگام مواجه شدن با مرده باید از پنام استفاده شود و دسته‌یی برخلاف این بر آن بودند که در مورد مرده از پنام نباید بهره برد.

هم چنین هنگامی که دستور جاماسب به هند وارد شد، متوجه گشت که بین تقویم زرتشتیان هند و ایران یک ماه اختلاف است. اما در این باره سکوت کرد، چون نمی‌خواست موارد اختلاف از آنچه که هست افزون‌تر شود.

دستور جاماسپ دربارهٔ کتاب‌ها و جزوه‌های اوستای موجود در میان پارسیان به تحقیق پرداخت، متوجه شد که اشتباهاتی در این جزوه‌ها موجود است — به همین جهت به اصلاح آنها پرداخت و چند جلد از کتابهای خود را به آنان بخشید و چند جلد نیز استنساخ کرد تا مورد استفاده قرار گیرد.

هنگامی که با موبدان و روحانیون زرتشتی در هند مواجه شده و با آنان به گفت و گو پرداخت، متوجه شد که موبدان نیز از دین و رسوم و شعایر آن آگاهی چندانی ندارند. به همین جهت از میان موبدان، سه تن را انتخاب کرد تا به آنها خط و زبان اوستا و پهلوی و مسائل دین بیاموزد تا آنان نیز با پایمردی حقایق را انتشار دهند. سه نفری را که انتخاب کرد عبارت بودند از دستور داراب پسر هیربد کومانا دادا دارو که از اهالی سورت بود. دستور جاماسپ جاماسپ آسا که ساکن نوسازی بود — و سومی به احتمال دستور فریدون باید باشد که پسر دستور کامدین بود.

بر طرفی تقویم و جشنهای زرتشتیان

تقویم و جشنهای زرتشتیان پس از اکبر شاه نیز در هند و در دبار جانشینان او جهانگیر و سپس شاهجهان معمول بود. بر پشت کلیه اسنادی که در دفاتر دولتی ثبت میرسیده است نام روز و تاریخ ماه را نیز مینوشتند. بر فرمانی که جهانگیر شاه باسم مدد معاش ملا جاماسب صادر نموده است در دفتر ثبت اسناد بر پشت آن چنین یادداشت شده « امداد معاش باسم ملا جاماسب و غیره مع فرزندان موافق یادداشت واقع بتاریخ روز تیر ۱۳ ماه آذر سنه ۱۳ موافق چهارشنبه مطابق تاریخ ۱۶ ذی الحجه سنه ۱۰۲۷ ... شرح دیگر بخط لطیف سید میر محمد روز رشن ۱۸ ماه سفندار مذ الهی ۱۳ ». شاهجهان نیز بر کتاب خطی کتابخانه خویش بخط خود چنین نوشته « بسم الله الرحمن الرحیم این بهارستان بتاریخ بیست و پنجم ماه بهمن موافق هشتم شهر جمادی الثانی سنه که روز جلوس مبارک است داخل کتابخانه این نیازمند در گاه شد. (۱) حرره شهاب الدین محمد شاهجهان پادشاه ابن جهانگیر پادشاه ابن اکبر پادشاه غازی . »

چون اورنگ زیب شاهنشاه بسیار متعصب و اسلام پرور بر سریر سلطنت هند متمکن گشت ، رویه ستوده اکبر شاه را کاملاً انکار و مانند سلاطین سلف بجبر و ستم در تبلیغ اسلام کوشش نمود و جزیه را دوباره برقرار ساخت . در سال

(۱) بهارستان را که سرگودر اوزلی در هندوستان ابتیاع نموده است از قرار معلوم در سال ۱۰۲۰ هجری (۱۶۱۱ م) داخل کتابخانه شاهجهان گردیده است .

دوم جلوس خویش بقول صاحب منتخب اللباب « بملاعوض وجیه از فضلی مشهور توران امر نمود که رواج خرابات خانه و قمار بازی و بت پرستی را علانیه بر طرف سازند . » و خود نیز در همان سال تقویم و جشنهای زرتشتیان را بر انداخت و اعیاد اسلامی و سال و ماه عربی قمری را دایر کرد . هر چند مستوفیان و ناصحان بیغرض بشاه فهماندند که در جمع آوری مالیات و پرداختن بدهی های دولتی بواسطه نقص سال قمری خلل وارد می آید و قعی تنهاد . خافی خان در این مورد در منتخب اللباب مینویسد :

« چون از عهد جلال الدین محمد کبر پادشاه حساب سال و ماه دفتر و جلوس خود را از غره فروردین که مراد از تحویل نیر اعظم به برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مسمی به ماه الهی ساخته بود ، چون بآئین مجوس و پادشاهان آتش پرست شبیه بود . پادشاه حق شناس در پاس شریعت کوشیده ، حساب سال جلوس و جشن بر سال و ماه عربی و قمری گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقرر فرمودند که ماه و سال عربی بر سال شمسی معلوم باشد و جشن نوروز را پکلی از میان برداشتند . اگر چه هر که از علم ریاضی و نجوم بهره دارد و بر تواریخ عبور نموده میداند که با وجود نوروز مجوسی و اسم ماههای آنها بهمین نامهای فروردین و اردیبهشت تا اسفندار زبانزداند . اما جدا موضوع گشته اند که اسم ماههای آنها بقید ابتدای سال در تقاویم بفرس قدیم موسوم ساخته مینویسند و شادی نوروز که غره فروردین آنها باشد در کرمان و بندر سورت مجوسها مینمایند ، باین نوروز سلطانی نیز نامیده میشوند اصلا کار ندارد . حساب دفاتر و سال و ماه ایران و نوران بر آن ماههای فرس قدیم است و نوروز سلطانی که اکثر از بلاد عجم و هند و حتی پادشاهان توران در فتنه الاسلام بلخ و بخارا تا حال مینمایند و مدار فصول اربعه و گراموزمستان و برسات هندوستان و فصل خریف و ربیع و رسیدن غله و میوه هر فصل و تنخواه جا گیر و نقدی منصب داران همه از سال و ماه شمسی معلوم میتوان نمود ، از ماه عربی دریافت آن محال است . لیکن پادشاه دیندار نظر بمزید رعایت تقوی نخواسته بسبب مشابہت شادی نوروز سال و ماه مجوسی ، اسم جشن نوروز مسما باشد .

نظریات زرتشتیان راجع بسلوک

فرزانگان و روحانیون ایران باستان ریاضت را میستودند ، ریاضتی که اختیاری یعنی طریقت وسلوک در راه حقیقت باشد، نه ریاضت اضطراری و بلائی که خداوند برای سزای بدکاران نازل میسازد. شرایط رهروی وسلوک نزد آنان بسیار بوده. موبدهوشیار در کتاب خویش سرودمستان مفصلاً شرح میدهد. از آنجمله است معاشرت وصحبت با دانایان ، تجرید ، تقرید ، پرهیزگاری ، آشنائی با مردمومهربانی ، توکل شکیبائی ، خرسندی ، برداشت ومانندان

موبد خداجوی در تفسیری که بر منظومه حضرت دستودآذر کیوان موسوم بجام کیخسرو نوشته میگوید « رهرو و سالک باید خود را به پزشکی دانا نماید تا آنچه از اخلاط بر او بیشتر بود باصلاح آرد . پس همه عقاید دین و آئین و کیشها و راهها را از خود دور کند و با همه صلح گیرد و در جای تنگ و تیره نشیند و خورش بتدریج کم سازد. « حکیم یزدانی فرزانه بهرام پورفرهاد راجع بآئین کم خوری در کتاب خویش شارستان مینویسد « ازغذای معتاد روزی سه درم کم کند تا بده درم رسد آنگاه تنها نشیند و بخود پردازد. « بقول صاحب دبستان مدار ریاضت ایشان بر پنج چیز است گرسنگی ، خاموشی ، بیداری ، تنهائی ، و یادیزدانی . صاحب مثنوی در همین معنی مینفرماید .

چون نهائی کامل مخور میباش لال

لقمه و نکته است کامل را حلال

فرزانه دادپویه در کتاب خویش زردست افشار آئین اذکار و اوراد و نشست سالکان را کاملاً شرح و توضیح میدهد . نزد این گروه گیتی هفت است . نخست هستی مطلق و وجود بحت که آنرا ارنک یا لاهوت خوانند . دوم جهان عقول که آنرا ایرنگ یعنی جبروت گویند . سوم جهان نفوس که آنرا الرنگ یعنی ملکوت نامند . چهارم اجسام علوی که نیرنگ دانند . پنجم آخشیجان که آنرا رنگ سرایند . ششم پیوستگان چهار گوهر و آنرا رنگارنگ گفته اند . اما نزد صوفیان مجموع عالم اجسام از علوی و سفلی موسوم بملک . هفتم سارنگ و آن انسانی است یعنی ناسوت . در بعضی از نامه ها این هفت گیتی را هفت کشور حقیقی خوانند . شیخ عطار نیز بهمین روش در منطق الطیر عالم سلوک را بهفت وادی تقسیم نموده است بدین طریق :

گفت ما راهفت وادی درره است	چون گذشتی هفت وادی در گاه است
وای باید در جهان زین راه کس	نیست از فرسنگ او آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه دور	چون دهند آگهی ای ناصبور
چون شدند آن جایگه گم سربس	کی خبر باز دهند ای بی خبر
هست وادی طلب ز آغاز کار	وادی عشق است پس ز آن بی کنار
پس سیوم وادیست زان معرفت	هست چهارم وادی استغنا صفت
هست پنجم وادی توحید پاک	پس ششم وادی حیرت صعبناک
هفتمین وادی فقر است و فنا	بعد از این وادی روش نبود ترا

صاحب مثنوی نیز شبیه آنچه بالا گذشت مراحل ترقی روح را بهفت بخش تقسیم نموده است میفرماید :

از جمادی مردم و نامی شدم	و ز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملایک بال و پر
از ملک هم بایدم قربان شوم	آنچه اندر و هم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جو	کل شئی ها لک الا و چه

سالك حق در طى سلوك اقسام و انواع انوار لطايف مشاهده مينمايد. حضرت دستور آذر كيوان در مكشفات خويش اين حالت بينش را بچهار بخش قسمت کرده. نخست سالك آنچه بيند در خواب باشد و خواب آنست كه بخارات لطيفه از طعام در معده بدماغ بر آمده و حواس ظاهر را هنگام استراحت بيندد و آنچه در اين هنگام ديده شود رؤيا خوانند. دوم غيب و برتر از بينش مذکور است و آن چنانست كه از جهان بالا فيضى برسد و لذت آن حواس ظاهر را بيند و آنچه در اين حالت ديده شود صوفيان مكشفه گويند. سوم صحو عبارت از آنست كه فيضى از عالم علوى برسد ولى حواس ظاهر گيرنده بسته نشود و در حال هشياري و بيداري در گيتي معنى بنگرد و اين حالت را صوفيان معاينه نامند. چهارم تن گسستن است و بالاتر از همه ميباشد و آنرا باصطلاح تصوف خلع بدن گويند. چون سالك باين مقام برسد تن براى روح او چون پيراهن براى جسم است. هر وقت بخواهد روحش از بدن خارج و در عالم نور بگرددش ميرود و چون بخواهد باز بتن برميگردد.

مؤلف شارستان در تعريف سالك و اوليا گويد و بدانكه بعضى از كاملان هستند كه نيرو و توانائى و قوت انقطاع و جدائى ايشان از بدن بحدى و مرتبه ايست كه مردم آنچه در نوم بينند ايشان باهوش و در بيداري مشاهده كنند و انوار قاهره و مجردات باهره عقول و نفوس را كمهاى دريابند. پس بدانكه اگر چنين كسى از مردم انقطاع اختيار كنند و باسباب دنياى مایل نباشند حكيم اند و ايشان را اوليا گويند و اگر مایل بدنيا باشند و در انتظام عالم و برترى خود كوشند، ايشان را انبيا گويند. و در مراتب انبيا و اوليا تفاوت نيست مگر بدین كه گفتيم. باینراين جمعى از حكماء اشراقين از انبيا و ائمه اوليا ميباشند.

شيخ شهاب الدين سهروردى شهيد در رساله خويش بنام كلمه التصوف مينويسد «در ايران قديم امتى بودند كه، بحق رهبرى و داد گسترى مينمودند (۱) اينان حكما و فضلاى بودند غير مشبه بمجوس كه حكمت نوري شريف آنها را حكمتى كه

(۱) اينان همان كسانى هستند كه پيمبر باستان حضرت زرتشت در گاتها بنام

سوشيانها از آنها ياد ميكند.

ذوق افلاطون و پیشینیان او گواه بر آنست در کتاب خود بنام حکمت الاشراق احیا کردیم و کسی در همچو امری بر من سبقت نداشت. در این رساله ملاحظه میکنیم که اسامی کسانی چون فریدون و کیخسرو و زردشت و جاماسب و فرشادشور بعنوان ملوک و انبیاء و حکمای افاضل با هم ذکر شده است و سروریدی همواره باین نکته توجه دارد تا آنها را با کسانی که در زبان عربی بنام مجوس خوانده شده اند امتیاز گذارد. زیرا سروریدی نمیخواست پیوستگی خود را با مذهب زرتشتی در مقابل جمهور ناس ابراز دارد. باز در مقدمه الاشراق میگوید هیچگاه زمین خالی و محروم از حکیمی یا جماعتی از حکمائی که بدانها حجج و بینات الهی اقامه و نظام عالم بشری ادامه پیدا میکند نیست. «کلیته» شیخ اشراق حضرت زرتشت پیغمبر باستان را «مظهر بزرگ عرفان و پیامبر حکمت الهی میدانند و بافادات او اعتماد دارد» (۱) فرزانه بهرام در کتاب خویش از گروه بسیاری از اولیا و عارفان ایران باستان معروف بآبادیان و پارسیان اسم میبرد و چون غالب آنها مربوط بدوره قبل از کیانیان میباشند از ذکر آنها خودداری نموده با ذکر اسامی چند نفر از اولیای دوره کیانیان و ساسانیان بتعریف عارفان و فرزندان زرتشتی دوره بعد از اسلام میپردازیم

(۱) رجوع شود بروابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان صفحات ۲۰-۲۵-۴۹

بخش دوم

برگزیدگان و
صاحب‌دلان زرتشتی

فرزانه کی نشین

فرزانه کی نشین بن کیقباد بن ذاب بن نوزربن منوچهر بقول صاحب شارستان «در زمان حیات و سلطنت پدرش کیقباد از امور دنیوی استعفا خواسته، بعبادت و بندگی پروردگار ایام میگذرانید و در فرهاد نامه آورده که در غاری صد سال نشست. جز در حین طلوع آفتاب و رفع حاجت بر نمیآمد و بگیاه دشتی قناعت کرده، بعد از پنج روز افطار نمودی. وحوش و طیور رام او بودند. روزی کیسکالوس شاه از او اظهار خارق عادت درخواست نمود. دعا فرمود تا درختی که نزدیک غار او بود، بر گهایش قرطاس گردیده اقسام خطوط بر آن نوشته شد.»

فرزانه اروند

فرزانه اروند بر وزن الوند پور کی نشین پور کیقباد، مادرش به آفرید بنت ارمین بن کیقباد میباشد. او نیز در همان غار که پدرش معتکف بود، مطلقاً از آن غار بر نیامدی. چهل و دو سال در آن منزوی بود. حرکت نکردی الا بضرورت. پس از انقضای مدت مذکور در خانه پدرش ساکن گردید و در ریاضت بیشتر مجاهدت نمود تا آنکه روزی ندائی در رسید، که ببین و مشاهده کن. چون چشم بر هم گذاشت، جمیع نکات ممکن عالم امر را مشاهده نمود و بر اسرار عالم آگهی اطلاع یافت.

شاه کیخسرو

شاه کیخسرو پور سیاوش پور کیکاوس ، سر گرود بر گزیدگان و اولیای پیشین ایران میباشد . میگویند زنده از جهان بیرون رفت . شصت سال بادادودهش پادشاهی نمود و بخش بزرگ جهان آن روزی را در تحت تسلط خویش در آورد . چون باوج عظمت و اقتدار رسید و گذشته شاهان نیرومند سابق و نژاد خویش را بنظر آورد . روانش دهشت برداشت، که شاید مانند جم یا کاوس کی ، راه غرور پیماید و یا چون ضحاک ستمگری پیشه کند و به یزدان ناسپاس گردد . لذا باعثکافی و ریاضت و پرستش اهورا مزدا پرداخت بقول فردوسی شاعر شیرین سخن :

به یزدان شوم ناگهان ناسپاس	بروشنروان اندر آرم هراس
ز من بگسلد فره ایزدی	گرایسم بکثری و نا بخردی
هنر گم شود ناسپاسی بجای	روان تیره ماند بدیگرسرای
من اکنون چو کین پدر خواستم	جهان را بخوبی بیاراستم
کنون آن به آید که من راهجوی	شوم پیش یزدان پر از آبروی
کشاورز باشد و گر تاجور	سر انجام بر مرگ باشد گذر

شاه دنیاداری و شاهنشاهی را ترك بسالاریار فرمان میدهد، مردم را باخوشی و نرمی ببار گاه سلطنتی راه ندهد . و ملبس بلباس سفید به پرستشگاه میرود و باعثکافی میپردازد . یک هفته شب و روز بر پای ایستاده بدون آرامش و خورش به پرستش و ستایش پروردگار مشغول میشود . ریاضت سخت پیشه کرده و از کرده های گذشته پتت مینماید در روز هشتم دربار گاه سلطنتی پهلوانان و کشوریان ایران را بار داده بدلجوئی میپردازد و میفرماید که میخواهد رو برو باخدای خویش سخن گوید و

ارزبان او جواب بشنود و از مجلسیان تقاضا میکند برای کامیابی او به نیایش پرداخته
و بدرگاه اهورامزدا دعا کنند ، سپس بارگاه را تعطیل و به پرستشگاه میرود و تن
بر ریاضت سخت میدهد و پنج هفته شب و روز به پرستش میپردازد . اهورامزدا او را
بمراد دل رسانده بتوسط سروش برایش پیغام میفرستد .

جهاندار شد پیش برتر خدای	همیخواست تا باشدش رهنمای
همیگفت کای کردگار سپهر	فروزنده نیکی و داد و مهر
از این شهر یاری مرا سود نیست	گرازمند خداوند خشنود نیست
چنین پنج هفته خروشان بپای	همی بود در پیش برتر خدای
شب تیره از رنج نغمود شاه	بدانگه که برزد سر از چرخ ماه
بخفت او و روشن روانش نخفت	که اندر جهان با خرد بود جفت
چنین دید در خواب کورابگوش	نهانی بگفتی خجسته سروش
که ای شاه نیک اختر نیکبخت	بسوده بسی یاره و تاج و تخت
کنون آنچه جستی همه یافتی	اگر زین جهان تیز بشتافتی
بهمسایگی داور پاک جای	یابی در این تیرگی درمپای
چو بخشی بارزانیان بخت گنج	کسی را سپار این سرای سپنج
توانگر شوی چونکه درویش را	نوازی و هم مردم خویش را
که بیدادگر بگسلد از جهان	یکی باشدش آشکار و نهان
کسی گردد ایمن ز چنگ بلا	که یابد رها زین دم اژدها
هر آنکس که از بهر تورنج برد	چنان دان که رنج از پی گنج برد
بیخش و بارزانیان بخش نیز	که ایدر نمائی تو بسیار نیز
سر تخت را پادشاهی گزین	که ایمن شود موراژ او بر زمین
ز لهراسب آید بدینسان هنر	بدوده تو شاهی و تخت و کمر
چو گیتی ببخشی میاسای هیچ	که آمد ترا روزگار بسیج
چنان چون بجستی زیزدانت جای	به بی مرگ برخیز و آنجا گرای

بسی چیز دیگر نهانی بگفت و ز این آگهی آمد اورا شگفت

شیخ اشراق در اینمورد در پرتوانمه میگوید « هر پادشاهی حکمت بداند و بزمایش و تقدیس نورالانور مداومت نماید چنانکه گفتیم او را خره کیانی بدهند و فر نورانی بخشند و بارق آلهی او را کسوت هیبت و بهار بپوشاند و رئیس طبیعی شود عالم را و او را از عالم اعلی نصرت رسد و خواب و الهام او بکمال رسد » و باز در جای دیگر میگوید « خلسه ملک صدیق کیخسرو مبارک بر همین ضیاء مینوی و همین سرچشمه خره واقع گردید » و باز میگوید « شاه کیخسرو نمونه وجودیست در عین حال هم حکیم کامل و هم پادشاه عارف . حکیم کاملی است که مقام حکمت خود را بیواسطه از خرد متذوت معنوی اقتباس کرده و پادشاه عارفی است که بشرف این منصب با احراز مقام حکمت مشرف گردیده » (۱)

چنانکه دیده شد شاه پس از ریاضت و اشغال سخت در اعتکاف ، بکام دل خویش میرسد . از فروش مژده امرگی و جاودانی و زنده از جهان بیرون رفتن مییابد . شاهنشاه پس از گرفتن دستور فعالیت آینده خویش از فروش ، با لباس ساده سفید بی آرایش و بی یاره و طوق و تاج دربار گاه سلطنتی جلوس میکند و بار میدهد . لشکریان و کشوریان هجوم میآورند . زال و رستم و بهلوانان و موبدان دیگر نیز از سیستان میرسند . زال شاه را از بی اعتنائی بامور سلطنت داری نکوهش میکند . خسرو در پاسخ میفرماید .

جهان را همی خوار بگذاشتم	به یزدان یکی آرزو داشتم
همیخواهم از داور رهنمای	کنون پنج هفته است تا من بپای
ببفرزد این تیره مایه مرا	که بخشد گذشته گناه مرا
نماند ز من در جهان درد ورنج	برد مرمر ازین سرای سپنج
چوشاهان پیشین به بیچید سرم	نباید کزین راستی بیگذرم
بباید بسیچید کامد خرام	کنون یافتیم هر چه جستم ز کام

(۱) روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان ص ۴۸-۴۶

سحر که مرا چشم بغنود دوش
که بر ساز کامد که رفتنت
کنون بارگاه من آمد بسر
شاه سراپرده بهامون زدو گنج و ثروت شاهنشاهی را بآنجا کشید. پهلوانان
و بزرگان کشور و لشکر و دیگر اتباع در آنجا جمع شدند. خسرو باندز آنها
لب گشود و در ضمن اظهار داشت .

بترسید یکسر ز یزدان پاک
که این روز بر هر کسی بگذرد
ز هوشنگ رو تا بکوس شاه
جز از نام ایشان بگیتی نماند
از ایشان بسی ناسپاسان بدند
چو ایشان همان من یکی بندهام
بکوشیدم و رنج بردم بسی
کنون جان و دل دین سرای سپنج
کنون آنچه جستم همه یافتم
هر آنکس که در پیش من بر درنج
بیخشم که من راه را ساختم
شما دست شادی بخوردن برید
بخواهید تازین سرای سپنج

مباشید ایمن در این تیره خاک
زمانه دم ما همی بشمرد
که بودند با فرو تخت و کلاه
کسی نامه رفتگان بر نخواند
بفرجام از این بدهراسان بدند
و گر چند با رنج کوشندهام
ندیدم که ایستد بماند کسی
بکنم بر آوردم از درد و رنج
ز تخت کئی روی بر تافتم
بیخشم بدو هر چه خواهدز گنج
وزین تیرگی دل پرداختم
بیک هفته اندر چمید و چرید
گذریابم و دور مانم ز رنج

تمام دشت و کوه و بیابان از لشکر و مردم پر بود . هردسته را سرا پرده
جدا و گروه ها گروه در اطراف پراکنده بودند . شامدارائی و گنج خود را بین
لشکریان و پهلوانان و ارزانیان و مستحقان بخش نمود . شاه کیخسرو را چارزن
از خوشگلترین زنان جهان و کنیزان بسیار زیبا در حرم بود . در طی عمر خویش
دست بآنها نیازید و بزن نزدیکی ننمود. شاه از اینکه نمیتوانست جانبازان خویش

را با خود بآینده درخشان برد دلتنگ بود. آنها را بدرود کرده رو براه نهاد. گروه انبوهی از ایرانیان با او همراه شدند پس از يك هفته طی مسافت بسر کوهی رسیدند. آنگاه آنها را بمراجعت موعظه کرده فرمود از این بیعدراهی درپیش است که کس جان بسلامت نبرد مردم مراجعت نمودند مگر چند نفر پهلوانان شاهپرست که مرگ را بر جدائی از شاه محبوب ترجیح میدادند پس از یکروز مسافرت شاه، از نظر آنها غایب گردید هر چند در جستجویش کوشیدند نتیجه نیافتند پس از یأس بر سرچشمه استراحت نمودند برف نابهنگام شروع بیاریدن نمود و آنها را زنده مدفون ساخت. بقول صاحب شارستان جمعی از اهل کشف وشهود شاه کیخسرو را دریافته و با او صحبتها داشته و تعلیمهایافته اند و غیبت او حقیقتی است واقع.

فرزانه جاماسب حکیم

فرزانه جاماسب حکیم عضو خانواده هوگو میباشد که در اوستا ستوده شده‌اند و از بزرگان ایران زمین و وزیر شاه گشتاسب و یکی از یاوران بزرگ دین بود و در ستاره شناسی و علم زیج سرآمد دهر. در نماز آفرین با نام بزرگان که بعروس و داماد هنگام زناشویی دعا میشود آمده «دین‌یاور بید چون جاماسب په دانش زیج» گویند با نوشیدن یک پیاله شیر از دست مبارک حضرت زرتشت دانای علوم اولین و آخرین گردید و بایک نظر پیغمبر مراتب اشراق را از ابتدا تا انتها پیمود.

تلقین درس اهل نظر یک اشارتست کردم اشارتی و مکرر نمیکم

پیغمبر او را در گاتها میستاید و پوروچیست جواترین دختر خود را بعقد ازدواج او در میآورد. داستان دلکش این وصلت که از آزادی اختیار سخن میراند در گاتها برای ما جاویدان مانده است. جاماسب نامه از تالیفات اوست که از چگونگی اوضاع آینده جهان صحبت میدارد و عبارت از پیشگوئیهایست که در پاسخ پرسشهای شاه گشتاسب بیان کرده و شهرت خاصی دارد.

شاه عباس کبیر، شاهنشاه صفوی، برای تصاحب این کتاب ظلم و ستم فراوان نسبت بزرشتیان روا داشته و دوفر از موبدان راهم شهید و بسیاری از کتب دینی را غارت و یا نابود ساخت. بقول یک سیاح اروپائی که در آن زمان در ایران بوده ۲۱ جلد کتاب زرتشتیان بتحویل خزانه شاهنشاه داده میشود. چون مقصود شاه تصاحب جاماسب نامه بود بظن قوی بیشتر آن کتاب چنانکه از نامه زرتشتیان بر میآید بایستی جاماسب نامه باشد.

زرتشتیان یزد در نامه مورخه ۲۰ اردیبهشت ماه قدیم سال ۱۰۱۹ یزد گردی

که بتوسط شهریار صندل بهند فرستاده‌اند در اینمورد مینویسند : « در سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان شاه جنت مقام شاه‌عباس ، آنقدر آزار و جفا و زیان بدستوران ایران رسید که شرح آن بقلم و بزبان بیان نمیتوان کرد و کار بجائی رسید که دو نفر از مایان ضایع و کشته شدند و از جهت طلب کتابهای دینی چندو نسخه چند که از جاماسب‌نامه بود گرفتند و باز طلب جوی زیادتی میکردند و نبود و این آزارها و جفاها بهمارسید . »

جاماسب‌نامه صحیح اینک در دست زرتشتیان نیست و بخشهایی از آن که هیربدان و موبدان بحفظ داشته‌اند و در بعدها بر صفحات کاغذ آورده‌اند موجود است . می‌گویند يك جلد کامل آن نزد سیدی در ترکاباد میباشد که از مردم پنهان میدارد . باید دانست که ترکاباد در چندین قرن مرکز زرتشتیان و دستوران دستورایران در آنجا میزیسته است .

شاهزاده اسفندیار

شاهزاده اسفندیار پورشاه گشتاسب مادرش کتایون نام داشت . از بزرگان و مبلغ دین زرتشتی و از گروه پارسیان بوده . صاحب شارستان نقل از نامه خردکام تالیف بهمن چنین مینویسد : « اسفندیار را نخست اسفندار گویند که رب (مظهر) ماه اسفندار است . لقب او شیریزدان ، پهلوان یزدان و مردانشاه است و آن حضرت از خردی مرتاض بود و شبها هیچگاه نمیخفت و در عبادت و طاعت دادمردی بدادی بوقت افطار از نان جوین افطار فرمودی و آن در روز يك وقت بودی و آن را هم شکم سیر تناول فرمودی و در آن حین که محبوس و مقید بود ، کم خوری او بمرتبه رسیده بود که سه درهم آرد جو باروغن زیتون در وقت افطار تناول فرمودی بعد از خلاصی از محبس بالتماس مردم بر خورش افزود آنهم مطابق و مرغوب طبیعت چندان نخوردی . در وقتی که حضرت زرتشت مبعوث شد و در حق او دعای خیر کرد روئینه تن گردید . ابواب علوم غیبی بر او بگشود . اگر چه پیش از آن نیز بهره‌ها داشته و او را وصی خود ساخت و بنیابت خود تعیین فرمود . اسفندیار خلائق را تکلیف میفرمود لیکن به تغلب و جبر اختیار دین کردن نمیفرمودی بلکه به - ملایمت و همواری و بنابر آن معجز نمودی و بروقوع حالات ماضی و مستقبل و مافی الضمیر خبر دادی و جنگ در وقتی کردی که اگر کسی از طریق مدارا انحراف ورزیدی . »

اسفندیار بنا بقول شاهنامه در پیکار بارستم کشته شد .

فرزانه پشوتن

فرزانه پشوتن پورشاه گشتاسب برادر اسفندیار از اولیا و صاحب‌دلان زرتشتی است و چون شاه کیخسرو امرگی یافت . بقول صاحب شارستان « بدعای زرتشت زنده جاوید شد و او با جسد عنصری حی وقایم است و آنچه مذهب آبادیان است آنست که او گوشه گرفت . چون مایل بود بانزوا و خلوت ، در غاری دور از گروه بعبادت پرداخت و مرتبه حکمای کامل و اولیای نامدار دریافت.»

فرزانه ساسان

فرزانه ساسان . بامس (جد) اردشیر بابکان سرسلسله ساسانی از گروه اولیا و برگزیدگان زرتشتی عهد خویش بود و تولیت معبد ناهید را داشت . زندگانی خود را بزهده و ریاضت بسر برد و بمجاهدات نفس مشغول بود و مراتب سلوک و مراحل عرفان راطی و بمدارج عالی روحانیت رسید.

هیربد تنسر

تنسر . هیربدان هیربد اردشیر بابکان بود . از جانب شاهنشاه مأمورا عیای دین زرتشتی و جمع آوری نامه‌های پراکنده اوستا گردید . مردی پاك و درشتکار و پرهیزگار بود . سالیان دراز در کوهها معتکف و بریاضتهای شاقه تن درداد و مراتب سلوك را طی نمود . از نامه‌ای بجشنف شاه ، اسپهبد طبرستان حقیقت این امر ثابت میشود .

تنسر در نامه خویش (۱) مینویسد :

پنجاه سالست تا نفس اماره خویش را برین داشتم بریاضتها که از لذت نکاح و مباشرت و اکتساب اموال و معاشرت امتناع نمود و نه در دل کرده‌ام و نه خواهان آنکه هر گز ارادت نمایم و چون محبوسی و مسجونى در دنیا مییابد ... مرا چه زهره آن باشد که دلیری کنم و دردین چیزی حلال را از زن و شراب و لہو حرام کنم که هر که حلال را حرام دارد همچنان باشد که حرام حلال داشته ولیکن این سنت و سیرت از مردانی است که ائمه دین بودند و اصحاب رأی و کشف و یقین . شاگردان شیوخ و حکمای متقدم عهد دارا یافته و آن فسادها دیده و از سفها و سفله مشافهه مسافه شنیده و اعراض و قلت مبالات و التفات از جهال در حق حکما مشاهده کرده و احتساب و تمیز برخاسته و سیرت انسانی گذاشته و طبیعت حیوانی گرفته از تنگ آنکه همراز و آواز مردم بی فرهنگ نشوند دل در سنگ شکستند و از روباه بازی گریخته و بارنگ و پلنگ آرام یافته بکلی ترك دنیا و رفض شہوات بسیار تبعات او کرده و مجاهده نفس و صبر و تجلد بر مقاسات و تجرع کاسات نامی پیش گرفته

(۱) نامه تنسر تألیف مجتبی مینوی مطبعه مجلس ۱۳۱۱ شمسی

وهلاك نفس را برای سلامت روح اختیار فرموده‌اند.»
از آنچه گذشت و چنانکه از نامه بالا استنباط میشود، بزرگان و حکمای
زرتشتی در سده‌های قبل از دوره تنسر نیز با اختیار زهد و ریاضت و اعتکاف در سیر
وسلوك گامزن و جویای معرفت و حقیقت بوده مراتب خود شناسی و خداشناسی را
طی نموده‌اند .

هیربد اردای ویراف

هیربد اردای ویراف از صاحب‌دلان و برگزیدگان معروف زرتشتی است. در احیای دین باستان خدمت بسیار مهمی را انجام داد. هفت روز خلع بدن نمود و جهانیان را از اوضاع و مدار جهان دیگر و عالم ارواح خبردار ساخت. شاعر معروف زرتشتی، زرتشت بهرام پژدو داستان نامبرده را در نظم سروده و در تحت عنوان اردای ویرافنامه بارها بطبع رسیده است.

صاحب شارستان از قول زرتشت بهرام پژدو در تعریف هیربد اردای ویراف

مینویسد :

« آورده‌اند که چون پادشاهی اردشیر بابکان استوار شد. چهل هزار دستور و موبد نیکوکار گرد آورده از ایشان چهار هزار برگزید و ازگزیدگان هم چهارصد جدا فرمود که بیشتر اوستا از برداشتند و از این فرقه نیز چهل دانای اوستادان انتخاب نمود و هم زیشان هفت دانای معصوم از کبایر و صغایر ممیز ساخته بآن دانایان گفت هر کدام توانید از تن بگسلید و خبر از مینو و دوزخ فرا آورید. راستان گفتند این کار را مردی میباید که از هفت سالگی باز گناهی از او بوجود نیامده باشد. از میان این هفت نفر دانا اردای ویراف را خداوند این فره دانسته برگزیدند. »

کتاب اردای ویراف پهلوی هم موجود و به تشریح ترجمه و منتشر گردیده است.

افلاطون فیلسوف یونانی در کتاب خویش سیاست خبری شبیه بخبر اردای

ویراف آورده چنین مینویسد :

« وقتی که پسر آرمینوس پهلوان پمفیلی در میدان نبرد مقتول گشت. در روز دهم اجساد مردگان از هم متلاشی شد اما جسد این پهلوان تازه بود گویا هماندم جان سپرده است. چون در روز دوازدهم جسد او را برای کفن و دفن در تابوت گذاشتند آثار زندگی در وی پدیدار گشت. وقتی بخود آمد داستان مشاهدات خود را در جهان دیگر برای مردم شرح داد. »

دستور آذرباد ماراسپند

دستور آذرباد ماراسپند ، دستوران دستور پارسا و خردمند و صاحب‌دل و روشن روان دوره ساسانیان می‌باشد . نسب او بقول بندهش از اینقرار است .

آذربادپور ماراسپند پور داداردا پور دادایراد پور هودین پور آتروداد پور منوچهر پور وهومن چهر پور فریان پور باهک پور فریدون پور فرشوشر پور پوروشسپ پور ویناسپ پور نیور پور وخش پور وهیدروش پور فرشت پور کاک پور وخش پور فریان پور رجن پور دوراسرب پور منوچهر .

آذرباد ماراسپند بفرمان شاپور دوم باوستا مرور و آنرا منظم کرد و بسانماز وستایش و اوراد و اذکار و نیایش را بزبان پهلوی تدوین و خرده اوستا را برای نماز روزانه به‌دینان ترتیب داد و برای رفع شك و تردید مردم و محافظه کاران بدرستی آن گفت ۹ من فلز گداخته بر سینه من بریزید اگر بمن آسیب نرساند بدانید که اوستا و ستایشهایی را که ترتیب داده‌ام همه درست و راست و الهامی است . مردم چنان کردند و دستور آذرباد از آزمایش فلز گداخته سالم بیرون آمد . لذا به‌دینان را اعتقاد عظیم بر او حاصل شد .

پند نامه بنام « اندرز آذرباد ماراسپند » و « واکچک چند آذرباد ماراسپند » و پست آذرباد ماراسپند از این دستوران دستور پارسا و پاک ایران پیاد گارمانده است سنت او را بنام یکی از یاوران دین مزدیسنا یاد میکند . فرزند و نوادگان او همه موبدان موبد عهد خویش بوده‌اند .

فرزانه دوبان

فرزانه دوبان دانشمندی بود زرتشتی و صاحب کمال و مقامات روحانی . در عصر مأمون عباسی در خدمت مرزبان کابل میزیست و از مغیبات خبر میداد . اوستا و پهلوی نیکو میدانست بخشی از کتاب پهلوی جاودان خرد بکمک او بهربی ترجمه گشت . شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه گورگانی در آئین اکبری راجع باو چنین مینویسد:

« چون مأمون بر خراسان چیره دست آمد ، سران هرسو ، ارمغانی بدرگاه فرستادند . مرزبان کابل فروهیده مردی دوبان نام را به پیغام گذاری فرستاد و در نیایش نامه چنان برنگاشت که شگرف تحفه که گرامی تراز او نشان ندهند روانه درگاه والا گردانیدم . خلیفه از این آگهی دستور خود فضل نام را به پژوهش بر گماشت چنان پاسخ یافت که همانا ستایش من خواسته . گفتند نام تو چیست و این پایه از کجاست . گفت خرد روشن و تدبیر درست و رهنمونی راست و چندین داستان آگهی بر خواند . همکنان در شگفت ماندند و در آن هنگام که خلیفه بسیج پیکار محمد امین برادر خویش در سر داشت و که و مه او را از آن بازداشتی ، راز بادوبان در میان نهاد و او بیان روش رفتن عراق و آراستن صفوف نبرد دلنشین گردانید . گزارش او گره گشای دلبستگیها آمد . مأمون نوازشی فرمود ، فراوان زربخشش او نامزد ساخت . او عرضه داشت آئین خدیو مانیست که ایلچی چیزی برستاند ، لیکن کتاب جاودان خرد که زاده عقل دوربین هوشنگ است در مداین نشان دهند ، چون آن دیار گشوده آید بدست آورده بمن کرامت فرمائی او پذیرفت . مداین بر گرفتند . و انمود که فلان جانب شهر نزدیک بهمان درخت بزرگ سنگی است

آنرا بردارند و اینقدر بکوند ، خانه پدید آید گوناگون صندوق و فراوان کالا دراو . دست بدو نیالایند که هنگام برگرفتن آن نرسیده . در فلان گنج خانه صندوقی است این پیکر ، برداشته آورند که آن نامه والا در آنجاست . مردم کار آگاهان سیر چشم فرستاد . گفته بی کم و کاست پدید آمد . برخی از آن بکوشش فضل بتازی زبان آمد و از بسکه منش دوبان گرامی بود نگذاشت که ترجمه بانجام رسد .»

از قرار معلوم يك ثلث كتاب جاويدان خرد از پهلوی عبری و آنگاه بفارسی ترجمه شده است و بقیه آن که شاید از اسرار بسیار مهم زرتشتی بوده و فرزانه دوبان صلاح ندانسته بدست جدیدینان بیفتد اجازه نداده ترجمه گردد ولی متأسفانه اینک موجود نیست و از مندرجاتش کسی را آگاهی نه .

دستور آذر کیوان

سرگروه خداشناسان ، روشنروانان و اولیای متأخرین و فرزندگان زرتشتی در پایان سده دهم هجری ، حضرت دستور آذر کیوان میباید . میگویند که از سروشاورزان کوچ نشینهای دلیتان نادیدنی است که برای تعلیم بشریت قدم از اعتکاف بیرون نهاده است . نسب او بدینگونه است . آذر کیوان بن آذر زردشت بن آذر برزین آذر خورین بن آذر آئین بن آذراسان بن خرد داراب بن بزرگ داراب بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بن اروند بن کی نشین بن کیقباد بن زاب بن نوذرن منوچهر بن ایرج بن فریدون بن آبتین از نژاد جمشید بن تهمورث بن هوشنگ بن سپامک بن کیومرث . مادر دستور آذر کیوان شیرین نام داشت و از نژاد انوشیروان دادگر بود .

در صحت شجره نامه فوق جای بسی تردید است زیرا که طبق آن چهاردهمین پشت دستور آذر کیوان به داراب آخرین پادشاه سلسله کیانی میرسد که طول زمانش تا تولد حضرت بهستور که بنا بقولی در سال ۱۰۴۲ هجری و یا یک هزار یزدگردی (۱) بوده است در حدود دوهزار سال بالغ میگردد . علما طول زمان هر نسلی را بین ۲۵ و ۴۰ سال مقرر داده اند یا بعبارت دیگر در طی مدت یک قرن ۳ نسل تولید میگردند بنابراین منطق اگر باز ما دست بالا را گرفته و طول مدت هر یک از یشتها را ۴۵ سال حساب کنیم یعنی پدر هر نسلی را ۴۵ ساله تصور نمائیم ، ۱۳ پشت دستور آذر

(۱) در صحت این قول تردید است زیرا که اکبر شاه گورکانی دستور آذر کیوان را

برای شرکت در مباحثات عبادتخانه دعوت نموده بود و وی نیامد اما کتاب خود را فرستاد و دستور مهرجی را نا دعوت شد و او در سال ۹۴۷ یزدگردی از طرف پارسیان در مباحثات شرکت کرد و کرامات نمود.

کیوان مساوی میشود به ۵۸۵ سال و يك فاصله تقریباً ۱۵۰۰ سال بین سترك آذر
ساسان پشت سیزدهم و خرد داراب پشت چهاردهم باقی میماند که در حدود سی و
پنج پشت میشود .

میگویند دستور آذر کیوان از پنجسالگی بکم خوری و شب زنده داری عادت
داشت و هنگام ریاضت وزن خورش اوبه يك درم رسید . سنائی فرماید :

گر خوری بیش پیل باشی تو	کم خوری جبرئیل باشی تو
آنکه بسیار خوار باشد او	دان که بسیار خوار باشد او

مولانای رومی در مورد کم خوری فرماید :

چون جنین بد آدمی خونخوار بود	بود او را بود از خون تار و پود
از فطام خون غذایش شیر شد	از فطام شیر لقمه گیر شد
از فطام لقمه لقمانی شود	صاحب اسرار سلطانی شود

دستور آذر کیوان از اهل استخر و شیراز بود . ۲۸ سال در خم نشست (۱)
و بر ریاضت مشغول بود . در اواخر عمر خویش به هندوستان مسافرت و پس از مباحثه
و مناظره در خصوص دین و مذهب با دستوران و موبدان پارسی سورت ونوساری ،
به عظیم آباد پتنه رهسپار و در آن دیار مرکز روحانیت در ۸۵ سالگی در سال ۱۰۲۷
هجری بگروثمان خانه سرود مزدا شتافت .

دستور آذر کیوان از دانشمندان معروف ایران بوده اوستا ، پهلوی ، فارسی
ترکی ، هندی و تازی را نیکو میدانست . فرزانه بهرام در شارستان مینویسد :
چون آذر کیوان را آهنگ سلوک در سر پیدا شد حکمای بزرگ یونان و هندو
پارس را در خواب دید و اقسام حکمت و دانش از آنان فرا گرفت . بقول مؤلف
دبستان روزی در مدرسه که طلاب علوم مذهبی و شیخ بمباحثه و تدریس مشغول
بودند آذر کیوان وارد شد و مسائل غامضه حوزه درس را که شیخ عاجز از حل بود

(۱) این موضوع مارا بیاد پرشدگو خمبیا که در بندهشن ذکرش آمده و یا
فرذخی خنبیه فروردین پشت میاندازد که درخ پرورش یافته بود .

روشن ساخت و معماهای آنها را حل نمود . مشایخ آن دوره چون فضل خود را در برابر فضل آذر کیوان هیچ میدیدند او را ذوالعلوم میخواندند . در کتب متأخرین و معاصرین از او بعنوان ذوالعلوم صحبت میشود .

از عارف نامی سید حسن شیرازی منقول است که گفت « دو تن از صوفیان آذر کیوان را دیدند و علو مقام او را انکار و از حیث کمال کامل نشمردند . مرشد ایشان سیدی عامل و دانشمند بود شبی بپنجه خود گردید و در عالم سکر جمال نورانی رسول الله صلعم را دید که باو فرمودند ای فرزند مریدان خود را بگو که بتائید حکیم حقیقی و قادر مرید ، آذر کیوان مریدست کامل و رسیده و در مقامات ولایت از اطوار سبعة قلبیه و انوار متنوعه غیبیه و مشاهدات و معاینات و تجلیات از افعال و صفات و ذات ، فانی از لاهوت ، باقی بجبروت ، متصف بمظهریه و بکلیه عارف و موحد بحقایق اشیاء عیانانه ، قانع باستراق سمع و مرشدیست کمال سالکان بخدمت و عزلت و خلوت و صحبت و آنچه لایق و در خورد احوال باشد از سایر سیاسیات و ریاضات ، حکیم حق و طبیب خلق ، عالم آداب طریقت و تربیت سالکان و تعبیر واقعات و تلقین ذکر وار شاد طالبان ، مجد در تزکیه نفس ، ممد تصفیه قلوب و انسان ، مجتهد در شریعت ، مجاهد طریقت ، و اصل حقیقت بعلم الیقین و عین الیقین و حق الیقین ، موقن در اصول و فروع آن ، مؤید بتائید الهی ، او را بد نگویند و بزرگ دانند و خدمت او را از مغتنمات شمارند و تو نزد او شو و مراسم دلجوئی بجا آر . مرشد چند مرتبه ستایش مذکور را بر زبان راند . پس من مذکورات او را نوشتم . چون آن صاحب حال از پیخودی برآمد مرا برانگیخت و گفت آذر کیوان در این شهر کیست که رسول خدا او را بغایت ستود و فرمود بنزد او شوم . گفتم در این روزها از سوی استخر آمده است . فرمود مرا نزد او بر . مرا رفت بجای آوردم . اما خانه او نمیدانستم . چون لختی راه سپردیم ، فرهاد نامی از مریدان آن حضرت پیامد بما گفت خداوند یعنی حضرت آذر کیوان شما را میخواند مرا فرستاد تا رهنمونی کنم . چون بنزد او شدیم مرشد با خود قرار داده بود که

در سلام بر او سبقت جوید ، اما پیشی نیارست جستن . آذ کیوان زودتر پیاری
 زبان درود در داد و بربی لب گشاد ما فروماندیم و رؤیائی را که مرشد در عالم سکر
 دیده بود بما بازگفت . پس فرمود پرده از این راز برمیفکنید . چون باز گشتیم
 مرشد دومرید ناقص خود را بخواند و از کمال آذ کیوان ایشان را خبر داد و از
 سرزنش منع فرمود . (۱)

مؤلف شارستان از قول دستور آذ کیوان مینویسد که نسبت وی با بدن چون
 نسبت بدن با پیرهن بود . هر گاه میخواست باختیار خویش روح را از بدن خارج
 و بگردش میرفت و چون میخواست باز بدین آخشیجی بر میگشت . خود حضرت
 آذ کیوان راجع بمشاهدات و معاینات و گردش روح خویش که ذکرش گذشت در
 مکاشفات آذ کیوان آورده است .

رسیدم سوی پاک فرخ روان	چو ز اندامها بر گزاشتم روان
روان بد میان روانها روان	روانها بدیدم بچشم روان
جدا گانه باهر یکی شان روان	بهر چرخ و استاره دیدم روان
که بودند در یکدیگر شان روان	چنین بر سفر سنگ دیدم روان
شدم با سروش بزرگ رمه	بدانستم از بودنیها همه
فروغی ز یزدان همی تافتم	در او چون بسی برتری یافتم
سروشی نپائید و اهریمنی	چو بغزود پر تو بر رفت این منی
فراموش و یاد روانی نبود	خدا بود از من نشانی نبود
بهوش سروشان همی تافتم	همه راز خود سایه یافتم
چنین تا باندامها نیز خوان	زهوشان همی تافتم بر روان
چنین تا از این پایه زیر آمدم	توانا و دانای یزدان بدم
بصد ایزدی و فراز انجمن	بدان ره که رفتم شدم سوی تن
که آمیزش بندم در خوراست	خداوند را پایه زان بر تراست

(۱) رجوع شود بدبستان المذاهب

ز آمیزش بندگان برتر است	بشیدش خرد چون زمین و خوراست
ز خود رفت و دور است بس گفتگو	روان گرفت و غمی پذیرد از او
نم نم بگو چبست بودش همی	ز دریای هستیش گیتی نمی
ندانم چگویم کز آن هم کمی	نم نم نهئی از نمان هم همی
که برداشتن شاید افکنده را	ز مهر او نوازش کند بنده را
جهان پرتوی از خور چهر او	گدا را توانگر کند مهر او
فر ایزدی را بمن در نهاد	مرارایگان گفت و کردار داد
که او در نیاید بگفت و شنود	مر او را جز او کس نیارد ستود

یکی از دستور آذر کیوان پرسید که در چه عقیده باشم؟ گفت در این عقیده باش که خدای تا کنون آنچه خواست کرد و از این پس هر چه پسندد کند. بقول فرزانه بهرام صاحب شارستان دستور آذر کیوان نه تنها بفارسی بلکه به عربی نیز شعر میگفتی. موبد سروش یکی از مریدانش قصیده عربی وی را در مجلس عالمان و مشایخ اسلام و عرب قرائت نموده همگی از فصاحت و بلاغت آن در شگفت ماندند. روزی در مجلسی که عارفان زرتشتی و عالمان در حضور دستور آذر کیوان بیعت و استدلال مشغول بودند، یک نفر این بیت را خواند.

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

میر محمد باقر داماد در جواب گفت

پای استدلال خواهی آهنین نحن ثبتناک فی افق المبین

حضرت دستور آذر کیوان فوراً جواب داد:

پای استدلال کی باشد متین موریانه میزند بر آهنین

بقول صاحب شارستان، فرزانه اردشیر از مریدان حضرت دستور آذر کیوان

چنین نقل میکرد:

«شیخ مقتول^(۱) را یخواب دیدم در غیبت بسیار حکما رامیستود من این قول

(۱) شیخ شهاب الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق

را اعاده کردم گفت آری چنین دیدم هم در آن مجلس ارسطو را مشاهده کردم دیدم تکرار ستایش افلاطون میکرد . گفتم در بابذوالعلوم چه میگوئی . گفت مایه او بغایت ارفع است او را بافلاطون مساوات و حکما را بوجود او مباحات .

صاحب شارستان در تعریف دستور آذر کیوان مینویسد :

« از حضرت ذوالعلوم بسیار دیده شده که از خانه در بسته که اندرون بوده بیرون آمده و داخل میشد و براه دور چون نزدیک میرفت و باز میآمد (۱) و نوبتی برای امتحان یکماه در زیر آب بود و از شاگردان ایشان نیز این حالت بسیار دیده شده و اسفار ایشان نیز اکثری چنین بوده و اکثر پارسیان بتخصیص گروه والا شکوه آذریان صاحب این فره اند و در بر اهرمه هنود و در جو کیان و سنیا سان این علوم موسوم است بجوگ .»

بقول صاحب شارستان بسیاری از بزرگان پیروان مانی پس از آنکه بفیض ملاقات حضرت دستور آذر کیوان نایل گشتند شیفته او شده و در زمره مریدانش داخل شدند . و همان مأخذ از قول دستور آذر کیوان در تعریف مخالفت نفس مینویسد :

« مخالفت نفس آنست که از خواب بسیار و خوراک و عقیده و تعصب خویش و دشمنی دشمن دور باشی و آزار بجاندار نرسانی و ضمت و جوع و سهر و ذکر را رفیق گردانی نه آنکه از کیشی بکیش دیگر روی . هندو زن گذاری و دختر مسلمان گیری و زنا ربهلی و سبجه شماری . گوشت خوگ نخوری و همت بر اکل لحم گاو گماری و از بتخانه بر گردی و راه مسجد برداری .»

حضرت دستور آذر کیوان با اهل دنیا کم آمیزش میکردی و از ظاهر پرستان

(۱) شیخ عارف حسینی بقول صاحب منتخب التواریخ از حجره مقفل بطریق نقل اشباح بدر میآمد و در جای دیگر ظاهر میشد . دستور بندهار یزدی در سال ۷۲۴ یزد کردی هنگامیکه فرماندار یزد او را با دو نفر دستور دیگر در زندان حبس نموده بود ، چون بمد از سه روز زندانبان برای احضار آنها میرود محبس مقفل را از ایشان خالی میبیند پس از تفحص زیاد می بیند که در خانه خویش بعبادت مشغولند .

و خود نمایان بر حذر بودی تنها مریدان و حق پژوهان را در مجلس خویش راه میدادی و خود را بمردم آشکارا نمیساختی. یکی از فقهای اسلام از آنحضرت پرسید که چرا پیروان خویش را از خوردن گوشت و کشتن جاندار و آزردن حیوان همانعت مینماید. پاسخداد خدا پژوهان را اهل دل گویند و دل کعبه حقیقی است. پس آنچه بر حرم کعبه آب و گل حرام است بر حرم کعبه حقیقی بطریق اولی روانیست که خوردن گوشت و کشتن جانور باشد.

دستور آذر کیوان میفرمود اگر خواهید آئین خود را در همه جانها نداشت از همکیشان خویش بپوشانید که این گروه برای ثبوت حقیقت طریق خویش، شما را بمردم میشناسانند. و نیز میفرمود معرفت فانی معرفت نیست اما شبیه بآنست چنانکه سراب مانند آب بنظر میرسد ولی جویا را از آن جز تشنگی بهره نیست. بقول شاه سبحان :

مردان می معرفت باقبال کشند	نی چون جهلا دردی اشکال کشند
علمی که بدرس و فهم معلوم شود	آیست که از چاه بغربال کشند

شخصی نزد دستور آذر کیوان رفت و گفت آهنگ آن دارم که درویشی پیش گیرم و بند جهان بگسlem فرمود نیکو فکری است. پس از چند روز برگشت و گفت در پی فراهم آوردن ژند و کلاه و کشکول و اسباب آن هستم. ذوالعلوم جواب داد درویشی از همه گذشتن و اسباب گذاشتن است نه فراهم آوردن. جمعی از او پرسیدند با بسا کوشش حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم و ذوالنورین در راه دین و ابراز مساعی در تبلیغ آئین چرا طایفه شیعه با آنها دشمنند. پاسخ داد عوام گرفتار زمان و مکانند برخلاف تحقیق کیشان. باید دانست آئین شیعه را ایرانیان از این پسندیدند که چون آن حضرات آتشکده های این گروه برافکنده و دین سابق ایشان را از میان برداشته لاجرم آن بغض و حسد در دل های این طایفه مانده است. (۱)

(۱) بدبستان المذاهب رجوع شود.

بین دو دانشمند مسلمان در تفضیل علی مرتضی بر سه نفر خلفای راشدین
مناظره واقع شد. داوری پیش حضرت دستور آذر کیوان بردند فرمودند:

هر چار، چار بنای پیمبری هر چار چار عنصر ارواح انبیا

تمیز در میان این والام نشان دشوار چه دو کس بکوس پدرزن بودن، صاحب
ناموس عرب خسروی پژوه و دو تن بدامادی و خشور تازی آماده شکوه. اما چون
جمیع اشیاء مظهر حق اند حضرت اسدالله مرتضی علی مظہری کامل بود از مظاهر
الہی. لیکن گروهی از اسلامیان را عدم هدایت و جهل بر آن برد که او را بخدای
پرستیدند تا آنکه آن جناب انکار این معنی نمود و در امامت و خلافت حضرت
ابوبکر و عمر و عثمان جمعی راضالت بر آن داشت که منکر ایشان گشتند. تا آنکه
آن هادیان صادق دعوی این مراتب میکردند. (۱)

صاحب دیستان در ضمن تعریف کنفرانس مذهبی (عبادتخانه) که اکبر شاه
گورگانی شاهنشاه مغول منعقد ساخت در مورد دستور آذر کیوان مینویسد: «و
نامهها بآذر کیوان که سر کرده یزدانیان و آبادیان بودند نداشتند و او را بپند طلبیدند.
آذر کیوان از آمدن عذر خواست و نامه از تصانیف خود فرستاد در ستایش واجب.
الوجود و عقول و نفوس و سموات و کواکب و عناصر و در نصایح پادشاه مشتمل بر
چهارده جزو، هر اول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند
عربی میشد. چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی
میکشت. نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذر کیوان داشت.»

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان مینویسد:

«و فرمانی بطلب آذر کیوان که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود رقم پذیرفت
او عذر خواست و نامه از مولفات خود که مشعر ستایش مجردات و کواکب و متضمن
نصایح و حکم بود فرستاد مشتمل بر چهارده جزو - هر سطرش پارسی بحت
بود و تصحیف آن عربی و چون قلب میکردند ترکی و باز مصحف آن هندی میشد

(۱) ایضاً دیستان المذاهب

و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه افصح است از قرآن.

مولانا شبلی نعمانی علامه و مورخ دانشمند هندی راجع بفرزانگان زرتشتی در یکی از مقالات خویش بزبان هندوستانی در تحت عنوان موبدان مجوس در مجله الندوه جلد ۲ شماره ۶ مورخه سپتامبر ۱۹۰۵ میگوید: « بسیاری از سرمایه تاریخی مسلمانان از بین رفته و یا در شرف از بین رفتن است. بعلاوه خسارت عظیم مذکور، خسارت بزرگتری نیز متوجه عالم اسلام شده و آن تولید و ازدیاد بدگمانیها و سوءظن‌ها و اشتباهات جهانیان نسبت بمسلمانان میباشد، بمرتبه‌ای که خود آنها (مسلمانان) نیز بچنین اشتباهات دچار شده و میشوند و مراسم و عقایدی را که بواسطه فقدان معلومات در طی صدسال گذشته بین آنها مرسوم و رواج گشته حقایق مذهبی میندازند.

« مردم اروپا وقایع يك عصر را علت و معلول یکدیگر میدانند و چون در صفحات تاریخ مشاهده میکنند که پس از ظهور اسلام فرهنگ و ادبیات ایرانیان بر باد فنا رفت بطور قطع یقین مینمایند که وقوع آن نتایج طرز سلوک اسلام بوده است. بدینطریق چون دیده میشود که در تاریخ اسلامی هندوستان از معابدپارسی پیشوایان مذهبی، تألیفات، تعلیمات و تلقینات آنها ذکر بی میان نیامده بیقین میتوان گفت که سلاطین هند یا آنکه بواسطه تعصب، آنها را در قلمرو خویش راه نداده و یا آنکه طوری در تحت فشار واقع بوده که فرصت ترقی نیافته‌اند. بنابراین نمیتوان راجع بآنها اطلاعاتی بدست آورد.

« اما حقیقه علت اینگونه تصورات کم مایگی از اطلاعات تاریخی است. من در این مقاله باختصار راجع بداستان پیشوایان مذهبی پارسیان صحبت میدارم که معروف به موبد و مقیم این کشور و اینکه تألیفات و تصنیفات آنها کاملاً بین اهل علم و فرهنگ توسعه داشت. از آنجائیکه مؤلفات مسلمانان مأخذ اطلاعات ماست باین حقیقت میتوان پی برد که رفتار پیروان اسلام در هندوستان نسبت بفرهنگ سایر

مذاهب خالی از غرض و نیک بوده است (۱) اولین خبری که از موبدان بما میرسد از زمان اکبرشاه از سلسله تیموریه میباشد. اکبر شاه هنگام انعقاد کنفرانس مذهبی، پیشوایان هر گروه و مذهب را از راههای دور و دراز دعوت نمود. با ایران نیز مکاتبه کرد. آذرکیوان پیشوای کل پارسیان ایران در آن زمان از آمدن عذر خواست، اما یک کتاب عجیب و شگفتی از تألیفات خویش بخدمت سلطان فرستاد. از محاسن این کتاب آن بود که فارسی خالص بود با تحریف عربی میشد و چون قلب میکردند ترکی میگشت و باز تصحیف آن هندی میشد. اگرچه این صنعتی است ناممکن و من برصحت این قول اطمینان ندارم اما در هر حال این خبر ثبوتی است که آذرکیوان از تألیفات خویش بهند فرستاده است.

شبلی پس از تعریف مقامات آذرکیوان و یازده نفر از شاگردان او مقاله خود را بدین طریق خاتمه میدهد. «آیا از عدم تعصب مسلمانان ثبوتی بیش از این لازم است که بسیاری از دانشمندان و فضلاء اسلام در زمره شاگردان و مریدان آذرکیوان داخل گشته و مباهات میکردند؟ و چون آذرکیوان موحد و صوفی صافی مشرب و عالی مقام بود مراتب سلوک را نزد او بپایان رساندند مردم از استماع این خبر نیز متحیر خواهند شد که دانشمند بزرگی چون شیخ بهاءالدین عاملی از صحبت آذرکیوان استفاضه حاصل نموده است. آری چه حقیقتی است بجا: «هیچگاه ذوق طلب از جستجو باز نداشت»

دانه میچیدم من آن روزی که خرمن داشتم»

دستور آذرکیوان تألیفات زیادی داشته از آن جمله است: پرتو فرهنگ، مکاشفات آذرکیوان، آئینه گیتی نما، تخت طاقدیس و آئینه سکندری. مؤلف شارستان بارها از آنها بویژه کتاب اخیر نقل قول مینماید. متأسفانه نسخه های آن بغیر از مکاشفات آذرکیوان تا کنون بنظر نگارنده نرسیده است. رساله مکاشفات آذرکیوان منظومه ایست فلسفی متضمن مکاشفات دستور آذرکیوان و از حکمت

(۱) مندرجات فصل تجاهل مورخان و تعصب مسلمانان نادرستی بیان مولانا شبلی

را بثبوت میرساند.

اشراق سخن می‌راند . چون فهم معانی آن خالی از اشکال نیست موبد خدا جوی
آنرا شرح و توضیح میدهد .

حضرت دستور آذر کیوان از حکمای اشراقی بود و مریدان بسیار داشت .
گروه فراوانی از زرتشتی ، مسلمان ، هندو ، کلیمی و نصاری از زمره شاگردان و
مریدان او ویا خلفایش بودند . خوارق عادات بسیاری از او در کتب معاصرین و
متأخرین نقل شده . ذکر همه موجب اطناب است ، سلسله دستور آذر کیوان به -
آبادیان و پارسیان معروف میباشد .

دستور آذر کیوان فرزندی بنام کیخسرو اسفندیار داشت که در خردسالی از
فیض تربیت پدر محروم گشت . لیکن بواسطه توجه و تربیت فرزانه بهرام بن فرهاد
و موبد هوشیار از مریدان آذر کیوان ، مراتب دانش و مراحل عرفان راطی و یکی
از بزرگان سلسله خویش گشته بجای پدر به ارشاد خلق پرداخت و چندین کتب
پهلوی را بتوسط مریدان بیارسی ترجمه ساخت .

حضرت دستور آذر کیوان را چنانکه گفتیم شاگردان و مریدان بسیار بود .
گروهی از آنها ببرکت نفس مرشد مراحل سلوك راطی و بمدارج بلند پایهرسیدند
اینک بذکر اسامی برخی از آنها که صاحب دبستان برای ما بیادگار گذاشته است
میپردازیم .

فرزانه خراد

فرزانه خراد از نژاد مهبول میباشد . مهبول خوانسالار انوشیروان دادگر بود که بواسطه جادوی یهودی و حيله حجاب کشته گردید . خراد درشیراز بفیض صحبت آذر کیوان نایل شد و سالها ریاضت کشید و مراتب سلوک و عرفان را طی نمود . موبد درویش خوشی در کتاب خویش بزمگاه درضمن شرح خوارق عادات راجع بخراد مینویسد : « دیدم روزی خراد با اردشیر بابک نژاد ، یکی از شاگردان آذر کیوان روبرو شده همالانه میکوشیدند . هنگامیکه اردشیر خواست شمشیر بر او زند ، خراد به پیکر سنک تبدیل شد . چون تیغ ببدن او رسید بشکست .

ابن بطوطه نیز شرحی نظیر همین مسئله در یادداشت مسافرتهاى خویش مینویسد که یکی از جوکیهای دهلی خود را بشکل سنگ بزرگ مکعبی درآورد و سنگ بالای سر او (ابن بطوطه) معلق شد . موقعی يك بندباز چینی در شهر هنگچو نمایشی داد . در این نمایش مرد افسونگر طفلی را از نظر ناپدید کرد و پس از چند لحظه اعضا و جوارح بریده و مثله شده طفل درست جلو پای تماشاچیان بر زمین افتاد . ابن بطوطه مینویسد که در هر دو مورد وحشت او بقدری شدید و ضربان قلبش چنان تند بود که مدتی بیهوش گردیده و عاقبت او را با ادویه و مشروبات مخصوص بهوش میآوردند . (۱)

فرزانه خراد بقول صاحب دبستان در سال ۱۰۲۹ هجری (۹۸۹ی) بدار باقی

شتافت .

فرزانه اردشیر

فرزانه اردشیر از نژاد بابک و از مریدان صاحب حلال دستور آذر کیوان بود . موبد درویش خوشی در بزمگاه مینویند که روزی خراد با اردشیر برای نمایش استعداد خویش به پیکار مشغول گشت . آنگاه که اردشیر خواست شمشیر بر او زند ، خراد فوراً بمجسمه سنگ تبدیل شد و شمشیر چون بآن خورد بشکست . بقول صاحب شارستان «فرزانه اردشیر از تلامذه صاحب حال و از ائمه کشف و شهود حضرت ذوالعلوم است برای یکی از متشرعین بهدینان نامه نبشته در آن تصریح باین معنی میکند و میگوید آنچه اهل ظاهر میگویند در اثبات معاد جسمانی بدلیلی که گفته اند معلوم شده که بر حقتعالی واجب است که داد مظلوم از ظالم بستاند و یقین معلوم است که در نشاء دنیوی بسیاری از ظلمها واقع شده و میشود که در همین نشاء انتقام آن ظلم از ظالم کشیده نشده و آن ستمگر جزای خود نیافته پس معلوم شد که حقتعالی نشاء دیگر برای آدمی تعیین فرموده که در آن نشاء این مکافات و مجازات ایشان بفعل آید و آن حشر اجساد خواهد بود.»

فرزانه فرشید ورد

فرزانه فرشید ورد نژادش بفرزانه شیدوش از شاگردان ساسان پنجم میرسد و از کشاورزان پارس بود . در آن شهر بفیض صحبت دستور آذر کیوان نایل گشت و بستایش یزدان و شناختن روح خویش مشغول و بکشف و مراقبه پرداخت و مراتب

فرزانه بهمن

فرزانه بهمن از مریدان والامرتبه دستور آذر کیوان میباشد . بقول موبد درویش خوشی روزی فرزانه فرشید ورد وفرزانه بهمن باهم مضاف داشتند . هرتیر که بهمن میانداخت فرشید ورد با شمشیر خویش میپراند و چون فرشید ورد تیر انداختی ، بهمن بچالاکی خود را بیکسوکشیدی و شگفت تر آنکه چون بهمن تفنگ آتش زدی فرشید ورد نیز با آتش زدن تفنگ خویش گلوله او رامیپراندی و هر دو سالم ماندندی . فرزانه بهمن در سال ۱۰۲۹ هجری (۹۸۹ ی) بگروثمان شتافت .

فرزانه خردمند

فرزانه خردمند از نژاد سام نریمان چون بغیض صحبت دستور آذر کیوان رسید رنجها برد و ریاضتها کشید و از عارفان نامی گشت. بقول موبد درویش خوشی مولف بزمگاه روزی خردمند بارستم یکی از مریدان کامل آذر کیوان روبرو شده به پیکر ازدهائی برآمد و از نفس خویش آتش بارید و چنار تنومندی را با دم آگشین خویش بسوخت. خردمند بقول صاحب دبستان سه ماه پس از مرگ بهمن رخت باشیان جاودانی برد.

کارهای خارق عادات بسیاری بخردمند نسبت میدهند از آن جمله، آفتاب پوشانیدن و روز راشب کردن، ستارگان را پروز آشکارا ساختن، بر آب رفتن^(۱) بارور گردانیدن درخت دربی هنگام، سبز کردن درخت خشك، تبدیل شدن پیکر جانوران، خود را از چشم مردم غایب ساختن، سجود اشجار، تولید برق در آسمان و غیره شمه ایست که موبد درویش خوشی در بزمگاه نقل نموده است و میگوید این گروه در خلع بدن چنان مهارت داشتند که هر گاه میخواستند از جسم جدا و در عالم ارواح بگردش میپرداختند و کلیه علوم مشهور و غریب و عجیب را از عالم دیگر آموخته بودند و در ریاضت سرآمد اقران و مواد عناصر ایشان را فرمانبردار بود.

(۱) ابن بطوطه در سیاحت نامه خویش از یک نفر زن هندو ساکن سند صحبت میدارد که مورد غضب پیشوایان دینی واقع و چون خواستند او را در دریا غرق سازند نتوانستند هر چند میکوشیدند زن در آب فرو نمیرفت و بر سطح آن میماند.

صاحب دبستان در پشته بملاقات خراد ، فرشید ورد ، بهمن و خردمند چهار
نفر از مریدان کامل و عارف رسای دستور آذر کیوان نایل و بقول خودش مورد
تلفظ آنها واقع شده است .

شیخ فرماید :

سزد صاحب‌دلی روزی ز رحمت کند در کار درویشان دعائی

موبد هوشیار

موبد هوشیار بقول صاحب دبستان نژادش بهمتن میرسد . تولد او در بندر سورت واقع شد . در آن موقع سورت شهر مهم و مرکز بازرگانی هند باختری بود و بمبئی جزیره بود باتلاقی و سکنه آن چند نفر ماهیگیر را تشکیل میداد . موبد هوشیار دانشمندی بود فاضل ، دلیر و کارآزموده و بارای صائب و تدبیر نیکو و در سلك مریدان دستور آذر کیوان داخل و از شاگردان بزرگ او گشت . در ریاضت و اذکار زحمتهای کشید و تایکپاس حبس دم مینمود . اما در خورش پرهیز نداشت و ازهر رنگ طعام که پیش آوردندی رونپیچیدی ولی از آزار جانداران و افراط و تفریط گریزان بود . بقول خواجه حافظ :

مباش درپی آزارخلق و هر چه خواهی کن

که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

بقول صاحب شارستان در مجلسی که علمای اسلام و شاگردان حضرت دستور آذر کیوان حاضر بودند یکی از علمادرضمن صحبت زبان تازی را بر فارسی رجحان داد . موبد هوشیار بادلایل گوناگون که ذکرش موجب اطناب است فضیلت فارسی را بر تازی محرز ساخت . سرود مستان از تألیفات اوست و بنظر نرسیده است . رساله پهلوی پیشتاب را باهر فرزانه والا گهر کیخسرو جانشین مرشد خویش پیاری ترجمه نمود و آنرا خویشتاب نام نهاد و آن رساله ایست در اثبات ذات واجب الوجود و اینکه کاینات را آفریدگار و سازنده باید و آن خداوند یکتا و بیهمتاست و در همه جا و همه حال حاضر و ناظر بوده و هست و خواهد بود . عقول و افهام بشر از درك كنه آن ذات پاك عاجز و قاصر است . هر که از هستیش آگاه گشت از گمراهی

رست و سلامت پیوست و در دوجهان شادمانی یافت . کتاب نامبرده باینطریق آغاز میشود :

« بنام ایزد بخشاینده بخشایگر مهربان . بعد از تحمید و تمجید علة اولی و موجد حقیقی و موجود تحقیقی یعنی نورالانوار و نعت عقول و نفوس و انوار مجردة قاهره و مدبره و صاحبان نوأمیس و ملوک علی الاطلاق که از نوروز ازل الازل تاشب قدر ابدالاباد مهر روشنائی و چراغ رهنمائی اند . چنین گوید ملازم سده سنیة عقلا و خادم مخادیم یعنی فضلا و حکما موبد هوش که خلیفۃ شیخ الانبیاء و امام رسل مظهر موعود کیخسرو ابن قایم مقام استاد پیمبران و جانشین پیشوای و خشوران و خشور باستحقاق و پیمبر باتفاق اهل انصاف آذر کیوان . »

موبد هوشیار در سال ۱۰۵۰ یزد گردی دراکبر آباد (اگره) هندوستان جهان را بدرود گفت .

موبد سروش

موبد سروش پور کیوان پور کامکار تازی و فارسی و هندی را خوب میدانستی در علوم عقلی و نقلی استاد و شب زنده دار و پرهیز کار و جهان دیده بود . در خدمت حضرت دستور آذر کیوان استفاضه حاصل و از آفتاب دانش معنوی او کسب فروغ نمود . تازی را از فرزانه بهرام فرهاد آموخت .

شصت سال عمر از خدا گرفت و روی آمیزش بازن رانید . بحیوان جلالی و جمالی دهن نیالود . پارسائی پیشه کرد . از اهل دنیا دوری جست و خوراك به مقدار خیلی کم میخورد .

بقول صاحب دبستان صاحب تألیفات زیادی است ، چون نوشدارو ، سکنجبین و غیره و نقل میکرد که سبده و شصت دلیل اثبات واجب الوجود را از او شنیده و چون خواسته بتحریر آرد میسر نگشته .

خوارق عادات بسیاری باو نسبت میدهند مانند ایجاد معدوم و اعدام موجود اظهار امر مستور و پوشیدن چیز ظاهر ، استجاب دعا و بریدن راه دور در زمان اندک ، آگهی بر امر پوشیده از حس و ظاهر شدن در یک زمان در مکانهای جدا گانه ، زنده گردانیدن مرده و میرانیدن زنده ، شنیدن سخن جانوران و نباتات و رفتن بر روی آب ، آتش و هوا و غیره .

صاحب دبستان در سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) در کشمیر بفیض صحبت آن بزرگوار فائز گردیده است .

فره قاری یکی از بازرگانان و نزدیکان فرزانه شیدوش اظهار میدارد که وقتی از کشاورزان آچن ، موضعی نزدیک بعید گاه کشمیر ، دلتنگ و آزردہ

خاطر گشته بود به فرزانه یزدان ستای مرید موبد سروش از بدرفتاری آنها شکایت میکند. یزدان ستای در جواب میپرسد «میخواهی که یزدان زراعت را بآب دهد؟» جواب میدهد آری. در همان لحظه چندان باران بارید که عمارات بلند و استوار نیز از پای درآمد و محصولات کشاورزان را آب برد و خسارات کلی بآن ناحیه وارد شد. بقول مولانای روم :

تا دل صاحب دلی نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

موبد سروش از واقعه آگاه شد و فرزانه یزدان ستای را سرزنش نمود و همان دم باران ایستاد. فره قاری باز نقل میکند که هنگام ورود در شهر ترخان ، مردم خان بالیق نسبت بآنها بدرفتاری و ستم روا داشتند . وی حقیقت سلوک زشت آنها را بموبد سروش عرض مینماید . موبد سروش از استماعش بگوشه بیرون رفت . چون شب شد مردمانی در هوا پدید آمدند که پاهایشان بر زمین و سرهایشان بر آسمان بود . مردم خان بالیق را وحشت برداشت و دست از او و سوداگران دیگر برداشتند و بآنها بمدارا و تلطف سلوک نمودند و زندانیان را آزاد ساختند .

فرزانه شیدوش نقل میکند که موبد سروش رادیده در وسط آتش افروخته نشسته بیازی مشغول است (۱) صاحب دبستان میگوید آتش خوردن موبد سروش را بچشم خویش دیده است.

(۱) آقای بیمه دیوالا یکی از پارسیان عصر حاضر نیز در بمبئی در مجمع بزرگی برابر شهردار بر آتش رام رفت ، روزنامه انقلاب اردوی بمبئی مورخه ۳ نوامبر ۱۹۵۱ در اینمورد مینویسد « از قریه گولا بخش بنارس خبر عجیبی رسیده مبنی بر اینکه خانمی از قبیله کنجر محض ثبوت پارسائی خویش با آزمایش سختی تن در داده و توفیق حاصل نموده شوهرش او را به پیش سران قبیله به بیوفائی متهم مینماید . انجمن قبیله رأی میدهد که خانم برای تبرئه خویش باید بابرک سبزی میله آهن داغ سرخ را برداشته هفت قدم راه برود اگر چنانچه آتش باو آسیب نرساند بیگناه است . خانم طبق رأی انجمن رفتار مینماید و آهن داغ سرخ را برداشته راه میرود میگویند نه آنکه آتش بخانم گزند، نرسانید بلکه برک سبزی نیز بتازگی خود باقی بود.

فرزانه یزدان ستای

فرزانه یزدان ستای خدمت موبد سروش رابجان ودل پذیرفت و از برکت انقاس او مراتب سلوك راطی و بدرجه کمال رسید . چندی از شگفتیهای کار او در ضمن داستان موبد سروش گفته شد . حکایات بسیاری از اعمال خارق العاده اودر آن دوره زبانزد خاص و عام بوده است .

صاحب دبستان از قول موبد هوشیار مینویسد که فرزانه یزدان ستای برخردۀ سفالین دم کردی و آنرا بطلا مبدل ساختی و به نیازمندان دادی تا خرج نمایند (۱) و هم او گوید یزدان ستای را خانه چنان بود که چون کسی بدرون رفتی آفتاب میدیدی . هر گاه با یاران خویش نشستی چنان مینمودی که در کنار دریاست و نهنگی قصد ربودن حاضرین دارد . مندیل را در آتش میانداخت و نمیسوخت . وردی میخواند و از نظر ناپدید میگشت . گاه بر هوا آمدی و انواع خوارق عادت نشان دادی . صاحب دبستان نقل میکند آتش خوردن یزدان ستای را بچشم خویش دیده است .

شیدوش ابن انوش میگفت « جمعی نزد او نشسته بودیم و او شمعی در طشت پر آب نهاد و طاوسان پدید آمدند و روی بدان آب کردند و سر بآب فرو میبردند و خود را جلوه میدادند و ما بشگفتی فرو ماندیم . » چیزی بر سینه شخص خوابیده مینهاد و آنچه میپرسید جواب میداد . کامران میرزا شیرازی بقول خودش از فرزانه یزدان ستای استفاضه های زیادی برده است .

(۱) شیخ عارف حسینی نیز بقول شیخ بداونی صاحب منتخب التواریخ ، کاغذپاره مدور در منقل آتش سوزان میانداخت و اشرفی مسكوك از آنجا بدر آورده بحضور مجلس میداد .

موبد خداجوی

موبد خداجوی پور نامدار از اهالی هرات است . سالها در خدمت مرتاضان و مشایخ بر ریاضت مشغول بوده است . شبی بخواب می‌بیند که باو میگویند برو مرشد و پیری بجوی که عاری از تعصب باشد . مدتها بجستجو میپردازد ولی پیر و مرشد بی‌تعصب پیدا نمیکند تا آنکه در رؤیا حضرت دستور آذر کیوان را مشاهده مینماید . باتفاق موبد خوشی ، در استخر بخدمت آن حضرت مشرف و در سلك مریدانش داخل میگردد . موبد خداجوی بقول صاحب دبستان پارسی و تازی را نیکو میدانست و از حیوانات جلالی و جمالی پرهیز میکرد ، تا چهار پاس حبس دم میمود و در شب اصلا نمیخوابید و بسیار کم میخورد و سخن نمیگفت الا ضرورت و آنهم بایجاز و مختصر . در سال ۱۰۴۰ هجری (۱۰۰۰ ی) بکشمیر وارد و در همان سال رخت بجهان جاودانی برد .

موبد خداجوی مکاشفات دستور آذر کیوان را تفسیر نموده است و بنام جام کیخسرو هردو باهم با ترجمه گجراتی در سال ۱۲۱۷ یزد گردی (۱۸۴۸ میلادی) بفرمایش سرجمشید جی جی جی باهای بارون اول در بمبئی چاپ شد نسخه خطی آن بنشانی RVIII79 در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی ضبط است . در زیر بخشی است از منظومه دستور آذر کیوان و شرحی را که موبد نامبرده بر آن نوشته است :

کنون گویم از هوش دیگر سخن	که بگذشتم از اینهمه انجمن
بسی دیدم اندک شمارم از آن	که نتوان شهر دن همه زان روان
نخستین یکی شهر دیدم فراخ	پر از جوش و آرایش مرزو کاخ
نهاده یکی تخت در کاخ و من	نشسته بر آن تخت در انجمن

نشسته برم چار از موبدان همه نیکخواهان به پیشم بدان

و حکما مراتب عقل را باعتبار تعقل چهار اعتبار کرده اند . عقل هیولائی و عقل بالملکه و عقل بالفعل و عقل بعقل بالمستفاد ، و اطلاق این اسماء گاه بر مرتبه نفس نمایند و گاه بر نفس غایتش . هر اسمی در زمان تحقیق بر مرتبه خاصه از مراتب تعقل اطلاق نمایند . بدانکه شهر عبارت از جسد است و کاخ حدود دل و تخت نیروی آن و آنکه خود را بر او نشسته دید روح است و چهار موبد عبارت از استعداد محض است از برای ادراک معقولات نفس خالی است در این زمان از جمیع امور در حال طفولیت و بر آن خلقت این استعداد حاصل است مر انسان را و سایر حیوانات را این استعداد نیست و وجه تسمیه باین اسم اینست که چنانچه هیولائی اول فی نفسها خالیست از جمیع صفات زیرا که جمیع اوصاف حتی الوجود او را بتبعیات حاصل است . نفس ناطقه نیز در این مرتبه از جمیع صور خالیست . اگر چه نفس خالیست از جمیع امور اما استعداد آن دارد که علوم را ادراک کند و مرتبه ثانیه از مراتب ، عقل بالملکه است و او را لازم است علم بضروریات کلیه و استعداد نفس از برای اکتساب نظریات از بدیهیات و چون علم بضروریات حادث است بعد از بداء فطرت و خلقت پس او را شرط حادثی باید تا لازم نیاید ترجیح بلامرجح در این زمان نه در زمان سابق . مرتبه ثالثه از مراتب عقل ، عقل بالفعل است و آن عبارت از ملکه استنباط نظریات از ضروریات است یعنی بودن انسان بحالتی که هر گاه خواهد حاضر سازد ضروریات را و ملاحظه نماید ایشان را و نظریات را از ایشان حاصل کند و شبهه نیست که این مرتبه حاصل نشود پس چنین سزد که ملکه عبارت از حصول نظریات در نفس و کشتن نظریات بعد از تحصیل از ضروریات بحالتی که هر گاه خواهد صاحب این مرتبه آن مدرکات تواند حاضر ساخت بی مرتب کسب جدید . مرتبه چهارم از مراتب عقل ، عقل بالمستفاد است و آن عبارت از حضور نظریات حاصله بر عقل را بدوام بحیثیتی که غایب نشود از او زمانی بلکه آنی یعنی جمله معقولات را حاضر یابد در ذهن و او مستحضر معقولات بود و این

آخر مراتب انسانی بود و پایهٔ اولیا و انبیای کیا است .»

موبد خداجوی رساله دارد در توحید و بغایت منطقی و فلسفی است و با ابیات و رباعیات عارفان و توضیحات و تشریحات بسیار عالی آراسته است . برای ثبوت بیانات خویش از قول دساتیر شاهد میآورد و برای دلایل بیشتر راجع به - حقیقت نفس ناطقه خواننده را بمطالعه کتاب زاینده رود توصیه مینماید . این رساله بنشانی HRms 300 در بنگاه خاور شناسی کما در بمبئی محفوظ و هنوز بطبع نرسیده است .

موبد خوشی

موبد خوشی معروف به درویش خوشی مؤلف بزمگاه ، باتفاق موبد خدا جوی در سلك مریدان حضرت دستور آذر کیوان داخل گشت ، ریاضتها کشید و خدمتها نمود ، در بزمگاه کتاب خویش که در شرح احوال و زندگانی و مراتب مقامات سیر وسلوك و کرامات حضرت دستور آذر کیوان و مریدانش سخن میراند دوازده نفر از مریدان کامل او را بدینگونه نام میبرد . اردشیر ، خراد شیرویه ، خردمند ، فرهاد ، سهراب ، آزاده ، بیژن ، اسفندیار ، فرشیدورد ، بهمن و رستم مینویسد غذای عارفان نامبرده از ده درم سنگ بالاتر نرفته و ریاضت و پرهیزگاری آنها مورد پسند خود حضرت دستور آذر کیوان بوده و نیز علاوه میکند که سایر مریدان پیایه و مرتبه آنان نرسیدمانند . صاحب دبستان و شارستان کرار از بزمگاه نقل قول مینمایند این کتاب که بسیاری از نکات تاریخی و تاریک فرزنانگان زرتشتی را برای ما روشن میساخت بنظر نرسیده و در پس پرده اختفا پنهان است و شاید در گوشه کتابخانهای امرای هند و یا زوایای کتابخانهای دولتی و ملی راه فنا را بییماید .

موبد خوشی در تعریف حال خویش و نیل بخدمت حضرت دستور آذر کیوان در بزمگاه مینویسد که در ایام جوانی آرزو داشت به پیر و مرشدی کامل و رسا برسد . پس خدمت مشایخ و زهاد ایران ، توران ، روم و هند چه هندو ، چه مسلمان ، چه زرتشتی ، چه نصارا و چه یهود را بجا آورد .

همه گفتند کیش خود را ترک کن و بآئین ما گرای تا بآرزوی خود بر خوردار

گردد .

لیکن دلش بترك مذهب گواهی نمیداد ، زیرا گشایش کار از ایشان مشاهده
نمینمود . تا آنکه شبی در رؤیا با تلاق، انهار، جویها و دریا را بدید. چون خواست
از آنها بگذرد در گل فروماند . آواز پدر شنید که گفت از ایزد بخواه تا ترا بآب
رساند . ندائی بگوشش رسید که این مرد دریا هشته و بانهار جویها متمایل است.
پس روی بدریا نهاد و صدائی شنید که دستور آذر کیوان دریاست . آنگاه خدمت
آن بزرگوار را ازدل و جان پذیرفت .

بقول صاحب شارستان « روزی شخصی دانای صوری از مشایخ مرتاضان هند
در مجلس حضرت امام الاولیا ذوالعلوم (دستور آذر کیوان) گفت که یکی از اکابر
اسلام ، کافر مرتاض مستجاب الدعوات را دید که از مغیبات خبر میداد و مردم بدو
مایل و راغب بودند . پس شیخ از او پرسید که این کمال از چه حاصل کرده گفت
از مخالفت نفس . شیخ گفت تو اسلام خویش عرضه کن و بنگر که نفست بکدام کیش
مایل است . کافر فی الفور مسلمان شد و گفت چون دل بمیل کفر از اسلام وحشت
کرد بدین عمل نمودم . موبد خوشی شاگرد ذوالعلوم بشیخ گفت اکنون نفس تو
بمسلمانی مایل است یا بکفر. گفت باسلام . موبد خوشی خندان بدو گفت ، چون
کمال نزد تو عمل بر خلاف نفس است باید ترك اسلام کنی یهودی یا از هنودی
گردی . شیخ جواب داد که از اسلام دینی شایسته تر نیست . موبد خوشی گفت نزد
هر خداوند کیش ، کیش او ستوده تر است از کیش دیگر . شیخ متحیر شده گفت
حالی که من دارم کسی از کفر ندارد . موبد خوشی گفت از سر گذر هر هندوئی را
که تو آری بی آنکه تغییر عقیده خود کند ما او را در عرض يك چله به از تو گردانیم
پس شیخ هندوی متعصب را بیاورد موبد خوشی او را بر بطن عبادت هنود چنانکه
میکرد امر فرمود ، اما کم خوری و بیخوابی و خلوت و ذکر بروی بیفزود . پس از
چله به عالم بیرنگ رسید . شیخ نیز کمالات صوری و معنوی او را دیده متحیر شد و
خواست تا نقل کیش کند . موبد خوشی گفت ما کیش نداریم . نزد ما ترك عقیده
باید کرد . شیخ ترك عقیده نمود . کم خوابی و بیداری با دوام ذکر بر خود بیفزود.

موبد خوشی او را باهندوئی که سلب عقیده کرده در خلوت جایداد و در خلوت
طعام و شراب هر دو گوشت حیوان جاندا؛ خود مرده بود از گاو و گوسفند و
خوک و باده انگوری. هر دو بعالم بیرنگ رسیدند و بمرور جمیع نفوس و عقول
و نورالانوار را بی مثل دیدند.

موبد خوشی رساله پهلوی موسوم به آفتابتاب تألیف زنده آرم را بفرمان
فرزانه کیخسرو پیاری ترجمه نمود آنرا زنده رود نام نهاد. کتاب نامبرده از قول
شاهان و بزرگان پیشین در موضوع معرفت بقای روح انسانی صحبت میدارد که
از روز ازل بفرمان آفریدگار هستی یافته و تا ابدالاآباد باقی بوده و نابود نخواهد
شد. پس لازمه هر فردی است تا مادام که روح در بدن آخشیحی است بفرمان خود
بکمر وادارد تا در دشت سرگردانی حیران و معطل نگرود.

در زیر بخشی است از متدرجات زنده رود در معرفت روان.

«شبری در باره روان فرماید: روان یابنده گوهریست تابنده، آزاده از باب
تاب زاده نفس ناطقه جوهریست نور مجرد از والدنوری یعنی عقل موجود، هستیش
هست، نیستیش نیست، وجود او دایمی و ابدی است و عدم او رانیست و فنا بر او
ممتنع است. تنش اقراری. نیش اقراری. تن عنصری او را آلتی است جهت کسب
کمال و نه آنکه او را این آلت، آلت علویست که با او منتقل شود بعالم بالا یا
چون جسد آسمانی که نفس از او اصلاً مفارقت نکند، بلکه آلتی است برای چند
روزه تحصیل در این جهان و این آلت در اینجا ماند. روان کیر و کردار اروید
شیدانی شید روان گردید. نفس ناطقه عملی که موجب ترقی و عود بعالم اصلی است
اگر جمیع در ذات بیند قابل بازگشت بوطن خویش گردد. و زاد معاد اندوخته
آید بعد از قطع تعلق جسد عنصری نورانی عقل شده روانه صوب بالا گردد و حرکت
بجانب آسمان و نفوس مقدس ایشان و عقول مکرم فرماید...

فرزانه دادپویه

فرزانه دادپویه پور هوش آمین از شاگردان فرزانه کیخسرو پور آذر کیوان می باشد . در پارسی و پهلوی استاد بود تازی رانیکو میدانست ببرکت نفس مرشد مراحل سلوك و عرفان را طی نمود و صاحب مکاشفه و معاینه گشت .

فرزانه دادپویه رساله پهلوی آذر گشسب تألیف فرزانه هوشگوی را با اشاره مرشد خویش بفارسی ترجمه و آنرا زردست افشار نام نهاد . حکیم هوشگوی چنانکه در آغاز رساله دیده میشود از مریدان مرید ساسان دوم بوده و رساله را بنام هرمزد شاه تألیف نموده . رساله نامبرده در موضوع شناسائی خرد که در تمام موجودات علوی و سفلی برتر است صحبت میدارد . مینویسد خرد مهین پیامبر و از همه احسان و بخشش یزدان بهتر و معرفت پیمبران که بفرمان خداوند یکتا و تقاضای زمین و زمان ظهور نموده اند بوسیله آن میسر است و بمعاونت آن جهانیان از گمراهی میروند و هر کس که بمتابعت برگزیدگان یزدان رفتار نماید از رنج دوگیتی آزاد ماند .

اینست آغاز رساله : «سپاس بیشتر از قیاس حضرت مبدع عقل و واهب خیر و جاعل کل و فاعل حقیقی که نور الانوار و رب الارباب است و درود برسید و امام عالم امکان عقل اول که پدر تحقیقی و نور اقرب است و سایر ارباب اجرام علوی و اجسام سفلی از بسایط و مرکبات تامه و ناقصه را خصوصاً نیر اعظم شت و خشور و خشوران برگزیده یزدان خدیو جهان راهنمای مه آباد را که راهبر ابدالآباد است و مدبر عالم استحقاق خداوند صفت مملکت کیخسرو حضرت صاحب ناموسی کیوان ایوانی که صاحب الزمان و والی امر است . پس از این چنین گوید راهرو طریق حقایق ،

دادپویه ابن هوش آمین که حضرت صاحب الامر مر این بنده را امر فرمودند
که رساله حکیم عالم کامل الهی هوشگوی که بوسایط از شاگردان ناموس تمام
سایان دوم است بنام شهنشاه کشور معدلت هرمرز شاه ابن ملک عادل باذل نوشیروان
جمع کرده و سلطان السلاطین و ملک الملوک پرویز آن نامه را بهر ظهور براهین
کشفیه و نظریه آذر گشسب خوانده ، ترجمه کن بفارسی روشن دری آمیخته که
افهام بادراك آن قادر باشند و بعد از تتمیم این خدمت حضرت امام عادل و انسان
مدنی کامل این ترجمه را بخطاب مستطاب زردست افشار سر بلند گردانید.»

فرزانه بهرام فرهاد

فرزانه بهرام پور فرهاد پور اسفندیار میگویند نژادش بگودرز گشواد میرسد. در شیراز زندگانی میکرد. در اواخر عمر دستور آذر کیوان به پتنه رهسپار و در زمره مریدان آنحضرت داخل و بریاضت و تحصیل عرفان پرداخت و مراحل کمال را بانها رسانیده چنانکه خود در مؤلفات خویش میگوید «بیاری مرشد و پیر خود حضرت آذر کیوان بملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و اصل و بتجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی نایل گردیده» فرزانه بهرام مردی بود فاضل، منطق و طبیعیات و ریاضیات و الهیات و حکمت و پارسی و پهلوی و تازی و علوم متداوله عصر خویش را بوجهی نیکو فرا گرفته و دانشمندی بود رسا و فیلسوفی کامل. علوم ظاهری را از خواجه جلال محمود از شاگردان ملا جلال الدین محمد دوانی متوفی سال ۹۰۸ هـ کسب کرده بود. کتاب شارستان تألیف اوست و باسم فرزانه کیخسرو پور دستور آذر کیوان مرشد خویش تدوین نمود. موضوع آن اخلاق و حکمت و شرح مناظرات مؤلف و سایر مریدان حضرت آذر کیوان با علما و مشایخ متعصب اسلام میباشد و الزامات و اتهامات بیجائی را که بزرگشتیان وارد آورده اند بروشی بسیار نیکو جواب میدهد. مؤلف هنگامیکه بر رد رساله یکی از نویسندگان اسلام راجع بداستان بهمن دراز دست و کتاب محمد امین راجع بخواب و رؤیا و حدیث سخن میراند، احاطه دانش خود را بر کتب موجوده زمان جمعری چفارسى چه پهلوی و چه فقه و اصول و احادیث و سنت بخوبی روشن میسازد صاحب دبستان از قول موبد هوشیار نقل میکند که روزی فرزانه بهرام پیش حضرت دستور آذر کیوان ایستاده و در دل داشت که مرشد رازدش را بگوید. آن

حضرت رازی که در دل داشت بگفت . سپس فرمودای فرزانه راز دل دانستن آسان است اما زبان برای چکار است ؟ باید آنرا بکار برده بیکار نگذاشت .

فرزانه بهرام با وجودیکه از دانشمندان درجه اول عصر خویش بود از شغل نجاری امرار معاش مینمود . در سال ۱۰۳۴ هجری (۹۹۴ی) در لاهور بجهان مینوی شتافت . در زیر نمونه ایست از مندرجات اخلاقی شارستان مؤلفه او .

« بسبب مکرمت نمودن و اکرام ورزیدن بزرگی ها زیاد شود . چه هر که در سخاوت برارباب استحقاق بگشاید ایزد تعالی ابواب ارزاق و درهای اقبال بروی مفتوح گرداند و او را بر معراج جلال و مرقات کمال بر آرد یعنی اساس اقبال بتمهید قواعد افصال تواند و ترقی بدرجات معالی بارتکاب اخطار و افتتاح مهالك و اتفاق اقتدار مسلم ماند . عذب زبان کلید ابواب معانی است یعنی فطاطب طبع و سوی خلق موجب انهدام اساس دولت و انقباض قواعد حرمت است . رفق ومدارا و حلم و مواسا وسایط تأکید اسباب دولت و تمهید بنیان حرمت و درشتی و تیزی کردن دوستان را بر ماند و چرب زبانی و سخن خوش دشمنانرا دوست گرداند .

موبد پرستار

موبد پرستار پور خورشید درپتنه استان نشین بهار و مرکز دستور آذر کیوان قدم بعرصه وجود نهاد . پدرش خورشید از اهل اصفهان بود . موبد پرستار جوانی مرتاض بود و در خردسالی بخدمت دستور آذر کیوان رسید . اما معرفت و کمال را در خدمت موبد سروش خلیفه آذر کیوان حاصل نمود . ریاضتهای سخت کشیدی و از سرشب تاصبح بسر ایستادی و ذکر کردی . کتاب تبیره موبدی تألیف اوست . در سال ۱۰۴۹ هجری (۱۰۰۹ی) در کشمیر خلع بدن نموده جاودان از جسم و کالبد خویش دوری جست .

فرزانه بهرام کوچک

فرزانه بهرام پور فرشاد معروف بهرام کوچک ، بزیارت حضرت دستور آذر کیوان مشرف ولی کمال و معرفت را در خدمت فرزانه بهرام پور فرهاد صاحب شارستان کسب نمود . بهرام کوچک فرزانه بود خدا رسیده و از خلق رمیده ، معلوم عقلی و نقلی دانا و در زبانهای فارسی ، تازی ، هندی و پرتغالی استاد . بقول صاحب دبستان گویند ارژنگمانی نگاشته طبع اوست . تصانیف حکمت اشراقی شیخ اشراق شهابالدین سهروردی را بفارسی روان ترجمه نمود . شبها را خوابیدی و از کتابت امرار معیشت مینمودی . گویند دوسه روز نشستی ، نه خوابیدی و نه بلندشدی و نه غذا و آشامیدنی صرف کردی ، افطارش اندکی شیر گاو بودی . فرزانه بهرام با اجازه مرشد خویش بارشاد خلق پرداخت و مریدان بسیاری بدورش حلقه زدند . در سال

۱۰۴۸ (۱۰۰۸ ی) هجری در لاهور در گذشت .

فرزانه کیشمند

فرزانه کیشمند ، دانشمند پارسی است بخدمت حضرت دستور آذر کیوان
رسید و در زمره مریدان او داخل گشت ریاضتها کشید و بشکف و شهود نائل شد .
مراتب سلوك راطی و از بزرگان عصر خویش گشت . صاحب شارستان بارها از او
اسم میبرد و نقل قول مینماید .

موبد پیشکار

موبد پیشکار پور خورشید ، برادر کهنتر موبد پرستار درپتنه متولد شد . در هندی اشعار نغز و نیکو دارد و از ادیبان آن گروه است . او نیز چون برادر مهتر خویش بفیض دیدار دستور آذر کیوان مستفیض ولی در سلك مریدان موبد سروش داخل و بکمال و معرفت و بینخودی نایل گشت . صاحب دلی بود آزاده و پاکباز و از تعصب و قیود مذهبی بری . با برادر خویش بکشمیر وارد و از آنجا رهسپار خطا گشت . در حبس دم و نفس سر آمد بود . بقول موبد هشیار نوبتی دم فرو گرفت و بآب در آمد و دو پاس زیر آب بود ، سپس سر بر آورد . موبد پیشکار با صاحب دبستان معاصر و تا زمان تألیف کتاب در حیات بوده .

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش پورانوش معروف بفرهوش بواسطه اخلاص پدرش بدستور آذر کیوان صاحب مقام و مرتبه بلند پایه گردید . پس از در گذشت آذر کیوان ، بنا بدعوت پدر و زربادی پدر زن خویش باتفاق فره قاری از پتنه بکشمیر رهسپار و از آنجا آهنگ کاشغر داشتند که شیدوش را هوای سلوک بر سر افتاد و در مجلس مریدان آذر کیوان شرکت و بر ریاضت و تصور چنان مشغول شده تا روان دستور آذر کیوان در جلو دید گانش حاضر و او را بسلوک تعلیم و بمراحل بینخودی و فنا و بقا زایل ساخت .

صاحب دبستان از قول فرزانه شیدوش نقل میکند که او در تیره شب

بروشن روانی از این ظاهری چنه روان شده بانوار غیبی نورآمود رسید و پردگی
حقیقی هر هفت پرده از پیش برداشته شد ، ناسوت را گذاشته از ملک گذشت و
ملکوت درنوشت . وجود مطلق نورالانوار بتجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی
فرو یافت . هستی موهوم نابود و وجود حقیقی مشهود گشت و میگفت هر موجودی
درجهان خاکی با فروغی از پرتو ذات احدیت تعبیه گشته است .

بقول رفیع :

گر دیوی و گر فرشته سر رشته یکی است
دهقان و بهار و مزرع و کشته یکی است
با وحدت او ز کثرت خلق چه باک
صد جای اگر گره زنی رشته یکی است

بقول صاحب دبستان ، فرزانه شیدوش از غذای گوارا و لذیذ دوری میکردی
اما لباسهای گرانبها . وزیبا میپوشیدی ، حتی خدام و پرستاران او نیز آراسته آراسته
بودند و انجمن او همیشه معطر میبود و میگفت شوکت و جلال او بواسطه نظر و
تأئید پیر اوست . با زنان آمیزش نداشتی و آنان را در مجالس خویش راه ندادی
از متعصبین دوری میجستی و با آنان ننشستی . فرزانه شیدوش مدتی در کشمیر
رنجور افتاد و چاره از دست پزشکان بیرون رفت . ع . طبیب کیست مسیحا اگر
شود بیمار . اصحاب و اطرافیان اندوهگین شدند اما خودش خوشحال و مسرور .
هرچند بر شدت بیماری میافزود بر مسرت وی نیز افزوده میگشت و این بیت
خواجه حافظ را میخواند :

خرم آنروز کز این منزل ویران بروم
راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
بهوای لب او زده صفت رقص کنان
تا بسر چشمه خورشید درخشان بروم
هنگام نزع باطرافیان اندرز داده و گفت خوشحال باشید که من از این

تیره خیالستان بسوی لامکان و موجود حقیقی بی تعین روانم و دستها را بلند کرده
این اشعار را بخواند .

اگر هادی ایم و گر مهدی ایم	بجنب قدم طفلگی مهدی ئیم
یکی قطره ایم از محیط وجود	اگر چند داریم کشف و شهود
من از قطره کی کشته‌ام بس تقور	خدایا رس-انم بدریای نور
چون باینجا رسید چشم فرو بست . شیخ-ابوالفضل فیاضی گفت .	

آن قطره شد بچشمه و آن چشمه شد بجوی

و آن جوی با محیط ازل یافت اقتران

فرزانه شیدوش در سال ۱۰۴۰ هجری (۱۰۰۰ ی) بآشیان ایزدی شتافت و در
دریای نورالانوار مستغرق گشت .

موبد هوش

موبد هوش (هشیار) عالم صوری و معنوی است . میگویند نژادش بجاماسب حکیم میرسد . فارسی ، پهلوی و عربی را خوب میدانست کتاب جشن سده را ترجمه نمود .

بقول صاحب دبستان که در سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ ی) او را در کشمیر ملاقات نموده جامعیت وی از آن کتاب آشکار میگردد و مینویسد بسر انگشتان دست بایستادی و بدن او بزمین نرسیدی و ریاضتهای سخت کشیدی . این موبد هوش بغیر از موبد هشیاری است که مؤلف سرود مستان میباشد .

موبد مهرباب و موبد ماه آب^۱

موبد مهرباب و موبد ماه آب دو برادر بودند در خدمت بهرام بن فرشاد معروف به بهرام کوچک ، ریاضت و مجاهدت نفس مشغول و مراحل سلوك و عرفان را طی نمودند . ماه آب برادر کهنتر است و پیشکشی مرشد خویش را بعهده داشت . بردباری و فروتنی و تحمل مشقات آنها را مولف دبستان در کتاب خویش شرح داده است و ما شمه از آن را در پایان تذکره صاحب‌دلان میآوریم .

(۱) شمس‌العلماء دکتر حیوانجی جمشید جی مدی در مقاله خویش در زورنال کاما اورینتل اینستیتوت شماره ۲۰ این دو برادر را که صاحب دبستان صراحة با واژه چون تو موبدی : هبریدی خطاب میکند اشتباهاً از مریدان غیر زرتشتی سلسله دستور آذر کیوان معروف به آبادیان تصور کرده است . زیرا که مولف هنگام تعریف از صفات آبادیان که پس از ذکر مریدان غیر زرتشتی سخن میراند شمه از خصایل آنها را بیان نموده است .

حکیم کامران

حکیم کامران شیرازی ، بقول صاحب دبستان « ره سپر کیش مشائین بود . علوم عقلی و نقلی را نیکو میدانست و از فرزانه یزدان ستای هرید موبد سروش استفاضه‌های معنوی حاصل و شگفتیهای بسیار تعلیم گرفته بود بعد از کسب کمال به « گوا » رفت که از بنادر غربی هند و مستعمره برتقالی است . بمجالست پرتقالیها رغبت نمود و بکیش نصاری جلوه گر آمده لاجرم انجیل رانیکو آموخت و از علوم ایشان مایه‌ها اندوخت و بعد از آن بهند شمالی مراجعت و باراجه‌ها آشنا شد . بکیش ایشان گام زد . شاستر هندوئی یعنی علوم ایشان رانزد براهمه فاضل بخواند و در آن نیز سرآمد دانایان هند شد . اگر چه بظاهر بمذاهب مذکوره پی سپرد . اما بر عقاید حکمای قدیم بود . از دروغ ، دزدی زنا و اغلام سخت دوری نمودی و از کشتن جانوران احتراز داشتی اما گاه گاه شراب خوردی ، گفתי دراو فایده بسیار است و ادعیه که در میان حکمای یونان رایج بود ، در ستایش واجب‌الوجود و عقول و نفوس و کواکب خواندی و از کس چیزی نپذیرفتی بتجارت مشغول بود آن مایه که او را بسند بودی بدان قناعت کردی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی او را برادر با جان برابر میگفت و همین برادر مینوشت و در سنه ۱۰۵۰ هجری (۱۰۱۰ ی) در سرای فرخ‌نزدیک به اکبر آباد تجرد گزید . گویند در بیماری آنچه داشت همه را بفقیران بذل فرمود . زر نقد را به براهمه پیشنو (فرقه از هند) و مانند آن داد چه ایشان حیوان آزار نیستند . پوششها را بدست محمود نامی داد تا بدرویشان راه کشمیر و کابل که در آنجا سرمای شگرف است بدهد و محمود چنان کرد و خورش آنچه موجود داشت بگاوان و خران و مسافران و مسکینان داد که ایشان

بار میکشند . کتابهای حکما را بموید هشیار سپرد تا بمردم حکیم مشرب حکمت
 دان رساند . فرزانه هوشیار دوا گره کتابهای او را بخش کرده و بیاران فرستاد و در
 مرض الموت پیوسته بقرائت الهیات شفا و ترجمه اسولجیا مشغول وشادان میسرود
 که بالو هیت مبدع تعالی و نبوت عقل و امامت نفس و قبله بودن فلك و نجات
 فلاسفه ایمان دارم و از ادیان و مذاهب دیگر بیزارم و در هنگام در گذشتن ، نام
 واجب الوجود و عقول و نفوس و کواکب میگفت و حاضران نیز بدان مشغول بودند
 تا جامه گذاشت (جسم رها کرد) و عمر او نیز از صد سال گذشته بود نیرویش نکاسته ،
 قوت و قدرت داشت و همچنین به موید هشیار سروده بود که بعد از مرگ سوختن
 کالبد ستوده تر است اما چون مردم ترا مانع آیند پس مرا سر بمشرق و یا بمغرب
 دفن کن که جمیع بزرگان چون ارسطو و متابعانش چنین خوابیده اند . موید هشیار
 چنین کرد و هم موید هشیار بفرموده او بر سر قبرش تا يك هفته هر روز و شب
 بخور آن کواکب که آن روز و شب بدو تعلق دارد بی فروخت و آن خورد و پوش که
 منسوب بدان کوکب است بپراهمه و مستحقان رسانید و ایشان همه دعا میکردند
 و آن کوکب را شفیع می ساختند تا روح حکیم کامران بمجردات پیوست . پس موید
 هشیار با گره گرائید و کتابی دیدم بخط او که نوشته بود که پس از جامه گذاشتن
 کامران ، او رادر واقعه دیدم بالباس نیکو با حضرت مشتری نشسته گفتم چون آمدی
 گفت مجردات مرا چون ببخواهش دنیوی یافتند جذب کردند و شفاعت همین را
 گویند .

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش پوربهرام از فضلا و حکمای آبادیان و پارسیان است که بمقامات عالی کمال و عرفان رسیده . با فرزانه بهرام پورفرهاد صاحب شارستان معاصر بود و بسیار مورد ستایش او قرار گرفته است . در مجلسی که مریدان آذر کیوان با علما و فقهای اسلام راجع بامتیاز مذاهب بحث میکردند فرزانه شیدوش بقول صاحب شارستان در تحقیر اسلام چنین میگوید در دین محمد صلعم هفتاد و سه فرقه اندر کداهی مخالف دیگری . همدیگر را کمراموضال دانند و بزرگان خود را بدیاد میکنند . چنانچه شیعه که گروهی از فرقه محمدی علیه السلام اند اهل سنت تو به ایشان را بر نمیدارند و چنانچه روایت کرده اند سب الشیئین کفر لاتوبه معها و همچنین مذهب ایشان در فروع و اصول مختلف است و ظاهر نمیشود که حق با کدام فرقه است . و آنکه میگویند دین محمدی عالم را فرا گرفته قولی است نازوا . چنانکه هنوز در این دیار اعلام دین محمدی نیفراخته اند چون چین و خطا و جز آن و زیر بلاد هند و بلاد فرناک و امثال آن که در آن نام مسلمان نتوان برد و اگر گویند که در غالب شدن اند مشهور است که چنگیزخان بر ایشان غالب شده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و مدت ها اعدای ایشان را بر ایشان مسلط گردانید . و همچنین هلاکو خان مغول در حین تسلط خلیفه بغداد را بقتل رسانید ، یهودیان را برای جزیه و ادای مال و حصول زرامان داده علما و قضات و فقها را در شط بغداد غرق گردانید که از ایشان کسی منتفع نمیشود و نعمت الهی را زیاده میخورند و در آفرینش مزیدند . و ما محتاج باین غلبات غیر نیستیم . خود جمعی که دعوی خلافت و امامت میکردند . چون خلفای بنی امیه

و عباسیه در قتل اولاد و احفاد حضرت رسالت ساعی بودند . اکثر را بقتل رسانیدند و هنوز در کشش و ابطال همدیگر میکوشیدند و در منعت خود چیزها میگویند و آنچه در يك منهب استنباط از احادیث نمودند مخالفت تمام بامذهب دیگر دارد مثلاً یکی پای شستن جایز داشته و بسم الله را جهر میخوانند و دیگری بر نفی آنست و دست را از مرفق بسوی انگشتان میشوید و بر عکس دیگری جایز داشته . دیگری بکف واحد آب مسح را جایزداند و جز آن زشت و نادرست . فلاجرم نماز جمعی که بدو کف آب بیش شسته اند درست نخواهد بود ، پس نماز جمیع علمای سابق درست نبود . چه صلوٰة بی طهارت درست نبود . چون تارك الصلوٰة باشند نزد ایشان سالب نماز واجب القتل و ار کفره است چنانکه فرمود اقم الصلوٰة و ان لا تكون من المشرکین و مطابق این حدیث ذکر کرده اند من ترك الصلوٰة متعمداً فقد كفره چون ایشان خود در اسلام ثابت نباشند ، دیگران را چه هدایت توانند کرد .

فرزانه مهر آذر

فرزانه مهر آذر از اصحاب کشف و شهود و منسوب بسلسله آذریان میباشد که مکتب دستور آذر کیوان و سلسله او از آن سرچشمه گرفته است . این فرزانه صاحب حال بقول صاحب شارستان راجع بحقیقت دجال چنین گفته «باده عقلی و نقلی و به براهین کشفی و شهودی بر من ظاهر و باهروعیان و متحقق گشته از دجال که مخبر صادق خبر داده این جماعت ، علمای جاهل اند که عالم را بفساد آرند ،

فرزانه اسپندیار

فرزانه اسپندیار پور رستم پاری از بزرگان و حکیمان و عارفان عصر خویش بوده و در اصفهان میزیست . سالها بر ریاضت و تزکیه نفس خویش مشغول و از ائمه کشف و شهود گشت . دستور آذر کیوان بقول صاحب شارستان همواره او را بفضیلت و عرفان و دانش ظاهری و باطنی ستودی . شاید اسپندیار جد فرزانه بهرام مولف شارستان باشد .

فرزانه بهرام و ساسان آذری

فرزانه بهرام پورشیدوش و فرزانه ساسان آذری دانشمندان و عارفان معروف آبادیان و پارسیان اند فاضلانی کامل عارفانی رسا بوده اند ، صاحب شارستان بارها گفته های آنها را در کتاب خویش شاهد آورده و بسیار میستاید .

درویش بهرام

فرزانه درویش بهرام صوفی صافی مشرب و از اهل فضل و کمال بوده . بقول مؤلف آئین اکبری از اهل ترکستان میباشد . بدیدار خضر نایل و مراحل سلوک را از فیض آن بزرگوار باتمام رسانیده . درویشی بود دانشمند و از اهل کشف و شهود و شغل سقائی اختیار کرد . در بارگاه اکبر شاه گورگانی عزتی بسزا داشت آنرا ترك و بسراندیب رفت و در آنجا درگذشت . این شعر از اوست .

اساس پارسائی را شکستم تا چه پیش آید

سر بازار رسوائی نشستم تا چه پیش آید

بکوی زاهدان پیهوده عمری در بدر گشتم

کنون رند و خرابانی و مستم تا چه پیش آید

گهی زاهل عبادت می شمارندم گهی قاشق

بهر طوریکه میگویند هستم تا چه پیش آید

فرزانه موبد کیخسرو

فرزانه کیخسرو اسفندیار پور دستور آذر کیوان متخلص بموبد از عارفان صاحب کمال و صاحب‌دلان والامر تبه زرتشتی است و بامقام ولایت از مادر بزاد. در خردسالی از مهر پدري محروم ماند و در آغوش موبد هوشیار از مریدان با کمال پدر و بسرپرستی او پس بلوغ رسید و باتفاق گروه آذریان و سپاسیان بجای پدر بر مسند خلافت نشست و بارشاد خلق مشغول گشت. صاحب شارستان در اینمورد گوید: «معهدا مخدوم زاده عالم اشرف کیخسرو که در صغر سن از پدر نامدارش که از عظمای حکمای سلاطین اولیاء بوده جدا مانده ...» فرزانه موبد کیخسرو بدو نام کیخسرو و کیخسرو اسفندیار نامبرده شده است و فلسفه اشراق را بحال نیکو میدانست و شاعر عرفانی بوده اما باشعارش مارا دسترسی نیست این قطعه از اوست:

زاهد و سامان پرستان راضی اند از ما که ما

خود شريك هيچيك در دنی و عقبی نه‌ایم

دشمنی خیزد ز شرکت ما بقصد دوستی

آخرت را بساختیم و در پی دنیی نه‌ایم

در مرثیه شیدوش ابن انوش که با او رابطه معنوی داشت گفته:

شیدوش تازدیدۀ من بر کرانه شد	گر چشم‌خانه بود بسرودخانه شد
آرامگاه طایر قدسی سپهر بود	زین پست آشیان بفراز آشیانه شد
آزاده بودوزاد و جز آزادگی نجست	تن را بتن گذاشت روانش روانه شد
جانش بحضرت جان آفرین رسید	بیرون زقید چرخ زمزمین وزمانه شد

فرزانه بهرام بن فرهاد کتاب خویش شارستان را بنام او تسلیف نمود و در ستایشش گوید « و کیخسرو فرزند ارجمندش که اوسروشی است در این لباس جلوه فرموده انوار ولایت از جبین اولامع و این بزرگی اباعن جد در ایشان از آنست... بر تحقیق سپاسی گروه این رتبه تعیین نبوت و امامت در آذریه است بعد از نیاگان نامدار ، حضرت آذر کیوان صاحب این فر بوده و اکنون نوبت بفرزند نامدارش کیخسرو اسفندیار رسیده...»

فرزانه دادپویه پور هوش آئین که از مریدان او بود در دیباچه کتاب زردست افشار که باشاره مرشد خویش از پهلوی ترجمه کرده آمده « و امام وقت و ملک علی الاطلاق مدبر عالم استحقاق خداوند صفت مملکت ، کیخسرو اسفندیار خلف حضرت صاحب ناموسی نبوت پناهی رسالت گاهی کیوان ایوانی که صاحب الزمان ووالی امر است »

فرزانه موبد خوشی بفرمان فرزانه کیخسرو رساله پهلوی آفتابتاب را پیاری بوشت وزنده رود نام نهاد در ستایش او گوید : « عارف نورالانوار واقف عقول و اسرار دانای مبداء و معاد بکشف نظر ، بنی انسان منظر ، فرشته سیر ، رسول موجود موجود حقیقی ، امام موعود ، مقصود تحقیقی ، صاحب ناموس نامدار ، ملک علی- الاطلاق روزگار ، مدبر عالم باستحقاق ، انسان مدنی باتفاق ، قطب زمان و غیث ادوار کیخسرو اسفندیار ...»

فرزانه موبد خداجوی پور نامدار در دیباچه جام کیخسرو که بنام او منسوب نموده وی را چنین میستاید : « کیخسرو عالم معانی ، لهراسب دیار نکته دانی ، خورشید سپهر کامکاری ، جمشید سریر نامداری ، کیقباد ایران عرفان ، کیخسرو ابن کیوان بجام کبخسروش موسوم ساخت ...»

موبد هوشیار که همواره در سفر و حضر با فرزانه کیخسرو همراه بود در کتاب خویش متذکر که باشاره او نوشته آورده « خلیفه شیخ الانبیاء و امام ریل مظهر موعود کیخسرو اسفندیار ابن قائم مقام استاد پیمبران و جانشین پیشوای و خهوران

و خشور باستحقاق ، و پیغمبر باتفاق اهل انصاف ، آذر کیوان بدین بنده که از بدو امکان خانه زاد این طبقه عالیه است و نجات ابد هم از بندگی این در گاه میجوید...» و در مورد علم و دانش معنوی و روحانی و کشف و شهود او آورده « راهبر آل کشف کیخسرو ابن ناموس اعظم آذر کیوان در صغر سن بی نظر بکتاب نامه گرد آور تقریر کرد...»

دبستان المذاهب چنانکه از قرائن محققه و دلایل متقنه بنظر میرسد تألیف فرزانه کیخسرو میباشد و نه تألیف میرزا محسن فانی کشمیری که بنامش شهرت یافته است . دانشمند پارسی ملافیروز ، موبد را مؤلف دبستان میدانند زیرا در حاشیه نسخه خطی کتابی که در کتابخانه اوست در برابر نام موبد بقلم سرخ نوشته شده که مؤلف کتاب است . اما خود ملافیروز چنانکه از نگارشاتش برمیآید از نام اصلی موبد بیخبر بوده است . اما صاحب مآثر الامرا ذوالفقار ساسانی متخلص بموبد را صاحب دبستان میدانند .

دانشمند دیگر زرتشتی کیخسرو ابن کاوس پارسی در نامه ئی (۱) با دلایل و براهین معقول فرزانه کیخسرو را نگارنده دبستان معرفی مینماید و مینویسد «اما بعد بر رأی منصفان ذوالابصار مبرهن تواند بود که چون در هر زمان بعضی از متعصبان هر مذاهب که گرفتار زمان و ممکن اند چنانکه حضرت مولانای رومی در مثنوی آورده :

اختلاف خلق از نام اوفتاد چون بمعنی رفت آرام اوفتاد

و در بند صورت و اسم مقید و دین خود را حق و کیشهای دیگر را باطل میدانند و از این معنی که در هر کیشی به یزدان توان رسید چنانکه در نامه بیچون شت دساتیر وارد « راهها بسوی خدا بیش از دهمای آفریدگان است » و در قرآن مجید نیز از این معنی خبر داده الطرق الی الله بعدد انقاس الخلاق غافل و از مطالعه کتب و تصانیف بیگانه کیش خویش اجتناب لازم دانسته لاجرم از مطالب و فواید

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره HP(ms) 300 محفوظ در بنکاه خاورشناسی

کاما در بمبئی.

آن بی بهره میمانند فلذا برخی از مؤلفان کتاب بنا بر مصلحت و رفع تعصب آن گروه اسم خود را ظاهر ننموده اند تا عوام الناس از آن محترز نبودی پی بمقصود برند چنانکه مصنف منصف کتاب دبستان المذاهب که بدون جانب روی و طرف گیری بیان اعتقادات هر گروهی و کیش و کنش هر انبوهی را بی کم و کاست رقم زد خامه تحقیق نموده و نام نامی خود را آشکار نساخته اما در این زمان چون بعضی از طالبان در جستجوی نام صاحب کتاب موصوف میباشند و جمعی او را پارسی و چندی وی را مسلمان دانسته حتی برخی از زرتشتیان هندوستان نیز بگمان آنکه مؤلف کتاب مذکور مخالف کیش پارسی بوده لہذا این کمین بنده هیچمدان کیخسرو ابن کاوس پارسی که بفتور فهم و قصور دانش موصوف است لازم دانسته که آنچه در این باب بخاطر رسیده مشروح و مبیین سازد تا شاید رفع گمان آن حق پژوهان گردد مخفی نماند که بر چند دلائل مبرهن میشود که نگارنده کتاب مذکور از عظمای حکمای پارسیان بل حضرت امام زمان کیخسرو ابن دستور دستوران و جانشین پیشوای پیمبران شت آذر کیوان است. نخست آنکه از روی کتب تصانیف پارسیان یزدانی ثابت است که آنحضرت موجود و خلیفه برحق صاحب ناموس آذر کیوان بوده .

مؤلف پس از ذکر دلائل بیشمار با استناد از نوشته های معاصرین فرزانه کیخسرو و خود کتاب دبستان در پایان نامه در ذکر عقاید هندوان نقل از دبستان چنین آورده « چون روزگار ناپایدار نامه نگار را از پارسیان جدا افکند هم انجمن شمنان صنم و بت قبله گاهان پرستنده وثن ساخت لاجرم عقاید این تدقیق آمود گروه بعد از پارسیان گذارده آید ظاهر است که از پارسیان پارسی کیشان رامیخواهد چه ذکر آن گروه پیش از عقاید هنود بیان نموده پس دانسته میشود که اصل زاد بوم او از پارسی بوده چه اگر غیر پارسی بودی نوشتی که چون روزگار ناپایدار نامه نگار را از پارسیان جدا فکند نیز از روی غزل سردفتر دبستان که در ستایش و توحید ذات باری تعالی گفته دریافت میشود که موبد تخلص میکرده چنانکه مصرع موبد حق ادیب تو و گیتی ادبستان آشکار است که لفظ موبد مخصوص پارسیان است دیگر

آنکه عقیده هر مذهبی را از زبان اهل آن مذهب و از روی کتب آن فرقه ذکر کرده و اکثر مطالب و عقیده یزدانیان را بدون گفته غیر یی تقریر نموده پس معلوم میشود که خود از اکمل سالکن آن طریقه والا بوده...

میرزا محسن فانی کشمیری که بنام مؤلف دبستان شهرت یافته بقول لچمی ناراین اورنگ آبادی متخلص بشفیق و صاحب گل رعنا مدتی را دراله آباد و بقیه زندگانی خود را در اوان طفولیت و پیری در کشمیر بسر برده و چون صاحب دبستان چنانکه از نوشته‌هایش برمیآید در آغوش پرستار و در جوانی در اطراف و اکناف بسیر و سیاحت مشغول نبوده است.

صاحب گل رعنا (۱) مینویسد: «فانی شیخ محسن از اکابر کشمیر است و در فضل و کمال و شاعری عدیم‌النظیر اکتساب فنون از ملا یعقوب صرفی کشمیری نمود و بعد تکمیل بدرگاه صاحبقران ثانی شاهجهان رفت و بخدمت صدارت صوبه اله آباد امتیاز یافته باله آباد شتافت و مرجع خاص و عام آن دیار شد. چون صاحبقران ثانی افواج قاهره را فرستاده بلخ را تسخیر کرد و نذر محمدخان والی بلخ گریخت و اموال او بضبط درآمد از کتابخانه‌اش دیوان شیخ محسن مشتمل بر مدح خان مذکور برآمد بنابر آن از نظر پادشاه افتاده بی‌منصب و از صدارت معزول گردید اما مراحم پادشاهی بسالیانۀ فراخور حال، او را کاهیب ساخت او بکشمیر رفته در کمال اعتبار بسر میبرد حکام کشمیر بخانه‌اش میرفتند. شیخ همواره اوقات را بتدریس معمور میداشت. صاحب کمالان بسیاری از حاشیه محفل او برخاستند مثل محمد طاهر غنی و حاجی اسلم سالم. شاعری دون مرتبه اوست. رحلت او در سنه احدی و ثمانین و الف واقع شد.»

بنا بر آنچه گذشت مؤلف دبستان فرزانه موبد کیخسرو پوردستور آذر کیوان میباشد و شیخ محسن فانی یا بقول صاحب مآثر الامرا ذوالفقار آذر ساسانی نیست. و از دیباچه کتاب برمیآید که نویسنده آن شخصی بوده غیر مسلمان و دیباچه را با

(۱) رجوع شود بتذکره گل رعنا مورخه سال ۱۱۸۱ هـ بشماره R VII 121

محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی.

چندیست توحید آغاز و در مقطع آن اسم خود را آورده است و آن موبد کیخسرو
میباشد و آن است این ابیات :

ای نام تو سردفتر اطفال دبستان	یاد تو بیالغ خردان شمع شبستان
بینام تو ناگشته زبان کام عجم را	هر چند ندانند کلام عربستان
با یاد تودل در بدن سالک و عارف	شاهنشاه آرام سریر طربستان
هر راه که رفتم بسر کوی تو پیوست	مطلوب وجود تو وهستی طلبستان

دریافته دریافت که دریافت جز این نیست

موبد حق ادیب تو و گیتی ادبستان

فرزانه داور هوریا

فرزانه داور هوریا ر معاصر دستور آذر کیوان و مریدان اوست . مؤلف دبستان با او معاشر و از مراتب عرفان و دانش وی بسی سخنها میراند . عارفی صاحب کمال بوده و از نکات سلوک بخوبی مطلع و حقیقت را برای حق پژوهان بروشی ساده بیان مینموده کتاب دارای اسکندر تألیف اوست .

موبد افراسیاب

موبد افراسیاب از نویسندگان و دانشمندان زرتشتی و صاحب تصانیف بوده فرزانه مانکجی لیمجی هاتریادریکی از تألیفات خطی خویش (بنشانی H.P.(ms)112) محفوظ در بنگاه خاور شناسی کاما ، از او نقل قول مینماید و او را بلقب یگانه دانای دانش انتساب ذکر میکند متأسفانه نام مؤلفات او و مأخذ اطلاعات خود را نبرده است

فرزانه هیربد

فرزانه هیربد در دانش پارسی و تازی رسا بود . در شیراز درس حکمت آموخت و در هندوستان رحل اقامت افکند . با دانشمندان پرتقالی و فرنگی معاشر بود و با مریدان حضرت آذر کیوان همنشین . ریاضتهای سخت میکشید ، پارسا و مجرد میزیست . صاحب دبستان که در لاهور بفیض ملاقاتش نایل گردیده میگوید ادعیه های پارسی و هندی و عربی در بزرگی نور الانوار و انوار قاهره و کواکب میخواند و اجسام فروغ بخش را قبله میدانست و تصانیف حضرت شیخ اشراق را نیکو بقال و حال دریافته بود .

دستور حکیم

دستور حکیم بقول صاحب دبستان «در سال ۱۰۵۴ هجری (۱۰۱۳ یزدگردی) بلاهور آمد اصل او از سپاهان است اما در بلخ متولد شده و در خدمت شاگردان ملا میرزا جان تحصیل حکمت نمود . سپس بایران خرامیده و بامیر محمد باقر داماد و شیخ بهاء الدین محمد عاملی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی و فاضلان دیگر و عالمان شیراز صحبت داشته مایه ها اندوخته و بر مسلک مشائیان پوینده است و ادعیه که از بزرگان این راه در عظمت واجب الوجود و عقول و نفوس و کواکب مسطور است میخواند و در تعظیم کواکب بغایت میکوشید . اگر چه مرتاض نیست اما از فسوق مجتنب و پیرو مسلک اعتدال و بطریق سوداگری گامزن میباشد .» باید دانست شیخ بهاء الدین عاملی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی در خدمت حضرت دستور آذر کیوان مایه ها اندوخته و استفاضه ها برده اند .

فرزانه شیداب پارسی

فرزانه شیداب بقول مؤلف شارستان مرد فاضل و دانشمند و عارف پارس و سالک راه طریقت بوده و در قرن نهم هجری میزیست . از گفته اوست « براذکیا پوشیده نماید که مقصود از تحصیل علم ، معرفت حقایق اشیاء و تزکیه نفس و تهذیب اخلاق است ، نه آنکه بواسطه اطلاع بر اصطلاح چند بر خلق منت نهند . چون بمجلس در آیند از همه بالا تر نشینند و همه کس را از خود فروتر بینند . اگر حکام بر حسب صلاح ایشان را پس پشت نهند روی در هم کشند . اگر شخصی بحسب اتفاق با آنکه استحقاق داشته باشد بر ایشان مقدم افتد ، تا قیامت کینه آن بیچاره در دل گیرند .

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش عاری و نویسنده دانشمند زرتشتی است و در خدمت حضرت ساسان بنده مراحل طریقت راطی و بمقامات عالیہ نایل گردیده است. بقول صاحب شارستان « بعضی از علمای جاهل فرزانه شیدوش مرید حضرت ساسان بنده را تکفیر و در صدد قتلش برآمدند. شیدوش پیشکار مرشد خویش بود. رسالهٔ بررد آنها نوشت و پالان خران نام نهاد. علما از مطالعه آن مضطرب شدند و در صدد قتل هر دو برآمدند لیکن بآنها دست نمی یافتند. تا روزی ساسان بنده را در مجلسی دیدند، صحبت کردند و ساسان بنده آنها را ملامت و ریشخند نمود خواستند او را بگیرند از نظر آنها غایب شد. لهذا علما از اعمال خود منفعل گشته شخصی را بمنزلی که ساسان بنده در اول رحل اقامت افکنده بود فرستادند تا پوزش بخواهد و درخواست نماید تا پالان خران را منتشر نسازد. ساسان بنده در را باز و براو تبسم نمود و قبل از آنکه اظهاری از او شود، مافی الضمیر وی را باو گفت و نسخه پالان خران را باو داد.

در زیر بخشی است از مندرجات پالان خران که صاحب شارستان ضبط نموده است :

« ای متعصبین پیدانش و کوران مادرزاد بی بینش که قلوب خبیثه ایشان از بغض حکما و اهل الله مالا مال است ... از ائمه فساد و ارباب کفر و فجور ایشانند ، چه کفر اضمار راستی است و آن از ایشان است ... در خدمت شهوت خسیس و ذوات شریفه را که شریک ملا علی است در رتبت و بندگی اخس موالی آن نفس بهیمی که قسم دیگر حیوانات است فرود آرند و این رای بیشتر فرومایگان جهال

است که اکنون شهرت بعلماء دارند.

ز سنت نبینی در ایشان اثر
بجز خواب پیشین و خورد سحر

از معاد تصور کرده اند که هم از جنس لذات و شهوات این جهانی باشد تا از
بهشت عدن و قرب حق تعالی فرط قدت بر تحصیل مطاعم لذیذ و تمکن از تناکح
شهی و وصول بمشارب هنی مرغوب بطلبند ... و هکذا. »

فرزانه آزاد سرو

فرزانه آزاد سرو بقول صاحب‌شارستان یکی از بزرگان و فرزنانگان زرتشتی است کتابی نوشته موسوم بفرزادگان و غالب مندرجاتش، صحبت از کار و فعالیت رستم و پهلوانی و جهانگردی و خداپرستی اوست. در آن کتاب میگوید: « پدرم بهرام بن شیدوش بن خراد بن سروش بن سهراب بن فرامرز بن زواره بن خراد بن لهراسب بن زر مهر بن مهرنوش بن زواره بن دستان بن سام بن نریمان و او نیز از پدران شنیده بود که مهرنوش از رستم پرسید که بعد از قتل اسفندیار ترا خوشدل نمی‌بینم. گفت قاتل اسفندیار چون خوشدل باشد با آنکه او مرا عفو کرده. بعد از آن گفت که چون گشتاسب بمقر سلطنت رفت بنده در آذر پرستی سعی و کد بغایت داشتم. روزی از عبادتگاه بیرون آمدم، خبر افتتاح روئین دژ در حق اسفندیار شنیدم. بغایت خوشدل و خرم شدم بایوان آمدم و از غایت فرح عبادت معموله ام قضا گردید.

در خلال این احوال خواب بر من غلبه کرد. در واقعه آوازی بمن رسید که ای رستم بنابر این غفلت که باعث آن اسفندیار بوده ترا با او حرب باید کرد تارشته موالفت منقطع گردد. من بنیاد اضطراب و بی‌تابی کردم و در همان آشفته‌گی از خواب بیدار شدم الخ.»

فرزانه ساسان بنده

فرزانه ساسان بنده یکی از صاحب‌دلان زرتشتی و صاحب مکشفه و کرامات و وسع مشرب معروف و مریدان بسیاری داشته که از استفاضه‌های معنوی او مراحل سلوک را طی نموده‌اند یکی از آنان فرزانه شیدوش میباشد که ذکرش گذشت و کرامت فرزانه ساسان بنده مرشد او در آنجا بیان گردید.

فرزانه فرهاد

فرزانه فرهاد پور اردشیر یکی از صاحب‌دلان و دراویش زرتشتی پارس و معاصر دستور آذر کیوان بود. صاحب شارستان راجع بحقیقت سیمرخ از وی چنین نقل قول مینماید: «فرهاد از عظمای فرزانهگان پارس است. مرد مرتاض قلندر وضع بود میفرماید بزابلستان رسیدم. برانهدام طریق پارسیان گریه کردم. بهمین فکر در خواب رفتم و در نوم نیز بهمین فکر بودم. جمعی از ملوک را در واقعه دیدم که زال ورستم نیز با ایشان بودند، پس من برایشان سلام کردم. فرمودند که ما برای تسلی خاطر تو آمدیم. مرا نوازشها فرمودند و در آن مجلس زال مرا بنواخت. من از او پرسیدم که پروردگار تو سیمرخ که از جنس طیور است که بوده فرمودند که سیمرخ حکیمی بود از ایرانیان و شاگرد حکمای بزرگ ایران بغایت مرتاض بوده و بامردم نمی‌نشست و او را کشف بمرتبه بود که هیچکس صاحب آن رتبه نبوده از غایت علو و بزرگی در خرد، سیمرخ میگفتند. چون از مردم نهان بود عنقاش میگفتند و از دانائی و علوم غریبه بهر صورتی که خواستی خود را ب مردم

نمودی . روزی که سام مرا بینداخت او مرا پیرورد تا بزرگ شدم و چیزها بمن تلقین کرد و بعد از آن مرا بریاضت امر کرد ، تا بر کماهی وقایع فلک دوار عالم شدم . چون سام بطلب من آمد آن حکیم بصورت سیمرغ مصور گشته مرا بدو سپرد . زال فرمود سیمرغ بصورت مختلف مصور گشتی و پری بمن داده بود . هر گاه خواستی بآتش گذاشتی ببدن سیمرغ نمای حاضر میشد و حل مشکل میفرمود بی آن هر گاه شوق ملاقات او غالب شدی زمزمه نمودی حاضر شدی ببدن مثالی آدمی ، تا آنکه از او پرسیدم که تو بحضور مردم چرا بصورت سیمرغ میائی فرمود برای آنکه تا مردم مرا نشناسند . اگر ببدن انسانی ظاهر شوم بتفحص من مشغول شوند . من اگر چه قادرم که خود را از ایشان پنهان کنم . لیکن نمیخواهم مردم در پی من سرگردان باشند و بی بهره بروند لهذا بصورت سیمرغ میآیم .»

فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرام شاه از بزرگان و عارفان زرتشتی پارس بود ریاضت‌های سخت کشید و دایم بشغل و ذکر مشغول و مراحل سلوک و عرفان را طی و بمقامات عالی روحانی رسید. صاحب شارستان راجع بداستان سیمرغ در تأیید قول فرزانه فرهاد از گفته اومینوینسد و بهرامشاه نیز از حکمای مرتاض و از ائمه کشف و شهود بوده میگفت که چون فرهاد آن واقعه را دید بدان مستبشر گشتم و درمنام همان مجلس را مشاهده کردم و زال مرا بمردی رهنمونی کرد که از او پرس آن شخص گفت سیمرغ و چون رستم را بقتل اسفندیار رهنمونی کردم ، بجزای خود رسیدم و مدتی سزا یافتم تا آنکه اسفندیار مرا بخشید و از جزا نجات یافتم . « و باز صاحب شارستان از قول دستور آذر کیوان مینویسد : « حضرت ذوالعلوم نیز روزی فرمود که آن شخص معروف بسیمرغ را دیده و از بزرگان و نیکان است . » فرزانه بهرام در شارستان متأسف است که از دستور آذر کیوان راجع بچگونگی حلول روح به اجرام تحقیق ننموده است . ولی باز در جای دیگر مینویسد : « دیگر نوبتی از بزرگ دیگر شنیدم که فرمودند . آنچه ایرانیان در پرورش زال و حفظ سیمرغ در کوه هند گفته اند . آن چنان بود که او حکیمی بود پس مرتاض و صاحب حال که توانستی تبدیل نمود و این علم‌یست موقوف بر مداومت آن فن . و فرمودند که این روش را رعایت کردم مشتمل است بر جلسات هشتاد و چهار گانه و حفظ دم تا بفرق نفس رسانند و در اول بقلیل غذا میکوشند . شیر برنج میباید خورد و از تلخی و ترشی باید پرهیز کرد . چون در جمیع آن شرایط رعایت کند . ماده آب و خاک کم شود و ناروها بیفزاید و قوت طیران حاصل شود و نیز تواند از جسدی بجسدی

دیگر نقل کند و بهر صورت خود را نماید.»

فرزانه رستم

فرزانه رستم یکی از مریدان حضرت دستور آذر کیوان و در علم دین و عرفان کامل و بقول صاحب دستان مدارج سلوک و تصوف را در خدمت پیر و مرشد خویش با حسن وجهی بپایان رسانید . صاحب دلی بود رسا و بکشف و شهود توانا و لگام مواد آخشییجی را بتصرف داشت . موبد خوشی در بزمگاه نام او را جزو نام ۱۲ نفر از مریدان کامل دستور آذر کیوان ضبط نموده است و در جای دیگر مینویسد که روزی فرزانه رستم با فرزانه خردمند که ذکرش گذشت برای آزمایش نیروی روحانی خویش باهم رو برو میشوند . خردمند خود را به پیکر اژدهائی تنومند در میآورد و از نفس خویش آنقدر آتش میبارد که چنار تنومندی را بادم آتشین خویش می - سوزاند ولی بفرزانه رستم آسیب وارد نمیآید .

فرزانگان دیگر

فرزانه شیدآئین، فرزانه آذرکیش، فرزانه جمشاسپ، فرزانه گرشاسپ، فرزانه خردشکوه و فرزانه نیوزاد یزدانی از بزرگان و حکیمان و عارفان سلسله آبادانی و پارسیان میباشند که مراحل سلوک راطی و صاحب کشف و شهود گشته‌اند. فرزانه بهرام بن فرهاد در کتاب خویش شارستان بارها از آنها نام میبرد و گفتار ایشان را شاهد می‌آورد. فرزنگان نامبرده ظاهراً در قرن هشتم و نهم هجری میزیسته‌اند.

فرزانه جمشید

فرزانه جمشید عارف زرتشتی و صاحب دل روشن روان و وارسته از قیود زندگی در سده نهم هجری در یزد میزیست انوار ایزدی و فرو خروه یزدانی از سرپای وجودش میتابید. میرزا مظفرالدین جهانشاه بن قرا یوسف هنگام اقامت درهرات در سال ۸۶۱ هجری (۸۲۷ی) بنا بغمازی نا کسی از زرتشتیان جدیدالاسلام فرمان اسلام آوردن یا قتل همه زرتشتیان را صادر و حاجی قنبر جهانشاهی حاکم یزد را مأمور اجرای حکم میسازد. فرماندار مردی بود دادگر و مهربان و دلسوز از پیش آمد زرتشتیان متأثر میشود و چهل روز مهلت بآنان میدهد تا بحال خود فکری نموده در الغای فرمان اقدام نمایند و یا باسلام آوردن تن دردهند. فرزانه جمشید برای رهائی بهدینان از اسلام بجبر و یا کشتار همگی با ایمان بکمک خدا و حقانیت دین خویشتن با شتاب خود را بهرات محل اقامت جهانشاه میرساند. پس از بندگی و استغاثه از درگاه دادار بی نیاز بدربار پادشاهی روی می‌آورد. جهانشاه از مشاهده

چهره رخشان و پر از فرو خرو و بغایت متعجب و از مأمول او جویا میشود .
فرزانه جمشید با انکسار و فروتنی تمام الغای فرمان قتل یامسلمان شدن زرتشتیان
را خواستار و در پاکی دین و ایمان خود و بهدینان و اعتقاد بتوحید و یگانگی
اهورا مزدا چنان سخن میراند که شاه و اطرافیان در شگفتی فرو میروند. پادشاه
رعیت پرور باخود اندیشه میکند ، دینی که پیروانش صاحب چنین فرو خرو و
یزدانی و ابدان شان نورانی است و یقین دینشان برحق و راهشان صراط المستقیم و
در گمراهی نیستند . فرزانه جمشید را نوازش نموده و فوراً فرمان خود را لغو و امان
نامه زرتشتیان را صادر و بدست او میدهد . فرزانه صاحب دل باشادهانی و شتاب هر
چه تمام رو بسوی یزد نهاده و یکروز قبل از انقضای مدت مهلت بآنجا وارد و یکسر
بارك حکومتی رفته امان نامه شاهنشاهی را بدست فرماندار میدهد . بدینوسیله
زرتشتیان بواسطه روشن روانی و ایمان حقیقی فرزانه جمشید از آن بلیه جانگداز
رهائی مییابند . این موضوع در بخش دیگر کاملاً بیان میگردد .

مریدان غیر زرتشتی دستور آذر کیوان و خلفای او

از آنچه گذشت میتوان پی برد که در دوره حضرت دستور آذر کیوان و قبل از او گروه زرتشتی سالک طریقت فراوان بوده اند . متأسفانه اسامی همه آنها بما نرسیده است . اگر بخش چهارم یا چمن چهارم شارستان فرزانه بهرام و بزمگاه موبد خوشی و داستان ادرسه و تبیره موبد بدست ما میبود بر اطلاعات ما از این حیث میافزود و نام بسیاری از فرزنانگان دیگر آشکار میگشت .

اگر کسی کمر همت بر بندد و در کتابخانهای دولتی و ملی اگره ، دهلی پتنه ، لاهور ، اله آباد ، لکهنو ، کلکته ، کشمیر ، بنارس و سایر شهرهای بزرگ هندوستان و پاکستان و یا کتابخانهای ایران و افراد مردم بتجسس پردازد ممکن است آنگونه مؤلفات یا تألیفات دیگر از فرزنانگان زرتشتی بدست آید . آقای سهراب باتلی والادانشمندپارسی روزی در ضمن صحبت اظهار داشت که در کتابخانهای واقع در جنب قلعه لاهور که گویا از کتابخانه پادشاهان مغول بوده قفسههایی چند پر از کتب خطی فارسی دیده و چون خواسته از آنها مطالعاتی بعمل آرد کتابدار ممانعت مینماید .

از صورت ظاهر چنان مینمود که بسیاری از کتبی که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند در آن موجود است .

مریدان دستور آذر کیوان چنانکه گفتیم بمقامات بلند معنوی نایل و هر

يك را مریدان بسیاری بوده و در تعلیم و تربیت آنها رنجها برده‌اند. بعلاوه زرتشتیان شماره زیادی از مسلمانان و هندوان و کلیمیان و نصاری نیز بشرف خدمت آنها مشرف و استفاضه‌های معنوی حاصل کرده‌اند.

صاحب دبستان پس از ذکر اسامی عارفان و فرزندان زرتشتی معاصر مانند دستور آذر کیوان ، خرد ، فرشیدورد ، خردمند بهرام ، هوشیار ، هوش ، سروش ، بهرام کوچك ، پرستار ، پیشكار و شیدوش مینویسد :

« از علمای صلحای آبادانی که در داستان ادرسه دیده شدند گرینگاردنامه انجام گرای نگردهد. پس اکنون جمعی که در مذهب غیر یزدانیان یعنی غیر آبادیان (غیر زرتشتی) بوده‌اند و نزد شاگردان آذر کیوان سلوك کرده کامیاب شناسائی آمده‌اند بر شمرده می‌آیند . هر چند این گروه بیش از آنکه که توان نگاهداشت ولی تنی چند سترك باز نموده شوند .»

مؤلف پس از ذکر بیان بالا از ۹ نفر بزرگان غیر زرتشتی و مریدان خلفای دستور آذر کیوان از قرار زیر سخن میراند :

فرزانه محمد علی

فرزانه محمدعلی شیرازی، همدرس شاه فتح‌الله بود. در شیراز بدیدار حضرت دستور آند کیوان مشرف ولی در سلك مریدان فرزانه بهرام‌بن فرهاد داخل و هفت وادی راطی و ملك و ملكوت و ناسوت را درنوردید، شبی فرزانه محمدعلی بر مصلی بادكار مشغول بود. دزدی بخانه در آمد. محمدعلی خود را بر مصلی بخواب زد تا دزد كامروا گردد. دزد هر چند بیشتر جست کمتر یافت محمدعلی بلند شد و دزد را بمحل اندوخته خویش راهنمائی كرد. سارق از این مردمی و جوانمردی متأثر شد و پیشه زشت خویش را ترك نمود و از نيكو كاران گردید.

سید محمد سعید

سید محمد سعید اصفهانی از سادات حسینی است. خدمت فرزانه بهرام‌بن فرهاد را از دل و جان پذیرفت و در سلك مریدان وی داخل گشت. از بوكت نفس مرشد و فضل او مراحل سلوك راطی نمود. در سال ۱۰۴۵ هجری در لاهور در گذشت.

صاحب دبستان مینویسد :

« محمد سعید با نامه نگار گفت که چون نخستین بار با بار تعلق فرزانه فرازین فر را دریافتم، چون مرا بدید برخاست و در خورد خواسته خدیوی تعظیم بجا آورد و بر فرخ‌ترین گسترده امر بنشستن نمود. مقارن بدین حال برهنه داخل شد. فرزانه بهرام از جا نجنبید او را در صف تعال جاداد.

مرا گمان شد که عزت جاهمند زیاده بردرویش است . فرزانه رو بنقش دیوار کرد و گفت که ای پیکر بی روح بالانشینی صوری کمال نیست و درویشان را پایه ایست که جسد درپای ماچان (صف نعال) وجان با جانان همینجا دارند و در این انجمن در دل من بامن نشسته اند . بدین شنودن براه راست گرائیدم .»

فرزانه عاشور بیک قرامانلو

فرزانه عاشور بیک قرامانلو محض آزمایش ، نزد فرزانه بهرام فرهاد ، مرید فرزانه بهرام فرهاد رفت . چون جلال معنوی او را دید خود را باخت و در سلك مریدانش داخل و مراحل سلوک را طی و به بیخودی رسید . مردی بود وارسته و دست از کار و بار ظاهری بازداشته ، اصلا با اهل دنیا نیامیختی . اگر کسی چیز خوراکی برایش بردی . آن مقدار که ضرورت بود برداشتی و بقیه را بفقر تقسیم نمودی . دست بیول نمیآلودی و گاه میشد که چندین روز غذا نخوردی و سؤال هم ننمودی .

فرزانه محمود پیک

فرزانه محمود پیک تیمن (۱) در خدمتگزاری فرزانه بهرام فرشاد کوشید و در زمره مریدانش داخل شد ریاضتها کشید و به بیخودی نایل گشت . بیکاغذ و کتاب دانش رحمانی کسب و وادی سلوک راطی و مقام فنا را بدست آورد . در سال ۱۰۴۸ هجری در کشمیر اقامت داشت . روزی از خانقاه بیرون میآید . سگی مجروح و نالان مییابد . بر او شفقت و رحمت میآورد . سگ را بمنزل میبرد . تسبیح و مصلی را که منحصر دارائی اش بود فروخته و سگ را معالجه مینماید . آری بقول عارف قزوینی :

درسگ حقیقت است و حقیقت چو در تو نیست

آب من و تو سیر ز یکجو نمی کند

فرزانگان موسی و هارون

فرزانه موسی و فرزانه هارون از بزرگان کلیمی میباشند . چون بمجلس فرزانه بهرام فرشاد آمدند . شیفته او شدند و افتخار مریدی را بجان پذیرفتند و با طریقت بهرامی بمعرفت یزدان پی بردند . هر چند کلیمی و شغلشان بازرگانی و پیشه‌وری بود و دروغگوئی مایه بازرگانی است ، اما این دیوهود فرخنده حال ، پس از اختیار راه بهرامی ، زبان بدروغ نیالودند و راستی پیش گرفتند . صاحب دبستان از قول فرزانه موسی مینویسد : « فرزانه بهرام بن فرشاد باهر

(۱) اسم فرقه ایست در لاهور .

کس که از راه دین حرف زدی ، هر آینه آنکس فریفته او شدی و هر که اورادیدی دوستش داشتی . هر جبار منکر بدورسیدی تواضع کردی . چنانچه ملا محمد سعید سمرقندی از آشنایان موسی از فرط تعصب بآزار فرزانه بهرام شتافت اما فرزانه در بیرون شهر در حوالی قبرستان بود . چون ملا محمد سعید باو رسید بیتابانه دویده رو برپای او گذاشت . چون فرزانه باو متکلم شد ، ملا محمد سعید آئین او اختیار کرد . سپس از ملا محمد سعید حقیقت اینکار را ، بعد از انکار سخت پرسیدند جوابداد چون اورا دیدم ناچار بیپایش افتادم و چون متکلم شد عاشق او گشتم . ملا محمد سعید ، فرزانه بهرام را فرزانه دلربا میگفت .»

انتون بشویه و اورج

فرزانگان انتون بشویه و اورج از مردم نصاری و ثروتمند و تبعه حکومت پرتقال بودند . میلی بصحبت درویشان پیدا کردند . چون بفرزانه بهرام کوچك رسیدند دست از ثروت و مایملك خویش برداشتند . طریقت وی اختیار و مرید او گشتند . بلباس قلندری درآمدند و پوشیدنی را بر خود حرام نمودند . فرزانه بهرام آنها را مسیح میخواند . در زمستان و تابستان لخت و عریان میگشت . ریاضتهای سخت نمودند از خوردن گوشت دست برداشتند و خوراك را کم نمودند زبان بسؤال نمیگشودند و بكشف و شهود نایل گشتند . روزی بدطینتی آنها را بزد چندانكه بدنشان مجروح گردید . بستمكار نگاهی ننمودند و از او جدا شدند . صاحب دبستان به آنها رسید . از رنجش جويا شد . پاسخ دادند از تن خویش رنجور نیستیم ، ولی اندوهگنیم كه دست و مشت آن مرد رنجه گشت . امامقلی وارسته چه خوش گفته .

خار در جسمم ار شكست چه غم غم آن میخورم كه خار شكست

فرزانه رام بهت

فرزانه رام بهت از برهمنان دانشمند هندو و ساكن بنارس بود . چون بفیض صحبت فرزانه پورفرشاد معروف به بهرام كوچك رسید . طریق او را اختیار و از زمره مریدانش گشته مراحل سلوك را طی و بمقام كشف و شهود نایل گردید . مـوبد

هوشیار در تعریف او میگوید که بارها اخبار مغیبات از او شنیده است .

فرزانه رامچند کهتری

فرزانه رامچند کهتری از بزرگان فرقه سامان سهگل میباشد و بهمریدی
فرزانه بهرام فرشاد افتخار میکرد . بواسطه تبلیغات او ورام بهت گروه بیشمارى
از هنود طریقت و ارشاد پور فرشاد را از جان و دل پذیرفته و در سلك مریدانش
داخل شدند .

سایر علاقمندان و اخلاق فرزندگان زرتشتی

صاحب دبستان مینویسد که اگر بخواهد نام آن مایه ازطوایف و اهم را که که بکیش و کنش و طریقت فرزانه بهرام‌پور فرشاد شتافتند ذکر کند سخن به - درازا کشد و نامه تطویل پذیرد .

بقول صاحب شارستان ، شاه فتح‌الله و همدرسان دیگرش چون محمود شیرازی و اسحق در مجلس مریدان و مخلصان ذوالعلوم (آذر کیوان) شرکت کرده حکمت می‌آموختند .

شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی از مجتهدین گروه امامیه و میر محمد باقر داماد و میرزا ابوالقاسم فندرسکی که از مشایخ عالیمقام اسلام بودند نیز در مجلس دستور آذر کیوان حاضر و از صحبت با او بغایت خوش و خرم میشدند و طالب معاشرت او و مریدانش میبودند . (۱) شیخ بهاء‌الدین در مجلس حضرت دستور آذر کیوان همیشه این رباعی رامیسرود .

در کعبه و دیر عارف کامل سیر
گر دید و نشان نیافت از هستی غیر
چون در همه جا جمال حق جلوه گر است
خواهی در کعبه کوب و خواهی در دیر

(۱) مولانا شبلی نعمانی نیز همین قول را تأیید کرده است. رجوع شود به تذکره دستور آذر کیوان .

میرزا ابوالقاسم فندرسکی بقول صاحب دبستان از اثر صحبت دستور آذر
کیوان و مریدانش آفتاب پرستی و ترك آزار جانداران را پیش گرفت و مشهور
است از او پرسیدند چرا با وجود استطاعت بحج نمیروی ، جواب داد برای آن
نمیروم که آنجا گوسپندی را باید بادست خود کشت .

نمودتعلیمات اشو زرتشت « يك راه هست و آن راستی است و دیگر راه نیست »
در بعضی از ابیات قصیده عرفانی این عارف ربانی دیده میشود و گواهیست که
همنشینی با دستور آذر کیوان بر او مؤثر گردیده است . ابیات مذکور بقرار زیر
است :

میتوان از راستی آسان شدن بر آسمان

راست باش و راست رو کانجا نباشد کاستی

این گهر در رمز دانایان پیشین سفته اند

پی برد بر رمزها هر کس که او داناستی

زین سخن بگذر که این محجوب اهل عالم است

راستی پیدا کن و این راه رو گر راستی

قول زیبا نیست بی کردار زیبا سودمند

قول با کردار زیبا لایق زیبا ستی

گفتن نیکو به نیکوئی نه چون کردن بود

نام حلوا بر زبان راندن نه چون حلوا ستی

صاحب دبستان اخلاق و رفتار و کنش بر گزیدگان و فرزنانگان زرتشتی را

چنین میستاید :

« چون کسی از بیگانگان کیش ایشان بمجلس این فرقه آشنا شود او را

نگویند و راه مذهب او را ستایند و بدانچه گوید پذیرند و در تعظیم و تکریم دقیقه

از دقایق فرو نهند . بنا بر اصل مذهب خویش که بهر دین که با اعتقاد ایشان باشد

بخدا توان رسید و اگر جدا گانه کیشان التماس پردازش که آنرا انکار نیز گویند

کنند یعنی شغلی درخواست نمایند تا بدان بحق قربت جویند دریغ ندارند ولی از کیش که او در آنست او را نقل نفرمایند و غیر نفع . رنج رسانیدن واجب شمارند . چون کسی را بدیشان کار افتد از اخروی و دنیوی که ستوده باشد ، آن مایه که توانند در همراهی و مددکاری کوتاهی نگزینند و از تعصب و بغض و حسد و حقد و ترجیح ملتی بر ملتی و گزیدن کیشی بر کیشی احتراز نمایند . دانشوران و درویشان و پرهیزگاران و یزدان پرستان هر آئین را هر آینه دوست دارند و عوام الناس را نیز بد بخوانند و نکوهش دنیا پرستان نکنند و گویند آنکه دنیا نخواهد اورا نکوهش دنیا چه کار . نکوهش پیشه حاسد است و راز خویش بایگانه در میان نهند و آنچه کسی بایشان گوید آشکارا ن سازند .

صاحب دبستان از قول محمود فال حصیری نقل میکند که در سال ۱۰۴۷ هجری موبد مهرباب از مریدان فرزانه بهرام فرهاد در کشمیر سر راهی ایستاده بود . یکی از خراسانیان پیرمردی ضعیف را بجبر گرفته و بار گران بر سر او گذاشت . مهرباب از مشاهده آن متأثر شد و دلش بر پیرمرد ناتوان سوخت و بخراسانی گفت . دست از این ناتوان بدار . من بار گران ترا بمنزلت خواهم رساند . خراسانی متغیر شد و باو دشنام داد . مهرباب بر او وقعی ننهاد . بار گران را از سر ناتوان برداشت و خود باستمگر براه افتاد . هنگام مراجعت ملال در چهره وی دیده نشد . باو گفتند که این خراسانی ظالم ، موبد دانشمندی چون ترا حمال کرده و آزرده ساخت جواب داد او را بد نگویند ، ناگزیر بود بار را بخانه رساند و خود نتوانست بردن . زیرا کسرشان خویش میدید و پول هم چون مشکل بدست آید نمیتوانست برای حمال خرج کند . ناچار بایستی کسی را بجبر بکار وادارد . من از او متشکرم که گذاشت بارش را بمنزل برسانم و هم پیرمرد که کار خویش را بمن سپرد .

صاحب دبستان در دنباله سخن خویش ، از قول ملامهدی لاهوری تعریف میکند که موبد ماه آب برادر کوچک موبد مهرباب که ذکرش گذشت و پیشکار فرزانه بهرام کوچک بود . روزی به پی کار بی بازار میرود از خانه یکی از سپاهیان

وزیر خان میگذرد که می بیند سپاهی غلام خویش را میزد که تو بنده از بندگان مرا
فریفته فروخته ای . ماه آب نزد سپاهی رفت و گفت دست از غلام بدار و مرا بجای
بنده گریخته بپذیر و چندان مبالغه نمود که سپاهی دست از غلام برداشت و او را بنده
خود ساخت . پس از یک هفته از غیاب ماه آب فرزانه بهرام كوچك در حضور ملا مهدی
میگوید که میدانم ماه آب بکجا رفته است . سپس بمراقبه پرداخته بعد از لمحّه سر
بلند نموده میگوید ، ماه آب پرستاری سپاهی میکند و بغلامی تن در داده . فی الفور
متوجه خانه سپاهی شده و ماه آب را میآورد .

منشاء آثار فرزندگان زرتشتی

چنانکه گفتیم هنگامیکه اکبر شاه گورگانی (۹۶۳ هجری) بر اریکه سلطنت هندوستان متمکن گشت، بانتشار اخلاق و حکمت همت گماشت. خدا شناسی و مردم دوستی ورعیت نوازی را شیوه خود ساخت. علمای هر مذهب و پیشوایان هر گروه را بدربار خود طلب نمود و از ایشان برای دانستن معنی توحید و عرفان و حقیقت سلوک و کشورداری و تهذیب اخلاق پرسشها نمود و آنها را بتدوین و تألیف کتب امر و مشوق گردید. کتب قدیمه هر گروه از السنه مختلفه سانسکریت، هندی، پهلوی، اوستا، زند و غیره را در کتابخانه خویش جمع و بترجمه فارسی آنها فرمان داد. بنا براین کلیه کتب قدیم حتی آنهاییکه منحصر بفرد بود در کتابخانه و خزانه شاهنشاهی جمع گشت.

از جمله کتب خزانه شاه، دبستان المذاهب میباشد که در سده گذشته از پرده استار خارج گردید و نواب آقاخان محلاتی آنرا در سال ۱۸۱۵ میلادی در کلکته چاپ و منتشر ساخت. سپس موبد فریدونجی مرزبانجی که شخصی صوفی مسلک بود آنرا بگجراتی ترجمه و طبع ساخت. سرویلیام ژهن دانشمند انگلیسی از کشف این کتاب اظهار بشاشت مینماید و امیدوار است که بسیاری از نکات تاریخی آئین مزدیسنا بوسیله آن روشن گردد. و دیگر کتاب شارستان است که از همان منبع بدست مردم افتاد و آقای مانکجی سهرابجی اسپرن آنرا با کمک سیاوخن هر مزد

یار ایرانی در سال ۱۲۷۲ هجری برابر ۱۸۵۴ میلادی و ۱۲۲۳ یزدگردی بطبع رسانید .

فرزانه بهرام صاحب شارستان ، چنانکه در آغاز کتاب متذکر میشود آنرا در چار چمن تألیف نموده . متأسفانه کلیه نسخ خطی فاقد چمن چارم میباشد و مطبوعه آقای مانکجی نیز باهمان سه چمن منتشر گردیده . ناشر درضمن دیباچه می نویسد : « چمن چهارم که گزارش حضرت آذریانست آن عبارتست از ابتدای حضرت سترک و خشور ساسان نخست الی انتهای حضرت خلیفه الله المعظم و قدوة الائمة المکرم آذر کیوان و حضرت امام کیخسرو اسفندیار ابن کیوان و مدار ریاضات و مکاشفات و مراتب علو درجات ایشان و کردار و افعال آن والا گروه گردون شکوه و بدایت آن خداوندان فرجود و فرنود مر خلائق را وسلوک خاص وعام با ایشان و آن بکثرت تفحص یافته نشد»

اما در سال ۱۳۲۷- هجری موبد بهرام بیژن باتفاق موبد خدا مراد و موبد اردشیر خدا بنده و رستم بهرام سروش تفتی آنرا مجدداً با چهار چمن طبع و منتشر کردند . چمن چهارم بر خلاف توضیح بالا که در موضوع حقیقت آذریان و مدار ریاضت ایشان بایستی صحبت بدارد در موضوع شناختن فلاك الافلاك و نجوم و حکمت سخن میراند و از قلیله یا قلیلو نام منجم ایتالیائی که در سال ۱۱۰۰ هجری بساختن دوربین فلکی موفق گردیده گفتگو میکند . رساله مزبور ظاهر تألیف غنی بن محمد جعفر محمد ولی است و ناشرین اشتباهاً نگاشته فرزانه بهرام پور فرهاد که در سال ۱۰۳۴ هجری (۹۹۴ق) جهان را بدرود گفته تصور نموده اند . (۱) چون رساله نام برده از وقایع سال ۱۱۰۰ هجری صحبت میدارد محال است تألیف فرزانه بهرام صاحب شارستان باشد . چمن چهارم که احوال زرتشتیان آن دوره و فرزنانگان و مریدان دستور آذر کیوان را بهتر روشن میساخت تا کنون بدست نیامده است .

(۱) ناشرین چمن چهارم خیالی خودشان را از روی کتاب شارستان نسخه خطی بنشانی (HP (ms) 3) محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما برداشته اند چه در کتاب نامبرده پس از دو صفحه سفید رساله مذکور کتابت شده است .

دستور ایدلجی دارابجی رستم جی سنجانامترجم گجراتی شارستان که نسخه آن در کتابخانه ملافیروز بمبئی ضبط است مینویسد که بزعم استاد و جدش رستم حره، دبستان بایستی چمن چهارم شارستان باشد که جداگانه تحریر و از مذاهب هنود و سایر ادیان سخن میراند. (۱) دکتر حیوانجی مدی با عقیده بالا موافق و میرزا محسن فانی کشمیری را مؤلف دبستان نمیخواند. اما بزعم ما اگر فرزانه بهرام صاحب دبستان میبود، جزو مریدان آذر کیوان درمورد خویش با اسم فرزانه بهرام صحبت نمیداشت بلکه نامه نگار یا نگارنده و کلماتی مانند آن بکار میبرد. صاحب مآثر الامرا چنانکه پیش گفتیم ذوالفقار آذرساسانی متخلص بموبد را مؤلف دبستان میداند.

دیگر از کتب همان منبع رساله زردست افشار، زنده رود، خویشتاب و زوره باستانی (۲) است که در کلکته بدست آقای عبدالعلیخان شوشتری افتاد و سرجمشید جی جی باهای بارون اول سه رساله اولی را با ترجمه گجراتی در سال ۱۲۱۶ یزد گردی چاپ و منتشر نمود. کتاب مکاشفات آذر کیوان با شرحی که موبد خدا جوی بر آن نوشته نیز در سال ۱۲۱۷ یزد گردی بخرج سر جمشید جی نامبرده چاپ و بار دوم نیز اخیراً طبع و منتشر گردید. اما رساله زوره باستانی را مرحوم مانکجی لیمجی هاتریا با سه رساله زردست افشار، زنده رود و خویشتاب و یک مقدمه و خاتمه از طرف خویش بعنوان آئین هوشنگ در سال ۱۲۹۶ هجری (۱۲۴۸ ی) با کمک ملا بهرام رستم نصر آبادی (نرسی آبادی) چاپ و منتشر نمود. این کتاب

(۱) این قول قابل اعتبار نیست زیرا نگارنده دبستان در ضمن نکارش خود را بعنوان کودک خردسال و تحت پرستاری موبد هوشیار نام میبرد در حالیکه فرزانه بهرام در آن وقت مردی سترک و نامور بوده و شرح فعالیت فرزانه بهرام فرهاد خلیفه او که بارشاد خلق مشغول بوده در دبستان آمده است.

(۲) رساله ایست تألیف آذر پژوه مترجم فاوسی آن معلوم نیست و در معرفت مبدأ و معاد و زمان و جهان و جهانیان و شناختن راه نیک و بد و تفاوت بختیاری و نابکاری و بالاخره در عرفان و حکمت سخن میراند. زوره بفتح اول و سوم در فرهنگ دساتیر و برهان قاطع بمعنی فعل و باب و سوره آمده است. بنظر میرسد که سوره معرب آنست.

نامهای کتب زرتشتیان

صورت ذیل کتب نایابی است که نویسندگان آن کلیه زرتشتی بوده اند و فرزانه بهرام در کتاب خویش شارستان از آنها نقل قول مینماید .

آذرپرستان از حکیم الهی بوذرجمهر - شکوه ساز از حضرت ساسان دوم ، هر دو در موضوع حکمت - هنر آباد از حکیم فاضل دستان بن سام ، موضوعش نجوم و حکمت - کردار نامه و دادنامه ، هر دو در موضوع دین و حکمت و علوم روحانی - نهاد شاهی - آئین خسرو از ایزد گشسب - جاماسب نهاد گرد آورده فرزانه صاحب جمال - آئین بهمنی - داراب نامه - دانش افزای نوشیروانی نگاشته بوذرجمهر - باستان نامه دانشور - خراد نامه - نهاد خسروی - نصایح الملوك تألیف آذر مهر - گلستان پینش تألیف خراد بن آذر گشسب - نوروز شاهی تألیف خراد برزین بن سیمای برزین - فرهاد کرد - فرهاد نامه در موضوع رستم و کارهای خانواده اوصحبت میدارد - شکوه افزا - ستایش خسروان تألیف آذر پژوه - آئینه آئین تألیف فرزانه جاماسب - نهاد موبدی - رهبرستان تألیف حکیم کامل خراد برزین در موضوع حکمت - خردکام تألیف بهمن - بزم سور - آئینه جهان نما - جامع تهمورث - چهار کتاب اخیر راجع برستم و اسفندیار و زال و حقیقت سیمرغ صحبت میدارد - شید آئین از فرزین فرهنگ در موضوع حکمت و نجوم - ماه آذر فرمان هر مز نوشیروان کتابی در موضوع شناختن آتشکده ها و آداب زیارت نوشته است - پالان خران تألیف شیدوش بر خلاف فقهای نادان صحبت میدارد . گلستان دانش تألیف آذر پژوه بن آذر آئین بن کستهم در داستان بزرگان باستان و بانو گشسب دختر رستم که در سال سوم جلوس کیخسرو وفات یافته صحبت میدارد و گزارش مؤلف بهمن نامه رادر آن مورد غلط محض میداند .

صاحب دبستان در ضمن سخنرانی از رسوم آبادیان و پارسیان یا ایزدیان از

کتابهای زیر اسم برده یا نقل قول مینماید . آمیغستان - دساتیر (۱) دارای اسکندر
تألیف داور هوریار - اخترستان - جشن سده تألیف موبد هوشیار . (هوش) سرود
مستان تألیف موبد هشیار . جام کیخسرو متضمن مکاشفات آذر کیوان و تفسیر موبد
خداجوی بر آن - شارستان تألیف فرزانه بهرام بن فرهاد - زردست افشار (۲) نوشدارو
وسکنگبین تألیف موبد سروش - بزمگاه تألیف موبد خوشی - ارژنگ مانی تألیف
فرزانه بهرام فرهاد - تبیره موبدی تألیف موبد پرستار - داستان ادرسه بقول صاحب
دبستان تذکره عارفان و بزرگان زرتشتی است - آمیز فرهنگ از درویشان آبادیه
صحبت میکند - مهین فروش از معجزات زرتشت که درجائی ذکرش نیامده سخن
میراند - اندرز جمشید به آبتین تألیف فرهنگ دستور - سمراد نامه تألیف کامکار
رمزستان تألیف زردشت .

از کتابهای نامبرده در دبستان فقط چهار کتاب دساتیر ، جام کیخسرو ،
شارستان و زردست افشار در دست است .



تذکره صاحب‌دلان گذشته تا آنجائیکه مارا توانائی پژوهش بود پایان رسید
اینک بذکر صاحب‌دلان زرتشتی معاصر بعدی که خبر بدست رسیده است میپردازیم .

(۱) راجع بدساتیر رجوع شود به فصل قدمت دساتیر در این کتاب و دساتیر کتاب
آسمانی نیست تألیف نگارنده بمعی ۱۹۲۸
(۲) زردست افشار چنانکه از دیباچه آن برمیآید تألیف فرزانه دادپویه بن هوش
آئین می باشد و صاحب دبستان اشتباهاً بموبد سروش نسبت داده است .

فرزانه مهر بابا

فرزانه مهربان پور شهریار پور مندگار ایرانی معروف بمهر بابا از اکمل صاحب‌دلان و سرو شاورزان و اصلان باصل خویش میباشد و بهندی اورا آوتار (۱) گویند و آن اصلی است که مولانای رومی در آغاز مثنوی از آن صحبت میدارد. هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

مهر بابا در ۲۵-فوریه ۱۸۹۴ میلادی (۱۲۶۳ی) از عالم علوی بجهان نیستی و خیالستان فرود آمد و در دبیرستان و دانشکده پونه بتحصیل علوم ظاهری پرداخت در دوران خردی شیفته اشعار صوفیانه و نوشتتهائی بود که از روحانیات و معنویات صحبت میداشت. چون بسن ۱۹ سالگی رسید حضرت باباجان از صاحب‌دلان با کمال و اصلان بحق که در زیر درخت بید کنار خیابان پونه مقام داشت اورا بخود خواند و پیشانیش را ببوسید. مهر بابا فی الحال بیهوش افتاد و بعالم علوی صعود و بمعرفت اصل خویش نایل گشت. سه روز در عالم معنا و نور بسیر و گردش پرداخت وقتی بیهوش آمد مجذوب و روحش در عالم علوی بخود مشغول و از اطراف و عالم سفلی و جسمانی بیخبر. ۹ ماه از این مقدمه گذشت. سپس بحال جذبه و مستی و بیخودی بملاقات عارفان کامل اطراف مانند نارایان مهاراج، تاج‌الدین بابای ناگپور و سائی بابا رفت. عارف اخیر چون او را بدید گفت «پروردگار» بعد اورا بخدمت او پاسنی

(۱) آوتار بهندی مراد از حلول روح خدا بکالبد انسانی است.



فرزانه مهربابا

مهراج خلیفه خود که در همان نزدیکی میزیست دلالت نمود ، بدانجا شتافت اما صاحب‌دل همینکه او را از دور بدید سنگی بطرفش پرتاب کرد و درست برپیشانی او همان نقطه‌ئی که بابا جان بوسیده بود اصابت کرد . ضربت سنگ مهر بابا را از عالم مستی و بیخودی بخود و بهوش آورد و روحش از عالم علوی هستی به عالم سفلی نیستی و خیالستان فرود آمد لیکن به ترقیات روحانی او نه آنکه صدمه وارد نیامد بلکه نیرویش زیاده تر گشت . این صعود و قعود تا سال ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۰ی) بتدریج به مرحله کمال رسید . سپس او پاسبانی مهراج به چند نفر از مصاحبان خود دستور داد که مصاحبت مهر بابا را اختیار و با او همراه گردند . او پاسبانی مهراج هنگام جدائی خطاب به مهر بابا فرمودند که تو آوتار این زمان هستی . مهر بابا پس از آنکه بخود آمد و توانست دوباره به عالم جسمانی متوجه گردد خانقاهی را در پونه و سپس بمبئی و بالاخره در قریه مهر آباد احمدنگراز بخشهای بمبئی تشکیل داد . در دوران اولیه در خانقاه اخیر اساس یک دبستان، بیمارستان، خانقاه مجذوبان و مستان و بیخودان و خانه مهر و عشق را بریخت . مهر بابا در دهم ژوئیه ۱۹۲۵ میلادی (۱۲۹۴ ی) مهر خاموشی بر لب نهاد و اینک که ۳۴ سال از آن میگذرد همینطور ادامه دارد .

مهر بابا در طی سالیان دراز افکار خود را بوسیله یک تخته القبای انگلیسی بمردم میفهماند ولی از سال ۱۹۵۴ (۱۳۲۳ی) آنرا هم بکنار گذاشت و با اشارات افکار خود را بطرف میدهد .

مهر بابا محض کمک به پیشرفت روحانی عارفان و اعتلای کاینات و فعالیت در طبقات علوی و باطنی عالم با اعتکافات و روزه‌های طولانی میپردازد . بتمام نقاط و گوشه و کنار هندوستان مسافرت و مستان صهبای عشق و بیخودان را جمع و در پیشرفت روحانی آنها کمکهای لازمه نموده است . چندین بار باروفا و امریکا و شهرهای خارجه مسافرت و انبوهی از مردم و پیروان ادیان مختلفه بمرییدی و نزدیکی و اخلاص باوسر افزاند .

مهر بابا بمیریدان وعاشقان خود اندرز میدهد که دین خود را ترك ننمایند بلکه جوهر و مغز آنرا بفهمند و با معرفت زندگی کنند . صاحب مثنوی هم در این مورد فرماید :

ما ز قرآن مغز را برداشتیم استخوان پیش سگان انداختیم
مهر بابا چنانکه بعضی را گمان است در فکر تشکیل سازمان فرقه‌ئی یا مذهبی نیست بلکه پیغام مهر و راستی را بجهانیان میدهد و امیدوار است مردم بفهمند و پی ببرند بر اینکه حقیقت واقعی تنها حقیقت خداوندیست . تألیفات جاودانی او به انگلیسی است و عبارتست از :

God Speaks-Listen, Humanity-Discourses-Life at its Best

Beams -Messages . کتابهایش فی الواقع سرمایه روحانی است برای جهان بشر امروزی بگفته خودش بوسیله خاموشی ارمغان گرانبهای نادیدنی را بانسان امروزی میبخشد و آن طنین تموجاتی است که بیاطن افراد وارد و روحانیت فطری آنها را بیدار و بمعرفت يك حقیقت یزدانی و راستی جاویدانی و یگانگی و اتحاد فصل نشدنی کلیه جانها برآه میاندازد .

رسالت او برای بیداری مردم است نه تعلیم آنها . راستی را بمردم میدهد نه گفتار را در دوره آوتاری فعلی موجد تولید قسمی از ارتعاشات خلاقیه حیات گشته که انسان بوسیله آن بازآزی کامل و عشق لایزال و بینش رخشان حقیقت برسند و این تنها راهی است که بدانوسیله صلح و صفا ، هم آهنگی و سازش ، خوشبختی و شادمانی را میتوانند باغوش کشند . فعالیت دینامیتی او همه عوامل حیاتی را فرا گرفته است تا ابرهای تیره و تار و درهم برهمی که جهان بشریت کنونی را درخود پیچیده است بگسلاند و بوسیله تولید و جریان ارتعاشات مهر یزدانی از محدودیت خودبینی و خودخواهی بیرون کشانیده و در فضای نامحدود زندگانی یگانگی جاویدانی داخل گرداند .

کرامات و خوارق عادات زیادی را باو نسبت میدهند ولی چون ذکر آنها

شوه ناخشنودی اوست از ذکرش خودداری مینمائیم و بگفته‌های او میپردازیم. از سخنان اوست :

در ماهیت خدا نمیتوان بحث کرد - خدا را نمیتوان بدایرهٔ تئوری کشید - در مورد خدا نمیتوان سخن راند - خدا را نمیتوان بیان کرد - خدا را نمیتوان فهمید - اما میتوان با عشق پاک و خود گذشتگی چون خدازیست.

دین یعنی بخدا عشق ورزیدن و این عشق هدف تعلیمات همه مذاهب میباشد هر فردی از افراد چه عالی چه پست و چه بانوا و چه بینوا میتواند دارای این عشق گردند .

پیروان هر گونه مذاهب یا فرق میتوانند بخدا عشق ورزند بخدائی که در کانون دل هر يك از مخلوقات مقام دارد تنها بوسیله عشق پاک میتوان نزدیک شد . دین هم مانند پرستش و عبادت بایستی قلبی و از ته دل باشد . اگر مردم بجای ساختن کلیساها ، کنیساها ، آتشکدهها ، بتکدهها ، معابد و مساجد هر يك برای اقامت خدای خود در کانون دل خویش محرابی میساختند کار من آسان میشد . اگر بعوض تعویل مراسم عادی و قدیم دینی مردم بامهر و خود گذشتگی در خدمت هم نوع خویش میکوشیدند و یقین میداشتند که خداوند تعالی یکسان در قلب همه مخلوقات جای دارد و خدمت بآفریدگان خدمت باوست کار من آسان میشد .

حقیقت شما را بطرف خود جذب میکند و خواب و خیال شما را بطرف خود اگر کشش حقیقت را رها کنید در دریای خواب و خیال غرق میشوید - اگر بر هر دو تکیه کنید خرد و خمیر میشوید - پس بوسیلهٔ عشق کشش خواب و خیال را ترك و در حقیقت محو گردید.

چنانکه خدا نامحدود است خیال و وهم و تصور نیز نامحدود و آنچه از آن تراوش کند نیز نامحدود است . ما میتوانیم در هر چیز و همه چیز بطور نامحدود فکر کنیم . علم طبیعی چنانکه میگویند با ماده و نیرو (انرژی) سرو کار دارد . علم طبیعی در قلمرو دل فرمانرواست . اما علم روحانی نیز موجود است که قلمرو

فرمانفرمائش آنطرف مرز دل میباشد . علم طبیعی و علم روحانی هر دو نتیجه بخش اند .

ظهور نتایج علم طبیعی بوسیله ذکاوتست و ظهور نتایج علم روحانی بوسیله عشق . وقتی که عشق کاملاً بتجربه رسید آنگاه بمعرفت خداوند نامحدود که سرچشمه علم روحانی است نایل و دیده میشود که همه چیز سوای او خواب و خیال و سرابی بیش نیست . چون پایه علم روحانی تنها برعشق قرار دارد خارج از قوه ادراک و فهم دماغ جسمانی است ، و پر است از حملات ضد و نقیض که تنها عشق میتواند با آن روبرو شده پیروز درآید . علم طبیعی باعث افزونی خودبینی و خودخواهی است اما علم روحانی هادم اساس و بنیان آن میباشد .

در دنیای مادی يك دينار قيمت دارد . در عالم لطیف مثال يك يك مثقال فعالیت قیمت دارد . در عالم دل يك يك نیروی فکر قیمت دارد و آنطرف عالم دل تنها خداست که ارزش دارد ولی باز آنطرف تر و در عالم ظهور خداوند بشکل انسان ارزش همه چیز هیچ است و ارزش هیچ چیز همه چیز . خدا گوشش بگفتارهای زبانی چون اوراد و اذکار و رازونیا و مناجات بدهکار نیست و هم گوشش بزبان دل چون تفکر و تصور و خیالات نیک خدائی بدهکار نیست فقط بزبان باطن که عبارت از مهر و محبت و عشق باشد گوش میدهد . پس عاشق شو بخدا و در همین زندگانی نعمت آزادیت را بدست آور . و این عشق بخدا را بمراتب گوناگون میتوان به منصفه شهود آورد تا بوصل خداوند محبوب خود نایل گشت . برای مردم عادی که بزندگان روزانه مشغولند راه عملی نمودن عشق مذکور آنست که نسبت بعموم بشر قطع نظر از دین ، ملیت ، نژاد یا فرقه و ایمان باینکه خدا در قلب همه موجود است خیال خود را مهرزا ، گفتار خود را مهرانگیز و کردار خود را پر از مهر سازند .

بایستی چنان زیست که زندگانی مان ازطرف خدا برای جهانیان پیام راستی باشد . اگر در زندگانی خود در انجام وظایف روزمره دنیائی عشق ، خدمت و

درستی را متجلی سازیم چنانست که بدون ترك دنیا تارك دنیا شده‌ایم

منظور از مراسم و آداب دینی مذاهب و فرق گوناگون تولید جریانات عشق رحمانی است. لیکن معتقدین بآن مراسم غالباً روح خود را بآن مقید میسازند که بطور میکانیکی تکرار مییابد.

تقید بمراسم سخت ظاهری محض نمودن خدا دوستی و خدا پرستی خویش نه آنکه جریانات عشق را محدود میسازد بلکه باعث تفرقه و جدائی بین مذاهب میگردد.

آداب و مراسم ظاهری روح را بجهالت و امتیازات اوهای مقید و مانع تابش نور حقیقت میشود. جوینده واقعی حقیقت، خواهان زندگانی باطنی است که بر پایه عشق بخدا شالودمریزی گشته و این عشق خواهشات دیگر را نفی و فقط يك آرزو و انتظار باقی میگذارد و آن وصل بخدای محبوب است و نمودن عشق خویش بوسیله مراسم ظاهری، برایش دیگر لزومی ندارد. زیرا دلبستگی بآن، زندگی حقیقی را کج و معوج میسازد. روح آزاد خود را بچیزهای غیر لازم مقید نمیسازد و تحت نفوذ تمایلات تفرقه‌ئی و جدائی که مولد آن قید بمراسم و آداب ظاهریست واقع نمیشود.

در این اواخر تأکید و مبالغه من در مورد درستی است. اگر عشق ما بخدا درست و حقیقت داشته باشد با او یگانه می‌شویم. نادرستی، ریاکاری و ظاهر سازی که در جهان امروزی موجود است هرگز سابقه نداشته است. اگر کمترین پرده ریا در خیال و گفتار و کردار ما راه یابد خدا که در ژرف‌ترین نفس ما مقام گرفته در پس آن پرده پنهان میشود. ریاکاری افعی ایست که میلیونها سر دارد. عارفان و صاحب‌دلان زیادی امروزه هستی دارند که درستی و بی‌ریائی را بمردم اندرز میدهند ولی خودشان تا بعمق در آن غرقند. با ایمان کامل می‌گویم در قلب هریک از شما خدا موجود است و اگر او را بحقیقت و درستی دوست دارید در همه جا و همه کس میتوانید او را بعیان ببینید. بیاد داشته باشید اگر عاشق خدا نیستید و در پیروی

زندگانی پاك و پرهیزگارانۀ ناتوان هستید لاف خود را بمثل مردم پرهیزگار و عاشق خدا نشان ندهید و بدانید که بدترین اشرار و اوباش بهتر از صاحب‌دلان و پرهیزگاران ظاهر ساز و ریاکارانند.

معرفت خدا عبارت از آزادی از قیود اوهام خواب و خیال است. هر چند کوشش و کشمکش ما برای تحصیل آزادی بیشتر و شدیدتر شود فشار اوهام خواب و خیال هم بیشتر محسوس میگردد زیرا کوشش و کشمکش ما برای آزادی آنرا بیدار و آماده نبرد میسازد و خود را بنظر ما ثمرۀ نيك کشمکش و حقیقت متجلی میسازد. همه کارها خوب یابد، داد یا بیداد، خیرات یا غیر آن باعث استحکام زنجیر قیود اوهام خواب و خیال است. هدفی زندگی حصول عدم علاقه کامل به نتیجۀ فعالیت است، و آن ترك فعالیت نیست بلکه وقتی خودی فراموش شد، در عین فعالیت شدید بی‌علاقگی به نتیجۀ، نصیب میگردد. عرفان وسیله‌ایست برای قطع زنجیر قیود فعالیتها، با تمرین بی‌علاقگی به نتیجۀ، در عین فعالیت شدید. در هر حال روش زیستن يك زندگانی توأم با بی‌علاقگی به نتیجۀ کامل آنست که خود را کاملاً تسلیم سازیم یعنی از خود بمیریم و برای خدا زنده باشیم تارضای او بوسیله ما انجام یابد.

اگر بمردم بگوئیم نيك باشید چنین تلقین میشود که خودمان نیکیم و آنها بد. اگر بگوئیم دلیر، امین و پاك باشید شنوندگان احساس میکنند که گوینده دارای صفات نامبرده است و آنها بزدل و خائن و ناپاك هستند. عملاً خدا را دوست داشتن آنست که هم‌نوع خود را دوست داریم. اگر احساسات ما نسبت بدیگران عین احساساتی باشد که برای عزیزان خود داریم خدا را دوست میداریم. اگر بجای انتقاد و جستن عیبهای دیگران بخود متوجه شده و بدیها و عیبهای خویش را برشماریم خدا را دوست میداریم. اگر بعوض کردن از دیگران و آباد کردن خود از خود کننده و دیگران را آباد کنیم خدا را دوست میداریم. اگر از مصایب دیگران مصیبت زده شده و از خوشبختی دیگران احساس خوشبختی نمائیم خدا را

دوست میداریم . اگر بجای نگرانی از بدبختی خود خویشتن را خوشبخت تر از بسیاری مردم دیگر بپنداریم خدا را دوست میداریم . اگر بفهمیم و احساس کنیم که بهترین راز و نیاز و پرستش خدا آسیب و آزار نرسانیدن بآفریدگار اوست خدا را دوست میداریم . برای اینکه بتوانیم خدا را آنطوریکه باید دوست داشته شود دوست بداریم بایستی برای او زیست و برای او مرد و دانست که هدف زندگی عشق بخداست و جستن او در نفس خویش .

آقای کیخسرو شمس پور سهراب مقیم خرمشاه یزد ، جوان پرشور و حرارتی است که در وادی عشق گام میزند . بامطالعه آثار مهر بابا غایبانه دلداده و مرید او گردیده و در زمان تخیل و تفکر ، با ذوقی وافر نثر و نظم را بیاد دلدار خود نگاشته که در نوع خود دلکش و شیرین است و چون ازدل بی ریای گوینده اش صحبت میدارد بعضی از آنرا بعد از تذکره مهر بابا میآوریم تا شاید دیگران نیز مانند نگارنده این اوراق از آن بهره ولذت برند :

بیدار شو - بیدار شو

ای دل بتو مژده ئی عطا خواهم کرد باش تا طلعت مهر از افق شرق دمد .
ای بلبل آشیان قدس بجز در سرای مهر مسکن مگیر . و ای طوطی شکرشکن
دهر بجز از قند پارسی شهدی مپذیر . طیر هوس بجز در فضای محبت طیران منما .
وای انس ساجد ، بجز در ساحت مهر گام برمگیر . دوبین احوال ، در مردم دیده ،
بجز یکی مپذیر . و ای کبوتر عاشق ، بجز در لانه الفت ، جای مگیر . خنگ
سرکش بجز در میادین انس جولان منما . وای دل هر جائی بجز الف یار نقش
دیگر مپذیر .

ای پارسی پارسا . آنی بیا در کوی ما

خود را بهل تا هن تو را ، بر عالمی سرور کنم

صبح ازل از پرتو مهر ساحت ارض منور گردید، شعاع اپدی از انوار سرمدی
افلاك را بهره ئی بخشید. زلف زناروش چون کمند محبت ، از لامکان به محور کون
ومکان در نوردید .

استوا خط زسر زلف جهان پیمایش چون کمندی که چوزنارمیان بر بندد
باد ازل از جام محبت بتشنگان وادی عشق لبریز، لاله داغ دیده ، بکف ایاغ
کشیده ، بر اثر پرتو مهر ، چون آذر آذر آبادگان شعاعش بافاق تاییده . ای دل
هر جائی هنوز در خواب غفلتی !!!

مهر آمده از لامکان بیدار شو بیدار شو
عطر گلی از زر دهشت عطار شو عطار شو
عطار احد از بوستان صمد گلی آورده که آفاق را عطر آگین کند . ای شامه
زکام دیده ، مگر تا بحال به نشده ئی !!!

مهر زمان از لامکان آورده آن یکتا گلی
آفاق عطر آگین کند بر هم زند اوضاع را
اسرافیل زمان ، نوح سان ، ازغراق جهان ، بکشتی امان خوانست . ای
عنقای وجود، باشد که پیش از کن فیکون از نفخه صور بسلسله قاف در آئی .

مهر یزدان بجهان داد ندای حق را
چون شکست مهر ز خاموشی ما خون بر پاست
آن چنان سلسله کون و مکان در شکند

که ز هر سو بدمد نفخه صور از چپ و راست
حاش الله که نماند بجهان ربیع وجود
این تعادل که ز عکس العمل ما برخاست
ای دل شمس ستان نور ، ز مهر ازش
تا چو خورشید ابد نور دهی بی کم و کاست

مهریزدان به جهان سلطه کند یک ایما

دوره‌ها بود که دل طالع ز صہبا میکرد
تسار ایمان زدم نای تمنا میکرد
چون بشارت ز شہ و وصف مبارک میشد
این دل غمزدہام غوص بدریا میکرد
در خط دایرہ کون و مکان پیدا بود
آن شعاعی کہ ز مهرش دل شیدا میکرد
حالیا صبح ازل از افق طالع و مهر
برقع انداختہ شد راہ بہ یکتا میکرد
زلف زنار و شش شور چلیپا میکرد
گر چہ امروز نشد حتم بفردا میکرد
این نہ آنست کہ امروز منور گشتہ است
گاہ زردشت و گہی خود ید بیضا میکرد
از ازل تا بابد مهر دل و جان یکسان
احولی بر سر یکتاش عددہا میکرد
پیر میخانہ ما سفت در مکنونی
قبلہ را جم بسر بادہ هویدا میکرد
شرع از کعبہ اگر چہ ببرد راہ بدوست
دل افسردہ ما ذکر خدایا میکرد
ای دل سوختہام آنچه تمنا کردی
آتش افروختہ شد حل معما میکرد
ہر طرف نفخہ صور است ز مهر ابدی
غصن کسری شجرہ کار مسیحا میکرد

نار عشاق که از حنجره مهر افروخت
شعله و گرمی آن شمس تماشا میکرد



وقت طلوع آفتاب ای دل دمی بیدار باش
پرتو ز مهر است جان از جان و دل هشیار باش
آمدند ندا از آسمان از بی نشان لامکان
بر کوی دل پرتو بجان از پیچ و خم هموار باش
صبح است برخیز از مکن مرده بده بر این و آن
کامد بهار مهربان بر نقطه‌ئی پرگار باش
زردشت گوید هر زمان از نای آن پیرمغان
کای دیده حق بین بیا آماده دیدار باش
گوشم شو محو از جهان مهر حقیقت شد عیان
تابان بدل انوار حق خاموش در گفتار باش



یک شمه از اسرار من

گر مهر یزدان رو کند ، ایما هویدا می‌زم
لبرابه گفت و گو کند ، من شور و غوغا می‌زم
ای عاشقان کوی دل ، وای غلافان آب و گل
فیض ار کند روح القدس ، من شور و غوغا می‌زم
اشک اربدل افزون کنم ، دل را بخون مجنون کنم
با این دل مجنون صفت ، من شور و غوغا می‌زم

در کوی وحدت جان دهم ، جان در آبان جانان دهم
 با جان بیجانی نگر ، من شور و غوغا میزنم
 يك جرعه ئی از جام جم ، افتاد هندوستان بهیم
 گر قطره اش بر من رسد ، من شور و غوغا میزنم
 وصفش ننگجد در جهان ، شرحش نیاید بر زبان
 ز نار زلفش شد عیان ، من شور و غوغا میزنم
 مهر ازل کردم زند ، افلاک را بر هم زند
 آن دم که لب بگشوده شد ، من شور و غوغا میزنم
 آتشکده در هر زمان ، مهرش زنای مهربان
 چون شعله زده بر این و آن ، من شور و غوغا میزنم
 ای بی وفا شمس جهان ، که ظاهر و گاهی نهان
 چون مهر حق گردد عیان ، من شور و غوغا میزنم



ایمازیک اشاره

بر گشال لب جان جانم آتش از نا میزنم
 چهار رکن جعد مشکینت بدلها میزنم
 گر نحاس و یا حدیدی از خودی بگنجد لا
 چون که اکسیر وجودت از سراپا میزنم
 قلب ماهیت ز فهم عالمان این زمان
 لامحال آید ولی سرش هویدا میزنم
 گر سگی افتد بشور مزار بعد ازینجسال
 ملح گردد از جسد ملحش بهر جا میزنم

هر فلز با هر حجر در صنعت مینا گری
 کیمیا را خاک بر سر راز افشا میزنم
 فاش کردم سر مرموزی ز ابنای جهان
 مرهمی دارم که من نشتر بهر جا میزنم
 گر تو داری يك خبر بر طالع مهر زمان
 هم دل و هم جان سپاری وصف یکتا میزنم
 گر گشاید دیده اکسیر سان آن مهر ما
 هر دو کون کیمیا را بر سر پا میزنم
 عارفی کو تا که دریابد ندای ما در آن
 گوهری دارم که یا رب حرف ایما میزنم
 گر که خود را تشنه از رمز نهان دیدی بیا
 اکسیر شمس از مهربان بر طور سینا میزنم

هماجی

فرزانه هماجی پور جمشیدجی عارفی بودپا کنهاد ، پرهیزگار ، عابد و خدا پرست . در شهر بروچ نزدیک سورت چون مردم عادی میزیست و سبزی فروش بود . احوال اندرونی و روشندلی خود را پنهان میداشت . درگیر و دار کشمکش و مباحثه پارسیان در مورد تقویم در بروچ در سال ۱۱۵۱ یزد گردی و اسقاط جنین یک بانوی حامله پارسی بنام خانم موبد پادشاه پیرو تقویم قدیمی بواسطه اردنگ ناشناسی ، یکنفر که با فرزانه هماجی بد دل بود او را بر حمله بر بانو متمم ساخت و گواهی داد بر اینکه اسقاط حمل بواسطه اردنگی بوده که وی بر پهلوی خانم زده است . دادگاه جنائی بمبئی فرزانه هماجی را محکوم بمرگ نمود . (۱) فرزانه در طی جریان محاکمه سکوت اختیار کرد و چون قاضی رأی دادگاه را اعلام نمود ، گفت من بیگناهم . چهار روز پس از مرگم آنکه گواهی دروغ داده در کثافات مستراح جان خواهد سپرد . قاضی نیز بواسطه عدم تحقیقات کامل چندی بعد بسزا خواهد رسید . هر کس که پس از مرگم مراسم دینی مرا بجا آرد و آفرینگان بخواند دادار هر مزد او را بمراد دلش خواهد رساند . قاضی و حاضرین بر گفتار او بخندیدند حکم دادگاه در روز باد ایزد و دیماه جاری شد و فرزانه هماجی اعدام گردید . چون فرزانه هماجی کالبد خاکی را بگذاشت چهارروز بعد چنانکه فرموده بود شاهد نادرست از سردر مستراح افتاده خفه گشت . از وقوع این حادثه عموم مردم حوالی بصاحب دلی و روشن ضمیری فرزانه پی بردند و پارسیان بروچ و نوساری و سورت و بمبئی و اودواده بادای مراسم دینی بیاد او کوشیدند . اینک نیز بسیاری

(۱) برای اطلاعات بیشتر رجوع شود بمجله موخت شماره ۲ سال ۱۱ ص ۲۶ بمقاله

از خاندان پارسی در سر سال فرزانه هماجی بنام او آفرینگان میخوانند و از روان پاکش کمک میطلبند . انجمن پارسیان هند با اتخاذ قطعنامه عمومی نام او را در ردیف بزرگان و سران دین در آفرینگان قرار دادند و امروز اسم او در همه آفرینگانها و مراسم دینی که موبدان بجای میآورند بنام بهدین هما بهدین جمشید ذکر میشود . صاحب پارسی پراکش خان بهادر پتل و نویسندگان دیگر چ-ون سهرابجی منوچهر جی دهسائی صاحب خدانامه واقعه مذکور را در آثار خود ضبط نموده‌اند.

دستور سهرابجی

دستور سهرابجی پورموبد جمشیدجی نالادارو ، دستور دانشمند و پرهیزگار وعابد و عارف پارسی مقیم سورت و کسی است که در مراسم تخت نشینی (تقدیس) آتش ورهرا م قدیمی سورت بنیاد نهاده شت پشوتن جی کالابھائی و کیل (۱) شرکت کرده است . دستور سهرابجی روزگار خود را در آدریان یا آتش ورهرا م در انجام مراسم دینی یا بندگی اهورا مزدا بی پایان رسانیده و در تاریخ ۳۰ اکتوبر ۱۸۳۰ میلادی رهسپار جهان مینوی گردید . پس از خ-روج روان از کالبد و بعد از غسل هنگام تکفین برسم زرتشتی سدره و کشتی بر او میپوشانند و کلاه بسرش میگذارند و جدا گانه بر سنگ میخوابانند و از اطرافش دور میشوند . در آن عهد در سورت رسم چنان بود هنگامیکه میت را پس از غسل و تکفین جدا می گذاشتند نسا شمرده میشد و نمیبایست دوباره بآن نزدیک گردند.

لحظه ای بعد از آنکه کالبد دستور سهرابجی جدا گذاشته شد کلاه فراخ از سرش بیفتاد . حاضرین از مشاهده آن پریشان میشوند زیرا که سر میت زرتشتی نباید برهنه باشد و نمیتوانستند دوباره بآن نزدیک گشته کلاه بسرش بگذارند . اما در همان حین کالبد بیجانی که بطور ادب طبق قانون زرتشتی دست بر سینه داشت باتأیی دست بلند کرده و کلاه را با دو دست محکم بسر گذاشته و باز بطرز ادب دست بسینه میگذارد . حاضرین از دیدن آن در شگفتی میشوند و بروشنضمیری و صاحب دلی او پی میبرند.

دستور سهرابجی در طی عمر خود آنی سرش برهنه نبود و بکلاه بر سر عادت

داشت . بدین علت چون روان کالبد را بی کلاه دید با کمک جسم مثالی آنرا با دست بسر گذاشت . باید دانست که روان پس از مفارقت از بدن با کالبد همراه و تا صبح چهارم در محل و مأوای خود حاضر است . بنابراین در دین آمده در جائیکه میت خوابانده شده تا سه روز و سه شب چراغ بیفروزند .

واقعۀ فوق در کتاب گجراتی بنام « اوراد فراموش شده اوستائی » ثبت است و نویسنده آن موبد دهنجیشاه نوشیروانجی نالا دارو تذکر میدهد که شخصاً بسورت رفته و از جدۀ مرحوم برزوجی و کیل که ناظر واقعۀ بوده و در آن وقت حیات داشت تحقیق کرده نوشته است . آقای دهسائی صاحب خدا نامه نیز شرح این واقعۀ را در کتاب خویش آورده است .

فرزانه خدا بخش

فرزانه خدا بخش بن بهرام بن هیربد خدا بخش بن هیربد جاماسب بن دستور نوشیروان بن دستور جاماسب بن هیربد کاوس معروف به نوروز زنده اسم مادرش فرنگیس میباشد . نیاکانش از اهل اصفهان و در زمان ستم شاه سلطان حسین به یزد فرار نموده اند . فرزانه خدا بخش در سال ۱۲۵۷ یزد گردی (۱۸۸۷ م) در شهر یزد محله پشتخانعلی از مادر بزاد و در هشت سالگی با برادران خود بهندوستان مهاجرت و در پرورشگاه پتیت در بمبئی بتحصیل دانش ظاهری مشغول گردید . فارسی ، انگلیسی ، گجراتی و مراتی را نیکو فرا گرفت .

پس از فراغت از دبیرستان در دیواللی و سپس بمبئی بآموزگاری پرداخت . دایم بتفکر و تخیل مشغول و دلش جویای مقصدی عالیه تر بود . مردی بود وارسته و از علایق دنیوی دست شسته بامردم آمیزش نداشت و صحبت نمینمود الا بضرورت . بخویشتن متوجه و جویای دانش معنوی و حقیقت آفرینش یزدان و کاینات بود . در منزل دور از غوغای جهانیان بسر میبرد و همواره در مراقبه بود و بکشف و شهود نایل گشت و از مغیبات خبر میداد . حتی در زمان کودکی و در دبستان با دانش آموزان آمیزش نداشت بتنهائی بسر میبرد و در بحر خلاء غوطه میخورد . در باغ بزرگی متصل بپرورشگاه و محدود بجنگل جائیکه در وسط روز محل گردش افعی و خزندگان مهلك بود شبها را در آنجا تنها مینشست و بتفکر میپرداخت و در خوابگاه پرورشگاه نمیخواهید از خوردن گوشت پرهیز میکرد و گیاهخوار بود . پیاپی روزه میداشت و بی اعتنا بخورش و غذا ماما و سالها با اندکی شیر رفع

جوع مینمود .

در سال ۱۲۸۴ ی (۱۹۱۴ م) ناگهان و بیخبر بمبئی و برادران را ترك نموده باطراف هندوستان بگردش پرداخت . اولیاء عارفان ، اقطاب و ابدال رازیارت نمود و استفاضه های معنوی برد . از مادیات هیچ با خود نداشت . هنگام مسافرت گذارش بچین افتاد . دوسال در آنجا بتهمت جاسوسی محبوس شد . چون اولیای دولت به پیگناهی او پی بردند آزادش کردند .

در دوره جنگ جهانگیر اول حکومت هند از ترس جاسوسان دشمن کلیه جوکیان ، فقیران و درویشان پراکنده راجمع نمود . فرزانه خدا بخش نیز باتفاق آنان گرفتار گردید .

پس از بازپرسی هویت خود و برادران را بدولت اظهار داشت . شهرسانی بمبئی از برادرش مهندس جمشید حقیقت را بازجوئی نمود او هم داستان برادر و عدم اطلاع خویش را از مأوایش بیان نمود از آنها تقاضای اطلاع کرد ولی مورد قبول نیفتاد . سپس بوسایل قانونی جویا شد دولت اظهار داشت فرزانه خدا بخش چند روزی بازداشت شده بود و اینک آزاد و دارای شهادتنامه ایست تادر آینده کسی مزاحم حال او نشود .

پس از تجسس بسیار در سال ۱۲۹۷ یزدگردی (۱۹۲۷ م) او را در کوههای صعب العبور جونا گده و مرکز شیران غرنده واقع در باختر گجرات یافتند یکه و تنها در غاری که پکنفر بصعوبت میتواند بخوابد منزل داشت . چندین مار و افعی دیوار و سقف غار را آرایش داده و درندگان در نزدیکی غار بهم میگریزند .

باصرار برادر که بجستجویش رفته بود به بمبئی آمد چند روزی بماند . چون غوغای شهر را دوست نداشت چند ماهی در دهات بمبئی مقیم گشت ولی از آنجا هم بواسطه ازدحام مردم که بزیارتش میرفتند بگریخت .

پس از چندی بایران عزیمت نمود و کارهای شگفتی از خود ابراز داد که یکی

از شاهدین در ایران بنگارنده تعرف میکرد .

در سال ۱۲۹۸ یزدگردی (۱۹۲۸م) باز بهندوستان مراجعت نمود و یکسال بعد خبر وزودش بجونا گده مسموع شد از آن زمان تا کنون اطلاعی از وی به دست نیامده و از حیات و معاشش کسی را آگاهی نیست .

فرزانه استاد خدا رحم

فرزانه استاد خدا رحم حیات بخش پور استاد کیخسرو بن هیربد خدا بخش بن هیربد جاماسف بن دستور نوشیروان بن دستور جاماسف کاوس معروف به نور ورزنده. دستور کاوس در زمان شاه سلطان حسین صفوی موبدان موبد اصفهان بوده و اصل و نسب ایشان میگویند بساسان پنجم میرسد.

در زمان این سلطان بیعرضه بواسطه اغتشاش زمان و ظلم او و علما اصفهان را ترک گفته در یزد در حاکمیت گسترده. استاد در سال ۱۲۵۴ یزد گردی در قریه مبارکه یزد متولد و تا سن ۱۵ سالگی نزد پدر و جد خود بتحصیل دانش ظاهری مشغول بود ولی از همان اوان طفولیت باینگونه دانشهای ظاهری قانع نبوده و نهادش جویای دانش دیگری بود تا شعله آتش درونی را فرو نماند.

پای بهندوستان مسافرت و در بمبئی بکسب و کار مشغول و در ضمن جویای مطلوب خویش بود تا آنکه در سن بیست سالگی بفیض دیدار فرزانه درویش گلشن که مردی وارسته و مرتاض بود نایل و در زمره مریدانش داخل و ببرکت انقاس مرشد حرارت اندرونیش تسکین یافت و از توجه پیر و زحمات و ریاضات مراحل سلوك راطی و از طرف مرشد بخلافت بر گزیده شد و بارشاد خلق مأمور گردید. جمعی از مردان و زنان ایرانی پارسی، عیسوی و مسلمان و هنود بمردی اومقتخر و در طریقت گامزن شدند.

استاد خدا رحم در سال ۱۳۰۱ یزد گردی از بمبئی رهسپار تهران گردید و در ۱۴ آذر ۱۳۱۳ هجری شمسی زندگانی را بدرود و در ملک خویش در قریه کاشانک شمیران مدفون گشت.

فرزانه شهریار

فرزانه شهریار پورمندگار پدر مهربابای معروف از اهل خرمشاه حومه یزد و در سال ۱۲۱۹ یزدگردی (۱۸۴۰م) متولد شد. پدرش نسا سالار یزد بود فرزانه شهریار چون ۱۳ ساله شد پدر و مادر را ترك گفته درسلك درویشان در آمد و تا مدت ۸ سال سراسر ایران را بگردید چون ۲۱ ساله شد با برادر خویش خداداد به هندوستان رهسپار و در بمبئی بکار مشغول گشت. پس از چندى باز از مادیات دلتنگ شد، از کارمزد خویش دو روپیه نگاهداشته و بقیه را بین فقرا تقسیم نمود و دوباره بدرویشی پرداخت و مدت ده سال کشكول در دست در اطراف و اکناف هندوستان گردش کرد. چون طرفى بر نیست و بمدارج عالی معنوى كه منظورش بود نایل نشد محزون و پیریشان گردید. شبى در رؤیا باو گفتند آنچه را طالبى در سرنوشت فرزند تست. لذا در بدرى و آوارگى را بنهاد و به بمبئی برگشت و در سال ۱۲۴۹ یزدگردى (۱۸۷۹م) در سن ۳۹ سالگى باصرار خواهرش فیروزه متأهل گشت و بانو شیرین را بعقد ازدواج خویش در آورد و مهربابا از او بزاد و او فرزند دومى است فرزانه شهریار در سال ۱۲ آوریل ۱۹۳۵ م در پونه در گذشت.

فرزانه نوذر شاه

فرزانه نوذر شاه مهتا پور باپو جی پور
 نوشیروان جی پور دهنجی باهای پور هرمن
 جی پور بل دهنجی پور کوهیار جی پور اپاجی
 صاحب دل زرتشتی پارسی است اسم مادرش
 سونابائی میباشد . در ۲۶ مارس ۱۸۸۶ میلادی
 در قریه کلیان ۳۳ میلی بمبئی قدم بعرصه
 وجود نهاد . پس از تحصیل انگلیسی ،
 گجراتی ، هندی و مراती بمعاونت پدر خویش
 که حکیمی دانا و پزشکی کامل بود کار میکرد
 حکمت و طب را تا حدی نزد او بیاموخت .



فرزانه نوذر شاه

چون بسن سی رسید عشق بر او غلبه کرد
 و جویای حقیقت شد . نزد ملا را گوباسارنگ پانی از برهمنان هندو و
 حکیم و یدبته تحصیل حکمت ، عرفان و طب پرداخت و در طی سه سال از او استفاضه
 های معنوی برد . سپس هوای گردش و ملاقات درویشان اولیا و جوکیان بسرش
 افتاد باطراف و اکنافی هندوستان بمسافرت پرداخت . از هر گوشه توشه اندوخت
 سه سال در ناکپور در خدمت سوک دیو ، علم یوگ و عرفان بیاموخت و بریاضتهای
 شاقه پرداخت و مراتب و مراحل تصوف و یوگ را طی نمود . هنگام مسافرت
 گذارش بکشمیر دلپذیر افتاد پیرمردی کامل موسوم بچراننداس را که ۱۲۵ سال

عمر داشت بیافت و در خدمت وی بماند و استفاضه‌های معنوی حاصل کرد و کیمیاگری بیاموخت .

در طی اقامت خویش در کشمیر بشگفتیها برخورد و چیزهای نا دیدنی دید چنانکه یکروز هنگام گردش در کمر کوهی نگاهش به پیرمرد سفید پوش افتاد که لباس موبدی دربرداشت . موبد با اشاره دست وی را بطرف خود خواند . چون نوزشاه بسویش رفت موبد دست او را گرفته براه افتاد پس از قطع مسافت نا چیزی بغاری رسیدند که در داشت و دالان درازی و بدنه دیوار و زمین آن با قالیهای گرانبهای ایران مفروش بود و در انتهای دالان محوطه بزرگی و در وسط آن آفرینگان عظیمی که زبانهای درخشان آتش از آن شعله ور بود . بردو طرف دیوار محوطه دو قالی بزرگ آویزان بود یکی نقش خورشید داشت و دیگری نقش ماه مرد بلند اندامی با لباس و ریش بلندسفید جلو آتش بزمزمه مشغول خواندن اوستا بود و موبد دیگری در پشت سر او ایستاده بود موبد راهنما در جلو ایستاد و فرزانه نوزشاه در پشت سروی از مشاهده ابهت و جلال و فروخروه آن مردمات و مبهوت شد . پس از مدتی آن مرد سر بلند نمود و با اشاره بنوزشاه امر بنشستن کرد . چون خواست پرسشی بنماید موبد راهنما امر بسکوت نمود و پس از چند دقیقه دوباره مراجعت نمودند . موبد او را تا همان نقطه که اول ملاقات نموده بود برد و بعد از نظر ناپدید گشت . نوزشاه هر چند کوشید غار را دوباره پیدا کندتوفیق نیافت چون هنگام غروب بود بمنزل برگشت و چندین هفته بیابی آن کوه را سراسر به پیمود تا شاید باز بغار نامبرده راه بیابد ولی بالاخره با یأس و ناامیدی از آن دست کشید .

نوزشاه در سال ۱۹۲۸ میلادی در شهر پونه رحل اقامت افکنده بارشاد خلق پرداخت و گروه کثیری از پارسی ، هنود و ایرانی از او استفاده‌های معنوی برده در سلك مریدانش داخل گشتند . فرزانه نوزشاه پس از ۸ سال اقامت در پونه به بمبئی نقل مکان نمود و اینک نیز در همان شهر بخدمت خلق مشغول است

نودرشاه مردیست وارسته و قطع علایق دینوی کرده و حکیمی است دانا و
پزشکی کامل. امراض پیچیده‌ئی که دکتراه‌ای عالیرتبه از علاج قاصرند با
گیاه و ریشه‌های اشجار جنگلی در اندک مدتی معالجه نموده و باعث شگفتی همه
گردیده است.

فرزانه مهر جمبور

فرزانه مهر جمبور معروف بدرویش نامش مهربان پور جمشید و از اهل خرمشاه حومه یزد می باشد . عارفی بود کامل و درویشی عامل در علم رمل و جفر استاد و در طب و حکمت با بهره و صاحب خرقة خلافت و اجازه ارشاد بود . مریدان بسیاری دارد که از پیروان ادیان مختلفه تشکیل یافته اند .

فرزانه مهر جمبور درویشی بود وارسته و دل از این جهان و متاعش شسته نصف بیشتر عمرش را که بصد سال رسید در مسافرتها و جهانگردیها بآخر رساند عجایب و غرایب بیشماری مشاهده نمود و بزبانی شیرین و روشی دلپذیر برای دوستان و شنوندگان شرح میداد . دزدان و راهزنان سفاکی که در بین مسافرتها باو بر میخوردند بوضعی سحر آمیز رام و مقهور میساخت چنانکه آسیبی باهل قافله نمیرسانیدند .

فرزانه مهر جمبور در مباحثات درویشی استاد و همه وقت پیروز بوده است درویشانی که با او طرف مباحثه واقع میگشتند ، کشکول و تبرزین خود را بنا بقانون درویشی پس از شکست بناچار تحویل داده براه خود میرفتند حتی درویش پادشاه نیز در حضور ناصرالدین شاه با طرز رد و بدل سلام شکست خورده کشکول و تبرزین را گذاشته از مجلس بیرون میرود . شاه از مشاهده طلاق لسان او که در عنفوان شباب بود خوشحال شده صد قران باو انعام میدهد شهرت این پیش آمد در سراسر تهران آنروز پیچید زیرا صد قران در آن زمان بسیار زیاد بود .

فرزانه مهر جمبور آنقدر کشکول و تبرزین درویشها را ضبط نموده بود که بالاخره مرشدش او را از مباحثه منع نمود .



فرزانه مهر جمبور

درویش. مهر جمبور بواسطه مسافرتهاى عديده و طولانى خود كه در سراسر كشورهاي ايران، تركيه، سوريه، فلسطين، مصر، عربستان، مراکش و افريقاى شمالى، سودان، حبشه، بربر، يمن، قفقاز تركستان روس و چين، هندوستان برمه و تاشهرهاي حوالى چين نموده بود، زبانهاي مختلفه عربى، فارسى، تركى مراتى، گجراتى، هندی را كاملاً صحبت مينمود و السنه ديگر اين شهرها رانيز بقدر رفع حاجت فرا گرفته بود. در علم طب نيز چنانكه گفتيم بهره كافى داشت و آشاحكيم پارسى از حكيمان معروف بمبئى معلومات خود را مرهون مهر بانيتهاى آن بزرگوار ميداند.

فرزانه مهر جمبور بين دراويش و متصوفه اسلامى و جو كيان هنود شهرت خاصى داشت و همه او را با نظر احترام مينگريستند چنانكه درويشى سيد كسانى را كه باو ناسزا گفتند با تبرزين، اگر فرزانه دستش را نگرفته بود از پاى در مياورد. واقعه از اين قرار است. روزى فرزانه مهر جمبور با لباس عادى موقع غروب نزديك مسجد خرمشاه نشسته بود. سران مسلمان محل نيز در مسجدبراي نماز جمع شده بودند كه ناگاه سیدی درويش سواره از آن رهگذر ميگذرد. همينكه نظرش بفرزانه مهر جمبور ميفتد از الاغ پياده شده با كرنش تمام بر او سلام ميكند. مسلمانان كه بزرگزيان با نظر خوبى نميگريستند خشمناك برسید درويش تغير مينمايند كه اى ناسيد در جلو گبر كافر پياده شده و بر او سلام ميگوئى درويش از استماع اين كلام از حال طبيعى خارج و تبرزين را بجولان در آورده خواست بر سرهاي آنان فرود آرد كه فرزانه با يك جست دست او را ميگيرد درويش فوراً با تعظيم و احترام تبرزين را انداخته دست بسينه جلو او ميايستد فرزانه از او دلجوئى كرده و امر بخموشى مينمايد. آنگاه درويش روى بمسلمانان ميگويد جان هزاران نفر شماها بقدر يك سرموى فرزانه ارزش ندارد چنان اين سيد نيز كه كمترين غلام اوست براى قربانى در راهش حاضر است. او نه آنكه مرشد ماست بلكه مرشد مرشد ماست و اگر محض خاطر او نبود امروز اين مسجد

از خون شما هارنگین میشد وای بر کسی که بر او بی احترامی نماید . این را گفته با کمال احترام از مرشد خدا حافظی نموده می رود .

فرزانه مهر جمبور دارای طبعی شیرین و ظریف و فروتن بود . داستان زیادی از طرفه کاریهای اوورد زبان مردم است که از نگارش آن خودداری میشود . فرزانه محترم در سال ۱۲۰۰ یزد گردی در قریه خرمشاه متولد و در صد سالگی در سال ۱۳۰۰ یزد گردی در قریه مریاباد حومه یزد جهانرا وداع گفت . در موقع مرگ بدون کوچکترین عارضه و کسالتی در حالیکه مقداری آب بیاشامید با سرائیدن این بیت بعالم باقی شتافت

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک
بگفته دختر زاده اش آقای هر مزدیار فرخانی سفرنامه از او باقیست که در اشعارش کمال سادگی و حسن نیت نهفته است ولی افسوس که ما را بر آن دسترسی نیست تا نمونه نثر و نظم او در اینجا نقل نمائیم

فرزانه مهر جمبور چهار فرزند داشت . کیخسرو جمشید . تهمین و تاج بانو جمشید در سن ۲۵ سالگی در کلکته جوانمرگ شد کیخسرو در ایران بکسب مشغول و تهمین در مریاباد عیال مرحوم سلامت کد خداست و تاج بانو ساکن بمبئی است

فرزانه ایرانی بابا

فرزانه خدا بخش

بن رستم بن خدا بخش

نوشیان معروف

بایرانی بابا از اهل

قریه اهرستان حومه

یزد میباشد . مادرش

را نام شیرین است .

در سن ۱۵ سالگی به

بمبئی آمد و چندی

پس از کسب و کار

دلش جویای معرفت

و جمع اندوخته

معنویات گردید .

کسب و کار خود را



بهشت و سرمایه مادی

فرزانه ایرانی بابا

و دنیوی را بین درویشان و مستحقان بخش نمود و بیسر و سامانی اختیار کرد صاحب‌دلی بود و ارسته و از علایق دنیوی دست شسته . در طی سلوک و تکمیل مراحل عرفان رنجها برد و ریاضتها کشید . دایم بذکر و فکر و شب زنده داری مشغول و خوراک و لذات دنیوی را ترك گفت و ماهها روزه میداشتی و نان یا غذا بلب

نرسانیدی و با آب و چند فنجان قهوه تلخ بسر میبردی .

فرزانه ایرانی بابا در اندك زمانی مراتب عرفان و تصوف را پایان رسانید صاحب کشف و شهود گشت و از مغیبات خبر میداد . هوا خواهان و دلدادگان زیادی داشت و بطریق اسلامیان راه می پیمودی و ب صالح معروف بودی . درویشان و صوفیان اسلامی وجو کیان هنود چون باو میرسیدندی باحترامش کوشیدندی نگارنده این سطور نیز بمصاحبتش مفتخر بودی .

ایرانی بابا در ۵۲ سالگی ۹ شعبان ۱۳۷۶ هجری قمری برابر ۲۱ اسفند ۱۳۲۵ شمسی و ۱۲ مارس ۱۹۵۷ میلادی در اجمیر جهان را بدرود گفت . مزارش در آن شهر زیارتگاه مردم است .

فرزانه رستم درویش

فرزانه رستم درویش پور کیکاوس پور خسرو پور بهمن مرتاض و عارف زرتشتی از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد که در دوران خردی بهندوستان مهاجرت و در آن کشور جو کیان با جو کیان یار و دمساز گشت و بنام نوبرهمن بین هنود و درویش حیات بین ایرانیان معروف گردید . فرزانه رستم باتفاق جو کیان و بلباس آنان در اطراف و اکناف هندوستان بگردش و در معابد بزرگ و مقدس هنود باعتکاف میپرداخته . طبعش روان و با اصطلاحات جو کیان و برهمنان آشنا و زبان سانسکریت را بخوبی میدانسته و در علم رمل و اسطرلاب و نجوم و جفر مهارت کامل داشته و کتابی در آن موضوع تدوین نموده که در دسترس مانیست .

فرزانه رستم چندین اثر دیگر از خود بیادگار گذاشته که در دفتری ضبط و در منزل رستم خسرو ایرانی بمبئی موجود است و عبارتند از :

۱ - رساله ظاهر الذکر رستم، که در سال ۱۲۳۷ یزد گردی باشاره مرشدش رگناجی در کنار رودخانه مقدس «نریده» نوشته و آن در مورد ذکر رام رام وست نار این میباشد . میگوید :

گوراستی دروغ تو بر خود حرام کن نیکی ، بدی بفهم پس آنگه کلام کن
هر چیز در تمیز حلال و حرام کن انجام کار خویش نظر المدام کن
صدکار خود گذاریکی این تو کام^(۱) کن آرام گر تلاش کنی رام رام کن

۲ - رامکام و آن داستان رام وسیتا و لچمن میباشد بنظم و جنک آنها باراون پادشاه ظالم سرانديب و در سال ۱۲۳۸ ی در معبد مترا ترجمه کرده . در زیر پیتی است چند از آن رساله جائیکه خواهر راون بنام سپنکا در جنگل به لچمن برادر

(۱) کام کلمه هندی است و بمعنی کار است .

رام اظهار عشق می‌نماید :

من ای لچمن بر خسارت فدایم	اسیر حلقه زلف دوتایم
شدی ظاهر تو بعد مدت انسان ^(۱)	چرا نقد وصال تو نخواهم
پس از من نیز دلداري نیایی	پریرو حور پر تازك ادایم
نمایم من ترا مقصود منزل	بکوی عشق رهبر رهنمایم
نکردم وصل با کس تا باین دم	غرض را من حسین پارسایم
در آغوشت مرا بنشان توزودی	زهر خال و خط من مبتلایم

۳ - سدامنام یزدی و آن داستان سود اما عارف هندیست و ملاقات او با کریشنا پیغمبر و خدای هنود و آنرا در سال ۱۲۶۳ یزد گردی بنظم آورده است .

۴ - تفسیر الحقایق و آن نشر است و ترجمه ۳ فصل از کتاب وید و در سال ۱۲۶۶ یزد گردی نوشته شده . فرزانه رستم در آخر دفتر فرهنگ نامه نیز تدوین نموده و کلیه اصطلاحات و واژه‌های سانسکریتی را که بکار برده بفارسی تفسیر نموده است .

(۱) هنود معتقدند که روح خداوندی در ادوار مختلفه برای رهایی و تربیت بندگان در کالبد انسانی متجلی می‌گردد .

اوستا و سلوک

اینک می بینم در مورد سلوک و ریاضتی که دستور آذر کیوان و مریدانش در قرن پانزده و شانزدهم میلادی پیروی مینمودند، در اوستا چه خبری موجود است باید دانست هدی عمده معرفت و سلوک عبارتست از عشق حقیقی یا وصل بمحبوب (خدا) .

در پست آذرباد مارا سپند در اینمورد آمده است (۱) «خویشی یزدان داشتن ائه بهود کو اگر تش از آن رسد که این تن روان را به اوایت دادن بدهم» یعنی برای وصل به یزدان اگر لازم شود بدادن فداکاری این تن آنرا بدهم .

بیان فوق بانظریات شیخ اشراق مشابیهت دارد میفرماید (۲) «ضرورت مذهب عشق و لزوم مسلك محبت سالک عاشق را براه حقیقت آورده و باو خاطر نشان میکند که میان او و معشوق تنها رادع و یگانه مانع همانا خود بینی و «من» گفتن و اثبات انانیت اوست که از اطباع تام وی جدا و منفك شده است . عاشق باید حیات وجود خود را بتمامی فدا کند و از تملك هستی خویش چشم پیوشد بنحویکه جز عشق محض باقی نماند و فقط جمال محبوب تحقق و تقرر جوهری داشته باشد .»

(۱) رجوع شود برساله آذر کیوان تألیف دکتر مدی

(۲) روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان صفحه ۶۰

با همین نظریه در آفرینگان بزرگان دعا میشود. «کام انجام بوت چون اهوره مزده خدای پدایان خویش» یعنی کام (مراد) شما بر آورده باد چنانکه مراد اهورامزدا با آفرینش بر آورده شد. «کردارید چون اهوره مزده خدای پدایان خویش» یعنی در کار باش چنانکه خدای در آفرینش کار کرد. مقصود اینست چنانکه اهورامزدا تجلی خود را بوسیله آفرینش نمایان ساخت، ما نیز باید با کار و کوشش مادی و معنوی فرهمند گردیم.

باید دانست بسیاری از فقرات اوستا و ادبیات مزدیسنا دلالت دارد بر تمنای وصل اهورامزدا و کسب معرفت یزدانی. در یسنای ۶۰ فقره ۱۲ آمده. «اهورا مزده اشه و هیشته اشه سرئیشته در سامه تهوا پئیری تهوا جمیامه هئم تهوا هخم». یعنی ای اهورا مزدا بشود که ترا به بینم، بشود بتو برسیم، بشود بوسیله بهترین درستکاری و عالیترین نیکوکاری خود بدوستی ابدی تو نائل گردیم گاتها نیز پر است از بیانات وصل باهورا مزدا بوسیله راستی و درستی کردار. زمان و وقت (زروانا کرنا) نا محدود است و خداهم نامحدود. خدا از آفرینش جداست ولی حضورش در آفرینش محسوس است. از اینرو آئین مزدیسنا فکر انسان را بوسیله طبیعت بآفریدگار متوجه میسازد.

امشاسپندان، ارواح مقدس فیض بخش و آفریدء اویند. خدا نیز سرگروه امشاسپندان میباشد، ایزدان آفریدگان اویند، خود نیز سر دستء ایزدانست. فروهران خلقت او هستند و خود نیز صاحب فروهر میباشد. اوست که فروشکوه به بندگان میدهد و در عین حال خود صاحب فروشکوه است. چون او در عین حالیکه از آفریدگان جدا و حضورش در آنها محسوس است، بنابراین درود بآفریدگان درود باوست. نخست سه دفعه بباو درود داده میشود و بعد یکدفعه بآفرینش چنانکه «نمسته اهوره مزده سه بار پروائییش دایان» در روایت بهمن پونجیه در مورد پرورش روان و کاهش تن یعنی ریاضت چنین آمده است.

بود پنج چیز از همه بهتری	بود هیم اول خرد دیگری
دگر آشتی نیز پیمان دگر	به پنجم که دین بهی ویژه تر

بدان هیم اول که کس را فریب	نه بدهد که ناید روان را نهیب
دوم عقل آنکوز راه خرد	نتاند کسی کو فریش دهد
سوم آشتی آنکه او تا توان	بگیتی کند آشتی با روان
چهارم که پیمان خورد در دریا	به پیمان خوردشنی پذیرد صفا
هر آنچ آن ذخیره کند زان همی	به نیکان دهد از ره مردمی
به پنجم که باشد بدین خدا	روان پرورد سازد او تن فدا

د کتر محمد معین در کتاب خویش «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی مینویسد» روح ایرانی از اعصار کهن بحقایق عرفانی آشنا بوده است چه عالیتین افکار تصوف را در آئین مزدیسنا مشاهده میکنیم، دانشمند نامبرده در مبحث مفصلی در این موضوع بسیار عالمانه سخن میراند.

شیخ شهاب الدین سهروردی معروف بشیخ اشراق نیز اوستا را سرچشمه اشراق و عرفان میداند و در مؤلفات خویش مفصلاً از آن سخن میراند چنانکه میفرماید (۱) «و اما این انوار ساطع از عالم قدس، می بینیم که عبارتند از آنچه حکیم فاضل و امام کامل زردشت در کتاب زندبه آنها خبر داده آنجا که گفته است عالم منقسم است بر دو قسم، یکی مینوی که آن عالم نورانی و روحانیست و دیگر گیتی که آن عالم ظلمانی جسمانیست گشوش تشن و گشوش اورون دو تقسیم مهم اوستائی است) از عالم نورانی بر نفوس کامل نوری که بدانها تأیید و رای میبخشد فائض و بدین نور است که نفوس مستضی و بر آنها نوری که بگفته شارحین در پهلوی خره خوانده شده است.

اشراق میگردد. چنانکه زردشت خود گفته است. خره نوریت که از ذات خداوندی ساطع میگردد و بدان مردم بر یکدیگر ریاست پیدا میکنند و بمعونت آن هر يك بر عملی و صنعتی متمکن میگردد. نخستین ذاتی که از ذات احدیت

(۱) روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان ص ۳۳ - ۴۶ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶

صدور یافت ملك مقرب اول يا عقل اول بود . اين وجود نورانی همانست که
 سهروردی جای دیگر آنرا بنام مزدائی خود بهمن‌باد کرده است . اين نور نخست
 که از نور قيوم قهار و مبداء کمال صادر شده متصف بسه صفت است . شناسائی
 ذات محض خداوند ، شناسائی وجود خویش ، شناسائی نسبت بچیزیکه نبوده‌است
 يعنى نسبت بلا وجود وعدمی که در وجود خود او مندرج بوده است . از نخستين
 اين صفات سه گانه که خاص حضرت حق يعنى راجع بمعرفت کمال مطلق است
 وجودی پا بعرصه ظهور نهاد که سهروردی آنرا عبارت از جمال يا زيبائی ميداند
 در اینجا نيز می‌بينيم که مانند آنچه در اوستا هست صفت اقنوم ميشود . بنابر آنچه
 از کتاب هياكل النور مستفاد ميشود برای نوع انسان از لحاظ کلی ملك انسانيت
 که روح القدس يا جبرئيل باشد آفریده شده است و سهروردی همین ملك را در
 کتاب تقدیسات خود سروش (سراثوشای اوستائی) خوانده است . برای هر يك
 از افراد انسانی نيز پيش از تولد و آفرینش خاكيش ذاتی نورانی آفریده شده‌است
 که پیوسته از روز ولادت همراه او و حمايت او را عهده دار ميشد و چون مرك
 آن فرا رسد همزاد نورانی (فروهر) نيز باو پیوندد .

اوراد و اذکار شيخ اشراق نيز مانند قطعات گاتها خطاب بايزدان است چنانکه
 های بزرگ و فرشته فرخنده و روحانی عزيز توئی پدر روحانی و فرزند معنوی
 باذن خدا خويشتن را وقف تدبير و اداره شخص من کرده‌ای و در تبديل نقص
 من بکمال بخدای عزوجل که خدای خدايانست روی تضرع آورده‌ای . بروشن
 ترين و درخشانترين انوار لاهوتی آراسته شده و در بلندترين درجات کمال جای
 گرفته‌ای . بحق آنکس که اين شرف بزرگ را بتو بخشيد و اين فيض عظيم را
 بتو ارزانی داشت از تو ميخواهم که در زيباترين مظاهر بر من تجلی کنی و فروغ
 چهره تابناک خود را بمن بنمائی و میانجی شوی و از خدا بخواهی که نور اسرار
 بر من بتابد و پردهای تاریکی و ظلمت را از برابر چشم دلم برداری . ترا سوگند
 میدهم بحقی که او را برتست و مکانتی که او را در نزد تست ، اين موجود تابناک

«طباع تام» را که شیخ اشراق چنین ادیبانه توصیف نموده بلاشک موجود آسمانی و
گوهر تابناکی است که در آئین و شریعت مزدیسنا ستایش گردیده است . و نیز
در حکمت الاشراق و الالواح العمادیه میگوید محرکی که روح عارفانه سالک را
بطرف مقصد قطعی و حقیقی سوق می‌دهد ، بیشک ناشی از مشاهده درونی و کشف
و شهود باطنی است که آبشخور آن از سرچشمه مزدائی و منبع اوستائی است .»

بخش سوم

نامه زرتشتیان ایران به زرتشتیان هند
و اسامی بزرگان آن دوره

نامه‌های زرتشتیان

نامه‌هایی که بین سالهای ۸۴۷ و ۱۱۴۲ یزدگردی دستوران و موبدان و کدخدایان ایران، بموبدان و بهدینان هندوستان نوشته‌اند چون دارای جنبه مذهبی و پاسخ پرسشهای دینی است، پارسیان هند با کمال دقت نگهداری و در سفینه‌های مختلف ضبط نموده‌اند و مقدار کلی آن نیز بزبانهای انگلیسی و گجراتی ترجمه شده‌است. این نامه‌ها و پاسخهای دینی بروایت معروف و بخش مهم آن در تحت نام روایت داراب هرمزدیار نویسنده جنگ در سال ۱۹۲۲ میلادی طبع و منتشر و مورد استفاده دانشمندان ایران شناس قرار گرفت.

از نامه‌های نامبرده بخوبی میتوان باوضع فرهنگی و اجتماعی و موقعیت زرتشتیان ایران و پارسیان هند پی برد. نامه‌های بسیاری از دستوران و موبدان بزرگ ما که هر يك در پهلوی و اوستا استاد و در کرمان و یزد مخصوصاً در قریه شریف آباد و ترك آباد ساکن بوده‌اند بدست ما میرسد. اینك در ترك آباد يك خانه زرتشتی نشین موجود نیست. حتی قپانی را که دستور ماونداد (۱) برای استعمال مردم ده وقف نموده بود که مسلمانان محل در حدود سال ۱۸۸۸ میلادی (۱۲۵۸ی) از بین بردند و آنرا نابود ساختند زیرا که اسم زرتشتی واقف بر آن حك شده بود

(۱) دستور ماونداد پوردستور بهرام اردشیر در اوایل سال یکهزار یزدگردی میزیسته است و بعد از پدر بمقام دستوران دستوری میرسد.

در نامه‌های مذکور اسامی بسیاری از بزرگان زرتشتی یزد، اصفهان، کرمان خراسان، قزوین، سیستان و غیره برای ما محفوظ مانده است. اینگونه مراسلات که از سال ۸۴۷ یزد گردی آغاز شد تا سیصدسال ادامه داشت و آخرین نامه مورخه سال ۱۱۴۲ یزد گردی بتوسط ملا کاوس بن رستم که تذکره‌اش بیاید، به هندوستان رسید و باب مکاتبات از آن پس بسته گشت زیرا که دستوران و موبدان هند در زیر دست دستوران ایران عالم علوم مذهبی شده بودند و راه مراوده و آمد و شد بامبئی باز و خود زرتشتیان ایران بسوی وادی جهالت رهسپار بودند.

در آن عصر چنانکه گفتیم، پارسیان هند از دانش و مراسم مذهبی بیخبر بوده‌اند و چون اختلاف آنها بغایت درجه میرسد، یکتفر را برای حل مسائل و رفع اختلاف بایران گسیل میدارند. آنوقت سال ۸۴۶ یزد گردی بود و تا قبل از آن باقیمانده زرتشتیان ایران از وجود زرتشتیان در هندوستان بی اطلاع بودند. چون نریمان هوشنگ در آن سال برای پرسش مسائل مذهبی و حل مشکلات دینی از سوی پارسیان به یزد وارد شد و آنها را از اوضاع پارسیان و شماره ایشان مطلع ساخت، باعث مسرت و شادمانی عموم گردید. نریمان هوشنگ هنگام ورود فارسی نمیدانست یکسال در یزد بماند و بداد و ستد و تحصیل فارسی پرداخت. سپس پیغام گذارد و پاسخ پرسشها را از دستوران گرفت و مسائل غامضه دینی و مراسم را عملاً یاد گرفت و بهدینان ایران را از چگونگی بهدینان هندوستان آگاه ساخت و خواهش کرد نامه خود را به پهلوی ننویسند زیرا که در هند کیسی پهلوی دان نیست. موبدان ایران رارسم چنان بود که مسائل مهمه دینی را به پهلوی مینوشتند تا بدست جد دینان نیفتد بنابراین از خواهش نریمان مسائل نامبرده را بعوض پهلوی بلغت پارسی ولی با الفبای اوستائی نوشته ارسال داشتند. در نامه‌ای که در روز خور و ماه آبان ۸۴۷ یزد گردی نوشته شده چنین آمده است:

«ازیرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیستان نوساری و کنبایت و

بهروچ و سورت وانکلیسر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست
 مگر خط پهلوی نمیدانند . کتابت کرد شاپور جاماسب از بهر بهدینان و هیربدان
 هندوستان را به یزدان کام باد ، ایدون باد ایدون ترج باد . از آن واسطه این واضح
 باوستا نوشتم و این خط پهلوی بود بخط اوستانیستم کدخدایان و بهدینان
 هندوستان و سالار شهر نوساری چنگه شاه و باقی ائورنان وردان و هیربدان نوساری
 و دیگر سورت و انکلیسر و بروچ و کنایت و همه بهدینان و مازدیسنان که شان
 دیرزیوشن و درست روشن ما همانها و نام هست و روان اشوی باد و انجمنی نام خسرو
 چنگه شاه و همه ائورنان و ارثیستاران و واستر پوشان و هتخشان بدانند که در روز گاری
 که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روز گار سخت تر و دشوارتر از این هزاره
 سرهیشم نبوده است و نه از دورضحاك تازی و نه افراسیاب و نه تورجادو و نه اسکندر
 یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراند و از این هزاره سر
 که اورمزد گفته است که هشتصد و چهل و هفت سال که گذشته است پیشترین
 روز گار بتر نبوده است . اما بهدین در این زمانه کار کرفته کردن راه اورمزد دسترس
 اندك است و نیرنگ و برسم و یوزدائر گری و پاکی و پلیدی رسم است و کن مکن
 آن بسیار است و دادار اورمزد پیشه را اینیدار بیست و يك نسك اوستا زند برترشت
 اسفنتمان اشو فروهر گفته است و ۲۱ نسك اوستا هزار و يك فرگرد خوانند و
 شش هزار و شصت و شش بجست و یژه هزار کن مکن کرفته و گناه است و ازین امیدواریم
 بکرامت اورمزد که بر این زودی هشیدرزرتشتیان و پشوتن و شتاسپان و بهرام همانند
 فرخ پادشاهان زمانه که وه آورده است . اوداشار و پرورتار به اندودتران را اوزده
 واو سهمیندار به اند تا بهدینان او کام رسند امیدواریم که برین زودی بشود که
 چنانکه دستوران و دانایان و فور یود کیشان گفته اند سر وعده است و دیگر چه بنویسم
 که از این شرحها و اول بتری آنست که هیربد پیشه سامان درست نمیدانند
 و وجرو داوران و پاکی و پلیدی ، همچنین و اگر میتوانند فریضه است که دوهیربد
 دانا بیایند و خط پهلوی بیاموزند و شایست ناشایست بدانند و دیگر در آن جانب کار بند

دین اورمزد شوند و بکرفه کردن تخشا شوند تا بگروثمان پشام اخانان و جایگاه اشوان برسند و درراه خشکان نزدیک است و از قندهار تا سیستان نزدیک است و از سیستان تا یزد از این بیم نیست . و دیگر چنگه شاه و دیگر هیربد باجه و هیربد داد و هیربد خورشید و باقی دین ورزیداران و روان بوختاران بدانند که مردی آمد از هند و او گفت که نریمان هوشنگ نام میدارم و خانه و مقام در شهر بروچه (بروج) و در این جانب موبدان و هیربدان سؤال کردیم و او شرح حالها گفت و گفت که درنوساری بهدین است و او را نام چنگه شاه و جزیه بهدینان نوساری رادور کنانیده است و بهدینان آنجانب آفرین کردند . رحمت بر آن اشو روان باد و سپاس یزدان که چنین بهدینان در ملک هندوستان هستند .

و دیگر بدانند که اینکار بزرگی خوب کرد و میباید که بیدار روان شود و هیربد و بهدین پرورتاری کند . از آن سبب که اورمزد باوستا میگوید که سالار و پادشاهی کشور و شهری که در دین نیست یادهی و آن مقام که در زیر فرمان آن سالار باشند و گر کرفه کنند او را مددگار باشند او راده یکی کرفه و آنرا و گر گناهکار باشند ، آن سالار بداند و سیاست و سهم و بیم نکند ، آن گناه در گردن آن سالار بنشیند و البته میباید که هوشیار باشد و دین اورمزد ، ترسکاری و پرهیزکاری کنند و هر کس گناهی کند و او را پرسش و بازیافت آن نکند گناه در گردن آن سالار بنشیند و ناپسندیده است اما داد فور بود کیشان آنجا معلوم نیست و نمیدانیم که چه بابت کار یزشن میفرمایند و هیچ بهتر از آن نیست که دوهیربد آنجا بیایند و خط پهلوی و نیرنگ شایست و ناشایست بدانند که از آن سبب که شرح این نیرنگ یزشن و دیگر نسا گرفتن و پرهیختن در خط پهلویست و تعلیم فرستادن آن دشوار است و اعتماد داشتیم که بفرستیم که میترسیم که زیادهای یا کمی شود و گناه در گردن این ناتوان نشیند و نسخه فرستادن اعتماد نیست فرجید بدرودشادی و رامشنی اندر روز خورماه آبان سال هشتصد و چهل و هفت بشرح از تاریخ یزد گرد شهر یارمن این بنده شاپور جاماسب و شهریار بخت آفرین محبالمشتاق جاماسب شهریار محبالمشتاق شتاق سیاوخش بهرام محبالمشتاق کیخسرو سیاوخش محبالمشتاق هوشنگ سیاوخش

در آخر نامه‌ای که پاسخ پرسشها را دارد چنین آمده است .

« فرجید پدرود شادی و رامشنی این چندصد و چندی پرسش و پاسخ از خط پهلوی باوستانی نقل کردم که تا هودینان آگاهان هندوستان خاطر شهیدخواندن نقل کردم باوستا نوشتم من دین بنده هوشنگ سیاوخش شهریار ورهرام خسرو شاه نوشوربان نوشتم پراج هشت اچ پچین جاماسب شهریار بخت آفرید که روانش به اوی پشام اخان روشن گروثمان برساد از خویشم پیروز گرتان هیربدان دین‌پرور تاران دین آگاهان نوشتم که خوانند یا آموزند یا پچین اجشن کنند این بنده را به نیکنامی اشوروانان یاد کنند اشایه‌ورزشن که شان مهمی روید مینیج هم بهر کنید تا شان آفرین کردار تریم . دین‌پرور مهر اسفند ماه مهر پیروز گر سال هشتصد و چهل و هفت سالی پس از یزد گرد شاهنشاه اورمزدان برساد . دین‌پرورداران شان اج دین نیکو رساد این تن ایدون ترج باد په‌یزدان و امشاسفندان کام باد . »

در آخر نامه دیگر که پاسخ پرسشها را داد چنین آمده

« نوشتم من دین بنده هوشنگ سیاوخش و شهریار بخت آفرید بهرام خسرو شاه انوشیروان نوشتم اندر فرخان بوم شرف آباد ، شهنوداج بهر خویش ، هیربدان هندوستان که خوانند ایاز فجین اجشن کنید من اوستارا په‌یتت بیداشایه ورزشنی کشان همه روز فج هم بهر کنند تا شان آفرین کردار تریم . این نوشتم فه روز مانتره سفند مامهر سال هشتصد و چهل و هفت پارسی پس از یزدجرد شاهان شاه نوشتم . »

باز در آخر رساله شایست ناشایست که جزو نامه فرستاده‌اند آمده :

« این چند فصل از شایست و ناشایست نوشتم من دین بنده شاپور جاماسب شهریار بخت آفرین شهریار بهرام نوشیروان نوشت و این چند کرد از دفتر رستم شهریار دفتر روانشان اشوباد و نوشتم من بنده شاپور جاماسب از بهر همی فیروز گر هیربدان و پیشوایان و کدخدایان هندوستان که باشایه کار فرمایند تا صد و پنجاه سالان و پس از صد و پنجاه سالان بادی فرزندان به‌دین اشو اوسفانند . نوشتم اندر

روز خورداد ماه مهر قدیم سال هشتصد و چهل و هفت یزد گردی شهریار اندر مقام شرفآباد اشتهمو در بلوک میل و بدارالعباد یزد گرد شاه بر خوردار باد تا صد و پنجاه سال و فرزند و فرزندان دین بردار باد ، فرهنگ قدیر نه و روان دوست اسپارند و خدایشان پیامر زاد که بر خواناد و کار فرمایاد و ما را به نیکنامی یاد کند .

در نامه مورخه دبیدین و دیماه سال ۸۵۵ یزد گردی از شرف آباد چنین نوشته اند :

« بجانب هیربدان و بهدینان و پیشوایان و کدخدایان هندوستان و ساکن قصبه نوساری و سالار اورمزد شناسیداران و دین ورزیداران و مینو نگریداران و چنگه شاه و بهرام چنگه شاه و هیربد هیربدان خورشید بزرگ سنجانان و هیربد رستم و هیربد هوشنگ و جمله اثورنان و ارثیستاران و واسترپوشان و هختشان و باقی دین ورزیداران ملك ایران خاصه مقامده شرفآباد ، زنده رزم گرشاسپ و بهرام اسفندیار ، دین بنده کاتب الحروفی شاپور جاماسب و دیگر مقام ده ترکاباد . هیربد شهریار ماهونداد و هیربد مهربان نوشیروان و دیگر مقام شرفآباد هیربد هوشنگ و هیربد فریدون و هیربد کیخسرو و از این مقام سلام و درود و زمین بوس قبول فرمایند و دیگر معلوم دانند که سالها شده است که بهدین ایران اند کی هستند . بسیار در طالب و انتظار بوده اند ، که یکی درملکی نشانی بهدین آگه شوند که بسیار مهمانها و هیزه و ورس گرفتن و نیرنگها و یزشنهای بزرگ و خرد معلوم کنند . چون این مهمانهای کلی از همین هزاره گناه مینو از دست بهدین رفته است . دگر این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندك خط پهلوی را میدانند . فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگار و تن و جامه آلوده شده اند و روزگار پیشین که ورس گرفته اند صد و شصت سال و صد و هفتاد باشد . هیربدان غایب آمده اند و مهم ورس ساخته اند و دیگر رفته اند دیگر هیچکس را معلوم نیست که در کدام حدود رفته اند و همچنین هیربدان اینجا انتظار بوده اند و بهیچ نوع معلوم نشده است و امیدوارند بدرگاه اسپنتامینو که عاقبت گشادی شود . و دیگر آنکه

سؤالی که آن عزیزان صادر فرموده‌اند که دو هیربد دانا و عاقل و منجم پهلوی شناس بفرستند. اما هیربدی که در این زمانه میانه جماعت آمیخته شده‌اند و مهمات کلی ازدست ایشان برمی‌آید تا معلوم خاطر مبارك شما باشد. دیگر اینکه هیربد اینجانب نمیتوان فرستند که در آب دریاییم است و کشتی روزگار آلوده شده است و دستوران دین ورزیداران و پیشینگان رخصت نداده‌اند و بهمدادستانی گناه نشده‌اند و براه خشکان بترس دروندان نمیتوان آمد و اگر چنانکه لطف و مرحمت شما و اعتماد دارید که دو هیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزند و تعلیم دادن بر این بابت هیچ مانع و دریغ نیست ..»

نامه مورخه اورمزد و خرداد ماه قدیم ۸۸۰ یزد گردی برابر ۹ شوال ۹۱۶ هجری نشان میدهد که در آنسال چهار نفر از زرتشتیان ایران بقصد بازرگانی بسوی هندوستان متوجه شده و حامل نامه پیاریان گردیده‌اند. آن چهار نفر موسوم‌اند به بهدین فرخ برنجش، بهدین نوروز فریبرز، بهدین سعد المرء مرزبان شاه و بهدین نوشیروان مهربان. اما ۲۹ سال قبل از این تاریخ یعنی در سال ۸۵۱ یزد گردی دو نفر بهدین بنام نوشیروان خسرو و مرزبان اسفندیار برای نخستین بار بدیار هند عزیمت نموده بودند. و باز در سال ۸۷۸ ی ایزدیار نام زرتشتی دیگر تا بکمیابیت پیش رفته و هنگام مراجعت حامل نامه پیاریان بایران بوده. در امضای نامه مورد مذاکره آماری از زرتشتیان نقاط مختلف آمده مینویسد در شر فاباد و ترکاباد چهارصد نفر اند ازدلیر.

مقصود از دلیر مردان جوان و فعال میباشد و پیران و زنان و اطفال را بشمار نیاورده است. زرتشتیان یزدنیز در آمار خود که تحت عنوان نفوس زرتشتیان صحبت شد جمعیت خود را ۹۶۲ نفر مرد نشان میدهد و بعد از دادن جزئیات کلا ۶۶۵۲ نفر میشود. بنابراین روش معموله در شماره چهارصد نفر مرد دلیر اگر زن و پیر و کودکان را هم بشماریم جمعاً در حدود ۲۵۰۰ نفر میشود. بهمین روش شهر یزد ۴۰ نفر کرمان ۴۲۰۰ نفر سیستان ۱۶۲۰۰ نفر و خراسان ۱۰۲۰۰ نفر جمعیت

زرتشتی دارد . اما در اینجا از زرتشتیان نقاط دیگر مثل قزوین و فارس و سیرجان و غیره صحبت ننموده است . خبرهای دیگر حاکی است که در قزوین و اصفهان هم زرتشتیان سکونت داشته‌اند . در نامه چنین آمده است :

دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران را اعلام آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترك در آمده این فقیران را معلوم نبوده که در ممالك هند بهدینان مانده‌اند یا نه تا قبل از ۳۵ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب شد . مکتوب از اشو روان بهرامشاه و چنگه‌شاه و از جماعت بهدینان و دستوران بدینجانب نوشته بودند آورد . این فقیران جواب آن نوشته بدست نوشیروان خسرو و مرزبان اسفندیار قبل از این ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم و هیچ چیزی ارسال هم نفرمودند و این فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چون است عجب که اهتمام دریغ فرمودند و تا قبل از یکسال و کسری که یزدیار بدان ملك فرستاده شد و آن مسکین تا خط کمبایت بیش نیامده بود و چون باز آمد کتابت مبارك آن عزیزان آورده است . مکتوب مبارك شما چون آمد مانده گوهر شب افروز خطش چون سواد طره شب ، لطفش چون بیاض عشره روز ، چون چند بوستان مرصع ، چون کبوت آسمان طلا حور . چون شمع از احوال آن عزیزان معلوم شد چنان شادمانی روی نمود که وصف آن بقلم نتوان آورد (سپس مسائل دینی که در هند از آن احوال میورزند شرح میدهد و آنها را در اهتمام رعایت دین اندرز میدهد) و دیگر آنکه هر کتابی که آنجانب هست اوستا و پهلوی از اول هر کتاب و از آخر هر کتاب چند رقعہ نوشته باز نمایند تا معلوم شود که چه کتاب در آنجانب هست و شما در نامه نوشته بودید که چندین نفر بهدینان هستند ولیکن نیایش نتوانند کردن نبشته باز نمایند که چرا نیایش نتوانند کردن . دیگر آنکه در آمدن اوشیدر زرتشت و پشوتن و شتاسپان و بهرام هماوند در دین چند نشانه گفته بودند . جمله نشانها يك نشانه تحقیق واقع شد که پادشاه از کوهستان ترکستان خروج کند و نشانه اوتاج سرخ بود و بمذهب حق مدد فرماید و تابرسرزمین بابل

برسد . اکنون قبل از این تاریخ تا غایت نه سالست که با دولت و سعادت این پادشاه خروح کرده است و در باره این فقیران شفقت تمام امداد نموده و در دین چنان مینماید که این ورجاوند از شهر بیت بیرون آید و کینکن شهر نیز گویند . تحقیق آنکه این شهر میانه خطا و هند است .

التماس آنکه پیش آن عزیزان آنچه معلوم است نوشته باز نمایند و دیگر سخنان در باره این مهمات بود که نبستن آن مصلحت ندید دیگر در فرستادن هیربدان و مردم که لایق دانند تقصیر نکنند . انتظار مقدم سر نوعریزان میرود . چون غرض احوال بود و چگونگی حالات پیش از این تصدیع آن عزیزان نمیدهد دولت اینجهان و سعادت و مطالب و مقصود آنجهانی حاصل متواصل باد اند بزرگترین روز اورمزد و شرفترین ماه خرداد امسال هشتصد و هشتاد و یز جرد شاهنشاه بن اوی خسرو شاهنشاه هورمردان بن نوشیروان يك هست راه اشایه اواره آن جد راه . فی تاریخ تاسع شهر شوال ختم بالخیر والاقبال سنه ست و عشر وتسعمائه آلهیه یزدان کام باد .

محب المشتاق دستور مرزبان رستم بن شاهمردان . از شرفا باد و ترکا باد
محب المشتاق دستور شهریار ماونداد ، دستور مهربان نوشیروان ، دستور اردشیر
ماونداد ، دستور ماونداد رستم ، دستور جاماسب شاپور ، دستور شهریار مهربان ،
دستور سیاوخش شاپور ، دستور آذرباد ماهونداد ، دستور جاماسب موبد ، بهدین
بهرام فرخاب ، شهریار خره فیروز ، بهمن مرزبان ، پشتون شهریار منزوی گشته ،
رستم شهریار ، فیروزان شهریار و این جماعت چهارصد نفرند از دلیر ، محب المشتاق
دلیر العباد یزد بهدین فرخ بخش نوروژ ، فریبرز رستم ، اسفندیار ایران شهریار
کیقباد ، سرخاب رستم ، سیاوخش رستم ، منصور خسرو ، کردان مرزبان ، اسفندیار
منوچهر ، اسفندیار سرخاب ، دارا نوروژ ، رستم طوس ، گئو اسفندیار ، نوشیروان
اسفندیار ، اسفندیار بهرام ، بهرام بروسا ، رستم اردشیر ، مرزبان رستم ، خسرو
مرزبان ، دهر رستم ، سعد مرزبان شاه . این جماعت پانصد نفرند .

درالامان کرمان ، محبالمشتاق دستور بیژن یزدیار ، دستور فریدون و دستور نوشیروان و دستور اردشیر یزدان داد مرزبان شاه ، و بهدین رستم خداداد بخت آفرید یزدابان . این جماعت هفتصد نفرند . دارالهرع سیستان ، محبالمشتاق دستور آذر کشب ایزدیار ، دستور بیژن بهرام ، دستور مهربان بیژن . دستور اسفندیار هورمه ، بهدین دارای رستم ، ساقی فرهاد ، خسرو کوسیار ، داراب بهمن این جماعت دوهزار و هفتصد نفرند . دارالخراسان . محبالمشتاق دستور بهرام رستم شاهمردان ، دستور یوودشاه رستم ، دستور شهریار اردشیر ، بهدین فرخزاد رستم ، رستم فریدون ، سرخاب رستم ، کاوس کیقباد عادل ، اردشیر جاوید ، خسرو رستم ، ایرانشاه رستم ، شاه بهرام مرزبان ؛ کیقباد سرخاب ، بندار یلمان ، فرخ یلمیان ، رستم پشوتن ، شاپور خسرو . این جماعت یک هزار و هفتصد نفرند . از جهت تجارت متوجه ک. شور هندوستان بهدین فرخ برنجش ، نوروز فریبرز ، سعدالمرء مرزبان شاه ، نوشیروان مهربان و کتابت بدست ایشان فرستاده شد . البته البته در آمدن تقصیر نمایند .

نامه دیگر مورخه بهمن روز و بهمن ماه ۹۲۲ یزدگردی که جمشید بهمن خسرو کاتب آنست نیز به هندوستان رسیده است .

نامه مورخه بهمن و خرداد ماه قدیم سال ۹۲۸ یزدگردی برابر ۱۸ ربیع الاول ۹۶۶ هجری از دیندوستی و دین پروری جماعت زرتشتیان ایران صحبت میدارد که چگونه نسخه های گرانبهای خطی و کتب گوناگون دینی را برایگان برای استفاده همکیشان عزیز خویش بهند ارسال میداشته اند . خبر دیگر حاکی است بر انتظار آنها بظهور شاه بهرام و ترقی و توسعه دین و شوق بی نهایت ایشان بملاقات او که از مسافرت باطراف خودداری مینموده اند .

روانشاد مانکجی صاحب درسخرانی خویش در سال ۱۲۵۲ یزدگردی در همین مورد و انتظار زرتشتیان ایران بظهور شاه بهرام چنین گفت . « چون پندار

این گروه (زرتشتیان ایران) چنانست که شاه بهرام ورجاوند نام شخص بزرگوارى آشکار خواهد شد و ایران را مانند روزگار پیشداد و کیانرشك بهشت خواهد کرد. بهمان امیدوارى هزارویسصد سال است که رنجهای پیشماردیده و آمدن آن بزرگوار را امیدوار هستند و بفرمان ستاره شناسان ۳۵ سال پیش (۱۲۱۷ یزدگردى) چند کس به پیشواز شاه بهرام رفته در بیابان سرگردان شدند و از اینرو بسیار کس بیکار گردیده و زندگانی خود را بسختی گذرانند .»

اشو زرتشت پیغمبر ایران باستان در تعلیمات خود وعده ظهور را نداده است نه از شاه بهرام ذکرى نموده و نه از دیگران تذکراتی که در مورد ظهور آمده در بخش خرده اوستا و نیایشهایی است که در دوره ساسانیان و بعد تر تنظیم گردیده و پیشوایان آن دوره باتکای پیشگوئیهای ستاره شناسان نزدیکی ظهور را از خدا خواسته اند . در گاتها فقط يك واژه اوستائی سوشیانت ها آمده است که مراد از آن راهنمایان میباشد نه پیغمبران . خود پیغمبر در گاتها آزادی فکر را موعظه و حتی پیروی سخنان خودش را بخرد خدادادی شوندگانش موکول مینماید . پس باور شدنی نیست که چنان و خورشور آزاد اندیش مردم را بظهور پیغمبر موهومی در آینده امیدوار سازد . مراد از سوشیانتها راهنمایان میباشد و از آن شاهنشاهان نیکوکار ، استادان ، قائدان جماعت و ملت و صاحبان روشن دل اراده میشود که مردم را براه راست راهنما باشند نه پیغمبرانی که کور کورانها و امرش را اطاعت نمایند. زرتشتیان هندوستان برخلاف زرتشتیان ایران منتظر هیچگونه ظهوری نمییابند. خبر مهم دیگر فرار سه هزار نفر زرتشتیان از خراسان و پناه گرفتن آنها در یزد میباشد^(۱) چنانکه در پیش گفتیم بواسطه فشار و ستم مسلمانان بخش شمالی

(۱) بنا بقول آقای مهربان مهر نیاکان دستور کیخسرو پور دستور رستم کرمانی با سیصد جلد کتب دینی خود از بلخ بکرمان پناه میبرد و از اجتماع خبر رستم شاه عباس صفوی در یزد و غصب کتب دینی زرتشتیان و قتل دوفقر موبدی که کتب دینی را از دست میدهند تمام کتابهای خود را در وسط دیوار منزل خود بگل میکیرد . چون در سال ۱۲۷۵ یزدگردى دستور کیخسرو بیخبر دیوار را میشکافد می بیند سوای چند جلد کلیه کتابها نابود شده است .

ایران از آن زمان ببعد از وجود زرتشتیان ظاهراً خالی میگردد ، خبر موثق در دست نشان میدهد که بسیاری از زرتشتیان آن صفحات از آن زمان ببعد مانند کلیمیان در لباس اسلام بدین قدیم خویش باقی و مراسم و آداب آئینی را پنهانی بجا آورده و اغیار را در بین خود راه نمیدهند . نامه نامبرده چنین آغاز و انجام می یابد :

دنام آنکه او بوده است و باشد هر آنکو غیر از او باشد نباشد
ابتدا کردم بنام کردگار غیب دان تا دهد توفیق کاندر وصف بگشایم زبان

بنام دادار اورمزد به اوزونی ریومند خرهمند و امشاسپندان و یزدان مینوان و یزدان گیتیان مهست و همت و هوخت و هورشت ، منشن و گوشن و کنش که دین وه آویژه مزدیسنان باین سه منشن درتن مردم ما همان درست باشد و بعد از درود و آفرین یزدان و کرم یزدان مینویات و عنایات اورمزدی و توفیق خداوندی و هوشمندی ماتره سفند که مینوی اورمزد خدا و امشاسفندان و دین وه آویژه مازدیسنان و بخشایشگر زمین و آسمان و جان دهنده بندگان و روزی دهنده هردو جهان از انس و جنس آفرینند . دامان و خره دهنده پادشاهان و دانش دهنده ائورنان و روزی دهنده ارثیستاران و دخل دهنده و استرپوشان و هتخشان و دستوران و هیربدان و چون هر کس که ماتره سفند داند بتن ما همان دارد . هر گز روان آنکس پیادافراه دوزخ نرسد که مینوی آب و زمین و زمان و انس و جنس به نیرو و هیاری ماتره سفند گیتی دارد و جان در تن بندگان کمیخت و رستاخیز تن پسین به نیرو و هیاری ماتره سفند خواهد بودن و چون زرتشت اسفنتمان که بهم پرسی اورمزد رسید و اهرمن را نیستفتوانست کردن تا ماتره سفند بیاری زرتشت رسید و اهرمن را سترد کرد و در مینوان گاه ماتره سفند بکنار گاه اورمزد باشد . و دیگر بعد از درود و آفرین و دعوات بینهایت آرزومند دیداریم بغایت و آفرینها بخدمتی دستوران و هیربدان و کدخدایان دینداران و بهدینان ملک هندوستان چنانچه در خطه بهروج ساکن اند چون دستور پدم بن رامیار را باجماعت دستوران و هیربدان و کدخدایان

و بهدینان تمامی جمع تاجم درود و نیازمندی فراوان رسانید و مشتاق درای شریف حضور میباشیم و بعد از درود و آفرین اعلام آنکه هیرید زاده کامدین بدینجانب رسیدند و کتابت مبارک شما از آنجانب بدینجانب رسانیده شد. خوانده و بوسیده و بر سر و چشم نهاده قبول یزدان و امشاسفندان بوده از هر باب سخنی چند معلوم شد و پسندیده آمد و دیگر بعد از رفع دعا گوئی آنکه نسخه دینی طلب نموده آنچه میسر شد از ورس و از نسخه دینی از هر باب صد در پندهشن و صد درصد درود براق نامه صورت و چند ورق و جردینی از هر باب شایست و ناشایست و باب آتش و رهرام را نشانندن و باب نسافکنی بردن بدست هیرید زاده کامدین فرستاده شد. امید که ایشان بصحت و مراد بدانجانب رسانیده شود. و دیگر درود آنکه ورس و کتابهای دینی و وجرها بدست هیرید پدم پسر رامیار سپرده شد و هر دستوری و هیریدی و موبدی که خواهد بدهند تا کار فرمایند و دیگر بدست اوسپارند و ورس را بنزدیک آتش و جایگاهی که آتش باشد ورس را نباید نهادن که زود تلف میشود و دیگر ورس بجائی که نهند کم از سه دستور نباید.

و اگر ضرورت باشد کمتر از دو دستور شاید و دیگر آنکه ورس را از جهت خاطر دین و ده که در آنجانب ضعیف شده است فرستاده شد. در اینجانب ورس چنین کمتر از هزار شاهی نمیدهند تا واضح باشد. و دیگر معلوم دانند که چون چند سال دیگر بسر آمدن بهرام و زجاوند باشد چه نوع توانیم آمدن که در اینجانب آتش و رهرام و جمع بهدینان پریشان و سرگردان میشوند و در این وادی میسر نمیتواند باشد.

رباعی :

دل ما همچو زبان در جرس افتاده است یا چو بلبل که اسیر قفس افتاده است
 زمین چمن مرغ به پرواز بدانجا نرسد کز شما تا بر ما راه دراز افتاده است
 و دیگر معلوم دانند که هیرید زاده کامدین کرت اول که متوجه یزد شده بود صندوق خالی و یک قلم و یک طومار کاغذ در صندوق بود که آورده و این بار یک

رجال که نام هیربد پدم دارد آورده تا معلوم باشد هر خبر که فرستاده شد از جهت راه دین اورمزد داد زراشت فرستاده شد. عمر زیادت باد و دولت و کام دوجاهانی که کتابت در روز بهمن و خرداد ماه قدیم سال نهصد و بیست و هشت یزدجرد شاهنشاه و در روز چهارشنبه و بتاریخ هیجدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و شصت و شش هجری جماعت دستوران ترکاباد دستور نوشیروان دستور ماونداد رستم دستور ماونداد بهرام دستور رستم دستور بهرام ماونداد دستور مهریار دستور نجبایه فرین دستور نوشیروان. جماعت دستوران شرفاباد دستور ماونداد هوشنگ دستور خره منش سیاوخش دستور کیخسرو سیاوخش دستور بهرام ماونداد دستور جاماسب دستور خسرو ماونداد دستور آذرباد دستور نوشیروان دستور آینه سرخرمند دستور ماونداد. جماعت دستوران خراسان دستور بهمنیار موبد شاه دستور شهردان بهرام دستور بهرام فریدون دستور رستم بهمنیار دستور اردشیر بهمنیار دستور رستم فریدون جماعت دستوران سیستان دستور اسفندیار اردشیر دستور رستم خسرو دستور بهرامشاه اردشیر. جماعت دستوران کرمان دستور بهمنیار دستور یزدیار دستور فرخزاد دستور اسفندیار. جماعت بهدینان خراسان که در کرمان اند. یزدجرد شهریاری خسرو شهریاری یزدجرد بهمن شاپور لسان یزدجرد نریمان یزدجرد بهمن زعیم مهربان غریب خسرو بهرام خسرو بهرام نیک رستم خسرو بندار بند آرایش بنده شهریاری بهرام منوچهر رستم رستم بندار بهرام خسرو رستم بهرام جارمد اردشیر بهرام. جماعت بهدینان ملک خراسان که ساکنند در این جانب سه هزار نفرند. از نامه زیر خطاب یزرتشتیان هندوستان که در تاریخ ایران ایزد و بهمن ماه قدیم ۹۸۱ یزدگردی نوشته شده و بتوسط بهدین اسفندیار سهراب ساکن سورت فرستاده شده برمیآید که هر چند پارسیان هندوستان خواهان دو نفر موبد عالم بودند که بهندوستان رهسپار و بآنها درس مذهبی بدهند، اما موبدان ایران در طی ۱۳۷ سال یعنی از سال ۸۴۷ یزدگردی تا موقع نوشتن نامه از مسافرت بانصوب خودداری مینمودند. اینک دو نفر موبد و یک نفر بهدین باتفاق اسفندیار سهراب

روانه هندوستان میشوند . خلاصه نامه از اینقرار است :

«.... بعد از رای شریف آنکه عیان بسایه و عنایت و بیمن همت شما بهدینان و پاگان و راستان و آویژگان دین به مازدیسنان خوشیم و سلامتیم و تفرقه واقع نیست بجز نادیدن دیدار شما بهدینان مازدیسنان ، انشاء الله که شما بهدینان مازدیسنان بصحت و سلامت بوده باشید . ثانیاً اعلام آنکه بهدین اسفندیار سهراب از ممالک هندوستان بمملکت ایران تشریف فرمود بسیار تعریف دینداری و نیکی و خوی آزادی بهدینان ولایت هندوستان گفتندی رحمت بردینداری و بهدینی شما باد و چند سئوالات از هر بابت گفت و شنید شد ... دیگر آنکه بهدین اسفندیار در ملک ایران سرزمین خود را بر شنوم کردند و از راه خشکان باد و نفر هیر بد و یکنفر بهدین متوجه هندوستان شدند و خاطر جمع دارند این کتابت در روز انیران و ماه بهمن قدیم نوشته شد تا دانند . محبالمشتاق کاتب الاشنا الحروف هیر بد نوشیروان هیر بد اسفندیار هیر بد اسفندیار هیر بد انوشیروان - هیر بد اسفندیار فریدون - محبالمشتاق هیر بد فرزانه هیر بد بهرام - هیر بد نوشیروان هیر بد خسرو - محبالمشتاق بهدین بایر بد آبادان - بهدین بهرام مند گار شاپور - بهدین فرامر ز رستم - بهدین روشن رستم - بهدین بهرام ورستم آبادان - بهدین ایزدیار رستم آبادان - بهدین گودرز سهراب - بهدین مرداد فریوزید - بهدین آبادان مرزبان - بهدین رستم فریدون - بهدین نوشیروان رئیس - بهدین رستم اسفندیار - بهدین بهرام کوراب - بهدین رستم سام - تمیم بالخیر .

نامه مورخه شهریور و فروردینماه ۹۹۶ یزد گردی که قاصدش بهدین بهمن اسفندیار و درهند معروف به بهمن سورتیه میباشد و از طرف دستوران ایران دستور بهرام دستور اردشیر دستور ماوند دستور رستم ساکن قریه ترکا بایزد نوشته شده ، مارا برسم و قانون موجوده زمان آشنا میسازد ، رسمی که آثارش اینک در بین زرتشتیان موجود نیست و اگر کسی ذکری از آن بمیان آرد براو میخندند . بعلت

بیملاقگی بآن رسم و بلکه بدین گروه موبدان و پیشوایان مامستأصل و پریشان و در
دریای جهالت غوطه‌ور گردیدند . بطوریکه از پیشه پیشوائی و دین پروری منزجر
و آزرده خاطر گشته از آن دست کشیدند و نتیجه این شد که از شماره جماعت بهدینان
متدرجاً کاسته گردید . رسم مذکور پرداختن ده یک حق دستوری میباشد که بهدینان
آن دوره از عواید خود مرتباً بدستور بزرگ میپرداخته اند تا بمصرف تعلیم و تربیت
موبد زادگان برساند .

خبر دیگر چون هزاره یزد گردی نزدیک با ختام رسیده ، امیدواری زرتشتیان
آن دوره بظهور شاه بهرام قوی تر گشته و به بهدینان هند اکیداً سفارش مینمایند که
برای دیدار او حاضر باشند . بخشی از این نامه و نامه بعد که از کرمان نوشته و بتوسط
همان قاصد ارسال گردیده بنظم است بلکه باید بشر منظوم گفت . هر چند که نظم
سست و شعر نیست ولی چون از اسامی دستوران و بهدینان مامفصلاً صحبت میدارد در
اینجا ضبط مینمائیم .

نامه چنین آغاز میشود :

« بنام ایزد دستوران دینداران دین چاشیداران دین آموز گاران دین یوژد اثر
نیداران هومیمان و دین سرانیداران نیایش کرداران و پتت گفتاران چون دستوران
وهیربدان و موبدان و کدخدایان وریش سفیدان و مقدمان و معظمان و محترمان
آئورنان وارثیستاران و واستریوشان و هتخشان و بهدینان و استوانان دین بهمازدیسان
چون قصبه نوساری دستور شاپور دستور هوشنگ دستور نوشیروان دستور آس دین
دستور ویکاجی دستور کیقباد دستور قوام الدین دستور کیقباد دستور برز و دستور
قوام الدین دستور مهرنوش دستور کیقباد دستور بهمن بهرام و دستور سهراب بهرام
دستور مهرچی و دستور ایزدیار و بهدین سیت کو که رئیس بهرام فریدون . دیگر از
شهرسورت چون اسفندیار بهمن و دستور خورشیداور مز دیار و دستور نوشیروان دستور
خورشید و دستور بهرام آسا و دستور داراب و دستور کوکا . بهدین اسفندیار بن نرسنگ
و بهدین قیامدین مهروان و بهدین ناهانه بن رام و بهدین مهرچی خورشید و دیگر

از شهر بروچ چون دستور قیام‌دین دستور پدم و دستور بهرام بن اردشیر و بهدین آسا جمشید را تمامی جمع‌دستوران و دستور زادها از شهرها تا بشهر از ولایت تا ولایت از قصبه تا قصبه از محله تا محله از کوچه تا کوچه از خانه تا خانه از کشور هندوستان ، درود فراوان و تحیات بی‌پایان و نیازمندی ییحدواشتیاق پیشمار و دعا گوئی بسیار از جانب دستوران و موبدان و هیربدان و پیشوایان و سرهنگان بهدینان از کشور ایران که هر يك اسمشان در ضمن قلمی خواهد گشت میرسانند قبول مطالعہ فرمایند و یافت ملاقاتشان بخیر و خوبی روزی باد. اورمز دوامشاسپندان هیار و پادار و پشت و پناه ما و شما و هان و بسته کشتیان هفت کشور زمین باد ایدون باد ایدون ترج باد. بیزدان و امشاسپندان کام باد و معلوم دستوران و موبدان و هیربدان کشور هندوستان بوده باشد که بهدین بهمن بن اسفندیار در ایران شهر در ولایت ترکا باد تشریف آورده چند روزی بخدمت بود چون براه کشتی و دریا آمده بود او را توجشن لازم بود و آنچه قاعده دین زرتشتی بود او را توجشن فرمودیم قبول کرد و تمام بجای رساند او را بر شوم کردیم و نمشوه داشت در خدمت آب و آتشنا و آتش و هرام آنچه قاعده دین بود کرد تا واضح بوده باشد و دیگر معلوم بوده باشد که خدمت خاتون بانو پارس که زیارتگاهست هم کرد و آنچه که قاعده بود در هر باب کرد و دیگر معلوم دانند که در باب شایست و ناشایست دین که چند چیز پرسید بیان شد (در اینجا بخش بزرگی است از پرسش و پاسخ دینی و اعتراض بر نام قیام الدین)

و دیگر معلوم بوده باشد که اسم بهدینان در اینجا بقیام الدین نیست اگر در آنجا هم بر طرف کنند خوب باشد. و دیگر در ضمیر منیر دستوران و هیربدان و موبدان جانب هندوستان روشن گردد که هزاره اهریمنی آخر شده و هزاره اورمزدی نزدیک شده. امید بدیدار و رجاوند شهی فیروز گر است و هشدرو پشوتن بیشک و بی شبهه باشند و یقین و بیگمان که خرّه و رجاوند دیده شود. دیگر بهدین را گناهی جسته یا بدست یا بزبان واقع شود او را پتت باید داد. بقدر گناه توجشن فرمودن باید فرمود اگر زیاده از گناه توجشن میفرمایند، دستور گناهکار

میشود. در این ملاحظه بسیار میباید تاروان در عذاب نباشد و دیگر در اوستاچنان ظاهر است که ده یك دستوری دستور دستوران هر کس میباید داد تاروان در عذاب نباشد که بس گرفته اودر پیش مهرایزد و سروش ایزدورشن ایزد درست و راست است. در این مدت هیچ اثر نشد اختیار ایشان دارند. چون قاعده دین چنین است در حروف قلمی شد. دیگر در سایه اورمزد و امشاسفندان بوده باشند و این نامه در روز شهر یورو ماه فروردین ۹۹۶ یزدجردی نوشته شد. به یزدان و امشاسفندان کام باد ایدون ترج باد فیروز یادخرده اویژه دین مازدیسنان. معلوم دستوران و هیربدان و موبدان بوده باشد که یك کتاب و ندیداد فرستاده شد بدست بهدین بهمن میباید که هر جا که کتاب و ندیداد نداشته باشند ضرورت داشته باشند بایشان رجوع کنند بدستور خسرو دستور نوشیروان دستور رستم نذر کرده و قیمت نگرفته ایم تا واضح بوده باشند

آرژومند دیدار دستوران و بهدینان ایرانشهر بدین اسامی. دستور بهرام دستور اردشیر - دستور بهرام دستور مهربان - دستور ماونداد دستور رستم - دستور نوشیروان دستور رستم - دستور بهرام دستور مهربان - دستور بهرام دستور ماونداد - دستور بهرام دستور هوشنگ - دستور ماونداد دستور جاماسب - دستور خسرو دستور فریدون - دستور آذربار دستور موبد شاه - دستور رستم دستور کیخسرو - دستور خسرو دستور فریدون - دستور ماونداد دستور رستم - دستور خسرو دستور نوشیروان دستور جاماسب - دستور رستم دستور اردشیر - دستور نوشیروان دستور بزرگ امید - دستور سیاوخش ویراف - دستور شهریار دستور زاده سیاوخش - دستور ماونداد دستور هوشنگ - دستور ماونداد دستور شهریار - دستور بودزجمهر - رئیس اسفندیار مهربان عاشق ساکن کوچه سوراگ (۱) - رئیس بهرام بندار ساکن محله خلف خانعلی - رئیس اسفندیار رستم ساکن نعیم آباد - رئیس تیرانداز خسرو ساکن موضع سوراگ - بهدین گشتاسب اسفندیار ساکن محمود آباد - بهدین نوشیروان مهربان

۱- کوچه سوراگ یا موضع سوراگ قریه بزرگی است در توران پشت بنام سوراگ

ساکن محله یمن (۱) - بهدین مهربان رستم ساکن محله یزد - بهدین اسفندیار خسرو جمشید ساکن محله یزد و بهدین جمشید خسرو - بهدین زنده بندار - بهدین اردشیر رستم فروزان - بهدین کاوس داراب - بهدین سرخاب ماونداد - بهدین اسفندیار احمد آبادی - بهدین فرامرز جاماسب نعیم آبادی - بهدین ویراف ملاگرشاسپ مهربان بهرام کیقباد - بهدین کاوس بهرام - بهدین جمشید الوند - بهدین اسفندیار داراب - بهدین شهریار بهزاد راوری - پنام یزدان - تمام شد اسامی دستوران ورعیسان و بهدینان .

قاصد پارسیان هند بهمن اسفندیار سورتیه روزدی و ماه دی سال ۹۹۵ یزد گردی وارد ترکباد میگردد و دستوران دستور آن زمان دستور بهرام دستور اردشیر در ترکباد مقام داشت و قبل از همه نامه را امضاء نموده است و نیز جد همین دستور بهرام که اسمش دستور ماونداد دستور رستم بوده در زمان خود دستوران دستور ایران بوده است بهمن سورتیه پس از حرکت از یزد دوازده روز در کرمان در منزل رستم دستور نوشیروان دستور مرزبان اقامت و بطرف هند حرکت میکند . رستم نامه منظوم عمویش فریدون را چنانکه خواهیم دید تهیه و توسط او بهندوستان ارسال میدارد . دستوران کرمان در ضمن نامه متذکر میگرددند که منتظر ظهور و دیدار پیغمبر میباشند که در آن زمان بایستی آشکار گردد و از معجزه خویش ده شبانروز خورشید رادر وسط آسمان نگاهدارد تا جهانیان بظهور او پی ببرند .

نامه کرمان زمین مورخه آذر ایزد و بهمنماه قدیم ۹۹۶ یزد گردی

در سایه سعادت و زندگانی و شادکامی و کامرانی و دولت و فراغت دو جهانی تا جاودانی چون دستوران و دینداران و دین پروران دین چاشیداران و دین آموز گاران و دین سرانینداران و خوب هومان پاکیزه اسرار و نیایش کرداران و پست گفتار و خوب نیتان نیکوکار و راست داوران و بهدین یک جبهتان چون دستوران و هیربدان

۲- قریه آبادی است در شمال قلمه انجیره بمسافت ۱۸ کیلومتر دور از یزد براه

خراسان و نزدیک بخورنق اینک بنام هومین هومان مشهور است.

و موبدان و کدخدایان و ریش سفیدان و پیشوایان و مقدمان رمعظمان و محترمان و
 آثورنان و ارثیستاران و واستریوشان و هتخشان و پیشه ورزیداران و فرارون منشان
 و فرارون گوشنان و فرارون کنشنان و بهدین استوان دین به مازدیسنان چون
 جماعت (۱) ساکن آنجا در ولایت هند و توابع ساکن اند ، جمع تاجمع ،
 مهان تا کهان ، نیک نیتان و نیک اندیشان را تمامی درود دعا و ستایش و زبایش و نیایش
 و ثنای بینهایت جهان تاجهان و مرمر از مرز زیادت بر زیادت رسانیده شد و در پناه او رمزد
 و امشا سپندان و یک جہتان دین بهی بوده باشند و بکرم و شفقت از اینجانبان قبول
 فرمایند و وقت ملاقات زودباد و آن جانب و این جانب تمامی خلق و دام او رمزد دیدار
 صاحب زمان یعنی پیغمبر که در این ولایت دیدار خواهد آمد بامریزدان که خورشید
 جهان تا ساز مغرب باز خواهد گشت و از معجزات آن معجزه یزد که ده شبان روز در
 میان آسمان خواهد بودن تا تمامی خلق حقیقت درست دانند و بعد از آن بروش قدیم
 سیر خواهد کرد و بهمدیدار دیده شود و تمامی خلقان بشفقت و مرحمت و انصاف و
 راه حق بلطف حق بوده باشند. چون دستوران مقدم یزد سؤال و جواب چند نوشته اند
 این فقیران غیر آن نمیدانیم و در ولایت موضع درالامان کرمان کتاب و شتاسف یشت
 و سفر دجهت آن جانبان فرستادیم تا دستوران و دستور زادگان آن جانب مسوده
 برداشته و نوشته که اگر دیگر مسوده قلمی شده اگر ضرورت دارند فرستاده
 شود

بنام جهان آفرین از نخست	که از قول او هست هر زند و پوست
همه وست از گفته او بود	خنک آن کسی کاین سخن بشنود
بیاموزد او گفته دین حق	که تا در دو عالم برد او سبق
بود بیگمان برره داد و دیسن	که یابد زحق روز و شب آفرین
بداد ز راتشت و دین خدا	بشو بیشک و جان خود کن فدا
بده سر مده دین به راز دست	خدا را شب و روز دایم پرست

۱- اسامی یاد شده در این قسمت همین اسامی یاد شده نامه ترکا با داست که گذشت

سراسر اوستا اشم خوان و بس
 اشم جوهر هر اوستا رواست
 بروزی که خوانیش مهر سفند
 برقم ابر و سفرد چاشتگاه
 چو برخانه خویش رفتم فراز
 در خانه ما بنشسته بود
 همیخواند آن مرد واج سروش
 بگفتم ترا چیست نامت بگو
 جوابم چنین داد آن نامدار
 منم مرد بهدین و بهمن بنام
 شناسم کنون راه دین بهی
 همانجا بایستاد با صدق دل
 چو دیدم که دارد زدین اختیار
 هر آنچش که پرسیدم او باز گفت
 پس آنگه مرا گفت فردا بگاه
 چو دیدم که دارد برفتن شتاب
 بهندوستان میفرستم پیام
 که دستور مهتر بهند او بود
 که او هست افضل بعلم و هنر
 بنوشیروان پور آن آسودین
 همان ویکجی بهمن کیقباد
 بدستور بر زوی قوام دین
 که او هست همواره قایم بدین

که از راستی میتوان زد قس
 همین دین دست است و قول خداست
 بید ماه خورد ادای هوشمند
 بخواندم بسر بردم آنرا براه
 بدیدم یکی مرد با برگ و ساز
 دو دستش بآب زر او شسته بود
 چو آواز آن مردم آمد بگوش
 وطن از کجا داری ای نیک خو
 ز هند آمد ستیم تا این دیار
 بود بایم اسفندیاری بکام
 دلم دور باشد از این گمرهی
 بخواندش اوستا نگشت او خجل
 بسی راز جستم از او آشکار
 هم از دین به او بسی راز گفت
 بهندوستان میروم کرده راه
 میسر نشد تا نویسم کتاب
 بشاپور هوشنگ دستور نام
 به پیش همه کس پسند او بود
 بدین بهی هست او با خبر
 درود و دعا باد و هم آفرین
 برادرش قوام دین پادشاه
 زما باد بروی هزار آفرین
 نکوروی و خوشخوی و بادادودین

دگر مهرنوش (۱) پور آن کیقباد
 بآسای خورشید و اورمزد هم
 دگر پور خورشید نوشیروان
 همان بهمن پور آنا دگر
 بداراب هیرا هزاران دعا
 پشتون دگر پور خورشید هست
 دگر نیز دستور های دگر
 بدشان درود و دعا بیشمار
 بدارند از حق همه کس امید
 شب تار بگذشت و آمد سحر
 که خورشید هر کس نظاره کند
 درودی با سفندیار رئیس
 همان قایم دین که هست کد خدا
 بمانند یکسر همه شادمان
 دگر هر که دارند از دین خبر
 الا ای که ناپاک گردند کم
 بمانند بهدین بعیش و نشاط
 همه دشمن دین به کور باد
 کنم نام بهدین ها ابتدا
 همه نام دستور ها را عیان
 مهین همت بهرام بن اردشیر
 که باشد مه و هم برشوم گر
 دگر هست بهرام بن مهربان

چو اسفندیار ابن بهمن نژاد
 بجمشید خورشید آن محترم
 که دایم ورا باد دولت جوان
 فرامرز بهمن ایا نامور
 بمانده همو یاد گار نیا
 که جام میش باد دایم بدست
 که هستند از دین به باخبر
 بمانند بر دین به استوار
 که تا این شب تیره گردد سفید
 سحر هم بزودی بیامد بسر
 ز راه بدو کثر کناره کند
 یزیوسنگ باب ورامینویس
 نگهدار پاداش از بد خدا
 بداد زراتشت اسفندمان
 که هستند از دین به باخبر
 دل بدسکالان بود پر زغم
 بباشند شادان بعالم رباط
 دل مرد دیندار پر نور باد
 بهندوستان میفرستم دعا
 که در یزد باشند گویم بر آن
 هاونداد پورش بود دلپذیر
 ابر جمله دستور ها هست سر
 آذر باد دیگ-ر برادرش دان

۱- مهرنوش نوه دستور مهرجی رانای معروف میباشد .

آذر باد پورش بود مهربان
 ماونداد مه بود و نوشیروان
 چوبگذشت شد رستم شهریار
 دگر مهربان پور بهرام بود
 آذر باد دستور از شرف آباد
 فریدون کجا پور او بود مه
 مهین خسرو که جوهرمزدیار
 ز خسرو دو پورند با رأی و کام
 زپور ز راتشت نو شیروان
 چو خسرو که مومترین اردشیر
 کجا نام جاماسب رستم بود
 که بد پور کی خسرو آن پاکدین
 دو پورش از او ماند اندر جهان
 پسر دارد و نام او اردشیر
 فرون که و مه چو بخت آفرید
 همین شاه موبد، ماونداد که
 کیومرث ماونداد شد زین دیار
 پسر پاک دستور دین بود سه
 به محمود آباد ای خوب چهر
 بشهر اندر آن بد بریش سفید
 ز بزرگ امید دو پورش یاد دار
 ماونداد را پور هوشنگ نام
 دگر آنکه بهدین اندر دیار
 چو از یزدبگذشتی ای مرددین

ز دستور رستم دو پور از رولن
 کهین بود از باب روشیروان
 از ایشان سیاوخش بد یادگار
 که بهران پورش ابا نام بود
 بهشتی و شد و ماند زویک نهاد
 از این تخم دان بود فرزند به
 کهین بود بهرام ای هوشیار
 آذر باد مه که جو شهرمرد نام
 پسر دوبد و هیربد نوجوان
 ز رستم برادرش یک بد دلیر
 دگر رستمی یار و همدم بود
 خرء سیاوخش دستود دین
 گذشته شده مهربان زین جهان
 زجا ماسب هم دو پسر یادگیر
 ز رستم دو فرزند آمد پدید
 ز هوشنگ سه پور و بدهرسمه
 از ایشان چو خسرو بد او یادگار
 چو بهرام و رستم چو بهمردمه
 همان شهریار است و بوذرجمهر
 ماونداد هوشنگ بزرگ امید
 سیاوخش مه کهترین شهریار
 بدین جمله دستور بارای و کام
 چهار صد نفر بود باد و هزار
 بگو نام دستور کرمان زمین

چو برزین بهرام یوژ داثر گر
 زبر زین دوپور است بارای و کام
 فریدون و بهمرد دارد دوپور
 دگر بود دستور مه مرزبان
 برادرم دستور نوشیروان
 چو بهرام کهتر برادر بود
 مهین رستم و کهترین مرزبان
 ز رستم زراثشت پور گزین
 مهین شاهمردان که مرزبان
 فریدون و بندار و خسرو دگر
 یکی رستم و دیگری اردشیر
 زبندار یک پور باشد پسند
 مهین رستم شاهمردان که است
 یکی شاهمردان و رستم دگر
 منوچهر و جاماسب از موبدان
 موبد شاه رستم ز ساسانیان
 موبد شد فریدون بدادر پسر
 زکرمانیان نام بیژن بود
 دوپورش یزدیار و بهرام شاه
 چو گشتاسب آذر کیخسرو اند
 بنوشیروان پور باشد چهار
 بهمنیار و دیگر چو آن خسرو اند
 دو پورند او را ایا نامور
 فرخزاد را بیژن و آذر است

فریدون و بهمرد باشد دگر
 فریدون که و مه چو بهرام نام
 چو بهرام و رستم اباجشن و سور
 موبد شاه مه بود و که مهربان
 فریدون مرا خواندی مرزبان
 سه فرزند مهتر برادر بود
 چو خسرو پند خواندش برزبان
 ز بهرام دو پور با آفرین
 ماونداد با سه برادر بدان
 ماونداد دارد دگر دو پسر
 چهار از فریدون پسر یاد گیر
 ز شهرمد بهرام دو پورمند
 دوپور از فریدون شهرمد هست
 که شهرمد دارد کنون یک پسر
 منوچهر راپور رستم بخوان
 که باشد لقب شان خراسانیان
 خراسانیان را بدان سر بر سر
 شده نیز فرتوت والکن بود
 فرخزاد کیخسرو نیکخواه
 فرخزاد را هم دوپور نوند
 کهین رستم و مهتر اسفندیار
 ز بهرام بشنو سخن ارجمند
 که بهرام شاه است و دیگر پسر
 انوشیروان آذر او مه سر است

برش نوم گر هست نوشیروان
 بود پور نوشیروان مهربان
 ز بهرام شاه مانده است و پسر
 ز نوشیروان هست فرزند نه
 برش خسرو مهربان که بود
 دگر رستم پور بن اردشیر
 دگر هست نوشیروان آذری
 يك اسفندیار و دگر رستم
 ز بهرمرد بهرام شه «ر» پسر
 ز تخم زراسپ منوچهر هم
 فریدون دیگر نو آمد پدید
 چو بهرام را ریش گشته سفید
 برادرش رستم بد و پور هست
 ز شهریار بهرام آذر نیاب
 بود رستم پور بن شهریار
 تو بهرام پور برادرش خوان
 دگر رستم مهربان مهتر است
 منوچهر بهرام شاه يك پسر
 دگر بود بهرمرد بهرام شاه
 دگر اردشیر است همراه او
 مهینش منوچهر نوشیروان
 دگر بود بهرام شه بهترین
 دگر جمع دستور چون گفته شد
 کرمانیان و خراسانیان

ز کرمانیان او سراسر است این زمان
 یزدیار را پور بیژن بخوان
 انوشیروان که آذر باد سر
 که جاماسب بودش بود نیزمه
 آذر باد را يك پسر مه بود
 بود پنج پورش ابا فهم و ویر
 سه فرزند دارد از او نگذری
 سیوم آذرش خوان ایا محترم
 یکی مهربان است و صندل دگر
 مهین بد منوچهر و که رستم
 ز بهرمرد و بهرام پس بشنود
 پسر ناید از وی بگیتی پدید
 مهینش فریدون و دیگر که هست
 ز نسل همو نیز میکن حساب
 فریدون پورش زمن یاد دار
 هم از شهریارند این هردوان
 یزدیار زو نیز هم که تر است
 تو بهرام شه نام او می شمر
 که در سیستان ساخته جایگاه
 پسر دارد او پنج ای نیکخو
 تو بهرام اسفندیار هم بدان
 دگر شهریار است با آفرین
 ز بهدین کسانی که پذیرفته شد
 بود پنج پانصد ز ساسانیان

که دارند هر کس ره و پیشه
 بملک خراسان دگر پنج صد
 بقزوين ببر دست شاه جهان
 همه برره دين به استوان
 دو چشمان براه و دل اندر اميد
 پيمبر پياد بزودی نه دير
 خلاق تمامی کنند اتفاق
 ز تاريخ شه يزد گرد شهر يار
 مه تير بد روز اردیبهشت
 تو ای رستم پور نوشيروان
 تو بنويس تا او چو در سفته است
 که تا مردم مرز هندوستان
 که اين را فريدون بن مرزبان
 بداريد معذوری ای برتران
 کسی چون ندیده کسی را همان
 که ندادند که بهتر کدام است و به
 بدستور و بهدين هندوستان
 هزاران هزاران هزاران هزار
 خدايا قبول اوقتد بر بهان
 چو خوانند نسخه نويسند زو
 دعا مي فرستد ز دل با زبان
 دعا رستم ابن نوشيروان
 بهدين پاگان هندوستان

زکار نياگان بهر اندیشه
 که هستند در دين يزدان بعد
 سه صد مرد بهدين در آنجا روان
 شك و شبهه شان نيست اندر کمان
 که تا اين شب تيره گردد سفيد
 که باشند هر خلق را دلپذير
 بشفقت برند از ميانه تفاق
 سه يکسال کم هست اندر هزار
 که در نظم اين قصه يکسر نوشت
 تو نظم عموميت کن اينجا عيان
 بسی پند و اندرز ها گفته است
 بدانند سر رشته دوستان
 بگفت از پی نیکوئی بر زبان
 مباشد از گفته من گران
 بهر دل جز ايزد نباشد عيان
 جز ايزد نداد کهان رازمه (۱)
 درود و دعا بر همه دوستان
 فرستاده شد آفرين زين شمار
 که باشند بهدين کهان ومهان
 هزار آفرين بر بهان و نکو
 به نيکان فريدون بن مرزبان
 فرستد بهوش و دل و از توان
 دعا شد فرستاده از دوستان

۱- بعد از اين بيت ۹۰ بيت پند و اندرز دينی است.

ز نوشیروان پور بن مرزبان	فزونتر دعا میفرستد زجان
که شاید قبول اوفتد بر بهان	درد آفرین از جهان تا جهان
ز بهرام بن مرزبان آفرین	فرستاد بیمار بپاکان دین
ز راتشت رستم رساند دعا	بپاکان بهدین ابا مدعا
درد و دعا آفرین پیشمار	به نیکان و پاکان هندی دیار
ز گستاخی این جماعت ردان	بیخشند از لطف خود موبدان

نوشته شد این رقعہ نامہ بروز آذر نہم ماہ قدیم بہمن یازدہم ماہ آلہی سنہ ۹۹۶ یزد جز دین شہریار سنہ ۱۰۳۶ من الہجر یہ بندہ کمینہ فریدون بن مرزبان و رستم ابن نوشیروان بن مرزبان دستور تمت تمام شد .

در نامہ دیگر بتاریخ فوق با امضای آرزومند دیدار دستور نوشیروان دستور مرزبان با برادران و دستور فریدون و بہرام مرزبان کرمانی ، محب المشتاق رستم دستور نوشیروان دستور مرزبان و فریدون دستور بہرام رستم بندار شہردان المشتاق خسرو دستور بہرام کاتب دستور رستم نوشیروان مینویسند کہ چون در ہندوستان سداب پیدا نمیشود بتوسط بہمن اسفندیار فرستادہ اند تادر مراسم گہنبار خوانی بکار برند زیرا ازبوی آن دیو و درج فرار مینمایند .

در نظم بالا بغیر از اسامی قلیل موبدان ، جمعیت مختصر بہدینان شہر ہارا نیز طبق صورت زیر شرح میدہد:

بہدینان یزد ۲۴۰۰ نفر	بہدینان کرمان و خراسان ساکن کرمان
۲۵۰۰ نفر	بہدینان خراسان ۵۰۰ نفر
۵۷۰۰ نفر میگردد .	بہدینان قزوین ۳۰۰ نفر جمعاً

این آمار بظن غالب شمارہ مردان زرتشتی است . شمارہ موبدان و جمعیت زنان و دختران و پسران بشمار نیامدہ است . بعلاوہ از نفوس مردان زرتشتی ساکن اصفہان کہ بواسطہ فرمان شاہ عباس کبیر در گبر آباد جلفا مقام داشتند ذکر ی بمیان نیامدہ است . تاریخ نظم تیر ماہ ۹۹۶ یزد گردی است یعنی سالہا قبل از غائلہ افغان

ود آن دوره جمعیت زرتشتیان در ایران بغایت زیاد بوده است و چنانکه گفتیم شماره که در اشعار یادداشت گردیده یحتمل شماره اشخاصی است که صاحب تقویم یا صاحب مقام و پیشه مهمی بوده اند .

همینطور آماری هم که زرتشتیان یزد در سال ۱۲۲۵ یزد گردی بنا خواهدش فرزانه مانکجی صاحب تهیه مینمایند شماره مردان را نشان میدهد و بعد صورتی از بیچارگان و ینویان وزنان و دختران را هم که دانشمند نامبرده طالب بود بر آن میافزایند. (۱)

خلاصه نامه ایست که در روز بهمن و اردیبهشت ماه قدیم سال ۱۰۰۵ یزد گردی دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری دستوران دستور ایران دستور بهرام اردشیر ترك آبادی از ترك آباد یزد بدستور کامدین پدم رام بهروچی ساکن بروج گجرات مینویسد .

در نامه آمده که از قرار اطلاع واصله گویا تقویم شما یکماه از تقویم ما ایرانیان جلو است و يك ماه در ماه شماری اشتباه واقع شده. اینك كه هزاره یزد گرد پایان یافته بهتر است این يك ماه اشتباه را نیز بر طرف ساخته طبق تقویم معموله بین ما حساب سال را نگاهدارید و نیز از سختیها و قحطی که در آخر هزاره یزد گرد رویداده و گروهی انبوه را تلف نموده سخن بمیان آورده و آنرا دلیل نزدیک شدن ظهور شاه بهرام ورجاوند میدانند و همچنین از سال ۹۹۷ یزد گردی زمان پادشاهی شاه عباس صحبت میدارد که مسلمانان بر زرتشتیان سخت گرفته و دوتقر از موبدرا مقتول و کتب مذهبی و جاماسب نامه و بسیاری از نسخ خطی زند و اوستای آنها را تباہ ساخته و یا بغارت برده اند و هم از ورود بهدین مهرنوش از خطه گجرات هندوستان بخطه باصفای شیراز سخن میراند که از آنجا خوانی از ارمغان برای دستور زمان

۱- رجوع شود بنسخه خطی بنشانی HP(ms) 213 محفوظ در بنگاه خاورشناسی

ساکن تراباد تحفه ارسال و هزار دینار (یکقران) برای نذر آتش بهرام فرستاده است .

نامه کرمان زمین بهندوستان مورخه وره رام ایزد واردیبهشت ماه قدیم سال ۱۰۱۹ یزد گردی بتوسط شهریار رستم صندل فرستاده شده است . این نامه جزو نسخ خطی بنشانی (F45) در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری ضبط شده است زرتشتیان ایران در این نامه آثار ظهور را از جانب هندوچین و خاورایران میدانند و از ستمهایی که در زمان شاه عباس بآنها وارد شده است صحبت میدارند .

«در سایه سعادت زندگانی و کامرانی و شادمانی و دولت دوجہانی، دستور دیندار دین چاشیدار دین آموزگار نیایش کردار سپاس و ستایش گفتار عزت و ملاطفت آثار حقیقت و طریقت دثار ، مہربان اطوار ، احسان مدار ، فرارین منش ، فرارین گوشن . فرارین کنشن ، ہومیم درست اوستا ملایک مقدار ، دزدین ودانش بہرمند و برخوردار ، دستور برزوی ابن مرحمت و مغفرت پناہ بہشت برین آرامگاہ ، فردوس آستان ، روان گروثمانی ، دستور قوام الدین دستور کیقباد را ، باقی دستوران و دہموبدان و کدخدایان و پیشوایان ودانایان و پرستار کاران دین وہ مازدیسنان ساکن آن صوب رادرود فراوان و تحیات بی پایان رسانیدہ شد . امید کہ ہمیشہ ذات با برکات خجستہ صفات گرامی نامی شان از جمیع آفات و بلیات و حادثات آخر الزمان محفوظ و ایمن و رستگار بودہ گزندہی و مکر و ہی بوجود شریف عنصر لطیف شان مرساد . بعد از شرح اشتیاق و آرزومندی معروض رای خورشید انجلای میگرداند کہ سرافراز نامچہ کہ بنابر یادآوری این حقیر بکلك معدلت سلك قلمی نمودہ ارزانی داشتہ بودند بخوشترین وجہی و شریفترین ہنگامی بسعداوقات مطالعہ آن مفتخر و سرافراز گشت و چون مقرر و مذکور سلامتی ذات شریف بود نہایت شوق روی نمود و بہجت بر بہجت افزود و در باب جواب پرسشہا این حقیر را سفارش باعث و مامور نمودہ بودند ، ہمان کتابت شریف را بجنس باسئوال نامچہ در حضور تمامی

دستوران و دهموبدان و کدخدایان ساکن دارالامان کرمان خوانده و نیز علیحده بدستور معظم دستور زمان و باقی دستوران و دهموبدان ساکن دارالعباده یزد چیزی نوشته مکرر سفارش نموده تا بمشورت دین پرستان یزد و کرمان از روی نسخه های گرامی این چند حروف جواب میسر شده بحضور فرستاد ، امید که باسعداوقات زندگانی و شادمانی مطالعه نمایند و جواب ارزانی دارند که بکدام تاریخ بمنزل رسیده تا تسلی خاطر های حزین گردد که بحسب الفرموده آن عزیز خدمت مجرا شده باشد و مستعدا آنکه همیشه احوالات سلامتی ذات شریف را اعلام میبخشیده باشند و نیز چگونگی حالات روز بروز آنحدود را ، چرا که چنانکه خود معلوم دارند ، همه جانب خاطر ها مشوش است و گوش و هوش و دل و جان طالب احوال خیر است .

نظم :

احوال بخیر است بدین سوی کهمائیم از بهر ملاقات ، دایم بدعائیم
و باقی هر گونه رجوعی و خدماتی که در این صوب داشته باشند فقیر حقیر
خود را باشاره آن مفتخر و سرافراز فرمایند تا بجان کوشیده ب تقدیم رسانیده
شود . زیاده مصدع نشد . ایام بکام دوستان باد . آرزومند دیدار و خواهان و
جویای ملاقات .

ابن دستور اردشیر نوشیروان دستور رستم
این مکتوب در روز وهرام ایزد ۲۰ اردیبهشت ماه قدیم سال یک هزار و نوزده
یزد جردی بمصحوب شهریار رستم صندل فرستاده شد و در باب اثر خبر خیر و
خوشحالی (۱) که نوشته بودند چنانکه معلوم میشود اثر از همان جانبها خواهد بود
مثل هندوچین و آن کشور ها والله و اعلم . زیاده مصدع نشد . عاقبت بخیر و
خوبی باد .

ثانیاً بعد از چگونگی احوال مایان بشمایان واضح شده باشد که در هیچ جانب

۱- مراد ظهور شاه بهرام و رجاء است .

که در این آخر هزاره اثری پیدا نشد ، در تاریخ هزار و چهل يك هجریه گرانی در ملك ایران افتاد و دو سال اثر آن بود و دیگر به بیماری و مرگی کشید و بسیار مردم وفات نمودند و عمر از خدایتعالی است و قضا را چاره نیست و در سال ۹۹۷ یزد جردی در زمان شاه جنت مقام شاه عباس آنقدر آزار و جفا و زیان بدستوران ایران رسید که شرح آن بقلم و بزبان بیان نمیتوان کرد و کار از جائی رسید که دو نفر از مایان کشته ضایع شدند و از جهت طلب کتابهای دین چند و نسخه چند که از جاماسب نامه بود گرفتند و باز طلب جوی زیادتیی میکردند و نبود این آزارها و جفاها بمارسید خدا عوض نیکی به نیکان رساناد . آرزومند دیدار فیض آثار آن عزیزان کدخدای معظم مقدم محترم یزدان پسندوهان پسند امور خاطر جمع درویشان بهدین ساکن دارالامان کرمان ملا منوچهر ملا سیاووش منوچهر و سایرین و کدخدایان و بهدینان اینجانب . هر که ما را کند به نیکی یاد . نام او در جهان به نیکی باد . تمام شد این نامه .

جواب نامه دستور برزوی ساکن نوساری از یزد در حدود سال ۱۰۲۲ یزد گردی نوشته شده .

نامه یزد بهندوستان در جواب نامه ایست که دستور برزو پور دستور کامدین (قوام الدین) پور دستور کیقباد ساکن نوساری بپرسشهایی چند بدستور کرسانزمین دستور رستم پور دستور اردشیر^(۱) نوشیروان فرستاده بود و دستور نامبرده عین نامه را برای پاسخ چنانکه در نامه قبلی مشاهده میشود ، بدستوران دستور ایران ماونداد پور دستور بهرام دستور اردشیر ساکن ترکاباد یزد میفرستد . از این نامه معلوم میشود که اشخاصی چند از زرتشتیان ایران در آن دوره یعنی در آخر قرن دهم یزد گردی بهندوستان آمد و رفت داشته و قاصد نامه های پارسیان بوده اند . از آنانند بهرام مهربان

۱- دستور اردشیر دانشمندی است که اکبر شاه گورگانی او را بجهت تالیف فرهنگ فارسی بهند دعوت کرد و بمیر جمال الدین انجو در تدوین فرهنگ جهانگیری کمک نمود.

یزدی ، اردشیر بن شهریار یزدی و شهریار بن رستم کرمانی . چون در این نامه بر خلاف نامه های سابق دستور ها و نداد بسمت دستوران دستوری ایران ذکر شده است هیرساند که دستور بهرام دستور اردشیر دستور بزرگ آن دوره جهان را بدرد گفته است .

سر دفتر بنام پاک یزدان نگهدار زمین و چرخ گردان

بعد از ستایش و سپاس دادار اورم - زد رایومند و خرهمند آنکه آفریننده جهان است و روزی دهنده خلق است ، نه او بکس و نه کس با او ماند ، یکتای بیهمتا و دور از آزمون و آنکه تمام مینوان و گیتیان آراست و بلطف و همت او مینو برپاست و از جهان و جهانیان نگهبان و به نیکوئی راهنمای بندگان است بلطف و کرمش نویسم . این نامه از بهر پاسخ نامه که دستور برزوردسال هزار و پانزده یزدجردی از کشور هندوستان از شهر گجرات بمقامه نوساری رقم نموده بجهت دستوران ایران زمین ساکن یزدوساکن کرمان و اصفهان ارسال داشته اند . امید بدرگاه اورمز و امشا سفندان که بخرمی و خوشحالی بفرجام رسد (۱) معلوم دستور برزورین روان گروثمانی قوام الدین بن کیقباد بن اورمزدیار پرستار آتش وهرام و جماعت دستوران و هیربدان و بهدینان ساکن کشور هندوستان در بلاد گجرات و از شهر سورت و قصبه نوساری و قصبه بهروج و غیره بهر محلی که بوده باشد که کتابتی که دستور برزو قریب بهفت و هشت سال پیش از این بدست بهرام مهربان یزدی فرستاده بودند رسید . بواسطه حادثه روز جواب نوشتن میسر نشد . الحال مکتوبی که بمصحوب اردشیر بن شهریار یزدی و شهریار بن رستم کرمانی فرستاده بودند رسید در بهترین وقتی بمطالع آن مشرف گشتیم . این پرسشها که بآن پرسشهای سابق که رقم ساخته بودند تفاوتی چندان نبود . چون مکرر سپارش نوشته بودند بنابر این بخاطر خاطر دریا مخاطر دین دوست آن دستور دانای دین پرور و جماعت دستوران و موبدان و بهدینان آن حدود پاسخ نامه را بقلم شکسته رقم نموده بجهت ایشان فرستاده شد . امید که نیکوترین روزگاری و شریفترین ساعتی بشرف مطالع ایشان مشرف باد . ایدون باد ایدون طرح باد به یزدان و امشا سفندان کام باد فیروز باد خرو و اوژم و هیدین

۱- در این بخش پاسخ پرسشهای دینی است که از نگارش آن خودداری شد .

مازنیسان . حسب الفرموده دستور زمان دستور دستوران دستور ماوندادستور بهرام
 اردشیر نوشتم . کاتب العبد من دین بنده مهربان دستور بهرام دستور مهربان سورگی
 امیدواری چنانست که این مکتوب بمطالع دستور برزو و دستوران ساکن هندوستان
 برسد .

هر کما را کند به نیکی یاد نام او در جهان به نیکی باد
 آرزومند دیدار ابن دستور بهرام . دستور ماوندادستور دستوران - آرزومند
 دیدار دستور بهرام دستور مهربان - آرزومند دیدار دستور ماونداد دستور رستم -
 آرزومند دیدار دستور بخت آفرین دستور جاماسب - آرزومند دیدار دستور خسرو
 دستور فریدون - آرزومند دیدار دستور بهرام دستور مهربان سورگی - آرزومند
 دیدار دستور اردشیر دستور مهربان - آرزومند دیدار دستور خسرو دستور ماونداد
 آرزومند دیدار دستور مهربان دستور نوشیروان - دستور بهرام بهرامشاه - آرزومند
 دیدار دستور شهریار بزرگ امید .

نامه زیر از کرمان خطاب بدستوران و بهدینان سورت و باقی شهرها در حدود
 سال ۱۰۳۷ یزد گردی تحریر و بتوسط بهدین مهربان صندل ساکن سورت ارسال
 گردیده است .

« فیه نام نیرو هیاره دادار اورمزد وه اوزونی رایومند خرهمندامشاسپندان هما
 یزدان مینوان یزدان گیتیان آفرین کنشنه آویژه وهدین مازنیسان فرارین فیه نیک
 دهشن هیومرد اتن درسته دیر زیو شنه کامه هو چشمه نویسم این نامه فیه دستوران
 وهدینان هومیم هیرتن بنده منشن نیک گوشن خرد کنشن ساکن بندر سورت امید
 همیشه انجمن آن دستوران فیه هیو فرجام شادمانه اپی بیمه زیوند بنسد بسعادت و
 دولت و اقبال وفتح و فیروزی و نصرت و شادمانی کامرانی و دولت دو جهانی امید
 فراغت جاودانی چون دستوران (۱) خاصه دستوران و بزرگان و بهدینان

(۱) داین قسمت ۱۳۷ کلمه صفات مربوطه بزرشتیان و دستوران نوشته شده است

سکنه مبارک سورت چون دستور معظم نامدار رستم پشوتن و بهدین فرزانه کینور چی و بهدین هوشیارهیرچی و هیربد گرانمایه برزوین آذرباد با همه جماعتان مقدمان و یاران راست کیش و دوستان محبت اندیش شهر بروج و نوساری شهر و جمع دستوران و دستور زادگان عظام و بهدینان گرام بل تمامی شهرهای هندوستان و بهدینان و یک جبهتان بردین بهی مازدیسنان را جمیع تا جمیع از مهران تا کهان درود فراوان و تحیات بی پایان و بیور هزاران دعا و نیازمندی و اظهار هزار گونه اشتیاق آرزومندی رسانیده جهان جهان مشتاق و عالم عالم آرزو دیدار شناسند و بکرم و شفقت از این جانب قبول و پیوسته اوقات و روزگار فرخنده آثارشان بعیش و عشرت گذاران و بر مراد و شادکامی و زندگانی یابند همیشه بصحت و سلامت بی ملالت و بیزحمت بوده از آفات و حوادث زمانه ایمن و رستگار باشند

ثانیاً معروض میدارد که بعنایت الهی نامه نامی و ملاطفت گرامی که دستوران هومنیدار و هوخت گفتار و هورشت و وزیدار بهدینان والا گهر کینور جی و هیر جی ابائی مرحمت پناه بهدین بهشتی روان ناهانه باهای بن پونجیه از روی مهربانی اینجانبان را یاد و شاد فرموده بودند بمصحوب بهدین مهربان بن صندل بحضور رسید و در بهترین ساعتی بمطالعہ آن مشرف شدیم . چون اخبار بر سلامتی ذات خجسته صفات آن بزرگان و دستوران دین بود اینجانبان را بسیار بسیار کمال شگفتگی و خوشحالی روی نمود هزاران سپاس یزدان که الطاف ایشان بخیر اندیشی است و امید که هم آغوش عیش و عشرت باشند، و چون خویبه اشنیده شد مشتاق ملاقات شدیم و از ایزد متعال استدعا آنست که وسیله برانگیزد که دوستان باهم فراهم آیند انشاء الله تعالی آنچه در باب دهمه (۱)

(۱) مسائلی است راجع بساختن دهمه نو و شرایط مربوطه آن. موبدان کرمان که در سال ۱۰۴۷ یزدگردی روش ساختن دهمه نو و تعمیل مراسم دینی مربوطه و طریقه طلسم کردن آنرا بموبدان هندوستان تعلیم میدهند، دوست سال بعد در سال ۱۲۳۵ یزدگردی که دهمه قنات غسان و کرمان بنام روانشاد گلستان باتو ساخته شد خود از مراسم و روش ساختن آن بکلی بیخبر بودند و فرزانه مانکچی هاتریا آنها را تعلیم داده و خود با ایشان هم پیوند کشته دهمه قنات غسان را طلسم نمود. رجوع شود بنسخه خطی شماره HP(ma)213 محفوظ در بنکاه خاورشناسی گاما بمبئی

قبل از این نیازنامه که بخدمت مرسله داشته یقین که بنظر کیمیا اثر در آمده باشد لهذا امید میدارد که نوعی کرم و مهربانی نموده پیوسته از حقایق احوال فرخ فال قلمی نموده بخدمات رجوعی اینجانبان را سرافراز فرمایند . زیاده بی ادبی حد خود ندید . الهی تا ادوار لیل و نهار بوده پاینده و مستدام و برقرار و کامل باشد و بر عالم و عالمیان و آدم و آدمیان مبارک و مسعود باد بحق الحق . آرزومند دیدار رستم دستور اردشیر آرزومند دیدار مهربان بن دستور رستم مهربان آرزومند دیدار رستم دستور منوچهر آرزومند دیدار بهمنیار دستور نوشیروان آرزومند دیدار مرزبان دستور بهرام مرزبان آرزومند دیدار مخلص آن عزیزان بجان و دل مشتاق خواجه خسرو بنسار فریدون امیدوار است که کام روائی باشد بحق اورمزد و امشاسفندان آرزومند دیدار مخلص حقیقی بنده تحقیقی مهربان دستور نوشیروان آذراز اینجانب بجان و دل مشتاق مرزبان بهرام مرزبان دعای پیریا میرساند و امیدوار است که کامروا باشند بحق اورمزد و امشاسفندان ..»

نامه زیر از کرمان مورخه دین و دیماه ۱۰۳۹ یزد گردی خطاب ببرزگان پارسی سورت و سایر نقاط هند میباشد . چنانکه دیده میشود در نامه هائیکه پس از هزاره یزد گرد نوشته شده از ظهور شاه بهرام صحبت نمیدارد .

ابتدا کردم بنام کردگار غیب دان

تا دهد توفیق کاند و صف بگشایم زبان

« بسعادت و دولت و اقبال و فتح و فیروزی و نصرت و شادکامی و کامرانی و دولت دوجہانی و امید فراغت جاودانی چو دستوران دینداران دین چاشیداران دین پرور داران دین آموزگاران پتت گفتاران . ستایش و نیایش کرداران درست اوستایان بزم نسکن ، پاک اعتقادان ، پاکیزگان و هوہیمان و پرهیزگاران و فرارون منشان و فرارون گوشنان و فرارون کنشنان ، و آویژگان و نیکو نیتان و خیر اندیشان و دین دوستان و دانایان دین و مہازدینسان و ہیربدان و موبدان و خردمندان و کدخدایان

و بهدینان و معظمان و مقدمان و مکرمان و پیشوایان و نامداران و کامکاران و پارسی
نسبتان و حکومت مرتبتان و نامی منزلتان و سامی زینتان و خورشید طلعتان و نتیجه
الجانان قدیمیان و محبت و شفقت و احسان شعاران و طریقت و حقیقت آگاهان
و عدالت آثاران و هوشمندان و فرزائگان و گرانمایگان و ارجمندان و دولتمندان
و سعادتمندان و والا گوهران و فرشته خصلتان ملایک اعتدالان خجسته اقبالان نیکو
فعالان روز و شب طاعت گذاران خاصه دستوران و بهدینان ساکن بندر مبارک سورت
را خصوصاً دستور برزوبن قوام الدین و هیربد پهلان بن فریدون با دستور رستم بن
خورشید با هیربد رستم بن پشتون با بهدین هیر جیوبن ناهانه باهای با بهدین ناهانه
باهای بن نرسنگ با بهدین کوپر جی بن بهرام با بهدین کوپر جی بن ناهانه باهای
با بهدین دهنجی بن بهرام بروچی با همه جماعتان مقدمان و یاران راست کیش و دوستان
محبت اندیش شهر بروچ و شهر نوساری و تمامی دستوران و دستور زادگان عظام و
بهدینان گرام با جمع شهرهای هندوستان جمله بهدینان و یک جہتان دین بهی را
جمع تا جمع از مہتران و کہتران را بعد از عرض اخلاص یک جہتی و مراسم ثنا و
دعا گوئی و آفرین خوانی و درود و تحیات و اظهار ہزار گونه اشتیاق آرزومندی
بر رای مہر تنویر کیمیا تأثیر میگرداند کہ مکتوب و پرسش چند کہ دوسہ مرتبہ
باین جانبان نوشته بودند پاسخ فرستادہ شد نمیدانیم کہ بنظر کیمیا اثر آن جانبان
رسید یا نہ و در باب پرسش (۱) از ایزد بیہمتا استدعا و امید چنانست کہ
وسیله برانگیزد کہ دوستان و یکجہتان دین بهی با ہم فراہم آیند و ذات ملایک صفات
والا درجات آن اقبال و اجلال پناہان در مسند عزت و دولت متمکن داشتہ پیوستہ
سر بلند گرداناد والہی کہ آفتاب عالمتاب دولت روز افزون ہموارہ بر مفارق جمع
دوستان و خیر اندیشان تابندہ و درخشان باد ایدون باد ایدون ترج باد . زیادہ چہ
بی ادبی نماید جہان تابع امر بودہ و مرادات نوبنو حاصل و سعادات جاودانی
متواصل باد . بتاریخ روز دیدین فیروز گر ماہ فرخ دی قدیمیہ سنہ ۱۰۳۹ فارسی
تحریر شد . شہر ربیع الاول سنہ ۱۰۸۱ ہجری در شہر کرمان نوشتہ شد والدعا .

(۱) چند صفحہ پرسش و پاسخ دینی است.

آرزومند دیدار مهربان دستور رستم آرزومند دیدار رستم بن دستور نوشیروان آرزومند
 دیدار کیخسرو دستور یزدیار بیخی آرزومند دیدار بهرام دستور یزدیار مهربان
 آرزومند دیدار بهرام شاه دستور یزدیار آرزومند دیدار شهرمان دستور بهرام آرزومند
 دیدار مرزبان دستور بهرام آرزومند دیدار رستم دستور ماوند بهرام آرزومند دیدار
 عزیزان بهرام دستور فریدون بهمن آرزومند دیدار آن عزیزان اردشیر دستور رستم
 اردشیر آرزومند دیدار آن عزیزان بنادر دستور بهرام فریدون آرزومند دیدار آن
 عزیزان از دل و جان بنده نوشیروان مهربان آرزومند دیدار بنده مهربان دستور
 نوشیروان آذر تمیم بالخیر .

نامه هندوستان بایران

از نامه‌هائی که پارسیان هند بایران نوشته‌اند رونوشتی‌سواى نامه زیر بنظر نگارنده نرسیده است نامه مورد مذاکره بتاريخ اورمزد روز و امرداد ماه ۱۰۸۹ یزدگردی در نوساری نوشته شده و در کتابخانه مهرجی رانا در همان شهر بنشانی (F23) محفوظ است .

روش نگارش پارسیان آن دوره و مضمون پرشهایى که بعمل می‌آورده‌اند از مندرجات نامه آشکار می‌گردد . نور دین دوستی و دین پروری و پاکی و راستی و سادگی آنان که از خلال جملات پرشها میتابد باعث ترقی و شرافت و بزرگی آنها در کشور هندوستان و شهرت جهانی‌شان گردید اخلاف آن گونه پدران که در این دوره پشت پا بناموس آئینی زده و مراسم و سنن آئینی و باستانی را خرافات و اوهام می‌شمارند اینک و بسیر قهقرائی پیش می‌روند . ترکاباد که حیثیت يك قریه یزدرا دارد چون مرکز دستوران و دانشمندان زرتشتی و نشیمن دستوران دستور ایرانزمین بوده و هرچند که در زمان نگارش نامه اهمیت سابق خودرا از دست داده بود باز اسمش در ردیف شهر کرمان و یزد برده شده است.

هیربد داراب پهلان فریدون که اسمش در آغاز نامه ذکر شده شاعر فاضل وقت است و بعدها بمقام دستوری نایل آمد . برای اطلاع از زندگانی و کارهای او بتذکره‌اش رجوع شود . نامه از قرار زیر است :

د فرشته خصلتان وملايك اقتداران وخجسته اقبالان و نيكو فعالان و روز و شب طاعت گذاران و خاصه دستوران وموبدان و هيربدان و بهدينان ساكن ولايت كرمان زمين ويزد وتر كباد وغيره پيوسته در آئين آئين و رواجاء دين بهمازديسان مقيد و سرگرم بوند شادكام ومقضى المرام دين وه مازديسان باشند و از اينجانبان ومغلسان ومشتاقان ديدار هيربد رستم مانك مهرنوش و هيربد داراب پهلان فريدون دستور زاده رستم بهرام و دستور زاده نوروز شهريار و دستور رستم ماهيار و هيربد رستم خورشيد و هيربد جمشيد كيقباد موبد آرزومند بدل و جان مشتاق كاتب - الحروف دستور زاده رستم جوماس و بهدينان مكرمان خصوصاً بهدين جى جى لهراسب و بهدين ناهانه باهاى بهيم جى و كنوير جى و بهدين رستم دهنجى بوهره و بهدين رستم بن رانا و بهدين رئيس داراب بهمن و بهدين مقدم اسفنديار بن كيقباد بن خورشيد رانا و بهدين شاپور بهيكيا و بهدين خورشيد ليمجى و بل تمامى موبدان وهيربدان و بهدينان قصبه نوسارى و بندر مبارك سورت و بندر بهروچ و ديگر شهرهاى توابع هندوستان جمع تا جمع از مهتران تا كهتران بعد از اخلاص يكجهتى ومراسم ثنا ودعا گوئى و آفرين خوانى و درود وتحيات و اظهار هزار گونه اشتياق ملاقات بهجت سماع يكدیگران مكشوف بر ضمير منير مهر تنوير خورشيد نظر كيميا تأثير ميگرداند كه بعضى رواجهاى دين به مازديسان باينجانبان اختلاف بعمل ميآيد در اينصورت مناقشهها ميان دستوران و بهدينان مدام درپيش است بنا بر اين بگرامى خدمت سعادت آن بزرگان مصدعه ميگردد واميد كه از ميان مناقشههاى مرقومه يك بىك وارسیده و خوب غوررسی و غواصی نموده و ازوندیداد و از زند وزیر آن با معنی درفارسى بفرخ بست بنام دستوران ودانشمندان فرمايند كه مطابق آن بعمل آرند كه غرخشه و مناقشه از ميان يكدیگران برخيزد تاشك و شبهه دور گردد و تسلى خاطر ودل روشن بشود و ديگر مكتوب و پرسش چند كه چهار و پنج مرتبه بآنجانبان نوشته بودند اما جواب باصواب يكي سرافراز و ممتاز نشده اميد كه از آن پرسشها كماهو مطلع شده و جواب ارسال نمايند كه بموافق آن بعمل آورده

و همیشه بدعا گوئی ابد پیوند آن بزرگان باشند و از ایـزد بیهمتا استدعا و امید چنانست که وسیله برانگیزد که دوستان و یکجہتان دین بھی باهم فراهم آیند و ذات ملايك صفات والا درجات آن اقبال و اجلال پناہان درمسند عزت و دولت متمکن داشته پیوسته سر بلند گرداناد و الہی آفتاب عالمتاب دولت روز افزون همواره بر مفارق جمع دوستان تابندہ و درخشان باد ایدون باد ایدون ترج باد . زیادہ چہ بی ادبی نماید جهان تابع امر بودہ و مرادات نوبنو حاصل و سعادات جاودانی متواصل باد .

پرشش اول اینکه : کسی کہ گذشتہ شود و اورا کفن میپوشاند و وقت کفن دادن يك پارچہ کرباس یعنی پنہام برپینی و دہن میبندند و پس کفن بدہنومیگویند کہ در زند و ندیداد بہ پر گرد ہژدہم خدایتعالی بزرشت اسفتمان فرمودہ است کہ مردہ اش را پنہام بستن درست است و بعضی ہیربد میگویند کہ معنی و ندیداد درست است یا این روایت درست پس معنی ہر دو را با جواب سرافراز نمایند چرا کہ دین ما بپاکی رستہ است .

پرشش دویم اینکه : چون آدم را وقت مردن نزدیک آمد و هنوز کہ یکدو دم زندہ است و با جان بیرون رفت آن وقت دو بہدین مرد واج سروش و پیوند ہر دو شدہ و سگدید کردہ و آن مرد متوفی را میگیرد و کفن میپوشاند و بعد در خانہ پاک کش کردہ و آن مردہ را میگذارند و بعدہ خود را غسل نمیکنند و میگویند کہ در وقت زندہ این را گرفتیم غسل واجب نیست و بعضی میگویند کہ تا جان ہست پاکست و قتیکہ جان رفت نسا شد و در این باب روایت شہادت میدہد کہ ریمنی در آن زمان بتر است کہ جان از تن بیرون رفت و این چنین در روایت مرقوم است بنا بر آن بگرامی خدمت قلمی نمودہ میشود کہ ہر دوشخص بہدین را غسل واجب میآید یا نہ .

پرشش سیم اینکه : آفرینگان اشو روانان وردان کہ ہر روز گارخودنہ ہزار و نہضد نود و نہ کہ میآید آنوقت موبدان کہ آفرینگان کنند بخشنومن « اشہاوانام

فره و شنام، خوانده تا «اهمه نمانه» باید یا «ویسازه» (۱) باید وجه چون
پرسش چهارم اینک: جشنهای چند که فرموده است بمثل آنکه آبانماه
مبارک و روز آبان، و ماه مبارک آذر و روز آذر، این طرز جشنهای چند که روز و ماه
یکجا میافتد آن زمان جشن فرموده است. این چه سبب است. خدایتعالی در آن
چه چیز پیدا آورده است و هر جشن چه معنی دارد.

پرسش پنجم اینک: روز اسفندار مذ و ماه اسفندار مذ امشاسفند موبدیان
درون که می‌یزند خشنومن هفت امشاسپند میخوانند و روز خرداد و ماه اسفندار مذ
که درون می‌یزند بخشنو من گاتها که میخوانند این چه معنی دارد. اینجا گاتها
چه چیز است و این گاتها بغیر پنجه‌وه نمی‌آید و در اسفندار مذماه و روز خرداد گاتها
خواندن چه سبب دارد.

پرسش ششم اینک: سگ را درون یشته دادن و خوردن رواست یا نه.
پرسش هفتم اینک: چون کالبد اشو زرتشت اسفتمان در دخمه بلخ نهاده
است و آن در روز رستاخیز همین کالبد زنده میشود یا مانده دیگران است اشاره
در این باب فرمایند.

پرسش هشتم اینک: چون اشو زرتشت اسفتمان از پیش یزدان هیربد
آمدند یا از آسمان فرود آمده و در این گیتی هیربد شدند و اول کار بر شنوم چگونه
پیدا شدند.

پرسش نهم اینک: چون دستوران ایران زمین در باب اهرمن نوشته فرستاده‌اند
که اهرمن دروند با پیدایش آهرمنی در یوم رستاخیز نیست و نابود خواهد شد و
درزند اوستا یزنی بمعنی چنان نوشته شده است که اهرمن دروند پشیمان خواهد
شد و از نصیحت بهمن امشاسفند دین یزدان را قبول خواهد کرد آن لفظ یزنی
اینست «خو بوش ئرثروه ائیشخ نوشا اشا مزدا و نگهیم آبا گئی دی مؤئی مؤئی

(۱) در متن اصلی واژه‌های اوستا با الفبای اوستائی نوشته شده است.

ارفا اھیا وہی ائوشہ ئو ویدا منگھو (۱) در این باب بزرگان پیشین کہ پنام بستن مرده کہ بفرمودہ اند .

پرش دھم اینکہ : کسی کہ در ہفت کشور زمین پادشاہ میشود بغیر از خدایتعالی کسی پادشاہی نمیدہد چرا کہ او در ہر کار توانا و قادر است و ہر چہ میخواست میگیرد و ہر چہ میخواست میکند و پس عادل و ظالم را ہر دو کس خدامیدہد یا آنکہ ظالم را کسی دہندہ دیگر است مثل افراسیاب و ضحاک آن ہر دو پادشاہ ظالم بودند و این پادشاہی از کہ یافت از معنی زند و اوستا معلوم فرمایند کہ خاطر اینجانبان میشود .

پرش یازدھم اینکہ : چون مرد بر شنوم گر است و میخواست کسی دیگر را بر شنوم و نہشود بدهد و بر شنوم کن و بر شنوم گیر ہر دو بہ بر شنوم گاہ رفتہ اینجانب مرد بر شنوم کن خود را غسل کہ کند بعد از بر شنوم کند یا پیش از بر شنوم در این باب اعلام فرمایند .

قبل از این نیاز نامہ چند کہ بخدمت مرسلہ داشتہ یقین کہ بنظر کیمیا اثر در آمدہ باشد لہذا امید میدارد کہ نوعی کرم و مہربانی پیوستہ از حقایق احوال فرخ فال قلمی نمودہ بخدمات و رجوعی اینجانبان را سرافراز و ممتاز فرمایند .

زیادہ نوشتن ترك ادبست .

الہی تا ادوار لیل و نهار بودہ پایندہ و مستدام باد برقرار و کامکار باشند بر عالم و عالمیان و آدم آدمیان مبارک و مسعود باد بحق الحق زراشت اسفنتمان . تحریر فی التاریخ روز اول اورہز دماہ اسفند و ماہ مبارک امر دماہ قدیمہ سنہ ۱۰۸۹ یزدجری ویست و یکم شہر محرم الحرام سنہ ۱۱۳۲ ہجری

ہر کہ ما را کند بنیکی یاد	نام او در جہان بنیکی باد
ہر کس کہ زما سلام جوید	کاغذ ہمہ را مدام گوید

آرزومند دیدار بجان و دل محب المشتاق کاتب الاشنا الحروف بہدین منوچہر

(۱) جملہ اوستا در متن با الفبای اوستائی نوشتہ شدہ است .

ولد بهدین رستم دهنجی بهرام که قبول افتد زهی عز و شرف آرزومند دیدار فرخنده
آثار دستور مانك (۱) مہرنوش آرزومند دیدار هیربد داراب پھالن فریدون دعای^۱
تحيات فی مایاب مطالعہ نمائید المشتاق دیدار قدردان طلب هیربد رستم هیربد
خورشید هیربد اسفندیار ساکن قصبہ فرخندہ در بند سورت تحریر یافته در حالت
بیماری قلمی شدہ است روا دارند مشتاق دیدار بهدین داراب بهرام آرزومند دیدار
بہدین ناہانہ باہای بہیم جی .

(۱) دستور مانك پسر نوہ دستور مہرجی رانای معروف میاشد و در آن عہد

دستوران دستور ہندوستان بود .

صورت نامه هائیکه زرتشتیان ایران به زرتشتیان هند نوشته اند

شماره	نام قاصد	تاریخ نامه	تاریخ میلادی
۱	نریمان هوشنگ	۸۴۷ یزد گردی	۱۴۷۸ میلادی
۲	نوشیروان خسرو و مرزبان اسفندیار	۸۵۰ یا ۸۵۵ ی	۸۵-۱۴۸۰
۳	بهدین فرخبخش ، نوروز فربرز و دونفر کاسب دیگر	۸۸۰ یزد گردی ۹۱۶ هـ	۱۵۱۱
۴	—	۸۸۵ ی	۱۵۱۶
۵	اسفندیار سهراب	حدود ۸۸۹ ی	حدود ۱۵۲۰
۶	شاپور آسا	۸۹۶ ی	۱۵۲۷
۷	اسفندیار یزدیار ورستم کمبایتی	۹۰۴ ی	۱۵۳۵
۸	کامدین شاپور کمبایتی	۹۲۸ ی ۹۶۶ هـ	۱۵۵۸
۹	کاوس کامدین	۹۳۹ ؟	حدود ۱۵۷۰
۱۰	فریدون مرزبان	حدود ۹۴۹ ی	حدود ۱۵۸۰
۱۱	نامه بدستوران بروچ	حدود ۹۴۸ ی	۱۵۸۸
۱۲	نامه بدستور کامدین پدم بروچی	۹۶۷ ی	۱۵۹۷
۱۳	کاوس ماهیار	۹۷۰ ی	۱۶۰۰
۱۴	بهمن اسپندیار	۹۹۶ ی ۱۰۳۵ هـ	۷-۱۶۲۶

Early History of the Parsis. by R.B. Paymaster

۱- رجوع شود به

۱۵	نامه بدستور کامدین پدم و بهدین		
۱۶۳۵	آسا جمشید	۱۰۰۵ ی ۱۰۴۵ هـ	
۱۶	نامه اسپندیار رستم به بهدینهای سورت		
۱۶۳۵	بروچ ونوساری	۱۰۰۵ ی ۱۰۴۵ هـ	
۱۷	نامه بیرزو و کامدین که شهریار رستم		
۱۶۴۹	صندل آورد	۱۰۱۹ ی	
۱۶۵۴	نامه بدستور پرزو کامدین	حدود ۱۰۲۲	حدود ۱۶۵۴
۱۹	نامه بدستور رستم پشتون و دیگران		
	در مورد دخمه	حدود ۱۰۳۶	حدود ۱۶۶۸
۲۰	نامه بموبدان سورت	۱۰۳۹ ی ۱۰۸۱ هـ	۱۶۷۰
۲۱	نامه بموبدان بروچ، نوساری و کمبایت	۱۰۵۰ ی	۱۶۸۱
۲۲	نامه بدستور جاماسب آسا در نوساری	حدود ۱۰۹۰	حدود ۱۷۲۱
۲۳	نامه بموبد کاوس و دستور داراب	۱۱۱۳ ی ۱۱۵۶ هـ	۱۷۴۳
۲۴	نامه بمانک جی نوروز جی رستم جی ست	حدود ۱۱۱۸	حدود ۱۷۴۸
۲۵	نامه بدستور داراب سهراب و دیگران	۱۱۳۸ ی ۱۱۸۲ هـ	۱۷۶۸
۲۶	ملا کاوس	۱۱۴۲ ی ۱۱۸۶ هـ	۱۷۷۳

مباحثات موبدان

پس از برافتادن دولت ساسانیان، ایران هم چنانکه از دیدگاه سیاسی و مرزهای جغرافیایی و نظام اجتماعی دیگرگون شد، طوایف مردم، زبان و ادب و فرهنگشان نیز دچار تغییرات شد. دانش‌های زمان ساسانیان و آنچه که مرسوم و معهود بود، بیرون از دایرهٔ چنین تغییرات و تحولاتی نمی‌توانست باشد. ایرانیان معتقدات و فرهنگشان را می‌خواستند به محک کشیده و عیار بزنند. در این زمینه افکاری نو و اندیشه‌هایی تازه به منصهٔ ظهور می‌رسید.

تا سدهٔ چهارم، رسالات و کتابهایی بسیار به پهلوی، و از آن پس به عربی و فارسی نوشته و تدوین گشت، که از جمله می‌توان مجموعه بزرگ «دینگرد» درنه جلد که ترجمه و تفسیر و شرح و اوستای زمان ساسانی است، و «رات سپرم» یا گزیده‌ها را نام برد که اثر موبدی دانشمند است و کتاب «بُندهشن» را یاد کرد.

از دیگر سو، مباحثات و مناظراتی میان زرتشتیان و دیگران برگزار می‌شد. در دربار مأمون این گونه مناظرات بسیار و رایج بود که نمونه‌هایی از آن رساله «گُجستبک ابالیش» و رسالات پراکندهٔ دیگر است. علم کلام نیز راهی نو یافته بود و کتاب «شکند گمانیک و یچار» حاصل پیدایش دانش کلامی است.

یکی از مباحثات در سال ششصد یزدگردی اتفاق افتاد. دانشمندان طالب پاسخ‌هایی بودند که از موبدان درخواست شده بود. موبدان موبد دقت پاسخ آن پرسش‌ها را در رساله‌یی نوشته و آماده کرد. متأسفانه نام نویسنده و موبد وقت بر ما آشکار نیست. بخشی از آغاز کتاب که مضامین پرسش‌ها از آن پیداست برای نمونه نقل می‌شود:

«در عهدالدین ششصد از یزد جردی، علمای اسلام یکی از دین آگاهی

مسئله چند خواست و در این معنی سخن گفته شد و در این باب کتابی ساخته‌اند و نام این کتاب علمای اسلام نهاده‌اند. یعنی پیداکننده چگونگی جهان و روح مردم از ازل تا ابد پرسید که شما انگیزش را چه گوئید و ایمان دارید یا نه؟ موبدان موبد گفت که ما انگیزش را ایمان داریم و قیامت خواهد بودن. پس علمای اسلام گفت که جهان بوده است و خدای را آفرینش مردم نیستی و باز مردن و باز زنده کردن در این چه مصلحت است؟

دین دستور آن ایام گفت که آنچه تومپرسی بسوی انگیزش نخست بیاید دانستن که آفریدن چه بود و میرانیدن چیست و باز زنده کردن چراست. بیاید گفتن که جهان بوده است یا آفریده. اول از جهان باز گویم و گویم که جهان بوده یا آفریده.

اگر گویند بوده این سخن محال بود. بسبب آنکه در جهان نونو چیزها افزاید و هم در جهان میکاهد و چون چنین بود که میکاهد و میافزاید و نقصان میگیرد و باز زیادت میشود. پس هر چه پذیرنده کون و فساد بوده و معلول بود خدای را نشاید. پس درست شد که جهان نبوده است و بیافریده‌اند. پس آفریده را از آفریدگار چاره نیست و بیاید دانستن که در دین پهلوی که زرتشتیان بدان مذهبند جهان را آفریده گویند. پس چون گفتیم که جهان آفریده است بیاید گفتن که که آفرید و کی آفرید و چون آفرید و چرا آفرید ...

از بخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین بر می‌آید که در آن عهد از شماره موبدان دانشمند کاسته میشده و جماعت زرتشتیان در مقابل تبلیغات اسلام استقامت نمی‌ورزیده و بدین جدید می‌گرویده‌اند. موبدان موبد در پاسخ خویش راستی را پیروی و باصراحت لهجه سخن میراند و بزیر عقیده جبر می‌زنند و بدی را از خدای نمیدانند.

بخش نامبرده از اینقرار است:

«چه از موبدان خردمند کمتر کسی مانده‌اند و واجب دیدم اصل دین به‌پیدا

کردن تا هر کسی سخن از جماعتی که نه بردین باشد نشنود و دین دوستی در دل او باطل نگردد و راه اشوئی بدروندی رهانکند و از خدای تعالی برستگاری خواهد که این گیتی پتیاره مند ناگاه خواهد گذشت . موبدان موبد گفت که ایزدان و امشاسپندان که میگویند نام همکاران است و نام خدای تعالی یزداست و صفت هور مزد و اورمزد یزد راهیچکس تغییر نتوان گفت .

اورمزد بی صفت است و آویژه نیکی و روشنائی باشد که با او هیچ بدی و تاریکی نیامیزد و قومی که مخالفان دین بهاند با ما در این مسئله خلاف میکنند و گویند نیکی و بدی از خداست .

زرائشت اسفنتمان دروغ و خیانت و جهل و ستمکاری و مکر بر ذات خدایتعالی روا نداشته است .

پس ما را جواب مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون ما را بر کتاب شما و شما را بر کتاب ما اعتقاد نیست و روشن کردن اصل دین بهی جز بادل و برهان معقول دست ندهد . شما را با ما در این مسئله خلاف نیست که خدای شناسی بعقل باید کرد . جواب چون دنیا و هر چه در دنیا هست پذیرنده کون و فساداند و هر آینه معلول باشد و معلول خدای رانشاید ... »

در سال ۷۲۴ یزد گردی نیز واقعه دیگر شبیه آنچه بالا ذکر شد در یزد رویداد و فرماندار بواسطه تحریکات دیگران برای تهدید زرتشتیان چنانکه در فصل تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی مشروحاً ذکر شد سه نفر دستور دانا و وعارف بحق را شهید نمود و خود نیز پس از چندی بکیفر اعمال خویش گرفتار گشت .

واقعه دیگر زمان پادشاهی سلطان محمود غزنوی رویداد و شاعران و ادیبان و دانشمندان دربار ، سلطان را برخلاف زرتشتیان برانگیختند . این داستان نیز مفصلاً در فصل نامبرده بالا بیان گردید .

واقعه دیگر زمان سلطنت افتمعلیشاه قاجار و فرماندهی فرزندش شاهزاده

محمد ولی میرزا در یزد واقع شد. علمای متعصب بزرگشتیان نسبت کفر و زندقه داده و از حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آن‌ها را خواستار میشوند. بنابینش نهاد شاهزاده دادگر علما در مسائل دین و توحید پرسشهایی از بزرگشتیان بعمل می‌آورند باین امید که اگر جواب منطقی نباشد همه را با جبار مسلمان یا بقتل رسانند. اما برخلاف انتظارشان جواب طبق دلخواه فرماندار بود و دست از سر بزرگشتیان بیچاره برداشتند. پرسشهای علما و پاسخهایی را که دستور کیخسرو پور دستور خدا بخش بمشورت موید خدا بخش پور موید فیروز و هیربد جاماسب پدر شاعر داده‌اند در رساله‌ای بنام «این مسئله» بتوسط هیربد خدا بخش پور جاماسب در سال ۱۲۰۷ یزد گردی منظوم گردیده و در جزو پندنامه ملا فیروز در بمبئی بطبع رسیده است.

بخش چهارم

نثر و نظم
نویسندگان زرتشتی

نویسندگان پهلوی و موبدان موبد منوشچهر

منوشچهر پور یودان یم^(۱) (جوان جم) پور شاهپور پس از درگذشت پدر بجای او بمقام موبدان موبدی فارس و کرمان برگزیده شد. شیراز در آن زمان مرکز روحانیت بود. هنگام جوانی کتابی بپهلوی بنام دادستان دینیک تدوین نمود و آن پاسخ به ۹۲ پرسشهایست که میتروخورشید (مهرخورشید) پور آتروماهان^(۲) بشکل یک رساله در مورد رموز مراسم و فروغ دین از مرکز روحانیت نموده بود. رساله نامبرده اینک در دست نیست اما از قراین پامنخ بنظر میرسد که در تیرماه تحریر و از طرف جماعت بخدمت موبدان موبد بشیراز فرستاده میشود. پاسخ پرسشها بواسطه غیاب منوشچهر و مسافرتش بشهرهای دیگر و سرکشی بامور جماعت بتأخیر میافتد و جواب آن در شهریور ماه بوسیله چاپار مخصوص ارسال میگردد متأسفانه دادستان دینیک فاقد سال تحریر میباشد. همین قدر معلوم است که سالها

(۱) نام یودان یم بپهلوی بواسطه نقص الفبایش بقول دکتر وست گشته جم یا کودکان دم بمعنی نفس قوی نیز میتوان تلفظ کرد.

(۲) در غار کنهری نزدیک بمبئی کتیبه ایست بپهلوی و آن نامهای زرتشتیان است که در سال ۳۷۸ یزدگردی (۱۰۰۹ م) برای گردش بآنجا رفته اند. در حدود صد غار کوچک و بزرگ در بدنه کوه بوسیله پیروان بودا کنده شده که محل اعتکاف راهبان آنها بوده. در کتیبه نامبرده نام آتروماهان موجود است و بعدها این نام با تلفظ آذر ماه تاملتی بین زرتشتیان متداول بوده و اینک نیز بشکل آذر و آدرجی هنوز باقیست.

پیش از سال ۲۵۰ یزد گردی نوشته شده زیرا در آنسال منوشچهر رسالات دیگری را در زمان سالخوردگی خود نوشته است. در نوشتجات پهلوی آن زمان که بدست ما رسیده صفت‌های چندی مانند پیشوا، فرمادار رد و هیربد خدای با اسم او همراه است.

منوشچهر برادری داشت کهتر و بنام زادسپرم که در سرخس دستور بود و آن واقع است در شمال شرقی خراسان نزدیک مرو، سپس فرمان موبدان موبد بدستوری سیرکان (سیرجان) منصوب می‌گردد. وی از راه نیشابور و شیراز و پس از ملاقات برادر بسمت جنوب و محل مأموریت خویش حرکت مینماید. زاد سپرم بواسطه اقامت در سرخس و تماس با دروندان صاحب عقایدی میشود که باذوق محافظه کاران دین سازش نداشت. پس از ورود بسیرکان اوامری در مورد مسائل طهارت و برش‌نوم و مانند آن صادر میکند که بذوق اهالی آن سرزمین زننده بود. صدای اعتراض مردم فوراً بلند و شکایت سختی راجع بآن اوامر و رفتار زاد سپرم بموبدان موبد کرده میشود.

منوشچهر بمحض وصول شکایت اهالی، مجلسی از موبدان در شیراز تشکیل داد و نامه سخت بزاد سپرم نوشت و او را از رفتار ناشایسته خود و نشر اوامر خلاف دین توبیخ نمود و بالغای آن اندرز داد و بدست یکی از شاگردان امین خویش بنام یزدان پناه برای او فرستاد نامه نامبرده در دست نیست. از قرار معلوم یزدان پناه در مأموریت خویش توفیق نیافت بنابراین منوشچهر چهارماه بعدتر نامه دیگر بنام کلیه بهدینان ایران نوشت و آنها را به پیروی قوانین مرسوم وقت تاکید و اندرز داد و اوامر صادره از طرف زاد سپرم را از نفوذ دروندان قلمداد نمود و آن نامه مورخه سال ۲۵۰ یزد گردیست.

در طی این مدت زاد سپرم برادر خود نامه نوشت که در دست نیست منوشچهر نامه زاد سپرم را در خردادماه سال ۲۵۰ یزد گردی با ادله و براهین و لحن شدید جواب داد و او را بانفصال تهدید میکند و خیال داشت با وجود سالخوردگی سفری

بدان نواحی نموده و حضوراً اختلاف را رفع نماید اما خبری مبنی بر عملی شدن این خیال در دست نیست ولی بنظر میرسد که زاد سپرم خواهی نخواهی تسلیم اوامر موبدان موبد برادر خویش گشته و بمقام دستوری سیرکان باقی میماند. موضوع اختلاف بین زاد سپرم و طبقه محافظه کاران هر چند بسیار ناچیز بود اما تغییر مراسم موجوده ولو ناچیز باشد بذوق مردم سخت زننده است. (۱)

بعلاوه نامه‌های فوق نامه دیگری نیز پهلوی از منوشچهر باقیست بمورخه سفندا مزد روز و اسفندماه ۲۴۹ یزد گردی و آن پاسخی است که بنامه مردم سیرکان و شکایت آن‌ها از زاد سپرم داده است. منوشچهر در نامه‌های خود استادی و خرد و کفایت ذاتی خویش را بخوبی نمایان میسازد و در حفظ مسئولیت پیشوائی و رابطه برادری بازاد سپرم نقش خوبی را بازی میکند. از مندرجات نامه‌ها برمیآید که در آن عهد نیز رقابت سختی بین گروه موبدان موجود بوده و یکی از آنان بنام زرتشت و دیگر بنام آذرباد پور همید نویسنده جلد سوم دینکرد رقیب سرسخت او بوده‌اند که برای شکست و خلل در نفوذش پی بهانه می‌گشتند. این نامه‌ها بطور غیر مستقیم بر اوضاع زرتشتیان آن زمان روشنی میافکند که پس از دو قرن کشمکش با اسلام و پیشرفت نفوذ و بسط قدرت آن دین در چه حال میزیسته‌اند. شیراز، سرخس، ری، کرمان و سیرکان مراکز مهم دینی زرتشتیان بوده است و بنظر میرسد که موبدان موبد از خود سوازه نظام داشته و هنگام سالخوردگی وظایف دنیائی و دینی او را يك انجمن چهار نفری انجام میداده است.

منوشچهر در عهد خود بسیاری از کتب پهلوی و دینی در دسترس خود داشته که بعدها راه فنا پیموده است. بقول او ماه دوم سال در اوستا زرمیا نامیده‌میشده

(۱) اگر پرسشهایی که پارسیان در طی سه چهار قرن اخیر از دستوران و موبدان یزد و کرمان نموده‌اند نگاه شود می‌بینیم که غالب پرسشها در مورد برش‌نوم و طهارت و مانند آنست که بواسطه اختلاف ناچیز بین خودشان از ایران خواستار شده‌اند حقیقت و روش آنها را روشن سازند.

و نیز وجود دو برزخ را قائل بوده یکی مأوای کسانیکه کرفه آنها برای دخول در بهشت کفایت نمیکرده و دیگری مسکن کسانیکه گناهان آنها شایسته آن نبوده که بدوزخ بروند. بقول دکتر وست « تعلیمات اخلاقی و حکمت منوشچهر نسبت بقرنی که میزیست بسیار عالی و مقام بلندی را داراست. در حالیکه در حفظ شئون و قدرت دینی پیشوایان میکوشد از کم آمدگی و نواقص و رفتار ناشایسته بهدینان نیز کمال بردباری و حوصله را نشان میدهد. در تعلیمات و نوشته های او اثری از ثنویت دیده نمیشود.»

منوشچهر میگفت که موبدان و پیشوایان دینی بایستی ۸ صفت زیر را دارا باشند.

۱ - راستی و درستی ۲ - تیز زبان و فصیح ۳ - راست گفتار ۴ - گاتپاخوان ۵ - استاد در تعمیل مراسم و آداب دینی ۶ - وظیفه شناس ۷ - صاحب مشرب و اخلاق نیک ۸ - روان دوست.

بقول فرزانه مانك كنگا دانشمند اوستا و پهلوی دان « منوشچهر در دانش دین سرآمد و نفوذی بغایت داشت بنظر جوانان معاصر چون پیغمبری بود که بر زوایای تاریخ زندگی روشنی میافکند. کلیه خصایل منوشچهر شایسته ستایش و استعداد انتقاد و نکته چینی و در مواقع مناسب بکار میبرد.»

سلسله نسب منوشچهر بنا بگفته فرزانه نامبرده عبارتست از منوشچهر پور گشن جم (یودانیم) پور وهرام شت پور زردشت پور آتر فرنبغ پور فرخزاد پور زردشت پور آترپاد پور زردشت پور آترپاد پور ماراسپند. بدین طریق سلسله نسب او بدستور آذرباد ماراسپند میرسد که در زمان شاپور دوم موبدان موبدایران بود. منوشچهر ۳ برادر داشت بنام زروندات، اشه وهیشت و زادسپرم (۱)

زاد سپرم نویسنده ماهری بوده اینك منتخباتی از نوشته های او بنام خودش

(۱) رجوع شود به یادنامه پور داود جلد ۲ صفحه ۵ - ۱۹۳ مقاله میربد مانك

ف كنگا.

در دست ما باقی است و او را پسری بود بنام فردین خواست ونوه بنام سپندات .
 بندهشن کتابیست پهلوی ونام مولف اصلی آن معلوم نیست همینقدر از باب
 ۳۳ آن برمیآید که معاصر زادسپرم دستور سیرکان و برادر کهتر منوشچهر بوده و
 در حدود سال ۳۰۰ یزد گردی میزیسته و در فقرات ۱۰-۱۱ نامهای موبدانی که در
 گرد آوردن و زنده کردن فرهنگ مزدیسنا و افزایش مندرجات بندهشن کوشش
 نموده اند بدین ترتیب ذکر کرده ۱- یودانیم پور وره رام شادپور زرتشت ۲- آتر
 باد پور ماراسپند پور زاد سپرم ۳- زاد سپرم پور یودانیم ۴- آتر پادپور همید
 ۵- اشو وهیشت پور فره سروش وموبدان دیگر دارای همین اصل و نسب.

مندرجات بندهشن بقول زادسپرم در باب ۹ فقرات ۱-۱۶ ترجمه مختصری
 است از دامدار نسك اوستا پهلوی . نظرن بمندرجات صفحه از نسخه خطی روایت
 محفوظ در کتابخانه اداره هندلندن بشماره ۸ د کتر وست را عقیده بر آنست که
 آتر باد پور ماراسپند پور زاد سپرم که در بالادرندهشن ذکرش آمده آتر باد پور
 ماراسپند پور اشو وهیشت میباشد که در تدوین کتاب دینکرد دست داشته است و
 نام زادسپرم را کاتب اشتباهاً دوبار نوشته است . در صفحه مذکور کتابخانه اداره هند
 درلندن چنین آمده :

« آتر باد پور ماراسپند پور اشو وهیشت پیرو دین به در سال سیصد از یزد گرد
 شهریار برای تحکیم شالوده دین به بخشی از رموز دین را گرد کرده و بر کتاب
 دینکرد که دستوران دین و پیشینیان تدوین نموده اند افزود و بشکل کنونی در آورد
 یعنی او آخرین مؤلف دینکرد میباشد و بنظر میرسد که تا این زمان در آن تجدید
 نظر نشده نسخه کنونی از همان نسخه ئی استنساخ شده که در خانواده آنها محفوظ
 و اولین بار در سال ۳۶۹ یزد گردی رونویس شده است . »

مؤلف و گرد آورنده بخش مهم دینکرد را آتر فرنیغ پور فرخزاد میدانند
 که با منوشچهر معاصر بوده و در زمان مأمون خلیفه (۲۷۲ - ۲۵۲ یزد گردی)
 در حضور وی با ابابلیش مباحثات مذهبی داشته است . در نوشته های او بنام نشاپوهر

برمیخوریم که دستوران دستور وقت و مشاور خسرو انوشیروان و بگزارش اوستا مشغول بوده است .

در باب تاریخ و قدمت دینکرد در آخرین باب کتاب سوم آن آمده پس از پیروزی تازیان و پریشان روزگاری زرتشتیان و پراکندگی اوستا و امور دینی ایشان موبدان موبد آتر فرنبغ پور فرخزاد بخشهای متفرقه فرهنگ دینی را دوباره جمع نمود و بشکل کتابی درآورد که بنام دینکرد مشهور گشت پس از آتر فرنبغ سر رشته امور دینی بدست پسرش زرتشت رسید بدبختی باوروی نمود و کتابخانه اش نابود گشت و فرهنگ دینی دوباره پریشان گردید بعد از آن آترپاد پور همیدانا و پیشوای دین به باکمک خدا و زحمات زیاد و تحقیقات و پرسشها و بازجوئیها و دعا و نیایش و مشاوره با موبدان و دانایان گروه ادبیات پیشین را جمع و سنن باستانی که در حال فنا بود مجدداً احیا کرده و در کتاب دینکرد که متضمن هزار باب است جای داد و شالوده جدیدی برای پایداری دین بریخت و با بذل مساعی موبدان زمان که ذکرشان گذشت کتب گوناگون دینی فراهم گردید .

کتب پهلوی موجوده که در زمان ساسانیان یا بعد تألیف گردیده بسه بخش تقسیم میشود (۱) بخشی که ترجمه تحت اللفظی اوستا و تفسیر آن میباشد (۲) بخشی که مندرجاتش مذهبی است و یا رابطه نزدیک با دین دارد (۳) بخشی که داستان ، تاریخ، قانون، طرز نگارش ، اسناد و غیره میباشد .

صورت کتب پهلوی تحت بخش یک

وندیداد - یسنا - نیرنگستان - ویشناسب یشت - ویسپرد - فرهنگ ام ائواک هر مزدیشت - بهرام یشت - هادخت نسک - ائو گمدائچه - چداک اوستاک گاسان آتش نیایش - وجر کرددینی ، میگویند مؤلف آن میدیوماه نامی است - آفرینگان گهنبار - هفتن یشت - سروش یشت - هادخت - ستروزه بزرگ و کوچک - خورشید نیایش - آبان نیایش - آفرینگان دهمان - آفرینگان گاتا - خورشید یشت - ماه یشت

صورت کتب پهلوی تحت بخش دو

دینکرد - بندهش - دادستان دینیک - روایت پهلوی - روایت همیداشه و همیشه
زاد سپرم در سه بخش - شکند گمانیک و یجار - شایست لاشایست - دینا مینو خرد -
رسالات منوشچهر - اردای ویرافنامه - جاماسب نامه - بهمن یشت - مادیگان یوشت
فریان - اندرز آذرباد - ماراسپند با حقیقت روزه - پندنامه بزرگ میترو بختکن -
پتت آذرباد - ماراسپند - پندنامه زرتشت - اندرز هود آور داناك - آفرینشش گهنبار
ویچاك انچند آذرباد - ماراسپند - مادیگان گجسته ابالیش - مادیگان سی روز - پتت خود
مادیگان هفت امشاسپند - اندرز بمزدیسنان - مناهی بهدین - مادیگان ماه فروردین
روز خرداد - اندرز شخصی - آفرین دهمان یا هفت امشاسفند - ستایش درون - آفرین
اردا فروشی - اندرز دانا مرد - اشیرواه - آفرین میزد - اندرز خسرو قبادان - اوازچیم
درون - گفتار آتر فرنبغ و بخت آفرید - آفرینگان نیرنگ - نام ستایش - پنج
خوی موبد و ده اندرز - آفرین بزرگان - آفرین گهنبار - چاشنی - داستان بهرام
ورجاوند - داروی خرسندی - مادیگان سه یزدان .

صورت کتب پهلوی تحت بخش سه

قانون اجتماعی دوره ساسانیان - کارنامه اردشیر بابکن - یادگار زیران -
خسرو قبادان و یساول - فرهنگ پهلوی - طرز نگارش - شهرهای ایران - چترنج
نامه - درخت آسوریک - طرز پیمان ازدواج - شگفتیهای سیستان .

نویسندگان گمنام

تاریخ پادشاهان ایران یا شاهنامه تازمان یزدگرد پور شهریار آخرین پادشاه ساسانی در قطعات و مجلدات جداگانه پراکنده و بصورت يك جلد كامل در نیامده بود بنا بر فرمان این شاهنشاه موبدان و دانایان وقت از قطعات و یادداشتها و اسناد و مجلدات و روزنامه‌های پراکنده تاریخ پادشاهان ایران را از عهد کیومرث تا اواخر پادشاهی خسرو پرویز در يك جلد كامل تنظیم کردند.

این تاریخ گرانها راسد و قاص پس از فتوحات خویش در سال ۱۵ هجری (۶۳۶-۵ یزدگردی) بانضمام غنائم دیگر بخدمت خلیفه وقت عمر بن خطاب ابراهیم نمود. بخشی از آن که از داستانها سخن میراند بفرمان خلیفه بعربی ترجمه گشت اما بخشهایی که در موضوع اخلاق و اندرز صحبت میداشت بر طبع خلیفه گران آمد و گفت در قبال حدیث پیغمبر گفتار دیگران به پیشیزی نمیآرد. بنا بر این تاریخ نامبرده را بسلطان حبشه ارمغان فرستاد پادشاه فرهنگ پرور آنرا گرانبها ترین تحفه دانست و نسخه هایی چند از آن استنساخ و بین دوستان خود توزیع نمود. يك نسخه آن کتاب بمرور زمان بخراسان رسید.

ابو منصور محمد بن عبدالرزاق بن فرخ بن هاشم بن مازیار که از نسل اسپهبدان تبرستان بود بوزیر خویش ابو منصور المعمری پور عبدالله پور جعفر پور فرخ زاد پور پشنگ دستور داد تا در تدوین تاریخ پادشاهان ایران باستان همت گمارد. نامبرده انجمنی از دانایان زرتشتی تشکیل داد و بخش ناتمام شاهنامه را از عهد خسرو پرویز تا شکست یزدگرد و اضمحلال سلسله ساسانیان بنگاشتند و بر تاریخ سابق ایران یا

خداینامه تالیف دانشور دهقان که در آن وقت مسعود بن ابومنصور دبیر عبدالرزاق
پارسی ترجمه نموده بود علاوه ساختند .

چون نژاد ابومنصور چنانکه گفتیم باسپهبدان تبرستان میرسید در احیای
عظمت و شوکت نیاکان و موقیتهای باستانیان عشقی و افرو ذوقی مالا کلام از خود
نشان میداد. هر کس یادداشت یاورقی از تاریخ باستان باو مینمود از بخششهای بیشمارش
بهرمند میگشت .

اعضای انجمن نگارش شاهنامه که ابومنصور المعمری تشکیل داد و در بالا
ذکرش گذشت عبارت از چهار نفر زرتشتی زیر بودند که در جمع آوری داستان تاریخی
و تدوین شاهنامه مساعی جمیله از خود ابراز داشتند:

۱- تاجپور خراسان اهل هرات

۲- یزدان دادپور شاهپور اهل سیستان

۳- ماهوی خورشیدپور بهرام اهل نیشاپور

۴- شادان پور برزین اهل طوس

شاهنامه بصورتیکه ما امروز در دست داریم اثر زحمات و خود گذشتگیهای
دانا یان نامبرده گمنام بالاست که برای زنده ساختن مجد و جلال نیاکان باستانی و
شکوه و عظمت دوران گذشته و حفظ شعائر ملی آسایش و آرامش را بر خود حرام
نمودند .

خواجه بلعمی ابوالفضل پور عبدالله وزیر امیر نصر بن احمد ، شاعر زرتشتی
دقیقی را بنظم شاهنامه تشویق کرد ولی انجام اینکار مهم بواسطه قتل ناگهانی شاعر
بتاخیر افتاد تا آنکه سکه پادشاهی بنام سلطان محمود غزنوی زده شد . چون کتاب
سیرالملوک را دید متأسف گردید چرا شعرای ایران تا کنون در نظم آن نکوشیده اند
سلطان فرمانداد در تجسس درست ترین و کاملترین نسخه تاریخ پادشاهان ایران
اقدامات لازمه بعمل آید . مأمول سلطان بخلاف انتظار ب نتیجه نرسید ، تا آنکه خور
فیروز یکنفر زرتشتی فارس بواسطه ستم و فشار فرماندار آنجا برای نظم و دادخواهی

بغزنین و دربار شاهنشاه روی نهاد . چندین ماه در پایتخت ایران پریشان و آواره بود و بحضور سلطان بار نمییافت . روزی از تمنای شاه و تجسس نسخه کامل شاهنامه خبر شنید . بوسیله درباریان پیغام داد که يك نسخه کامل آن رادرشهر خویش دارد . شاه وی را بحضور خویش بار داد و فرمود کتاب مذکور را بتوسط قاصد شاهی بخواهد . چون کتاب بحضور سلطان رسید خوشحال شد و مقدم خورفیروزراعزیز شمرد و ظلم و ستمی که بروی رفته بود رفع نمود و مقامش را بلند ساخت .

در روزگار ساسانیان انجمن های فرهنگی گامو بیگاه بین ایرانیان و رومیان برقرار میگشت . در یکی از این انجمنها که در زمان شاپور پور اردشیر بابکان تشکیل یافته بود دانشمندان و پزشکان رومی مسائل علمی چندی را راجع بتعلیمات مزدیسنا مورد بحث قرار دادند .

فرزانه داداربن دادخت دانشمند آن دوره موضوع بحث را در رساله پهلوی انشا نمود . سپس در چندین قرن بعد استاد جلیل بن جمشید رساله مذکور را پیاری ترجمه نمود .

بعداً موبدان موبد ابونصر بن سروشیار از تخمه آدریاد ماراسپند و نسل داداربن دادخت دوباره همان را پیاری روان تری در آورد و آراسته نام نهاد . دانشمندان اخیر با احتمال قوی در حدود قرن سوم و چهارم هجری میزیسته اند . رساله نامبرده بنشانی (R69) در بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی محفوظ است .

بهرام پور مهران از اهل اصفهان و بیهرام اصفهانی معروف و از تاریخ نویسان زرتشتی است که در سده دوم هجری میزیسته . طبری و ابوریحان از او یاد میکنند و ابومنصور المعمری دبیر عبدالرزاق که در تدوین شاهنامه کوششی بسزای نمود در دیباجه شاهنامه خویش از او نام میبرد .

بهرام شاه پور مردان شاه کرمانی موبد شاه پور کوره فارس و از تاریخ نویسان بوده است از نوشته های او نام و نشانی درست نیست .

فرخان موبدان موبد یزدگرد از نویسندگان پیش از اسلام است و نام او را تاریخ نویسان اسلامی مانند صاحب الفهرست و طبری و ابوریحان و حمزه یاد کرده اند.

زادوی بن شاهوی بقول صاحب پارسی نغز زادویه پور شاهویه اصفهانی است از ترجمانان دیرین است که نامه‌های بسیار از پهلوی بتازی درآورده و گوینداو را داستان نامه‌بوده بنام سیرالملوک و نام اودر آثار الباقیه ابوریحان و الفهرست و نامه حمزه اصفهانی بسیار آمده است در دیباچه شاهنامه بو منصورى از نامه او یاد میشود .»

زادویه صاحب کتابی بوده در نجوم والبیرونی براقوالش اعتماد داشته است.
خواجه منوچهر بقول صاحب پارسی نغز « از زرتشتیان بزرگ یزد بوده هنگام ورودش به یزد خواجه معین الدین شهرستانی یزدی که معلم یزدی نیز نامیده میشده بوی نامه پارسى سره نوشته . خواجه معین الدین ، صاحب داستان نامه ایست که مواهب الهی نام دارد در سال ۷۸۹ هجری (۷۵۷ ی) در کرمان بدرود زندگی گفت . صاحب جامع مفیدی او را بزرگترین دانشمندان روزگار خود میخواند که گروه دانش آموزان از گوشه و کنار در محضر درس او حاضر میشده اند . شاه شجاع مظفری ممدوح خواجه حافظ شیرازی نیز از شاگردان او بوده است .»

عمید الدوله جمشید بن بهمنیار در زمان پادشاهی سلطان معزالدین ابوالحارث سنجروزی (استاندار) فارس و اصفهان بود . محمد بن عبدالملک نیشابوری متخلص بمعزی که در سال ۱۸-۵۲۱ هجری (۴۹۳ - ۴۹۶ ی) بدرود زندگی گفت در مدح او قصیده ئی دارد که مطلع آن اینست :

برآمد ساج گون ابری ز روی ساجگون دریا

بخار مرکز خاکی نقاب قبه خضرا

اسپهد شمس الملوك علی بن شهریار بن قارن نیز ممدوح معزی بوده است .

علامه محمد بن فرامرز مشهور بملاخسرو. نامش ملاخسرو بود که بلباس مـلـمانان درآمد و متوفی بسال ۸۸۵ هجری (۸۵۰ی) فقه حنفیه را بنام غرر الاحکام نوشته و در سال ۸۸۳ هجری (۸۴۸ی) شرحی بر آن نوشت بنام درر الاحکام فی شرح غرر الاحکام. نسخه خطی آن بشماره ۱۴۵ در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن هندوستان محفوظ است.

ابان بن عبدالحمید لاحقی : از گویندگان عربی ایرانی نژاد است. بسیاری از کتب پهلوی را بامر خالد برمکی عربی منظوم ترجمه نمود. از آنها هست، کلّیله و دمنه، سندباد نامه، کتاب مزدک و بلوهر و بوذاسف ترجمه هندی بیپهلوی. ابان بزندیق و مانوی بودن متهم گردید. ابونواس شاعر عربی نژاد بقول صاحب عیون الاخبار این دو بیت را در هجو ابان نظم کرده و او را مانوی قلم داده است. (۱)

لا شهد الدهر حتی تعاین العینان

فقلت سبحان ربی فقال سبحان مانی

صاحب الفهرست کتابی بنام سیره اردشیر بر عربی منظوم که گویا ترجمه کار نامه اردشیر باشد به ابان نسبت داده است.

ابونصر شاپور بن اردشیر : وزیر صمصام الدوله بهاء الدوله دیلمی بود. بقول ابن الاثیر در سال ۳۸۳ هـ دانشکده در بغداد بنیاد نهاد که دارای کتابخانه بسیار بزرگی بود. کتابخانه نامبرده در سال ۴۴۷ هـ بعد از تسلط سلاجقه بر بغداد طعمه آتش گردید میگویند پیش از ده هزار جلد کتاب در کتابخانه بوده است. (۲)

ابوسهل ویجن (یژن) بن رستم الکوهی : مردم تبرستان بود و بنا بر سم آن دیار بکوهی مشهور شد. از منجمان نامور بود. در رصد خانه‌ای که شرف الدوله در سال ۳۷۷ هـ تأسیس نمود برصد کواکب میپرداخت. وپکه Woepcke بعضی از آثار او را در کتاب جبر خیام که بفرانسه نوشته آورده است. از آنجمله است

۱- تاریخ ادبیات در ایران جلد اول تألیف دکتر ذبیح‌اله صفا

۲- ایضا

« مراکز الدوائر المتماصة على الحظوظ بطريق التحليل » و کتاب « استخراج الخطین من نقطه على زاویه معلومة بطريق التحليل » صاحب الفهرست چندین کتاب دیگر را باونسبت داده است. (۱)

نوبخت الاهوازی و پسرش ابوسهل خراسان - هردو کتب ریاضی پهلوی را به عربی ترجمه نموده و در علوم ریاضی صاحب تألیفات اند. خاندان نوبختی در علوم ریاضی و کلام نامورند. ابن ندیم اکثر افراد آن خاندان را از مترجمان پهلوی دانسته است. (۲) نوبخت منجم مشهور منصور بود.

عمر بن الفرخان الطبری : اسلام آورد و مفسر کتاب الاربعه بطلمیوس القلوزی است بامامون خلیفه عباسی معاصر و صاحب تألیفات متعدد بوده. از آثار او رساله ای در احکام نجومیه و رساله ای در استخراج ضمیر بطریق نجوم و کتاب جوامع الاسرار فی علم النجوم و کتاب مختصر مدخل القیصرانی فی احکام النجوم در دست است (۳)

ابوالقاسم حماد بن شاپور دیلمی : مشهور بحماد الراویه از موالی بنی بکر بن وائل متوفی سال ۲۵۵ هـ و نامور در ایام و اشعار و اخبار و انساب عرب بوده و معلقات سبع گرد آورده اوست. او را بزندقه متهم نمودند. (۴) یحتمل زرتشتی بوده است.

بهرام ابن مردانشاه : موبد خوره شاپور بود. بقول حمزه یکی از نویسندگان تاریخ ایران بوده و تاریخ ملوک بنی ساسان را اصلاح نموده.

بهرام هروی مجوسی : نویسنده بنام بوده. آثارش در دست نیست. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه از نوشتهایش صحبت میدارد. صاحب الفهرست هم از او سخن رانده است.

عماد موبد : دانشمند زرتشتی است که بر اقسام خطوط معموله زمان ساسانیان آشنائی داشته است. صاحب الفهرست در بیان خطوط نامبرده که در زمان او متروک

بوده و کسی بر آن اطلاع نداشته از عماد كمك میطلبد و او آنها را برایش شرح میدهد. (۱)

ابوالحسن آذرخور مهندس : از منجمان مشهور بوده و ابوریحان بیرونی آثاری از او در دست داشته و در آثار الباقیه از آن نقل قول مینماید. (۲)

آل مرزبان : از دودمان باستانی فارس میباشد و ابن حوقل (قرن چهارم هجری) مینویسد «در فارس سنتی نیکوست و در میان مردم آنجا عادت بافضیلت میباشد و آن گرامی داشتن خاندانهای قدیمی و بزرگ شمردن صاحبان نعمت ازلی است. در این ناحیه خاندانهای هستند که کاردیوان را از روزگار باستان تا کنون بارش میبرند . آل مرزبان قدیمترین دودمان ایرانی فارس و از حیث شماره بزرگترین آنهاست و کارهای دیوانی از زمان بسیار قدیم در دست ایشان میباشد. (۳)

نوبخت فارسی : نخستین کسی بوده که از علم هیئت و نجوم در زبان عرب آثاری گذاشته است و مانند ابن مقفع غیر از زبان عربی و زبان مادری خود پهلوی زبان دیگر نمیدانسته و سرچشمه معلومات آنها مأخذ ایرانی است (۴) پس از او پسرش فضل جانشین او شد .

مهدی فروح بن شخسان : یکی از موبدان ایرانی است که در صدر اسلام مسلمان شد و بلقب مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاع درستی در دست نیست . نامبرده چندی پس از واقعه کربلا در زمان سلطنت یزید بن معاویه (۶۴ - ۶۰ هـ = ۶۸۳ - ۶۸۰ م = ۵۲ - ۵۸ ع) يك نامه پهلوی ببادوسبان گاو باره اسپهبد رستم دار و رویان نوشته و حقایق تلخی را ذکر و خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف بسلمان فارسی قلمداد و از بد گوئیها و نفرین ایرانیان نسبت باو دفاع مینماید. مهدی فروح بن شخسان با نامه خویش سه عهد نامه بخدمت اسپهبد میفرستد تا در گنجور آتشکده حفظ نمایند که شاید موقعی بکار آید. در نامه خویش که در قرن پنجم هجری

۱- فرهنگ ایرانی و تاثیر آن در تمدن اسلام و عرب تألیف محمد محمدی.

۲- ایضا

۳- ایضا

۴- مجله مهر سال ۲ شماره ۵ ص ۲۵

بزبان عهدمخلوط باتبری ودری ترجمه گردید چنین گوید :

«مراکام زین آهنجیدن آنکه مردم همی واجند که ردان و دستوران و هیربدان و دین آوران آن بوم و براژدستور دینیار آزرده ونه خشنودند و نفرین همی کردند و په ریمنی نام همی برند که وه دین مازدیسنی و راه فرارون بهشته و دروند گشته و هیارومنده و ناهکلان شده و تازیان را اوعه دین آوری رهنموده پن اژ شده ها و کنونه نه آگهند که وی تاروژ و دردن (مرگ) اژ گیتی په این دین اورمزدنوتراویگمان ترید اوعه خروه اوژره و هدین مازدیسنان ایستید . پناهیم اوعه دادار اورمزد اژ امریمن گناه مینو ، نخست که ردان و دستوران و تره پدش کردند بهاموران دشت محمد کیش آورتازیان اندر سالاری بو هاله منندر تازی آنجا یید . بو هاله اژ دانش و نگارش بهره اش نه یید . اژ دینیار آرزو کرد که مرداهش محمد را آموز گاری کره وی هم پندرفته او را اژ پرمان دین وه دانش و پیش و فرارونه بیا گاهانید

«در آغاز رأی کشورستانی شان (تازیان) بسر نه و دین ایشان را روی روائی پدید ندیدید . اما چون استاره بهیاره شان بید و بخت از ماروی تابید دستوران و هیربدان پرمان دادار و فرارونه کنش بهشتند و دشت و دژ و خت و دژ و هورشت گشتند و خدیوان و خسروان کشور را بر انداختند . ورنه کجا آن تاب تازیان را بید و توان که با خسروان ماکارزار کردند

«هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اوربادان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را اوعه درگاه فرسته اژ پلید اندرونی خویش پدش در نساخته سخنان ناراست اوعه پادشاه نگاریده بگوشن و پت آن تازی مرد اژ راه به نشدی و باتیغش می شمرد (میکشت) یا بشاهنشاهش گسی می کرد هنگامه بدینجا نکشیدی ... «ور دستوران مر مردم کشور را وتره نکرده نیاز زده بیدنه بچه رهمتران ایران در نهانی با عمر هیاره کردی ار مردم کشور اژ دستوران خشنود بیدند تازی سپه را اور هیچ مر زره ندادی و ر گجسته ماهوی سوری کش دادار اورمزد پادافراه کره یزد گرد شهنشاه را نکشتی ، تخت و تاج مامر تازیان را که دادی چه نگارم چین نیک ونیم

ویشتر وناه از خود ماته واژ سستی بخت و ناهیاره استاره و پادافره کارها که اوعه این خواری اندیم . چین اژین پیش بکیفر بزه مردم اژ جمشید گشتند و اوعه بیور اسب تازی پیوستند و برای آن سترک بر کشیده داور ناراست سخنان را، پاک دادار سالهای دراز گیتیان را در استم اندر داشت کنون هم اژ وناه و بزه دستوران ، ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند ...

د من بهر آگاهی و اویگمانی آن خسرو دادگر و همه دستوران و وهان رستم دار بر اینکه دینیار آئین بهی نهشته و بریزد نهاده نیاگان استوان پیده اژ محمد نامه سته بیدم که اژ واته و سرایشش علی نگاشته زان باز نویسی بهرمز کسی داشته ام و هم دینیار اژ عمر بیغون نامه سته که ار کشور ایران تازی راشوه اندر آئین بهی ویرانی نیازند و نگذارند و بر آئین پاک کار ندارند. اما پس از فیروزی اژ بیغون بگشتند و ایرانیان را اور تازی کیش خواندند و نامه خانهای بزرگ و نامه های نامی پاک سوجانیدند و آتشکده ها لاش و تارات کردند اورمزد اوخشیدار کیفر کناد . هم برای آسایش بهرام شاپور خیر اندرس که اژ نژاد آدر باده و دیگر دستوران چنین پیمان نامه اژ علی سته ام هر سه با این نامه است بگنجور آتشکده اندر سپارند که شاید دهانی بکار آید و بفرمایند دستوران مردمان کشور را اژ راه آئین آگاهانند و آسایش وهان را اژ یزدان توزند و برادر مرا هم خدا مرزی دهند واژ بیغاره و بد گوئی بگذرند تا یزدان کامها انداژید و دهیدفه یزدان کامه باد تراج .

موبد برزین رام پور خور زاد پور بهرام پور اسفندیار نامه پهلوی مهدی فروح بن شخسان را بفرمان شهرا کم پور نام آور پور بیستون پور زرین کمر (۱) پور کیکلوس اژ نژاد پادشاهان ساسانی (۶۷۱ - ۶۴۰ ه) اسپهبد تبرستان بزبان محلی که مخلوطی است بالغات دری ترجمه نمود . ترجمه نامبرده بخط اوستائی بودو در حدود سال ۱۸۷۱ میلادی فرزانه مانکجی هاتریا آنرا در تهران ایتیاع نمود و

(۱) تاریخ ظهیرالدین در اینجا پورجستان علاوه میکند.

به بمبئی فرستاد. فرزانه بهرام خسرو بن آبادان نرسی آبادی همان را در سال ۱۲۹۹ هجری با اشاره مانکجی صاحب بالقبای فارسی در آورد.

رونوشت فرزانه بهرام بنشانی HP (ms) 304 در بنگاه خاور شناسی کما بمبئی محفوظ است، اما از رساله اوستائی آن که بخدمت اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین دبیر انجمن اکابر صاحبان پارسیان فرستاده بود (۱) اثری در دست نیست موبد برزین رام در ترجمه آن از پهلوی نام شخصان را بواسطه ناآشنائی با آن ساسان خوانده است، زیرا در القبای ناقص پهلوی ساسان و شخصان بیک قسم نوشته میشود.

جابر بن حیان معروف بجابر گبر از عارفان وطیب حاذق و کیمیاگر بوده و در علوم عجیبه دست داشته و از شاگردان امام جعفر صادق میباشد و صاحب تألیفات زیاد است بعربی. جابر ظاهراً مسلمان بود ولی باطناً زرتشتی میگویند روزی که از درمهر میگذشته این بیت را میخواند.

ای خانه دوست گر شدم از تو برون

با چشم پر از اشک و دلی پر از خون

سو گند بخاک درت ای خانه مهر

تن بردم و دل نهادم اینجا بیدرون

شهمردان بن ابی الخیر در اوایل قرن ششم هجری نزهت نامه علائی را بنام علاءالدوله ابو کاليجار گرشاسف بن علی بن فرامرزن علاءالدوله محمد بن دشمنزیار از امیران کا کویه نوشته سال تألیف نزهت نامه بدرستی معلوم نیست ولی چون کتاب بنام ابو کاليجار گرشاسف است و او در تاریخ ۵۱۳ ه از محل حکمرانی خود فرار نموده و بسلطان سنجر پناه برده باید چند سال قبل از ۵۱۳ باشد.

ناصر خسرو در سفر نامه خود در سال ۴۴۳ هنگام ورود بصره نامی از مولف

(۱) نامه کجراتی فرزانه مانکجی هاتریا مورخه ششم می ۱۸۸۷ تهران بیمبئی

بهمنوان میسر بهالن جی جیوانجی هاتریا.

این کتاب برده گوید که حاکم بصره پسر ابوالیحیاء حاکم شیراز و وزیر او ابو منصور شهرمدان نام فارسی است و شهرمدان در باب صاعقه در همین رساله حاشیه‌ای افزوده معلوم میشود وقتی به تبرستان و هنگامی بکاشان بوده و صاعقه‌ای که در کاشان بسال ۴۷۷ هـ رویداده بچشم دیده است . استاد دکتر معین را عقیده بر آنست که این شهرمدان غیر از شهرمدان صاحب نزهت نامه میباشد . (۱)

کوچ نشینهای دلیتان و فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرامشاه شراف(صرافی) پور نوروز پور پشتون از نسل آتورنان و موبدان دوره کنونی و در دانش بخردی رسا و سرآمد بود. سازمان «خشنوم» در بمبئی بنیاد نهاده اوست که بیش از هزار نفر از دانایان و خردمندان گرومژرتشتی بکارمندی آن سرافراز و در پیروی آموزشهایش که بر شالوده نبشتههای اوستا و پهلویست کوشا میباشند.

خشنوم واژه اوستائی و دانشی است که مردم را بسرانجام و آرمان زندگانی و رسیدن بیکتائی که سراسر خوشی و مهر و آرامش و شناسائی باشد رهنمونی مینماید و با واژه اوستائی و پهلوی و پازند که خشنوتره، خشنومن و خشنودی باشد یکیست و ریشه آنها واژه خشنو میباشد که بچم پیشرفت دادن کار کیهان و شاد نمودن یزدان است.

خوشی اهورا مزدا و برخورداری از شادمانی یزدانی در رسائی گیتی، سر-چشمه آرمان زندگی است و پیداست هیچ شادیئی شادتر و هیچ خوشیئی خوشتر از آن نیست که مردم بدانند مزدا از همکاری ایشان در پیشرفت کارش خشنود و خرسند است.

خشنوم همان دانشی است که منشن و گوشن و کنشن را برای بدست آوردن آرمان و شادمانی نامبرده ورزیده میسازد و گوهر گفتار آسمانی اهورا و روش بکار

بردنش را در زندگی روزانه بمردم میآموزاند و تنهایی یاد سپردن و خواندن نبشته‌های آسمانی، هنگام بندگی و ستایش بسندگی نمیکند.

این واژه در سراسر اوستا دوبار آمده است یکبار در سپنتمدگات یسنای ۴۸ بند ۱۲ و دیگر بار در وهشتواشت گات یسنای ۵۳ بند ۲ خشنوم چنانکه گفتیم ازواژه اوستائی خشنو ریشه گرفته که در سانسکریت خشنا باشد.

هیربد کلاوسجی ایدلجی کنگا استاد و فرهنگ نویس اوستا بچم دانستن، شناختن، ارج نهادن، فهمیدن و با سرچشمه روان یکی شدن میداند. دانشمندان باختری واژه نامبرده را دیگرگون گزارش کرده‌اند، مولتن آن را «بشادی» اشپیگل «خرد» گتری «خوردندی» هارلز «دانش» دارمستتر «خوشی» میلز «نیاز ته دلی» پورداد «خشنودی» و دکتر ایرج تارا پوروالا «بخوشی و انجام دادن کاری ترجمانی کرده‌اند.

هیچیک از این گزارش‌ها بتنهائی نادرست نیست مگر باز هم همه آنها با هم چم رسای واژه رانمیرساند. چه که خشنوم دانش آزادی ورستگاریست و گفتاریست که با آغاز زندگی آغاز و با پایان زندگی پایان مییابد و دامنه آن از پایه‌ایست که روان با نیروی تاخت و ایستادگی یا خرد و شناسائی بمیدان زندگی فرود آمده و بسوی شاهراه مرگ رهسپار میگردد و هم آئین منشنی، روش و رفتار در گیتی و دانش بخردی و روانی و یاری رهرو بدوباره رسیدن بکشور پراز بخشایش و شادمانی هستی جاویدانیت.

بگفته فرزانه بهرامشاه «خشنوم کلید دانش ترجمانی نبشته‌های آسمانی است و چگونگی آن درستوت یسنای اوستا که اینک نابود شده پندارند یاد شده و آن روش خواندن گفتارهای آسمانی و پدید آوردن نوان درهواست. خشنوم بآن که بیریا و دیندار باشد راز خود رامینمایاند و آن راز، سر بسته نیست مگر کلید گشودگی سر بستگی هاست که به پیوستگی فرهنگ و فروغ اندرونی بدست آید و همانا آن نیز نتواند بود مگر با کمک پارسائی و خود گذشتگی و دلی که ارج داد اهورا بشناسد

و به برابری کارهای آفرینش پی برد.»

زندگی و آموزش فرزانه بهرامشاه از شگفتی‌های روزگار است. این دانشور در تیر روز و بهمنماه شاهنشاهی ۱۲۲۷ یزدگردی و برابر سوم اوت ۱۸۵۸ میلادی در شهر بمبئی از مادر یزاد. در دوران خردی در پی آموختن نبود. چنان‌که گجراتی زبان مادری را بدرستی فراگرفت و هم زبانش لکنت‌سختی داشت. مگر چون خواست و داد اهورا بود در کارنامه پژوهش اوستا و دانش بخردی سرآمد گردید.

آری سرنوشت بروش شگفت آمیزی برای بهتری‌هر که را که شایسته‌است کار مینماید چرا که بگفته‌ست زرتشت پیمبر باستانی سرنوشت هر کس بدست خود اوست و آن واکنش گردآمده کنشهای زندگانیهای اوست.

بهرام ۱۷ ساله شد روزی از سرزنش‌پی‌درپی مادر از نادانی و بی‌فرهنگی و بی‌اندیشگی خویش بستوه آمد. خانه و خانواده را بهشت و راه بیابان پیش گرفت. از احمد آباد، کاتیاوار و پنجاب بگذشت و به پیشاور استان مرزی هندوستان (اینک پاکستان) رسید. برادر مادر را که در آن شارسان خرید و فروش میکرد بدید و اندیشه پیشتر رفتن را از خود دور نمود و در آنجا آرام گرفت.

پیشاور شهرستان پنهان‌هاست که گروهی جنگجو و ستیز خو میباشند. به بهرامشاه جوان اندرز داده شد که از همنشینی و نزدیکی بآن‌ها دوری جوید تا از خشم و ستیزشان آسیب نبیند. روزی در بیرون شهر گردش کنان، ناگهان خود را در برابر کاروانی از مسلمانانی تنومند دید که بار انداخته و باسایش پرداخته‌اند. چون بهرامشاه در آن هنگام دست‌بآب رسانیده بود و بروش آئین مزدیسنا بایستی اوستای کشتی بخواند پس از تیمم در جلو کاروان بزمزمه اوستا خواند، کشتی باز کرد و بمیان بست.

در همان دم دوفر مردان تنومند نیرومند باو نزدیک‌شده گفتند، کاروانسالار او را میخواند. جوان از شنیدن پیام پیاد اندرز و سفارش برادر مادر افتاد اندیشناک

گردید و بهراسید . از پذیرفتن خواهش آن‌ها دو دل گشت مگر از دیدن فرو شکوه و چهره درخشان‌شان دل در گرو و شیفته ایشان گردید . با اندرون خویش در پیکار بود . پیام آوردان باینش خویش بدگمانی و ترس او را دریافتند لباس خویش بیکسو کرده ، سدره و کشتی خود پوشش دینی مزدیسنا را باو نمودند . نشان آئینی براندام ناشناسان سپاه هراس و بیم و دودلی را از اندرون بهرام براندا و بدون پرسش بدنبال آنان روان شد . تا آن که در میان کاروان به پیش سالار که فروغمند و بافر و شکوه یزدانی بود برسید و بی اراده سربکرنش خم نمود . سالار نامش رشید بود و مردی دلپت (صاحب‌دل) و روشمند او را با مهر پدیری پذیرفت و بنواخت رفتار مهر آمیز او و همراهانش که همه مزدیسنا بودند ، اندوه رنجش مادر و دوری از خانمان که سراسر هستیش را فرا گرفته بود جای خود را بشادی و خوشی واگذار کرد .

نسبت بمیزبان گرامی و مهربان خویش چنان دل‌بستگی پیدا کرد که اندیشه برگشتن بخانه برادر مادر را از خود بدر نمود مگر مژده دیدار گروه زرتشتیان ناشناس و چنان موبد دلپت و مهربان را بایستی باو برساند بنابراین بخانه برگشت و او را از پیش آمد آگاه کرد و گفت کاروان سالار اندیشه دارد او را با خود بکشور ایران و میهن باستانی برد .

پیرمرد ناتوان از شنیدن این داستان پریشان و از رفتن جوان بکشور دور و دراز هراسان گردید .

بکوشید مگر با پند و اندرز او را از همنشینی و رفتن با آنها بازدارد چون کاری از پیش نبرد باندیشه نادرست افتاد . بجوان گفت تلگرافی از سورت رسیده که مادرش بر بستر مرگ خوابیده و او را برای پسین دیدار خواسته است بزودی باید آماده برگشتن گردد . جوان از این آگاهی بیاد رنجش پیشین مادر افتاد و اندوه‌گین گردید . برای آرامش دل نزد رشید ، موبد روشمند شتافت و او را از تلگراف ناخوشی مادر آگاه کرد و راه چاره پرسید .

دلپت دانا دیدگان خود بیست و پس از آنی بگشود و گفت فرزند دلبنم
مادرت تندرست است و امروز روز سالگره اوست و با خویشان و دوستان بخوردن
چیزهای خوشمزه جشن پرداخته‌اند. گفتار برادر مادر سراسر دروغ است. هماندم
روز و ماه سالگره مادر بیاد جوان آمده و براستی سخنان پیر دانا پی برد و شاد و
خرم گردید.

شتابان پیشگوئی دلپت را به برادر مادر بگفت و او را بشگفتی انداخت.
پیرمرد بناچار گناه دروغگوئی را گردن نهاد. بهرامشاه جوان آهنگ استوار کرد
و از برادر مادر دوری گزید و در پناه کاروانیان بیارامید. روز کوچ برسید و جوان
بارشید کاروان سالار و همراهانش بسوی ایران رهسپار گردیدند.

کاروانیان همه زرتشتی و از گروه روشندان بودند. در بازگشت خویش به
میهن و شارسان فردوس نام در بخش دماوند، بایستی میان گروه دشمنان دین و رام-
زنان و دزدان بگذرند و در هر آن و در هر گردنه ترس تاخت آنان بر کاروان میرفت
مگر بینائی و روشندلی رشید کاروان سالار و گویا از یاد کردن نیرنگهای اوستائی،
دیدگان دشمن از راه نزدیک و باندازه یک تیر پرتاب از دیدن کاروان و کاروانیان
باز می‌آمد، کاروانیانی که همه پارسا و پرهیزگار همه نیکخو و نیک کردار، همه
دلپت و روشندل، همه آزاده و دلداده بودند. آری هر که در دانش آئین آفرینش
و کار کرد سرشت دانا باشد، دانشی که در خور گنجایش هر کس و ناکس نیست،
انجام اینگونه کارها که شوه شگفتی است برایش دشواری ندارد.

کاروان مرز هندوستان را بگذاشت و سراسر کافرستان و افغانستان برین را
بنوردید و بخاک خراسان رسید. بسوی بخش برین باختری ایران و آذرآبادگان روی
آورد و در زایشگاه و خشور کهن بستایش پرداختند. سپس دو بخش شده بخشی
بسوی شمال باختری ایران رهسپار و دسته‌ئی که بهرامشاه با آنان بود آهنگ دماوند
و شارسان فردوس نمودند.

شارسان فردوس در بهترین بخش دماوند جای دارد و راهش سوای دلپتان،

بدیگران پوشیده است . زیرا از نیروی نیرنگ (طلسم) اوستائی دیده بیگانگان رایارای دیدن راهش نیست و این از رازهایست که دانش گیتی پرستان امروزی از باز کردن گره آن کوتاه میآید . کاروان بر بلندیها و پستیهای کوههای سخت و پرپیچ و خم که از جان داری نشان نمیداد روان بود . ناگهان موبدی نیرومند سفید پوش که بر سنگ بزرگی تکیه داده بود در چند گام آنها نمودار گردید . گویا با نیروی دل روشن از ورود کاروان آگاه و به پیشباز شتافته بود . ما را با گشودن گره این رازکاری نیست مگر از این پیشبازی در کوههای خشك و خالی به هستی يك سازمان بخردی و روانی درستی میتوان پی برد که بیسیم و تلگراف پیامها را از راه های دور و دراز بهمدیگر میرسانند و گویا کانون دل آنها همان دستگاه فرستنده و گیرنده پیامها باشد .

موبد برهنمونی کاروان پرداخت و بزودی در جلو کوه بلندی بجائی رسیدند که چندین تکه سنگ بر روی هم چیده بود . رهنمون پارهئی از آن را بیکسو فکنده غاری نمودار گشت بسیار تاریك و گام پیش نهاد و کاروان با پشت گرمی و امیدواری تمام در دنبالش روان تا پرتو آفتاب در سمت دیگر رسیدن بفردوس، شارسان روشنروانان ، پرهیزکاران ، پاکان و دلپتان را مژده داد .

شارسان فردوس چنان که گفتیم از دیدگان ما پوشیده است و کوه نوردان و گردش کنندگان کیهان که در نوشتن درازا و پهنا و نامهای شهرها و کوهها کوشش نموده اند از فردوس یاد نکرده اند و آن دریکی از مکانهای بلند و هموار دم-اوند جای دارد و تهران در جنوب باختری آنست .

آری دژهای نیروی نیکان بایستی بدرستی نگهبانی شود و از زیاده رویهای مردمان ماجراجو در بدست آوردن چگونگیهای اندرونش جلوگیری گردد . بنابراین اشوان ، دارندگان روان تابناك ، بنوبت پیاسبانی مرز فردوس میپردازند و اگر بیگانهئی را بسوی آن رهسپار بینند با نیروی روانی شجوش اندیشه او را برامو بسمت دیگر برمیگردانند .

گفته ما را خواه مردم باور دارند و خواه باور ندارند مگر آن را که دین است بدرستی آن بیگمان است و آنرا که دین نیست بنزدش افسانه . چه دین از دانش و دانش از بینش بر خیزد و بدینی از بیداشی و بیداشی از بی بینشی است . فرجود یا پیش آمد در کار آفرینش راه ندارد هر گونه کارهای شگفت آمیز و در خور ستایش از پیروی آئین آفرینش شدنی است همان آئینی که و خشور کهن در گاتها بنام اشه وهیسته یاد نموده است .

کوچ نشین ها افسانه نیست

گفته پیشینیان که پیشامدهای آینده سایه خود را جلوتر میفرستند درست و بجاست مگر تنها بر گزیدگانی چند بدیدن نزدیکی اینگونه سایهها توانائی دارند تا خود را آماده سازند . کشور ایران بوم کهنسالی است پر از روشندان و دلپتان و پرهیز گاران و فرزنانگانی که زیر دست استادان سرآمدورسا با سخت ترین آئین پرهیز گاری و دانش روانی تا سالیان دراز خود را ورزیده ساخته و بدیدن نادیدنیها و پیشگوئیها توانا شده اند .

رستارترین این گروه فرزنانگان و روشندان ، شکست ایرانیان و ویرانی ایران و درهبری بهدینان و بردباری نامه مزدیسنان را از سدسال جلوتر بایش خویش دریافتند . هر چند میدانستند گوشی بدهکار نیست مردم را از نزدیک شدن چنین رویداد ناگوار خبردار ساختند . اندیشه آنها نگهداری دین از آسیب ابرهای تیرهئی بود که میبایستی در آسمان ایران پدیدار گردد تا هنگامیکه باز خورشید درخشان و آفتاب دلخواه مرز و بوم ایران را از نو روشن و خرم سازد . پس چاره در این دیدند در مکانی دور از همگروه دربروی خود بیندند و از نزدیکی بیگانگان جلوگیری نمایند و با نیروی روانی و اندیشه ژرف بایران و دین باستانی و گروه آدمیان سودمندی فراهم آورند .

همان ابرهای تیرهئی که روشندان را بجدائی برانگیخت ، آسیب سختی بود

که با پیشرفت تازیان در پیکار با ایرانیان برپیکر میهن خورد ایران ویران شد و آنچه گرامی بود تباہ گردید . گروهی نادان و بی فرهنگ ، برهنه و سوسمارخوار ، ایران با فرهنگ و مادر جهان فرهنگ آندوره را لگد کوب سم ستوران خویش ساختند . آه از روز داوری که چگونه داداهورا مزدا آنچه پست و ناچیز شمرده شود بلند و سر افراز میگرداند .

گروهی از پرهیز کاران و فرزنانگان نامبرده ۱۰۰ سال پیش از تاخت و تاز تازیان در مرزوبوم ایران از میهن خویش کوچیده و بمکانی که ما را آگاهی نیست فرود آمده کوچ نشینی بنیاد نهادند . پنجاه سال بعد تر دسته دیگر بهمان اراده نیکو از بوم خود بکوچید . سپس دسته های دیگر در زمان گوناگون با چگونگی هنگام و روزگار بگوشه گیری و جدائی پرداختند . این کوچ کنندگان ، یاوران نادیدنی دین مزدیسنا و پیروانش میباشند و بهنگام خویش برای رهبری بهدینان و آسان کردن مشکلات آنان خود را نمایان ساخته و پس از انجام کارهای دینی شان که نمیدانند بدون آشکار کردن راز خود براه خویش میروند گواه مانامه ایست که زرتشتیان یزد بسالمة دیدین و دیماه سال ۸۵۵ یزد گردی پیارسان هند از شرف آباد مینویسند « و روزگار پیشین که ورس گرفته اند صد و شصت سال و صد و هفتاد باشد . هیربدان غایب آمده اند و مهم ورس ساخته اند و دیگر رفته اند دیگر هیچکس را معلوم نیست که در کدام حدود رفته اند . »

مزدیسنا آئین تیرهائی و دستهائی نیست بلکه دانش آئین آفرینش است که همه مردمان کیهان را در بر میگیرد . نژاد مردم بچشم این دلپتان گله یزدان و شایسته نگاهبانی و یآوری هستند . رنگ و بو ، دسته و تیره را نزد آنها راه نیست تنها رسائی در دانش روانی و بخردی را که به ، بهتر و بهترین باشد درخور ستایش و برتری میدانند . بگفته بهرامشاه گروه ها و دسته های بیشمار از پرهیز کاران و فرزنانگان نامبرده در گوشه و کنار بهمسایگی ایران امروز هستی دارند . نخستین دسته کوچ کنندگان برمکانی که اوستا چئنچست نامیده زندگی میکنند . دسته دومی در کوه دماوند و

دل ایران و دسته سوم در مرز روسیه اروپائی و دیگران در بخشهای گوناگون کوهستانی
لار و اصفهان و غیره پراکنده و به پیوستگی دانش بخردی و بینش و اندیشه ژرف با
یکدیگر در گفتگو و نگاهداری آرامش گیتی و گیتیان میکوشند.

میگویند کوچ نشین چئچست در نزدیکیهای دریای خزر جایدارد و شماره
فرزانگان یامغان آنجا بگفته فرزانه بهرامشاه بیک ملیون نفر میرسد و راه رفتن
بشارسان آنها آبی است باین روش که با نیروی روانی و دانش بخردی از زیر آب
میگذرند مغان این شارسان در دانش بخردی از مغان کوچ نشینهای کوه دماوند و
دیگر جاها که راه رفتن بشارسانشان خاکی و از غار میگذرند ستر و برتر میباشدند
و با نیرو و شیوهئی که ما را آگاهی نیست آب دریای خزر را برای کارها و کشاورزی
خوبش بکار میبرند. مغان این شارسانها از خود دخمه و درمهر دارند و در رسائی
روان سر آمدند.

شارسان این فرزنانگان همانند و رجمکرد جمشید است که داستانش دروندیداد
و نبشتههای پهلوی آمده است و همانا واژه اوستائی «ور» برازنده این کوچ نشینهاست
و آنرا چندین گزارش است مانند مکان نگاهداری شده از دیده ییگانگان و دوست
داشتنی و گرویدن و گردیدن.

گذشته از فرزانه بهرامشاه یکی دیگر از زرتشتیانی که باین کوچ نشینهای
نادیدنی راه یافته وزیر دست استادان آنجا در دانش روانی پرورش یافت، رستم نام
دارد و در ایران میزیست و برستم نجومی نامی گشت.

بدبختانه از چگونگی او و داستانش اگر درجائی نبشته باشد ما را آگاهی
نیست. همین اندک آگاهی از گفته فرزانه بهرامشاه است که هنگام ایست در شارسان
فردوس در دماوند از دلپتان و مردم آنجا شنیده است.

فرزانه بهرامشاه از شاگردان مغان این کوچ نشین وزیر دست آنها چنانکه
گفتم در دانش بخردی و روانی و راز اوستائی داناشد و لکنت زبانش بهبودی یافت
و سخنوری تیز زبان گردید.

شاید رستم نجومی نیز از همان شارسان بیرون آمده باشد. سومین مردیگانه‌ئی که بکوچ نشین فرزندگان راه یافت و پیش و مایه‌ها اندوخت مردیست بیرون از مرز و بوم هند و ایران و پیرو دین و خشور کهن و او را نام دکتر اوتمان زردشت هانیش است و مردیست بسیار نامی که سازمان مزدیسنان را در اروپا و امریکا بنیاد نهاد و در آموزاندن اروپائیان براه و روش مزدیسنا و آئین آفرینش و راز اشا و هیشتا رنج فراوان برد.

این مرد نامی که در مرز و بوم باختری بی اندازه نامور است زیر دست استادان کوچ نشین مرز شوروی اروپائی پرورش یافته و دردانش روانی سرآمد و با ارجی فراوان از آنجا بیرون آمد و گروه بیشماری را از دانش خویش بهره‌مند ساخت. شماره مزدیسنان اروپا و امریکا و پیرو آموزشهای دکتر اوتمان زردشت هانیش اینک بیش از ۵۰ هزار نفر میباشد.

سازمان مزدیسنان شهرهای بزرگ چگونگی کارهای خود و آموزشهای سازمان را در نامه‌های ماهانه بنام مردزان مینگارند.

اگر مردم این دوره هستی کوچ نشین‌های نهانی و پراز راز را که در بالا گفتیم باور ندارند و یا بادیده بدگمانی بنگرند شگفتی نیست. گذشته از آنچه در بالا در راستی سخن خود آوردیم گواه دیگر ما داستان یکنفر سرگرد اروپائی است که سالیان دراز پیش، برای پیمایش زمین بایران رفته و در یکی از روزنامه‌های انگلیسی بمبئی که نامش یادداشت نشده نوشته بود:

«هنگام گردش در کوه‌های ایران ناگهان خود را در میان گروهی می‌بیند شگفت انگیز باره و روش جداگانه چون پس از اندک گاهی از مرزشان گام بیرون نهاد بخش آنها از دید گانش ناپدید شد و با کوششهای خستگی ناپذیر که چندین روز انجامید دوباره پیدا نمود.

گواه دیگر ما گفته‌ایست از فرزانه نودرشاه ب-اپوچی مهتا یکنفر درویش پارسی است که سالها در جنگلها و کوه و کمرها باجو کیان و روشدلان هند یار و

دمساز بود و در کارنامه خودش از آن صحبت شد .

زرتشتیان دیگر ایران نیز مانند روانشاد جمشید خدا رحم نرسی آبادی و دیگران باشند گان اینگونه کوچ نشینها را در اصفهان دیده و از آن سخن می - رانند .

حافظ شیرازی که بایاد پیرمغان و جام جم سرخوش است از شاگردان شاه گرد همین باشند گان کوچ نشینهای پارس میباشد که میگوید :

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و اوجا آورد

و یا :

بباغ تازه کن آئین دین زرتشتی
کنون که لاله برافروخت آتش نمرود
حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است
ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود
در خرابات مغان نور خدا می بینم
این عجب بین که چه نوری ز کجامی بینم

و مانند آنها . دستور آذر کیوان که در سده دهم یزد گردی میزیست و سرانجام بهند رهسپار و گروهی بی شمار از شاگردان و پیروان دین و آئین گوناگون به - شاگردیش سرافراز بودند یکی از باشندگان همین کوچ نشینهاست که برای آموزش مردم بفرمان سروشاووز بزرگ کوچ نشین از مرز خویش بیرون خرامید کارنامه این فرزانه با فرو شکوه و کارهای شگفت آمیز او را در همین نامه بدرستی یاد نموده ایم .

بنا بگفته فرزانه بهرامشاه کوچ نشینهای نادیدنی دلپتان و روشندان در هر چند سال یکبار کاروانی را با فرآوردهای خود مانند پشم و چیزهای دیگر بیرون میفرستد تا آنرا فروخته و کالاهائی مانند ادویه جات و دیگر چیزها که بدان

نیازمندند و در شارسان آنها بدست نمیآید خریده بیاورند . گاهی این کاروانها برای کارهای ویژه‌ئی تا مرزهای کشورهای دیگر هم میروند . بزرگ کوچ نشینها را سروشاورز میخوانند و پایه‌ روانی و دانش بخردی او از دستوران دستور بلندتر است . سروشاورز کوچ نشین دماوند رانام مرزبان و آورد و رهبر باشندگان کوچ نشین و بجای پادشاه آنهاست و او بود که بر رهبر یار خود فرزانه رشید دستور داد تا بلباس کازوانسالاری رهسپار مرزپیشاور گشته بهرامشاه جوان را با خود بدهاوند بیاورد .

کاروان چنان که گفتیم بشارسان فردوس و کوه دماوند سر رسید بهرامشاه جوان را به پیش سروشاورز مرزبان آوردند که با خوشروئی و مهر از او دلجوئی کرد و بدست بانوئی روشن دل بنام تنازبانو که پایه مغوندی داشت سپرد تا در تربیت و آموزش او بکوشد . بانو چون مادر باو مهر میورزید و بهرامشاه در زیر دست او بدل گشت هوش او که در گوشه تاریکی تیره و افسرده بود بنای بالیدن و درخشیدن گذاشت و همه دانش دینی و روانی را فرا گرفت و پایه‌های پاکیزگی برشوم را بهنگام خود و بسرپرستی موبدان روشن دل بپایان رسانید و فرمان سروشاورز مرزبان نوزاد و بموبدی سرافراز گشت . يك روز سروشاورز مرزبان پس از انجام آفرینگان شربتی که اوستا بر آن خوانده شده بود بدست خود ببهرامشاه داد تا بنوشد همینکه انرا نوشید لکنت زبان ناپدید شد و بهرامشاه جوان سخنگوی رسا گردید .

بهرامشاه سه سال و نیم در شارسان فردوس پیش استادان آنجا همه گونه دانش دین و اوستا ، پهلوی ، پازند ، فارسی و دستور زبان را فرا گرفت . سپس دانشی آموخت که دانش استوت (ارتعاش - نوان) نام دارد و آن نیروی زندگی است و آفرینش جهان و کارکیهان بر پایه آن استوار است و هر که از کار کرد استوت و روش آن آگاه باشد میتواند سر رشته نیروی نادیدنی جهان را بدست گیرد . دانش استوت ، دانش مانتیره یا اوراد اوستا و اثرات گفتارها و اندیشه‌هاست و هر که این دانش را بداند بگزارش و ترجمانی درست اوستا توانا و بواکنش‌های آن

دانا است (۱). دانش ستوت همان دانش خشنوم است که از آن سخن رانندیم و آن چکیده دین و کار کرد روانی و آئین آفرینش است . بهرامشاه از دانش جام جهان نما نیز نزد استاد روشندل خود بهره‌ئی بر گرفت . بهرامشاه نادان و کودن و بی-فرهنگ در سرزمین فردوس با گوشه‌چشم سروشاورز مردی دیگرگون گشت و بپایه دلپتی (صاحب‌دلی) و روشن روانی رسید زیرا که اوشاگرد ویژه‌ئی سروشاورزمرزبان بود و این خود برایش ناز و سرافرازی بود .

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

(۱) برای آگاهی بیشتر از نیرو و کار کرد نوان و ارتعاش رجوع شود به اصول سه گانه مزدیسنا ، دین نامه شماره ۴ تالیف نکارنده .

شارسان فردوس

گفتارهایی از فرزانه بهرامشاه در چگونگی شارسان فردوس در دست است میگفت دوهزار نفر از روشنروانان آن شهر بکار کشاورزی و گله‌داری میپردازند . پشم گوسفندان آنجا بسیار خوب است مردم آنجا همه گیاهخوار میباشند و از خوردن گوشت دوری میکنند و انجمنی دارند که هفتاد نفر از روشندان بلند پایه بکارمندی آن سرافرازند و کارهای شارسان بسرپرستی آنها انجام مییابد . دلپتان انجمن در دانش بخردی سرآمد همه وروان آنها رساست .

نیمی از روان ما دنیا پرستان با جهان سنگ و روئیدنی و جاندار بستگی دارد ریشه و خوی جان داران گوناگون درزمین نهاد ما دیده میشود مگر دلپتان رسای انجمن شهر فردوس نیم روان خود را از این دنیای دون بیرون کشیده و روان خود را رسا ساخته اند .

شارسان فردوس آتشگاههای گوناگون دارد . آتش بهرام ، آتش آدریان و آتش دادگاه آن جا بسیار فروغمند و با شکوه است . نشیمنگاه مردم آن جا در ساختمان‌هاییست که در بدنه کوه کنده شده و غار مانند است و چشمه‌های آب از میان آن میگذرد .

مردم دنیا دار فردوس که هم زن و فرزند دارند مردم با فر و شکوه میباشند و خرو و فروغ آنان باندازه شش اسپند است (اسپند اندازه نور را کویند و واژه

دلپتان است) دین و آئین باشندگان فردوس چکیده و گوهر دین میباشد که ما از آن بیخبریم . مولانای رومی گوید :

ما زقران مغز را برداشتیم استخوان پیش سگان انداختیم
همه باشندگان فردوس فروغمند و بلند اندامند و بلندی اندام آنها ۱۸۵
سانتیمتر و بیشتر است . این نامه گنجایش آن ندارد که چگونگی باشندگان فردوس
ودلپتان آنجا را چنان که باید و شاید بیان نماید .

در دانش خشنوم آمده که، ماچند کالبد داریم یکی را نام «تنو» میباشد و آن
تن آدمی است که دیده میشود و دیگر کهرپ اشتان، تویشی، روان، بـودان و
فروشی است که بچشم دیده نمیشود و با دیدگان روانی توان دید بادیدگان دلهم
همه آنها نتوان دید . بهمین روش است گیتی .

یکی آنست که ما در آن زندگی میکنیم و دیده میشود و دیگر گیتی نادیدنی
وواژه اوستائی آن «ایوی تریشوه» است و میگویند باندازه يك سوم گیتی ماست و
آنچه نامیست بجمشیدور همین گیتی نادیدنیست و بخشی که با واژه اوستائی نیرنگ
(طلسم) شده و دیده نمیشود و دلپتان ما در آن بخشها به پیشرفت کار گیهان کوشا
هستند . یکی از اینها کوه دماوند و دیگر چئچست و دیگر جاهاست که از آن
سخن داشتیم .

بخشی از تکه های اوستا و نماز پازند و پهلوی که در دست داریم گواه راستی
گفتار بالاست . در یکی از ستایشها از کوهها و رودها و مکانهای زیاد نام میبرد که ما
از آن بیخبریم و آن همان گیتی های نیرنگی و نادیدنی است . در یکی از آن آمده
«نماز دماوند کوه که اندران پیوراسب بستستند .» میگویند جمشیدور گیتی نادیدنی
همیشه در دنیا هستی دارد و زایش و خشور و خشوران زرتشت اسپنتمان در یکی از این
گیتی های نادیدنی بوده است و بهمین روش بوده زایش نمان پوروشسپ . میگویند
تختگاه و نشیمن زرتشت اشو در یکی از این گیتی هاست و شاه بهرام و رجاوند پس از
زایش درهند در یکی از این کوچ نشینهای نادیدنی ایران تربیت میشود و در آباد

کردن ایران نو خواهد کوشید . شاید بسیاری این گفتارها را درباره گیتیهای نادیدنی باور ندارند و بخندند مگر گواهی راستی آن اگر باباریک بینی دانش بخردی دیده شود در زند و هومن یسنا و بخشهای دیگر اوستا و پهلوی و پازند یافت میشود .

پس از آنکه فرزانه بهرامشاه سه سال و نیم در فردوس ماند یکروز سروشاووز مرزبان باو گفت دیگر باید بهندوستان و مرز و بوم خود برگردد . بهرامشاه از شنیدن آن اندوهگین گشت و اندیشه دوری از دلپتان او را پریشان ساخت . سروشاووز از او دلجوئی کرده گفت بایستی واکنش کنشهای گذشته خود را در هندوستان تمام کند و کار روانی و دینی و دانش بخردی را در آن کشور بانجام رساند و پیمان داد که دلپتان فردوس ویا کوچ نشینهای دیگر از راههای دور و دراز او را نگهداری نموده و در انجام کارها و هنگام نگرانیها باو دستور خواهند داد . بنابراین بهرامشاه با امیدواری تمام دل بخدا سپرده یکه و تنها رهسپار هندوستان و سورت گردید مگر پیش از آنکه جدا شود بفرمان سروشاووز اکسیر کیمیا باو داده شد تا باندازه نیازمندی خویش زربسازد بهرامشاه آنرا بکار برده و برای هزینه زندگانی خود سیصد هزار روپیه آماده ساخت .

فرزانه بهرامشاه هنگام ورود بهندوستان در سورت بزیست و گوشه تنهایی را بگزید و همیشه با نیاز و درود از سروشاووز و دلپتان دیگر دماوند دستور کار کرد خود وروش بندگی و رسائی خویش را میگرفت تا آنکه پنجاه ساله شد باید دانست پیش از آنکه کوه دماوند را بگذارد سروشاووز مرزبان باو گفته بود روزگاری خواهد آمد که بهدینان و موبدان و بزرگان دین برای گزارش واژههای اوستائی و بیان رازهای دینی او را از گوشه تنهایی بیرون کشیده و در بین گروه بکار آموزاندن و پاسخ مشکلات دینی خواهند گماشت . این پیشگوئی چنانکه خواهیم دید درست آمد .

تا صد سال پیش و کم پیش از این بین گروه پارسیان در باره نکات پیچیده و آداب دینی گفتگوها و جنگها میشد . در يك هنگام در سورت سربنای آتش بهرام

کار از پیکار خامه‌ئی و زبانی گذشته بر سر و روی یکدیگر ریخته و در آن هو و جنجال دوتقر موبد جان خود را باختند .

فرزانه بهرامشاه هنگام گفتگو بابهدینان وجویندگان راه‌راست ازچگونگی داستان نیاگان که دویست سال پس از تاخت وتاز تازیان بهندوستان رهسپار شده‌اند سخن میراند . میگفت نیروسنگ دهل رد ورهبر وبزرگ آنان بود واوسروشاورز بود وبدستور و سرپرستی بزرگان کوچ نشین‌های نادیدنی رفتار میکرد در آن دوره شماره گروه زرتشتیان بچندین میلیون نفر میرسید .

بنابراین رهسپاران بسوی هند را نیاستی از زمره فراریان و پناهندگان شمار کرد آنها از پیش آمده‌ها با خبر بودند و برابرپیش‌بینی رفتار میکردند می- دانستند پس از هزار سال سرنوشت دین بکجا خواهد رسید بنابراین برای نگهداری فرهنگ دین و نام دین رنج رهسپاری و دوری از میهن وخویشاوندان را برخود هموار نمودند .

داستان نامبرده در « قصه سنجان » آمده است که گفته موبدی داناست و ما از آن در فصل مهاجرت پارسیان وزندگانی آنها در هند سخن رانده‌ایم . داستان نامبرده بگفته فرزانه بهرامشاه درست است مگر برخی از دانایان گروه آنرا باور نمیدارند .

بگفته فرزانه بهرامشاه وگواه تاریخ پس از کشته شدن یزدگرد تا دویست سال پادشاهی بخش کهستان خراسان و تبرستان بدست اسپهبدان زرتشتی بود تا آنکه مازیار بفرمانروائی رسید و از دورویی ورشک بهدینان بروش نابهنجار گرفتار و کشته گردید وپادشاهی زرتشتیان پایان یافت .

دلپتان سالیان دراز پیش از این پیش آمد آگاه بودند بنابراین ۹ سال جلوتر از گرفتاری مازیار بهسرو شاورز نیروسنگ دهل فرمان کوچ داده شد و او نیز از خراسان بسوی جنوب و سپس بهندوستان و گجرات رهسپار و سنجان را پناهگاه خود ساخته و باشنده آنجا شدند . هر کس با خرد خدادادی خویش می-

تواند بفهمد هنگامیکه میلیونها زرتشتی در خراسان زندگی میکردند ، رفتن دسته کوچکی به رهبری سروشاووز بنا بر پیش بینی ویژه‌ئی بوده است نه ترس از پیروزی تازیان و ستم دروندان .

دسته کوچک ماجراجو آلات دین و آنچه را برای نگهداری آن بایسته بود با خود داشتند و در میهن نو آتش بهرام ایرانشاه را بهستی آوردند و شالوده بنای دین را بریختند و پایه دانشگاه دین را گذاشتند . فرزندان آنها نیز مانند نیاکان در نگهداری دین و پیروی راستی و راز دینی کوشا بودند . پس از صدها سال دوباره بدبختی روی آورد و لشکر دشمن بر سنجان تاخت . زرتشتیان به همراهی هندوان در میدان پیکار مردانگی از خود نشان دادند و باندازه‌ئی پافشاری نمودند تا زنان و کودکان آنها خانه و آشیانه را گذاشته با آتش ایرانشاه بکوه بهاروت پناه بردند و در آنجا پنهان شدند .

سنجان لگد کوب سم ستوران دشمن گشت و کتابخانه دینی راه نیستی پیمود پس از آنکه چنین بدبختی پیش آمد موبد زادگان کم کم از دانش مذهبی بی بهره ماندند . اوستا و پهلوی و دستور زبان را هم فراموش نمودند تا آنکه دویست سال پیش موبدی از ایران زبان پهلوی و اوستا را بآنها پیاموخت . جہتی که پارسیان برای دین در پیکار بودند از نادانی بود . دسته‌ئی از بزرگان پاره از آداب دینی را بیجا دانسته رها کردن آنها اندرز مینمودند و برای راهنمایی و تربیت مردم انجمنی بوجود آوردند .

گروه موبدان و پابندان بروش دیرین و نیاکان که شماره آنها بسیار بود با آنها بر سر پیکار بودند و گفتگوها روز افزون گردید . درست در چنین هنگام فرزانه بهرامشاه از گوشه تنهایی بیرون خرامید و بمیان گروه کشیده شد .

گفتیم که فرزانه بهرامشاه در سورت میزیست و در این بندر نامی انجمنی بود بنام «بزم روز اورمزد» بزرگ انجمن منوچهر شاه پالنجی کیقباد مرد گرامی و دانشمند بود و در راهنمایی جوانان پارسی و فهمانیدن نکات دینی بمردم با سخنرانیها

و گفتگوها کوشش مینمود . نشست‌های انجمن در آتش آدران بر گزار میشد و آن در باغ بزرگی بود بنام باغ پارسا و جوانان و شنوندگان زرتشتی در این نشستها بگفتگو پرداخته جویای راز و گشودن گره بستگیهای آداب دینی بودند . روزی جوانان دریکی از نشستها باره آتش وهو فریان گرم سخن بودند که فرزانه بهرامشاه برای نیاز و بندگی در آتش آدران بانجا میرسد می‌نشیند و به پرسشهای جوانان و پاسخهای دانشمندان گوش میدهد چون سخن بآخر میرسد میپرسد میدانید که آترواهوره مزدا و پوتره (۱) آتش برزی سونگ (۱) آتش آذر برزین مهر (۱) آتش خرداد (۱) آتش مینو کرکو (۲) آتش وازیست (۲) آتش اورواجیست (۲) آتش سپینیش (۲) و مانند آن چیست ؟

فرزانه منوچهر شاه بزرگ انجمن مرد دانشمندی بود . بدانش و استادی فرزانه بهرامشاه پی برد و فهمید گمنامی را بر نامداری برتری میدهد . با فروتنی پاسخ داد نام اینگونه آتشها را نشنیده است تاچه رسد بدانستن چگونگی آنها . این بود آغاز کار نامی شدن فرزانه بهرامشاه . چون انجمنیان راه و روش دین و سرچشمه دانش را جویا شدند گفت که از دانشگاه دلیتان کوچ نشین کومه‌ماوند بیرون آمده است و اینکه سروشاووز مرزبان استاد او بوده است .

در اندک زمانی فرزانه بهرامشاه در سورت نامی شد و در هر خانه و کاشانه و کوچه و برزن مردم پاری از دانش بخردی او ، استادی او در دین ، آگاهی او از راز آئین و توانائی او در گشودن کلید بستگیهای آداب دینی سخن میرفت ، یکنفر جوانمرد کاری بنام کیخسرو برزجوی چاکسی که از پیش باشند ، سورت بود و در بمبئی میزیست از دانش و خرد فرزانه بهرامشاه آگاهی یافت به پیشش شتافت و خواهش کرد با او بیمئی آید و گروه زرتشتیان آنجا را که شماره‌شان روز افزون است با دانش دین آشناسازد .

(۱) آتشها و فروغهای گوناگون جهان هستی یا جهان آسمانی است .

(۲) آتشها و فروغهای گوناگون جهان نیستی یا کیتی دیدنی است .

بهرامشاه پاسخ داد پس از جدائی از دلپتان هیچ گامی بدون فرمان استاد خود سروشاووز مرزبان برنداشته است اگر چنانچه او فرمان دهد خواهش پذیرفته خواهد شد .

بنابراین فرزانه بایسیم درونی خود و راز و نیاز ویژه‌ئی اندیشه خواهش چاکسی را بر اندیشه استاد فرود آورد و پروانه رهسپاری بسمت بمبئی و کوشش در آشنا ساختن مردم با دانش دین باو داده شد پس بمبئی شتافت و در کار پخش دانش دین و آموزاندنش بآنانکه باو نزدیک میشدند کوششی بسزا نمود .

فرزانه بهرامشاه با کمک جویندگان دانش دین، سازمان دانش خشنوم رادر بمبئی بنیاد نهاد و خود همواره در کلاس بجویندگان راه راست ، راز دین و آئین آفرینش و دانش بخردی میآموخت . کلاس دانش خشنوم تا دوران زندگى فرزانه بهرامشاه با جوش و خروش شایسته‌ئی کار میکرد .

دانشمند نامی هیربد فیروز شاپور جی مسانی یکی از نخستین شاگردان او بود که در پخش دانش خشنوم کوششی بسزا میکرد و در نامه ماهانه فرشوگرد که خود سردبیر آن بود نوشته‌های فراوان در باره دانش خشنوم و راز دین و چگونگی آداب ازسوی فرزانه بهرامشاه پخش میشد .

پیش از آنکه زندگانی گیتی دیدنی فرزانه بهرامشاه پایان یابد دلپتان کوه دماوند از او خواستند ، روشی برگیرد تا پس ازمرگش پخش دانش خشنوم و آموزاندن آن بمردم دنباله پیدا کند . بنابراین بهرامشاه پس از چندی سر رشته کار آموزاندن دانش خشنوم را بدست یکی از شاگردان کاری خویش بهدین دکترا فرامرز سهرابجی چینی والاسپرد و خود در فروردین و تیر ماه باستانی ۱۲۹۶ یزد گردی (۷ ژوئیه ۱۹۲۷ م) تن دیدنی را بهشت و بسوی گروثمان شتافت . پس اذر گذشت او ، مرگ سردبیر نامه فرشوگرد نیز فرا رسید و نامه ماهانه و پخش نگارشات خشنوم پایان یافت .

مگر دکترا فرامرز چینی والا در کار آموزاندن دانش خشنوم و نگارش نامه‌ها

چنانکه فرزانه بهرامشاه پیش‌بینی کرده بود، کوششی بسزا کرده و میکند و کتاب‌های زیادی در آن باره بگجراتی نوشته و گزارشات همه خرده اوستا را برابر دانش خشنوم آماده ساخته است. ما امیدواریم که روزی این گزارشات بفارسی نیز ترجمانی گردد.

در ۷ ژوئیه ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۱۶ی) درست بیست سال بعد از درگذشت فرزانه بهرامشاه و سر سال او نامه هفتگی دیگر بنام پارسی آواز بسرپذیری شت جهانگیر چینی والا برادر کمتر دکتر فرامرز هستی یافت و تاکنون در راه بخش دانش خشنوم و گشودن کلید بستگیهای دین و بیان رازهای آئینی و روش آداب دینی خامه فرسائی میکند.

گفتارهای فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرامشاه میگفت دین مزدیسنی آئین نامه پیشرفت کار یزدانی و آئین سرشتی (طبیعت) است که آفریدگان با پیروی آن با آزادی نهائی میتوانند رسید چرائی آنکه زرتشت بر رمز گوئی نامی است بیان میکرد و میگفت اوستا زبان نیست و مانتره است و واژه اشوئیت و آن چیز است بالاتر و برتر از زبان و در راز پوشیده و فهم گزارش اندرونی آن برای دنیا پرستان سخت است.

میگفت صدها سال است زرتشتیان نماز خود را باوستا و پازند میخوانند مگر گزارش آنها نمیدانند برخی از دانشمندان گروه رانندیشه آنست که خواندن چنین نمازی و ندانستن گزارش آن بر بادی دمان گرانبهاست مگر خیر این اشتباه است اوستا مانتره است و واژه پاک و خوراک روان و زاینده نوان و زبان ایزدان و امشاسپندان میباشد. میگفت روش نماز خواندن بر سه گونه میباشد:

یکی را درنج گویند بچم کشیدن یا پی‌درپی خواندن. این روش نماز سودمند

است و سود آن نادیدنی است و خواننده را به ایزدی که نام میبرد نزدیک میسازد .
دومی را مره گویند و آن خواندن يك واژه یا چندین واژه بشماره های
برگزیده شده در دمان ویژهئی . این روش سودمند تر از روش اولی است .

سومی را سراوی گاتاویه و چه گویند که دنیا داران را توانائی خواندن آن
نیست و روش آنرا روشن روانان و دلپتان بلند پایه میدانند و میتوانند چه که
هنگام خواندن بایستی چم اندرونی و راز آنرا فهمیده و اندیشه خود را یکسو کرده
بر راز آن بگمارند و هر گونه نوان (ارتعاش) را که بخواهند بهستی آورند. کسانی که
در خواندن این روش نماز استادی دارند بدیدن نوان یا ستوت توانائی دارند و
میتوانند اهون ویر (سرود روانی) را بخود نزدیک گردانند .

در بیان نوشتهای ۲۱ نسك میگفت که بهترین آنها نسك فشوش ماتره بود
که بی دستور زبان بود و سازمان واژه‌های آن زاینده نوان بود و آنرا با كمك ستوت
یسنا بایستی فهمید و میگفت نسك دیگر بنام ماتره سینته بسیار بلند پایه و از
واژه‌های اشوئی و ماتره سخن میراند و آنهم ۲۱ در بود و میگفت در روز گاران
شت زرتشت ، شاگردان پیمبر بسرپرستی خود و خشور ۲۱ نسك کتاب که از راز -
های دینی سخن میراند پهلوی دمان خود و در ۲۱ در نگاشته بودند و همه دانش
بخردی و نوانی را بروش ساده ترجمانی کرده بودند و آنرا بیک نام خشنوممی -
خواندند .

فرزانه بهرامشاه درسخرانیهای خود و بیان رازهای دینی درستی گفته دستور
آذرباد مازاسپند را بر اینکه « بدین اوناست اویره مزدیسنان پیدا ایدون بکردم
که هیچ چهئی نیست که باوستا اندر نیست » (۱) بمردم میفهمانید و میگفت همه
آداب دینی و روشهایی که از باستان مانده بر پایه دانش سرشتی (علم طبیعی)
گزارده شده است و سودهای آن بسیار است که بروش نادیدنی بخواننده و کننده
میرسد .

(۱) در ستایش بنام ایزد آمده است.

کزارشات رسای آموزشهای فرزانه بهرامشاه و دانش خشنوم در کتابهای «نیکیز وهدین» و نامه‌های گوناگون دیگر بگجراتی و در نوشته‌های نامه ماهانه فرشو کرد و اینک در نوشته‌های نامه هفتگی پارسی آواز پیدا میشود. دکتر فرامرز سهرابجی چینی والا و شت جهانگیر چینی والا هر دو در بمبئی زندگی میکنند و در کار آموزاندن دانش خشنوم کوشا میباشند.

دستور اردشیر

دستور اردشیر پور دستور نوشیروان از فرزندگان زرتشتی و مردم کرمان- زمین است . در علم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت در زند و پازند و پهلوی استاد بود .

در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست میر جمال الدین حسین را در تألیف فرهنگ جهانگیری یاوری نمود .

صاحب دبستان چنانکه گفتیم در کتاب خویش راجع باو صحبت میدارد که بنا بدعوت اکبر شاه بهندوستان آمده است . اینک میبینیم علت مسافرت او چه بوده و از طرف شاهنشاه انجام چه مأموریتی باو محول گردیده است .

در ورود دستور اردشیر بهندوستان بنا بدعوت اکبر شاه شکی نیست . اما این دعوت چنانکه خواهیم دید برای شرکت در تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره ، زند و پهلوی بوده ، نه شرکت در مذاکرات نشیمن قدس و عبادتخانه . زیرا کفرانس مذهبی ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهراً در سال ۱۰۰۱ هجری (۹۶۲ ی- ۱۵۹۳ م) انجام گرفته منحل و اکبر شاه آئین برگزیده (الهی) خویش را اعلام و اصلاحات مذهبی را چنانکه گفته شد بعمل آورده بود .

ثبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری (۱) است. مؤلف آن میر جمال الدین حسین از سادات انجوبفرمان اکبرشاه و کمک مادی و تألیف کتاب را رسماً در سال یک هزار هجری شروع و در سال ۱۰۱۷ هجری سه سال بعد از فوت اکبر و زمان سلطنت جهانگیر تمام کرده بنام او موسوم ساخت. در دیباچه فرهنگ چنین مینویسد: نگارنده این کتاب و گذارنده این ابواب ابن فخرالدین حسن، جمال الدین حسین انجو ملقب بمعدالدوله چنین گوید که از عنفوان جوانی و شباب مرا رغبت و میل تمام بخواندن و مطالعه اشعار قدما بود و در صحبت یاران و دوستان بیشتر اوقاتم صرف مذاکره و او این استادان باستان میگشت. چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات فارسی و پهلوی و دری و اصطلاحات و غیر آن ناچار بکتاب لغات پارسی که آنرا فرهنگ میخوانند رجوع میافتم. بسالغات و اصطلاح در اشعار قدما یافته میشد که در هیچ فرهنگی نبود و آنچه بود اختلاف و اختلال بسیار داشت.

سخن مهارت فقیر در این علم اشتها تمام یافته در شهر ذیقعد سده ۱۰۰۱ هجری (۹۶۲ هـ) و قتی که رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر، در شهر سرینگر نزول اجلال داشت، یکی از یاران بتقریبی سخن تحقیق لغات و مصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بود در مخفل بهشت آئین مذکور ساخت. بندگان حضرت عرش آشیانی بمحرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرف اقدس طلب داشته بزبان دربار گوهر نثار فرمودند که از آن زمان که عربان را بر بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنا بر این شرح کتبی که در قدیم الایام پارسی زبانان پرداخته اند و معانی اشعار

۱- بولاجمن، در مجله انجمن آسیائی بنکال مینویسد: «هیچ سلطانی پیش از این نتوانسته مانند اکبر، اصول بردباری و فراخی حوصله را علانیة از خود نشان دهد اصولی که بر رعایا و دانشمندان و فرهنگ نویسان نیز موثر گردید. چنانکه لغات مذهبی ستایندگان آتش که اسلام در خاموش کردن شعله آن جدیت وافر بخرج داد، در فرهنگی که مولف آن سیدی اصیل بود تشریح گردید. منظور مؤلف در گنجاندن آن واژه ها در کتاب خویش فقط رضای اکبرشاه که باطناً صوفی و ظاهراً بواسطه اجرای مراسم پارسی زرتشی بود نبوده است.

که شعرای باستان بزیورنظم آراسته‌اند دپرده خفا و ستر حجاب مخفی و مستور مانده باید که تو در این فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی مامرتب سازی همیرجمال الدین پس از شرح طولانی و ذکر فرهنگهایی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد :

«چون این کتابها را در قدیم الایام تصنیف کردمانند اکثر لغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند این کتاب را به ۴۴ باب موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است و در آئین سوم مشروحاً مرقوم میشود حصر نمودم لغات زند و پازند و لغات غریبه که دانستن آن ضروری بود و از آن گزیری نبود و داخل اصل کتاب که مشتمل بر فرس قدیم کردن مناسب نبود هر کدام را در دی علیحده درج نمودم.»

نکته قابل توجه آنست که مؤلف بواسطه تعصب خویش درپارسی سره طبق شماره حروف پارسی که ۲۴ حرف است کتاب را در ۲۴ باب بخش نمود اما از ذکر نام کسی که لغات زند و پازند و واژه‌های غریبه را برایش شرح داده است خودداری نموده است .

چنانچه از مندرجات دیباچه استنباط میشود هنگام ورود موکب شاهنشاه بکشمیر که واقعه سال یک هزار هجری است مؤلف لزوم تألیف فرهنگ لغات فرس زند، پازند و پهلوی و در دی را بشاهنشاه گوشزد میکند و چون اکبر شاه بآئین مزدیسنا متمایل و بدانستن واژه های مزدیسنائی و پهلوی عشق وافر داشته باشعف تمام بتألیف آن امرو در تسهیل وسایل کار و ابتیاع کتب لازمه اوستا، زند، پازند، و پهلوی و در دی و جمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند از خزانه عامره مخارج آن را بپردازند و در ضمن دستور میدهد به اردشیر دانای زرتشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تا میر جمال الدین با کمک او فرهنگ نامبرده را تمام نماید .

بیانات فرهنگ جهانگیری در تحت واژه برسم راستی قول بالا را میرساند. پس از بیان معنی واژه چنین آمده و شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی

(اکبر شاه) محض جهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت «وهمچنین در تحت واژه آذر آمده» فقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان را که دردین زردشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب زند اوستا داشت. چون مرا رغبت و شغف تمام بجمع لغات فرس بود و در فرس از زند اوستا کتابی معتبر تر نیست جهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه این کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر آن زردشتی است و او هر گاه قرائت ژند مینمود باین لغت که میرسید آذر بضم دال غیر منقوطة میخواند و میگفت که در کتاب زند اوستا این لغت بدال منقوطة نیامده.

صاحب فرهنگ جهانگیری در بیان اولی خویش صراحتاً «میگوید اکبر شاه دستور اردشیر را برای یاری اودر نگارش فرهنگ چنانکه گفته شد از کرمان دعوت کرده است و البته مقصود اودر بیان دومی از «پیری از پارسیان» همان اردشیر میباشد که اکثر لغات زند و پازند از تقریر آن زردشتی است.

شاهد دیگر قول بالا نامه ایست که دستوران و بهدینان یزد موسوم به دستور مرزبان ولد دستور هوشنگ و دستور اردشیر ولد دستور ماونداد و بهدین کدخدای ملا بهرام ولد اردشیر خرمشاهی و بهدین اردشیر ولد بهرام بدستوران و موبدان بندرسودت و موبد زاده منوچهر جی خلف جنت مکانی خورشیدجی در موضوع کبینه نوشته اند «این معنی را بهشت بهره دستور اردشیر ولد فردوس مکان دستور انوشیروان کرمانی بدر بار آسمان مدور مستغرق رحمت حضرت پروردگار شاه جنت آرامگاه اکبر شاه در خصوص تحقیق بعضی از لغات فرهنگ های زند و پازند پرسیده بودند کتاب فرهنگ جهانگیری در باب گهنبار آنچه مردمان اهل اسلام اختلاف نموده بودند آن اختلاف بر طرف کرده نامه مزبور مورخه خرداد و آبانماه قدیسمی سال ۱۱۴۲ یزد گردی است و بنشانی (HPms295) در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است.

بقول آنکتیل دوپرون فرانسوی «چون اکبر در هندوستان شخص با کفایتی

را نیافت که در تألیف فرهنگ بمیر جمال الدین کمک نماید . لذا بمشورت دستور مهر جی رانا، از شاهنشاه ایران شاه عباس صفوی تقاضا کرد دستور اردشیر را از کرمان بهند گسیل دارد . تألیف فرهنگ نامبرده در طی حیات اکبر آغاز و در اوایل پادشاهی جهانگیر خاتمه یافت .»

شاهد دیگر قول بالا کتاب گجراتی است موسوم به «کسر تاریخ قدیم پارسیان» مؤلف آن دستور اسپندیار قیامدین از اهل بروچ میباشد که بین سالهای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی (۱۲۳۲ ی) میزیست و کتاب را اندکی قبل از فوت خویش طبع نمود مینویسد که اکبر شاه دستور اردشیر را برای تألیف فرهنگ جهانگیری بهند دعوت نمود. صاحب برهان قاطع نیز بیان بالا را در تحت واژه برسم تأیید مینماید. چنانکه گفتیم دستور اردشیر در سال ۱۰۰۱ هجری بنا بدعوت اکبر شاه بهند آمد و در دربار بکمک میر جمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت . پس از اتمام کار خویش در سال ۹۶۷ یزد گردی برابر ۱۰۰۵ هجری (۱۵۹۷ م) بکرمان مراجعت نمود. گواه مانا نامه ایست از دستور اردشیر نامبرده بدستور قیامدین پدم ساکن بروچ که راجع بموضوع آشکده نوشته و در روایت داراب هرمزدیار ضبط است . در روایت چنین آمده :

« نبشته شد در روز دین ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزد جرد شاهنشاه » سپس چنین مسطور است « و قتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی از ایران زمین در ملک هندوستان پیش شاه اکبر آمده بود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پدم نوشته بود .»

از مندرجات نامه چنین مفهوم میشود که دستور قیامدین نامه ای بدستور اردشیر نوشیروان کرمانی نوشته و او را بگجرات دعوت میکند و دستور در جواب مینویسد « چون در ملتان رسیدم بهدین کاوس ماهیار را دیدم اگر این فقیر بهدین کاوس را در لاهور میدید، البته بخدمت میرسید.»

خلاصه نامه دستور اردشیر

در سایه وسعت زندگانی چون برادر اعزا کرم دستور قیامدین ابن گروثمانی دستور پدم را درود فراوان و تحیات بی پایان . بعد از درود و اعلام رأی شریف آنکه یزدان گواه است که اشتیاق بدیدار از حد نهایت بیرون است :

اشتیاقی که بدیوار تو دارد دل من
دل من داندومن دانم وداند دل من
خیال آمدن بخدمت داشتیم اما چون مدت پنجمه ونیم شد که کتابت بجانب آن عزیزان فرستاده بودیم ، هر چند چشم انتظار در راه کردیم اخباری بظهور نرسید و اندیشه ها مانع شد و باز بر گشته عزم وطن کردیم .

معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدیم بهدین کاوس ماهیار را دیدیم و پسندیدیم و از هر باب احوالها پرسیدیم بهدین کاوس چندان تعریف خداشناسی و راستی و درستی و دین پروری و هوشمندی و یکجبهتی ایشان را گفت که اشتیاق فقیر یکی صد شد امید به یزدان که بر خوردار باشند .

گردورم از تو نقش توام در نظر بس است

دل پیش تست دولت من اینقدر بس است

بعده آنکه اگر این فقیر بهدین کاوس را در لاهور میدید البته بخدمت میرسید و بدیدار ایشان و جماعت مشرف میشد . اما چون تقدیر چنان رفته بود نصیب نشد . بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیار بسیار میل آمدن بایران دارد و تحقیق میآید . از این رهگذر تسلی خاطر فقیر شد . امید که دیدار سلامتی نصیب شود و طریقه برادری و محبت و دین پروری آنست که در این و لاراهها ایمن و ازبکیه شومیه ناپدیدار شده و میانه پادشاه هند و ایران آمد و رفت است . اندیشه بخاطر نرسانند چون جهت دین میآیند و درجه کلی در آخرت خواهد بود و در دنیا نیکنام خواهد ماند و کار ایشان و بهدینان آنجانب خالص و بیغش میشود و رنج ایشان ضایع نخواهد بود میباید که البته البته خود را معاف ندارند و باتفاق بهدین کاوس ماهیار متوجه شوند و

دغدغه نکنند که سر وجان در راه است . اگر فقیر در کرمان ویزد هر جا که باشد همراه ایشان خواهد بود و آنچه مدعای ایشان باشد ساخته باشد مقصود که تقصیر نکنند چشم انتظار در راه است و در کار دین تقصیر خوب نیست : اگر احیاناً که جماعت و اندیشه‌ها مانع شود کتابت بدستور اعظم دستور مهربان (۱) بنویسند که در یزد است و کتابت باسم دستور بهرامشاه و فقیر بنویسند که در کرمان اند و هر خدمتی و مهمی که باشد قلمی نمایند و بدست بهدین کاوس بفرستند که فقیر اگر یزدان بخواهد و مرگ امان دهد جهت دین یزدان و اشتیاق دیدار بهدینان بخدمت میرسد . اما تا تواند سعی آمدن کند که انتظار میرود . آرزومند دیسدار اردشیر نوشیروان .

مینوشتم نامه و بر نامه میبردم حسد

کوچرا پیش از من محروم بیندروی دوست

میروی ای نامه سوی منزل یاران من

و چه خوش بودی که همراه تو بودی جان من

نوشته شد در روز دین و ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه.

صاحب جنگ در آخر نامه چنین یادداشت کرده : « وقتی که دستور اردشیر نوشیروان کرمانی از ایرانزمین در ملك هندوستان پیش شاه اکبر آمده بود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پدم نوشته بود . تمام شد مکتوب از نوشته دستور اردشیر این مکتوب رستم مرزبان آورده است. »

بنا بر مندرجات نامه و آنچه گفته شد دستور اردشیر نوشیروان کرمانی یا بقول صاحب دبستان « اردشیر دانای زرتشتی » در سال ۹۶۷ یزدگردی (۱۵۹۸ م)

(۱) دستور مهربان پسر دستور نوشیروان دستور ماونداد ترکبادیست و پدرش دستور نوشیروان در نامه بهندوستان مورخه ۹۲۸ اول امضا نموده و دستور بزرگ وقت بوده است بعد از او پسرش مهربان بمقام دستور بزرگ می‌رسد و بعد از او دستور بهرام اردشیر پسر دستور ماونداد ترکبادی بدرجه دستور بزرگ می‌رسند .

پس از اتمام مأموریت خویش در نگارش فرهنگ بایران مراجعت کرد و در کنفرانس مذهبی و یا تمایل شاهنشاه بآئین مزدیسنا هیچ دخالت نداشت.

فرزانه اردشیر

فرزانه اردشیر پور هر مزد یار از دانشمندان زرتشتی ایران است در فضل و دانش معروف و بین اقران و امثال مقام برتری داشت. روزی بطرف شیراز عزم سیاحت مینماید. چون وارد شهر میگردد، صیت فصاحت وی بگوش قزلارسلان^(۱) میرسد و او را بحضور خویش میطلبد. شاه و حاضران در باراز طلاقت لسان و شیرین زبانی وی در شگفتی شده عزیز و محترم می‌شمارند. وسایل استراحت او بنا بر فرمان شاه بنحو اکمل و اتم مهیا و در جرگه درباریان داخل میگردد. اردشیر هنگام خدمت در دربار بنا بر خواهش درباریان کتابی بنام «آرامدل» در ۱۶ باب تألیف مینماید کتاب مذکور کامل بنظر نرسیده. فقط نخستین دو صفحه آن جزو کتابی دیگر در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری بنشانی (S17) محفوظ است و آنهم بواسطه آسیب کرم از حیز استفاده خارج گردیده است.

(۱) دیباچه کتاب آرام دل مینویسد قزلارسلان در شیراز بوده.

فرزانه اردشير جی رپورتر

فرزانه اردشير جی پور ايدلجی پور شاپور جی رپورتر دانشمند پارسی و رادمرد نيك اندیش و خير خواه و فعالی است که پس از درگذشت ناگهانی فرزانه کیخسرو جی خانصاحب در سال ۱۲۶۲ یزد گردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی بسمت نمایندگی بیایتخت ایران و سرپرستی زرتشتیان ایران اعزام گردید و ارمغان هائی که پارسیان برای شاهنشاه و رجال دولت ایران فرستاده و روانشاد کیخسرو جی خانصاحب حامل آن بود و هنگام فوتش در کرمان مانده بود با خود بتهران برد و بخدمت شاهنشاه و رجال وقت تقدیم نمود .

فرزانه اردشير جی مدت چهل سال تا پایان زندگی مصدر خدمات بسیار مهمی در ایران نسبت بزرزشتیان و ایرانیان بود . دوره زندگی فرزانه اردشير جی در ایران بر خلاف دوره فرزانه مانکجی هاتریا دوره انقلاب و تجدد و مشروطه بود و رویه خدمت و فعالیت نیز مختلف .

نسل جوان جویای ترقی و نام و شهرت و هر چیز مغربزمین را نمونه پیشرفت میدانستند . بنابراین در بیدار کردن احساسات ایران پرستی و آزادی و احیای سنن و شعائر ملی و تذکر مفاخر باستانی بین نسل جوان و رجال متجدد مساعی جمیله ابراز میداشت و یکی از اعضای انجمن آزادیخواهان ایران بود .

آقای مهدی ملکزاده در کتاب زندگانی ملك المتكلمین صفحه ۱۵۳ نام فرزانه



فرزانه اردشير جی رپورتر

اردشیر جی را نیز جزو آزادیخواهان ضبط نموده و چنین گوید :

« در روز ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲ هجری قمری قریب بچهل نفر از آزادی - خواهان که جملگی مخالف باحکومت استبدادی بودند و آرزوی بسط عدالت و آزادی را در کشور ایران داشتند در آنجا جمع شدند . ما نام نامی آنها را برای ضبط در تاریخ در اینجا ذکر میکنیم تا فرزندان ایران کسانی را که بانیروی ایمان و اخلاص در راه مشروطیت و آزادی فداکاری کرده اند و در آن دوره تاریکی چراغ هدایت افکار را در دست گرفته و بروشن کردن ارواح و افکار پرداخته اند بشناسند .

۱- ملك المتكلمين ۲- سيد جمال الدين واعظ ۳- ابو الحسن میرزا شیخ الرئيس ۴- حاج میرزا یحیی دولت آبادی ۵- میرزا سلیمان خان میکده ۸- سید محمد رضا مساوات ۷- میرزا محمد حسن ذکاء الملك ۸- آقای میرزا محسن ۹- میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه ۱۰- یمن السلطنه برادر آقای منقح ۱۱- حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی ۱۲- میرزا محمد علیخان نصرت السلطان ۱۳- جلال الملك ایرج ۱۴- حاج شیخ مهدی کاشی ۱۵- مجید الاسلام کرمانی ۱۶- معین العلماء اصفهانی ۱۷- آقای اردشیر جی زردشتی ۱۸- سلطان العلماء زواره ای ۱۹- حاجی سیاح ۲۰- امین الاطباء رشتی ۲۱- میرزا محمد حسین اعتقاد الحکماء ۲۲- حاجی نایب الصدد شیرازی ۲۳- میرزا جهانگیر خان ۲۴- قاضی قزوینی ۲۵- آقا محمد حسین تاجر معروف بخیاط ۲۶- آقا مرشد آقا ۲۷- میرزا نورالله خان فدوی ۲۸- آقا شیخ محمد رفیع تاری .»

فرزانه اردشیر جی نه تنها بین رجال و درباریان و خاندان سلطنتی ایران طرف توجه و صاحب نفوذ بود ، بلکه رجال سیاسی دولت انگلستان مقیم تهران نیز با نظر احترام باو مینگریستند و در امور خاورمیانه بویژه ایران جویای نظریات و خیالات او میبودند .

رجال معروف انگلیس مانند سرپرسی سیکس ، سردنيس راس ، لرد لینگتن

و غیره از دوستان صمیمی او بودند . کابینه انگلستان او را بسمت مشاور مخصوص سفارت خود در تهران منصوب و گذرنامه خصوصی برایش صادر ساخت.

فرزانه اردشیر جی با خانواده‌های رجال بزرگ ایران آمد و شد داشت و مخصوصاً در پیدار کردن گروه زنان ایرانی و آشنا ساختن آنان بحقوق خود و توصیه پیروی رویه بانوان پارسی هند کوشش خستگی ناپذیر بعمل می‌آورد . تعلیمات و خشور ایران زرتشت سپنتمان را گاه و بیگاه هنگام شب نشینی‌ها به رجال و بانوان عالیرتبه ایران تذکر میداد. ترقیات جامعه پارسی بویژه زنان آنها و خدمات آنان بکشور هندوستان در راه صنعتی ساختن آن را همواره در خانواده‌های رجال دولت مورد بحث قرار میداد .

فرزانه اردشیر جی در اعتلای مقام زرتشتیان و ترقی آنها بغایت میکوشید و در مواقع مختلفه بمرکز زرتشتی نشین مسافرت و سخنرانی میکرد و در رفع مظالم و تعدیات نسبت بآنها اهتمام میورزید. خدمات اجتماعی او در پس پرده انجام میگرفت . جویای نام و شهرت نبود . هر چند سال یکبار سفری بهند مینمود و پارسیان را از نتایج حاصله و روش کار خود با خبر میساخت و طرح فعالیتهای آینده رامی ریخت ، پیشنهاد ترجمه فارسی فرهنگ مزدیسنا را نخستین بار اوداد و بعدها روانشاد دینشاه ایرانی سلیسیترا با دعوت آقای استاد پور داود بانجام رسانید .

فرزانه اردشیر جی با سران ایل بختیاری روابط صمیمانه داشت و آنها را به اعاده مجد و جلال و فرو شکوه ایران باستان تهییج مینمود . کلیه سفارتخانه‌های خارجه در تهران با نظر احترام باو مینگریستند . رجال معتبر دولت ایران در امور سیاسی نیز فرزانه اردشیر جی را مشاور خود قرار میدادند ، و بسیاری تربیت فرزندان خود را بسرپرستی او واگذار مینمودند و زمانی هم در مدرسه علوم سیاسی تهران سمت استادی را داشت. (۱)

(۱) رجوع شود به زندگانی ملک المتکلمین تألیف مهدی ملک زاده ، تهران

روزنامه تایمس لندن او را بسمت خبرنگار خود در ایران و خاورمیانه برگزیده بود .

فرزانه اردشیر جی زبانهای کردی و لری را نیز میدانست و بین آن ایالات صاحب نفوذ بود و طرف توجه و احترام همه ایشان . دانشگاه السنه آسیائی پترو گراد از او برای تدریس زبانهای آسیائی دعوت بعمل آورده بود ولی چون صاحب گذرنامه خصوصی بود از پذیرفتن دعوت خودداری نمود .

یکنفر صاحب غرض مکتوبی سراپا دروغ برخلاف فرزانه اردشیر ریپورتر مینویسد . چون مدیران جراید تهران از درستی و اخلاص و خدمات بی ریای او نسبت بایران و دولت شاهنشاهی باخبر بودند از درج آن خودداری مینمایند . لذا آن مکتوب در روزنامه مظفری بوشهر مورخه شعبان ۱۳۲۲ هـ ق چاپ میشود . فرزانه اردشیر جی در آن موقع عازم هندوستان بود . هنگام ورود به یزد روزنامه مظفری بدستش میرسد پاسخ آنرا بغوری برای درج به روزنامه تربیت تهران می-فرستد که در شماره ۳۴۹ ص ۱۷۵۲ مورخه پنجشنبه ۲۰ ذیقعده ۱۳۲۲ آن روزنامه چاپ شده و خود مدیر نظریه خویش را نیز در ذیل آن درج مینماید . ماعین پاسخ فرزانه اردشیر جی را برای نمودن شیوه نگارش او و نظریه مدیر را برای اطلاع نسل آینده در اینجا ضبط مینمائیم .

مکتوب از یزد: خداوند هوش ، رب النوع دانش مربی عالم تربیت آقای ذکاءالملک مدیر روزنامه فرخنده تربیت را که یزدان پاکش در راست قلمی و حقیقت گوئی تأیید فرمایاد . رنج افزا بوده مخلصاً مشتاقم ، آبشخورم از پایتخت بمرز یزد کشانیده ، پس از اتمام امور رهسپار کرمان وهندم . از یزدانم آرزوست که باردیگر یعنی بزودی باز بدیدار تختگاه کی و یاران مرز ری برخورداریم . باید کمین بنده را دیده و نمونه باطنم را از ظاهر حالم دریافته باشید . همانم که دیده و چنانم که دریافته اید .

مقارن حر کتم از پایتخت که عازم زاد بوم خود یعنی بندر بمبئی بوده وهستم

روزنامه مظفری از بوشهر در نمره ۶۷ و ۶۸ ماه شعبان ۱۳۲۲ هـ ق جهت این خادم ملك و دولت بدرقه فرستاده ، دست مرزادی داده دست خانه اش آباد و دستش مریزاد باید بیاران هند و برادران وطن از این راه برد بهر کدامی مشتی داده نتیجه حسن سلوك و پاداش خدمت وطن نیاگان خود را بنمایم . اگر چه دانندگان هر چه باید بدانند میدانند ، افسوسم در این است که چرا در وطن عزیز نیاگان ما بنام روزنامه و جریده فارسیه بعضی از بیخردان اوراقی را آلوده و صحیفه را کثیف نموده . بسا نام نیکوی پنجاه سال را بیک نام زشت پایمال سازند و نویسند ناراست خود کار مکتوب مظفری فقط محض تحصیل لقمه نانی ناروا برای خود و زیر دست آزاری و زیر و رو کردن کارها بدون داشتن رقیبی برداشته آن اراجیف مزخرف را نوشته ملت نجیبه و قدیمه زرتشتیه را که نمونه قدیم این خاك پاك بوده شاه پرستی و ایران دوستی در آب و گلشان سرشته است ببعضی نسبتها آلوده و متهم ساخته است . گمان ندارم خوردن این گونه نانها روا و چنین رتبه و جاه چندان پایا باشد . اگر نویسند مکتوب سرتا پا نادرست در تحت محاکمه واقع و جرم و خیانتش بر اولیای دولت ابد مدت علیه ثابت شود آیا آنرا هم باشتباه دفع خواهد نمود ؟ خیر والله پیش نمی رود و امنا و اولیای دولت جاوید مدت ایران بکیفر اعمالش گرفتار خواهند فرمود . براستی سوگند اگر در طهران میماندم داد خود و همکیشانم را از اولیای دولت علیه ایران میخواستم . حالا هم معقولانه و مودبانه انصاف و جواب آن مزخرفات بی اصل را از مدیر محترم جریده فریده تربیت میخواهم و فی الحقیقه ، اگر تومی ندهی داد روز دادی هست . زرتشتیان ایران شاهنشاه پرستند و بتبعیت دولت ایران افتخار دارند . ایران از پارسیان است و پارسیان از ایران و همه میگویند چنین شاه را بنده بایست بود ، همواره پرستنده بایست بود . پارسیان هند از ایرانند و پس از هزار و سیصد سال هنوز مهر وطن را در دل داشته خواهان آبادی ایرانند . کمین بنده هر چه هستم و هر که هستم باید مری عالم تربیت معرفی فرماید . راه دور نرفته چون در سفر هستم ، صرف نظر از ماجراها مینمایم و همین را میگویم که نویسند

مکتوب مظفری میگوید (بسم الله روزنامه تایمس حاضر است) فقط در همان روزنامه مظفری بنویسد که تایمس لندن یا بمبئی و در کدام تاریخ و نمره میباشد که خودم بخوانم و دیگران هم بخوانند و بفهمند تاسیه روی شود هر که در او غش باشد .

امیدواریم که ، گر بمانیم زنده بر دوزیم جامه کاز فراق چاک شده است .
باقی را بانصاف و حقیقت گوئی و راست قلمی مدیر روشن ضمیر تربیت و گذاشته رخت سفر بر بستم . (سیمز کیش اردشیر جی)

تربیت: اردشیر جی را که از جانب اکابر فارسیان هندوستان مأمور سرپرستی فارسیهای ایران بوده شاید حالا هم بهمان مأموریت باشد سالهاست که بنده میشناسم و بتفصیل و تحقیق از مجاری امور او باخبرم . اولاً در هندوستان متولد شده نه در ایران ثانیاً تحصیل کرده و فاضل و آگاه است و همه کس این مطلب را میدانند و گواهی امین تر از این نیست که جناب مستطاب اجل اکرم مشیرالملك وزیر مختار دولت علیه ایران در پترزبورغ در افتتاح مدرسه مبارکه علوم سیاسی اردشیر جی را یکی از معلمین این دارالعلم قراردادند .

مشیرالملك از جمله فضلا و اهل خبره میباشد ناشی نیست که فریب بخورد گذشته از فضل و دانش اردشیر جی من بنده خود از مشرب کار و مأموریت و خیال آن مرد کاملاً آگاهم و میدانم یکقدم بر نداشته مگر بخیال ترقی مملکت ایران . اردشیر جی که جای خود دارد بنده بر حسب اتفاق از اول عمر با فارسیها سروکار پیدا کردم و تقریباً در چهل سال قبل دو سال تمام در کرمان و یزد که مجمع فارسیان است بسر بردم و بعد از آن هم الی الان با آن طایفه رابطه داشته در ظرف این مدت یکنفر فارسی ندیدم که اهل تقلبات شنیع باشد نیز یکنفر فارسی ندیدم که بی عشق ایران سر کند و نجابت و درستکاری فارسیان از آن حرفها هست که منکر ندارد و قولی است که جملگی بر آنند و خاص و عام اقرار و اعتراف میکنند و چیزی غریب تر از این نیست که انسان در ایران باشد و این طایفه را نشناسد .»

فرزانه اردشیر جی پس از دو سال مسافرت باز بایران بر میگردد و آقای
فروغی مدیر روزنامه تربیت در نمره ۴۲۶ جریده مورخه ۲ ذیحجه ۱۳۲۴ پس از
شرح مفصلی از خدمات فرزانه اردشیر جی از ورود او پیایتخت اظهار خرسندی
کرده و امیدوار است ایرانیان از دانش و تجربیات او استفاده ببرند.

فرزانه اردشیر جی در روز و هشتوعش سال ۱۲۳۴ یزد گردی برابر ۲۲ اوت
۱۸۶۵ م در بمبئی متولد و در ماه روز و بهمن ماه ۱۳۰۲ یزد گردی برابر ۲۳ فوریه
۱۹۳۳ در تهران بمینو رهسپار گردید . محض تقدیر از زحمات او در راه خدمت
بجماعت يك تمثال بزرگ او از طرف زرتشتیان هند در آدریان دادی شیت بمبئی
نصب گردید .

هیربد اسفندیار

هیربد اسفندیار پور هیربد هوشنگ پور هیربد ملاجاماسب شاعر پارسی مقیم نوساری است . جدش ملاجاماسب مورد تلاف و مهربانی جهانگیر شاهنشاه هند واقع وزمینی بمساحت ۵۰۰ جریب بعنوان خلعت باو اعطا فرمود . اما هیربد اسفندیار نوۀ او وقت تولد در سال ۹۹۳ یزد گردی تا هنگام پیری و مرگ سراسر در غم و اندوه و پریشانی و بدبختی و بینوائی و سختی گذرانده است . زیرا که مایملک پدری و نیاگانش را چون پس از تولد یتیم و بی‌کس می‌گردد دیگران غصب مینمایند . شاعر دیوانی در حدود هزار بیت از خود بیادگار گذاشته است که مندرجاتش دال بر بدبختی و پریشانی اوست . هر چند اشعارش سست است ولی چون روحش عالی است و از داشتن دین بهی و خون پاک کیانی افتخار میکند و ثروت و مکنت جهانی جددینان را در برابر چنین نعمت یزدانی یعنی دین زراتشتی هیچ می‌پندارد قابل ستایش است . چنانکه گوید :

جهاندارا جهان آباد کرده	نه من بیگانگان را شاد کرده
نشاط و عیش و عشرت در جهانی	ورا داده مرا درد نهانی
عبیر و زعفران و عنبر و مشک	ورا داده مرا خاکستری خشک
کجا نسبت بود بیگانگان را	چگونه حرف گویم حالشان را
که باید شکر در هر نامرادی	گهی درد است و گه هم سورشادی

سپاس از صد هزاران پاك يزدان
 سپاس ايزد كنم هر دم زبانم
 سپاس ايزد كنم در خاص و عامي
 سپاس ايزد كنم ظاهر نهاني
 سپاس ايزد كنم در پشت در پشت
 و در جاي ديگر گويد :

خدا بدهد كيان را پادشاهي
 نديدم كس بدين دلسوز باشد
 و نيز :

تو فرمودي كه اين دين راستي هست
 تو فرمودي كه آيد شاه بهرام
 تو فرمودي كه آخر دور آيد
 تو فرمودي كه اين دين مهانست

نكته ديگري كه ذكرش بيجا نيست اينست كه سلسله نسب فرزانه دادا باهاي
 نوروز جسي نماينده حزب ليبرال انگليس در پارلمان انگلستان كه شهرت
 جهاني دارد و در هند ملقب است به پدر بزرگ هندوستان بزرگواري كه شالوده كنگره
 هند را ريخته و در جلسه كه در سال ۱۹۰۶ ميلادي تحت رياست خودش منعقد
 گرديد استقلال كامل هند را هدف آمل كنگره قرارداد . باین شاعر مزدا و ایران
 پرست میرسد .

ملا اسکندر

ملا اسکندر پور ملا گشتاسب پور بهمن کرمانی وساکن آن دیار مانند پدر
 منجم و تحت سرپرستی او در علم نجوم و ریاضی بهره کافی حاصل کرد . پس از فوت

پدر باستخراج ققونیم و سالنامه پرداخت در علم رمل و جفر دست داشت و مرجع بزرگان و حکام و سران کرمان بود. زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد و با صوفیان و دراویش معاشر بود. حکام کرمان در دوره زمامداری خویش وظیفه جزئی برایش مقرر میساختند و از وی دلجوئی مینمودند، در سال ۱۲۷۲ هجری (۱۰۲۲۶ ی) جهان را بدرود گفت.

فرزانه ایرانشاه

فرزانه ایرانشاه بن ملکشاه دانشمند و شاعر زرتشتی ایرانزمین که از نقطه نامعلومی بشهر کرمان مهاجرت و رخل اقامت میافکند. در آنجا با دستور شهریاری پور دستور اردشیر بن بهرامشاه تماس حاصل و با اشاره او صدر در برابرشته نظم درمی آورد. در مورد نام خود گوید:

بایرانسه آنمرد مشهور بود ملکشاه را در جهان پور بود
نظم کتاب در اسفندار منماه سال ۸۶۴ یزد گردی برابر ۱۴ محرم سنه ۹۰۰ هجری پایان میرسد چنانکه گوید:

ده و چهار بود از محرم که من شتر کرده تاریخ آن در سخن
نسخه خطی کتاب نامبرده بشماره BVII 19 در بنگاه خاورشناسی کامابمبئی محفوظ است. در زیر نمونه ایست از ابیات آن:

الهی زبان مرا در بیان	روان ساز مانند آب روان
که تا دره دین بگویم سخن	کنم تازه این رازهای کهن
که من از خود اینرا ز کردم عیان	چنین بود تقدیر رسم مهان
که ناگاه بکرمان فتادم گذار	مرا برد ایزد بر شهریار
همان شهریاری که دستور بود	دل و دیده او پر از نور بود
بسی علم دین را ز بر داشتی	بعلم و علم ها سر افراشتی

بملك و خلاق بد او شهریار بنام و نسب هم بد او شهریار
 میگویند اصل صدر بتوسط میدیوماه وردست و سیاوخش از اوستا و پازند
 و پهلوی نوشته شده است . این کتاب بگجراتی هم ترجمه شده و مترجم آن دستور
 منوچهر جی ایدلجی جاماسپ آساناست در سال ۱۸۸۴ م (۱۲۵۴ ی) آنرا منتشر
 نمود .

فرزانه افلاطون

فرزانه افلاطون متخلص بافسر پور ملا اسکندر از دانشمندان فاضل زرتشتی
 است در کرمان متولد و در چهار سالگی از نعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید .
 در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۲۳۵ ی) هنگامیکه دانشمند پارسی مانکجی لیمجی هاتریا
 ملقب بدرویش فانی وارد کرمان گردید او را با خود به تهران برد (۱) و باتفاق
 جوانان زرتشتی دیگر بتعلیم و تربیتش همت گماشت .

فرزانه افلاطون در اندک زمانی دوره تحصیلیه خویش را تمام و در اواخر سال
 ۱۲۹۰ هجری (۱۲۴۳ ی) فارغ التحصیل شد . یکسال بعد از سوی مانکجی صاحب
 عازم کرمان گردید تا در تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی آن شهر ابراز فعالیت نماید
 فرزانه افلاطون موقعیت مهمی را در زادبوم خویش احراز و شهرت خاصی
 حاصل کرد . نصرت الدوله فرمانفرما و پسرش ناصر الدوله نسبت باو مهربانیا و
 نوازشها ابراز داشته اند . میرزا سید کاظم وزیر اورا طرف توجه و محبت مخصوص
 خویش قرار داده بود .

فرزانه افلاطون گجراتی و انگلیسی هم میدانست و شعر نیز گاهی میسرود
 در اقبال ناصری کتابی که برای تدریس مبتدیان در سال ۱۳۰۳ هجری (۱۲۵۵ ی)
 تألیف و طبع نمود میگوید :

(۱) رجوع شود بتاريخ کرمان بشماره HP(ms)142 محفوظ در بنگاه خاور
 شناسی خورشیدجی کاما ، بمبئی .

بدان امید باقبال ناصری ناامید	کتاب مختصر نافع گرامی را
مگر زبخت شهنشاه عهد ناصر دین	که کرد زنده جاوید خامس و عامیرا
مر این فقیر هم از بخت بهر مور گردد	بیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب نباشد از صاحب عدالت و داد	که التفات کند کمترین غلامی را
ز بحر جود شهنشاه می نگردد کم	ز قطره که رسد کام تشنه کامی را

فرزانه افلاطون در ستاره شناسی و رمل و اسطرلاب ارث جد و پدیری خود نیز
 بهره وافق داشت برادرش ملا بهروز استاد او بود.

فرزانه المجوسی

فرزانه علی بن العباس المجوسی الاهوازی الارجانی از پزشکان مشهور و دانشمند نامدار زرتشتی زمان خود بود و در شیراز میزیست . بقول القفطی صاحب تاریخ - الحکما پیش طبیب وقت ابو ماهر پزشکی آموخت با مطالعه نوشت‌های پیشینیان تجربیات وافر بدست آورد و کتابی عبری در طب بنام عضدالدوله فنا خسرو دیلمی از سلاطین آل بویه تألیف نمود و آنرا کامل الصناعه یا الملکی میخوانند و گنجینه ایست از علوم نظری و عملی داروها و بطور بسیار عالی مرتب و موضوعات مختلفه را در بخشها و فصلهای گوناگون شرح میدهد. این کتاب در زمان خود شهرت خاصی پیدا کرد و مورد مطالعه دانشجویان پزشکی و طبیبان واقع گردید .

پس از آنکه ابن سینا قانون را تألیف کرد ، کامل الصناعه رونق سابق خود را از دست داد . بقول دانشمند انگلیسی الگود Elgood قانون ابن سینا در جنبه علمی بسیار عالی است و کامل الصناعه المجوسی در جنبه عملی .

بقول آقای دکتر نجم آبادی « تازهور قانون بوعلی کتاب ملکی بسیار مورد توجه اطبا بود و همینکه بوعلی قانون را تألیف نمود این کتاب از رونق افتاد و مع هذا در مقام خود رتبه ارجمندی را داراست و مکرز در لاهور ، مصر ، و نیز ولیون چاپ شده و شامل دو قسمت است علمی و عملی و هر کدام دارای ده مقاله و هر مقاله به - ابوابی منقسم گردیده . »

بقول بارهبروس قبل از شهرت قانون ابن سینا دانشجویان پزشکی و اطبا کامل الصناعه المجوسی را مورد مطالعه خویش قرار میدادند. شهرت قانون بواسطه شخصیت بوعلی سینا بود که در علوم دیگر نیز سمت استادی داشت. کامل الصناعه مقام خود را در برابر قانون حفظ کرد. زیرا بخش اندام شناسی آن بهتر از قانون میباشد و جالب توجه شماره بیشماری از خوانندگان بعلاوه طیبیان گردید. «

کامل الصناعه بلاتین ترجمه گشت و بنام Liber Regius نامیده شد و در اروپا تدریس میگشت. نسخ خطی فراوانی از آن در کتابخانههای اشخاص و عمومی موجود است.

ترجمه لاتین این کتاب بار اول در سال ۱۴۹۲ مسیحی در شهر و نیز و بار دوم در سال ۱۵۳۲ م در لیون چاپ شد. پروفیسور براون در کتاب خویش داروهای عرب مشروحاً از آن صحبت میدارد و با نظریه القعطی و با رهبروس و سایر نویسندگان قرون وسطی مبنی بر رجحان کامل الصناعه بر قانون بوعلی سینا مخالف میباشد.

تذکره نویسان عرب و ایرانی فقط تألیف کامل الصناعه را بالمجوسی نسبت میدهند. اما بروکلمن در کتاب خود ادبیات عرب از رساله طبیب دیگر صحبت میدارد که در گوته باو نسبت داده شده است.

عضدالدوله دیلمی یکنفر پزشک یونانی بنام نظیف را طیب دربار ساخت و دستور داد کتب طبیبی را از یونانی به عربی ترجمه کند. نظیف در دانش پزشکی اطلاع کامل نداشت و در تشخیص امراض و تجویز دارو چنان آبروی خود را از دست داده بود که مردم از ترس جان خویش از او واهمه داشتند و باو مراجعه نمیکردند.

کتابی را که نظیف نوشت همه سطحی و پر بود از اغلاط و اشتباهات. میگویند وقتی یکی از افسران عالیرتبه عضدالدوله ناخوش شد. پادشاه نظیف را برای معالجه او فرستاد. افسر از دیدنش سراسیمه شد که مگر چه خطائی از او سرزده که سلطان طیب را مامور اعدام او ساخته است.

در چنین زمانی المجوسی کتاب کامل الصناعه خود را تألیف نمود که بهترین و منظم ترین کتب طبی عهد بود و پادشاه اورا طبیب مخصوص خود قرار داد و بمقام بلند رسانید

علی بن العباس المجوسی در اروپا بنام هلی عباس نامور است . در شیراز تلمیذ ابوماهر موسی بن یوسف بن سیار شیرازی بود و بارها در کتابش از استاد خود با احترام یاد میکند .

از نام زرتشتی این پزشک معروف بیخبریم و در تذکرها نیز از او چندان صحبت ننموده اند . نام المجوسی گواه زرتشتی بودن اوست و الققطی او را ابن - المجوس میخواند . نام عربی او و پدرش نباید، ما را از حقیقت مطلب دور و فرضیه مسلمانی او گردد . بقول دکتر معین « تسویه او بعلی و پدرش بعباس نباید باعث استبعاد مجوس بودن او بشود چه در کتب تواریخ تسمی اهل سایر ادیان با سماء و کنی والقباب اسلامی لایعدولایحیی است (۱) ».

الگود در کتاب خویش تاریخ پزشکی ایران صفحه ۲۶۳ نقل از قول نیکلسن در تاریخ ادبیات عرب چنین گوید : « باشکست یزد گرد در سال ۶۴۲ میلادی عربها فرمانروای ایران شدند . ولی اسلام را بر مردم کشور مفتوحه تحمیل ننمودند و قبول دین را بمرور زمان محول نمودند تا آنکه ایرانیان بتدریج بر جان آن پی برند و استفاده های مادی اسلام آورند گان را بچشم ببینند . اجمالا قبول اسلام ، راه دخول در دایره اخوت اسلامی خوانده میشد . اما عملا چنین نبود . هر چند که ایرانیان در علم و تمدن و آداب معاشرت و اخلاق از عربها برتر بودند ، با وجود اسلام آوردن و دخول در دایره اخوت اسلامی باز هم با عربها برابر نبودند و نمیتوانستند بآنها نزدیک بشوند . همانطوریکه اصحاب پیغمبر خود را از عربها برتر میدانستند ، عربها نیز خود را از سایر اقوام و گروه مسلمانان بالاتر میدانستند

رجوع شود بچهار مقاله عروزی سمرقندی بکوشی دکتر معین ص ۳۹۱ چاپ

تهران ۱۳۳۳

افراد و خاندان مردم کشورهای مفتوحه با انتساب خود بعنوان موالی بر رؤسای قبایل اعراب میتوانستند بمقام وجاه مخصوصی ارتقا یابند . حتی دردوره خلافت عباسی که قدرت اعراب روی بزوال و تحلیل میرفت بسیاری از خاندان ایرانی بجعل شجره نامهای موهوم پرداخته خود را از نژاد عرب و عربزاده قلمداد نموده اند در حالیکه خون نیاگان خود آنها بسیار عالتر و پاکتر بوده است . (۱)

در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی شهر کوچک سالرنو Salerno در ایتالیا محل اجتماع پزشکان عرب ، یهودی و نصاری بود و در آن عهد يك دانشگاه پزشکی در آنجا ایجاد گشت . قسطنطین افریقائی متوفی بسال ۱۰۸۷ میلادی یکقرن بعد از المجوسی کتاب کامل الصناعه او را بار دوم بزبان سلیس لاتین ترجمه نمود . بخش اندام شناسی آن بخصوص بین دانشجویان و طبیبان سالرنو شهرت خاصی پیدا کرد و نام پزشك زرتشتی را در اقصای اروپا پیچیده و سرچشمه دانش آنان گردید . ترجمه قسطنطین در عالم لاتین بنام Pantegni معروفست و نسخ بیشماري از آن استنساخ گردیده است .

چنانکه در جهان امروزی دانشجویان پزشکی تحت نظر استادان دانشمند و مطالعه اوضاع و احوال بیماران در بیمارستانها تربیت میگردند، المجوسی نیز در کامل الصناعه خویش در مورد تربیت پزشکان همین تذکر را میدهد « یکی از چیز هائیکه برای دانشجویان پزشکی قابل اهمیت است آنست که همواره بایستی به اتفاق پزشکان حاذق و استادان به بیمارستانها و خانهای مرضی سرکشی کنند و در اوضاع و احوال و پیشرفت بیماران و تاثیر داروهاییکه تجویز میشود دقت نمایند و بعلامت و آثار امراض دقیق گردند و با آنچه را که در کتب طبی مطالعه نموده اند برابر نمایند و اختلافات را بنظر آورده بیاد سپارند و بهتری و بدتری حالات بیماران و تاثیرات داروها را بحافظه سپارند تا طبیب حاذق گردند و آنکه رادر طبابت عشق

(۱) بزم نگارنده ابوالحسن علی بن حمزه بهمن بن عبدالله بن فیروز معلم خلیفه

مامون عباسی شاید یکی از زرتشتیان دانشمند آن زمان باشد.

کمال درس است بایستی این دستورات را بکار برد و مهمل شمارد و اگر چنانکه گفته شد رفتار نماید در تشخیص امراض و درمان آن کمال استادی را حاصل مینماید و شهرت تام میرسد.

احمد بن علی بن عمر نظامی عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله در تعریف المجوسی صاحب کمال الصنایع چنین گوید :

« صاحب کمال الصنایع طبیب عضدالدوله بود پیارس شهر شیراز ، و در آن شهر حمالی بود که چهارصد من و پانصد من بار بر پشت گرفت و هر پنج ششماه آن حال را در درسر گرفت و بیقرار شدی و ده پانزده شبانروز همچنان بماندی یکبار او را درد سر گرفته بود و هفت هشت روز بر آمده و چند بار نیت کرده بود که خویشتر را بکشد . آخر اتفاق چنان افتاد که آن طبیب بزرگ روزی بدرخانه آن حامل بگذشت . برادران حامل پیش او دویدند و خدمت کردند و او را بخدای عزوجل سوگند دادند و احوال برادر و درسر او بطیب بگفتند . طبیب گفت او را بمن نمائید . پس آن حامل را پیش او بردند . چون بدیدش مردی شگرف و قوی هیکل و جفتی کفش در پای کرده که هر پای منی و نیم بود بسنگ . . پس نبض او بدید و تفسره بخواست . گفت او را با من بصحرا آرید . چنان کردند . چون بصحرا شدند ، طبیب غلام خویش را گفت ، دستار حامل از سرش فرو گیر و در گردن او کن و بسیار بتاب . پس غلام دیگر را گفت ، کفش او از پای بیرون کن و تابی بیست بر سرش زن .

غلام چنان کرد . فرزندان او بفریاد آمدند . اما طبیب محترم و محترم بود . هیچ نمیتوانستند کرد . پس غلام را گفت که آن دستار که در گردن او تافته ای بگیر و براسب من نشین و او را با خود کشان همی دوان . غلام همچنان کرد و او را در آن صحرا بسیار بدوانید چنانکه خون از بینی او بگشاد و بگفت اکنون رها کن . بگذاشت آن خون همیرفت گنده تر از مردار .

آن مرد در میلان رعاف در خواب شد و درم سنگی سیصد خون از بینی او برفت

و باز ایستاد. پس او را برگرفتند و بخانه آوردند. از خواب درنیامد و شبانروزی خفته بماند و آن در دسر او برفت و بمعالجه محتاج نیفتاد و معاودت نکرد. عضداالدوله او را از کیفیت آن معالجت پرسید گفت ای پادشاه آن نه مادتی بود در دماغ که بیاره فیکرا (ایارح) فرود آمدی، وجه معالجتش جز این نبود که کردم.

المجوسی چنانکه در طبابت طبیبی حاذق و مشهور بود در انتقاد نیز جسور و جرئت معنوی داشت. در مورد رساله طبی که هارون در زمان خلافت مروان یا عمر بن عبدالعزیز از سریانی عبری ترجمه کرد بر خلاف پزشکان دیگر که آنرا میستایند از آن انتقاد و نواقصش را نشان میدهد. در بخش اول کامل الصناعه چنین گوید:

« درباره نویسندگان جدید هارون کتابی نوشته که از بیماری و علائم امراض و دارو و درمان آن صحبت میدارد. باب اندام و بیماری شناسی آن بسیار موجز و مختصر است و از طرز عمل و جراحی و پیش گیری امراض صحبت نکرده است. کتابش عاری از فصاحت و پر است از اغلاط و عبارات نا مفهومی که انرجاز خاطر خواننده را فراهم میسازد. (۱)»

و همچنین در مورد کتاب الحاوی فی الطب تألیف محمد بن زکریای رازی گوید:

« این کتاب که بنام الحاوی مشهور است متضمن آنگونه اطلاعاتیست که يك پزشك لازم دارد. مانند بهداشت، طبابت، خوراك بیمار، امراض و علائم آن و حتی اذکر کوچکترین مطلب دایر بر درمان بیماری غفلت ننموده اما اذکر مواد طبیعی مانند عناصر، طبایع، اخلاط و رطوبات خاموش است و از استخوان بندی و اندام شناسی و جراحی صحبت نمیکند. نوشته هایش بدون ترتیب و عاری از روش و اصول دانشمندانه است. کتاب خود را بابواب و بخشهای مختلف تقسیم ننموده کاری که برای شخصی دانشمند مثل او آسان بوده است. از کمال فضل و دانش و استادی او

در طب شکی نیست .

از اطلاعات عمیقی که در کتاب او درج است باین نتیجه میرسیم که بایستی اینهمه موضوعات مختلفه طبی را برای مراجعه خودش جمع کرده باشد که هنگام پیری وضعف حافظه در موضوع بهداشت و درمان شناسی استفاده نماید . یا آنکه ترس از نابودی کتابخانه عظیم خود داشته و یادداشتهای مذکور را در یکجا جمع نموده است . چنانکه از مندرجاتش برمیآید در نظر داشته بابواب و بخشهای مختلف تقسیم نماید ولی حجم بزرگ کتاب و دیری و کندی در کار و بالاخره مرگ او را از کار مورد نظر بازداشته است .

همه دانشمندان بداشتن و خریدن این کتاب بسیار قطورتوانا نیستند . اینک که پنجاهسال از مرگ مؤلفش میگذرد نسخه‌های آن کمیاب است . رازی عقاید و نظریات کلیه پزشکان معاصر و گذشته را در مورد امراض و علائم آن در کتاب ذکر کرده پزشکان در مورد امراض و علائم اختلاف نظر ندارند و هر کس بسبک خود با اصطلاحاتی جداگانه شرح میدهد . ذکر همه آن در کتاب امری فضول و باعث بزرگی حجم آن گردید . اگر باختصار کوشیده بود بیشتر مورد استفاده دانشجویان پزشکی واقع میگردد .

هر چند رازی از دانشمندان و مشاهیر طبای زمان و طرف احترام همه بودند اما المجوسی بواسطه راستگوئی از انتقاد خودداری ننموده و چنانکه نقص کتاب الحاوی را حجم زیاد آن میدانند نقص تألیف دیگر رازی بنام کتاب المنصوری را ایجاز بینهایت آن میدانند که بسیار بطور اختصار نوشته است .

در قرون وسطی کتابهای زیاد طبی برای دانشجویان پزشکی موجود بود ولی کسانی که میخواستند پس از طبیب شدن بکمال برسند بایستی کتاب کامل الصناعه المجوسی یا کتب چند دیگر را مطالعه نمایند . صاحب چهار مقاله در مورد کتب درسی دوره اول و وسط و نهائی دوره پزشکی چنین گوید : « پس طبیب باید نیکو اعتقاد بود و امر و نهی شرع را معظم دارد و از علم طب باید که فصول بقراط و مسائل حنین اسحق و (کتاب الفصول فی الطب معروف به) مرشد محمد زکریای رازی و

شرح نیلی بدست آورد و مطالعت همی کند بعد از آنکه بر استادی مشفق خوانده باشد و از کتب وسط ، ذخیره ثابت قره یا منصوری محمد ز کریای رازی یا هدایه ابوبکر اخوینی یا کفایه احمد فرج یا اغراض سید اسمعیل جرجانی باستقصاء تمام بر استادی مشفق خواند. پس از کتب بسایط یکی بدست آرد چون سته عشر جالینوس یا حاوی محمد ز کریا یا کامل الصناعه مجوسی یا صد باب بوسهل مسیحی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیره خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعه کند . « بقول الگود چون این کتابهای اخیر بسیار گرانها بود و حاوی محمد ز کریای رازی نایاب ، دانشجویان بمطالعه يك یا دو از این کتابها قناعت مینمودند .

المجوسی چنانکه گفتیم طبیب مخصوص عضدالدوله دیلمی بود در شیراز و صاحب جاه و مقام . چون عضدالدوله ببغداد عزیمت نمود باوی همراه نشد و در شیراز بماند و سالها پس از مرگ پادشاه زنده بود و در سال ۳۸۴ هجری قمری بدرود زندگی گفت .

دستور ایرج جی

دستور ایرج جی پور مویدسهرابجی پور دستور کاوسجی پور دستورسهرابجی مهرجی رانا دانشمند معروف و شاعر گویائی است . در رموز دین و اوستا و پهلوی و هندی استاد و در سرودن اشعار پارسی دستی بسزا داشته در راه ترقی مذهب بسی رنجها برد و بسیاری از کتب کمیاب دینی و یا آنچه که از شعائر ملی سخن میراند، از روی نسخ خطی قدیم استنساخ و بکتابخانه‌های ملا فیروز و خورشیدجی کاماواقع در بمبئی اهدا نمود .

کتابخانه شخصی خودش معدنی بود از کتب خطی اوستا و پهلوی و فارسی و گجراتی که وارثانش آنرا بکتابخانه مهرجی راناواقع درنوساری هنگام گشایش اهدا نمودند . مجموعه نامبرده بعلاوه کتب چاپی شامل ۱۱۲ جلد کتب خطی میباشد .

دستور ایرج جی باوجود تألیفات بسیاری ازرسالات و کتب مذهبی و حماسه سرائی بفارسی و گجراتی ، ۷۵ جلد کتاب خطی اوستا رانیز ازروی کتابهای کهنه رونوشت کرده است وهم بعلاوه مراقبت در امور مذهبی و مراسم دینی که بر عهده بزرگ دین میباشد در مباحثات و سخنرانیهای مذهبی فعالیت ابرازمیداشته است . دکتر جیوانجی جمشیدجی مدی در دیباچه فهرست کتابخانه ملا فیروز در مورد دستور ایرج جی که کتابدار و دبیر سابق کتابخانه بود چنین مینویسد :

« در فرهنگ مزدیسنا دایرةالمعارف سیار بود . با استنساخ بسیاری از کتب کمیاب و نادر بخط خویش کتابخانه ملافیروز را گرانها ساخت و کتابخانه مهر جی رانا در نوساری پر است از کتبی که وارثانش از کتابخانه شخصی او بآن اهدا نموده اند .»

تالیفات او از ایقرار است :

۱ - ماهیار نامه منظومه ایست که در داستان موفقیت های مهر جی رانا در دربار اکبر شاه گورگانی پادشاه هند و بین جماعت زرتشتی سخن می راند و در حدود دو هزار بیت و روز شهریور و ماه خرداد سال ۱۲۵۰ یزد گردی سروده شده است . بسیاری از ابیاتش در بخش اول همین کتاب در فصل کرامت مهر جی رانا به شهادت آورده شده است .

۲ - بیان مراسم یزشنی منظومه ایست بفارسی در ۳۰ بیت .

۳ - تاریخ بنای آتش وهرام نوساری در ۹۲ بیت

۴ - مناجات (۱) ۱۲۷ بیت که در سال ۱۲۴۳ یزد گردی سروده

۵ - فروغ آئین کتابی است فارسی در اصول و احکام و تعلیمات دین زرتشت و برای تعلیم نونهالان تألیف گردیده است . امنای مدرسه دینی ملافیروز آنرا برای تدریس در مدرسه در سال ۱۲۳۲ یزد گردی چاپ نمودند .

۶ - ستایش نامه (۲) منظومه ایست بفارسی سال ۱۲۳۸ یزد گردی سروده شده

۷ - پندنامه ایرج (۳) منظومه ایست اخلاقی دارای ۱۳۰۰ بیت و در پایان

کتاب راجع بنسب خویش و تاریخ اختتام چنین میسراید:

بروز امرداد و ماه نخست	بشدختم این پند نامه درست
فزون چهل و هم هشت را کن شمار	سنه یزد گردی دو صد بر هزار

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F43 در کتابخانه مهر جی رانا نوساری هند

(۲) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F56 در « « « «

(۳) « « « « F43 در « « « «

توانام مصنف در این نظم خوان	مرا کمترین بنده ایراج بدان
منم پور دستور سهراب نام	که او کرده اندر گروثمان مقام
بداو پور کاوس دستور مه	و هم رهنما بود در دین به
هم از نسل ماهیار رانا بد او	که او بود دستور نامی نکو
بنوساری اندر ورا بد وطن	بد او نامور سرور انجمن
ز نسلش منم بنده کمترین	بروحش ز ما باد صد آفرین

۸ - تفسیر پرگرد ۲۲ وندیداد . منظومه ایست فارسی در حدود ۶۰۰ بیت و در روز ماتره سفند و ماه آذر سال ۱۲۴۹ ی نظمش آغاز شده

۹ - پاسخ بکش پرشش مهربانجی مانکجی ست در خصوص انجام مراسم جشن و آفرینگان تیر و بهمن ماه این رساله گجراتی در سال ۱۲۴۰ ی تدوین گردیده
۱۰ - ترجمه گاتها از اصل ترجمه پهلوی روز تیر و ماه اسفند ۱۲۵۲ ی بآخر رسیده است .

۱۱ - توضیح مسائل غامضه مذهبی و مراسم پیچیده دینی بگجراتی در سال ۱۲۶۶ یزد گردی تحریر یافته .

کلیه تألیفات فارسی دستور ایرج جی بغیر از کتاب فروغ آئین روی طبع بخود ندیده است .

موبد برزو

موبد برزو پور دستور قوام‌الدین پور موبد کیقباد سنجانا ساکن نوساری و شاعر شیرین سخن پارسی است . نظم جاماسب نامه را بخواهش پدر در مدت یکماه تمام و دز روز و در هرام و ماه خرداد سال ۹۸۵ یزد گردی آغاز نمود . این ابیات از اوست که از اهورا مزدا برای ایرانیان خوشی و ترقی دین را درخواست می‌کند.

خدایا تو دین بهی تازه کن همه دیو و اهریمن آواره کن
بهی دین ، تو همواره پر نور دار به ایرانیان رامش و سور دار
راجع بخود و نظم جاماسب نامه (۱) گوید ،

چو برزوی سنجانه هوشمند	بشرم اندر اینکارانده سخن
بگلشن گلی را پیاورده‌ام	بیجر اندرون قطره برده‌ام
بشوخی پیاوردم این قصه‌ها	به میخانه‌ئی مل چه ارزد بها
بچیدم ز هر خرمنی خوشه‌ئی	که گردد از آن خوشه‌ام توشه‌ئی
کشیدم ز هر کان گهرهای چند	که گردم از آن در جهان سودمند
منم بنده دین . برزو بنام	بیاشد بنوساری اندر مقام

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشانی (S121) محفوظ در کتابخانه مهر جی رانا

نوساری گجرات .

گفته ابر نهصد هشتاد و پنج
 بید ماه خرداد ای پاک مرد
 -بروز وره رام فیروز گر
 ز دادار داور رسیدم بکام
 ز گفت بزرگان عالی مکان
 بود چهار بیست ابر دو هـ-زار
 از این نظم خواندن بکن دل فراغ
 ز میدان یکی گوی خوش بردام

چو بنیاد این نظم کردم بسنج
 پس از فوت روز شه یزد گرد
 من این قصه آنروز کردم بسر
 بیکماه این قصه کردم تمام
 همی آنچه دیدم بگفتم چنان
 بگیری گر از نظمهایم شمار
 بین در تماشای گلزار باغ
 هم از عقل زیور بر او کرده ام

دستور برزو بعلاوه جاماسب نامه اشعار مختلفه دیگر نیز دارد ، مانند آغاز
 کیفیت شاه جمشید در پارس که هفت چیز از حکمت خود ساخته بود - نصایح -
 گردش روزگار و حکایت جوان و پیری - پرسیدن رأی چهار سخن از وزیر (۱)
 شناختن قدر کاتبان و قدر کتاب - تمجید از دوست و اشعار مختلفه دیگر:
 موبد برزو با زرتشتیان ایران هم طرف مکاتبه بوده و يك نامه از یزد در
 حدود سال ۱۰۲۲ یزد گردی در جواب نامه او نوشته شده که در بخش سوم کتاب
 آمده است .

فرزانه استاد بمان

فرزانه استاد بمان پور خدا بخش پور دینیار از دانشمندان دین دوست و خادم
 فرهنگی همگروه از اهالی قریه مریاباد یزد است .
 در دوران طفولیت در دبستان شهر بنیاد نهاده فرزانه مانکجی نزد فرزانه
 استاد جوانمرد دانش بیاموخت و با تأسیس دبستان کیخسروی در آنجا بتدریس

(۱) ایضاً همان کتابخانه بنشانی (F50)

و تعلیم کودکان همگروه پرداخت .

در اواخر عمر چون از آن دبیرستان باز نشسته شد آقای میرزا سروش لهراسب
سر دبیر دبستان دینیاری ، بنگاه فرهنگی موبدان نظر بحسن خدمات دبیرینه
فرهنگی اش او را بتدریس در دبستان دعوت نمود و تاهنگام درگذشت در سال ۱۲۸۰
یزد گردی بکار فرهنگی اشتغال داشت .

فرزانه بهرام پور رستم

فرزانه بهرام پور رستم خسرو آبادان بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین از تربیت یافتگان و شاگردان فرزانه مانکجی لیمجی هاتریا میباشد . در سال ۱۲۸۲ هـ ق (۱۲۳۵ یزدگردی) باتفاق ۱۲ نفر کودک زرتشتی از کرمان ویست نفر از یزد بخرج آن فرزانه بتهران رهسپار و در آن دیار بتحصیل دانش پرداختند . چون فرزانه بهرام برآستی و درستی و فهم و دانش از همکنان برتر بود ، فرزانه مانکجی او را در سال ۱۲۴۵ یزدگردی بنیابت خویش و آموزگاری دهشنی دبیرستان زرتشتیان تهران انتخاب کرد و هنگام مسافرت بهندوستان و اطراف او را بجای خویش منصوب نمود و بنماینده گی اکابر صاحبان پارسی مفتخر ساخت . فرزانه بهرام فارسی و عربی را نیکو میدانست و ازدانش انگلیسی و گجراتی والقبای دین دبیره نیز بی بهره نبود ، طبعی موزون داشت و در خدمت بهدینان بسی فعالیت و مساعی ابراز داشته و در تهران اقامت گزید . این ایات از اوست که در مدح ناصرالدینشاه گفته :

غوٹ زمان غیث دمان ظل کردگار

شاهنشہ زمین و زمان شیر روزگار

از ضرب تیغ زهره دشمن کباب کرد
دشمن کش است در صف میدان کارزار
شاهان هفت کشور همه بنده درش
دارای روزگار و فریدون نامدار

یکی از زرتشتیان یزد مقیم بمبئی تحت نام مستعار خدا بنده از آنجا که
محسود را چکنم کو ز خود برنج دراسته در ۲۵ فوریه ۱۸۷۲ مسیحی برابر ۱۲۴۷
یزد گردی در یکی از جراید بمبئی برخلاف فرزانه محترم و هم فرزانه مانکجی
صاحب که براستی ناجی زرتشتیان محسوب میگردد ، يك سلسله دروغهائی منتشر
و خدمات حسنه آنها را بد قلمداد نمود .

دانشمند محترم پس از اطلاع از واقعه جواب آن بد گوئیا و دروغها را داد
و مشت دروغگو را باز کرد ولی باز همان نویسنده دست از خوی زشت خویش
بر نداشته و در ۲۸ اکتوبر همان سال يك سلسله ناسزاهای دیگر برخلاف فرزانه
مانکجی و فرزانه بهرام در همان روزنامه نوشت ولی ایندفعه خود مدیر جریده
پاسخ دندان شکن بنویسنده آن داد .

فرزانه محترم صاحب تألیفات چندی است که بنام حامیان و پرورندگان
خویش نوشته و در بنگاه خاور شناسی خورشید جی کاما . بمبئی جزو کلکسیون
مانکجی هاتریا ضبط و از قرار زیر است :

۱ - هادی جنت منظومه ایست اخلاقی بنام مانکجی بنشانی (H.p.ms 383)

۲ - جامع صفات مانك بنام مانکجی بنشانی (H.p.ms 382)

۳ - سر راز یزدانی ، رساله ایست دینی برای نو آموزان بنام مهربانجی پانده

بنشانی (H.p.ms 221)

۴ - دیوان مسکین ، منظومات اوست بنشانی (H.p.ms 361)

۵ - تاریخ تباهی فارسیان بیشانی (H.p.ms 242) بخواش منیف پاشا وزیر

فرهنگ دولت ترکیه در سال ۱۲۹۶ هجری تألیف و در چهار نهاد بانجام رسانید .

نخست باعث تباهی و تفریق سلطنت پارسیان . دوم کسانی که پس از استیلای اعراب در هر دیار فرمانروائی کرده و فارسی مذهب بوده اند . سوم ستمهایی که پس از تسلط اعراب باین گروه رسیده و حالت ایشان تا این زمان . امید است که روزی این رساله بزیور طبع آراسته گردد .

۶- نامه بانجمن و پنچایت یزد بنشانی (H.P.ms 357) این رساله در حدود سال ۱۲۴۷ یزد گردی بریش سفیدان و بزرگان قوم و اعضای پنچایت نوشته و آنها را بانجام وظایف اجتماعی تذکر و بخشی از خدمات فرزانه مانکجی را یاد آوری مینماید . این نامه چون معرف اوضاع اجتماعی و زندگی زرشتیان آن دوره است آنرا با حذف فقراتی برای اطلاع عموم در اینجا نقل مینمائیم :

و عالی سروران فرخنده فر و مهتران دانشور فرخ گهر دستوران و موبدان و پنچایت و ریش سفیدان بهدین هر محال از دارالعبادۂ یزد را بعرض اخلاصمندی مصدع است که بر خاطر شریف آن والا سروران آشکار و عیان است که در دوازده سال قبل این بنده یزدان بهرام بن رستم راسرکار فخامت آثار خداوندگار با دانش و داد و خدیو یگانه فرخ نژاد مانکجی صاحب از یزد بهمراه آورده در دهشنی دبیرستان تربیت فرمود که از بخشش حضرت یزدان و توجه آنصاحب مهربان بقدر استعداد از فیض علم بهره یافتم . مشهور است :

تخمۂ پاک بیايد که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

در سه سال از این پیش آنصاحب معظم بحسن ظن خویش بصلاح و صوابدید ریش سفیدان بهدین مقیم تهران و امضای اکابر صاحبان هندوستان بنده را مأمور بمواظبت در امور هم آئینان ساکن ایران فرمودند که تا کنون در این خدمت مشغولم .

پس از مأموریت باین خدمت هر گونه نوشتجاتیکه صاحب معظم مادام اقامت در این مملکت با بهدینان ایران و اکابران هند و بزرگان کشور و علمای اسلام

محض ترقی ہمدینان و رعایت فارسیان و رفع ظلم و ستم از ایشان کردہ و محاسبات موقوفات و ارسال و مرسولی باہر کس را بتصرف این بندہ داد تا از عمل امورات سابق مطلع و مستحضر و آگاہ و مخبر گشتہ ہر امر کہ صلاح و صواب ہمدینان بینم بگزینم و در انجام اقدام کنم و بطریق نصیحت فرمودند از ہر کس بدی و نافرہمی معاینہ آید و نادرستی و زیان مشاہدہ شود اغماض روا دارم و بخاطر نیارم و از آن بگذرم و بعوض در ہر حال خیر طایفہ را منظور دارم و در انجام آن مفطور و مجبول باشم کہ گفتہ اند :

بدی را بدی سهل باشد جزاء اگر مردی احسن الی من اساء

از آنجائی کہ مثلی است مشہور « از کوزہ همان برون تراود کہ در اوست » اگر شخصی بمقتضای کردار و نژاد و فطرت خود بگمراہی گراید و از بدی دست باز ندارد من از کردہ خویش و نیکی نادم نشوم و دست نکشم بلکہ همان کس را نیکخواہ باشم و این گفتہ یاد آرم :

شخصی بد ما بخلق میگفت ما چہرہ ز غم نمی خراشیم

ما نیکی او بخلق گوئیم تا ہر دو دروغ گفتہ باشیم

خلاصہ چون از ملاحظہ دفاتر پنجاییتی و نوشتجات بعضی مطالب کہ خیر و ترقی طایفہ در آن مبرہن بود مشاہدہ نمود تکرار و مذاکرہ لازم نمود .

« نخست آن صاحب معظم برسمی کہ باید و قسمی کہ شاید با کمال احترام و نہایت عجز و انکسار از فلاکت و گرفتاری فارسیان ایران ، اکابران ہندوستان را آگہی داد ترغیب و تحریص بتقویت و ہمراہی ایشان نمود کہ پولی فراوان دادند کہ از آن دخمہا و عبادتگاہ ساختہ زیارتگاہ و آتشکدہا تعمیر و پرداختہ آمد مدارس و دبستانہا محض ترقی و تربیت بہدینان برپای کرد و پسر و دختران بیکس و فقیر را تزویج و سدرہ پوشیدن کہ بکلی در ایران متروک و منسوخ بود باز تزویج داد و بسی سدرہ برایگان مر بہدینان را بخشید و روش سدرہ پوشی مر ایشانرا بیاموخت و بغیر از این امورات کہ عموم بہدینان مطلعند انجام داد . پس

بر آن سروران واجب آنست که اماکن موقوفه را دایم مواظب باشند که خرابی
بهم نرساند و هر کس هنوز سدره نپوشد هدف تیر لعن و آماجگاه پیکان طعن سازند
و بیوشیدن وادارند.

دوم برخی قواعد آئین بهی که ایرانیان از شدت صدمات زمان و رنج و
انقلاب جهان بر طاق فراموشی و نسیان نهاده بودند باز هدایت نمود و آگهی بخشید
منجمله روش سدره پوشی و اوستای آن و رسم خدمتگزاری آذر وهرام و قانون
عطریات و بوئیدنیهای خوش نهادن بر آتش وقاعده دخمه ساختن و اوستایش و جز
آن بنمود و سگ بردن بدخمه و ترکش ساختن بر گاهن ممنوع و متروک داشت
که در دفاتر پنجاییتی مذکور و مسطور است و بر آن سروران والا گهر و مهتران
فرخ سیر واجب آنکه همت گمارند و همگان را بدان دارند تا بهمان قسم عمل
عمل آرند تا پاک یزدان جزای جزیل عطا فرماید. که گفته اند الدال علی الخیر
کما عله .

د سیم بمضمون الصحبت موثره :

بایدان کم نشین که صحبت بد	گر چه پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدین بلندی را	ذره ابر ناپدید کند

فارسیان ایران از کثرت مراودت و مخالطت و فزونی مجالست و معاشرت با
دروندان بعضی رسوم شیعه و قواعد قبیحه که مخالف دین بهی بود فرا گرفته منجمله
شرب دخان از چپق و غلیان و قتل زندبار در ایام معین باسم قربانی و اکل لحوم
گاو و اشتر و طرب کردن اندر قفای اموات و ساز و چنگ زدن و رقصدن در آن
اوقات و اقدام بشرب خمر و مسکرات اندر روز و مست شدن و اندر معابر و شوارع
و کوچه و بازار گشتن و نسوان بی پرده بی بازار رفتن و اندر معابر نشستن و چرخ
رشتن و نیمشب بچرخستان شدن و بقوانین اهل اسلام بواسطه آخوند و علمای
مسلمان در هنگام تزویج عقد بستن و زیاده از یک زن خواستن و کناسی کردن و ریش
وناخن و دست و پا را حنا و رنگ نهادن و مانند کولی شلوار تنگ کوتاه پوشیدن

که از ران تا پنجه پابرهنه بود ودلاکی و از سر تراشیدن و حمل میت غسل نکردن و غیر از این بسیار امورات که منافی کیش بهی و نقص شأن بهدینان و اندر ایران معمول و مصطلح بود برانداخت و متروک ساخت که همگان را بیاد و اندر دفاتر پنچایتی نگاشته است .

پس سزاوار آنکه اگر نااهلی بمفاد
خوی بد در طبیعتی که نشست
العاتد کالطبیعت الثانية
نرود تا بروز مرگ از دست
هنوز باین نامحسنت قبیح و چنین امورات شنیع قیام و اقدام کند نگذارند و از ارتکاب باین اعمال بازدارند .

و چهارم از بابت پول سری ظلمهای فراوان و ستمهای بی پایان بر بهدینان ایران وارد بود و از جانب حکم و ضباط و کدخدایان و رؤسا و پاکاران و غیرهم متواتر آ بر وجه مسطور افزوده دوسه مساوی بل بیشتر بانواع صدمات و رسوائی و اقسام زحمات و فضاحی اخذ مینمودند و آنهم از رعایای فقیر بیچاره آنان که استطاعتی داشتند قدم باز پس میگذاشتند و کس را بر ایشان دسترس نبود و بمضمون .

ید ظلم جائیکه گردد دراز
نبینی لب مردم از خنده باز
از شدت تعدی که هر ساله در خصوص این وجه سری بر مظلومین میشد و بیناموسیها که از ستم محصلین وقوع مییافت اکثر بهدینان پراکنده و بیخانمان گشته بسیاری از آئین بهی و دین با فرهی بری و عری شدند . صاحب معظم الیه بتحمل صدمات و زحمات فراوان و مخارج کلی این درخت ظلم را مقطوع نمود که کالشمس فی وسط السماء بر همگان واضح و عیان و جائیکه عیان است چه حاجت بیان است . مع هذا بر آن سروران واجب است چنان کنند که دیگر این ستم شیوع نیابد و این درخت گناه باز بر نیاید .

و پنجم همه ساله باسم پیشکشی مبلغی از رعیت بیچاره اخذ میکردند و در آن ضمن مباشرین و مداخله کنندگان تعدی و زیادهتیا مینمودند و این رنجی بزرگ و بلائی سترک بود مر رعیت را . صاحب مزبور آنرا متروک و منسوخ داشت و بعوض

اینکه برای یکی دوقتر فزون از صد تومان مخارج شدی و بهدر رفتی و بر رعایا ستم شدی اکنون از خویش بهمان مبلغ بل کمتر دویست نفر را راضی میکند و بر حرمت و عزت طایفه افزوده که چنانچه سابق بهدینان را با سامی ز کیککی که گبر و مجوس و نجس باشد میخواندند اکنون بر عکس با سامی حسنه و شایسته که فارسی و زرتشتی باشد میخوانند و مینویسند . مع هذا لازم است که دایم ماعی و جاهد باشیم که یوماً فیوم ترقی و نیکنمایی تحصیل کنیم و کمافی السابق باز پس نیفتیم و مانند پیش یکدیگر را گبر و مجوس نخوانیم و ننویسیم و از اظهار سخنان ناقابل و قبیح و کلمات ناشایسته و شنیع مجتنب و بر حذر باشیم و حرمت خود نگاهداریم تا جدیدینان هم حرمت مانگهدارند و بحقارت بر ما ننگرند .

من اگر خویش را نمی شایم دیگران را چسان بکار آیم

« ششم بیهانه پول قصابی و داروغگی و عوارض و سایر مخارج اتفاقیه در سنوات قبل رعایای بیچاره را اذیت و آزار میکردند و مابین فارسیان هم از این بابت خصومت و عداوت حادث میگشت . صاحب معظم الیه در این باب هم قراری سخت نیک و نهاد که هر که عروسی و دامادی کند یا گهنباری بخواند و جبی قلیل باسم مخارج محل بدهد که جمع شود و در هنگام لزوم بازاء مخارج اتفاقیه داده آید تا برای آن بر رعایا ستم نیاید و خصومت نراید . از آن خجسته سروران امیدوار چنانم که توجه فرمایند که بموجب همان قرارداد معمول باشد و اختلال نیفتد که این مشتی باقی مانده آسوده باشند .

« هفتم رسم بود که اکثر از جاهلان و نا اهلان بهدین بیهانه ئی مسلمان شدند و اقوام و اقارب خویش را اذیت و آزار کردند و هر چه داشتند باسم میراث بردندی ولی صاحب معظم مادام اقامت یزد هنگام حدوث و وقوع این نوع امور با کمال مدارا و ملایمت و نهایت مهربانی و محبت بتقویت اندرز و نصیحت ایشانرا ممنوع میداشت و بنبیئی میفرستاد . مع هذا آن سروران هم باید هر که را نفس اماره بگمراهی برد و بر آن دارد که بکجی راه سپرد بمواعظ و نصایح و اورا هدایت

نمایند و از گمراهی بازدارند .

« هشتم گاهی مابین بعضی از بهدینان از بابت معامله و داد و ستد و غیره کدورتی صورت مییست و منازعه و مجادله واقع میگشت که بمحاکمه و مراغه و عرض و داد در نزد حکام شرع و عرف میکشید . صاحب معظم الیه ایشانرا باز میداشت و رفع فتنه و فساد میکرد که خصوصت بمحبت و عداوت بمؤدت تبدیل میگشت . بدان قسم آن سروران نیز باید اقدام و اهتمام ورزند که گرد عداوت و تفاق بهدینان بنشینند و فتنه و فساد برخیزد که باعث تباهی طایفه نشود که گفته اند :

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خاندان کهن

« نهم سابق دایم اوباش و اشرار بر طایفه انواع تعدی میکردند و از بیوتات و شوارع اموال ایشان رابسرت میبردند و اگر از اهل اسلام مدیون شخص فارسی بود منکر میشد و نمیداد و اگر مسلمانی از شخص فارسی طلبکار بود انواع اجحاف و تعدیات میکرد صاحب معظم الیه بتدبیر و کمک اولیای دولت و امنای شریعت دفع نمود . بدان موجب بر آن برادران واجب است که محض وقوع هر واقعه و حدوث هر حادثه در رفع آن همت گمارند و زیاد شدن نگذارند که مشهور است :

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پرشد نشاید گذشتن به پیل
و هم از چگونگی مر این بنده را اطلاع دهند که حتی المقدور و الامکان اندر خدمت .
گذاری تحصیل خدمت کند .

« دهم سابقاً هر وقت هریک از بهدینان را بنوشتن شراکت نامه و اجیر نامه و وقف نامه و قبالة و غیره احتیاج میافتاد چون احدی از بهدینان ربطی نداشت لابد در نزد مسلمانان مینوشتند و آخر در آنها فساد بروز میکرد صاحب معظم الیه مادام توقف ایران هر گونه نوشتجاتیکه برای بهدینان لزوم بهم میرساند بقسمی که باید و رسمی که شاید بواسطه میرزای خود نگارش میداد .

اکنون این بنده را از پاك يزدان آرمان چنانست که بتوانم از عهده این نوع خدمت در حق همدینان بنهایت خوبی بر آیم و در هنگام لزوم حتی المقدور مسامحه

و غفلت ندارم و در یزد ملا جوانمرد شیر مرد و در کرمان ملا افلاطون اسکندر هستند که ایشان هم از تربیت یافتگان در دهشنی دبیرستانند و مهارت و ربطی کامل دارند و در انجام این نوع خدمت هم مسامحه نخواهند ورزید. لهذا بهتر اینست که نگذارید من بعد بهدینان محتاج غیر ملت باشند که گفته اند :

بغمخوارگی چون سرانگشت من نخارد کسی در جهان پشت من
و یازدهم مثلی است مشهور:

نیکي چو از حد بگذرد ابله گمان بد برد

و فرموده بزرگان است : هر جا که گل است خار است و بر سر گنج مار است. گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند . چون بسی و جهد صاحب معظم اینهمه امور که تمام خیر و صلاح طایفه است انجام گرفته بر همگان واجب است که تا روز واپسین ایشان را دعا گو و شا کر باشیم تا کسی مارا حق ناشناس نخواهد و بی حقوق نداند که گفته اند : سگ را اگر خدمت کنی بهتر که بی بنیاد را .

« بعکس ، همینکه صاحب معظم پس از اتمام امور از یزد بتهران آمد نااهلان و بد اصلا ن بمقتضای فطرت خود بمقاد کل الانایترشح مافیه کاغذی چاپ کرده بعوض اظهار امتنان و تشکر برایشان بهتانها نوشته بودند که اکابر صاحبان بدون اطلاع صاحب ، چاپ کنندگان آنرا در بمبئی بسته کذب و ناراستی آنرا برایشان ثابت و آشکارا نموده در اظهار نامه خویش چاپ کردند و حاصل آن این شد که این بدنامی تا جاویدان بنام ایرانیان ماند و حق ناشناسی و ناراستی و بد ذاتی باسم بهدینان ایران اشتها ر یافت که مایه خجلت و شرمندگی عموم دینداران است .

چون از جانب ریش سفیدان و بزرگان بهدین ایران آن اشخاص راملا مت نکردند باز در پنج شش سال قبل کاغذی باکابر صاحبان نوشتند باسم ریش سفیدان یزد بمهر سیزده نفر و هم کسی پیاپی بسیار سخنان ناشایسته در روزنامه چاپ نمود بدون اظهار اسم پدر خود . از ملاحظه آنها بنده از صاحب پرسیدم که در جواب

اینها چه میفرمایند فرمودند :

«جواب ابلهان خاموشی است و چنین نادرستیها را جواب نیست، چه میل من این بوده و هست که هر چه مصلحت خود و رضای خالق و خیر بهدینان در آن دانم غفلت نکنم مرا با کسی کاری نیست هر کس هر چه خواهد بکند و بگوید بمقاد کلمات آن تزرع فیحصه هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت .»

بنده چون این شنیدم خاموش شدم چندی نگذشت که اکابر صاحبان هندوستان کتابی چاپ و دروغگویان را روسیاه و مفتضح نمودند و يك ثمره آن این شد که باعث بدنامی کل بهدینان گردیده و سالهای دراز خواهد ماند و نتیجه دیگر آنکه صاحب معظم از اهتمام در عمل مدارس که در یزد و کرمان بود استعفا و دوری نمود و از اکابر صاحبان خواهش کرد که بخود ایرانیان وا گذارند و ایشان بالکلیه موقوف کردند. ولی باز صاحب معظم محض ترقی بهدینان خواست که اطفال دهشنی دبیرستان را زیاد کند و محض این ملا مرزبان اردشیر را پانزده تومان نقد داده به یزد فرستاد او هم رفت و چند نفر را تعیین نمود ولی بداصلی حسود که پنداری واقعاً این شعر را حکیمی از زبان او نقل کرده ،

سخن درست بگویم نمیتوانم دید که می خورند حریفان و من نظاره کنم
اخلال کرده نگذاشت کسی از فیض رحمت حق که علم و دانش است مستفیض و بهره یاب گردد و از آن جهت و بسببهای دیگر دهشنی دبیرستان هم موقوف شد که اکنون صاحب معظم از خود مخارج میکند . حاصل این آنکه میبایست بسیار اطفال مثل ملا جوانمرد شیرمرد و ملا افلاطون و غیره از علم مستفیض و بهره یاب شوند بی نصیب ماندند و گناه این بگردن معاندین و مفسدین خواهد بود . باری مثل مشهور است :

گندم از گندم پروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو
اینهمه جسارت برای آن بود که آن سروزان بدانند که : هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست . از شامت اعمال و وخامت افعال این اشخاص است که

این نتایج بروز میکند . پس از اینگونه اشخاص اجتناب و احتراز اولی
مکن با بدآموز هرگز درنگ که انگور گیرد ز انگور رنگ

« دوازدهم البته همه آن سروران را بیاد است زمانیکه تحمل مشقت امور
موقوفات یزد محول بسرور محترم ملا دینیار بامس بود بعضی اشخاص بهر قسم
توانستند بهر گوشه و کنار و نهان و آشکار درصدد اذیت و آزار بودند و ایشان را
متضرر نمودند که ایشان هم دست کشیدند و آنوقت تحمل این زحمت بسرورمکرم
ملا شهریار ابن مرحوم بهرام مهربان واگذار شد که ایشان توجه مینمایند آنرا هم
نتوانستند تحمل کرد و ایشان راهم آرام نگذاشتند. عجب است که خود خیری و
همتی نمیکند و دیگری را هم نمیگذارند ، واقعاً حالت حسودسیم است که میگفته
چون کسی با کسی نیکی کند من رنجور شوم . لیکن گفته شیخ سعدی در این مقام
سخت مناسب است :

گر نبیند بروز شب پره چشم	چشمه آفتاب را چه گناه
راست خواهی هزار چشم چنان	کور بهتر که آفتاب سیاه

« باری چون دانستند که حال این بنده خاکسار قبول این خدمت کرده‌ام
و بر بنده واگذار است . خدا ناشناسی شیطان صفت بمضمون : بر عکس نهند نام
زنگی کافور . خدا بنده نام بر حسب کردار خود در تاریخ ۲۵ فبرواری ۱۸۷۷ میلادی
(۱۲۴۷) در یکی از روزنامه‌جات هندوستان بعضی مطالب دروغ و بیپاچاپ کرده بود.
مولوی فرماید :

هر که باشد از زنا و از زانیان	این برد ظن در حق ربانیان
هر که بر گردد سرش از چرخها	همچو خود گردنده بیند خانرا

« چون امورات اینجا باین بنده محول است هر چه دانستم که محض صدق
و صدق محض بود در جواب آن نوشتم و فرستادم آنرا بدیده بصیرت و چشم صداقت
و راستی ندیده در تاریخ ۲۸ اکتوبر ۱۸۷۷ (۱۲۴۷ی) چیزهایی چند که شایسته
حسب و نسب خودش است با فحش و هرزه بسیار نوشته بود که خود صاحب روزنامه

وی را جواب گفته و روسیاهش کرده و از مطالعه آن بنده متحیر شدم و با خود اندیشیدم که بیشک ارتکاب کننده اینکار حرامزاده است و از نسل پاکان و ایرانیان نیست. در این اثنا اسفندیار خدابخش فولاد نام تقی از یزد باین ولا آمد اتفاقاً بنده را با او تلاقی افتاد. گفت ملا اردشیر بمشارالیه سپرده که بنده را بگوید شما که ایرانی هستید چرا در روزنامه جواب نوشتی از استماع این سخن متحیر ماندم که چرا خدا بنده باید بدین خیانت اقدام کند و از این معنی نیندیشیده که خاکستر بر هوا ریختن روی خود سیه کردن است و صاحب معظم را بدگفتن خسران دین و دنیای خودش بل بدنامی کل فارسیان اهالی ایران میباشد. فرموده بزرگان است.

زيك ناتراشیده در مجلسی برنجد دل هوشمندان بسی

«ظاهر آ چون جوان است و بیزحمت و مشقت بدولت و مکنّت رسیده از این معنی پیخبر گمراهی پیش گرفته، پاک یزدان مهربان مرا ایشان را برآستی و درستی هدایت فرماید و از ضلال و جهال برهاند و از اغراض نفسانی و خیالات فاسد باز دارد.

« خلاصه از ملاحظه این حال بنده گمان کردم که بی سببی در چنین کار که خسرالدنیا والاخره و هو خسران مبین است اقدام نکرده و بیجهتی از راستی که هادی صراط مستقیم است منحرف نگشته و اوقات خویش را بکاستی که قاید بنارجم است منصرف نداشته. پس درصدد این برآمدم که سبب آنرا دریابم و باعث آنرا بدانم و بدین قصد ثبت و سیاحت صاحب معظم رجوع کردم فقرات ذیل بر من واضح شد.

اول هنگامیکه بنا بفرمایش شت مهربانجی فرامجی پانده در یزد بتوسط مرحوم موبد رشید پنچایت تعیین شده بود بهیچ وجه در آن اسم مرحوم ملا مهربان رستم و برادرانش نبود ولی صاحب معظم بعد از ورود به یزد ایشان را هم داخل پنچایت نمودند

دویم - ملا هرمزديار اردشير خسرو نام كه در خراسان مسلمان شده بهندوستان گريخته و از آنجا بوكالت بعضي بهدينان بجهت ضبط وارسال تنخواه ايشان كه در بندر لنگه بود ببندر لنگه رفته بسياري از تنخواه مزبور را پايمال و تفریط نمود كه پس از مراجعت وي بيزد صاحبان تنخواه در صدد مطالبه و بازخواست بر آمده در محضر صاحب معظم بثبوت رسانيدند با وجود اين صاحب معظم بملاحظه :

تو نيكي ميكن و در دجله انداز كه ايزد در بيابانت دهد باز نظر به بيضاغتي ملا هرمزديار خود ضمانت كرده نگذاشت كسي وي را ايدا و آزار كند و مجدداً اذن رفتن بمبئي براي او حاصل نمود .

سيم - چون صاحب معظم در يزد با مرحوم ملا مهربان رستم همسايه بود مكرر ايشان را نصيحت كرده و بر آن داشت كه فرزند خود را بمبئي فرستد تا در آنجا تربيت شوند و در بمبئي تجارت كنند كه خير ايشان در آنست و بعد از وفات آن مرحوم ملا كي خسرو پسرش بتهران آمده صاحب معظم او را تحريك برفتن بمبئي نموده و چند سفارش نامه محض معرفي او بر بزرگان هندوستان نوشته .

چهارم - ملا خدا بخش اردشير كه بخدا بخش كر مشهور و معروف و در تهران بود و كسب و بضاعتي نداشته صاحب معظم او را بسمت نو كرى نزد خود نگه داشته و اعانت و رعايت كرده و پس از آنهم در يزد او را معلم مكتب خانه تعيين و برقرار نموده با وجود اينكه دايم الخمر بود و كمتر توجه بحالت تعليم و تدريس اطفال نموده نظر به بيضاغتي و پيري ويرا از ديگران زيادتر مواجب ميداده .

پنجم بجهت رفع تعدی از ملا خسرو مهربان هنگام اقامت مشاراليه در بوشهر هر نوع كه خواسته بود از اوليای دولت تعلیقه جات صادر نمود و پس از آن هنگام توقف مشاراليه در بندر عباسی نیز در زمان لازم تعلیقه جات صادر و ارسال نموده خاصه بجهت تعویق مطالبات او و زیادتی راهداران و قس علیهذا .

ششم - وقتیکه مرحوم نظام الدوله بجهت وجه دیوانی ملا رستم مهربان را حبس کرده بود صاحب معظم ضمانت نموده ايشان را خلاصی داد و از خود وجه

داد و برات بمبئی گرفت .

هفتم - محض شیوع خبر قتل مرحوم رشید مهر در تهران اول کسی که بعرض و داد کردن خدمت امنای دولت اقدام نمود صاحب معظم بود و مافوق تصور و امکان در آن جهد و قیام ورزید و مبلغی هم از خود مخارج کرده و باحدی اظهار و ابراز نمود .

هشتم - وقتیکه جناب جلالتمآب آقای نصیر الدوله گماشته ملاستم راجس کرده بود صاحت معظم شب رفته واسطه شده او را بیرون آورده و ادعای شخص عارض راهم باطل نمود.

نهم - مبالغی که ملاستم در بروجرد و سلطان آباد داشت و احتمال سوخت میرفت صاحب معظم تعلیقه جات لازمه صادر و بگماشته ایشان ملاشهریار داد و باسم خود دروصول آن اقدام نمود :

دهم - وقتیکه در بازار یزد عمامه از سرما لاگودرز برداشته جوراب را از پای او خارج کرده با بیحرمتی بخانه فرستاده بودند صاحب معظم عریضه بقبله عالم معروض داشت و با آدم خود بمازندران فرستاده احکام در رفع آن صادر نمود ... سابقاً در یزد ماهوی سوری را نظر بفرموده بزرگان :

ز ناپاک زاده مدارید امید کدزنگی بشتن نگر ددسفید

نجس می شمردند و بخانه و سرای خویش راه نمیدادند بل از دست زدن بدرهای سرا نیز ممنوع میداشتند و صاحب مذکور این رسم را برداشت .

در روزنامه نوشته بود که بهرام یعنی بنده اهل یکی از دهات است من قبول دارم و منکر نیستم . یحتمل وی را اطلاع و استحضار نباشد ولی همه بهدینان واقفند و میدانند و اگر ایشان هم از والد خود که کهن سال و دنیا دیده است پرسد بایشان خاطر نشان و حالی خواهد کرد که تا این اوقات بزرگان و کدخدایان طایفه اهل دهات بودند . منجملاً مرحوم ملا بهرام اردشیر کلاتر خرمشاهی و مرحوم مرزبان کدخدا و مرحوم خدا داد کدخدا و مرحوم اورمز دیار کدخدا که از

متأخرین و مشهوراند و از آن گذشته بزرگی بدست و زبان است و قدر بزرگی نباشد نشستن بصدر . شهری بودن هنری نیست و دهاتی بودن نقصی نه . بسیار بوده که از دهات بزرگان و علمای جلیل القدر برخاسته اند .

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

« ولی مقصود از دهاتی نوشتن اینست که در هندوستان دهات جائی را گویند که ده بیست منزل از شهر دور باشد و اهالی آن از عقل و خرد مهجور . و خواسته بر اکابر صاحبان مشتبّه نماید ولی اینقدر ننیدیشیده که اگر اکابر صاحبان از کسی بپرسند که نصر آباد تا شهر یزد چند منزل مسافت دارد جواب خواهد گفت مسافت آن بقدری است که اگر در صبح زود گاوی در نصر آباد بانگ کند در شهر شنیده میشود آنوقت اعتبار قول ایشان چه مقدار خواهد بود . الحق نیکو گفته است .

از غرض کینهها بپا گردد از غرض دیدهها عمی گردد

« ولی ... همچنان بدولت دنیا مغرور گشته که چراغ علم و عدل را بیادهوای نفس و غرض گشته و بلعنت خدا گرفتار آمده دیگر ایشان بملاحظه دروغگوئی و فتنه انگیزی از اظهار اسم خود خجالت کشیده و بملاحظه از نوشتن اسم پدر خود شرم داشته و اسم خود و پدر خود را پنهان ساخته باسامی دروغ دایم فتنه میکند ولی بنده بروشنی روان و یاوری یزدان هر چه راست و درست است باسم خود آشکارا نمودم باری اگر ایشان باز هم از غرض و حسد و کذب و ناراستی بازنگردند بر من واجب آید که هر چه دامن بر حسب سندات که در دست دارم آشکارا کنم آنوقت ایشان را از من حق گله نخواهد بود . آن سروران زحمت کشیده این فقره را به ایشان و کسانشان اطلاع دهند و بگویند : النجاة فی الصدق کما ان الهلاك فی الکذب

راستی آور که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کرد گار

« خیال این بنده یزدان بر افتضاح و بیان ناراستیهای او نبوده و نیست و حاشا

و کلا که بر این معنی رضایت نداشتم که کذب و غرض و افساد و افعال او آشکارا کنم . ولی بفرموده بزرگان که گفته اند :

اگر بینی که نابینا بچاه است اگر خاموش بنشینی گناه است

چون استنباط شد که غرض دیدگان از دیدن را صداقت و حقانیت بسته خواستم تا حجاب غفلت و جهالت از برابر چشم او برداشته و روی از این کردار بر کاشته آید این بود نخست که آن فقرات نامعقول که سراپا دروغ و مطلبی بی فروغ بود اندر روزنامه خواندم . نامه بنظم بخود او نگاشتم که شاید شرم آرد از کجی و کاستی و کردار بد و ناراستی باز دارد ولی چه سود که آن مایه سخن مایه انطفاء آتش غرض و حسد او نشد که گفته اند .

برسیده دل چه سود خواندن و عظم نرود میخ آهنین بر سنگ

بلکه بیشتر مایه افساد او گردید چنانکه باز کسان او در بمبئی پدر واقوام مستر پشتون جی را متوحش کرده اند که در اینجا سرکار خداوندگار صاحب وی را ایذا و آزار کرده و هم خود بتوسط شت جهانگیر جی باکابر صاحبان اخبار داده که سه سال است و جوه خیریه نرسیده باوجود اینکه هر سال تعلیقه که از این بابت صادر گشته که دریزد حاکم مطالبه وجه که در اینجا پرداخته شده نماید به - توسط یا با اطلاع ملا رستم بوده .

پناهیم به یزدان از منش و خوی بد و زشت گمراه کننده و براه ناخوب برنده رنج دهنده آزار رساننده

گوش بندد غرض از استماع چشم را دوزد طمع از اطلاع

چون این قسم مشاهده افتاد لابد مزاحم شدم شاید آن برادران اورا نصیحت نموده از خیال بد و راه کج باز دارند . خداوند همگان را بفر راستی پرستگاری اندر رساننده و بیداندیشی و نابکاری نگمارد . آیدون باد تراج

فرزانه بهرام رستم پس از ۱۴ سال معلمی دهشنی دبیرستان زرتشتیان تهران بنیاد نهاده فرزانه مانکجی صاحب و اداره امور اوقاف اکابر صاحبان درعین جوانی

بروز مهر ایزد و ماه اردیبهشت سال ۱۲۴۹ یزد گردی رهسپار جهان باقی گشت .
مانکجی صاحب از فوت نابهنگام او بسیار محزون شد . فرزانه افلاطون متخلص
بافسر در مرثیه او مینویسد .

غم دنیا مخور ای دل دمام	که نبود حاصل دنیا بجز غم
خصوصاً آیت دانائی وهوش	جهان جود بهرام ابن رستم
زنصر آبادیزدش مسقط الرأس	ولی در رتبه زان مردم مقدم
ز تصنیفات و نظم و نثر ماند	نکو نامی از او تا دور عالم
زبان انگریز و هند و ایران	حجازی و پهلوی وزند باهم
چهار و ده سنه از هوش بودی	دیرستان دهشنی را معلم
در ایران خاصه اندر یزد و کرمان	امور طایفه از وی منظم
حکیم کاردان مانکجی راد	که او را هست دانائی مسلم
چو جانش پرورش داد و نغمه مود	دریغ از وی نه دینار و نه درهم
بر صاحب شدم از بهر پرسش	در آنروزی که زین غم بود درهم
بگفتم در چه روز این غصه روداد	جوابم داد با چشمان پر نم
مه اردیبهشت و مهر ایزد	بامر ایزد آن دارای عالم
هزار و دوصد و چهل رفته بانه	ز عهد یزد گرد آن وارث جم
تونیز از دوستی آنسانکه دانی	یکی تاریخ انشا کن همین دم
دوبر اعداد افزود افسر و گفت	بمینو جان او گردید خرم

موبد بهرام

موبد بهرام شاعر زرتشتی ایران زمین است بسیاری از اشعار و مخمسات او در جنگی بنشانی (HPms 212) در بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی محفوظ است .

از هویت این شاعر بی اطلاعیم و نتوانستیم خبری از او بدست آوریم. در زیر ایات چندی است از مخمسی که در ستایش فرزانه مانکجی هاتریا گفته است:

خدای هر دوجهان ره نمان مانکجی

هزار رحمت حق بر روان مانکجی

بهش پاک بود آشیان مانکجی

بزیر چرخ مبادا زیان مانکجی

هزار رحمت حق بر روان مانکجی.

سخن بگویم و بشنو اگر سخن سنجی

ز نیکنامی جمشید جی بن جی جی

ز بهر آخرت خویش میبرد رنجی

بخرچ دین بهی میکند زر و گنجی

سخای زیور او شد عیان مانکجی

ز تخمه دان کیان تخمه شهی باشند
ز ساکنان بزرگان ممبئی باشند
فرشتگان خداشان بهمرهی باشند
بدین پاک خدا مذهب بپی باشند
نگه بدار خدا سروران مانکجی

دستور بهرام کرمانی

دستور بهرام پور هیربد اسفندیار پور فریدون پور انوشیروان کی نژاد از
فاضلان و شاعران زرتشتی کرمان زمین و در دوران فتحعلی شاه قاجار میزیست .
دستوری بود دانشمند و وارسته . بسیاری از اخلاقیات و مراسم مذهبی زرتشتی را
برشته نظم در آورده . مخمس مفصلی دارد راجع بفضیلت گهنبار و آفرینش که در
بعضی خرده اوستاها و در پندنامه ملا فیروز بطبع رسیده . مخمس نامبرده در سال
۱۲۳۱ هـ (۱۸۵۰ ی) سروده شده گوید:

گفتم چو این مخمس عالی-بزیب و فر
شاه زمانه بود فتحعلی شه قجر
از عدل و داد و دین چو انوشیروان ثمر
وز یاغیان ملک وز دزدان نبدا اثر
گویا در این زمانه سلیمان بیافرید
ایزد مرا به آخر کیهان بیافرید
از گردش معلق و آرایش فلک
وز شاعری شد است دل ما پر از نمک
گفتم ز هجریه سنه در عهد این ملک
تاریخ هزار سال و دوصد بود و سی و یک

در مدح ابراهیم پیغمبر سروده است:

بنده داور است ابراهیم	پدرش آذر است ابراهیم
عهدفرعون و بدرک نمرود	دشمنش کافر است ابراهیم
نار نمرود چون فروزان شد	آتشش چاکر است ابراهیم
نار سوزان براو گلستان شد	ایزدش یاور است ابراهیم

گشت چون بوستان و آب روان

ملکش رهبر است ابراهیم

دستور بهرام در قصیده‌ای که در صفت دوازده امام و ۱۴ معصوم سرائیده ، ۱۲ ماه باستانی را دوازده امام و ایزدان خیر ، ماه ، گوش ، رشن ، ورهرام ، رام باد ، دین ، ارد ، اشتاد ، آسمان ، زامیاد ، ماترره سفند و انارم را ۱۴ معصوم و نامهای اورمزد و سدی را اسم اعظم میخواند . در پایان قصیده دستور آذرباد را پیر کیان و سنن آئینی را بطرز دلکشی شرح میدهد. اینست بخشی از آن :

بدان که پیر کیانست حضرت ایوب

ز کرم پيله فرح یافت روز هجرانی

به لفظ پارسیانست نامش آذرباد

بصبر کردنش اسپنتمان امکانی

بوقت خمسّه بود فرض ، همچو پنج نماز

به آرزوی جهان اند جمله روحانی

بنور سجده کنیم از خدای بی همتا

که هست نور خدا روشنی درخشانی

صحف که دفتر عهد خلیل میخوانند

کتاب حق بود ار تو درست پیمانی

کتاب ذکر کیان زند و ست و پازند است

اگر درست بخوانی غریق ایمانی

قرار مذهبشان قول وعهد و پیمانست
 کسی که عهد شکست او بود چو شیطانی
 به پنج وقت ستایش کنند یزدان را
 سوی طراط رود روحشان به آسانی
 بدین و بیعت زرتشت پارسائی کن
 بهر زمان که بدور زمان تو مهمانی
 خلیل بت شکن است آنکه نامش ابراهیم
 بلفظ زند زراتشت بهترین خوانی (۱)
 بلطف داد گر اسفندیار شه گشتاسب
 شکست پنجه سردار زابلستانی
 بمعجزات زراتشت گشت روئین تن
 نبود کار گرش هیچ تیسر و پیکانی
 اگر خدای دهد مدعای کی بهرام
 روان او شود از غفو حق گروثمانی
 بلفظ زند بهشت برین گروثمانست
 اگر رسی بگروثمان مدام خندانی

(۱) این اشتباه از پیشینیان است که زرتشت را ابراهیم میخواندند.

فرزانه بهرام راوری

فرزانه بهرام پوررستم از اهل راور زمین قصبه کرمان و دانشمندان زرتشتی است و در سفری که بهند نموده از دوری زاد و بوم خویش راور همواره در آه و فغان میبوده و بسا قصاید در مدح آن سروده است . فرزانه بهرام مردی دیندار و مؤمن و منظوماتش غالباً مذهبی و از توحید و دین صحبت میدارد . مناجات بهرام راوری معروف و در غالب خورده اوستاها چاپ و پیشینیان آنرا بعد از نماز میخواندند در زیر ابیات است از آن که در توحید سخن میراند :

خدایا بزرگی ترا خود سزا است	که بر هر دو گیتیت فرمان رواست
تو را زیبا مهتری و بهی	که از جمله شاهان عالم می
تو داناتر از جمله دانندگان	تو روزی ده جمله بنندگان
تو دادی بخورشید تیغ و سپر	باقلیم گیریش دادی خبر
تو دادی بمه جام گیتی نما	تو دادی بخور تیغ گیتی کشا
تو کردی بنا گنبد نیل رنگ	ز نقش ستاره چو پشت پلنگ
نه استاد و نه رهنمون خواستی	چنین گنبد سبز آراستی
که بی پا چنین ایستاده مدام	چه در روز روشن چه تاریک شام
تواز چوب خشکی بر آری شجار	تو از خار بی بر دهی گل بیار

نه عقل کسی سوی تو راهبر
عجایب ترین لطف پرداختی
سپاس از تو دارم نه از دیگری
که بخشی گنه کاری هر کسی
نه داننده داند زسرت خبر
که از خاک ره آدمی ساختی
متأسفانه سالی را که فرزانه بهرام میزیست در ایاتش بنظر نرسیده و هر چند
جو یا شدم کسی پیرشتم پاسخ نداد .

فرزانه بهرام خدا بخش

فرزانه بهرام پور هیربد خدا بخش پور هیربد جاماسب ساکن قریه مبارکه یزد است . چون پدر و نیاکانش در علم دین سرآمد بود و گاه گاه اشعاری بیارسی مینوشت که از سوز درویش بواسطه تباهی دین داستانها می-سراید .

ابیات زیر از اشعار مفصلی است که در روز اورمزد و ماه آذر سال ۱۲۴۴ یزد گردی سروده و از پیغمبران نامبرده در دساتیر و پادشاهان و ستم تازیان و تمایل اشرار و بدکاران و شهوت پرستان باسلام صحبت میدارد و آن اینست :

عرب دست بیداد بر دین گشاد	ره راستی را همی داد باد
ره راستی شد همه ناپدید	پی کاستی در جهان گسترید
ستمگر شدند همچو گرگ نژد	بگشتند خونریز بر گوسفند
همه دیو کار و همه دیو خو	بکردند دین عرب جستجو
بسی موبدان پاک و پرهیزگار	بدست عرب جمله گشتند خوار
بگیتی ره کثر پدیدار شد	ره شهوت و آز بسیار شد
هر آنکس که نادان و اشرار بود	بی-آزار تازی خریدار بود
همه نابکار و همه ناسزا	بحرص و بشهوت نمایند را
نه در فکر عقبی و نار سقر	دغلباز و مکار و بس حیل و ور

زنا و لواطه همه کارشان
ز عهد و ز پیمان بگشته جدا
بمکر و به تزویر تسبیح بدست
همه حاکم دینشان، رشوه خوار
کسانیکه راه خدا داشتند
خدایا بحق بزرگی خویش
بآئین آباء و پاکیزه دین

ز شهوت زن بد خریدارشان
رها کرده رادی و راه خدا
گرفتند و دادند آئین زدست
ندارند در راه حق اعتبار
ره تازیان خوار بگذاشتند
نگهدار ما را بآئین خویش
بسراه زراتشت راه یقین

ملا بهروز

ملا بهروز پور ملا اسکندر پور ملا گشتاسب دانشمند زرتشتی و اهل کرمان .
زمین است . در ریاضی و نجوم و زیج استاد و پس از فوت پدر با استخراج تقویم
پرداخت.

در خدمت بمردم و بیچارگان کوشش میکرد و عضو پنچایت (انجمن)
کرمان و از طرف مانکجی هاتریا و پنچایت بآموزگاری مدرسه زرتشتیان منصوب
گردید.

سرکار اجل و کیل الملك کرمان يك ثوب جبه برسم خلعت بـاو بخشید و
جبه مذکور در روز وهرام و تیرماه ۱۲۳۵ یزد گردی بدست مانکجی صاحب
در آتش وهرام کرمان بر او پوشانیده شده و از طرف جماعت زرتشتیان مبارکباد
گفته شد .

خود مانکجی هاتریا نیز هنگام مسافرت از کرمان محض تقدیر از زحمات
او در راه پیشرفت جماعت و مساعی در امور پنچایت يك جبه در جلسه پنچایت باو
خلعت بخشید .

ملا بهروز طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین آن دیار بود . مرحوم
غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت و از استعداد و
کفایت وی مستحضر شد ، مستمری معهود پدر روانشادش را برای او مقرر ساخت

ملا بهروز رساله‌ای در ثبوت کیسه زرتشتی بخواش مانکجی هاتریا تألیف نمود که بچاپ نرسیده است . رساله نامبرده بنشانی (H.P.(ms)295) در بنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی محفوظ است . ملا بهروز در سال ۱۲۹۵ هـ (۱۲۴۸ یزدگردی) جهان را بدرود گفت.

فرزانه بهمن جی منشی

فرزانه بهمن جی پور دوسابائی منشی از دانشمندان و شاعران پارسی هند است فارسی و هندی و انگلیسی را نیکو میدانست و بر نظم اشعار نیز مسلط منظومات پارسی و انگلیسی بسیاری از خود پیادگار گذاشته که بطبع نرسیده است هنگامیکه حضرت والا پرنس البرت ادوارد ولیعهد انگلستان و فرزند ملکه ویکتوریا در ۸ نوامبر ۱۸۷۵ میلادی (۱۲۴۵ی) وارد هندوستان گردیدند ، فرزانه بهمن جی با وجود استادی خویش در زبان انگلیسی محض نمودن ایرانیگری خویش و افتخار بداشتن خون ایرانی سپاسنامه و سه نظم فارسی در مدح او در بحر متقارب و هزج و با نامه بانگلیسی و ترجمه اشعار بحضور حضرت والا تقدیم و مورد تلافی واقع گردید.

فرزانه بهمن جی در نامه نامبرده متذکر میگردد که خوشبختی و پیشرفت و ترفیع مقام گروه پارسیان از اتباع دولت شاهنشاهی انگلستان که بازماندگان زرتشتیان ایران کهن میباشد هنگامی آغاز شده که پرچم دولت انگلستان در مشرق زمین باهتزاز در آمده و راستان باستان با احترامات دیرینه خود نایل آمده اند . چنانکه تابش خورشید پهلوی در ایران نیز محرومیت های زرتشتیان را محو ساخت این اشعار از اوست در بحر متقارب در مدح ولیعهد .

بهنگام فرخنده نیک روز که بد مثل نورزنهت فروز

ملکزاده ادوارد فرخنده بخت
 بشد ولرد ملک هندوستان
 زهی پور بخشندۀ تاج و نام
 خداوند جم جاه اختر سپاه
 سر بختیار و سر کامکار
 سر نیک کردار عالیجناب
 بهمانند داود فخرالزمان
 جوان جوانمرد ذوالاحترام
 کریم و سعید و لایق و علیم
 حلیم و خلیق و عظیم و ادیب
 خدیو خردمند مسعود پی
 تو گلدستۀ انجمن در فرنگ
 چو ادوارد شهزادۀ کسی ندید
 ملایک بود یارت ای کامور
 جهان آفرین یار باشد ترا
 حدا یاور و یار شهزاده باد
 خدایا بحق همه صالحان
 ملکزاده ملک آزادگان
 به رفیت و صحت و خرمی
 چنین است دعوات ارباب دین
 کن ای بهمن اینجاسخن را تمام

خداوند تاج و خداوند تخت
 وزان جان مردم بشد شادمان
 که مستظهرند از وجودش انام
 سلیمان جاه و فریدون پناه
 سر کامیاب و سر نامدار
 شریف هنرمند والا نصاب
 چو هوشنگ پیروز شادی کنان
 که ادوارد خاقان انگلند نام
 شفیق و لیب و مجید و فہیم
 امین و بصیر شریف و نجیب
 فروزندۀ محفل شاه کی
 تو زبندۀ بزم اهل فرنگ
 خردمند پر دل دلیر و رشید
 کہہستی چو نوشیروان نامور
 پیمبر مدد کار باشد ترا
 بفرمان همه خلق آمادہ باد
 همه اهل تقوی و ہم عارفان
 بعجلش رسان سوی انگلیستان
 کزان تازه گردد دل عالمی
 حقیقت شناسان عین الیقین
 کہ کم گفتنت هست خیر الکلام

در زیر چند بیتی از اوست در بحر هزج و مدح ولیعهد انگلستان :

وی مایہ بحر ہوشمندی
 و ای سرو حدیقہ نظافت

ای ماہ سپہر سر بلندی
 و ای بلبل گلشن لیاقت

وای منبع خلق حام و احسان	ماننده در ز ابر نیسان
وای وارث تاج و تخت برطن	وای سرور نیک بخت برطن
خوش آمدی و سلام بر تو	پاشم درر کلام بر تو

نیاکان فرزانه بهمن جی در ادارات نوابها و راجه‌ها بشغل دبیری اشتغال و بمنشی معروف شده‌اند. فرزانه بهمن جی چندین کتاب در تعلیم و تدریس فارسی برای مبتدیان و هم اصطلاحات فارسی را با ترجمه انگلیسی برای تحصیل انگلیسی زبانان و کتابی هم بانگلیسی در آئین نامد مدنی تألیف نموده است. فرزانه بهمن در سال ۱۲۲۶ یزد گردی باتفاق سر جیمس اوترام فرمانده کل قشون هند بایران مسافرت نموده است.

دستور بهمن

دستور بهمن پور دستور کیقباد پور دستور هر مزدیار سنجانا پور پدم پور رام پور گاما پور نرسنگ پور ناگان پور رام از دانشمندان و شاعران پارسی مقیم نوساری هند میباشد.

در سده دهم یزدگردی در نوساری میزیست . در پارسی و هندی استاد بود جد ششم او ناگان یکی از سه دستوران ناموری است که آتش بهرام ایران شاه را از بانسده بنوساری نقل نمودند . قصه سنجان از منظومات اوست و از داستان هجرت پارسیان بهند و ایران شاه آتش بهرام معروف که اینک در قصبه اودواده مقام دارد سخن میراند .

داستان مزبور از جمله حماسه سرائی پارسیان بیاد ایران و وقایع وارده بر آنان در هندوستان و جنگ بر خلاف شاه محمود بکمک رای هندو است هنگام اقامت در سنجان .

پارسیان با وجود نیروی اندک در دفاع از حمله اول اسلام پیروز شدند لشکر اسلام از دلاوری اردشیر سرهنگ پارسی هزیمت یافت قشون اسلام پس از مدتی بار دیگر با نیروی بسی بیشتر حمله آورد . سپاه ترسوی هندوان با قشون معدود پارسیان نتوانستند در مقابل هجوم چون مور و ملخ اسلام پافشاری ورزند . اردشیر

در این معرکه مجروح و کشته گردید و سپاه رأی هندو روی بفرار نهاد لاجرم بقیة السیف پارسیان که جان بسلامت بردند با اهل و عیال و آتش ایران‌شاه بکوه بهاروت واقع در ۸ میلی سنجان پناه بردند و آتش را تا ۱۲ سال در آنجا از ترس مسلمانان پنهان نگاهداشتند. در فصل مهاجرت پارسیان بهند در بخش اول کتاب نیز در این مورد صحبت شده است هیربد بهمن مینویسد:

فرستادن شاه محمود لشکر را برای جنگ

رای سنجان و خبر یافتن او

و ز آن پس در چپانیر آمد اسلام (۱)	چو شد درهند پانصد سال انجام
در آن شهر او نشسته بر سرتخت	بهی شاهی پدید آمد ابا بخت
رعایا ظل سبحان خواندندی	همش محمود سلطان خواندندی
سوی سنجان یکی شاه است درهند	چو شد معلوم بعد از سالها چند
که فرمان شد چنین از شاه فیروز	الف خان وزیری گفت یکروز
رود تا ملک زو آرد بدست آن	ابا لشکر بزودی سوی سنجان
عقاب خویش را پرواز داده	همه لشکر در آندم ساز کرده
سوی سنجان آبادان رسیده (۲)	الفخان چون سپد آنجا کشیده

(۱) چپانیر یا چانپانیر بقول مرآت سکندری و طبقات اکبری و تاریخ فرشته در ۲ ذیقعدة سال ۸۸۹ هجری (۸۵۴ م) بدست سلطان محمود مفتوح و محمد آباد نامیده شد. جمعی کثیر از نفوس این شهر بدست مسلمین مقتول و عده فرار و بقیه اسلام آوردند.

(۲) واقعه سال ۸۹۵ هجری (۸۵۹ م) است هنگامیکه سلطان محمود برای سرکوبی بهادرخان کیلانی که نزدیک رتناگیری جنوب بمبئی براهنی و قاچاق مشغول بود نیروئی قوی از راه دریا و هم خشکی اعزام داشت. الفخان سپهدار لشکر اسلام سنجان و سایر شهرهای سر راه را فتح و تا باسین ۲۵ میلی شمال جزیره بمبئی رسید.

خبر شد زان سپه با رای هندو
گزیده از دوا سبه سی هزارش
از این اخبار راجه گشت مد هوش
همانکه خواند جمله موبدان را
بدیشان گفت آن رای نکو کار
نیا گانم شما را بر گزیده است
در این کارم کمر بندید یکسر
گر احسان نیاکان بر شمارید
پس آنکه داد پاسخ موبد پیر
ز ما خود هر یکی تازنده باشیم
ز ما يك کس نفر خود بر نگرود
در آن ایام در خور مرد بهدین
شمر کرده ز بهدینان یکسر
یکایک چون بر اسبان زین نهادند

که آورده بسا لشکر ز هر سو
همه گرد نبرد و نامدارش
دگر ساعت بیامد باز در هوش
همه بهدینان و هر بدان را
چه تدبیر است یاران وفادار
بکارتان همه نیکی گزیده است
بجنگ اندر شما باشید رهبر
سر از شکرانه بیرون بر میارید
از این لشکر مشوای رای دلگیر
ز دشمن صد هزاران سر بپاشیم
اگر سنگ آسیا بر سر بگردد
بدند آنجا جوان و پیر چندین
هزار و چهار صد آمد بدفتر
زده کوس آن سواران ایستادند

جنگ الفخان با رای هند و گریختن او

از زخم اردشیر

در آن آورد گد بهدین سراسر
وز آنجا چون الفخان با سواران
ز بهر جنگ زین کردند اسبان
سپه داران سپه را ساز کرده
ز دور و به شده چندان بکشته
نه پیر لهن بدیده کس ز لشکر

کشیده صف براهه در برابر
زره پوشید و آمد سوی میدان
زمین از جنگ تنگ آمد زبیلان
سلاح رزم هر جا باز کرده
برزم از کشته شده جای پشته
همه کشته شده در جنگ پیر

بیاران گفت آن بهدین دیندار
 ز لشکر گاه هندو شد گریزان
 کنون هنگام جنگست ای عزیزان
 اگر ما جمله با جمله بخیزیم
 نخست آمد که از بهدین بمیدان
 هماندم اردشیر نامبردار
 بجست و آمده یکبار در صف
 نخستین تیرباران گشت هر جا
 شده پوشیده چشم مهر از گرد
 از آن نیزه وران و گرز داران
 زمین و آسمان شد تیره و تار
 زمین شد آهنین از نعل اسبان
 سه روز و شب بدینسان بود پیکار
 گریزان شد الفغان در شب تار
 شده لشکر همه افتان و خیزان
 بچنگ اندر بسا دشمن فتاده
 همه پرده سر او بنگه و بار

نبینم پیش و پس از هند کس یار
 بجز بهدین نمانده کس بمیدان
 نباید رفت در صف همچو شیران
 بتیغ و تیر ز اعدا خون بریزیم
 که نامش اردشیر آمد در اینان
 بمیدان تاخت اسب تیز رفتار
 گرفته آهنین يك نیزه در کف
 دریده شد سلیح بر مرد هیجا
 فتاده هر طرف خود مرد بر مرد
 کسی کم ماند آخر از هزاران
 شده چون لاله خاك از خون سالار
 بهر سو غرقه خون تاساق مردان
 که دست و پای مردان گشت بیکار
 فرامش کرد از بنگاه هنجار
 ز پیش اردشیر آمد گریزان
 بغیروزی سرانجام ایستاده
 بدست اردشیر آمد بیکبار

نظم قصه سنجان در روز خرداد و فروردین ماه سال ۹۶۹ یزد گردی تمام شده
 شاعر در ذکر نام خود وجد خویش و تاریخ نظم کتاب میگوید :

من آن مسکین که بهمن هست نامم
 دگر میدان که بابم کیقباد است
 پدر بودش که هرمزد یار دستور
 لقب سنجانش دانی تو ای یار
 از آن دانش لقب سنجانه بوده است
 بنوساری بود رخت و مقامم
 دلش در یاد ایران شاه شاد است
 مقامش در کروثمان بود پر نور
 بهر دانش شده سنجیده در کار
 که او در کار دین حکمت نموده است

دگر دستور دین نامش نهادند
و ثاقی بود در نوساری او را
نه و شصت است و نهصدیزدجردی
بفروردین مه و در روز خرداد
من این قصه نوشتم کردم اتمام

بهر جا راه دین از وی گشادند
دو صد سال است اگر بشماری او را
سنه کاین قصه شد خامه نوردی
شد این ابیات آخر از ره داد
ز ایزد داد خود جستم سرانجام

فرزانه بهمنیار

فرزانه ابوالحسن بهمنیار پور مرزبان ، ابوالحسن کنیت اوست . و او را کیا رئیس نیز میگویند از دانشمندان متبحر زرتشتی و بهترین تلمیذ فیلسوف و پزشک نامی شیخالرئیس ابوعلی بن سیناست . فرزانه بهمنیار در فلسفه و ریاضی و علوم متداوله عصر دستی بسزا داشته و صاحب تالیفات چندی است بعربی و بسیاری از گفتار استاد خود را هم تحریر نموده از آنجمله است التعليقات که در هیئت اول اسم او آمده بدینطریق « فهرست کتاب التعليقات عن الشيخ الحكيم ابي نصر الفارابي والشيخ الرئيس ابي علي بن سينا رواية بهمنيار » (۱)

المباحثات ابن سینا که پاسخ پرسشهای کتبی شاگردان او یا جویندگان است در مباحثه پنجم آن آمده «الخادم بهمنيار المرزبان خادم مولانا الرئيس السيد الاوحد الاجل شرف الملك فخر الكفاة اطال الله بقاءه و ادام رفعتہ» و در مباحثه ششم آمده :

« وجدت بخط بهمنيار في اول رقعته تشتمل على مسائل ... » (۲)

کتاب التحصيلات از تالیفات اوست و فرزانه بهمنیار آنرا به پیروی ترتیبات

(۱) مراجعه شود بفهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا تألیف یحیی مهدوی

حکمت علایی استاد خویش تدوین نموده است . تألیف دیگر او رساله فی مراتب الموجودات است .

فهرست لیدن رساله علم مابعدالطبیعة در ۱۲ فصل را بفرزانه بهمنیار نسبت داده است و آن مکتوباتی است از الهیات شفاعین عبارات شیخ الرئیس با کمی تغییرات در بعضی نقاط . (۱) ولی این رساله از او نیست و معلوم نیست بچه علت و روی چه مأخذی باو نسبت داده شده است .

المفارقات والنفوس - انتساب آن به بهمنیار مورد شك است ولی آثار فکری او در بعضی از آنها هوای دست رساله فی اثبات العقول الفعالة والدلالة علی عددها و اثبات النفوس السماویة .

کتاب الزینته فی المنطق .

کتاب البهجة والسعادة .

کتاب فی الموسیقی .

منتخباتی از مراسلات بهمنیار با استادش در کتابخانه های لیدن و بودلیان و آمبروزیان موجود است .

در ذیل کتاب المباحثات ابن سینا که در دارالکتب المصریة ضبط است دو نامه از ابوعلی سینا نقل شده که در آنها مخاطب خود را الشیخ الفاضل خوانده است . در نامه نخستین از اینکه مخاطب وی سئوالاتی برای وی فرستاده بود اظهار رضایت کرده و او را از اینکه در تحصیل دانش و فلسفه سعی و مجاهدت دارد ستوده است تا آنجائیکه ابن سینا اشاره میفرماید :

« کسی را یارای درك و اطلاع بر حقایق کتاب الاشارات والتنبیها ت نیست مگر او و ابو منصور رزیه » .

بقول آقای دکتر ذبیح الله صفا این کلمه او که پیش از نام ابو منصور رزیه قرار گرفته با اظهار خشنودی ابوعلی سینا از اینکه او از تمرینات و ممارست در کار

علم باز ننشسته ظاهراً جز بهمنیار کسی دیگر نیست این نکته را بویژه تأثیر و دخالت این دوشاگرد در پدید آمدن کتاب المباحثات تأیید مینماید و گویا بی مناسبت نبود که این دو نامه را بعداً وقتی المباحثات ابوعلی سینا را از مجموعه جوابهای شیخ بر سؤالات این دوشاگرد و بعضی سؤالات دیگر ترتیب میدادند در اینجا گنجانیده‌اند. (۱)

فرزانه بهمنیار در سال ۴۵۸ هجری قمری (۱۰۶۶م) در گذشت .

دستور جاماسب آسا

دستور جاماسب آسا پور پور برزو پور فریدون پور سوخلا پور چندا پور کدوا پور هوشنگ پور شاپور پور چنا پور رانا پور کامدین پور موبد پور کامدین پور زرتشت پور موبد سر سلسله دستوران دانشمندی است که بنام جاماسب آسا معروف و صاحب تألیفات مهم می باشند. این دستور دانشمند اول شخصی است که در سال ۵۱۱ یزد گردی (۱۱۴۲ م) از سنجان بنوساری رهسپار و در آن شهر رحل اقامت افکند. مردی پارسا و پرهیزگار بود. اشعار فارسی زیادی از خود بیادگار گذاشته است. این چند بیت از یکی از مناجات مطول اوست (۱)

الهی سینه ام را پر صفا کن	بروی دل در تصدیق واکن
الهی منطقم را نوشزائی	ببخشی و کنی مطلب روائی
الهی دیده نور یقینی	کرامت کن باین جويا زدینی
که تادین بهی را به شناسد	ز گمراهی و دروندی هراسد
الهی بنده مسکین و ریشم	همیشه منفعل از کار خویشم
همه کار مرا پر کرفه سازی	که در دارین یابم سرفرازی
ز نور خود بکن روشن ضمیرم	خرد را ساز هر جا دستگیرم
ز آغاز وجودم تا بانجام	همه احوال را کن خوب فرجام

(۱) بسفینه شماره E40 در کتابخانه مهرجی رانا بنوساری هند مراجعه شود.

نگم بانم بکن امشاسپندان که باشم روز و شب شادان و خندان
سپس از کلیه امشاسپندان و ایزدان استغاثه نموده و بدینطور پایان می-

رسد .

توای دادار هستی بخش عالم	بیخشا از سر رحمت بحالم
قلم درکش بعصیانم الهی	که هستم بنده ات خواهی نخواهی
هر آنکو این مناجاتم شب و روز	بخواند از سر پاکی و از سوز
در این گیتی مرادش حاصل آید	بمینو حرمت و قدرش فزاید

دستور جاماسب ولایتی

دستور جاماسب ولایتی پور دستور حکیم دستور دانشمند ایران و درپهلوی و اوستا استاد و ستاره شناس و منجم ماهر بود . در سال ۱۰۹۱ یزد گردی از ایران زمین بسوی هندوستان رهسپار و در سورت اقامت گزید . در اصلاح اشتباهات دینی و مراسم مذهبی پارسیان هند و تعلیم و تربیت موبدان آنجا در علوم دینی و سنن مذهبی و اوستا و پهلوی سعی بلیغ نمود .

دستور جاماسب استاد دستورداراب معروف است که انکتیل دوپرون فرانسوی اوستا از او فرا گرفت و بفرانسه ترجمه و در جهان باختر نشر نمود و موجدرشته ایرانشناسی گردید . انکتیل راجع بدستور جاماسب و فعالیت او و وقایع آن دوره و اختلافات بین پارسیان مینویسد : « تقریباً ۴۶ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت . دستور نامبرده دراتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام دو فرقه شده بودند ابراز مساعی نمود . فرقه معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی بر خلاف آن . دستور جاماسب برسم کرمان زمین باعقیده اخیر موافق بود . اگر این دستور دانشمند مشقت سفر هند را متحمل نگشته و موافقت خویش را بر خلاف عقیده فرقه اول ظاهر ننموده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت .

» دستور جاماسب وندیدادهائی را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول

بود امتحان نمود . تفسیرهای آنرا مطول دید . در چندین جا اشتباه یا تکرار داشت دید چهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تعلیم چند نفر موبد بکوشید . موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروج انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت و زند و پهلوی بایشان پیاموخت . دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفت‌های شدید خسته گردیده بکرمان مراجعت نمود .»

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل دستور جاماسب ولایتی در ۲۶ نوامبر سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ ی) وارد بندر سورت گردید . هنگام ورود متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان هند و ایران یکماه تفاوت موجود است . از اظهار این اختلاف لب فرو بست زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بـواسطه تعصبات نادانان کار بجدال کشیده بود . تجربیات گذشته ، جهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات و سنن مذهبی را بوی ثابت کرده بود بنابراین برای اصلاح حال سه نفر موبد با هوش را از شهرهای مختلف برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها ابراز فعالیت نمود . دستور داراب پور هیربد کومانا دادا دارو ساکن سورت . دستور جاماسب جاماسب آسا ساکن نوساری و دستور دیگری ساکن بروج که با احتمال قوی بایستی دستور فریدون پدر دستور کامدین باشد از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن یاد گرفتند . در همان سال مانکجی ایدلجی که دلال ارمنیها بود بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب ولایتی تقویم ایرانی یعنی روز و ماه قدیمی را اتخاذ کرد که یکماه جلوتر از تقویم شاهنشاهی است . اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد و سالیان دراز ادامه داشت .

دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود را درهند بجا گذاشت و آن عبارتست از يك نسخه درست و نندیدار با تفسیر پهلوی آن و يك کتاب یسنا

ویسپرد ویک ترجمه و جر کرد دینی ونیرنگستان . ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و باجملات زند مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد .

دستور جاماسب دریک نسخه خطی اوستائی بخط خویش که بنشانی (M50) محفوظ در کتابخانه Staatsbibliothek مونیخ محفوظ است نسب خود را چنین شرح داده است فرج پد بدرود و شادی و رامشنی اندر روز فرخ رام ایزد و ماه مبارک فروردین موافق رواج ایرانیان و سال ۱۰۹۳ یزدجرد شهریاران من دین بنده جاماسب دستور حکیم دستور اردشیر دستور نوشیروان دستور زرتشت دستور جاماسب دستور شاپور دستور بخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دارالعباده یزد و چون موبدان و بهدینان ولایت هندوستان بعض پرسشات دینی نوشته در ولایت ایران فرستاده بودند و جواب خواسته بودند و هوم نیز طلب نموده بودند باورس قدیم و انجمن ولایت (۱) بنا بر مصلحت این دین بنده را با جواب پرسشات و هوم و ورس روانه کشور هندوان کردند و بعد از زحمت بسیار و تصدیع پیشمار در روز مبارک خورشید ماه مبارک مهر و سال بر یک هزار و نود ویک یزدجردی وارد بندر منبهی (بمبئی) گردید و چون اوصاف حمیده و بزرگواری موبد رستم جیوین بهشتی روان موبد مانک جیو در عالم منتشر بود این دین بنده آرزوی ملاقات آن بزرگوار دین مازدیسنی داشت و در ورود این دین بنده استماع شد که آن بهشتی روان در روز سروش ایزد و ماه و همن و سال بر یک هزار و هشتاد و نه یزدجردی بر حمت ایزدی پیوسته بود هر چند داد حق است اما این دین بنده بسیار مکدر گردید که بدیدار مشرف نشد چرا که بزرگ دین بود و در هر نیکنامی آراسته و بعد از چند یوم که وارد بندر مبارک سورت گردیدم تمامی موبدان و بهدینان آنچه لازمه محبت و مهر بانی بود در باره این دین بنده نمودند خصوصاً بزرگ زادگان دین یزدانی موبد فرامر جیو موبد بهمن جیو و موبد نوروز جیو ابناء بهشتی روان موبد رستم جیو و چون قریب مدت یک هزار و یک سال بود که تمامی این جماعت موبدان و بهدینان از ولایت ایران بکشور هندوان آمده بودند و کتاب

(۱) مراد از ولایت وطن و میهن میباشد .

فره‌ورهرام یشت وهوم و ورس قدیم نداشتند این بنده دین يك جلد کتاب فره‌ورهرام
 یشت بخط زنداوستا نوشته باورس وهوم بسرکار آن بزرگزادگان دین سپرد که
 هر گاه عزیزی آن کتاب را بخواند وهوم و ورس را کار فرماید انوشه بروان موبد
 رستم جیو برساندو این بنده را نیز یاد کند و در روز مبارک آبان و ماه فرخ آبان
 وسال بریکهزار و نود و دو از بندر مبارک سورت روانه ولایت (ایران) گردید و در
 بندر منبهی (بمبئی) تباهی ماند مخدوم زاده ارجمند موبد بهمن جیو ابن فردوس
 برین آشیان موبد رستم جیو در همان روز داخل بندر مزبور گردید تکلیف نمود
 که کتاب فره‌ورهرام یشت از خط زند بخط فارسی آورد هر چند بسیار مشکل بود
 لهذا از حکم آن ارجمند تجاوز نتوانست کرد نوشته شد امید و استدعا دارد که
 اگر غلطی یا سهوی شده درست نمایند و از شکستگی خط معافی فرمایند چرا که
 این دین بنده هرگز کتابت نکرده بودم و دیگر اینکه تفسیر قریب هم بود و مدت
 پنجمه در بندر مزبور ماندیم تمامی موبد و بهدینان بندر مزبور آنچه لازمه برداشت
 و محبت بود نمودند خصوصاً بهدین جی جی بای مودی ابن بهشتی روان جمشید
 جیو و در روز فرخ اشتاد ایزد و ماه مبارک فروردین و سال بریکهزار و نود و سه در
 جهاز سوار شده روانه ولایت گردید و این دین بنده را سه فرزند بود بخدا سپرده
 از ولایت برآمد دو پسر جمشید نام بسن چهارده سال کیخسرو نام بسن هشت سال
 و يك دختر نام ماه پری بانو بسن یازده سال مراد این نام نوشتن این بود که اگر
 وقتی از اوقات یکی را نصیب به که بر ملازمت سراسر سعادت بزرگان دین برسند
 بر صاحبان مفهوم باشند یا اینکه اگر وقتی از اوقات عریضه بخدمت خدایان بنویسند
 شناسا باشند و دیگر آنکه از دعای خیر فراموش نباشند باقی یزدان و امشاسفندان
 کام باد فانی دیگران.

ارباب جمشید جمشیدیان

ارباب جمشید جمشیدیان پور بهمن بازرگان دانشمند و خیرخواه و دین دوست و جماعت پرست زرتشتی یزد است که در تهران میزیست . در دوره ای که زرتشتیان بینام و نشان بودند بنگاه جمشیدیان را که بر راستی بزرگترین بنگاه بازرگانی بلکه بانکی ایران بود در تهران بنیاد نهاد و با پیروی راستی و درستی بتدریج توسعه یافت و شعبات آن در غالب شهرهای مهم ایران دایر گشت . شماره فراوانی از زرتشتیان در دستگاه او بکار گماشته شدند .

ارباب جمشید بین رجال کشور و مقامات دولتی معروف و نفوذ کلام داشت . در رفع مظالم زرتشتیان و کمک بآنها سعی بلیغ مینمود . خانه اش مهمانخانه بزرگی بود و روزانه بیش از صد نفر بر سفره او حاضر بودند و شبی بروز نمیرسید اگر یکی از اعیان بر سفره خوان او حاضر نمیبود . ملجاء بیچارگان و بینوایان و در رفع پریشان حالی آنها جد و جهد ابراز میداشت .

شهرت جوانمردی و داد و دهش او سراسر ایران را فرا گرفته حتی کاروانهایی که حامل بار و بنه او بودند از دستبرد راهزنان در امان میبودند . چه که آنان نیز از خوان نعمت او مستفیض و دزدیدن کالایش را ناجوانمردی میدانستند . بنگاه بازرگانی او در اواخر عمرش بواسطه توطئه معاندین و حاسدین و رقابت و فشار بانك دولتی روس و انگلیس چنانکه خواهیم دید بسته شد . اما شهرت و عزت و

احترامش مانند همیشه بر جای بود و همه کس از غنی و فقیر و توانا و ناتوان او را با دیده احترام مینگریستند .

ارباب جمشید در ۱۱ سالگی باتفاق ارباب رستم دینیار و فریدون جم در اداره ارباب رستم مهر در بروجرد بکار مشغول شد . در آن زمان یکنفر زرتشتی بنام عادل شاه در بروجرد سکنی داشت و بسیار نیرومند بود چنانکه استخوان گوسفند را با انگشتان خود میشکست و در آن شهر بکار قصابی اشتغال داشت و جمشید را که جوانی نیکو خصلت بود بسیار دوست میداشت .

ارباب جمشید پس از آنکه در کار بازرگانی ورزیده شد در حدود سال ۱۲۷۰ خورشیدی در تهران ویزد اداره باز کرد و مستقلاً بیازرگانی پرداخت . کم کم کارش بالا گرفت و در شهرهای قم ، کاشان ، اصفهان ، شیراز ، بندرعباس ، کرمان ، سیرجان ، بم ، همدان و رشت شعبه باز کرد . عزیزالله نامی پیشکار بانک روس نسبت به ارباب ارادت داشت و با سفارش او بانک روس معادل یک میلیون تومان به ارباب اعتبار داد .

ارباب جمشید در کار بازرگانی خویش اسلوب و روش جدید اختیار کرد . دفاتر حساب بوسیله مرحوم منشی باشی که رئیس دایره حسابداری او بود تهیه گردید .

ارباب در آباد کردن زمین بنا بر تعلیمات حضرت زرتشت همت مینمود . جمشید آباد و امیرآباد را در حوالی تهران بوجود آورد . املاک و مزارع بسیاری را از جمله پارک اتابک که اینک سفارتخانه روس میباشد دارا بود . با کارمندان خویش مانند یک پدر مهربان رفتار میکرد . در موسم گرما آنها را با کالسکه خویش بشمیران و جمشیدآباد میفرستاد و صبح باز اداره برمیگرداند .

ارباب جمشید برای سرگرمی کارمندان و مهمانان خویش یک ارکستر مخصوص نیز استخدام کرده بود . نهار و شام کلیه کارمندان را ارباب بوسیله آشپز مخصوص خویش تهیه میدید . در عهدیکه اربابان دیگر از کارمندان خود چون غلام

وزر خرید کار می‌گرفتند و آنها را بچوب و فلک می‌بستند ، ارباب جمشید منتهای مردمی و مهربانی را حق مستخدمین خود بجای می‌آورد.

میرزا کیخسرو شاهرخ که از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی در دبستان کرمان آموزگار بود استعفا کرد و بتهران عزیمت نمود و در اداره ارباب جمشید بسمت دبیری مشغول کار شد . در آن زمان آقای فروغی در دبستان آموزگار بود و با میرزا کیخسرو معاشر و مأنوس و او را بتألیف آئینه آئین مزدیسنی و فروغ مزدیسنی تشویق نمود و بخرج ارباب جمشید چاپ گردید .

کلیه رجال کشور بویژه فرمانداران یزد و کرمان همیشه از ارباب جمشید پول قرض می‌کردند و چون مدیون او بودند برعایت حال زرتشتیان آنسامان اهتمام می‌ورزیدند .

ارباب جمشید يك قافله شتر داشت که همیشه برنج و ماهی خشك بتهران وارد می‌کرد و غالب آن بمصرف ارمغان رجال و اشراف کشور میرسید و همچنین در نزدیکیهای عید حلویات یزد را وارد و بعنوان تحفه بمنازل بزرگان می‌فرستاد و آنرا در تهران مشهور ساخت . کلیه زرتشتیان مقیم تهـران باتفاق بسیاری از مسلمانان در روز نوروز مهمان ارباب جمشید بودند .

ارباب جمشید از بینوایان و فقیران کشور نیز غافل نبود . از آنها دلجوئی می‌کرد و مهربانی مینمود . هفته‌ای یکروز یا در منزل یا در بازار در حدود چهارصد پانصد نفر بینوایان بردیف مینشستند و ارباب بادست خود بهریکی نیم یا يك ریال آنروزی بخشش میداد که بحساب امروز بیش از بیست ریال ارزش داشت . داد و دهش ارباب جمشید بشمار نمی‌آید و همه را براه خدا و انسانیت و مردمی میبخشید نه برای نام یا شهرت . فقط خیریه‌ای که از او بیادگار مانده است دخمه‌چم در یزد و دبستان جم در تهران میباشد که سالها پیش از ورود ارباب کیخسرو بتهران بملت واگذار نموده بود.

اردشیر نامی یکی از مدیران اداره ارباب جمشید در اصفهان غفلتاً یکنفر را

باتفنگ بقتل میرساند . ارباب پس از مخارج بیشمار او را از اعدام و زندان نجات میدهد .

وقتی که مظفرالدینشاه در سال ۱۳۲۴ هـ ق فرمان مشروطیت را اعطا نمود ، ارباب جمشید با صرف هزینه هنگفتی و با ملاقات علما و نویسندگان قانون اساسی و دلجوئی از آنان يك کرسی را در مجلس مخصوص وکیل زرتشتیان قرارداد و خود در دوره اول بنماینده گی جماعت در مجلس انتخاب گردید . در دوره دوم بواسطه ضعف مزاج و کار زیاد بازرگانی میرزا کیخسرو شاهرخ را که دبیر خود او بود و بعدها بارباب کیخسرو مشهور گشت برای کرسی وکالت نامزد ساخت و جماعت هم بتأسی او وی را (ارباب کیخسرو) بوکالت در مجلس انتخاب نمودند . بنا بقول آقای اردشیر پاریسی چون ارباب کیخسرو بنماینده گی جماعت در مجلس انتخاب شد ، ارباب جمشید برای حفظ مقام و شأن او يك خانه در تهران از آقای رستم ماونداد میخرد و بنام ارباب کیخسرو قبالة مینماید تا منزل شخصی و مستقل از خود داشته باشد .

در حین اوج شهرت ارباب جمشید تجارتخانه های معتبر دیگر زرتشتی نیز در سراسر ایران بکار مشغول بودند . از آنانند تجارتخانه ارباب کیخسرو رستم کرمانی ارباب شهریار ساسانی ، ارباب بهمن بهرام که چاپارخانه دولتی را در دست داشت ، تجارتخانه جهانیان ، تجارتخانه فرامرزیان .

این تجارتخانه ها با شعبات تجارتخانه ارباب جمشید بداد و ستدمشغول و بروات را برای پرداخت بشعبات ارباب جمشید حواله میدادند . .

در موقع بحران تجارتی که بانك روس و انگلیس برای انحلال تجارتخانه های زرتشتیان رقیب سرسخت خود دست بفعالیّت زدند و اغتشاش تهران در دوره فطرت و بسته شدن بازار بواسطه حملات سربازان سیلاخوری محمد علی میرزا ، تجارتخانه های نامبرده یکی بعد از دیگری ورشکست شدند اما قبل از آنکه اداره خود را ببندند و برای نجات دست و پائی میزدند هر يك مبالغ مهمی بالغ بر چندین صد هزار تومان

برات بعهده شعبات تجارتخانه ارباب جمشید حواله دادند که پرداخته شد . بدین وسیله سرمایه نقدی ارباب جمشید بوسیله تجارتخانه‌های ورشکست شده زرتشتیان بسوخت افتاد . آنگاه بانک روس که بمیل خاطر خود و از روی نقشه معینی دو میلیون تومان بارباب اعتبار داده بود برای وصول طلب خود فشار وارد آورد و تجارتخانه ارباب را مهر و موم ساخت و املاك و ضیاع او را بقیمت ناچیز همه طلبکاران بردند و پارك اتابك رانیز بانک مالك گشت . مطالبات ارباب جمشید از مردم بیش از بدهی‌هایش بود و چون غالب رجال و اشراف مدیون او بودند در آن هنگامه از پرداختن بدهی‌های خود سر باز زدند .

اطلاعات هفتگی شماره (۵۰۵) مورخه ۲۳ فروردین ۱۳۲۰ خورشیدی دراین مورد چنین مینویسد :

رقابت بانک روس و تجارتخانه ارباب جمشید:

« قضیه صاحب جمع شدن بانک یکی از مقاصد دیرین بانک شاهنشاهی بود بانک مزبور که از زمان ناصرالدینشاه طبق فرمان معینی تاسیس شد و امتیاز چاپ کردن اسکناس را هم دریافت کرد میخواست نسبت بامور مالی دولت نیز صاحب جمع شود و با آنکه تاحدود ناقصی هم بمقصود خود نایل شد . اما در سلطنت مظفرالدینشاه تا سالهای اول مشروطیت بکمال منظور خود نرسید . زیرا در برابر بانک شاهنشاهی بانک استقراضی روس قرار داشت و هر يك قدمی که بانک مزبور پیشرفت مینمود حریفش نیز میخواست همانقدر پیشرفت کند .

از طرفی مقابل آن دو بانک خارجی یکعده از بانکها و صرافخانه‌های معتبر داخلی دست بکار بودند مانند تجارتخانه ارباب جمشید و تجارتخانه جهانیان و چندین تجارتخانه زرتشتی و مسلمان دیگر که میان رجال و اعیان وزمامداران نفوذ بسیار داشتند و مردم ایران هم که از قدیمترین عهدهای تاریخی دارای تعصبات شدید ملی و قومی بوده‌اند از روی عمد و با ابرام و اصرار تمام از تجارتخانه‌های مزبور هواخواهی مینمودند و میکوشیدند همواره معاملات خود را توسط آنها انجام دهند و

پول و اندوخته خود را با آنها سپارند و این وضع در اوایل مشروطیت شدت یافت بویژه که تجار ایرانی نسبت بمقاصدملی و برای برقراری مشروطیت و در راه حفظ منافع میهن بیدریغ کمک میکردند و آزادیخواهان را با اعانات مالی خود تأیید مینمودند و این روش روز بروز محبوبیت آنانرا افزونتر و دایره اعتبارات و معاملات ایشانرا وسیع تر میساخت تا که بجائی رسید که هر دو بانک انگلیسی و روسی بتنگ آمدند و مقامات سیاسی دولتین در تهران با آنها همدست شدند و با مداخلات علنی و نامشروع خود جبراً و عنفاً اسباب توقف و ورشکستگی آنانرا فراهم آوردند. از آنجمله سفارت روس تزاری بعنوان مطالبات بانک روس در جلو تجارتخانه ارباب جمشید قزاق گماشت و علناً پیغام داد که هر گاه جمشید خود را وابستہ تحت الحمايه ما معرفی نماید اعتبارات وی را محافظت خواهیم کرد و گسرنه نابود خواهد گشت. اما بازرگانان متعصب و میهن پرست مزبور بهیچ روی شرایط بیگانگان را نپذیرفتند.

ورشکستگی چهل تجارتخانه بزرگ

« دولت ایران هم بعلت بودن رژیم نحس کاپیتولاسیون و بعلت ضعف وزبونی نتوانست از آن رادمردان حمایت مؤثری بنماید، تا عاقبت از پادرافتادند و در یک روز بیش از چهل تجارتخانه و صرافخانه بسیار معتبر ایرانی در تهران ورشکسته شدند و شعبه های آنان در شهرستانها تخته گشت و هزاران خاندان بزرگ و کوچک در مرکز و ولایات که اندوخته های آنان نزد تجارتخانه های مزبور بود بخاک راه نشستند و آن وقایع مهیب در روحیه ایرانیان و در غرور ملی ایشان تأثیرات عمیق کرد.

بالجمله بعد از سقوط تجارتخانه های ایرانی بانک شاهنشاهی بیش از پیش کارش توسعه یافت و این توسعه هنگامی کامل شد که مستشاران بلژیکی بجای مستر شوستر و مستشاران امریکائی بزماداری مالیه ایران رسیدند ...»

باز اطلاعات هفتگی شماره (۹۵۴) مورخه ۱۷ دیماه ۱۳۳۸ خورشیدی در

همین مورد مینویسد :

« در سال ۱۲۷۳ شمسی هجری بانکی بنام بانک جمشیدیان توسط ارباب جمشید زرتشتی و دیگری بانکجهانیان در سال ۱۲۷۹ بوجود آمدند که هر کدام نسبت بزمان خود اهمیت فراوانی کسب کردند . بانک اخیر مرکز شیراز بود و در تهران و شهرها و بنادر جنوب نیز شعبات متعددی بوجود آورده بود . متأسفانه این دو بانک نیز نتوانستند تاب رقابت بانکهای انگلیس و روس را بیاورند و ورشکست شدند .»

روزنامه تربیت شماره (۴۱۷) مورخه ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ هـ در تعریف ارباب جمشید و دلجوئی اواز علما چنین مینویسد :

« در نمره ۴۱۵ تربیت مختصری از پارسیان هندوستان نوشتیم و بنا بروایع و اتفاقات تازه سزاوار و مناسب است که چند سطری هم از فارسیان ایران بنویسیم مزایای این همشهریان راست گفتار درست کردار ما بسیار و چنان روشن و آشکار است که گویا هیچکس منکر آن نباشد ... حسن سلوک و میل و اقبال و اظهار یگانگی فارسیان با عموم مسلمانان و همراهی ایشان در هر مورد و مقام نیز چیز است که خاص و عام هر روز دیده و می بینند چنانکه در همین اواخر یعنی روز ۱۵ شعبان که عید ولادت حضرت حجة الله صاحب عز و الزمان بود جناب فخرامت نصاب ارباب جمشید از تجار محترم فارسی که اعمال خیریه و خدمات عمده او باهالی این مملکت بیش از آنست که بشماره آید با جماعتی از زردشتیان از طرف عموم پارسیان به - مبارکباد عید سعید بمحضر حجج اسلامیه مشرف شده و میرزا کیومرث وفادار پیشکار اردشیر جی صاحب که بسرپرستی طایفه مامور است عرضحالی مشتمل بر تبریک معروض داشت و جماعت مورد مراحم کامله پیشوایان معظم ما گردیدند و مجالس و مخالصتها و صحبتهای دیگر نیز داریم که اگر بشرح جمله پردازیم مقاله زیاده از گنجایش این اوراق طولانی میشود .

مقصود اینکه چون در این دوره جدید رعیت پروری و عدالت گستری

اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه عادل باذل مظفرالدینشاه خلدالمملکه بتصویب و تصدیق علمای اعلام و بزرگان با احتشام جناب ارباب جمشیدنماینده ووکیل کل پارسیان ایران گردیده امیدواریم خیر خواهی ووطن پرستی این مرد خیر آگاه سبب ارتباط تازه پارسیان هندوستان با اهالی ایران شود و حالا که اسباب امنیت و اطمینان فراهم میآید همت و غیرت آن نیکمردان کمک کارهای بزرگ شود و از اعمال مهمه آنچه را ما خود نمیتوانیم دست تنها انجام دهیم یاری و همراهی آن همشهریان قدیم صورت داده آبادیها کنیم و آرایشها و پیرایشها و نمایشها دامن جلال گذشته را دوباره بدست آریم و لایق قابل را مهمل و معطل نگذاریم. خوبیا و برتری های جناب ارباب جمشید دام مجده را خصوصاً و کلیه پارسیان را عموماً همه کس میداند لذا بشرح و تفصیل آن نپرداختیم و لایحه را مختصر ساختیم.

مجله اندیشه ما در شماره ۳ مورخه اسفند ۱۳۲۴ خورشیدی زندگانی ارباب جمشید را چنین شرح میدهد:

« اگر در سراسر آسمان زندگانی ارباب جمشید جز ستاره پرفروغ سخاوت مندی، نقطه دیگری پرتو افشانی نمیکرد، باز نسل جوان امروز وظیفه دار بود که از آن رادمرد بنیکی و احترام یاد کند، چه خوان کرم او چنان بیدریغ بر هر دوست و نا آشنا گسترده بود که صیت شهرتش در دوران حیات در بیشتر نقاط پیچیده و همه آشنایان بزرگیش معترف بودند، چه رسد باینکه جز این درخشندگی کوششهای فنا ناپذیری که ارباب جمشید در راه بزرگی و سروری همگروه نموده است نام او را چون ستارگان قدر اول در آسمان نیکنامی فروزان ساخته است... برای آنکه آوازه نام و بزرگمنشی ارباب جمشید را خوبتر دریابیم داستانی را که از بسیاری زبانها شنیده ام ذکر مینمایم و براستی اگر بحقیقت هم مقرون نباشد باز میتواند برای روشن ساختن حقیقت زندگانی آن رادمرد نمونه خوبی باشد.

« در سالهای پیش از مشروطیت که راهزنان هر چند روز یکبار قافله را بتاراج

میبردند یکی از سرکردگان راه بندر عباس- یزد ظاهراً بیپروانش سفارش کرده بود که مال التجارهائی را که نام تجارتخانه جمشیدیان بروی آنها نوشته شده مورد دستبرد قرار ندهند. اتفاقاً یکی از راهزنان که گویا یکی دو فقره مال التجاره مزبور را از دست داده بود و شاید میاندیشید که لابد صاحب این امتعه باید مرد پهلوان و زورمندی باشد که باعث هراس سرکرده و صدور این دستور شده است گذرش به تهران افتاده یکسر بطرف تجارتخانه جمشیدیان رفت. چون وارد تجارتخانه شد شخصی را در همان نزدیکی نشسته دید بطرف او رفته سراغ ارباب جمشید را گرفت آن شخص پرسید شما که هستید و با او چکار دارید.

« تازه وارد پاسخ داد که من با خود ارباب کار دارم و دیدار او را طالبم. آن شخص که خود ارباب جمشید بود گفت خودم هستم چه فرمایشی دارید. تازه وارد نگاهی بقیافه متین و آمرانه او انداخته باشگفتی ویاس گفت اگر میدانستم ارباب جمشید تو هستی همه مال التجاره تان را برده بودم. جمشیدیان که لبخندی پر معنی بر دهانش نقش بسته بود دستور داد او را نوازش کرده اطعام کنند. پس از آن نیز مقداری زر و اندرز باو بخشید و بالبخند گفت :

« حالا اگر بخواهی مال التجاره مرا بزنی میتوانی » آنمرد که از سخاوت و بزرگ منشی ارباب مبهوت شده بود گفت : « حالا فهمیدم حالا فهمیدم بزرگی و احترام تو نیست مگر در اثر سخاوت تو .

« باری ارباب جمشید مردی بخشنده و بزرگ منش بود. مردی که تا پایان عمر همه دینار خود را در راه آسایش دیگران و یاری نیازمندان بدون رعایت نژاد مذهب ، جنس می بخشد و شادمان بود که رنج و کار او باعث خوشبختی و نجات دیگران است .

جمشیدیان در طول حیاتش بایبشتر امر اعزمان خود محشور بود و شاید اگر شخصیت آنروز نامبرده نبود رفع بسیاری از معضلات و دشواریهای افراد جامعه زرتشتی ، باموقعیت آنروزی کشور امکان ناپذیر بود .

ارباب جمشید غالباً بارجال و دربار وقت مربوط و طرف معامله بود. چنانچه محاسبه صرف جیب شاه و دربار و مقرری وزراء غالباً بوسیله ارباب جمشید پرداخت میگردد. ارباب جمشید در سال ۱۲۸۲ شمسی از اعلیحضرت شاه وقت لقب رئیس-التجاری گرفت و مدتی نیز بریاست مخزن دولتی (قورخانه وقت) منصوب بود. «یکی از خدمات پرافتخار فراموش نشدنی ارباب جمشید مجاهدتی است که مشارالیه در راه بدست آوردن کرسی نمایندگی در پارلمان ایران برای زرتشتیان مبنول داشت.

در سال ۱۲۸۳ شمسی - ۱۳۲۴ قمری که قانون اساسی کشور نوشته میشد ارباب جمشید که در آن هنگام شهرت کافی و شخصیت مبرزی داشت همه قدرت مادی و معنوی خود را در این راه بکار انداخت. تا سرانجام توانست بکمال احرار و آزادیخواهان يك کرسی برای جامعه زرتشتیان در پارلمان بگنجاند. بیاس اینهمه فداکاری در سال ۱۲۸۴ شمسی زرتشتیان ایران ارباب جمشید را بسمت نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی برگزیدند.

دیگر از اقدامات بزرگ و خیرخواهانه جمشیدیان وقف يك ساختمان در خیابان مسعود سعد برای تأسیس دبستان پسرانه جمشید جم است که هم امروز نیز دبستان پسرانه در آنجا دائر است. «پروفسور جکسن امریکائی در کتاب خویش ایران گذشته و کنونی صفحه ۴۲۶ در مورد ارباب جمشید مینویسد :

«مرد نامی جماعت زرتشتی صرافی توانگری است بنام ارباب جمشید بهمن و میگویند صاحب صدها هزار تومان ثروت است. در دربار سلطنتی ایران صاحب نفوذ و برسمیت شناخته شده است. نزدیکی او با دربار باعث جلوگیری از فشارهایی است که بزرگترتشیان وارد میشود زیرا عرایض و شکایات آنها بنظر شاهنشاه میرسد مقام و شان او بلند و حتی مسلمانانی که زرتشتیان را کافر و نجس میشمارند او را بسیار گرامی و محترم میدارند و بدرستی اوا اعتماد مینمایند. صرافان و بازرگانان

دیگر ایران تا آنجائیکه مطلع بقدر او طرف توجه و اطمینان مردم نیستند .
احتراماتی که باو گذاشته میشود نتیجه راستی و درستی و تعلیم ارشادات (راستی)
اوستا و آئین حضرت زرتشت میباشد که راستی را شالوده مذهب قرار داده هومت
وهوخت وهورشث را موعظه نموده است .»

ناپیر ملک صاحب کتاب «پنج سال دریک شهر ایران» در مورد ارباب چنین
مینویسد :

« یکی از زرتشتیان بسیار توانگر را نام ارباب جمشید و صاحب موقعیت مهمی
است و نفوذش در دربار سلطنتی بیش از پارسیان هند است و بهتر میتواند عمل
دولت را نسبت بهمکیشان خود بر سر رأفت و مرحمت بیاورد . اخیراً فرمانداران
یزد اگر مایل به ادامه فرمانداری خود باشند بایستی نفوذ زرتشتیان را هم بحساب
بیاورند .»

شهرت خیرات و خدمات اجتماعی و کارهای نیک و نفوذ ارباب جمشید در
قلمرو زرتشتیان جهان نیز پیچیده بود . فرزانه نوشیروانجی مانکجی کوپر یکی
از نویسندگان معروف پارسی مقیم لندن و مدیر روزنامه لندن ایندین کرانیکل
London Indian Chronicle و مؤلف کتب بسیاری در مورد فرهنگ مزدیسنا
یکی از تألیفات خود تحت عنوان افکار زرتشت **The Imitation of Zoroaster**
را بیاس خدمات پیریای ارباب جمشید نسبت بجماعت در نوروز سال ۱۹۱۰ میلادی
(۱۲۷۹ یزدگردی) بنام او چاپ و منتشر کرد . در رویه اول کتاب پس از چاپ
عکس ارباب چنین مینویسد :

«جناب آقای ارباب جمشید پاکدامنی و دهشهای شایان توجه و احساسات
جماعت پرستانه که در طی سالیان دراز از شمار ابراز گشته نمونه بارز سنت نیاکان
باستانی است . برای پیشرفت جماعتی که خودتان پیشوای درستکار و معروف آن
میباشید همواره کوششهای بیدریغانه بجا میآوردید . نه تنها بنظر مردم هر طایفه و
نژادی که شمارا دیده اند بسیار محترم و گرامی میباشد بلکه دولتین ایران و روس

نیز شما را با اعطای افتخارات عدیده سرافراز فرموده‌اند .

انتخاب شما بنماینده‌گی زرتشتیان بعضویت دوره اول مجلس عموم همکیشان را در هند شادمان ساخته است . اگر زرتشتیان در راهی که پیش گرفته‌اید شما را پیروی نمایند در پیشرفت و بلندی مقام آنان تردیدی نخواهد بود . محض تقدیر از خدمات شما نسبت به جماعت ونمودن نشاط قلبی ام از شهرتی که نصیب شما گشته این تألیف ناچیز خود را که نمودار تعلیمات بلند اخلاقی کیش ماست بنام نامی شما مرزین مینمایم .»

هیربد برزوجی ایرج جی بجاج صاحب کتاب گجراتی «فرهنگ تواریخ و دین و آئین پارسی» اخباری را که در مورد ارباب جمشید در روزنامه جام جمشید بمبئی چاپ میشده در کتاب خویش جمع نموده است . در صفحه ۳۱ کتاب چنین می نویسد :

« ارباب جمشید مالک ۱۵ یا ۱۶ قریه وزمین و املاک زیاد است . شاه و شاهزادگان و رجال کشور او را بنام ارباب میشناسند . تجارتخانه او بنام جمشیدیان معروفست و در شهرهای مهم ایران شعبه دارد و کار بانکی هم مینماید و صراف عالیرتبه‌ایست . شاه و شاهزادگان و رجال دولت از او پول قرض میکنند . مردم نیز سرمایه خود را در تجارتخانه او بودیعه میسپارند . ۲۷ نفر زرتشتی کارمند اداره مرکزی اوست . خوراک و لباس و منزل نیز بعلاوه حقوق بکارمندان خود میدهد . بنگاه بازرگانی هیچیک از مسلمانان یا اروپائیان در ایران بقدر تجارتخانه جمشیدیان بزرگ نیست . سفرا و نمایندگان انگلیس ، روسیه . ترکیه و امریکا با تجارتخانه جمشیدیان سر و کار دارند نسبت بضعیفان و ینوایان مهربان و خیر خواه است . ینوایان تهران در تابستان بواسطه بی آبی در مضیقه میباشند . ارباب جمشید سالیانه در حدود چهار هزار روپیه آب در آب انبارها پر میکند تا عموم مردم از آن استفاده ببرند . (جام جمشید مورخه ۲۷ اکتوبر ۱۹۰۳)

« ارباب جمشید فضای بزرگی را در تهران مخصوص عبادتخانه ساخته و

مراسم دینی را بوسیله موبد پرهیزگار بجا میآورد . در سال ۱۹۰۳ میلادی مظفرالدینشاه يك طاقعبا وفرمان نشاندرجه يك بوی اعطا نمود و او را بلقب رئیس التجار کل زرتشتیان مملکت محروسه ایران مفتخر ساخت . چنین افتخاری تا کنون بدیگری داده نشده

(جام جمشید ۲۷ ژانویه ۱۹۰۴)

« جمشید آباد دهیست در دو میلی تهران و آباد کرده ارباب جمشید . این ده بسیار باطراوت و زیباست . یکروز مظفرالدینشاه قبل از اعطای فرمان بارباب جمشید برای گردش بآنجامیرود . چون ارباب درباغ حاضر نبود یکی ازکارکنان باغ طبق معمول هنگام ورود شاهنشاه صدتومان پیشکش مینماید . ارباب از اطلاع ورود شاه بیباغ خود را بآنجا میرساند اما شاه بقصر خود مراجعت نموده بود . بنابراین ارباب بدربار میرود و در آنجا بحضور شاه مشرف میگردد . شاه در دربار در حضور کلیه رجال از فعالیت و خدمات اجتماعی ارباب جمشید قدردانی مینماید در آن هنگام ارباب بعرض میرساند که پنج خانواده زرتشتی یزد را برای باغبانی باغات شاه بتهران دعوت نموده است . شاه بار دیگر باتفاق حرم و اندرون خود بجمشید آباد برای گردش میرود .

(جام جمشید ۲۷ ژانویه ۱۹۰۴)

« داد ودهش ارباب جمشید بسیار است وغالباً محرمانه انجام مییابد . چندین آبانبار ساخته است و سالیانه در حدود ۲۲ هزار روپیه هزینه آب پر کردن آنمیگردد .

يك باغ و عمارت بسیار زیبائی را درکاشان ابتیاع و تبدیل بمسافرخانه نموده است . ۵۵۰ نفر در ادارات و باغات و مزارع او مشغول کار میباشند . ارباب جمشید صاحب خصایل بسیار خوبی است ، مهربان ، پرهیزگار ، دیندار ، متبسم و طرفی توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاه است .

(جام جمشید ۱۷ مارس ۱۹۰۴)

جهانگیر مانکجی دهسائی قصیده‌ای بفارسی درمدح ارباب جمشید گفته و
در کتاب گجراتی او ایرانیکا چاپ شده است.

ارباب جمشید پس از پیمودن ۸۲ مرحله از زندگانی شرافتمند و پرافتخار
در ۱۶ دیماه ۱۳۱۱ خورشیدی برابر روز باد و ماه دی ۱۳۰۱ یزد گردی بجهان‌مینو
شتافت . روانش شاد باد .

فرزانه جمشید خسرو

فرزانه جمشید پور خسرو پور داراب شاعر با قریحه دهاتی است . دوران
زندگانی خود را در قریه خرمشاه حومه یزد با سختی و مزدوری و بنائی پایان
رسانیده . چنانکه گوید :

در جهان يك كار آسانی نصیب ما نشد

غیر مزدوری و گلکلی نمیدانم چرا

دهات خرمشاه و اهرستان هنگام حیات او بواسطه بی آبی خشك و مردمانش
دربدر و پریشان روز کار میکردند . شاعر ما قصیده مفصلی سروده که از خرابی
اوضاع مذکوره حکایت مینماید چنانکه :

هر که آب و ملک اهرستان خرید	پول داد و عاقبت خیرش ندید
همچنان مرغی که از دامش پرید	آب اهرستان ندارد اعتبار
هر که باشد در خرمشاه منزلش	آب اهرستان رود بر حاصلش
صد فغان و وای و ویلا بر دلش	آب اهرستان ندارد اعتبار
در خرمشاه خانه ها ویرانه شد	بس دل صاحبان دیوانه شد
مردمان را در غریبی خانه شد	آب اهرستان ندارد اعتبار

محمد تقیخان فرماندار یزد معروف بخان بزرگ در حدود سالهای ۱۱۶۵

هجری (۱۱۲۱ی) بساختن باغ دولت آباد در یزد اقدام نمود . کلیه کارگران آن از زرتشتیان بودند که بواسطه ستم خان بایستی با جبار بی مزد و مفت کار بنمایند یکی از آنها فرزانه جمشید بود و هنگامیکه نصف بیشتر بنای عمارت باغ بآخر رسیده بود ، روزی نزدیک بظهر وقتی که بالای پی بچیدن خشت مشغول بود بجای ورد بنائی فی البدیهه بخواندن غزل زیر میپردازد اتفاقاً در همان آنی که بیت اول را میخواند فرماندار برای معاینه کار در حال عبور از خم کوچه آنرا میشنود همان جا صبر میکند تا شعر تمام میگردد.

استماع غزل مذکور دروی تأثیری بسزا بخشیده حالش را دگرگون میسازد شاعر رادالجوئی کرده وعموم زرتشتیان را آزاد میسازد و فرمان میدهد من بعد هر کس بکار حاضر گردد اجرت روزانه خود را دریافت دارد .
اینست غزل مزبور :

ای که هستی بنده یزدان هم از یزدان بترس
ای که دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس
ای که یزدان را بیگنائی شناسی مـرحبا
حقشناسی پیشه کن از کفر و نشانسان بترس
ای که میترسی ز یزدان و نمیترسی ز کس
زیر دستان را مترسان از زیر دستان بترس
ای که از زور دو بازو غره ای ایمن مباش
روزگارت بفکند از گردش دوران بترس
ای که داری حرص دنیائی مروت پیش گیر
مال دنیا آتش است از آتش سوزان بترس
ای که گوئی لذت شیرینی از دندان خوش است
لذت دندان مجو از کندن دندان بترس

ای که عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم
ظلم بی پایان بود از آه مسکینان بترس
ای که گوئی مال مردم از عسل شیرین تراست
گر عسل شیرین بود از نیش زنبوران بترس
ایکه چون جمشید غم خواری نداری در جهان
هر کجا که میرسی از این بترس و آن بترس
چند بیت از غزلی که حاکیست ازرنجش پدر
ای پدر بر ما تو بیزاری نمیدانم چرا
تند خوئی و دل آزاری نمیدانم چرا
با من مسکین نصیحت میکنی که می مخور
خود همیشه مست و میخواری نمیدانم چرا
باز میپرسی ز من که روزها کار تو چیست
خود نه در کاری نه بیکاری نمیدانم چرا

فرزانه جمشید ولایتی

فرزانه جمشید ولایتی متخلص بنسیمی دانشمند ایران زمین و صاحب طبعی موزون در دانش نجوم و ستاره شناسی و اسطرلاب دستی بسزا داشت . در سال ۱۱۰۴ یزدگردی بقصد مهاجرت بسورت رهسپار و در آنجا بجمشیدولایتی مشهور گشت . در هندوستان مراد از واژه ولایت وطن میباشد و چون جمشید بتازگی از ایران میهن اصلی پارسیان وارد شده مانند مهاجرین زرتشتی قرن بعد که ایرانی نامیده میشدند بولایتی معروف گشت . دستور جاماسب کرمانی هم که ۱۴ سال پیش از او برای تعلیم دین بموبدان پارسی بسورت رفته بود بولایتی نامزد گردید . موقع ورود دستور جاماسب ولایتی بهند مباحثات و مشاجرات جدیدی در مورد تقویم بین زرتشتیان آن سامان برپا گشت (۱) و ورود جمشیدولایتی بسورت که در محاسباب نجومی و تقویم استاد بود برای پارسیان هند نعمت غیر مترقبه بشمار آمد و از او درخواست تردیدی که مورد حقیقت یکماه تفاوت بین تقویم زرتشتیان ایران و هند بواسطه دستور جاماسب در دل آنها راه یافته بود رفع نماید . فرزانه جمشید رأی خود را ظاهر ساخت ولی موبد کاوس پور موبد فریدون که جوانی سرزنده باهوش بود بشاگردی خویش پذیرفت و محاسبات نجومی و فن اسطرلاب را با وی آموخت . موبد کاوس بعدها

(۱) برای اطلاعات کامل در مورد مشاجرات تقویم رجوع شود بشماره های ۱- ۵

مویخت سال یازدهم بمقالات نگارنده .

بکوس منجم معروف و دستوزان دستور گروه قدیمیان گردید . بامحاسبات و مباحثات خویش حقیقت گفتار دستور جاماسب ولایتی را باثبات رسانید.

به‌دین جمشید ولایتی بواسطه تولید اختلافی و بغض شدید بین به‌دینسان در مورد تقویم مغضوب پارسیان هند واقع گردید . در سال ۱۱۰۸ یزدگردی بمبئی رهسپار شد در آنجا نیز بواسطه مخالفت‌های شدید توفیقی بدست نیاورد . « خلقت موالید » اثر طبع اوست و در موضوعات دین، آفرینش، گهنبهارها و احجار کریمه ، حجت میدارد و در حدود دوهزار بیت میباشد و در آدینه فروردین روز و خردادماه ۱۱۱۸ یزدگردی برابر ۲۲ ذیحجه ۱۱۶۱ هـ نظم آن بآخر رسیده است گوید :

هزار و صد و هشت و ده بود سال	که شد ختم این نظم گوهر مثال
از ایام سبعة بد آدینه روز	که خورشید نطقم شد عالم فروز
موافق بر آمد هم از روز دین	هم از یمن این فتح و فیروز دین
پس آنگاه کردم بماهش نگاه	مطابق بر آمد بخرداد ماه
بد این نامه من چو دین کامه را	که از یمن دین شد بسر نامه را
هزار و صد و شصت و یک بود سال	از آغاز هجرت که شد تا بحال

از زرتشتیان هند که در مورد تقویم راه مخالفت و کشمکش را پیش گرفته و بر خلافتش برخاسته بودند بد گوئی مینماید . چنانکه گوید :

همه پر خطا و همه پر خلل	همه فتنه انگیز و مکر و دغل
همه بر خلاف آنچه بینی که هست	گرفته همراه دیوان بدست
نه شرم خدا و نه پروای دین	نه در هول فردای روز پسین
بتحقیق دیدم چه بر نا و پیر	که در بند جهلند یکسر اسیر

نسخه خطی کتاب که بتاریخ ۱۹ صفر ۱۱۶۲ هـ کتابت شده و گویا بخط خود شاعر باشد بشانی R207 در بنگاه خاور شناسی کاما بمبئی محفوظ است

موبد جمشید

موبد جمشید پور موبد کیقباد دانشمندپارسی مقیم سورت داستان‌زندگانی و خدمات و موفقیتهای شت رستم پورمانک پور چنگا شاه (۱) را که بالغ بر پانصد بیت است برشته‌نظم کشیده .

چنگا شاه بزرگواری است که در نامه‌های زرتشتیان ایران از او اسم برده شده‌است. خود و فرزندان در بین جماعت پارسیان مصدر خدمات مهمی بوده‌اند . نوّه او شت رستم ، پهلوان داستان شاعر ما نسبت ببازرگانان انگلیسی خدمت بسیار مهمی انجام داد .

بدین طریق که بواسطه نفوذ پرتقالیها در دربار شاهان مغول ، بانگلیسها در بندر سورت که مرکز مهم بازرگانی بود ، اجازه دادو ستد داده نمیشد . شت رستم بنمایندگی انگلیسها بیایتخت هندوستان رهسپار و از شاهنشاه مغول منشوری باسم کله‌پوش ، فرماندار سورت مبنی بر اجازه ورود انگلیسها وتأسیس اداره بازرگانی گرفت . شت رستم نسبت به جماعت زرتشتی وهندوان وسایر جدیدینان خدمات مهمی انجام داده است .

بسا اوقات مالیات جزیه هندوان را از کیسه قوت خویش میپرداخت وبالاخره

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی (F43) در کتابخانه مهرجی رانا درنوساری

با کوشش خستگی ناپذیر و تقوٰی در دربار آن مالیات ننگین را ملغی ساخت. اینست
چند بیت از آن داستان:

وزیر اسد خان بده پیشگاه	پس آنکه بنزدیک اورنگ شاه
بنام کله پوش ده بیشکسی	بگفتش که منشور شاهی یکی
که بنویس فرمان شهبر حریر	دبیری پش خواند و گفتش وزیر
دهد دخل و جای و مکن وسرا	که در شهر سورت مرا نگر یزرا

استاد جوانمرد

فرزانه استاد جوانمرد پور نوزد پور نوشیروان پور خداداد دانشمند زرتشتی ساکن محله خلفخانعلی یزد میباشد. استاد جوانمرد در خردسالی از زمره کودکانی بود که فرزانه مانکجی صاحب در سال ۱۲۳۵ یزد گردی برای تعلیم و تربیت با خود به تهران برد و پس از کسب کمال و دانش و مهارت در تحریر اسناد مالکیت و وقفنامه و قبالة و اجاره نامه و غیره بسمت آموزگاری در دبستان یزد منصوب گشت :

دانشمند معروفی استاد کیومرث وفادار از شاگردان اولیه اوست. غالب جوانان آن زمان که بعدها صاحب شخصیت گردیده اند به پیش او دانش آموخته اند. پس از آنکه دبیرستان کیخسروی در شهر یزد ساختمان شد استاد ج. و انمرد در آن دبیرستان با همکاری استاد ماستر خدا بخش و استاد کیومرث وفادار مصدر خدمات مهم فرهنگی نسبت به جماعت زرتشتیان بوده و رسالات بسیاری برای تعلیم مبتدیان تدوین نموده اند که اینک نایاب است.

خدمت مهم استاد جوانمرد تحریر اسناد مالکیت برای گروه زرتشتیان بود و فرزانه بهرام رستم در نامه خویش به پنجایت یزد مخصوصاً از او نام میبرد و به جماعت سفارش مینماید اسناد خود را بوسیله او بنویسند و نزد آخوندها نروند تا گرفتار پیچ و خم قوانین شرع نگردند و خسارت نبینند.

استاد جوانمرد عضو همیشگی انجمن ناصری زرتشتیان یزد بود پس از شهادت
استاد ماستر خدا بخش و حملات کتبی باو بوسیله دشمنان دین از انجمن و دبیرستان
استعفا کرد و گوشه نشینی اختیار نمود .
استاد جوانمرد هنگام سالخوردگی در حدود سال ۱۲۹۸ یزد گردی دارفانی
را وداع گفت.

ملا جهانگیر

فرزانه جهانگیر پور موہد رستم معروف بمنجم از دانشمندان و ستاره‌شناسان زرتشتی کرمانی است .

بقول صاحب تاریخ کرمان محفوظ در بنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی بشانی (H.P.(ms)147) «ابا نیچدا موہد و موہد زاده است . در علم رمل و استخراج نجوم مهارت دارد . شوخی و مزاح را بسیار خوب مینماید . الحق مرد خوش صحبت و بذله گوی میباشد . يك پسر دارد موسوم بملا رستم پسر باهوشی است . اوهم از قاعده رمل و استخراج مهارت دارد .»

ملا جهانگیر در زمان صاحب تاریخ کرمان که مورخ سال ۱۲۳۹ یزد گردیست با احتمال قوی دوران سالخوردگی خود را طی مینموده است . زیرا او بزرگ و مانند خودش در نجوم و رمل بمرحله استادی رسیده است.

موبد خدا بخش

فرزانه موبد خدا بخش موبد فرود موبد آبادان شاعر دانشمند زرتشتی
مقیم خلف خانعلی یزد است . در آخر سده دوازدهم یزد گردی میزیست . موبدی
دانشمند و دیندوست بود . پرسشهای دینی شاهزاده محمد ولی میرزا (۱) فرزند
فتحعلیشاه را هنگام حکمرانی در یزد باستعانت دستور کیخسرو موبدان موبدوقت
وهیربد جاماسب پاسخ متین داده وزرتشتیان را از قتل عام ویا اسلام آوردن بجبر
نجات بخشیده . بسا نصایح و اندرزهای دینی وسنن آئینی را منظوم ساخته است .
از آن جمله است اندرزنامه دستوران دستور آذرباد هاراسپند بفرزندخویش زرتشت
اندرز نامبرده در رساله کوچکی جزو گلچین از نامه دساتیر باهتمام روانشاد پرویز
شاهجهان در بمبئی چاپ گردیده است . این اشعار از اوست:

تو ای جان من کرفه اندوز باش	ز نیکی و پاکی تو غیروز باش
میندوز عصیان پسر تا توان	که روزی خجالت کشی اندر آن
مشو تند و مغرور و هم بی ادب	ز گفتار بیهوده بر بند لب
ابا دوستان و ابا صاحبان	تو یکرنگ گردان دلت بازبان
نگردی پشیمان بعهد درست	خجالت بیار آورد عهد سست

(۱) بقول آیتی صاحب تاریخ یزد شاهزاده محمد ولی میرزا پس از حکومت خراسان
در سال ۱۲۲۶ هجری بحکومت یزد منصوب گردید و تا ۷ سال حاکم یزد بود.

همیشه بهر گاه و هر روزگار
ابا آن بکن دوستی ای پسر
کسی کش خرد باشد و هم هنر
ز چیزی که یزدان و امشاسپند
بر آن چیز ساعی شو و جان سپار
مگو راز خود با زنان هیچوقت
تو دیده مثال شنیده مگو
سخن را پس و پیش بیننده باش
تو شبخیز باش و عبادت نمای
عبادت بیزدان چو با دل کنی
نیوشنده این سخنها و پند

امیدت بیزدان دادار دار
که او از تو بهتر بود از هنر
رساند بتو سودها بی شمر
بر آندد خشنود و هم دل پسند
که حاصل کنی مزد گاه شمار
که گردی پشیمان از آن کار سخت
شنیده بمانند دیده مگو-و
به پیمای و آنگاه گوینده باش
که تا زان مرادت بر آرد خدای
از او نیکوئیها که حاصل کنی
نگردد پشیمان و هم دل نژند

هیربد خدا بخش معروف با استاد

هیربد خدا بخش پور هیربد جاماسب پور هیربد نوشیروان پور جاماسب پور
دستور کاوس معروف با استاد و از نژاد نوروز زنده دانشمند و شاعر زرتشتی مقیم
قریه مبار که حومه تفت یزد بوده .

استاد خدا بخش مردی دیندار و کشاورز و بر موز مذهبی کاملاً آشنا و از طرف
جماعت بواسطه دین دوستیش بنگاهبانی آتش پاك برگزیده میشود جد چهارمی
استاد خدا بخش موبدان موبد اصفهان بود که بواسطه تیغ تعصب شاه سلطان حسین
صفوی و علما و اطرافیان و درباریان هنگام قتل عام مردم گبر آباد که همه زرتشتی
بودند ترك دار و ندار خود گفته و آتش مقدس را برداشته بیزد پناهنده شد . هیربد
خدا بخش در رساله دین مسئله که در سال ۱۲۰۷ یزد گردی برشته نظم در آورده در
این مورد چنین گوید :

خدا بخشی که بر آتش امین است
در آن قریه زراعت پیشه دارم
بفردوس برین رفته خموش است
برفته اندر آن گیتی بیابوس
در این خط نام ایشان گشت زنده
صفاهان بوده جای پادشاهان

اگر خواهی عیان نام کمین است
مبارك منزل من هست و کارم
که نام باب من جاماسب نوش است
دگر جاماسب ثانی پور کاوس
نژاد و گوهرم نوروز زنده
مکان و منزل ایشان صفاهان

باصفاهان چو شد دروند بسیار بسوی یزد روگردند ناچار
 بسی آب و زمین و مال بسیار ز بهر دین همه کردند انکار
 رساله دین مسئله از داستان تعصب علمای اسلام سخن میراند که در زمان
 فرمانداری شاهزاده محمد ولی میرزا فرزند فتحعلی شاه قاجار در یزد بزرگشتیان
 نسبت کفر و زندقه داده و از حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستار می
 شوند .

شاهزاده دادگر بعلمای اسلام پیشنهاد مینماید بهتر است در خصوص دین و
 توحید پرسشهایی چند از زرتشتیان بشود اگر پاسخ آنها منطقی و درست است باید
 بایشان ستم نشود و اگر غیر از آن باشد بمراد شما رفتار خواهد شد . پرسشهای
 علمای اسلام و پاسخهایی که دستور کیخسرو پور دستور خدابخش موبدان موبدوقت
 بمشورت موبد خدابخش پور موبد فرود و هیربد جاماسب پدرشاعر بآن داده اند
 موضوع رساله نامبرده میباشد و چندین بار جزو پندنامه ملافیروز در بمبئی طبع
 گشته است .

فرزانه خدابخش از سال ۱۲۲۵ یزد گردی موقعیکه در مبارکه بنای مدرسه
 بواسطه نفوذ فرزانه مانکجی صاحب و تحت اداره پنچایت یزد (انجمن) گذاشته شد
 بسمت آموزگار آنجا معین گردید .

فرزانه خسرو مالی

فرزانه خسرو پور بهرام پور خورشید پور سیاوخش متخلص بمالی از شاعران
 و دانشمندان زرتشتی مقیم کرمان است . اشعار زیادی از وی در جنگها محفوظ و
 قسمتی از آن در شرح گاهان (تابوت آهنی زرتشتیان) که در سال ۱۲۴۹ یزد گردی
 نوشته شده در کتاب پند نامه ملافیروز چاپ گشته است . این ابیات از اوست که
 شرح گاهان با آن آغاز میشود :

خالق خلق آنکه یزدان است
 مرکب راه حق بگویم کان
 روز حق چون رسد بکس دردم
 شرح گاهان دهم کنون ابراز
 خفته بروی چو میخرامدخوش
 چارپایش بدان ز روی یقین
 که بود شرق و غرب و شمال و جنوب
 ده و دو تخته آهنین پهناش
 ده و دو ماه باشد ای بهدین

صنعتش بیحد و فراوان است
 نه عنانش بدست انسان است
 جان به یزدان دهد که فرمان است
 بهر مفهوم خلق آسان است
 مرکب خامشان بدینسان است
 چار اطراف دور کیهان است
 چار عنصر چنین نمایان است
 معنی هر یکی در ایوان است
 معنی ماه و سال از آن است

فرزانه خدا بخش اردشیر

فرزانه خدا بخش پور اردشیر پور خسرو پلگزار دینیار پور بهرام پور ظهرا ب پور نوشیروان از زرتشتیان دین پرور و متعصب و شاعر مقیم خلف خانعلی یزد است. در راه تبلیغ و ترقی دین و تعلیم بهدینان فراوان میکوشیده. بسا اوقات بابزرگان و علمای اسلام در حقانیت دین خویش بمباحثات و مناظرات مشغول میبوده و بر مراسم معموله بین آنها و فروع دینشان اعتراض میکرده است.

فرزانه خدا بخش در روز اورمزد و اسفند ماه ۱۲۳۹ یزد گردی مباحثات مذکور را در مجموعهئی بنام «تیغ براه دین» جمع کرده و مینویسد: «در باره بحث دین و مذهب در هر کجا اتفاق افتاده آنرا بقلم در آورده که انشاء الله از دیده و شنیده و گفته بهره و فیضی بامید یزدان بهره بردار باشند و نام آنرا گذاشتیم تیغ براه دین از راه دین یاری یزدان که دین بهی، دین بهی هست بیشک است و شبهه. چون بنای آدمی از جسم فانی است. بجهت یادبود هر اوقاتی بابزرگان اهل اسلام مباحثه شد نو شتم تا اهل بهدینان آگاه باشند و یقین حاصل کنند از دین و بحرف باطل خود را از راه درنبرند.»

مباحثات نامبرده در نوع خود بی نظیر و بسیار دلکش و شیرین است. نسخه خطی آن جزو کالکسیون روانشاد مانکجی هاتریا بنشانی H. p. (ms) 234 در بنگاه خاور شناسی خورشیدجی کامادر بمبئی محفوظ است. فرزانه خدا بخش کتاب خویش

را از قرار معلوم بخدمت روانشاد مانکجی صاحب تقدیم و خواهش کرده بگجراتی ترجمه و عنوانی بآن بدهند که بمعنی شمشیر دین باشد .

ابیاتی چند از او در توحید که در سال ۱۲۶۵ هجری قمری (۱۲۱۸ ی) گفته:

بگویم اولین آنرا که نامش	نشاید گفت در خورد مقامش
نیارد برد پی در راه ذاتش	اگر گوئیم چندی از صفاتش
پناه بندگان و هست هستان	روان تابنده ایزد پرستان
شاهش بندگی را خواستارند	پرستش کس بخورد او نیارند
هم او پرورد گاران پروراند	بهر کس جان دهد روزی رساند

بسیاری از اشعار او در جنگ با ضبط بویژه در جنگ بنشانی H.p.(ms) 364b

در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاها بمبئی فراوان است .

فرزانه خداداد کنتراکتر

فرزانه خداداد پور رستم پور بهرام پور رشید خرمشاهی معروف به کنتراکتر از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد می باشد. فرزانه خداداد آزاده مردیست جوانبخت و حمید سیرت و خجسته کردار و دانش دوست . بقول شیر مرد نوذر پارسی ناشر شاهنامه عکسی اولیاسمیع شیرازی کار طبغ آنرا با همت و کمک این رادمرد محترم بآخر رسانید . فرزانه خداداد دردوران رضاعت یتیم گردید و چون هفده ساله شد هنگام قحط و غلای سخت یزد بمبئی مهاجرت و بنو کری و سپس بکسب مشغول شد . در کار و پیشه خویش نهایت جدیت و سعی بلیع داشت . با مقامات ارتش انگلیس در هند تماس حاصل کرد و در سال ۱۲۴۹ یزد گردی کار رسانیدن آذوقه ارتش هند بخصوص اردوگاه پونه باو محول گشت و بکنتراکتر معروف گردید . خداداد فرزانه ئی بود جدی ؛ میهن پرست و ورزشکار در سال ۱۲۶۰ یزد گردی بسمت مجاهد در ارتش انگلیس داخل و تمرینات نظامی را بنحو اتم واکمل بپایان رسانید .

هنگامیکه فرزانه استاد کیومرس در بمبئی در مورد لزوم تأسیس دبستان در دهات زرتشتی نشین ایران مشغول تبلیغات بود ، فرزانه خدا داد در حدود سال ۱۲۵۶ یزد گردی در ساختن یکباب دبستان در خرمشاه و تهیه بودجه آن اقدامات لازم بعمل آورد و مبلغ ۱۹ هزار روپیه بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی سپرد که سود آن را برای اداره امور آن و حقوق آموزگار بمصرف برسانند و نیز



فرزانه خداداد کمنتراکتر

بودجه مخصوصی معین کرد که بشش نفر از بهترین دانش آموزان دبستان که در امتحان اوستا و فارسی سرآمد باشند انعام داده شود و هم بودجه دیگری که سود آن در سال ۸۰ روپیه میشد برای کمک به بینوایان زرتشتی خرمشاه تخصیص داد که خوارو بار خریده بآنها دهند و برای تعمیر در مهر پونه و ایجاد دبستانهای قاسم آباد و رحمت آباد و گهنبارها در یزد و پونه کمکهای مالی فراوانی نموده است. فرزانه خداداد بانی غالب امور خیریه پونه و در پیشرفت اوضاع اجتماعی ابراز مساعی جمیله می- نموده است .

فرزانه خداداد در خرداد روز و امردادماه قدیم سال ۱۲۸۵ یزد گردی در پونه بمینو وجوار رحمت حق رهسپار گردید.

فرزانه هیربد خدایار

فرزانه هیربد خدایار پور دستور شهریار برادر کهنتر دستور نامدار موبدان موبد یزد است و در کودکی بیمبئی شتافت و در اوستا و پهلوی و انگلیسی و گجراتی استاد و لیسانسیه دانشگاه بمبئی گشت . هنگام شهادت فرزانه ماستر خدا بخش در یزد رئیس، انجمن ناصری زرتشتیان بود و تا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان بتدریس اوستا و انگلیسی پرداخت . برآستی جای آن داشت که موبدان ایران او را بمقام دستوران دستوری برگزینند اما افسوس بواسطه ناسازگاری های جماعت و مخالفت های شدید دلتنگ گشته دوباره به هندوستان مراجعت نمود و بسمت استادی در دانشگاه کراچی بخدمت فرهنگ مشغول گردید ولی عمرش چندان وفا نکرد و در حدود سال ۱۳۰۸ یزد گردی دارفانی را وداع گفت .

فرزانه هیربد خدایار کارنامه اردشیر بابکان ، اندرز آذرباد ماراسپند ، اندرز وهزاد ترخو فیروز ، اندرز خسرو قبادان و مادیگان چترنگ را از پهلوی بانگلیسی ترجمه نمود و در سال ۱۲۶۸ یزد گردی (۱۸۹۹م) چاپ و منتشر کرد و نیز کتاب خوبی نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش در سال ۱۲۶۷ یزد گردی تدوین و طبع نمود.

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان

فرزانه ارباب خسرو پور شاهجهان پور گودرز پور مهربان بازرگان دانش دوست و جماعت پرور زرتشتی ساکن محله شهریار یزد و یکی از شخصیت‌های مدبر و مبرز است که در دوران ناتوانی و زبونی زرتشتیان ایران در صد سال اخیر برپا داشت و باتفاق برادران خود پرویز، رستم، گودرز و بهرام بنگاه معتبر بازرگانی را بنام تجارتخانه جهانیان بنیاد نهاد و شعبات آن را در سراسر کشور ایران دایر کرد و گروه کثیری از همکیشان را بکار بگماشت.

ارباب خسرو شاهجهان با تشکیلات منظمی بآداره و توسعه امور اقتصادی پرداخت و روابط بازرگانی خود را تا هندوستان و انگلستان و امریکا برقرار داشت تجارتخانه جهانیان نخستین بنگاهی بود که محصولات صادراتی کشور را بی‌بازار دنیا عرضه داشت. محصول پنبه جنوب که بعلت حجم زیاد و سبکی وزن برای صدور بخارج صرفه نداشت برای آنکه با عدل بندی ماشینی پسند بازار جهان گردد ماشین پنبه پاک کنی پرس و عدل بندی در رفسنجان نصب و پنبه جنوب کشور را وارد بازار اروپا ساخت.

تأسیس نخستین شرکت گوشت و شرکت سهامی کل تلفن را نیز از کار - های برجسته تجارتخانه جهانیان میتوان بشمار آورد و آنها را نیز از مؤسسين دانست.



فرزانه ارباب خسرو شاهجهان

ادارات و شعبات تجارتخانه جهانیان که دارای تشکیلات منظم و بر روی اصول درستی پایه گذاری شده بود مانند تجارتخانه جمشیدیان در همه جا مورد اطمینان عامه قرار داشت بطوریکه بیجك صندوق (رسید صندوق) آنها مانند اسکناس دست بدست می‌گشت و بین مردم ایران که چندان باسکناس بانك شاهنشاهی انگلیس اقبال نمی‌مودند رواج کامل داشت .

این رویه مردم و اعتبار تجارتخانه باعث شد که مدیران بانك روس و انگلیس با حمایت مقامات سیاسی خود وسایل سقوط آنها را فراهم آورند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه و در اولین دوره مجلس شورای ملی که می-خواستند بانك ملی تأسیس نمایند تجارتخانه جهانیان از پیشقدمان این امر بوده و پیش‌بینی چنان بود که با دعوت عده‌ای از بانکداران پارسی هند این اندیشه را به-پیکر کردار درآوردند اما از آنجائیکه این اقدام مخالف سیاستهای بیگانگان و منافع آنها بود برای رعب پاریسیان هندو نزدیک نشدن آنها با امور ایران و سائلی برانگیخته و ارباب پرویزشاهجهان را دروز چهارشنبه ۱۳ فوریه ۱۹۰۷ در یزدبشاهت رسانیدند این خبر بوسیله نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی فوراً درهندوستان و جراید آن دیار منعکس گردید و پاریسیان را مضطرب ساخت.

روزنامه گجراتی جام جمشید و روزنامه انگلیسی تایمس بمبئی در اطراف آن وعدم تأمین جان در ایران مقالات نوشتند و موضوع تشکیل بانك مسکوت ماند. اطلاعات هفتگی شماره (۹۵۴) مورخه ۱۷ دیماه ۱۳۳۸ خورشیدی چنین مینویسد:

« در سال ۱۲۷۳ شمسی هجری بانکی بنام بانك جمشیدیان توسط ارباب جمشید زرتشتی و دیگری بانك جهانیان در سال ۱۲۷۹ بوجود آمدند که هر کدام نسبت بزمان خود اهمیت فراوانی کسب کردند . بانك اخیر مرکز شیراز بود و در تهران و شهرها و بنادر جنوب نیز شعبات متعددی بوجود آورده بود. متأسفانه این دو بانك نیز نتوانستند تاب رقابت بانکهای انگلیس و روس را بیاورند و ورشکست

شدند . »

تجارتخانه‌های زرتشتیان بویژه تجارتخانه جهانیان در راه مشروطیت ایران عضو مؤثری بوده‌اند . قسمتی از تجهیزات جنگی و مالی آزادیخواهان بوسیله تجارتخانه اخیر تأمین میگشته و چنان متهورانه‌ویی ترس و باك بآزادیخواهان كمك می‌کردند كه شخص اول مملكت محمد علی میرزا غضبناك گشته و بامر او میرزا ارباب فریدون خسرو كه در تهران ریاست تجارتخانه را بعهدہ داشت شبانه‌در بستر خواب بسر کردگی اجلال حضور بدست صنیع حضرت - یاور اسمعیل سید کمال و مقتدر نظام بشهادت میرسد .

در برابر خدمات این تجارتخانه ارباب بهرام جهانیان یکی از نمایندگان بود كه خزینہ وجواهرات سلطنتی را از طرف آزادیخواهان تحویل گرفت و تحت نظر داشت .

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان چنانكه در پیشرفت امور اقتصادی كشور فعالیت ابراز میداشت از امور فرهنگی همگروه كه در عهد اوتازه بجنب وجوش افتاده بود نیز غافل نبود . در حدود سال ۱۲۷۲ یزد گردی برای تعلیم و تربیت مادران و مریبان نسل آینده جماعت يك دبستان دخترانه در یزد از طرف تجارتخانه جهانیان ایجاد نمود و تا تشکیل دبیرستان دخترانه ماركار در سال ۱۲۹۷ یزد گردی در یزد بكار تعلیم و تربیت دختران مشغول بود آنگاه دبستان نامبرده ضمیمه مؤسسات ماركار گردید .

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان در سال ۱۲۷۵ یزد گردی چون دید دبیرستان کیخسروی یزد گنجایش قبول همه کودکان زرتشتی شهر را ندارد اقدام بتأسیس يك دبستان پسرانه بنام خود نمود زیرا فرزند نرینه نداشت و بدبستان خسروی نامور گردید .

هزینه اداره دبستان را با تخصیص اوقافی بنام آن تأمین نمود . روز جشن گشایش دبستان فرزانه خسرو شاهجهان بسیار خوشحال و بانشاط بود زیرا آرزوی

دیرینش جامه تحق بخود میپوشید . موقعیکه برای اظهار بیانات خود بلند شد
فی البدیهه گفت :

آمد دل ما کامروا در هوس ما کام دل ما داد مگر دادرس ما
بیت مذکور دارای صنعت شعر است و واژه‌های آن نقطه ندارد .

تجارتخانه جهانیان در حفر قنوت و آبادانی زمین چنانکه فرموده حضرت
زرتشت پیغمبر ایران باستان میباشد مساعی جمیله ابراز داشته و دهات چندی در یزد
رفسنجان و کرمان احداث نموده‌اند که بعضی‌ها بنام خود آنها نامور است مانند
خسروآباد ، شاهجهان آباد و غیره .

مبارزات و مساعی تجارتخانه جهانیان بویژه ارباب خسرو شاهجهان و ارباب
رستم شاهجهان در راه بهبودی اوضاع زرتشتیان عصر چنانکه در بخش اول کتاب
دیدیم در محرومیت‌های بیشمار زندگی میکردند مردانه و قابل ستایش است . فرزانه
خسرو در برابر تعذبات حکومت مستبد وقت بخصوص محمدعلی میرزا نسبت به
همکیشان خود بسیار ناراحت بود و از آنجائیکه محمد علی میرزا همکاری مؤثر
زرتشتیان ایران در راه حصول آزادی و مشروطیت را مستحضر بود در زمان قدرت
خود بوسیله عمال ستمگرش در همه جا عرصه را بر این گروه بی‌آزار و زحمتکش
تنگتر میساخت و نه تنها آن هنگام که اموال آنها بتاراج میرفت بدادرسی نمی
پرداخت بلکه متجاوزین را هم تشویق مینمود بنابراین فرزانه خسرو شاهجهان
مجبور بود شدیداً باینگونه تعذبات بدربار وقت اعتراض نماید . در این راه از تهدید
و تبعید نمی‌هراسید و تا کار را بموفقیت نمیرساند از پای نمی‌نشست . بدینجهت
همیشه مورد بغض محمدعلی میرزا قرار داشت و در آخرین بار که بدربار احضار
گردید امر شد که فوری از ایران خارج گردد والا و هم بسر نوشت پرویز و فریدون
که بسزای عمل خود رسیده‌اند دچار خواهد شد باین ترتیب فرزانه خسرو بخارج
از کشور تبعید گشت و یکسره بلندن پناه برد . اما در آنجا هم بیکار نشست و
بوسیله فرزانه دادا باهای نوروزی از پارسیان متنفذ و محبوب که از طرف حزب لیبرال



فرزانه ارباب رستم شاهجهان

انگلیس در پارلمان انگلستان عضویت داشت با اقدامات سیاسی دست زد. آنگاه که بساط زور و قلدری محمد علی میرزا برچیده شد و احمد شاه جانشین وی بسوء اثر عمل پدر متوجه گشت، با دادن تأمین و جلب رضایت فرزانه خسرو را دعوت بمراجعت نمود. با این ترتیب در رفتار متصدیان امور نسبت بزرتشتیان تعدیلی قائل و تغییر رویه معمول داشتند و نیز هنگامیکه در یزد برای لباس و کلاه زرتشتیان در حدود سال ۱۲۸۷ یزد گردی محدودیتی قائل بودند و مسئله جنبه مبارزات مذهبی بخود گرفته بود و علمای یزد با مردمان آنجا صفی آراسته بودند فرزانه رستم شاهجهان در صف مقدم زرتشتیان قرار داشت و از تهدید بقتل و غارت نهراسید و تا مبارزه را بموفقیت انجام نداد از پای ننشست.

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان در حدود سال ۱۲۸۵ یزد گردی رهسپار جهان مینوی گردید. روانش شاد باد.

فرزانه خسرو کیکاوس

فرزانه خسرو پور کیکاوس پور خسرو پور بهمن خرمشاهی شاعر دهاتی زرتشتی و از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد . مردی بود نیک منش و دین دوست و در سالهای قبل از ۱۲۵۶ یزد گردی در قریه خرمشاه آموزگار بود و در تعلیم و تربیت کودکان ابراز مساعی میکرد .

پس از تأسیس دبستان خدادادی در خرمشاه بوسیله فرزانه خداداد رستم بسوی بمبئی رهسپار و در آن دیار رحل اقامت افکند و بکسب و کار مشغول شد . دفتر بزرگی از اشعار و غزلیات از خود بیادگار گذاشته است . این چند بیت از اشعار است در ستایش پیر نارستانه .

با قلب پاک نام خدا گوی و کامیاب	در کار بد و نیک شکیباشو و شتاب
نار آستانه پیر زیارتگهی قدیم	از نسل یزد گردشهی عالی انتساب
نار آستانه مطلب نور آستانه است	مطلوب آن نهان شده در چشم شیخ و شاب
ناید ز مرد نیک یقینم جز حرف نیک	جز قطره زلال نمیبارد از سحاب

چند بیت زیر از اشعار مفصل در جواب کسانی گفته که میگویند دین کهنه شده و باید دین نو پذیرفت .

دین نو از بهر اشاران گیتی بهتر است

چون چراغ کم ضیاء در تیره شب روشنتر است

هر که دارد در درون خانه چون خورشید شمع
 کی ز بهر يك چراغ کم ضیاء او مضطر است
 مکتب نو مینهند از بهر طفل کم خرد
 با خرد را مغزو دل از جمله مکتب بهتر است
 با خرد آنست کز فانوس دین بستر گردد
 صافی فانوس دین دل را ضیاء افزونتر است
 دین نه فانوسی که گردد کهنه و نو آوری
 نوبنو از بهر انسان روزی و رخت بر است
 گر کلام ایزدی چون رخت گیرد کهنگی
 توبه گویم ایزدم خود پیر عقلش کمتر است
 فرزانه خسرو در سال ۱۲۸۶ یزد گردی (۱۹۱۷هـ.م) در سن ۶۳ سالگی در
 بمبئی در گذشت .

فرزانه خسرو مهراله آباد^۱

فرزانه خسرو پور مهربان پور جمشید . رادمرد نیک منش ، بردبار ، فعال
خیرخواه ، بلند همت ، دلیر و باشهامت زرتشتی از اهالی قریه اله آباد رستاق یزد
میباشد .

در سن ۱۷ سالگی بجای پدر سرپرست امور اله آباد گردید و اولین اقدامش
جلوگیری از تجاوزات حاجی بابای اله آبادی بود که از زمان پدرش ادامه داشت
و بخشی از اراضی کشاورزان را غصب نموده بود فرزانه خسرو با کوشش خستگی
ناپذیر در محاکم حکام شرع و عرف بالاخره حاجی بابا را مجبور به اعاده اراضی
مینماید .

فرزانه خسرو در ادارات دولتی و حکام شرع و عرف نفوذی بغایت داشت و
طرف توجه و احترام همه بود . این رادمرد مردمدوست مهمان نواز و غریب پرور
از صرف مخارج در مواقع لازمه هیچ دریغ نمیداشت . برای پذیرائی مهمانان مسلمانان
دستگاه جداگانه تهیه کرده بود . منزلش مأمن مردم و متجاوزین از ترس فراش و چوب
فلک او کمال احتیاط را رعایت مینمودند . فرزانه خسرو از کارشناسان معتبر و اهل
خبره بود در آبادانی دهات و راهنمایی کشاورزان و کمک بآنها و جلوگیری از
متجاسرین کوشش خستگی ناپذیر ابراز میداشت .

(۱) اقتباس از تاریخچه اله آباد رستاق

فرزانه خسرو در سخنگویی مهارت تام داشت و اهل علم و فضل و ادب و هوش خدادادی او سرشار بود با بزرگان طبق شأن و مقام آنها و با زیر دستان با الفت و مهربانی رفتار مینمود. در طرح قنات و حفر آن کمال استادی را داشت و آبادانی اله آباد و دهات بسیاری مرهون زحمات و فعالیت‌های اوست. در انجام کارها بسیار دقیق و آنرا بنحو اتم و اکمل پایان میرسانید.

کارهای خیریه زیادی بهمت و تشویق و کمک او و سرمایه دیگران انجام گرفته از آن جمله دخمه اله آباد که سرمایه روانشاد ملا خسرو مهر بوسیله برادرانش ارباب کیخسرو مهر و ارباب رستم ساخته شد. این دادگاه بسیار محکم و خوب ساخته شده. اینک که شصت سال از بنای آن میگذرد احتیاج بتعمیر نداشته است.

دوم آدریان است در اله آباد و آنرا ارباب رستم مهر بنام فرزند ناکامش خدا بخش ساخت. سوم دبستان پسرانه اله آباد که بهمت و نقشه فرزانه خسرو سرمایه ارباب گودرز مهر ساخته شد. ساختمان آدریان و دبستان بر زمینی نباشد که مرده ده اهدا نموده اند.

چهارم آب انبار رشید مهر که سرمایه او و پیشنهاد فرزانه خسرو دریابان بی آب بنا گردید که از آب باران پر میگردد و برای مسافران و چوپانان نعمت بسیار بزرگی است. پنجم آب انبار عصر آباد، سرمایه ارباب کیخسرو مهر ساخته شد و آب اله آباد را بمسافت ۶ کیلومتر آنجا برده پر میکنند، زیرا آب چشمه عصر آباد شور است و اگر این آب انبار در آنجا ساخته نمیشد مردم ده متواری و دربدر میگشتند.

در زمان تصدی فرزانه خسرو سیل مهیبی قنات اله آباد را کور و خرابی نمود با کوشش و مساعی کارشناسان وقت و فرزانه خسرو بهیچ وسیله قنات خراب تعمیر نمیگردد و تا سه سال آب باله آباد نمیرسد قریه آباد بایر و خشک میگردد پس از قطع امید فرزانه خسرو با چشمی گریان بکشاورزان اله آباد اطلاع میدهد

دیگر کاری از او ساخته نیست مردم بهر جا میخواهند بروند و خود پریشان و غمگین در بروی خویش بسته در آن ده ویرانه میماند. چندی بعد استاد علی اکبر مجو مردی بآن ده و خدمت فرزانه خسرو میرود میگوید نقشه دارد برای قنات اله آباد اگر بپسندد عملی کنند. فرزانه خسرو طرح او را که برگرداندن آب از مجرای اصلی و انداختن آن در مجرای دیگر باشد می پسندد و فوراً بآن کار که مخارج زیادی را در بر داشت اقدام و پس از چندی، باحاضر ساختن و قبولانیدن بسیاری از اعتراض کنندگان آب قنات را بوسیله اتباع مجرای کهنه دیگر به اله آباد میرساند.

میگویند اگر فرزانه خسرو هستی نمیداشت آب هر گز به اله آباد نمیرسید محله مسلمان وزرشتیان در اله آباد علیحده است و چون محله زرتشتیان در سرچشمه و شاهراه واقعست بیشتر در مورد خطر مییابد اما از کاردانی ولیاقت و نفوذ فرزانه خسرو زرتشتیان همیشه راحت بوده اند.

فرزانه خسرو بواسطه صرف مخارج بسیار برای پیش بردن کار جماعت در اواخر عمر بفقیر و تنگدستی دچار میشود. لذا برای حفظ آبرو و شرافت خود از تصدی امور اله آباد استعفا کرده رهسپار تهران میگردد فرزانه خسرو میگفت پدرم ۱۲ هزار تومان نقد داشت (پول آندوره بسیار بوده) خرج کردم و سرشناس شدم حالا میخواهم همان مبلغ را داشته باشم و خرج کنم تا کسی مرا نشناسد و در گمنامی زندگی کنم.

آقای نوش خدا رحم الله آبادی تعریف میکرد وقتی با چند نفر برای تریاک کشی بسفر میروند و شب را در کاروانسرائی بیتوته مینمایند دسته ای از راهزنان همان شت بکاروانسرا حمله مینمایند چون آنها در گوشه از جمعیت مسلمان کاروان سرا جدا نشسته بودند پیش خود میطلبند و میپرسند کیستید جواب میدهند ما مردم اله آباد هستیم رئیس دزدان می پرسد اله آبادی که ملا خسرو دارد میگویند بلی. فوراً بآدمهای خود حکم میکند یلخان از گوسفند بریان شده را بیاورد و بآنها

بخوراند و آنها را نوازش کرده میگوید چون بوطن برمیگردید بملا خسرو بگوئید
داراب خان سلام رسانیده که نان مرد در شکم مرد نمیماند و قتیکه در رکاب جلال
الدوله بیزد آمدنم ملا خسرو گوسفندی در اله آباد جلو پای ما قربانی کرد اینک در
اینجا محبت او را در حق شما تلافی نمودم .

فرزانه خسرو بغیر از تصدی امور اله آباد متصدی امور دهات دیگر نیز بوده
است مانند جعفر آباد و خسرو آباد و غیره و چندین نفر کارشناس و باشی بسرپرستی
او کار میکرده اند . در زمان تصدی فرزانه خسرو هیچ مسلمانی جرئت نداشته به
زرتشتیان زور بگوید یا فحش بدهد زیرا فرزانه خسرو آنها را بوسایل ممکنه
مجازات میکرده . در مورد شهادت و رشادت او همین بس که در مجلسی چند نفر
مسلمان هم پیمان میگردند که شبانه بروند و فرزانه خسرو را در منزلش بقتل رسانند .
دوستی این خبر را فوراً باو میرساند تا فرار نماید اما او برخلاف مستقیماً بهمان
مجلس پیمان کنندگان میرود چون او را می بینند در شگفتی میشوند و میپرسند
باعث آمدن او بانجا چیست جواب میدهد شنیده ام خیال قتل مرا دارید لذا خودم
آمده ام تا زحمت آمدن شما را کم کنم و در اینجا مرا بقتل رسانید . همگی از
مردانگی او متعجب شده بلند میشوند و پوزش میخواهند و من بعد کمال دوستی
را با او رعایت مینمایند . میگویند یکروز از قریه زارچ بمنزل خود برمیگشته در
راه چند نفر باو برمیخورند و بدست و پایش افتاده عذر میخواهد میپرسد چیست
میگویند ما برای قتل تو آمدیم ولی چون ترا دیدیم آن قوت و اراده از ماسلب
شد . فرزانه خسرو آنها را بمنزل خود برده و پس از پذیرائی کامل هر یکی را
بفرخور حال هدیه داده مرخص میکند .

فرزانه خسرو ثروت زیاد و گله گوسفندان و اشتران بسیاری داشته که همه
را براه پیشرفت امور جماعت بخرج تعارفات بزرگان رسانیده و پینوا میگردد
بواسطه اقتدار و نفوذ فرزانه خسرو شتردارانش نیز در برابر مقتدرین جرئت و
شهادت بخرج میداده اند و میگفتند جلودار ملا خسرو اله آبادی هستند و کسی به

احترام نامش متعرض آنها نمیشده . فرزانه خسرو همه مردم را بنظر مساوات می دید و بین مسلمان و زرتشتی فرق نمیگذاشت . طرح حسینیه‌ئی در محله مسلمانان ریخت ولی ساختن آن بواسطه مسافرتش بتهران بپایان نرسید و بعدها مسلمانان آنها تمام نمودند . فرزانه خسرو کارهای خیریه زیادی نموده است از آن جمله در محل تلاقی دو شاهراه در ۲ کیلومتری اله آباد پایایی ساخت بنام پدر خود که بجوی مهر معروفست . و پایاب دیگری هم در مقابل مزرعه صدری ساخت و هم کاروانسرائی بنزدیک دهکده که بنام خودش معروف است و بنائی بالای يك تپه بنام خواجه خضر بنانواده که زیارتگاه مردم است .

فرزانه خسرو پس از ورود بتهران چون در کار حفر قنوات مهارت تامی داشت زرتشتیان مقیم پایتخت از او میخواستند در حفرقات یکی از دهات بآنها راهنمایی کند فرزانه خسرو خواهش آنها را پذیرفته و مخارج کمتر از نصف آنچه را که کارشناسان تهران معین نموده بودند تخمین و بانجام میرساند . پس از توفیق وی در اینکار شهرتش در پایتخت می پیچد . رقیبان وجود او را سنگ بزرگی در پیشرفت کار خود تشخیص میدهند لذا کمر بقتل او بسته در حدود سال ۱۲۷۸ یزد گردی تقریباً در ۶۵ سالگی او را از پشت بام پائین انداخته میکشند تا اثر سوء قصد معلوم نگردد . خدایش رحمت کناد .

دستور داراب پهلان

دستور داراب پور دستور پهلان پور هیربد فریدون از دستوران دانشمند و شاعران زرتشتی مقیم نوساری از بخشهای گجرات است . در پهلوی وپازند وپارسی وهندی وسانسکریت و نجوم واصطربلاب استاد بود نسبش بدستور نریوسنگ معروف میرسد که اوستا را بسانسکریت ترجمه نمود .

دستور داراب در زیر دست پدر خویش دستور پهلان ، صاحب محضر درس مذهبی و مرجع پرسشهای خاص وعام بتحصیل علم و ادب پرداخت . دستور پهلان در معلومات و دانش سرآمد همکنان و از رموز دینی مزدیسنا و مراسم پیچیده آئینی بخوبی واقف بود . کلیه موبدان در محضر درس او علوم دینی فرا میگرفتند . دستور داراب بسرپرستی چنین پدر و آموزگار مهربان تربیت یافت و در بین گروه مقام مهمی احراز و بانجام خدمات مذهبی کامروا گردید . در شرح حال و ستایش استاد گوید :

کنون خواهم که چندین نظم سازم	دل و جان را از آن پر بزم سازم
به یمن همت استاد سامی	بقوم موبدان مشهور و نامی
که گان فضل و بحر علم باشد	دل نقاد و کنج علم باشد
ز دریای محیط فضل او خلق	بنوشیدند آب علم تا خلق
چه زند و فارسی چه پهلوی را	نجوم و هم رمل هم هندوی را

ز پيازند و ز تفسير اوستا
 جز اين علم دگر را اوستاداست
 بسی اعمال دين ازوی روان شد
 همه عمرش گذشته در يزشگاه
 بهر شهري که بهدينان مقيم اند
 بسا کس ازردان شاگرد اويند
 ولي النعمتم دستور پـالن
 مرا هم باب و هم استاد باشد

هم از احکام چرخ و هم معما
 در اين ايام داد علم داده است
 بسی راز نهفته زو عيان شد
 يزش در روز وشب و نديدهر گاه
 از او راز و دين باز جويند
 بسا موبد که ازوی راز جويند
 بود پور فريدون بهين تن
 بديدارم هميشه شاد باشد

بسا از نسخ خطی اوستا و پهلوی و کتب دینی مزديسنا وغيره که در کتابخانهای هند و اروپا محفوظ است بخط او نوشته شده . در يك نسخه باسم «ديوان قاموس» شجره خود را چنین مینویسد :

« دستورزاده داراب بن دستور پهلان بن فریدون بن هومجی بن موبد بن شاعر بن بهرام بن رستم » بقول دکتر مدی نقل از قول هیربد مانکجی رستم جی او نوالا یکی از گردآوران نامی نسخ خطی تقریباً سی نسخه خطی و نديداد بخط دستور داراب پهلان نوشته شده است .

نا گفته نماند کلیه و نديدادهایی که در معابد قرائت شده و میشود خطی است . دستور داراب در یکی از و نديدادهای خطی خویش محفوظ در آتش بهرام بناجی در بمبئی بالای هر پر گردی (باب) يك بيت از اسم خویش مینویسد .

در پایان و نديداد نامبرده تاریخ و اسم کاتب بدین طریق آمده :

ز شاه یزدگرد نيك اعمال
 نخستين روز بد از ماه خرداد
 اگر جویند نام کاتب از من
 ز نوك خامه گر رفتست سهوم
 چو در دنیای فانی شد سرشتم

هزار و شصت و سه بگذشته بدسال
 که شد ختم این کتاب دین باداد
 بود داراب بن دستور پهلان
 بزرگان از کرم سازند عقوم
 برای یادگاری این نبشتم

بعلاوه تاریخ منظوم فوق بزبانهای پهلوی و خط پهلوی و پازند و بخط اوستائی و گجراتی نیز تاریخ و اسم کاتب موجود است و حاکی است براینکه دستورداراب پهلوی را نیکو میدانسته .

تالیفات دستور داراب از اینقرار است :

خلاصه دین - فرضیات نامه - مناجات و معنی زند اوستا ترجمه یسنای ۹ و ۱۰
بفارسی از روی ترجمه سانسکریت و پهلوی بخواش برز و چندا بزرگ قصبه بهروج
در سال ۱۰۷۶ یزدگردی .

خلاصه دین دارای ۷۵۴ بیت و در شهر سورت در سال ۱۰۵۹ یزدگردی
هنگام مسافرت موقتی دستور داراب بآن بندر نوشته شده چنانکه گوید:

بیمن والد و فرمان دادر	رسانیدم بختم این نغز گفتار
مه شهریور و در روز خرداد	سنه پنجاه و نه و الف کن زیاد
ز شاه یزدگرد شهریاران	مهمین و بهترین تاجداران

فرضیات نامه و مناجات دارای ۱۶۱۳ بیت و چنانکه نامش نشان میدهد شرح کلیه فرایضی است که شخص زرتشتی هنگام تولد تا مرگ باید بجای آورد . همه مراسم ، عادات ، رسوم و سنن مذهبی معتقدات زرتشتیان آندوره و حتی امروز نیز معتقدات خانواده های محافظه کار که ساکن نقاط دور افتاده میباشند با کمال دقت توضیح داده هر چند اشعارش سست و سبک است ولی مینماید که گوینده آن درپاریسی و پهلوی و پازند دستی بسزا داشته . بعلاوه مطالب مندرجه آن از نقطه نظر مذهبی و اخلاقی بسیار عالی است و بارها خلاصه دین و بخشی از فرضیات نامه و مناجات و خرده اوستا در یک کتاب تحریر و یا چاپ شده و این دلیلی است که مردم آن زمان و بعدها نیز تالیفات دستور دانشمند را مقدس میشمرده اند .

ماخذ تالیفات دستور داراب کتب پهلوی است و عیناً آنها را بفارسی منظوم ترجمه ساخته است چنانکه خود گوید:

بخط پهلوی یک نسخه ئی بود چه نسخه بلکه طرفه تحفه ئی بود

در آن نسخه ز دین به حکایت
در جای دیگر گوید :

بسی افزون بد از دیگر روایت

همی در پهلوی دیدم تمامی
هر آنچه دیده‌ام بنوشته‌ام راست
تو ای داراب بن پالن فریدون

بنظم آورده‌ام آن پند سامی
نیفزودم در آن و نی از آن کاست
بگواز پهلوی کان هست اکنون

و نیز در جای دیگر میگوید که کلیه مندرجات کتابش شرح سنن موجوده
است که در اوراق متفرقه پراکنده بوده و او آنها را در یک جای گرد آورده است:

هر آنچه دیده‌ام من در روایت
تمامی کیفیات فرض مردم
بیاوردم در این دفتر تمامی

در این دفتر در آوردم حکایت
پراکنده که بد یکجا سپردم
شده آسان بدانایان نامی

فرضیات نامه با این ابیات آغاز و ثبوت قول بالاست

بنام پاك دادار هماوند
رحیم و مهربان پا ناو خاور
همیخواهم که اندر راه این دین
کنم جمع اندر این دفتر تمامی
نصیحت ها که آذرباد دستور
ورا در پهلوی دیدم نبشته
که تادستور و موبد پاك و بهدین

که جان و دل بنام اوست خرسند
بموجودات هر يك اوست داور
کنم آغاز فرضیات بهدین
که باشم نزد بهدینان گرامی
نموده بود از روی هش و نور
همه کردم در این دفتر سرشته
بخوانند و بدانند این ره دین

این نظم از اوست که در توحید و نعت و خشور ایران سروده است:

سر نامه بر نام داور کنم
که او هست بر بندگان راهنمای
امیدم بدادار پروردگار
که توفیق بخشد جهان آفرین
ستایش کنم بیمر و بیکران

بدین نامه دادار یاور کنم
ازل تاابد هست و باشد بجای
که پنهان بود پیش او آشکار
نویسم هر این نسخه در راه دین
بروح زراتشت اسپنتمان

که دین بهی شد از او آشکار بامر خداوند پروردگار
همه کجی و کاستی شد نهان بایام زرتشت پاکیزه جان
جهان شد سراسر چو خلد برین بیمن زراتشت با آفرین

دکتر حیوانجی جمشید جی مدی دانشمند پارسی در سال ۱۹۲۴ میلادی
فرضیات نامه خلاصه دین و دو مناجات دستور داراب را با ترجمه انگلیسی و
یادداشت‌های لازمه بطبع رسانیده است.

انجمن زرتشتیان هند در سال ۱۰۷۵ یزد گردی رتبه دستوری را بواسطه
انجام خدمات دینی و جماعتی بدستور داراب اعطا نمودند .

دستور داراب در سال ۱۰۳۷ یزد گردی در نوسازی متولد و روز دیبدین و
بهمنماه سال ۱۱۰۴ یا ۱۱۰۵ یزد گردی جهان را بدرود گفت .

دستورداراب

دستور داراب بود دستور هرزدیار پور هیربد فرامرز پور دستور قوام‌الدین پور دستور کیقباد سنجانا پور دستور هرزدیار پور هیربد پدم پور هیربد کاماپور دستور نرسنگ پور دستور ناگان رام ازموبدان دانشمند هند ساکن سنجان ویکی از اعضای خانواده معروف سنجانا بوده پارسی و هندی را نیکو میدانست شعر نیز میگفته و بسیاری از سنن مذهبی زرتشت را منظوم نموده .

هیربد داراب گردآورنده روایت معروف است که بنام روایت داراب هرزدیار شناخته میشود و در سال ۱۹۲۲ میلادی برابر ۱۲۹۲ یزدگردی باهتمام موبدما نك رستم اونوالا در بمبئی بطبع رسیده است .

دستور بهمن کیقباد سراینده داستان تاریخی قصه سنجان که ذکرش گذشت عمومی جد هیربد داراب بوده است . دستور ناگن رام جد نهم او یکی از سه نفر دستوران معروفی است که آتش بهرام ایرانشاه را از قصبه بانسده بشهر نوساری نقل نموده و ذکرش در قصه سنجان آمده است . کلیه اجداد هیربد داراب از دستوران معروف هند و مصدر کارهای بزرگ مذهبی و جماعتی بوده اند .

دستور داراب گرد آوردن روایت معروف خود را در روز خرداد و فروردین ماه سال ۱۰۴۷ یزدگردی روز جشن زایش حضرت زرتشت آغاز نمود چنان که

گوید : (۱)

که هست او کار ساز جمله خلقان	بتوفیق کریم پاک یزدان
که بر خوانند دستوران و بهدین	نویسم يك خلاصه از بهی دین
که بینندش همه دستور و بهدین	کتابی آنکه باشد از بهی دین
بکردم ابتدا این نسخه راد	بماه فرودین و روز خرداد
چو چهل و هفت افزون از هزاری	سنه از یزدجردی شهر یاری
نسازم خود نمائی نه کم و کاست	نویسم حرفی هر يك جمله گي راست

جمع کردن روایت کار بغرنجی بوده و پس از چهارده سال در سنه ۱۰۶۱ یزد گردی بپایان رسیده .

این چند بیت از يك داستان نمونه طبع موزون اوست :

حکایت جمع شدن بزرگان به درگاه شاه گشتاسب

و پرسش شاه و حکما و جاماسب از زرتشت

تو بشنو ز داراب هر مزد یار	الا ای خردمند پرهیز کار
ز گفتار پیشینیان موبدان	نوشته چنین دیدم از بخردان
بزیر اندرش معنی های دری	مهین دفتری بود از پهلوی
ستاده همه مهتران و سپاه	که روزی بر تخت گشتاسب شاه
حکیم و گرانمایگان تمام	نشسته بر تخت او شاد کام
ز ریر برادر شه نامدار	پشوتن یل فرخ اسفندیار
چو زرتشت پیغمبر نیکبخت	وزیری چو جاماسب در پیش تخت
گهی باز راتشت و گه با وزیر	ز آئین به راز جویان امیر
همی باخت گوئی گرانمایه پیر	بچوگان شاه و حکیم و وزیر

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F60 در کتابخانه مهر جمی رانا نوساری

کجرات .

همه پاسخش بود شیر و شراب
کهی این در افشاند بر تاج دین
سپس در خاتمه گوید :

بزرگداشت پیغمبر ناهدار
نوشتم من این دفتر دین تمام
نمانم بماند از این زنده نام

جواب سخنهای مشک و گلاب
کهی آن کهر ریخت با آفرین

ز داراب باد آفرین بیشمار
بفرمان یزدان رسیدم بکام
که این یادگار من است تا قیام

فرزانه دهشتك

فرزانه دهشتك از پزشكان نامور زرتشتی و رئیس بیمارستان گندشاپور و بتمام معنی ایران پرست بود . هنگامیکه هارون الرشید ایجاد يك بیمارستان اسلامی را در بغداد بعهدہ پزشك دربار خویش جبرئیل بن بختیشوع نصرانی واگذار کرد ، وی از دهشتك برای اداره بیمارستان نامبرده دعوت بعمل آورد اما دهشتك نپذیرفت و پاسخداد که خلیفه را بر او مقرری نیست و او و برادر زاده اش (نامش بمانرسیده) از نظر نيك اندیشی و خیر خواهی امور بیمارستان گندشاپور را اداره مینمایند و نوشت ماسویه را بعوض خود میفرستم که در طی چهل سال داروساز بیمارستان بوده و از عهده انجام خواهش شما برخوردار آمد . هر چند که خواندن و نوشتن نمیداند لکن در اثر تجربه طولانی کلیه بیماریها را تشخیص میدهد و درمان شناسی او بسیار خوب و در معالجه بیماران از طبیبان دیگر حاد قتر میباشد . ریاست بیمارستان را یکی از شاگردان او واگذار و ماسویه را پزشك یار او ساز و بادره امور بیمارستان بگمار ، کار بروفق دلخواه خواهد بود . جبرئیل پیشنهادش را پذیرفت و بیمارستان رونق گرفت . (۱)

(۱) فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در تمدن اسلام و عرب تألیف محمد محمدی

فرزانه دینشاه ایرانی

فرزانه دینشاه ایرانی سلیسیتز پور جی جی باهای پور بامس پور خداداد پور شهریار آقا دانشمند و حقوق‌دان زرتشتی و شخصیت برجسته استان بمبئی و عالم اوستا و پارسی و انگلیسی و فرانسه و گجراتی و سایر زبانهای هندوستان. بسیاری از پیشرفتهای اخیر زرتشتیان بویژه زرتشتیان ایرانی مرهون خودگذشتگی و خدمات اجتماعی و فرهنگی اوست .

فرزانه دینشاه در فروردین روز و آبان ماه دینی ۱۲۵۰ ی برابر ۴ نوامبر ۱۸۸۱ در بمبئی قدم بهرصه وجود نهاد و در پنجسالگی از مهر پدری محروم گردید و در سال ۱۲۷۳ ی از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه حقوق سلیسیتزی نائل و از وکیلان درجه یک هند و در قانون مالیات بر درآمد سرآمد همه بود چنانکه سر داراب تاتا محور بازرگانی و صنعتی هند و رئیس ادارات بازرگانی و صنعتی تاتا به کلیه بنگاههای گوناگون خود اکیداً دستور داد که مالیات بر درآمد را پس از مشوره با فرزانه دینشاه و تعیین مبلغ بدهی بوسیله او بدولت بپردازند. دستور چنین شخصیت برجسته‌ای ثبوت شهرت اوست در کارهای پیچیده حقوقی . فرزانه دینشاه در راستگویی و درستی بین همگان بویژه مقامات دولتی مشهور بود و گفته او را حتی در مورد بدهی مالیات بر درآمد افسران عالیرتبه مقامات مربوطه هم می پذیرفتند.



فرزانه دینشاه ایرانی

زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی در سال ۱۲۸۷ ی از اثر فعالیت آقایان بهمرد نوشیروان یزدانی و خسرو رشید نرسی آبادی در فکر تشکیل انجمن زرتشتیان افتادند آنگاه آقای بهمرد یزدانی با فرزانه دینشاه که بین حلقه پارسیان میزیست و از محیط زرتشتیان ایرانی بکلی دور بود تماس حاصل و خواهش کرد در تشکیل انجمن زرتشتیان با آنها همکاری و ریاست آنرا برعهده گیرد .

فرزانه دینشاه از استماع چنین پیشنهاد و جنبش زرتشتیان خوشحال شد و از فرصت تماس با آنها بوسیله انجمن و ابراز فعالیت برای بهتری هم میهنان خود مسرور و شادمان گشت .

فرزانه دینشاه شالوده محکم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی را بریخت انجمنی که تا کنون خدمات بسیار مهم اجتماعی ، فرهنگی و بهداشتی را در ایران انجام داده و هنوز هم بفعالیت خود کوشاست . فرزانه دینشاه تاهنگام مرگ ریاست انجمن را برعهده داشت و برای سران جماعت راهنمای با بصیرتی بود و گاه و بیگاه با سخنرانیهای مؤثر خود در مجالس جشنها زرتشتیان را بکار و کوشش و امیداشت .

فرزانه دینشاه در سال ۱۲۹۱ ی برای ایجاد روابط بین ایران و پارسیان هند با همکاری سران پارسی انجمن ایران لیک را در بمبئی بنیاد نهاد . در سال ۱۳۰۴ با همکاری سرهرمزجی عدن والا و سهرابجی پهنوج خانه والا رئیس کل سنترال بانک هند و سرجهانگیرجی کویاجی بنگاه آمار پارسیان را بوجود آورد تا اوضاع اقتصادی و اجتماعی پارسیان را کاملاً مورد بررسی قرار دهد و رسالات و مقالات بسیاری به - انگلیسی و گجراتی در طرح و لزوم ریشه کن کردن فقر بین جماعت پارسی و زرتشتی منتشر کرد .

لیدی رتن تاتا و بانو همابائی مهتا از بزرگان و دهشمندان پارسی در پیشرفت این منظور با اوتشریک مساعی مینمودند و لیدی رتن تاتا (۱) برای سکونت بینوایان پارسی کولونی مخصوصی را با اجازه ناچیز ساختمان نمود.

(۱) بیادنامه دینشاه ایرانی مراجعه شود.

فرزانه دینشاه در تحکیم مبانی تقویم دینی و آدریان فعالیت جالب توجه ابراز داشت و هم عضوانجمن راهنمای مزدیسنا و انجمن گاتها و روتاری انترناسیونال کلوب و فراموشخانه بود.

فرزانه دینشاه با وجود گرفتاری های زیادی که در انجام کارهای حقوقی و اجتماعی داشت در انجام کارهای ادبی نیز بغایت میکوشید. فعالیت فرهنگی او بقرار زیر است:

۱ - ترجمه انگلیسی با یادداشتهای مشروح قصاید و غزلیات سعدی و حافظ برای دانشگاه بمبئی با همکاری استاد خدابخش بهرام ایرانی.

۲ - ترجمه انگلیسی با یادداشتهای مشروح کلیله و دهنه بهرامشاهی در سال

۱۲۸۸ ی

۳ - ترجمه و نشر منتخباتی از گاتها بانگلیسی منظوم در اروپا بنام سرودهای رحمانی زرتشت (۱) دانشمند و فیلسوف معروف هند سر دکتر رایندرانات تاگور دیباچه بسیار عالی بر آن نوشت و بفاصله اندکی بزبانهای مختلف اروپائی ترجمه گردید.

۴ - ترجمه و نشر پور اندخت نامه استاد پوردادود بانگلیسی

۵ - اخلاق ایران باستان پیاری.

۶ - فلسفه ایران باستان پیاری

۷ - ترجمه انگلیسی دیوان عارف قزوینی

۸ - سخنوران دوران پهلوی با ترجمه انگلیسی آن.

۹ - ترجمه انگلیسی دیوان خواجه حافظ شیرازی با یادداشتهای کامل در ۲

جلد که یکجلد آن در مورد عقاید و نظریات و فلسفه او صحبت میدارد. این کتاب بواسطه مرگ نابهنگام او هنوز بطبع نرسیده است.

۱۰ - انتشار رسالات و مقالات بیشمار دیگر در موضوعات فرهنگی اجتماعی

Divine Songs of Zarathushtra (۱)



فرزانه جی جی باهای

اقتصادی و پژوهشی در مجلات و جراید هند و تهیه وسایل ترجمه و طبع کتب دینی مزدیسنا بوسیله استاد پور داود مانند ایران‌شاه، گاتها، یشتها، یسنا و غیره که بالغ بر دویست هزار روپیه هزینه آن گردیده است.

دولت شاهنشاهی ایران در سال ۱۳۰۱ ی فرزانه دین‌شاه را باتفاق فیلسوف معروف هند دکتر رایندرانات تاگور بایران دعوت نمود. کنسول ایران در بمبئی آقای کیوانی در طی طریق میزبان آنها بود. سخنرانیهای فرزانه دین‌شاه در ایران در مورد فلسفه لسان‌الغیب خواجه حافظ شیراز باعث شهرت او گردید. در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۱ خورشیدی بسمت ریاست هیئت پارسیان بحضور رضا شاه رسید و از طرف وی حامل پیغام برای پارسیان هند شد. دولت ایران به پاس خدمات فرهنگی و اجتماعی او نشان درجه یک علمی به وی اعطا کرد. (متنظر هنگام تاریخ تألیف کتاب است.)

نسب فرزانه دین‌شاه به ایزدیار کرمانی میرسد و او رادمرد غیور است که به اتفاق زن و فرزندان خود و آذرباد کرمانی برای حفظ ناموس با تغییر لباس از کرمان بیزد پناهنده شد و در این شهر پسرش کیخسرو پس از چندی بسا دختر آذرباد ازدواج نمود و صاحب فرزندان زیادی گردید نخستین فرزند او شیرین در یزد بعقد ازدواج رستم فرامرز درآمد.

در همان اوان دختر ششم او گلستان که فقط ۹ ساله بود مورد طمع و شهوت مسلمانان واقع و چون نقشه ربودن او را میکشیدند پدر از واقعه مطلع و شبانه نور دیده خویش را برداشته با تغییر لباس و تحمل زحمت و مرارت سخت چون راه بجائی نداشتند و از ملجأ و پناهی در ایران محروم بودند بسوی هندوستان گام برداشتند. و در حدود سال ۱۱۴۶ ی وارد بمبئی شدند. (این داستان مفصلی است و شایقین برای اطلاع بشماره يك سال سوم هوخ و مقاله نگارنده مراجعه نمایند) چون کیخسرو ایزدیار در طی چندین سال یکایک از فرزندان خود را به هندوستان و محل امن رسانید.



فرزانه مهربان آقا

رستم فرامرز داماد او نیز در حدود سال ۱۱۹۰ ی بازن و فرزندان خود عازم دیار هند گردید و چندی پس از ورودش بمبئی در گذشت . اما پسر بزرگ او جمشید در سال ۱۱۹۳ ی با اتفاق فرزندان خاله خود بسمت چین مسافرت و در آنجا تجارتخانه بزرگی بوجود آورد و صاحب ثروت زیادی گردید . برادرانش شهریار و خسرو نیز پیروی او هر کدام جداگانه بیازرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاه مفصلی گردیدند .

چند سال بعد در حدود سال ۱۱۹۹ ی رادمرد غیور بامس خداداد شهریار که جوانی بود چهارده ساله و در یزد میزیست ، روزی بیرون شهر بر الاغ خویش سواره میرفت . جوانی مسلمان باو برخورد بر او حمله کرده از الاغ بر زمین انداخت که چرا در برابر او سواره میرود .

بامس جوانی با شهامت و نیرومند بود . محل را خلوت می بیند آن مسلمان را که با حمله نا جوانمردانه او را بر زمین انداخته و فحش و ناسزا میداد گرفته با مشت و لگد احوالش را میپرسد و بیحالش ساخته فرار میکند و از ترس اقدام ستمکارانه مسلمانان و صدور فرمان قتلش بوسیله حکام شرع شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد .

فرزانه بامس پس از ورود بمبئی بکار مشغول و در عین جوانی دختر جمشید آقا پور رستم فرامرز را بنام دین بائی بعقد ازدواج خود در میآورد . فرزانه بامس نیز بنام خانوادگی آقا در بمبئی معروف گشت و صاحب اولاد زیادی شد . یکی از پسران او جی جی باهای پدر فرزانه دین شاه است که در کارخانه نساجی رئیس قسمت بافندگی بود و در سی سالگی در گذشت و دو دختر و یک پسر از خود بیادگار گذاشت .

اما پسر دیگر او مهربان آقا سالیان دراز بزیست و در هندوستان مردی نامور گردید . فرزانه مهربان زندگانی را در استان مرکزی هند با مقاطعه کاری در اداره راه آهن آغاز نمود و بتدریج ۳ کارخانه را یکی در برهانپور و دومی در بدهرپور و

سومی در شولاپور تأسیس نمود .

فرزانه مهربان از شکارچیان معروف و گاه و بیگاه از طرف مقامات دولتی برای شکار پلنگان آدمخوار دعوت میگشت . از طرف دولت بمنصب قضاوت افتخاری نامزد گشت و هم بعنوان انجمن شهرداری خاندوا و انجمن شهرداری برهانپور و کابینه استاندار جیلپور برگزیده شد .

نایب السلطنه هند ارل آوالجین (۱۹۰۰ - ۱۸۸۵) بواسطه خدمات اجتماعی و عمومی و مساعی او در کمک به بیچارگان هنگام قحطی هند سپاسنامه از طرف ملکه ویکتوریا باو اعطا نمود . .

فرزانه مهربان آقا در سال ۱۲۲۸ ی در بمبئی متولد و در سال ۱۲۸۹ ی در گذشت .

فرزانه مهربان پدر اسفندیار آقا دبیر فعلی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی وجد پروین خانم سروش لهراسب میباشد .

فرزانه بامس خداداد آقا جد فرزانه دینشاه خاطرات تلخ و ناگوار از ایران داشت . ستمها و تعدیاتی که بواسطه مسلمانان بر زرتشتیان میشد قلبش را جریحه دار ساخته بود .

پیش فرزندان خود نام ایزان و میهن باستانی را بر زبان نمیراند . هرگاه دوستان و خویشانی از ایران وارد بمبئی میشدند و بملاقات او میرفتند در اطاقی تنها و در بسته با آنها در مورد وطن صحبت میداشت و فرزندان حق رفتن بآن نزدیکی ها نداشتند که شاید نام ایران بشنوند . اما نوه او فرزانه دینشاه که اسمی از ایران بگوشش نرسیده بود همینکه بزرگی شد نام خانوادگی آقا را از خود دور کرد و خود را بنام ایرانی معروف ساخت و در پیشرفت اوضاع اجتماعی و فرهنگی و بهداشتی زرتشتیان ایران بکوشید و برای شناساندن حقیقت آئین مزدیسنا به هم میهنان مسلمان در ترجمه و انتشار فرهنگ مزدیسنا همت گماشت .

فرزانه دینشاه در نظر داشت با ایجاد يك كولونی و شهر نو در نقطه بایر ایران

زرتشتیان مهاجر را دوباره بمیهن خود برگردانده و در ایران ساکن سازد تا در
جوار و نزدیکی مام میهن در آبادانی وطن باهم میهنان خود تشریک مساعی
بنمایند ولی بواسطه مرگ نابهنگام این فکر عملی نگشت و در ۳ نوامبر ۱۹۳۸
برابر رشن روز و آبان ماه ۱۳۰۷ یزد گردی در بمبئی رهسپار گروثمان و خانه نور
مزدا گردید. روانش شاد.

فرزانه رستم یزد آبادی

فرزانه رستم پور خدامراد پور فرامرز پور رستم یزد آبادی ساکن نرسی آباد حومه یزد ، زرتشتی دانش دوست و دهشمند ایرانی است . در عصری که زرتشتیان ایران عموماً بینوا و دینار بنظر آنها ارزش ریال راداشت مبلغ هجده هزار روپیه تقریباً همه دارائی خود را برای ساختمان يك دبستان در نرسی آباد و بودجه آموزگاران آن تخصیص داد و اداره امور فرهنگی آنرا بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی سپرد و اینك نوآموزان محل در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت مشغولند . یزد آباد قریه ایست نزدیک بارجین واقع در بلوك رستاق یزد و خرابه هائی بیش از آن باقی نمانده است . خداداد پدر فرزانه رستم در حدود سال ۱۲۴۲ یزد گردی بواسطه حملات ستمکارانه مسلمانان با جمعی از زرتشتیان دار و ندار و خانه و زندگی خود را ترك نموده به نرسی آباد پناهنده شدند . خدا داد در نرسی آباد بکشاورزی مشغول گشت و در سن ۱۱۵ سالگی در سال ۱۲۹۱ یزد گردی جهانرا بدرود گفت .

فرزانه رستم در سن ۱۵ سالگی بمبئی مهاجرت نمود و چون بیکس و بینوا بود در منزل بزرگان پارسی با حقوق بسیار ناچیزی بخدمت و خانه شاگردی مشغول شد . پس از چندی بفکر کسب و کار افتاد و با کوشش خستگی ناپذیر و پیروی راستی و درستی اندوخته قلیلی جمع نمود . اهالی نرسی آباد خانه ئی را کدروان شاد خدا بخش بهمرد نرسی آبادی در زمان فرزانه مانکجی برای دبستان ، بجماعت



فرزانه رستم یزد آبادی

دُرُتشتی نرسی آباد واگذار نموده بود برای نشیمن عده نوآموزان روزافزون محل کافی نمیدانستند ، برای جمع اعانه و اقدام در ساختن يك دبستان بزرگ در حدود سال ۱۲۷۴ یزد گردی انجمنی در بمبئی تشکیل دادند . فرزانه رستم از همه دیرتر وارد محل انجمن میگردد . پس از استماع از بیانات جماعت و لزوم يك دبستان و تحقیق از مخارج تخمینی در اداره امور آن چون گفتند ۱۸ هزار روپیه لازم می-گردد ، چنانکه گفتیم اندوخته خود را در همان مجلس برای اینکار مهم فرهنگی تقدیم جماعت مینماید .

فرزانه رستم در آبان روز و شهریور ماه قدیم سال ۱۲۸۶ یزد گردی در سن ۶۱ سالگی در بمبئی رهسپار مینو گردید .

فرزانه رستم اسفندیاریزدی

فرزانهرستم پور اسفندیاریزدی عالم پهلوی واوستاست . درسال ۸۶۴ یزدگردی بهمن یشت را از روی يك نسخه پازند اوستا که بیرادرش جمشید تعلق داشت به- پارسی نسبتة سره درآورد . کلمات تازی آن بحد اقل و ازصدی سه کمتر میباشد . ذکر نام و کار او در يك نسخه خطی بهمن یشت میباشد که تاریخ کتابت آن سال ۱۰۴۴ یزدگردی است ودر کتابخانه دانشگاه بمبئی بشماره ۲۹ ضبط است . هیربد بهمن جی دهابر در فهرست کتابخانه مهرجی رانا صفحه ۱۰۲ تحت شماره ۱۳۲۰۱۳۲ رستم اسفندیار وملا بهزاد رستم را مؤلف صد درنظم میداند .

دستور رستم جی سنجانا

دستور رستم جی پور بهرامجی سنجانا پور هیر بد داراب پور سهراب دستور دانشمند پارسی و مقیم نوساری و از ارباب کمال و فضل و علم میباشد و در عربی و پارسی استاد و نامی و در دینداری و اخلاق شهره خاص و عام بود و در مواقع فرصت بسرودن اشعار فارسی میپرداخت . هر چند اشعارش سست است ولی چند بیت که در مدح هیر بد منوچهر جی خورشیدجی دهسائی از بزرگان پارسی شهر خود گفته محض نمونه در اینجا میآوریم . (۱)

بنام دادگر دانا و پانا	یکی هدیه فرستم نغز و زینبا
بنزدیک منوچهر جی دهسائی	که هست او موبد از فضل الهی
ایا خوشنام مینوچهر دانا	بعقل و هوش و دانش بس توانا
بقوم مزدیسنان پاک بهدین	تو نیکو سرور و از نیک آئین
خدایت داد دولت با سعادت	ز نعمت نیز گنج از حد زیادت
ورهرام ایزد و آتش و هرام	نگهدارت بوند هر صبح و هر شام

اجداد دستور رستم جی منجم بودند و در رمل و اسطرلاب مهارت داشتند سالیان پیش بپندر سورت مهاجرت نموده بودند . دستور رستم جی محضر درس مذهبی

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره S83 محفوظ در کتابخانه مهر جی رانا نوساری ،

داشت و در تدریس و تعلیم مردم میکوشید چندین نفر از هیربدزادگان که بعدها بمقام دستوری رسیدند از محضر درس او استفاضه‌ها حاصل نموده‌اند از آنجمله هستند دستور کاوسجی رستم جی دستور بندر سورت کاوسجی و فرامجی فرزندان دستور سهرابجی مهرجی رانا دستوران دستوز هند مقیم نوساری . دستور سهرابجی رستم جی کوماناکستور گروه قدیمی و فرزندانش نوروزجی و سهرابجی و خواهرزاده خودش دستور شاپور جی مانکجی سنجانا و نبیر گانش دستور تهمورجی نوروزجی سنجانا و دستور ایدلجی دارابجی سنجانا .

دستور رستم جی بسیاری از کتب اوستائی را بخط خود نوشته است از آن جمله ۵۱ دفتر و نندیداد است و نیز یسنا و خرده اوستا را در سال ۱۱۴۷ یزدگردی برای دهنجی باهای منوچهر ردی منی کتابت نموده و هم خرده اوستا را بفارسی ترجمه کرده است دستور رستم جی در سال ۱۰۸۸ یزدگردی متولد و در سال ۱۱۶۰ بسن ۷۲ سالگی جهان را بدرود گفت .

فرزانه رستم و پسرش بهزاد

فرزانه رستم ابن اسفندیار زرتشتی دین پرست خراسانی ساکن کرمان و صاحب طبعی موزون بود . در نظم کتاب صدر که صد فصلی است از آموزشهای دین همت نمود ولی عمرش وفا نکرد و پس از نظم شایزده در ، جهان را بدرود گفت.

پسرش بهزاد که جوانی آراسته و هم صاحب طبعی موزون بود کار پدر را ناتمام نگذاشت و پایان رسانیدن نظم صدر بکوشید و آنرا در روز مانتره سفند و بهمن ماه ۹۷۳ یزد گردی (۱۰۲۲ هـ) پایان رسانید خویشان شاعر در آن هنگام در خراسان زندگی میکرده اند .

بهزاد کتاب صد در را در سال ۱۰۰۵ یزد گردی برای پارسیان بهند می - فرستد و اینک کتاب نامبرده در کتابخانه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانی R288 ضبط است .

در زیر نمونه ایست از اشعار رستم:

زان یکی اول گهنباری به آئین کردن است

یشتن و پختن بمردم دادنست و خوردنست

واجب است بر جمله بهدینان هفت کشورزمین

کردن این کرفه در دین زراتشت گزین

و دیگر :

اول از جمشید کشتی داشتن آمد پدید

از همه پیشینگانش پاك يزدان برگزید

نمونه‌ای از اشعار بهزاد :

نوزدم جهد میکن بی محال و بی حزن

تا که در وقت جوانی و خوشی خواهی تو زن

دختران را تا توانی در ره دین جهد کن

تا بشوهرشان رسانی زودتر بشنو سخن

فرزانه زرتشت بهرام پژدو

فرزانه زرتشت پور بهرام پور پژدو از دانشمندان و شاعران معروف زرتشتی است و در سده هفتم هجری میزیسته . مولد وی چنانکه خود در اردای ویرافنامه گوید در قصبه بیشن آباد خواف بوده ولی چنانکه در زرتشت نامه می نویسد در شهر ری متوطن و در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه میزیسته . زرتشت بهرام دردوران پر از ظلم و ستم و حملات خانه بر انداز مغول زندگانی میکرده و همواره آبادانی ایران باستان و دوره پادشاهی زرتشتیان را بخاطر میآورده . در اردای ویرافنامه در تعریف دین و رفع شك و اندرز ببه دینان گوید :

پس آن بهتر که دل را راست داری	روان دور از کثری و کاست داری
چرا باید گمانت در دل ایدوست	که دینت خوب و پاک و نغز و نیکوست
بهر جزوی که از دین باز جوئی	بدل اندر فزون یابی نکوئی
ز به دینان جهان گشته است آباد	ز دروندان خرابی است و پیداد
همه پاکست دین مزدیسنان	شدن دور از بدی و مکر و دوستان
یکی دانستن ایزد قادر پاک	نهادن پیش او رخساره بر خاک
همه هستی از او دیدن سراسر	پس از جان مهربان بودن بدو بر
نرفتن يك قدم بی امر یزدان	قدم بر جای بودن همچو مردان
نگشتن چون قدم سستان بهرباد	بسان کوه بودن سخت بنیاد

بخوان در شاهنامه تا بدانی	که چون بوده است دوران کیانی
ز داد و عدل و خوبی و دیانت	ز مهر و شفقت و لطف و امانت
ز آبادانی و نیکی و شادی	ز جود و بخشش و اکرام و رادی
جهان بد چون بهشت آباد زیشان	کنون گشتست چون دوزخ بریشان

فرزانه زرتشت بهرام چندین داستان مذهبی را از پهلوی بفارسی منظوم ترجمه نموده و اشعار وی چون از اصطلاحات مزدیسنا پر است در فرهنگهای پارسی ضبط شده زرتشت نامه، اردای ویرافنامه، داستان چنگر نگاچه، داستان شاهزاده ایران زمین با عمر بن خطاب از تألیفات اوست و جزو روایات چاپ شده، زرتشت نامه و اردای ویرافنامه نیز جدا گانه در بمبئی بطبع رسیده است. زرتشت نامه چنانکه خود شاعر میگوید در دوروز تمام کرده است :

چل و هفت با ششصد از یزد گرد	همان ماه آبان که گیتی فسرده
من این روز آذر گرفتم بدست	بآبان چو بر جشن بودیم مست
شب خور نوشتم من این را بکام	بدو روز کردم مر او را تمام

بنا بر ابیات فوق در روزهای آذر و آبان و شب خیرایزد در ماه آبان سال ۶۴۷ یزد گردی آنرا تمام کرده است.

زرتشت نامه بقول وست خاورشناس انگلیسی ۱۵۷۰ بیت است و اگر آن را شاعر در دوروز تمام کرده است دلیل مهارت و استادی اوست و اگر بعضی از ابیاتش سست میباشد نباید بر او خرده گرفت.

اخیراً آقای محمد دبیر سیاقی زرتشت نامه‌ای که فردریک روزنبرگ چاپ نموده تصحیح کرده و بوسیله کتابخانه طهوری در تهران در سال ۱۳۳۸ خورشیدی چاپ و منتشر ساخت.

زرتشت نامه را زرتشت بهرام بنا بر خواهش موبدان موبد کاوس پور کیخسرو پور داراب بنظم میسراید چنانکه خود گوید :

یکی دفتری دیدم از خسروی	بخطی که خوانی و را پهلوی
-------------------------	--------------------------

نهاده بر موبد موبدان
نېشته براو سرگذشت جهان
مرا گفت موبدنگه کن بدین
وز آنجایکی بهره بر من بخواند
مرا گفت دانش در این روزگار
همی بینی این قصه های کهن
ندارد بدین خط کسی دستگاه
همان به که اینرا بنظم آوری
سپس در خاتمه گوید:

بگفتم من این قصه باستان
چنین داستانهای چون شیرومی

سر افسران بخردان و ردان
ز احوال پیشینیان و شهان
که تا بهتر آگاه گردی از این
تو گفتی دلم را با آتش نشاند
ز بهر چنین جای آید بکار
کز او یار نارد کسی اصل و بن
بترسم که گردد بیک ره تباه
پیاکیزه گفتار و خط دری

ز گفتار موبد سر راستان
که گوید ترا جز که کاوس کی

فرزانه سهرابجی باتلی والا

فرزانه سهرابجی کهنترین پسر سرجمشیدجی جی جی باهای باتلی والا نخستین بارونت هندو مورخ دانشمند و شاعر زرتشتی مقیم بمبئی است . در سال ۱۸۲۵ میلادی (۱۱۹۵ ی) متولد و در ۱۸۸۲ م (۱۲۵۲ ی) درگذشت . بازماند گانش کتابخانه شخصی او را که بسیار نفیس بود بجماعت واگذار نمودند. پدرش سرجمشیدجی جی جی باهای پارسی معروف و نیکخواهی است که شهرت خیرات و مبراتش در گیتی پیچیده است و اولین بنای بیمارستان و دانشکده پزشکی هنداز اوست . فرزانه سهرابجی در پارسی ، انگلیسی ، هندی و گجراتی استاد و عالم متبحر و از بازرگانان نامور پارسی است و خیرات و مبرات او بیشمار و این تذکره گنجایش شرح آن ندارد باوجودیکه گجراتی زبان بومی و مادری او بوده غالباً بیارسی شعر میسروده است که در جنگها محفوظ مانده .

فرزانه سهرابجی صاحب تألیفات زیاد است از آن جمله است (۱) تقویت دین مزدیسنا مؤلفه سال ۱۸۵۱ میلادی (۱۲۲۱ ی) (۲) راه پارسا مؤلفه سال ۱۸۵۲ م (۱۲۲۲ ی) (۳) گوهر زندگانی ۱۸۵۵ م (۱۲۲۵ ی) (۴) توصیف زرتشت ۱۸۶۸ م (۱۲۳۸ ی) (۵) طرفه جمشیدی را در سال ۱۸۴۸ میلادی (۱۲۱۸ ی) بنام پدر خود تألیف نموده و آن ترجمه گجراتی کلید دانش میباشد.

ابیات زیر از مناجات اوست که در جنگ بنشانی (Hp(ms)364) در بنگاه



فرزانه سهرابجي

خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی ضبط است.

بنام کردگار عقل و ادراک	پدید آرنده سیار و افلاک
خدای نام و کام و دانش و خوی	خدای لامکان و جانب و سوی
غنی و قادر و قیوم و دادار	قدیم و دایم و بینا و ستار
حکیم و حاکم و حی و توانا	کریم و خالق و غفار و دانا
بفرمانت روان در جسم آمد	ز تو تاب و توان در جسم آمد
شرف دادی تو مردم را ز حیوان	تو خواندی اشرف المخلوق انسان
نمودی مردمان را راه عرفان	که جوید هر دمت بادیده و جان
بدرگاه تو خلقان را نیاز است	همه را فیض لطفت کارساز است
از این سهراب بپذیری نیایش	پسندی عذر و بخشائی گناهش
دل روشن منشمن نیک داری	کند فضلت مدد در رستگاری
جهان سیراب بحر رحمت تو	شهان منعم ز جود و نعمت تو
دری از معرفت بگشای بر من	ز فضلت بیش و کم بنمای بر من
دلم از شك و شبهه پاك سازی	بر آری بر مقام بی نیازی
مرا در چینود پل رهنمائی	در آن دم مشکلم را خود گشائی
ز اهریمن روانم دور دارا	به-ر زشتی مرا مغفور دارا
ز شر فعل دیوان تبه کار	خداوندا بفضل خود نگه دار

فرزانه سهل بن شاپور

فرزانه سهل بن شاپور الكوساج مردم اهواز و پزشك بیمارستان گند شاپور و طبیبی حاذق بود. بیغداد کوچ کرد و با یوحنا بن ماسویه نصرانی پزشك دربار خلیفه و متوفی بسال ۲۴۳ هجری معاصر بود.

بقول الكود صاحب تاریخ پزشکی در ایران قرابا دینی مشتمل برداروسازی و مفردات و مرکبات آن برای بیمارستان گند شاپور نوشت که تا زمان ابن التلمیذ متوفی بسال ۵۶۰ هجری بین طبیبان وقت معمول بود.

فرزانه سهل اخلاقاً پاك سرشت نبود و یحتمل بمانی یا مزدك تمایل داشته چه اصول اخلاقی در بین آنها معدوم است. سهل در ملاء عام اظهار میداشت که زن ماسویه پزشك معرونی بیمارستان بغداد بارها با او همخوابه بوده و یوحنا طبیب دربار خلیفه مولود مقاربت او و مادرش میباشد. مادر یوحنا کنیزی بود که جبرئیل بن بختیشوع رئیس بیمارستان گند شاپور از یکی از پزشكان زیر دست خویش بمبلغ هشتصد دینار خریده بماسویه داروساز بیمارستان و پدر یوحنا که سی سال سابقه خدمت داشت هدیه میکند.

یوحنا ادعای سهل را اکیداً تکذیب میکرد و از مادر خود سرگران نبود چنانکه موقعی باتفاق خلیفه الواثق در کنار شط بصید ماهی مشغول بودند چون خلیفه در گرفتن ماهی توفیقی بدست نیاورد بیوحنا خطاب کرد تو منحوسی دور

شو تا ماهی بدامم افتد . یوحنا پاسخ داد : چطور ممکن است شخصی مثل من منحوس باشد که از مادری کنیز بزادم و اینک همدم خلیفه میباشم . بلکه منحوس شاهزاده ایست که کاخ خلافت را بهشته و در کلبه حقیر ماهیگیران بکاری پرداخته که پیشمردمان پست و بینواست .»

از حقیقت یا شوخی ادعای سهل بر اینکه پدر یوحناست اظهار عقیده نمی-
توان کرد . ولی در وصیت نامه خویش از پسر نامشروع دیگر خود بنام جبرئیل
نیز صحبت میدارد . پسر قانونی و مشروع سهل ، شاپور نام دارد که بنام نیای خود
نامیده شده است .

فرزانه سیاوخش ایرانی^۱

فرزانه سیاوخش پور هرزدیار پور سیاوخش پارسی ایرانی متخلص بآذری از شاعران و نویسندگان زرتشتی ایرانی مقیم بمبئی است در فارسی و عربی استاد و عالم بزبانهای هندی. کتاب شارستان تالیف فرزانه بهرام بن فرهاد را در سال ۱۲۲۳ یزد گردی (۱۲۷۰ هـ) نخستین بار از روی نسخه خطی موجوده در کتابخانه دولتی هند در بمبئی بچاپ رسانید. فرزانه سیاوخش بسیاری از سنن مذهبی زرتشت را برشته نظم درآورده بسی از آنها در جنگها محفوظ و اندکی نیز در پند نامه ملافیروز که در شرح کشتی (۲) است بطبع رسیده است.

نظم و نثر زیر از اوست که در دیباچه شارستان فرزانه بهرام بیادگار مانده است:

کنم آغاز نام بسی نیاز پاک یزدان را
که کرد از ذات لاکون و مکان خویش امکانرا
ز دانش معنی موجود وزان معنی است صورتها
ز کلک غیب بسته نقش موجودات الوانرا

(۱) بموجب نامه خرداد و فروردینماه ۱۲۲۴ یزد گردی از پنچایت یزد بانجمن اکابر صاحبان فرزانه سیاوخش در بمبئی بکار برات و تجارت مشغول بوده.

(۲) رجوع شود بهجنگ شماره HP (ms) 212 محفوظ در بنکساز خاور شناسی خورشید جی کاما بمبئی

ز خود پیدا و از بسیار پیدائی خود غایب
 بخود بینا و نایینی ز خود بینی است کورانرا
 هزاران این جهان يك ذرهئی از پرتو شیدش
 هزاران بحر و بر یکقطره زین دریاست پایانرا
 چو گوئی بیسر و پا چرخ چرخانست از آن دایم
 که زین سان تا ابد نبود فرود این سطح میدانرا
 چه گویم نعت ذاتش را چو خوانم شکر حمدش را
 چه باشم هیچ و غیر از هیچ حاصل چیست هیچانرا
 خرد گوید منم زان آفتاب بی نشان پرتو
 روان گوید باین چشم اندر آ تا بنگری آنرا
 متفق گشته آخشیجان بلاغیر انا الحق گوی
 منطق هر سه پور از لا اله الا هو الحانرا
 همه عالم شده يك وز همه ذکر جمیل خود
 وزین معنی گشوده در بیان حال انسانرا
 انا لله انا الرحمن انا لاعلی و العالی
 انا الخالق انا الرزاق انا الحنان و منان را
 چه کم شد شیب و بالائی درین دریای بی پایان
 چه خوانم کشتی و گرداب و موج و غرق طوفانرا
 با حساس طبیعی خواست این نیرنگ کیف و کم
 فلک بر لوح شست این نقش قیل و حال و آیانرا
 دو عالم مست یکجائی و از هر ذره شوری
 بسوئی هر یکی را روی و يك محبوب خواهانرا
 بدیر و کعبه و از مسجد و میخانه يك شاهد
 بهر در جلوه گر و از مهر بنوازد محبانرا

بمسجد زاهدان را خوانده اندر خاتمه صوفی

خراباتی است بارندان و می در داده مستان را

ابا پیر خراباتی بخلوتخانه نرد عشق

چنان بازده که با فردی کند غارت دل و جان را

چه شد آئینه عشقش زلال از رنگ خود بینی

در آن حسش تجلی کرد و نه این ماند و نه آن را

به ایمانی هزاران کشته را یک غمزه احیا کرد

به ایثاری دوی خستگان و دردمندان را

الا یا ای حبیب من غمت بادا نصیب من

بجز تو کو طیب من که یابد جز تو درمان را

تو آن کن کز تو آن آید مرا آن ده که آن باید

ز من آنست کان آید که نبود جای شرح آن را

ز ساقی ازل زان آتشین می ساغرم پر کن

که بر آتش زخم اسباب خام کفر و ایمان را

ز خود ای آذری بگذر گدایان را طلب بگذار

که غافل میزبانی نیست مرتیمار مهمان را

صلوات بیکران و تحیات بی پایان بر حضرت زبده الموجدات و خلاصه

الممکنات و کلید ابواب رهنمائی و شید فتح الباب حقیقی و هادی و خشوران و سایر

برگزیده های خالق منان و خواننده سراسر آفریدگان بفرمان یکتا یزدان یعنی

محی الدین و الدنیا حضرت عقل اولین . نظم.

ذاتی که بیچون و از او چون پیدا است

حیثی که از او درون و بیرون پیدا است

خود هست گواه بخت و آزادی خویش

وصفش چکنم که نزد بیچون پیدا است

در دیده و هم آذری از حیرت بنگر که و صد هزار جیحون پیداست

درود بیشمار و آفرین بیکنار بر مهترین نوع بنی آدم و برترین اولیا و انبیای
معظم حضرت بر کشیده رب العزت و خشور آباد روانشاد تا ابد الدهر و الابد و سایر
متابعانش یعنی تمامی رسولان بر حق و پیغمبران محقق خاصه آفتاب فلک هدایت
و فروغ انجم سپهر سعادت و بدر منیر صدر شهادت و شهنشاه کشور رسالت برگزیده
دانا داور اشو یشت فروهر زراتشت مهر اسفندتمان انوشه روان اویگمان که یزدانی
درود بر او و بر خلفا و ائمه نامدارش که فروماندگان ورطه مجاز را بسرحد حقیقت
و نجات ابدی رسانیده و تشنگان وادی ضلالت را زلال حیات رستگاری سرمدی
چشانیده اما بعد ...

فرزانه سیاوخش مؤلف رساله ئیست بنام خورتاب که در موضوع کیسه و طریق
یافتن روز نوروز و گردش منظومه شمسی و ایام سال صحبت میدارد . آغاز آن از
قرار زیر است :

« پس از نیایش یکتا دادار و ستایش پاک پروردگار چنین گوید این نیازمند
بخشش یزدانی سیاوخش پور اورمزدیار ایرانی که چون ماه و روزان و نوروز و
مهرگان و جشن و بیان این والا گروه راستی پژوه پاری کیشان پاری اندیش لاد
بر گردش و روشن آفتاب و بودن شید گیتی تاب است . درهر بخش و بهره ازخانها
و آغاز و کران هر باره از گشت سپهر . پس دانستن سالهای روزافزا و روزهای بازیاب
و نگاهداشت شمار و هنگام آن از نا گزیریست تا فرو گذاشتی روی ندهد الخ.»

رساله ناهبرده هنوز بچاپ نرسیده است و نسخه ای از آن در کتابخانه ملا
فیروز در بنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی بهشانی (R94) ضبط است و نیز
اشعاری که بترتیب حروف تهجی از الف تایی نوشته شامل رساله مذکور میباشد .
ابیاتی چند از آن در زیر محض نمونه میدهد :

آه و سوز و ناله میجوید که را	اشک آتش شعله میجوید که را
باشد این درد و فغان الحبيب	بهر دردم می ندانم یا طبیب

پای جان چو بین و عشق آذر گشسب	پایداری کو چو پور پور و شسب
تاب حسنش شعله چون بر فراخت	تیره روزان را در او پروانه ساخت
وادی ناراست و مومین راهرو	ورطه گرداب و کشتی در گرو
هست در اول قدم فن فی اله	هادی این ره بخود نابرده راه
یاد میدارد ای سیاوش این زنی	یار باقی مابقی لیس شئی

بسیاری از اشعار او در جنگ دیگر بنشانی (HP, (ms)364B) در بنگاه خاور
شناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است و نیز رساله دیگر بنشانی (R192) در
همان کتابخانه پر است از اشعار و غزلیات او.

فرزانه سیاوخش منوچهر

فرزانه سیاوخش پور منوچهر از دانشمندان زرتشتی و در اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم یزد گردی میزیست . در زمان پادشاهی شاه عباس صفوی به اتفاق بسیاری از زرتشتیان یزد و کرمان که بفرمان دولت باصفهان کوچانیده شدند در آن شهر در قریه گبر آباد متوطن گشت .

چون در سال ۹۹۵ یزد گردی بهمن اسفندیار از سوی پارسیان هند بایران و سپس باصفهان میرسد و ادبیات مذهبی و داستان دینی را طالب میگردد .

فرزانه سیاوخش زراتشت نامه و سایر تألیفات شاعر معروف زرتشتی زرتشت بهرام پژدو را برای وی استنساخ و با رسالات دینی دیگر و یک منظومه خویش به هند میفرستد . بخشی از آن منظومه که در روایات ضبط شده در اینجا می آوریم .

نوشته شد این نسخه دلپذیر	ز گفتار آن موبد تیز و یر
زراتشت بهرام پژدو بکام	که کرد وصف پیغمبر نیکنام
ز حال زراتشت اسفندتمان	که چون رست از دست آن گمرهان
ز افعال و احوال و گفتار او	ز اعجاز و از خوب کردار او
بدور شهنشاه جم قدر و فر	ز دوران گیتی نبیند ضرر

ز عدلش جهان شاد و آباد باد
سکندر نشان شاه عباس نام
بکرمان و دریز دبه‌دین بدند
اگر سال و تاریخ پرسی‌زمن
گذشته زیزد جرد یه‌سال بود

در ظلم را بسته از داد باد
بدورش شده‌شیر و گاو هم‌کنام
طلب کرد با اصفهان آمدند
که بنو شتم این حرف‌های کهن
نودنیز و پنج باز و نه‌صد فزود

فرزانه شاپور

فرزانه شاپور بن سهل بن شاپور الكوساج چون پدر پیشه پزشکی را دنبال نمود و طبیبی حاذق گردید . بر خلاف پدر بغداد و محیط ناپسند آنرا بگذاشت و به خوزستان و بیمارستان گندشاپور و محیط آرام و فرهنگی و علمی آنجا مراجعت نمود و بریاست بیمارستان برگزیده شد و از طبیبان مشهور و آخرین پزشک نامور گندشاپور میباشد .

شاپور بقول القفطی قرابادین کبیر در بیست و دو باب تدوین نمود که در قلمرو خلافت اسلامی و کشور اعراب شهرت خاصی حاصل کرد و برای استفاده پزشکان و درمانگاهها قرابادین دیگر بنگاشت که بقرابادین صغیر معروف است . رازی در کتاب الحاوی و ابن سینا در قانون و الجرجانی در ذخیره خوارزمشاهی مولفه ۵۱۹ هجری در تعریف آن سخن میرانند .

چون عطاران و دارو فروشان در ترکیبات داروئی خویش راه تقلب را می پیمودند ، از دربار خلافت فرمانی صادر شد مبنی بر اینکه کلیه دارو فروشان دارو های خود را طبق نسخه های موجوده در قرابادین کبیر تألیف شاپور بن سهل تهیه نمایند و بازرسی تعیین گردید که در کار ساختن داروها رسیدگی کند و متخلفان را سیاست رساند .

پس از چند قرن قرا بادین ابن البیان وابن التلمیذ نیز برسمیت شناخته شد و دارو فروشان داروهای خویش را طبق نسخه های آن می ساختند .

صاحب مخزن الادویه سید محمد حسین خان بن حکیم محمد هادیخان العقیلی العلوی شیرازی در کتاب خویش مجمع الجوامع و ذخایر التراکیب معروف به قرا بادین کبیر مولفه ۱۱۸۵ هـ در ترکیب دواء اللک از نسخه شاپور بن سهل ذکر می نماید آورده و نسخه شیخ الرئیس ابوعلی سینا را که یک قرن بعد از او گام بجهان هستی نهاد مطابق آن میداند. در صفحه ۵۴۰ جلد ثانی قرا بادین کبیر مطبوعه ۱۸۳۹ میلادی چنین آمده:

« دواء اللک الاکبر نافع است از برای آنچه نافعست از برای دواء الکرم و تقتیح حصاة کند .

یحیی بن عیسی بن جزله گفته که دواء اللک اکبر نافع است از برای ضعف کبد و ابتدای استسقا و سردی معده و تقتیح سدها و ادرار بول و گداختن سنگ، گرده و مثانه و این دوا بهترین دواهای کبد است صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس و این نسخه با نسخه شاپور تفاوتی در ادویه ندارد و تفاوت کمی در چیزی اندک از اوزان ادویه در این دو نسخه میباشد .

بگیرند لك منقی مغسول ۸ درم مغز بادام تلخ مقشر دارچینی ساذج هندی قر نقل ازهریک ۵ درم کما فیطوس فوموهرمکی صافی زوفای خشک ازهریک ۴ درم سنبل الطیب ۲ درم دوقو تخم کرفس فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل چینی از هر یک ۸ درم جنطیانا زراوند مدحرج از هر یک ۷ درم زعفران ۳ درم اسارون ۹ درم فوة الصباغین ۱۵ درم ودر نسخه دیگر ۲۵ ، اوقیه و نسخه اول صحیح است حب بلسان سلیخه سودا مصطکی قصب الذئیرہ مقل ازرق از هر یک ۷ درم رب السوس ۱۲ درم ونیم ریوند چینی ۱۵ درم جعده اذخرمکی از هر یک ۳ درم فلفل قسط تلخ از هر یک ۱۰ درم سیسالیوس روغن بلسان ازهریک ۳ درم ونیم .

صموغ را نیم کوفته در شراب ریحانی خیسانیده حل کنند و باقی ادویه را

کوفته پیخته بعسل مصفی بسرشند . شربت‌ی بقدر بندقه با آنچه صلاح باشد از
اشربه و مزاج این دوا گرم و خشک است در درجه اول و درجه ثالث و در نسخه
دیگر دواء اللک الاکبر حب بلسان مصطکی سلیخه قصب الذریر و مقل رب السوس
ریوند فلفل قسط سیسالیوس این اجزا مجموع داخل ندارد و مساوی نسخه شیخ -
الرئیس و شاپور است .

فرزانه شاپور در سال ۲۵۵ هجری برابر ۸۶۹ میلادی در گذشت .

فرزانه شهریار

فرزانه شهریار پور رستم پور بهمرد در حدود سال ۱۲۰۳ یزد گردی در قریه کوچه بیک حومه یزد متولد و در عنفوان جوانی هنگام قحطی سخت یزد که مردم بمردار خواری پرداختند و سنگدلان بیرحم بچه‌ها را ذبح نموده می‌خوردند اتفاقی که در سال ۱۲۲۵ یزد گردی رویداد از ایران بهندوستان رهسپار و در پونم‌توطن گشت.

فرزانه شهریار در نظم اشعار دست داشته است واقعه قحط و غلای یزد و کمک ملکه انگلستان و پارسیان و مهاجرت به‌دینان بهندوستان و سختی و مصایب بیشمار و ظلم و ستم مسلمانان در طی طریق و معطلی و ناخوشی و گرسنگی و مرگ دستجمعی مهاجرین در بندر عباس و چگونگی رسیدن کمک پارسیان از هند و ارسال زاد و توشه و کشتی بخار از بمبئی ببندر عباس برای بردن به‌دینان را که خود شاهد و ناظر بوده برشته نظم کشیده و در رساله‌ئی در سال ۱۲۵۸ ی در بمبئی چاپ شده. هر چند اشعارش سست و ثقیل است ولی چون جنبه تاریخی زرتشتیان را در بر دارد قابل توجه می‌باشد.

ابیات زیر رامحض نمونه درج مینمائیم:

چنان خوردنیا همه شد گران	کسی را نبید یاد فاش و نهان
چنین گشت این گردش روزمآه	بخوردند مردم تن مرده را

بسی خلق در خانه فرزند خویش
اگر کس بخانه بدش بجهئی
زنی از مسلمان چنان پیرسک
گرفتند آن زن ببردند خوار
شهنشاه یورپ^(۱) چو زینسان شنید
فرستاد چیز و زر و خواسته
ز بهدین هندوستان آفرین
بسی جان فقر و یتیمان یزد

بخورد و نکرد اودل خویش ریش
بدادش بمشت جو و دانهائی
بسی کودکان خورد آن دیورک
نگونسار کردند و کشتند خوار
فرستاد بهر فقیران نـوید
بداد و سخاوت دل آراسته
فرشته همی بادشان همقرین
خریدند در یزد و هر رهگذر

هنگام ورود بیند عباس و مشاهده محل مسافران گوید:

برقم سوی باغ کز هندوان
بسی خلق افتاده دیدم ز تب
همه زار و گریان و خسته فکار
یکی را زد دیگر نبودش خبر
ز بهدین بکردم یکایک شمار
یکی مرد دیگر بمردن رسید
پدر پیره سر بود بارید خون
خبر شد بر خسرو^(۲) پاک چون
همه خستگان راه مینو به پیش
هماندم جوان خسرو مهربان
حکیمی فرنگی بهمراه بود

غریبان در آنجا بدند بیگمان
گرفتار بودند خون بسته لب
برخ اشکبار و بدل بیقرار
نموش و نه توش و نه خواب و نه خور
که در حال مردن رسیده است کار
جوانی سر از خیمه بیرون کشید
پسر آه کرد و شدش جان برون
که زرتشتیان گشته خوار و زبون
گرفتند یکسر ز دنبال و پیش
شتابان پیامد بر خستگان
بهندی زبان سخت آگاه بود

(۱) مقصود ملکه انگلستان است .

(۲) ملا خسرو پسر مهربان و برادر ارباب کیخسرو مهربان موسس دبیرستان کیخسروی است . ملا خسرو با کمک فرزانه مانکجی در بندر عباس نفوذی بغایت داشت و در آن بندر و رفسنجان برای مسافرین زرتشتی که بهند آمد و شد داشته اند مسافر خانه بنا نمود.

چو خسرو چنان دید زان دوستان
خبر چون شنیدند هندوستان
ببستند یکسر بهمت میان
خوراک و لباس و زر بی شمار
نوشتند از بهر خسرو که زود
زر و رخت و توشه فرستاده ایم
بسی را بکشتی بادی روان
بسی مرده بودند در بحر و آب

تلگراف کرد او به هندوستان
ز راتشتیان جملگی دوستان
درم خوار کردند از بهر جان
بکشتی دودی بکردند بار
روان کن سران را بکشتی دود
دگر هر چه خواهند آماده ایم
نمود و دگر را ز دودی روان
بسی زنده دیدند گشته کباب

موبد فریدون

موبد فریدون پور دستور مرزبان دانشمند زرتشتی کرمانزمین و برادر دستور
بزرگ آن شهر بود . در علم دین سرآمد و بسا از قطعات اخلاقی و مذهبی را بفارسی
مانند برادر خویش دستور نوشیروان بنظم درآورده است . نامه منظوم او که در سال
۹۹۴ یزدگردی بهند فرستاده است در بخش سوم این کتاب آمده است . این چند
بیت از اوست :

بنام جهان آفرین از نخست	که از قول او هست هر زند وست
همه وست از گفته او بود	خنگ آن کسی کاین سخن بشنود

دستور ملا فیروز

دستور ملا فیروز پوردستور کاوس پور رستم از شاعران و نویسندگان دانشمند و عارف پارسی و موبدان موبد گروه قدیمیان هند است . اصل او از قریه سهرورد ایران است و نیا گانش در حدود سال ۶۳۷ یزد گردی بهندوستان مهاجرت نموده اند. در اوستا ، پهلوی ، فارسی ، عربی ترکی و گجراتی استاد و از علم نجوم بهره وافیه داشت و در ریاضت و عرفان گام میزد . درویشی بود و ارسته و نه در فکر جمع بار و بنه ، خوابگاهش بوریا و بسترش تخته چوب و خورا کش بقدر چند مثقال بود. حکومت انگلستان محض تقدیر از فضل و علم وی ماهی چهارصد روپیه در دوره ئی که پیش از ارزش لیره را داشت برای او مستمری مقرر نمود .

بین پارسیان و ادیبان و دانشمندان هندوستان و اروپا شهرتی بسزا داشت . خاورشناس معروف استاد رها تسک درستایش او گوید:

« ملا فیروز در حالیکه زبان هندی را فراموش نموده بود و در فقر و مسکنت میزیست وارد بمبئی گردید و چون در گذشت از دانشمندان نامور و صاحب جاه و مقام عالی بود و همگی از فوت او تأسف میخوردند.»

ملا فیروز در سال ۱۱۲۷ یزد گردی در قریه بروچ متولد شد چون به هشت سالگی رسید پدرش با خانواده خود بشهر سورت که بواسطه بازرگانان انگلیسی موقعیت مهمی احراز نموده بود هجرت نمودند . دو سال بعد باتفاق پدر خویش

ملاکوس بن رستم بایران رهسپار شد و سه سال در یزد نزد موبدان موبد دستور مرزبان پور دستور هوشنگ بتحصیل علوم مذهبی و زند و پهلوی و اوستا و فارسی پرداخت در اوان کودکی او را نام پشوتن بود و در روز دین و ماه اردیبهشت قدیمی سال ۱۱۴۱ یزدگردی در منزل بهدین اردشیر پور بهرام درخرمشاه در حضور دستوران و موبدان یزد نوزاد و مراتب موبدی را بآخر رسانید (۱) چنانکه در اینمورد در سفرنامه گوید: (۲)

باستادی ز بهر زند خوانی	سپردندم ز روی شادمانی
یزشن و وسپرد کردم چوانجام	همان خرده اوستا یافت اتمام
مه اردیبهشت و روز دین بود	چنان چون رامورسم راستین بود
چل و یک با هزار و صد گذشته	ز آخر شه که در ایران نشسته
بفرمان خدا نوزود کشتم	به ارویس آمدم آنجا نشستم
بیامد پیش من دستور ایام	بعلم و دین مکمل مرزبان نام
بسی اندرز و پندم داد از دین	که جز نیکی توان در درمگزین
تو نیت راهومت میدار دایم	بگفت هوخت دایم باش قایم
همیشه دار کردار تو هورشت	چو اینک دی روان از دیو و وارست
از این گفتارها شد گفته بسیار	بسی اندر زها دادم سزاوار
بیابم گفت آنکه از اوستا	نباید که خورد فیروز پستا
بخانه برده تعلیمش نمایم	بر او هر بند دین جمله گشایم

ملا فیروز پس از اتمام دوره تحصیلات اوستائی در یزد باتفاق پدر عزیمت

(۱) مندرجات نامه یزد مورخه خرداد روز و آبانماه ۱۱۴۲ یزدگردی از طرف موبدان و کلا نتر آن سرزمین بگروه زرتشتیان هند بویژه دستور کلاوس پور دستور فریدون و بهدین دهنجی شاه پور منوچهر محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بشماره ۵۷ R

(۲) رجوع شود بشماره نسخه خطی H.p.(ms) 300 در کتابخانه مذکور در

اصفهان نمود و سه سال در محضر درس علمای آنجا بتحصيل نجوم ، منطق، فلسفه حکمت، الهیات و صرف و نحو پرداخت از هر دری استفاده ئی برد و در ا کمال خویشتن بکوشید چنانکه گوید :

سه سال اندر صفاهان شاد بودیم	ز هر اندیشه آزاد بودیم
بسی دیدیم از ارباب دانش	ز اهل علم و فضل و دید و بینش
بسی اشراف دیدیم و بزرگان	بسی ارباب حال و اهل عرفان

آنگاه که ملاکوس بنابدعوت شاهنشاه ایران کریمخان زند بشیر از رهسپار و مهمان شهر یاری گردید . ملافیروز نیز باتفاق پدر مدت سه سال و نیم در آن شهر بتحصيل علم و دانش مشغول و از هر گوشه توشه ئی اندوخت . در پایتخت ایران بسیار خوش و خرم و در بین علما و دانشمندان میزیست . چون پدرش زمزمه حرکت را آغاز نمود مشوش و پریشان گردید و دل ازمیهن باستانی خویش بر نمیداشت در سفر نامه گوید :

سه سال و نیم در شیراز بودیم	بآرام و بعیش و ناز بودیم
پیادم آمدی از هند گر نام	بمن میگشت تلخ آن عیش و آرام
که بایستی از اینجا کرد دوری	میان جاهلان کردی صبوری
ز اهل عقل و دانش دور بودن	وز آن مرده دلان رنجور بودن
از آن پیدانشان زنهار زنهار	مرا بهتر از ایشان صحبت ناز

آری پارسیانی که امروز بعلم و هنر آراسته و در فرهنگ باستانی شهره آفاق و از ثقات معتبر میباشند در آن عهد از زمرة پیدانشان محسوب و زرتشتیان ایران نسبت بآنها سمت استادی را داشتند . ملافیروز پس از ۴۵ روز مسافرت سخت در راهپائی که زبان نمیدانست باتفاق پدر وارد بغداد شد و مهمان حسن پاشا فرماندار شهر بود در آنجا بتحصيل السنه ترکی و عربی کوشش نمود و در هر دو زبان مهارت پیدا کرد.

ملافیروز پس از سه سال اقامت در بغداد و سیاحت کرکوک و موصل از راه

بصره و هریا در روز اسفندارمذ و ماه امرداد سال ۱۱۴۹ یزد گردی وارد بندر سورت و خانه مألوف خویش گردید . ولی در آنجا چندان توقف نکرد و در بمبئی رحل اقامت افکند و بتدریس و تعلیم بهدینان مشغول و در تبلیغ تقویم قدیمی مساعی ابراز و چندین رساله در ثبوت حقیقت آن نگاشت و هنگامه‌ها برپا کرد . جنگ قلمی سختی بین قدیمیان و شاهنشاهی یارسمی‌ها بوقوع پیوست و هر يك در حقیقت تقویم خویش که هر دو بواسطه عدم رعایت کبیسه در اشتباه هستند دلایل ایراد و رساله‌ها نگاشتند .

تالیفات ملافیروز از اینقرار است :

۱ - مختصر ردجواز، جواب کتاب خروء اویره - بزبان گجراتی و در موضوع کبیسه و تقویم و پاسخ اعتراضات دستوران و سران گروه شاهنشاهی است و در سال ۱۸۲۸ میلادی (۱۱۹۸ ی) طبع شده.

۲ - دین خرد - منظومه‌است فارسی و از مراسم دینی زرتشتیان صحبت‌می دارد و متضمن ۷۸ پرشی است که پارسیان هند از موبدان ایران نموده و پاسخی که سران زرتشتی ایران بآن داده‌اند این رساله بطبع نرسید و بشماره (RV III. 7) در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی محفوظ است . دین خرد دارای ۲۹۰۰ بیت و در سال ۱۱۵۵ یزد گردی گفته شده محض نمونه پرش و پاسخ شماره ۱۳ آن در اینجا می‌آوریم .

بهند اندر چه از بهدین و دستور	که میباشند اهل ثروت و زور
ز جد دینان پسر گیرند و دختر	غلامی و کنیزی را بها زر
دهند از بهر کار خانه خویش	از او گیرند خدمت از کم و بیش
اوستاشان بیام-وزند آنگاه	ز جد دینی دهندش سوی دین راه
چو آموزند ایشان زند و هم وست	کمر از بند دین بندندشان چست
درون سازند و لرك اندر گهنبار	کنند هر گونه مطبوخ طیار
پزند و هم خورند از دست ایشان	همه بهدین و موبد آن خور و خوان

چو میمیرند و رخت زندگانی
 باستودان نمی بنهند مرده
 که اینها بچه دروند هستند
 نشاید استخوان قوم بهدین
 چو داردزندگی آن گشتمحروم
 چو میرد منع استودان کنندش
 ورا باید باستودان ببردن

درند و میروند از دار فانی
 چنین گویند بهر آن و درده
 پدر با مادرش بت می پرستند
 بدینها جمع کردن در ره دین
 روا باشد ز دستش خورد مطعوم
 علیحده ورا جائی نهندش
 و یا جای دگر شاید سپردن

پاسخ شماره ۱۳

غلامی و کنیزی را پس و دخت
 اول باید نظر دستور و بهدین
 نباشد چون ورا نقصان از آنکار
 بیاموزد اوستا در ره دین
 روا باشد بدین مزدیسانان
 پسندیده نباشد لیک این کار
 که اهل هند از موبد و بهدین
 خورند از دست ایشان آب و هم نان
 چو ایشان را اجل دامن بگیرد
 بر آن بیچاره مسکین مرده
 سخن گویند لایعنی و بی جا
 که اینکو مرده و گشته و دیران
 نباید نعش شان با نعش بهدین
 هر آنکو این سخن از لب برآرد
 ز دخمه منع سازد هر که آنرا
 بمرگر زان بود آن مرد مانع

ز جد دینان خریدن حق روا گفت
 کند بر مال و جان و دین و آئین
 خردگر مزد و کرفه هست بسیار
 درآرد مرو را در دین بهدین
 پسندیده بود نزدیک یزدان
 بود نزدیک عقل این سخت دشوار
 انیران زادگان گیرند در دین
 به حین زندگی باشند یکسان
 ز دنیا گر کسی زیشان و دیرد
 که عمر خود براه دین سپرده
 که نبود این سخن را خود سروپا
 بود اولاد و انساب انیران
 نهادن در ستودان در ره دین
 ز دین ایزدی بهره ندارد
 بمرگرزان کند ارزان روان را
 ندارد این سخن را سهل سامع

معاتب طالحي پر از گناهست
 بود واجب چه برمود چه بهدین
 کنندش عزت و حرمت فراوان
 که گردزان خدا خشنود و خرسند
 دگر اکنون بماینگشت ظاهر
 بما گفت این سخن کاوس دستور
 که اندر هند از دستور و بهدین
 مزاحم میشوند اکثر در اینکار
 که فرزندان جد دین در بهی دین
 بسی باشد بعید از عقل اینکار
 بزرانتشت سفتیمان پیمبر
 جمیع مردمان را راه بنمای
 دگر آنکه چو میآید هشیدر
 سیو شانس و هشیدر ماه و بامی
 بدین آرند ایشان جمع جد دین
 بدین برهان و حجت فرض دینست
 که دروندان و فرزندان دروند
 ثوابی بس عظیم و کرفه بسیار
 کسانی که تعرض می نمایند
 کنند امداد جد دینان تو گوئی
 ز رستاخیزشان گویا خبر نیست
 براه باطل و بطلان روانند
 کسی کو قایل زینسان مقال است
 اگر بهدین بود باید که بهدین

بیش مهر و رشن او روسیاهست
 که آنرا کو گرفتستند در دین
 براه دین نهندش در ستودان
 بیشت گوش نندازند این پند
 کز شنیدن بسی رنجید خاطر
 که باشد رستم پر نور را نور
 غلامان را نمیگیرند در دین
 نمودستند بند و بست و اقرار
 نگیرند و نمیسازند بهدین
 بیرگرد دوم فرموده دادار
 که عالم را هدایت کن بدین در
 هدایت کن ز دلشان کفر بزداي
 روا گردد از او چون دین داور
 چو آیند این پیمبرهای نامی
 همه دروند را سازند بهدین
 ز شك دوز این سخن عین یقینست
 بدین مز دیسنان اندر آرند
 کند حاصل کند هر کس که اینکار
 ز دین دروند و غافل از خدایند
 بدروندان بود این خود نکوئی
 ز دینداری در ایشان خود اثر نیست
 مضل و ضال ایشان در جهانند
 ورا گفتن ز بهدینان محال است
 کند کوشش که افزاید بهی دین

۳ - سفرنامه - منظومه‌ایست فارسی شامل شرح احوال و مسافرت ملا فیروز و پدرش ملا کاوس هنگام حرکت از سورت تا ورود به هندوستان و در سال ۱۱۵۳ یزد گردی سروده شده .

این رساله بطبع نرسیده و در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بشماره H.P. (ms) 295 محفوظ است .

۴ - رساله استشهاد - شامل پرسش و پاسخهایست راجع بتقویم زرتشتیان که از محضر علمای اصفهان جمع آوری شده است . این رساله در سال ۱۸۲۸ میلادی (۱۱۹۸ ی) در بمبئی چاپ شده است .

۵ - ادله قویه بر عدم جواز کیسه در شریعت زرتشتیه - این رساله در موضوع تقویم قدیمی است و در سال ۱۸۲۸ م (۱۱۹۸ ی) چاپ شده است .

۶ - پندنامه - منظومه‌ایست بفارسی در اخلاق و در روزسروش و بهمنماه ۱۱۵۰ یزد گردی در بمبئی با تمام رسانیده . در خاتمه کتاب گوید :

بتائید یزدان بروز سروش	مه بهمن ای مرد با رأی وهوش
سنه بد بشاه جهان یزدگرد	هزار و صد و پنجه ای نیکمرد
ز هجری هزار و صد و پنج بود	نود نیز بر وی ببايد فزود
بیوم الخمیس وز شعبان چهار	گذشته بد ای مرد با هوشیار
که این نظم نیکو پایان رسید	ز بستان طبعم گلی بشکفید

کتاب اولین بار در سال ۱۲۴۲ یزد گردی در بمبئی بطبع رسیده است .

۷ - دساتیر معروف است و آنرا ملا فیروز در عهد خود بعالمیان معرفی نمود و نخستین بار با ترجمه انگلیسی ارسکین و تدوین فرهنگ لغاتش (۱) در سال ۱۸۱۸ میلادی در دو جلد طبع و منتشر نمود .

۸ - جارجنامه در سه جلد متضمن چهل هزار بیت از تألیفات عمده اوست

(۱) رجوع شود بنسخه خطی فرهنگ لغات دساتیر بخط خود ملا فیروز بشماره

که بخواهش جوناتن دنکن استاندار بمبئی سروده و مندرجاتش شرح فتوحات انگلیسها در هندوستان میباشد .

تألیف این کتاب در سال ۱۱۷۶ یزدگردی (۱۲۲۱ هـ ۱۸۰۷ م) شروع و تا وقایع سال ۱۸۱۷ میلادی (۱۱۸۷ ی = ۱۲۳۳ هـ) و شرح تسخیر پونه را داراست . ملا فیروز جارجمه را تادم مرگش در هفتاد سالگی تمام نمود . کتاب مذکور پس از مرگ وی بتوسط برادر زاده اش ملارستم بن کیقباد در سال ۱۸۳۷ میلادی بطبع رسید . ابیات زیر در جلد اول کتاب در وصف حال خود و ستایش ایران گوید:

بایران برفتم ز هندوستان	ز پر خارچنگل سوی بوستان
دوش سال بودم در آنسرزمین	که بادابر آن بوم وبر آفرین
زمینش سراسر بودکان علم	سرشتش خدا گوئی از جان علم
بسی دیدم از ویژگان خرد	که گفتی روانشان خردپرورد
دل هر یکی همچو دریاز در	تهی از خس جهل و از علم پر
ز هر گونه دانش همه مایه‌ور	بسیرت فرشته بصورت بشر
سپرده بدیشان خجسته سروش	کلید در دانش و رأی و هوش
در آن مدت بخت دمساز بود	که چشم بدیدارشان باز بود

ملا فیروز دارای غزلیات و نامه‌های منظوم زیاد است چنانکه در شکایت از روزگار گوید: (۱)

ز غصه گشت دلم لخت لخت و از دیده
مدام خون جگر جای اشک ریزانم
وصول تیر بلا را تنم بود آماج
ورود سهم جفا را هدف بود جانم
ز سرد مهری این نه سپهر سقله نواز
همیشه لعل بدامن ز دیده افشانم

(۱) رجوع شود بسفینه بشماره F71 در کتابخانه مهرجی رانانوساری کجرات

چه طالع است که با هر که دوستی سازم

چو دشمنان بکمین باشد از پی جانم

شود چو زهر مذاق مرا اگر الیاس

بدست خویش دهد جام آب حیوانم

شود چو غول گراز التفات حضرت خضر

شود دچار بکوه و در و بیابانم

در زیر بخشی است از نامه منظوم بدستور فرامرز پور دستور سهرابجی مهر

جی رانا دستوران دستور زمان در هندوستان (۱)

بنوساری بسوی دوستداری	نسیم بگذر از الطاف و یاری
-----------------------	---------------------------

گلستان وفا زو گشت آباد	کزو شد دوستی را تازه بنیاد
------------------------	----------------------------

نهال مهر شد زو پر ز اثمار	به بستان محبت نخل پر بار
---------------------------	--------------------------

گلی از گلبن باغ مودت	ریاض روضه گلزار الفت
----------------------	----------------------

درخشده در درج سعادت	فروزان اختر برج سعادت
---------------------	-----------------------

فرح بخش دل یاران مهجور	بیزم مهر بانی شمع پر نور
------------------------	--------------------------

ملا فیرز در هشتم اکتوبر ۱۸۳۰ میلادی ۱۲۰۰ یزد گردی امرداد روز و

اردیبهشت ماه (۱۲۴۶ هـ ۲۰ ربیع الثانی) گیتی را بدرود گفت . مستر جیمس سو ترلند

قاضی استیناف بمبئی بمجرد استماع خبر در گذشت ملا فیروز در همان روز بدوست

خویش دادا باهای پستن جی وادیا نوشت :

« از استماع خبر در گذشت دانشمند محترم ملا فیروز بن کاوس نه تنها اینجانب

بسیار متأسف گردیدم بلکه دیگران نیز بسی اندوهناک خواهند گشت زیرا مقام

او نزد ادیبان بسیار بلند و همه احترام فراوانی نسبت باو قائل هستند . فقدان

این دانشمند که گوهری گران بها بود برای پارسیان خسارت جبران ناپذیری است

چونکه بامرگ خویش فضای درخشان فرهنگ مزدیسنا را تاریک ساخت و دیگر

(۱) رجوع شود بسفینه شماره F71 در کتابخانه مهرجی رانا نوساری کجرات

خاورشناس و استادی مانند او سراغ نداریم که در حل معضلات دین کوشش و زوایای تاریک آنرا روشن سازد. اینجانب شخصی را چون او دانشمند و مهربان و رؤف در بین مردم هندی ندیدم.

ملا فیروز کتابهای خطی ذیقیمت بسیاری در همه گونه علوم و فنون که بالغ بر هشتصد جلد میشود در طی حیات خویش جمع آوری نموده بود. کتابهای نامبرده اینک در بنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما در بمبئی تحت عنوان کتابخانه ملا فیروز در دسترس استفاده عموم قرار گرفته است.

فرزانه فولاد

فرزانه فولاد پور رستم دانشمند زرتشتی کرمان زمین است . بسیاری از اشعار او و اشعار دیگران را به دین سهراب ابن گشتاسب منجم کرمانی بفرمایش فرزانه مانکجی هاتریا در مجموعه‌ئی ضبط نموده است .

جنگ نامبرده در شهریور روز وفورودینماه ۱۲۳۷ یزد گردی کتابت گردیده و بشماره HP (ms)212 در بنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی محفوظ است .

این چند بیت از ابیات مفصل اوست در مناجات و اوضاع روزگار و ساقی نامه .

بروز قیامت بفریاد رس	که فریاد رس نیست غیر از توبس
الهی در آن عرصه رستخیز	نشاید که بر من نمائی ستیز
که از رحمت هستم امیدوار	که بخشی گناهم بوقت شمار
همی شرمسارم پیش تو بس	دگر شرمسارم مکن پیش کس
برابر همه دوست باشند و یار	پس سر همه دشمن و نابکار
همه بد دل و بدتن و بد گمان	ز چرخ و فلک الامان الامان
بده ساقیا می بده می بده	تغافل مکن جام پی پی بده

که دنیاست فانی و بی اعتبار نشد با کسی این جهان پایدار
ذکری از سال زندگی فرزانه فولاد در اییات او بنظر نرسید گمان می‌رود
در سده دوازدهم یزدگردی می‌زیسته .
يك نسخه خطی پرسش و پاسخ هفتاد و هشت بشماره B ۷۱۱۱ ۷ محفوظ در
بنگاه خاورشناسی کاما که مورخه سال ۱۱۴۲ یزدگردی است بدست او کتابت شده
است .

دستور ملا کاوس

دستور ملا کاوس بن موبد رستم از دستوران دانشمند پارسی است در علم نجوم و اسطرلاب استاد بود . برای تحقیق از حقیقت اختلاف یکماه بین تقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هند و پرسش بعضی مسائل مذهبی بخواهش دهنجی‌شاه منجی‌شاه از سرمایه‌داران و بزرگان پارسی سورت بایران رهسپار گشت . ملافیروز در اینمورد در سفرنامه گوید:

بلند اندیشه دهنجی‌شاه نامش	زمانه داده از هر باب کامش
ولی از بهر بیشی بصارت	بباید کرد کس را این جسارت
که در ایران ز بهر دین روائی	رود از بهر آئین آشنائی
ره ارچه پر جفا و ترسناکست	رونده را نگهدارنده پاک است
کدامی از شما زین جمع‌دیندار	کمر خواهید بستن اندر اینکار
چوبشنیدند آن جمع این سخن را	بپاسخ لب بیستند و دهن را
نجنیدند آن کس رادل ورگ	بماند اسب جواب جمله از تگ
مگر بایم ز جمله مردم راد	پی رفتن بسینه دست بنهاد
که من بندم کمر بیشک در اینکار	مرا توفیق بخشد فضل دادار

بنابراین باتفاق فرزند دهساله خویش ملافیروز در روزدی بمهر و شهر یورماه ۱۱۳۷ یزد گردی (۱۷۶۸م) از راه دریا و بند عباس عازم یزد شد . حاجی محمد

حکمران بندرعباس در ساحل دریا بآنها بر خورد و تقعد و مهربانی نمود و چنانکه خواهیم دید هنگام ورودشان باصفهان نیز نسبت بآنها خدمات شایانی انجام داد .
بقول ملا فیروز .

کلید کار ما چون بود با او خدا کردش بما بر مهربان خو
از او در اصفهان بایست بی رنج بدست مارسد مطلوب چون گنج

ملا کاوس پس از چهارماه و چهارده روز و تحمل مشقات و زحمات سفر در روز مانتر سفند و دیماه در میان هلهله و شادی جمعی انبوه از زرتشتیان که باستقبال آنها شتافته بودند وارد یزد گردید . جماعت زرتشتیان یزد آنها را در منزل بسیار عالی جادادند و در مهمانی سعی بلیغ نمودند . کلانتر زرتشتیان یزد ملا بهرام اردشیر خرمشاهی مرد شریف و مالدار ی بود قبل از ورود ایشان برای انجام امر دیوانی بشیراز پایتخت مملکت رفته بود و پس از دوماه مراجعت نمود .

به یزد اندر در آن گه کد خدا بود فرارون نیتی مرد خدا بود
بد آنجا بود او سردار آسیم به یزد اندر فرارونش زر و سیم
به آرام و بهش بهرام نامش زمی خالی نبود هیچ جامش
در آن گه رفته بود اوسوی شیراز به یزد اندر نبود آن مرد پیر ساز

پس از مراجعت کلانتر یزد انجمنی در آتش بهرام تشکیل و پاسخ پرسشهای هند بایشان داده شد . اما راجع باختلاف یکماه در تقویم چون بارها در گذشته در آن خصوص بیانات مفصل داده شده بود و چون پرسش اخیر ناشی از ضدیت و ادعای باطل بود در جواب خودداری نمودند .

نمیدانند جز دعوی باطل ز علم و عقل میباشند عاطل
بظاهر پاک بهر خودستائی بیاطن گشته از دین خدائی

ملا کاوس فرزند خویش ملا فیروز را بدست موبدان موبد یزد دستور مرزبان سپرد تا وی را تربیت و در علم دین و حل مسائل مذهبی استاد سازد و خود بسوی کرمان رهسپار گردید و در آن سامان نزد استاد فن در طی مدت یازده ماه ستاره شناسی

یاد گرفت و یزد مراجعت نمود.

ملاکوس نخستین تقویم خویش را در نوروز سال ۱۱۳۹ یزد گردی استخراج و بفرماندار یزد محمد تقیخان معروف بخان بزرگ تقدیم و مورد نوازش و ملاحظت واقع گردید و گاه و بیگاه بمجلس او دعوت میکردید. زرتشتیان یزد در آندوره از دانش نجوم و ستاره‌شناسی بی‌بهره بودند.

ملاکوس در تعلیم دو نفر از جوانان زرتشتی یکی موسوم بهمن و دیگری بهرام بن سرخاب ول سعی بلیغ نمود. ملافیروز گوید:

دو کس راداد تعلیم و بیاموخت چراغ مرده باز از نو برافروخت

بهمن بهرام بقول صاحب سفرنامه شخص بدخوئی بوده و حق استاد و پیمان را فراموش مینماید لذا گمنام میگردد.

فرامش کرد چون او حق استاد خدا آموخته را بردش از یاد

به‌دین بهمن ملا بهرام اردشیر کاتب يك نامه مشروحی است در مورد کبیسه که دستوران و موبدان یزد و به‌دینان در منزل ملا بهرام اردشیر کلانتر در خرمشاه بامشاوره یکدیگر و اصرار آقا محمد حسین یزدی مینویسند نامه مذکور مورخ خرداد و آبانماه ۱۱۴۲ یزد گردی مطابق ۲۵ محرم الحرام ۱۱۸۷ هجری است (۱) آقامحمد حسین هنگامیکه برای دادوستد بازرگانی بیندر سورت میرود موبد زاده منوچهر جی خورشید جی را که بتجارت مشغول بوده ملاقات مینماید و منوچهر جی از او خواهش مینماید موبدان یزد را وادار نماید تا در مورد اختلاف یکماه تقویم پاسخ مقننی بدهند تا اختلاف از بین برداشته شود و خود او نیز برای اطمینان پارسیان پاسخ موبدان را مهر نماید تا بیقین دانسته شود که موبدان هند آنرا جعل ننموده‌اند و برای اطمینان نمونه مهر او را گرفته پیش خود نگاه میدارد.

از فرزانه بهرام بن سرخاب ول خرمشاهی همینقدر اطلاع در دست است که

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره Hp(m8)295 محفوظ در بنکاه خاورشناسی

در زمان خود در علم نجوم و اسطرلاب شهرت خاصی را دارا بوده و بشاگرد و تلمیذ او معروف به پیرام دلاک که او نیز در خرمشاه میزیست پیشگوئیهای بسیاری نسبت می‌دهند .

ملاکوس پس از سه سال اقامت در یزد عازم اصفهان می‌گردد و از علمای اسلام آن شهرستان در خصوص حقیقت تقویم تحقیقات و استشهاد بعمل می‌آورد . در آن موقع بواسطه قتل عام زرتشتیان که در زمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۲۵ - ۱۱۰۶ هـ) صورت گرفته بود یک نفر زرتشتی در اصفهان نمیزیست .

ز زرتشتی ولی آنجانبد کس ز بهدینان همی بودیم ما بس
حاجی محمد حاکم بندر عباس و آشنای ملاکوس سمت فرمانداری اصفهان را داشت نسبت بآنها اعزاز و اکرام بیشمار بجا آورد و تاحدی میزبانی آنها را بر عهده گرفت .

در دوران اقامت ملاکوس در اصفهان پادشاه وقت کریم خان وکیل‌الرعیایا به بندر بصره حمله برده و آنرا تحت محاصره سخت قرار داده بود . مدت محاصره دو سال بطول انجامید . محصورین با کمال رشادت دفاع مینمودند . فرماندار اصفهان یا میزبان ملاکوس از نتیجه پیکار بسیار نگران بود . روزی ضمن صحبت از اسرار نجوم و تأثیرات آن بر بشر از ملاکوس نتیجه جنگ ناهبزه و پیروزی را پرسید که با کدام طرف خواهد بود ... ملاکوس با کمک اسطرلاب روز و ماه و سال شکستن استحکامات بصره را تعیین و گفت پیروزی با شاهنشاه ایران است . فرماندار مسرور گشت و مآوقع را بحضور شاهنشاه پیغام کرد . کریم خان ملاکوس را بشیراز خواست لاجرم فرماندار وسایل حرکت او را فراهم ساخت .

هنگام ورود بشیراز خواجه عبدالله نامی معروف بآقا از سوی شاهنشاه مأمور میزبانی او گشت پس از یکماه بحضور شاهنشاه مشرف و مورد شفقت و تلافی واقع و بوصول خلعت سرافراز گردید . ملاکوس شاهنشاه را از اوضاع فلکی و نجوم تا آنجائیکه باطالع خود او بستگی داشت مستحضر گردانید . شاه خوشحال گردید

و موجب ووظیفه شایسته برایش مقرر ساخت و فرمود هندوستان را فراموش کند و بار دیگر دل بایران بندد .

بباش اینجا زهندستان مکن یاد بشیراز اندرون میباش دلشاد
خوردشکر اگر در هند مردم تو قانع شو بشهر ما بگندم
اما ملاکوس بعدر داشتن اهل و عیال در هندوستان از اقامت در ایران پوزش
خواست .

روز موعود پیشگوئی رسید . ارتش شاهنشاه ایران حصار بصره را بگشودند و شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند . مرده فتح در کمترین زمان بپایتخت رسید . شاهنشاه بارعام داد بمستحقان خلعت بخشید . اسیران بصره از جمله سلیمان خان حاکم و سلالار آنشهر را برخلاف انتظار بنواخت و پهلوی خویشان جایداد . چون از حقیقت پیشگوئی ملاکوس سخن بمیان آمدشاه باحضارش فرمانداد ویرانوازش نمود ، دلجوئی کرد ، باعطای خلعت و بخشش سرافرازش فرمود و مقامش رادربین اقربان و امثال بیفزود .

در اوایل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان کرمان بواسطه فشار و ستم مسلمانان و محرومیتهای کلی از حصار بند شهر که آنموقع گواشیر نامداشت به اجبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند . خانه و بازار و درمهر و آتش بهرام ساختند و در آن محل زندگانی مینمودند تا آنکه دوره سلطنت بشاه سلطان حسین رسید و محمود قلمز افغانی بعزم تسخیر ایران از قندهار بسمت کرمان حمله آورد .

شهر گواشیر بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید . لاجرم بمحله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت و قتل عام و مساکن و منازلشان را آتش زدند . بقیة السیف در حدود يك دهم جان بدر برده باحال پریشان داخل حصار شهر پناه بردند . این گروه که شماره ایشان اندك و مسلمانان بانظر حقارت

و تنفر بآنها مینگریستند بقول صاحب تاریخ کرمان (۱) مورد حمله و فشار اوباش و اشرار واقع و هر روز بلکه هر ساعت انواع مختلف آزار و ستم میکشیدند، چنانکه این بندگان خدا مالک مال و عیال خود نبودند و هر یک از مسلمانان ساکن کرمان هر نوع تعدی و ظلمی را که اراده میکرد بآنها مینمود. این امر تا سال ۱۲۲۴ ی ادامه داشت تا آنکه فرزانه مانکجی صاحب از بمبئی بایران وارد و با حسن تدبیر و زحمت و مخارج بیشمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ظالمان را از آنها نمود.

یکی از ظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت به زرتشتیان عملی گردید مسئله جزیه بود. عمال دولتی بازماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان سرشماری نموده و مالیات جزیه را بدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند. صاحب سفرنامه در اینمورد گوید:

بکرمان قتل عامی گشت یکره	بسی بهدین در آن گردید کشته
هزاران مرد بهدین کشته گردید	زایشان زندگی بر گشته گردید
نماند از ده یکی کس زنده بر جا	فتاد هر جا تن و دست و سرو پا
ولی آن جزیه بد بر حال اول	نکردند اندر آن چیزی مبدل
ز بعد قتل مردم را شمردند	حسابش را بدفتر جمله بردند
برایشان جزیه را کردند قسمت	نهادند آنچنانی زشت بدعت
بضرب ظلم بگرفتند تا چند	خدا بگشاد ناگه آنچنان بند

ظلم مذکور تا دوره کریمخان زند ادامه داشت. چون این شاه بعدل و داد موصوف بود و نفر بهدین از کرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیلهئی بحضور شاه عرضحال تقدیم دارند. آن بیچارگان بامید یکی از رجال که اسمش مجهول مانده یکسال ونیم در شیراز معطل و حیران ماندند، نه عرضحال خود را توانستند بشاه تقدیم دارند و نه روی رفتن بوطن را داشتند اتفاقاً روزی بملاکوس درددل مینمایند

(۱) تاریخ کرمان مؤلفه ۱۲۳۹ ی نام مؤلف آن معلوم نیست نسخه خطی آن بشماره H.P. (ms) 142 A دربنگاه خاورشناسی گاما بمبئی محفوظ است.

ویاس خویش و پریشانی بهدینان را باو گوشزد میکنند . ملا کاوس بواسطه نفوذ خویش در دربار شاهنشاهی فوراً عریضه ایشانرا بشاه تقدیم وباصدور فرمان همایونی ظلم را از زرتشتیان کرمان رفع و آنها را رهین منت خویش میسازد . در سفرنامه آمده:

بشد حکم همایون زود صادر	که ظلم اندر زمان ماست نادر
بکرمان برمجوس اینظلم دیدم	عجب ظلمی برایشان من شنیدم
نباید که از آن گیری زیاده	برابر کی یکی گردیده با ده
مر آن بیچارگان راداد فرمان	زحق درد دلشان یافت درمان

اقامت ملا کاوس در شیراز سه سال ونیم طول کشید . روزی با سطرلاب نگاه میکند . مرگ شاهنشاه را نزدیک وشورش وغوغا وجنگ داخلی را حتمی میبیند با پسر خویش ملا فیروز مذاکره وصلاح در حرکت فوری دیده بخدمت شاهنشاه مشرف و بتوسط دوستی تقی نام اجازه مرخصی را میگیرد و از راه بوشهر و کویت و بغداد عازم دیار روم واسلامبول میگردد اما از وقوع موانع بسیار سه سال در بغداد میماند .

ملا کاوس هنگام اقامت در بغداد بوسیله دوستی مصطفی آقا در دربار حسن پاشا حکمران و والی بغداد راه پیدا میکند والی از کمال و حقیقت پیشگوئی او مطلع گشته شیفته وی میگردد و او را مهمان خویش میسازد بنابراین درباریان نیز بتبعیت والی بانظر احترام باو مینگرند.

روزی ملا کاوس با فرزندش ملا فیروز در دربار بغداد بمصاحبت والی مفتخر بودند که قاصدی از شیراز خبر مرگ کریمخان زند وشورش و فتنه داخلی ایران را بوالی میدهد . این پیش بینی ملا کاوس نیز بحقیقت میرسد و والی از استحضارش بیشتر در تکریمش میکوشد .

ملا کاوس در سال ۱۱۴۹ یزد گردی درروز اسفندار مذ و امرادماه قدیم از راه دریا ببندر سورت ومنزل وماوای خویش بر میگردد. دهنجیشاه سرمایه دار وبزرگ

پارسی که بخواهدش او بمشقت سفر تن در داده بود سورت را ترك و در بمبئی اقامت داشت .

لذا ملاكاوس نیز با خانواده خویش عازم آن دیار و در آنجا بزندگان مشغول میشود و در سال ۱۱۵۴ یزدگردی روز سروش ایزد و ماه فروردین برابر ۲۹ سپتامبر ۱۷۸۴ م بنا بخواهدش دادی شیت آتش بهرام دادی شیت را در باغ بزرگ با صفائی بنام قناس وادی که امروز هم بهمان نام مشهور و يك میل بیرون شهر بود تقدیس نموده و خود بدستوری و تولیت آن برگزیده میگردد . ملا فیروز در تاریخ بنای آن در سفرنامه گوید:

شد از بهر ترویج دین بهی	بنای خجسته عبادت گهی
بنائی چو جنت رفیع و بلند	ستایش گه داور ارجمند
بنا کرد دادی به روزگار	که تا نام نیکش بود یادگار
ز نوشیروان در جهان او خلف	که دارد روانش بمینو شرف
نهال شریعت از او تازه شد	بهی دین دگر ره پر آوازه شد
شد انجام این جای نیکو نهاد	بتدبیر دستور كاوس راد
چو جستم مه و روزش از عقل و هوش	مه فروردین بود و روز سروش
بدانش چو فیروز سالش بجست	ز آتش و رهرام آمد درست

ملاكاوس یکسال بعد بمبئی را ترك و در حیدرآباد دکن مأوا گرفت و بدوستی و نزدیکی بانظام فرمانروای آنجا مفتخر گردید.

ملاكاوس در سال ۱۷۸۷ میلادی (۱۱۵۷ ی) بر روی برگ يك نسخه خطی اوستا و پهلوی محفوظ در کتابخانه دستور سهرابجی رستم جی ملا فیروز نسب نامه خویش را بگجراتی از قرار زیر ضبط کرده است:

« نام پدر و نیاگان کمترین خاکسار كاوس » كاوس ابن بهشت بهر موبد رستم بن شاهپور بن ایزدیار بن كاوس بن دستور بزرگان بزرگ هندوستان کامدین بن دستور فندم (که پدرم هم میگویند) بن موبدان موبد و اوستاد همه موبدان و هیربدان و

و آموزگار مراسم مذهبی بهمه موبدان هندوستان و مروج کار موبدی در شهرهای هند استادبزرگوار و نامور رامیار بن هیر بد کهنان بن هیر بد بن موبدان موبدهرمزد یارب بن هیر بد رامیار بن پشوتن شهروندی»

ملاکوس از درستی اسم شهروندی مشکوک است و در زیر آن چنین یادداشت کرده :

« این اسم شهروندی را نمیدانم که اسم شهر است که پشوتن ساکن بوده و یا آنکه اسم پدر پشوتن است : ولی چنین اسمی در گروه زرتشتیان دیده نشده است .»

بزعم نگارنده شهروندی بایستی تحریف سهروردی باشد و سهرورد قریه ایست در خراسان که شیخ شهاب الدین شهید معروف بشیخ اشراق از آنجا برخاسته است و بایستی پشوتن از آن شهر بهندوستان مهاجرت نموده و سهروردی معروف گشته . دستور ملاکوس چندین رساله در حل مسائل دینی و اختلافات تقویم به - گجراتی نوشته است ولی تألیف مهم او کتابی است بگجراتی موسوم بمآکولات بهمنی که بفرمایش وادیا صاحب بهمن جی نوروزجی در سال ۱۱۵۷ یزد گردی برابر ۱۷۸۸ میلادی تألیف نمود و آقای فریدون جی مرزبان جی آنرا با توضیحات و تشریحات لازمه در سال ۱۸۴۲ م (۱۲۱۲ یزد گردی) طبع و منتشر ساخت . چنانکه از مندرجاتش بر میآید ترجمه گرشاسپ نامه فارسی است و متضمن مذاکرات گرشاسپ معروف از نیاگان رستم زال بایک نفر برهمن هندو میباشد . مندرجات آن چنانکه در دیباچه آمده عبارتست از حکمت ، دانش ، خداشناسی ، پند ، نجوم گردش چرخ و آسمان ، چهار عنصر و سخنان نادر راجع بدین مژدیسنی .

مآکولات بهمنی در موضوع سلوک و معرفت و دستور آذر کیوان و مریدان او نیز صحبت و از آذر کیوان بالقب سر تاجبخش کشتی بستگان سخن میراند و او را صاحب یک پسردانسته و تألیف مغیبات آذر کیوان را نسبت باو میدهد و علاوه میکند فرشید ورد پندنامه ئی باسم اردشیر بابکان نوشته و شیخ ابو برکت بغدادی آنرا به -

عربی ترجمه و بدایع الحکمت نام نهاد و میگوید خویشتاب در عهد خسرو پرویز
بتوسط اسپندیار بن بهرام نگارش یافته و فرزانه بهرام بن فرهاد کتاب شارستان خویش
را بنا بر مایش موبد سروش و موبد هوش نوشت و راجع به زوره باستانی نیز در
کتاب نامبرده سخن رفته است .
ملاکوس در سال ۱۱۰۲ ی در بروچ متولد و در سال ۱۱۷۱ یزد گردی در حیدر
آباد دکن جهان را بدرود گفت .

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب پور تیرانداز پور خرسند اهل کوچه بیک حومه یزد از زرتشتیان دانشمند و فعال ایران زمین و در راه ترقی و پیشرفت گروه زرتشتی در دوره‌ئی که در تاریکی جهل و غفلت بسر میبردند در مدت کوتاه حیات خویش بخدمات شایان توجه توفیق یافت .

فرزانه کیخسرو در هشت سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که در سال ۱۲۴۰ یزد گردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را از بین برد ، باتفاق مادر و خویشان از کوچه بیک کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندک وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه BA که در آن دوره بسیار مهم بود نایل آمد.

پس از در گذشت فرزانه مانکجی صاحب در سال ۱۲۵۹ یزد گردی (۱۶ فوریه ۱۸۹۰ م) امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان (انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران) او را در اول سپتامبر ۱۸۹۰ میلادی بسمت نمایندگی خویش برگزیدند . فرزانه کیخسرو پس از انتصاب از راه بوشهر و شیراز و اصفهان بتهران عزیمت نمود و پس از ورود بآنجا و ارائه استوار نامه خود بشاهنشاه و امنای دولت و انجام خدمات مهم در پایتخت از طرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان زیر بخطاب خان

و اعطای یکعدد مدال طلا مفتخر گردید :

« هو - حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسرو جی ولدتیر- انداز و کیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافه الی حال در کمال صداقت و نیکخواهی و خیر اندیشی نسبت بزرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخطاب لقب خانی واعطای يك عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شده که موجب زیادتى اعتبار خود دانسته بر حسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید تحریر آفی غره شهر جمادى الاولی توشقان ئیل خیریت دلیل سنه ۱۳۰۹ هـ

امضا و مهر امین السلطان و مهر صدرالسلطنه»

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران و کسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزد و کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها و مکاتبات با مصادر امور در تنبیه اشرار و عطف نظر بطایفه زرتشتیان ابراز مساعی نمود و بنای پیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدا بخش بهرام رئیس درلرزم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع و عرف و فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد را در روز باد ایزد و شهریور ماه ۱۲۶۱ یزد گردی (رجب ۱۳۰۹ هـ و ژانویه ۱۸۹۲ م) در محله دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلفخانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیّت خود پرداخت .

در طی ۶۵ جلسه نخستین سال تأسیس که ۴۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و ۲ عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرارداد . انجمن در ظرف مدت یکسال ۳۲۹ نامه و حکم و عریضه و ۱۴ فقره تلگراف با طراف فرستاد و جواب ۱۴۵ استفتاء بنوشت . چهار حکم گواه ثبت دفتر و ۱۴ وقفنامه در طومار انجمن ثبت و یازده فقره سند مردم را

در صندوق انجمن باامانت پذیرفت . در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف ۲۴۵
نامه از اطراف بانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امانا و اولیای
دولت و اداره حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از
فعالیت‌های انجمن بود . بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز در طی آن مدت بانجمن
میرسد .

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب ریاست نخستین دوشست انجمن را پذیرفت
تادیگران طرز اداره امور را یاد بگیرند . انجمن در اصلاح امور و رفع مرافعات
افراد جماعت سعی بلیغ مبذول میداشت چنانکه در سال دوم تأسیس چهارصد فقره
نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت بافراد
جماعت رفع نمود .

فرزانه کیخسرو جی محبوب القلوب همه و طرف توجه اولیای دولت بود و
همگی در مراسلات خود او را دوست یا مقرب الخاقان خطاب مینمودند ، چنانکه
فرمانفرما حکمران کرمان در نامه خویش باو مینویسد : « مقرب الخاقان گرامی
دوست مهر بانا » امین السلطان صدراعظم در نامه خود باو مینویسد . « عالیجاه عزت
همراه دوستا مهر بانا » شاهزاده جلال الدوله حکمران یزد در نامه خود باو چنین
خطاب میکند : « عالیجاه درایت همراه فخامت اکتناه رفعت جایگاه » و شاهزاده
ظل السلطان در پاسخ نامه او مینویسد : « مؤید الزمانی کیخسرو جی و کیل انجمن
پارسیان هندوستان سلم الله »

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب در دستگاه دولتی و بیرون رجال دولت و شاهزادگان
نقوذی بغایت داشت و حکمرانان محل از او ملاحظه مینمودند و در رفع شکایات
زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند . چنانکه معتمد السلطان محمد حسنخان
حکمران کاشان در جواب نامه شکایت آمیز او از ظلم عمال حکومتی نسبت بیازرگانان
و پیلهوران زرتشتی آنجا ، بخصوص ملاخدا بخش کیخسرو که در قمصر باغی ابتیاع
و مأمورین حکومتی اضافه مالیات از او وصول مینمایند مینویسد : مکرم دوست

مهربانا مراسله مؤدت مواصله سامی در اسعد اوقات واصل واز سلامتی مزاج شریف نهایت خرسندی و انبساط خاطر حاصل شد . از بابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که ایشان با همه محبت و مهربانی که در این دو سال بآنها شده و میشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده اند ...»

سپس حکمران پس از شرح مفصل از توجبات خود نسبت بزرزشتیان وشکایت از رفتار بعضی از آنها و قول همراهی کامل بزرزشتیان و رفع همه گونه ظلم از آنها مینویسد :

« خواهش مینماید هر اوقات مطلبی دوستانه دارید بخود اینجانب اظهار دارید انجام بدهد دیگر با شمشیر و تیر و کمان و جنگ رستم و اسفندیار و روم و روس و هندوستان و انگلیس در میان نباشد که من زمین خورده همه پهلوانان میباشم . اگر از شما منفعت نمیرسد ضرر هم نرسد بهتر است همه روزه شرح سلامتی و حالات را باهر گونه فرمایش باشد قلمی دارید . زیاده طالب سلامتی است »

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب در طی اقامت خود در یزد ضمن اعلامیهائی که برای جمع اعانه بین زرتشتیان یزد منتشر ساخت بعموم خاطر نشان نمود که انجمن اکابر صاحبان پارسی در رفع جزیه ومظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینه سنگینی را متحمل و محض ترقی بهدینان در تأسیس دبستانها در تهران و یزد و کرمان فعالیت نموده اند واینک ارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود در یزد در محله خلف خانعلی ساخته ومعادل پنجهزار روپیه باسم خود و ۲۵۰۰ روپیه باسم مرحوم خسرو مهربان ، بانجمن اکابر صاحبان سپرده است که سود آن بهزینه فرهنگی دبیرستان کیخسروی شهر برسد و برخی از زرتشتیان ایرانی بمبئی نیز باینکار خیر کمک نموده اند مخصوصاً آقای هرمزدیار شهریاری . کوچه بیکی از پول خود در کوچه بیک دبستان ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگار را بنماید بانجمن سپرد وهمچنین آقای خداداد رستم رشید معروف

بکنتراکتر در خرمشاه دبستان ساخت و برای هزینه اداره امور آن سرمایه‌معیّن بانجمن سپرد و آقای خدا بخش مرحوم به‌مرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی در نرسی آباد ساخت و بانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی از بزرگان پارسی که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدر همت خود برای هزینه دبستانها مخصوصاً دبیرستان کیخسروی که مخارجش روز افزون است و تأسیس دبستانهای دیگر در دهات اعانه جمع و بانجمن اکابر صاحبان پارسیان بپسارند تا سودش در راه فرهنگ جماعت بمصرف برسد . زرتشتیان یزد درخواست آن فرزانه را با پرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه باحسن وجه استقبال و موجب تشویق وی و دلگرمی امنای انجمن گردیدند.

زرتشتیان کرمان نیز با تأسی از زرتشتیان یزد در جواب اعلامیه کیخسرو جی مبلغ ۳۳۹۳ روپیه بانجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی سپردند تا سودش بمصرف دبستان کرمان برسد و بعلاوه یکصد من بند افشان سر آسیاب و شست و پنج من بند افشان طهماسب آباد را بمبلغ یک هزار و پنجریال و نیم ابتیاع و وقف نموده و تولیت آنرا بانجمن سپردند تا در آمدش را در راه حقوق آموز گاران دبستان کرمان خرج نمایند .

در اینجا لازم است خاطر نشان شود موقعی که زرتشتیان ایران مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند از جمله ینوایان و پریشان روز گاران بوده‌اند و قیمت پول هم بسیار گران و مبلغ مذکور مهم بود زیرا در آن هنگام حقوق ماهی بیست یا سی ریال بنظر مردم زیاد و کالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود.

فرزانه کیخسرو جی در دوران اقامت کوتاه خود در کرمان تعدیات و ستم‌هایی را که علی‌نقیخان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پیلهوران زرتشتی آنجا مینمود و آنها را ازداد و ستد با زنان منع نموده بود بوسیله شکایت بفرمانفرما رفع نمود .

شاهنشاه ایران ناصرالدین‌شاه در ۲۷ ربیع‌الثانی سال ۱۳۰۹ هـ فرمان اعطای

نشان مهم شیر و خورشید را بسردینشاه مانکجی جی پتیت بهارونت اول و رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی صادر نمود فرمان که امضا و مهر امین السلطان و صدر السلطنه را دارد و بانشان بوسیله فرزانه کیخسرو جی بصاحبش ارسال گردید .

فرزانه کیخسرو جی پس از دو سال اقامت در ایران و انجام مأموریت خود به هندوستان مراجعت نمود .

امنای انجمن اکابر صاحبان پارسی از فعالیتهای شایان توجه وی راضی و خوشحال بودند سردینشاه پتیت رئیس انجمن خلعت خوبی بفرزانه کیخسرو داد و با تحف و هدایای شایسته برای شاهنشاه و سران دولت دوباره او را بسمت نمایندگی خود بایران اعزام داشتند .

ایندفعه فرزانه محترم باتفاق عیال خویش و ارمغانهای زیر ازراه بندر عباس بصوب کرمان عزیمت نمود.

يك جام نقره منقش باعكسهای شكار واستوار روی سه پایه فیل بوزن ۲۱۶۹ گرام و يك جعبه نقره مثبت کاری بوزن ۷۳۶۱۰ گرام محتوی سپاسنامه برای ناصرالدینشاه .

يك جام شربت خوری نقره بوزن ۱۸۲۲۵۵ گرام برای ظل السلطان.

يك گلدان نقره بوزن ۹۲۲۷۲ گرام برای جلال الدوله .

يك كوزه نقره با لبه شیر مانند و يك كوزه نقره بشکل مرغابی و يك بشقاب نقره بشکل کشتی رویهمرفته بوزن ۱۸۲۲۵۵ گرام برای امین السلطان صدراعظم .

يك جام نقره بوزن ۶۸۱ گرام برای قوام الدوله وزیر امور خارجه .

يك دوره فرهنگ انگلیسی و فارسی باصحافی مذهب کاری برای صدرالسلطنه كنسول سابق بمبئی بنام حاجی میرزا حسینقلی خان .

فرزانه کیخسرو بورود بکرمان پس از کسالت جزئی که علت آنهم در

اسرار پیچیده و یزعم برخی مسموم گردیده ، در روز مهر ایزد و خرداد ماه قدیم
۱۲۶۲ یزد گردی برابر ۱۸ فوریه ۱۸۹۳ میلادی در عنفوان ج-وانی بدار باقی
شتافت .

ارمغانها در کرمان ماند تا آنکه فرزانه اردشیر جی ایدلجی شاپور جی ریپورتر
از طرف انجمن بنمایندگی منصوب و آنها را به مقصد رسانید.

فرزانه کیخسرو خالوامان

فرزانه کیخسرو خالوامان از فاضلان وشاعران زرتشتی ساکن شهر یزد است در دوران کودکی در سال ۱۲۳۵ یزد گردی باتفاق سایر کودکان زرتشتی بسرپرستی فرزانه مانکجی هاتریا بمهران رهسپار و در دبستان زرتشتیان آنسامان بمتحصیل علم وادب پرداخت . پس از اتمام تحصیلات از طرف فرزانه مانکجی در یزد به - آموزگاری منصوب گردید و مدتی در دبستان زین آباد و بعد در دبستانهای دیگر دهات آموزگار بود. اشعار زیادی از خود پیادگار گذاشته است که متأسفانه مارا بآن دسترس نیست وغالباً فی البدیهه شعر میگفته است .

فرزانه کیخسرو مردی باهوش و ذکاوت ودر آئین زرتشتی ثابت قدم بود . اما بواسطه پیش آمدی اسلام آورد و مدتها بامسلمانان محشور بود، لیکن خود را از گروه زرتشتیان جدا نمیساخت . پس از سالها تماس با مسلمانان از آنها آزردہ خاطر گشت ودر عصری که کسی راجرئت برگشتن از اسلام نبود، اسلام را بگذاشت وبا اجازه مجتهد وقت حاجی میرسیدعلی مدرس مشهور بلب خندقی دوبار مزرتشتی شد وواقعہ آن بقول آقای فریدون نور یزدان نقل ازقول خود آقای حاجی میر سیدعلی مدرس چنین است :

یکروز فرزانه کیخسرو میرود بمحضر حاجی میر سید علی و میگوید آقا مسئله دارم وجواب میخواهم . آقا میپرسد مسئله ات چیست میگوید در راهی می

رفتیم بخیال که شاهراه است ولی چون بآخر راه رسیدیم دیدیم زقاق است (بن بست است) آیا باید از دیوار بالا رفته بگذرم و یا آنکه دوباره برگشته و از راه دیگر بروم . آقا جواب میدهد باید برگردی . او هم فوراً درچلو مجتهد تنبان سیاه که نشان مسلمانی بود از پای درآورده و تنبان سفیدی که زیر بغل داشت و زرتشتیان میپوشیدند بپا کرده میگوید آقا راه زقاق است ، زقاق است ، بحکم خودتان بر میگردد حکم را مرحمت کنید . حاجی میرسیدعلی مدرس پس از خنده بسیار حکم را نوشته باو میدهد تا مسلمانان در تغییر مذهب براو نشورند و اذیت نکنند.

فرزانه کیخسرو خالو امان مرد دیندار و شوخ و بذله گو و وارسته و صاحب روح بلند بود . مرگ خود را یک هفته قبل میدانست . میگویند سه روز قبل از مرگ در حدود سال ۱۳۱۵ ی میرود بدخمه یزد و به آذرباد نسالار ودخمه بان میگوید سه روز مهمان شما هستم و باید از جهان سفر کنم ، آنها با تبسم جواب میدهند بسیار خوب مانعی نیست و تصور میکردند آنها یکی از شوخیهای اوست . فرزانه کیخسرو در سه روز بعد پیش از آفتاب غسل میکند و لباس پاک سفید میپوشد و نیرنگ دین میخورد و پتت میخواند و میرود بخيله دستوران چادر شب پهن میکند و مانند میت بر آن میخوابد و بنسأ سالار میگوید من حالا میروم برو بشار خبر بده . اینرا گفته چشم بهم میگذارد و از جهان فانی بجهان باقی میشتابد . چون خبر مرگ او بشهر میرسد انبوهی از زرتشتیان و جماعتی از مسلمانان برای ادای آخرین احترام خود نسبت باو بدخمه روی میآورند و جنازه او را بد احترام زیاد بلند مینمایند و بآخرین مرحله خود میرسانند.

فرزانه ارباب کیخسرو شاهرخ

فرزانه ارباب کیخسرو پور شاهرخ پور اسکندر پور گشتاسب پور بهمن از دانشمندان و صاحب طبعی موزون و شخصیت برجسته کرمانزمین است که از پرتو هوش و ذکاوت و پشتکار و فعالیت توانست خود را در ردیف اولین افراد نامور کشور در زمان خود قرار دهد.

جد پدری او ملا گشتاسب، منجم مشهور و طرف توجه آقا محمدخان خواجه سرسلسله قاجاریه بود. اسکندر جد خود ارباب نیز ستاره شناس و مرجع کارهای خاص و عام میبود. شاهرخ پدر فرزانه ارباب کیخسرو در زمان ورود فرزانه مانکجی هاتریا بکرمان بسمت آموزگاری دبستان آن دیار منصوب گردید. خلاصه نیاکان ارباب کیخسرو مانند خودش در زمان خویش صاحب شخصیت بوده اند.

مجله اندیشه ما شماره ۲ مورخه بهمن ۱۳۲۴ خورشیدی در شرح زندگانی ارباب کیخسرو چنین مینویسد:

« ارباب کیخسرو شاهرخ یکی از رهبران بزرگ اجتماعی بود که از میان جامعه زرتشتیان برخاست و در بهبود وضع اجتماعی همگروه که در آن زمان جزء جوامع ستمدیده و زیر فشار میزیست کوشش بسزا نمود. از طرفی علاقمندی بحفظ حقوق همکیشان و جلوگیری از فشار و بیاد گریهائی که بدست عده ئی مغرض، متعصب نادان بر آنان وارد میشد و از سوی دیگر دلبستگی بحیات و استقلال ایران



فرزانه ارباب کیخسرو شاهرخ

و سرافرازی هم‌میهنان باعث شد که ارباب سراسر زندگی پرافتخارش را در کار و کوشش بسربرده و امروز جامعه ایرانی از او بنام يك فرزند شرافتمند و فداکار برای ایران یاد نماید. »

فرزانه ارباب کیخسرو در سال ۱۲۴۳ یزد گردی در کرمان متولد و در شش ماهگی از مهر پدری محروم گردید . تحصیلات مقدماتی را تحت توجه مادر خود پیروزه در دبستان کرمان بنیاد نهاده مانکجی هاتریا نمود و در سن ۹ سالگی بتهران آمد و سه سال بادامه تحصیلات پرداخت . سپس بسفارش فرزانه مانکجی هاتریا با برادر کهنتر خود بمبئی رهسپار شد و در آندیار بحمايت و سرپرستی سر دینشاه مانکجی پتیت رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و دادماڊ دختر کیخسرو ایزدیار بتحصیل دانش پرداخت و پس از اتمام تحصیل در حدود ۱۲۵۷ یزد گردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالیانه سیصد روپیه که بازر آن زمان ۹۰ تومان میشد بآموزگاری دبستان کرمان منصوب گردید . اما زرتشتیان حقشناس کرمان حقوق او را ازطرف خویش سیصد تومان معین کرده و بقیه را ازطرف خویش میپرداختند .

انتصاب ارباب کیخسرو بآموزگاری دبستان کرمان آغازفعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی اوست بقول نویسنده مجله اندیشه ما « مدت اقامت در بمبئی و مطالعه در احوال و زندگانی پارسیان هندوستان و آشنائی بمفاخر ایران باستان در روح پرشور ارباب کیخسرو اثرات عمیقی بر جای نهاده بود و شاید همان اثرات نخستین بود که نقشه يك عمر کوشش خستگی ناپذیر در راه سروری همگروه و ایران را در اندیشه او ترسیم کرده بود.

ارباب کیخسرو دربدو بازگشت بایران با آگاهی که از تعصبات خشك‌جان فرسای مغرضین و کار شکنی‌های آنان داشت صلاح دید که کلاه ملا فیروزی که ویژه پارسیان هند است بر سر گذارد و تقریباً بعدها نیز در تمام مدتی که در کرمان بود همین کلاه را بر سر گذاشت . »

« اولین اقدامی که ارباب کیخسرو در کرمان بدان دست زد اصلاح دبستان زرتشتیان بود که تا آنموقع صورت مکتب‌خانه‌ای راداشت و کوشید تا آنرا در تحت اصول صحیح اداره نماید. بدین ترتیب کلاسهای مرتبی در آنجا بوجود آورد و برنامه و مقررات تازه برای آن وضع شد. پنچایت (انجمن) زرتشتیان کرمان را نیز سرو صورتی داده (با همکاری کیخسرو جی خانصاحب) جمع آوری پول و ساختمان يك مدرسه بزرگ اقدام نمود و دبیرستان زرتشتیان را در آنجا دایر کرد. دبستان دخترانه زرتشتیان نیز مقارن همان اوقات در کرمان بهمت مشارالیه از دارائی روانشاد جمشید جهانگیر تأسیس گردید. در آنموقع فکر ارباب متوجه مسئله مهم ودشواری گردید. بعلمی که موجب شده بود کلاملا فیروزی بر سر داشته باشد میانیدشیدوزرتشتیان کرمان رامیدید که مچپور بودند لباس متمایز از برادران ایرانی مسلمان بپوشند تا بهتر شناخته شده و خوبتر مورد اهانت قرار گیرند. ارباب کیخسرو برای رفع این وسیله شکنجه در نخستین وهله دانش آموزان زرتشتی را واداشت که لباس عمومی کشوری را بر تن کنند با این سیاست سد شکسته هد و بتدریج همه زرتشتیان توانستند بجامه متحدالشکل عمومی مانند برادران ایرانی مسلمان ملبس شوند. در سراسر زمانی که مشارالیه در کرمان بود با حکام مستبد و مغرضین در کشمکش و زد و خورد بود. برای احقاق حق زرتشتیان و تساوی بادیگران از هیچگونه فداکاری فروگذار نمیکرد. در این هنگام بود که دیگر شاهرخ محیط کرمان را برای اجرای افکار خود کوچك میدید از این رو از راه مشهد وعشق آباد بجانب روسیه رفت تقریباً یکسال و اندی در ادسا (بندر کنار دریای سیاه) بسر برد و سپس بتهران آمد و جزو مدیران اداره روانشاد ارباب جمشید جمشیدیان وارد شد. »

فرزانه ارباب کیخسرو هنگامیکه در اداره جمشیدیان بکار مشغول بود بنا بتشویق آقای فروغی بتألیف آئینه آئین مازدیسنی وفروغ مزدیسنی اقدام نمود که باراول با سرمایه ارباب جمشید طبع گردید. مقارن همین اوقات نهضت آزادیخواهی

در ایران آغاز شد و تجارتخانه‌های زرتشتیان بوسایل ممکنه در پیشرفت آن نهضت کمکهای مؤثری نمودند. ندای مشروطیت فرصت خوبی بارباب کیخسرو داد و درصاف آزادیخواهان با احرار هم آغوش گردید.

هنگام انتخابات دوره دوم در سال ۱۲۷۸ یزد گردی ارباب جمشید جمشیدیان ارباب کیخسرو را که در اداره خودش سمت مدیری را داشت نمایندگی زرتشتیان در مجلس نامزد ساخت و عموم همکیشان بنام او رأی در صندوق انداختند و در همان دوره از طرف پارلمان بمباشرت مجلس نیز برگزیده شد و تا پایان زندگی و دوره دوازدهم مجلس بهمان مقام باقی بود.

بقول نویسنده مجله اندیشه ما « ارباب کیخسرو از همان دوره دوم توانست شایستگی خود را در امور کشوری نشان دهد. کوششهایی که نامبرده در راه اصلاح امور مملکتی و همکاری و مساعدتهای نزدیکی که با مستر شوستر امریکائی مستشار ایران دوست نمود سبب شد که نامبرده در کتاب خود اختناق ایران چنین بنویسد « همان روز با شخصی معرفی شدم که از عزیز ترین و بهترین دوستان صمیمانه صادقانه بود که امریکائیا در مدت توقفشان در ایران پیدا کرده بودند. شخص مذکور ارباب کیخسرو تاجر محترم زرتشتی بود که در خارجه تحصیل کرده و بایران مراجعت نموده. ارباب کیخسرو باملتیان همدست شده و از طرف زرتشتیان ایران در دوره دوم مجلس بسمت وکالت منتخب شده بود. ارباب مزبور نماینده زرتشتیان و تاجری جذاب القلوب و محبوب عامه بود و مهارت تامی در زبان انگلیسی داشت از آن تاریخ بعد در مواقع امتحان و معارك خطرناك هیچ تزلزلی در رأی راسخ و جرئت ثابتش راه نیافت. از اولین وحله که با او ملاقات کردم وعده کرد که هر قدر بتواند ما را معاونت نماید. از آنروز تا وقتی که از ایران خارج شدیم هیچوقت از اوقات شبانروزی از پیشرفت مقاصد و اصلاحات مملکتی کوتاهی ننم نمود...»

« در دوره فترت شش ساله مجلس با خرابی وضع مالی کشوری با سیاست

و تدبیر غربی این دوره را طی نمود تا دوره فترت منقضی و باز مجلس شروع بکار کرد . در جنگ بین المللی گذشته (۱۲۸۶ ی) بود که با خطرات جانی که متوجه مشارالیه بود از طرف مرحوم مستوفی الممالک دو مرتبه مأمور مذاکره با کمیته دفاع ملی قم شد .

در سال قحطی از طرف دولت مأمور خرید غله شده و با جدیت و شجاعت غیر قابل وصفی وظیفه خود را انجام داد و حتی موقعیکه اشخاص ذی نفوذ از فروش غله خودداری میکردند از هیچگونه مقاومت در این راه برای بهبود وضع ملت نهراسید . «

« اولین کسیکه بر علیه قرارداد شوم ۱۹۱۹ قیام کرد فرزانه ارباب کیخسرو بود که در آن موقع در آتازونی بسر میبرد بمجرد رسیدن خبر قرارداد بجزایر آتازونی نامبرده در آنجا بنام یک نفر - نماینده مجلس شورای ملی بمعیت شوستر ایراندوست (رفیق صمیمی سابقش) در مجلس آتازونی اقدام نمود و بر علیه قرارداد و مفاد آن ، مقالات منتشر کرده . نطقهای غرا ایراد نموده مقدمه الغای آنرا فراهم ساخت و فوراً بقصد بازگشت بایران از آتازونی عزیمت نمود . بمجرد ورود بتهران نمایندگان را بتشکیل جلسات خصوصی عدیده دعوت و سرانجام در جلسه که در منزل آن فرزانه در خیابان نادری تشکیل شد ، اصل اعلامیه الغای آن قرارداد مشئوم بخط خود آن روانشاد نوشته شده و بامضای عده از نمایندگان رسیده شبانه در مطبعه چاپ و صبح روز بعد در تهران منتشر گردید .

« وقتیکه در سال ۱۲۹۹ خورشیدی جواهرات سلطنتی را از ایران خارج نمودند ، اولین کسیکه پرده از روی این راز در مجلس شورای ملی برداشت و علناً باین عمل اعتراض نمود مرحوم ارباب کیخسرو بود . در ضمن عملیات سیاسی درخشان فرزانه ارباب کیخسرو از کوشش در بهبود مسائل عام المنفعه ، امور خیریه و بازرگانی نیز کوتاهی نمیکرد . از جمله یادگارهای خوب و فنا ناپذیر ارباب در این راه اقدامات زیر است .

« شرکت تلفن که موسسه از هم گسیخته‌ای بود و وضع تقسیم سیم‌هایی شباهت به تار عنکبوت نبود در اثر مجاهدتهای آن روانشاد در مدت مدیریت اداره تلفون بصورت اتوماتیک و وضع فعلی درآمد. اولین قرارداد تهارتری که ایران با یک کشور خارجی بست در اثر اقدام وجدیت مشارالیه بود. (این قرارداد بانماینده کی‌خسرو از طرف دولت ایران باسوئد منعقد گشت.)

« موقعیکه خواستند راه آهن ایران را از آلمانها و امریکائیها که مأمور ساختن آن بودند بدولت ایران تحویل دهند، ارباب کی‌خسرو با سمت نماینده شخصی شاه سابق (رضا شاه) در مذاکرات شرکت جسته و مبلغ هنگفتی به سود خزانه دولت از آنها تخفیف گرفت.

« ارباب در طول خدمت در کارپردازی مجلس خدمات زیادی را انجام داد. تأسیس کتابخانه و هم‌چنین چاپخانه مجلس (که از بزرگترین و آبرومندترین چاپخانه‌های کشور است) از اقدامات مفید اوست. اهمیت این اقدام امروز کاملاً از اینجا روشن میشود که پس از گذشتن چند سال نه تنها فقط قیمت آن مستهلک شده بلکه سود هنگفتی نیز از آن بخزانه دولت عاید کرده است. »

روزنامه اطلاعات در مورد اخبار شهریور ۱۳۰۶ مینویسد «عکس شروع شد روزنامه اطلاعات برای اولین بار در ایران بطور روزانه در صفحه اول شروع با انتشار عکس و شرح حال نمایندگان و رجال معاصر نمود. تا آن موقع وسایل چاپ عکس و ساخت گراور مهیا نبود و در این تاریخ بهمت ارباب کی‌خسرو شاهرخ‌وسایل گراور سازی در چاپخانه مجلس فراهم شده بود که مورد استفاده اطلاعات قرار گرفت. »

هیئت مدیره چاپخانه مجلس بپاس خدمات گرانبهای ارباب کی‌خسرو در تأسیس چاپخانه و سرپرستی آن عکس‌اورا نیز در اطلاق مدیر کل که با تمثال اعلیحضرت همایونی و مولا علی مزین است نصب نموده‌اند.

بقول نویسنده مجله اندیشه ما همین عملیات بود که ارباب کی‌خسرو را يك

عصر شرافتمند و راست و فداکار معرفی نموده تا جائیکه مرحوم آقا سید حسن مدرس آزادیخواه بزرگ و بنام ایران در پارلمان گفت که اگر در مجلس يك مسلمان پیدا شود آنها ارباب کیخسرو است. آری درباره این زرتشتی پاك «مسلمان» بزمزم شوید و هندو بسوزاند «مصدق پیدا نموده بود».

ساختمان آرامگاه فردوسی نیز بوسیله انجمن محترم آثار ملی در تحت نظر و رسیدگی مستقیم شاهرخ انجام گرفت و باید گفت که در این راه، انجمن آثار ملی و ارباب کیخسرو توانستند پس از هزار سال حق آن شاعر بزرگ را در احیاء آثار ملی و شعائر باستانی بخوبی ادا کنند. در جریان همه این فعالیتهای اجتماعی و سیاسی فرزانه ارباب از کوشش در بهبود اوضاع اجتماعی زرتشتیان نیز غافل نبود.

ساختمان آدریان تهران، مدارس ایرج و فیروز بهرام و انوشیروان دادگر که از پول خیرخواهان ساخته شده و (با همکاری فرزانه اردشیر ریپورت) در اثر کوشش و جدیت فرزانه ارباب بود. در سال ۱۳۰۵ یزدگردی ارباب کیخسرو برای پایان دادن بوضع نامطلوب گورستان قدیم در اثر مذاکرات با اعلیحضرت فقید (رضا شاه) و کسب اجازه توانست قصر فیروزه را با پول جماعت زرتشتی برای همگروه خریداری نموده و آرامگاه آبرومندی برای متوفیات جماعت در آنجا ایجاد نماید.

عشق خدمت بمیهن و احیای مفاخر باستانی، فرزانه ارباب کیخسرو را بر آن داشت که در تشکیل انجمن آثار ملی با همکاری سایر رجال کشور کوشش بسزا بعمل آورد. بنا به پیروی راستی و درستی، آموزش ویژه پیغمبر باستانی، بین اقربان و امثال ضرب المثل صداقت و امانت بود. تشکیلات کلیه مراسم و سازمانهای ویژه ای کشور بسرپرستی او واگذار میشد. جشن تاجگذاری احمد شاه قاجار، تشکیل مجلس مؤسسان، جشن تاجگذاری اعلیحضرت فقید رضا شاه، جشن

هزارمین سال تولد فردوسی و غیره از جمله آنهاست .

این را نیز ناگفته نگذاریم که توفیق فرزانه ارباب کیخسرو در انجام جشنهای نامبرده بالا با حسن وجه ، مرهون مساعی و خدمات پیریا و صادقانه و کمک های یار با وفای او فرزانه مهربان خداداد مهر میباشد که ۴۴ سال ریاست محاسبات مجلس شورای ملی را عهده دار بود و با افتخارات تمام بازنشسته گردید . فرزانه مهربان مهر بواسطه حسن خدمات و مجاهدتهای خود در انجام وظایف محوله بوصول سپاسنامه و نشانهای چندی از طرف دولتهای وقت نایل گردیده است ، مانند سپاسنامه جشن تاجگذاری احمد شاه ، فرمان اعطای نشان درجه دوم شیر و خورشید ، نشان درجه دوم علمی ، سپاسنامه حسن خدمات ریاست حسابداری مجلس و جشن هزارمین سال تولد فردوسی .

نسب فرزانه ارباب کیخسرو به ایزدیار کرمانی میرسد که پسرش کیخسرو با دختر خویش گلستان بانو از یزد بمبئی مهاجرت نمود و اولاد او در آن دیار مصدر خدمات مهمی نسبت بجماعت زرتشتی و تشکیل انجمن اکابر صاحبان پارسی بوده اند . ارباب کیخسرو در رفع مظالم و تعدیات نسبت بزرتشتیان اهتمام مینموده است و مدت ۳۴ سال تاطی حیات ریاست انجمن زرتشتیان تهران بر عهده او بود و در این زمان متمادی مقام و شرافت زرتشتیان و همکیشان را در نظریگانگان بلندتر ساخت .

ارباب کیخسرو دریازده گردش مجلس شورای ملی از طرف همگروه در پارلمان ایران سمت نمایندگی را داشت و بالاخره بقول نویسنده مجله اندیشه ما: «سرانجام پس از ۶۶ سال زندگانی درخشان و پرافتخار ارباب کیخسرو در سه شنبه شب ۱۱ تیر ۱۳۱۹ شمسی هنگامیکه از مجلس عروسی بازمیگشت بطور اسرار آمیزی در گذشت و بامدادان روز بعد بدن بیروح آن روانشاد را در خیابان کاخ تهران یافتند و یک روز پس از آن با تشریفات کامل در آرامگاه ابدی جایش دادند .

ارباب کیخسرو مدت ۶۶ سال با شرافت تمام زیست برای بهبود زندگی

همگروه و سعادت و سربلندی ملت ایران از هیچگونه فداکاری دریغ ننمود مادیات در نظر ارباب ارزشی نداشت. برای آنکه استغنای طبع آن شادروان را دریا بیم کافی است یادآور شویم که در مدت ۱۳ سال و ششماه واندی (فترت مجلس دوره دوم و سوم - و چهارم و فواصل کوتاه دوره‌های بعد) افتخاراً عهده دار امور مجلس بود بدون آنکه انتظار حقوق و پاداش داشته باشد و با آنکه «دوره فترت سوم یکی از کابینه‌های وقت برای او حقوقی قرار داد از قبول آن امتناع نمود.»

فرزانه ارباب کیخسرو در روز گوش ایزد و تیرماه ۱۳۰۹ یزد گردی رهسپار جهان مینوی گردید فقدان او برای جماعت جبران ناپذیر و حق‌های بسیاری بر گردن جماعت دارد که در چند سطر نتوان شرح داد. اشعار زیر که سروده طبع سرشار اوست (۱) داستان‌سرای مقام فضل و دانش و اندیشه بلند آن شادروان میباشد.

سرمه علم و خردگر نبود در بصر

کور بدون عصا سیر کند در خطر

خویش پرستی چقدر جانب دلها نگر

گر نبود قلب پاک بار گرانست سر

خرم و شادان بود صاحب فهم و هنر

تجربه خوش مخزنی است پرثمر و پر گهر

چاره بیچارگی همت و کوشش بود

با همه پیش آمدی الفت و سازش بود

حاصل مردانگی غیرت و جنبش بود

جان و دل کارگر مهد ستایش بود

می نبود هیچکس از دوجان بهره ور

غیر امینی که اوست کارکن و رنجبر

(۱) از مجله هوخت سال سوم شماره ۴ برداشته شد.

دعوی انسانیت با سر پر شور و آژ
 سر روی مهر نماز دست بسوئی دراز
 می نشود بهر مات زینهمه عجز و نیاز
 جز غم و رنج و الم در همه شیب و فراز
 پویش راه خدا نیست بسوز و گداز
 هر چه تو کاری بدست دل دهدت زان ثمر
 نقش طبیعت بما درس حقیقت دهد
 عقل بشر را ز حسن جلوه و زینت دهد
 بردل و چشمان کور حسن بصیرت دهد
 از ره حسن عمل پاکی طینت دهد
 نیست بجز خوی نیک در همه زیر و زبر
 میوه روح حیات هست بر این شجر
 آئینه قلب پاک منعکس از ذات اوست
 نیست در این آینه جز اثر روی دوست
 هر چه بود میل یار جمله ثواب و نکوست
 طالب مغزیم ما دور فکندیم پوست
 منکر وحدانیت نیست بجز کور و کر
 حاصل اهریمنی است ریمنی و خبث و شر
 ایدل پر نور من آتش، حق بر فروز
 دشمن بد خواه را خرمن هستی بسوز
 با سر شمشیر تیز دیده او را بدوز
 غیر دل پاک و نیک کس نشد اهل رموز
 آتش دل چون فروخت سوخت همه خشک و تر
 ای که بخود غره ای کن ز چنین دل حذر

صحبت اغیار و یار معنی سنگ و سبوست
 بر سر دنیای دون بیجهت این هاپهوست
 در اثر معرفت نیست کسی غیر دوست
 هستی کون و مکان ذره ای از جو داوست
 دایره عشق را هر که نماید گذر
 نیست بجز ذات او در سیر و درصور
 دعوی کبر و غرور جمله ضعف سراست
 نکبت و ادبار را بی خردی رهبر است
 عقل چو شد یار بخت دولت گنج آوراست
 دست بهر سنگ و خاک چون بزند گوهر است
 در شجر عقل و بخت چون فکنی خوش نظر
 بهره دهد بی حساب خیر بود بار و بر
 فصل بهار آمده است خیمه اشکوفه بین
 لؤلؤ و مرجان و لعل جمع بدور نگین
 ساقی بزم نشاط میدهدم ساتکین
 حاصل دوران عمر هست نه در آن نه این
 هر که ز حد گلیم پای گذارد بدر
 می رودش رایگان بخت و سعادت هدر
 رونق تن چیست روح حاصل آن مردمیست
 مردم بیجان و روح هیچ بگیتی نیست
 دست و دل مرد پاک در همه حالی قویست
 اوست یکان ذات پاک کز همه عیبی بریست
 ترس ز انسان چرا کو بودم دادگر
 جز بتولای او نیست نجاتی دگر

افسر کی خسروی گشته مرا شایگان
در همه احوال حق داده امان و توان
شاهد این مدعا نیست نهان از جهان
تا که خدا یارماست گشته بسی کامران
داور روزی رسان داده بما گنج زر
معدن دل را بکاو تا که بیابی اثر

فرزانه کیخسرو ابن کاوس

فرزانه کیخسرو پور کاوس مهر شاهی دانشمند و شاعر زرتشتی در نیمه دوم سده سیزدهم یزد گردی میزیست و مؤلف رساله ایست در تحقیق و پژوهش از نام مؤلف دبستان المذاهب که بنشانی (H.P. (ms)300 در بنگاه خاورشناسی کامابمبئی ضبط است و نیز کتابی نوشته بنام گلشن فرهنگ در موضوع آئین زرتشت و اخلاق. کتاب نامبرده در سال ۱۲۷۴ هجری (۱۲۲۷ یزد گردی) در بمبئی بچاپ رسید نسخه های آن بزودی تمام شد دوباره پس از پنجسال بتوسط امنای مدرسه ملا فیروز بزیور طبع آراسته گردید ولی اینک نایاب است. رساله بدین طریق آغاز میشود:

و بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان عجز و نیاز بیشمار نثار نور الانواری است که از جمیع الوان و اشکال و تصور و تمثال منزّه و معراست و اندیشه سخنوران و اشاره حکیمان در توصیف بیان آن نور بیرنگ و نشان قاصر و افهام و عقول خردمندان از ادراک کنه آن ذات مقدس بیچون فاطر است. بیت:

نیست از راه عقل و فهم و قیاس جز خدا دیگری خدای شناس
و سپاس و ستایش سزاوار آفرید گاری که نخست شت آزاد بهمن را خلعت
وجود پوشانید و بدان قلم قدرت بر لوح فطرت نقوش موجودات نگاشت و انواع
صور ممکنات را از صحرای عدم بفضای شهود آورد و بحکمت بالغه و قدرت کامله

خویش نفس ناطقه مجرد را بروح حیوانی متعلق ساخت و بنی نوع انسان را بنا بر استعداد اقتباس معقولات از جمیع موجودات فرودین جهانی برافراشت و اثر شایستگی در او پدید آورد و بتهدیب اخلاق امر فرمود و حمد و نیایش در خور پروردگاریست که نفوس قدسی انسانی را بفیوضات جذبه لایزال از حسیض گیتی جسمانی باوج مینوی لامکانی و جهان عقلانی میرساند و جمیع سرایر عالم امر را بر ایشان هویدا و روشن میگرداند و برای حفظ مراتب انتظام عالم و وضع قواعد و قوانین در میان بنی آدم پیغمبران قدسی جنابان را بکافه ناس مرسول میدارد تا بنور علم و معرفت و وفور توفیق و هدایت گم گشتگان بادیه غفلت را بمرتبہ کمال رسانند بویژه درود بیحد و ثمای بیعد بر شهنشاه دارالملک شریعت و مهر سپهر طریقت هادی وادی عرفان بر گزیده والا یزدان شت و خورشور زراتشت مهرسپنتمان انوشه روان باد . اما بعد دراین رساله بعضی از احوال اعتقادات پارسیان و برخی از نصایح و اندرز بزرگان این همایون گروه از کتبهای معتبره پارسی مستعار و بطریق اختصار گزارده آمد و بگلشن فرهنگ موسوم ساخت مشتمل بر سه چمن ، چمن اول در بیان ظهورشت زرتشت پیغمبر و چندی از احوال نبوت آن حضرت . چمن دوم لختی از دساتیر و گزارش بعضی از عقاید و احکام دین پارسیان . چمن سوم ذکر برخی از موعظه و پند بزرگان پارسی گروه والله ولی التوفیق .

ایات زیر از اوست:

بلبل بنواهای حزین گفت سخن دوش

کز ناله او رفت زمن صبر ودل و هوش

گفتم زچه افزون بود این گریهات از دوش

گفتا که مگر غافلی زین ماتم وزین جوش

یاران که تواند بد از این واقعه خاموش

پژمرد و برفت آن گل بستان سیاوش

فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

ارباب کیخسرو پور مهربان پور رستم کیخسروی ساکن محله خلف خانعلی یزد زرتشتی دانش دوست و دهشمند و با فتوت و غریب نوازیست که در عصر خویش یکتا و بین امثال و اقران ممتاز بود .

فرزانه کیخسرو در ۱۲ سالگی یتیم و از مهر و نوازش پدر محروم گردید . در سن ۱۵ سالگی در سال ۱۲۱۲ یزد گردی باتفاق برادر مادر خویش هرمزدیار اردشیر عازم بمبئی و دیار غربت گشت و پس از تحمل سه ماه مشقات و زحمات سفر و نا امنیها از راه بندر عباس بوسیله کشتی بادی وارد بندر بمبئی گردید . چند سالی در پی آموختن دانش رفت و فارسی و گجراتی بیاموخت و بعد ببازر گانی پرداخت در ظرف سه سال از بازرگانان معروف ایرانی شد و بواسطه دیانت و حسن نیت و پشتکار و فعالیت اعتبار و ترقیش روز افزون و بنگاه بازرگانی وسیعی را در بمبئی بنیاد نهاد و در سال ۱۲۲۷ یزد گردی با دوشیزه گوهر از خاندان کامه و نبیره زاده کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود .

زندگانی خانوادگی او که بر اساس عشق و محبت پاک گزارده شده بود چندان نپائید و گوهر پس از آنکه فرزندی بنام اسفندیار از خود بیادگار گذاشت چشم از جهان پوشید و شوهر دلداده خود را دچار غم و اندوه و پریشان روزگاری ساخت .



فرزانه ارباب کینخرو مهربان

فرزانه کیخسرو از این پیشآمد از جهان و مادیات دلسرد شد . سر رشته کار بازرگانی را بدست برادر کهتر اردشیر واگذار نمود و خود تارك دنیا گشت . بمبئی را بگذاشت و در دامان کوه هیمالیا نزد يك مسوری بجو کیان هنود پیوست و با آنها یارگار شد و بدرگاه خداوندی التجا برد.

اما ملا خسرو (۱) برادر دیگر فرزانه کیخسرو که در بندرعباس بکار تجارت مشغول و برای مسافرتین زرتشتی عازم هند مأمونی بود در عین جوانی در گذشت و فیروزه همسره جوانش و دختر دائی بیوه و بیسرو سامان گردید . پیش آمد اخیر برارباب رستم مهربان برادر مهتر گران آمد . از یکسوی فرزانه کیخسرو بیسرو سامان و در هند تارك دنیا بود و از دیگر سوی دختر دائی دریز دیبوه و بی یار و یاور نتوانست تحمل نماید . بار سفر بر بست و بهندوستان عزیمت نمود و بدامان کوه هیمالیا رهسپار گردید و فرزانه کیخسرو را بوسایل ممکنه باز بدنیا رام نمود و با خود بایران آورد و بانو فیروزه دختر دائی را بعقد ازدواج او درآورد . فرزانه کیخسرو پس از ازدواج دوباره بکار تجارت مشغول شد و به بمبئی مراجعت نمود . در سال ۱۲۵۸ یزد گردی لزوم بنای يك دبستان آبرومند را در شهر یزد احساس نمود لذا دبستان کیخسروی را باخرج خود در یزد بساخت و اینك بنام دبیرستان کیخسروی مرکز مهم فرهنگی یزد میباشد .

فرزانه کیخسرو متجاوز از ۳۵ هزار روپیه آن عهد را بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی که در پیشرفت علم و دانش و بهتری جماعت زرتشتیان ایران ابراز فعالیت مینمودند سپرد که سود آنرا در امور فرهنگی دبستان خرج نمایند .

(۱) روزنامه گجراتی جام جمشید بمبئی مورخه ۱۵ نوامبر ۱۹۰۲ مینویسد که خسرو مهر در حدود سال ۱۸۸۶ از طرف حاکم بناذر رتق و فتق امور بندرعباس را در دست داشت باین علت او را مسموم کردند . این خبر بنظر ما بایستی عاری از حقیقت باشد .

دبستان کیخسروی در همان اوان تأسیس بهترین بنگاه فرهنگی یزد بود و بیش از دویست نفر دانش آموزان در آنجا زیر دست استادان و آموزگاران معروف بتحصیل علم و ادب مشغول بودند.

آموزگاران اولیه دبستان عبارت بودند از آقایان : استاد ماستر خدا بخش استاد جوانمرد شیرمرد نوزر - استاد کیومرث وفادار خرمشاهی - استاد اسفندیار خرمشاهی - میرزا مهربان بهرام رئیس - استاد بهرام شیر مرد - استاد بمان - استاد اسفندیار تیرانداز - سپس آقای پشوتن جی تاسکر ، پشوتن جی دستور ، فرامرز سهرابجی ماستر و رستم خانصاحب امور دبیرستان را عهده دار بوده اند . نکته نماذ که در سال ۱۲۹۸ یزد گردی با کوشش و همت فرامرز ماستر دبستان کیخسروی بدبیرستان کیخسروی تبدیل گشت .

فرزانه کیخسرو در سال ۱۲۷۵ یزد گردی بواسطه تصادف با تراموای برقی در شهر بمبئی رهسپار مینو و سرای جاویدانی گردید.

فرزانه کیخسرو و برادر مهترش از باب رستم مصدر کارهای خیریه بسیاری در یزد و اطراف آن بوده اند از جمله ساختن آب انبار در عصر آباد که آب الله آباد را از مسافت ۶ کیلومتری بآنجا برده و در آب انبار پر میکنند تا مردم حوالی که آب چشمه شان شور است آب شیرین برای نوشیدنی داشته باشند . دیگر آب انباریست در وسط بیابان بی آب در راه انجیرك و بیابانك و پیر سبز بمسافت ۶ کیلومتر دور از الله آباد که بنام برادرشان رشید مهر ساخته شده و از آب باران پر میگردد و نعمت بزرگی است برای کاروانیان .

روانشاد رشید مهر مرد با جرئت و شهامت بود در خدمت بهدینان و مقاومت با اشرار کوشش خستگی ناپذیر ابراز میداشت و در سال ۱۲۴۳ یزد گری شهید تیر تعصب و حسادت مسلمانان گردید. دیگر دخمه ایست بر فراز کوه زاچ بنام برادرش ملاخسرو با هزینه بیش از ۱۲ هزار تومان آنزمان و اموات زرتشتیان بلوك رستاق بآن دخمه سپرده میشود . هزینه تعمیر دادگاه و حقوق ناسالاران اینك

نیز بوسیله فرزندان فرزانه کیخسرو پرداخته میشود . ارباب رستم مهربان برادر
مهرش يك درمهر در الله آباد برای زرتشتیان ساخت و زمین آنرا مردم ده اهدا
نمودند و ارباب گودرز مهربان برادر دیگر فرزانه کیخسرو دبستانی در الله آباد
برروی زمینی که مردم ده برای کارهای خیریه تخصیص داده بودند بنا نمود . (۱)

فرزانه استاد کیومرِس

فرزانه استاد کیومرِس پور وفادار پور اردشیر دانشمند و فاضل و ادیب و شاعر و سخنران و شخصیت برجسته زرتشتی و اهل قریه خرمشاه حومه یزد می باشد. در حدود سال ۱۲۲۸ یزد گردی در خانواده بینوا و از مادری بنام فرنگیس بهمرد قدم بعرصه وجود نهاد. جدش اردشیر مردی فاضل و ادیب بود و در شیراز بخیرید و فروش کالا مشغول و نزد علمای اسلام آن سامان بنام اردشیر آخوندشهرت داشت و هنگام زلزله بزرگ آوار رفت و در گذشت. خسرو عموی فرزانه استاد کیومرِس ماترک پدر را در شیراز نقد کرده به هندوستان رهسپار شد و در آن دیار در دربار نظام حیدر آباد دکن مقام مهمی احراز کرد و بواسطه فعالیت و ابراز مساعی طرف توجه سلطان و مقامات مربوطه واقع گردید اما در عنقوان شباب در قصبه چادر گات از توابع حیدر آباد در گذشت.

وفادار پند فرزانه استاد کیومرِس کشاورز بینوا ولی دانش دوست بود در آن عهد دبستانی در دهات و حتی شهر وجود نداشت و تحصیل علم و هنر منحصر به - آموزگاران خانگی بود و آنهم در شهر امکان داشت. لذا فرزانه استاد را در خانواده بزرگ منشی در شهر بخانه شاهگردی سپردند که در آنجا کار کرده و هم نزد ارباب

(۱) بسیاری از مندرجات این مقوله مقتبس است از یادداشت های فرزانه خداداد

کیومرِسی که بشکارنده مرحمت فرموده اند.



فرزانه استاد کیومرس

خود دانش اندوزد . ارباب فرزانه استاد را نام دینیار بهرام کلانتر بود و او بعد از کدخدا بهزاد بکلانتری زرتشتیان منصوب گردید و در رجب سال ۱۳۰۹ هـ ق برابر ۱۲۶۱ یزد گردی بواسطه نفوذ فرزانه کیخسرو جی خانصاحب از طرف فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله بلقب امین الفارسیان سرافراز گردید .

در زمان قدیم کلانتری پست بسیار مهمی بود و کلانتر بر همه زرتشتیان سروری داشت و امور دیوانی طایفه‌ها او بود و هم واسطه‌ئی بود میان دولت و جماعت در سال ۱۱۳۷ یزد گردی هنگام ورود ملاکاوس و ملافیروز بیزد ملا بهرام اردشیر خرمشاهی کلانتر وقت بود و بعد از او ملا خداداد رستم کدخدا متوطن کسنویه بکلانتری رسید و سپس ملا مرزبان ظهرا ب کسنویه‌ئی و بعد نوه او هرمزدیار خدا بخش و پس از او ملا بهرام خرمشاهی و بعد کدخدا بهزاد کلانتر شد و چنانکه از گزارش سال ۱۲۲۳ یزد گردی پنچایت یزد برمیآید رفتار او نسبت ب مردم خوب نبود و جماعت از دست او شاکی بودند. از هویت این کلانتر اطلاعی در دست نیست. پس از او ارباب دینیار متوطن شهر یزد بکلانتری رسید و او آخرین کلانتر زرتشتیان می‌باشد و بعد پست کلانتری زرتشتیان بواسطه الغای مالیات جزیه منسوخ گردید. فرزانه استاد کیومرس تا سن ۱۲ سالگی در خانه ارباب دینیار کلانتر بقدر لزوم سوادی بدست آورد . در آنوقت فرزانه استاد جوانمرد شیرمرد که از تربیت یافتگان فرزانه مانکجی و تحصیل کرده دهشنی دبستان زرتشتیان تهران بود ، از طرف فرزانه مانکجی برای تعلیم و تربیت کودکان زرتشتی بیزد آمد و دبستانی برپا کرد. استاد کیومرس از تحصیل خانگی دست کشیده و دو سال در دبستان فرزانه استاد جوانمرد دروس معموله آن عصر و تحریر اسناد شرعی و عرفی را نزد آن استاد محترم فرا گرفت.

در این موقع استاد کیومرس ۱۵ ساله بود و چون مردم دهات عموماً بیسواد بودند ب فکر آنها افتاد و بقصبه تفت رفت و از خود کلاسی در آنجا دایر نمود و به تعلیم و تدریس نوباوگان زرتشتیان تفت پرداخت ولی دو سال بعد بواسطه قروض

بسیار پدر بهندوستان رهسپار شد و در بمبئی بکسب و کار مشغول و در عین حال از تحصیل علوم و فنون نیز غافل نبود و پس از پنجسال کسب دوباره بیزد مراجعت نمود .

هنگام ورود بیزد فرزانه استاد جوانمرد ، با اطلاع از سابقه استعداد و فضیلت استاد کیومرس چون شماره شاگردانش روز افزون بود و بتنهائی از عهده تعلیم و تربیت همه آنها بر نمیآمد او را بمعاونت خود خواست و بآموزگاری در دبستان بگماشت . پس از یکسال و نیم استاد جوانمرد امور دبستان را با ووا گذاشت و خود در تجارتخانه ارباب کیخسرو مهربان با حقوق بیشتری استخدام و بمبئی مسافرت نمود .

هنگام آموزگاری استاد کیومرس در شهر دانش آموزان ماهیانه میپرداختند شاگردان کلاس بالا ماهیانه یک ریال و دوریال و پائین تر نیم ریال و این مبلغ بار سنگینی بر دوش اولیای آنها بود زیرا در آن زمان قیمت گوشت ۹ کیلوئی کمتر از نیم ریال بود و آرد گندم ۷ کیلو به یک ریال بنابراین آموختن دانش منحصر بطبقه اول جماعت بود و از توانائی طبقات دوم و سوم خارج و بینوایان از تحصیل علم محروم میماندند . از طرفی آبله کوبی در یزد معمول نبود و اگر هم بود منحصر بطبقه اول مردم بود زیرا سرم آبله کمیاب و حکم کیمیا را داشت و هنگام شیوع مرض تلفات زیادی وارد میآمد و هزاران کودک و جوان بدیار مرگ روان میگشتند . فرزانه استاد کیومرس در ضمن صحبت از وقایع گذشته یکروز بنگارنده اظهار داشت که روزانه برای آموزگاری از خرمشاه و منزل خویش بشهر میرفت و چون دانش دوست بود چندین نفر از جوانان بینوای دهاتی که مایل بتحصیل بودند هر روز باتفاق او بشهر و دبستان میرفتند و بدون پرداخت ماهیانه بتحصیل میپرداختند . یک روز یکی از توانگران زرتشتی شهر می بیند که استاد باتفاق چند نفر جوانان دهات بشهر داخل شد . می پرسد استاد بکجا میرید جواب میدهد دبستان باز می پرسد این جوانان بکجا میروند میگوید دبستان . آنگاه شهری مذکور میگوید

استاد مگر نمیدانید که دهاتیها نباید علم بخوانند استاد هم جواب میدهد پس دهاتی هم نباید آموزگار باشد و از همان جا با جوانان بر میگردد و دبستان هم بی معلم میشود. از این پیش آمد عرق نوعپروری فرزانه استاد کیومرس بجوش میآید و فوراً بهند رهسپار و در بمبئی در لزوم تأسیس دبستان در دهات و شهر و تعلیم و تدریس به رایگان مشغول تبلیغات میگردد و با کمک و نفوذ اعضای دهشمنده انجمن اکابر صاحبان بویژه سردینشاہ پتیت اول و مهربانجی پانده و اردشیر سهرابجی کامدین و سفارش فرزانه مانکجی صاحب از ایران و توصیه ارباب کیخسرو مهربان که خود نیز عضو انجمن بود تصویب میگردد که دبستانی مجانی در شهر یزد برای کودکان زرتشتی چه بانوا و چه بینوا تأسیس گردد و همگی بدون پرداخت ماهیانه بتحصیل دانش مشغول شوند و حقوق آموزگاران از بمبئی بوسیله انجمن اکابر صاحبان پرداخته گردد.

بنابراین استاد کیومرس در روز آذر یزد و مهر ماه قدیم ۱۲۵۷ یزد گردی در بمبئی نامه چاپ و از عموم زرتشتیان ایرانی آنشهر دعوت بعمل میآورد که در روز ماه ایزد و مهر ماه همانسال مطابق ۲۶ فوریه ۱۸۸۸ در آتش وهرام دادی شیت تشریف بیاورند تا در مورد تأسیس دبستان بوسیله ارباب کیخسرو مهربان در شهر یزد و لزوم تأسیس دبستانها در دهات زرتشتی نشین ایران مذاکره شود و تبادل افکار بعمل آید. مخصوصاً زرتشتیان کسنویه و نرسی آباد را تذکر میدهد که حاضر شوند تا در مورد آب خالصه نکات لازمه بعرض آنها برساند.

غالب جماعت زرتشتی بمبئی در آن روز در مجلس مزبور حاضر میشوند و فرزانه استاد کیومرس با سخنرانی مؤثر خویش لزوم همکاری در تأسیس دبستان و ترویج فرهنگ بین جوانان جماعت صحبت مینماید.

در همان مجلس ارباب کیخسرو مهربان قول اقدام فوری بساختن دبستان کیخسروی را میدهد و فرزانه خداداد رستم کنتراکتر خرمشاهی نیز بتأسی او دبستانی در خرمشاه ایجاد کرد که بنام دبستان خدادادی خوانده شد و این واقعه

سال ۱۲۵۷ یزد گردیست .

فرزانه استاد کیومرث پس از توفیق در کار تأسیس دبستان برای تعمیم آبله کوبی نیز ابراز مساعی نمود و در اداره بهداری بمبئی تحت نظر پزشک متخصص انگلیسی آبله کوبی و طریقه استخراج سرم آبله را از گوساله بیاموخت و شهادتنامه بگرفت .

در مقارن همان اوقات از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالی سیصد روپیه بآموزگاری دبستان زرتشتیان خرمشاه و فرزانه استاد جوانمرد باهمان حقوق برای آموزگاری دبستان کیخسروی در شهر منصوب شدند و در همان موقع از طرف خورشیدجی رستم‌جی کاما دانشمند خاورشناس که بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنام اونا مور است ، فرزانه ماستر خدا بخش برای تعلیم و تدریس اوستا و پهلوی و انگلیسی در دبستان کیخسروی استخدام گردید .

این سه نفر آموزگار برای ترقی و بهتری جماعت زرتشتیان کمر همت بستند .
نکفته نماند که فرزانه استاد کیومرث هنگام اقامت در بمبئی و اشتغال بکسب‌ماهی سیصد روپیه درآمد داشت ولی بواسطه عشق خدمت بجماعت از آن صرف‌نظر نمود و با سالی سیصد روپیه حقوق بایران برگشت تا در تعمیم دانش بین همگروه و نجات مردم از دیو مرض آبله بوسیله آبله کوبی فعالیت ابراز دارد .
چون فرزانه استاد کیومرث عازم ایران میگردد آقای حاجی میرزا حسین‌خان معتمدالوزاره امیر پنج قونسول ایران مقیم بمبئی سفارشنامه زیر را مبنی بر همکاری کامل عمال دولت باوی باو میدهد .

«مخفی نماند که عالیشان عزت‌نشان آقا ملا کیومرث ابن وفادار که یکی از پارسیان خرمشاه یزد است و مدت یکسال در بندر بمبئی در قونسولخانه مبارکه دولت علیه ایران بطور خوب و وجه احسن خدمت کرده و دولتخواهی و درسته‌کرداری خود بظهور آورده است ، الحق جوانی است بآداب انسانیت آراسته و به صفات مردمی پیراسته علاوه بنا بعلو همتی که دارد مدت سه ماه داخل بساداره

حافظ‌الصحه بمبئی گردیده و آبله کوبی گاوی بطور بسیار خوب تحصیل کرده و تصدیق‌نامه‌چه معتبر در این فن از دکتران انگلیس بوی تفویض شده و در این باب ماهر است. این اوقات حسب‌الفرمایش همکیشان خودش که پارسیان هندوستان ورعیت خاص دولت بهیه انگلیس میباشند بمکتب داری یزد که بنا نهاده آنهاست مامور شده و بعزم یزد روانه مملکت محروسه ایران است لهذا چون مشارالیه نهایت شاه‌پرست و بدولت جانفشان بوده و متعلق و وابسته زرتشتیان هندوستان و سپرده جناب عزت بنیان مانکجی صاحب و کیل آنهاست بحکم و آقایان دارالعباده یزد زحمت داده و خواهش مینماید که حتی الامکان مشارالیه را عزت و احترام داشته و التفاتی بحقش مبذول فرمایند که بدست وزبان از کسی آزرده نگردیده و در کمال آسایش بدعای بقای عمر و دولت شاهنشاه جهان پناه روحنا و روح العالمین فداء و امناء و اولیاء دولت قاهره اشتغال داشته و مشغول بامر خود بوده و نیکنامی دولت رابه مملکت خارجه و نزد همکیشان خود آشکار نموده و روز بروز نیکنامی دولت علیه ایران را باطراف و اکنافی جهان بیش از پیش منتشر گردانیده و فراریان بازباوطان خود گرد آیند و تا بتوانید سعی بفرمائید که اطفال آن صفحات را آبله بکوبند که خیلی سودمند است. فی شهر رجب المرجب ۱۳۰۵ هـ ق در بمبئی. امضای حاجی میرزا حسینخان معتمدالوزاره امیرپنج.

فرزانه استاد کیومرث در خرمشاه در دبستان خدادادی مشغول آموزگاری گردید. در آن دوره بین زرتشتیان با سواد انگشت شمار بود. در تمام دهکده خرمشاه که در حدود پانصد نفر جمعیت زرتشتی داشت دو نفر با سواد بودند. یکی رانام مندکارپولاد بود که اندکی خواندن و نوشتن میدانست و زنان و مردان دهکده و اطراف که خویشان‌شان بسفر رفته بودند و میخواستند باهم مکاتبه نمایند پیش او میرفتند و او برای آنها نامه مینوشت و میخواند و هدیه‌ای هم میگرفت که غالباً تخم مرغ و مانند آن بود. در چنین عصر بیسواد فرزانه استاد کیومرث شروع بتعلیم و تدریس نوباوگان کرد.

علاوه از کودکان خرمشاه کودکان دهات اطراف مانند کوچه‌بیک ، اهرستان خیرآباد و قاسم آباد هم بدبستان خرمشاه برای تحصیل می‌آمدند و گاهی شماره شاگردان به ۳۳۰ نفر و بیشتر هم میرسید ، تا آنکه بتدریج با تبلیغات فرزانه استاد کیومرس هنگام مسافرت گاه و بیگاه بهند ، دهشمندان دیگر در دهات نامبرده نیز دبستانها را بنیاد نهادند.

فرزانه استاد کیومرس در مورد آبله کوبی نیز ابراز مساعی نمود و از گوساله ماده سرم آبله را استخراج و درشهر و دهات برایگان مشغول آبله کوبی گشت و دبستان خدادادی را در خرمشاه مرکز آبله کوبی قرار داد . جمعی کثیر از زنان و مردان و کودکان حاضر گشته تزریق میشدند . باین خدمت انبوهی از مردم از مرگ نجات یافتند.

اقدام مهم دیگر فرزانه استاد کیومرس تأسیس نخستین مدرسه دخترانه زرتشتی در یزد و آنهم در قریه خرمشاه بود . دوماه پس از افتتاح در شهریور روز و فروردینماه ۱۲۷۲ یزد گردی بزرگان زرتشتی یزد و خرمشاه از جمله استاد جوانمرد شیرمرد - استاد ماستر خدا بخش بهرام - ارباب خسرو شاهجهان - موبد نامدار موبد شهریار - موبد تیر انداز - اردشیر جی ریپورتر - شهریار بهمن شهریار - سروشمار نودز بهمن نودز - هرمزدیار بمان - رستم بمان - بهمن جمشید گشتاسب رشید دهموبد - مهربان ، از دختران دبستان امتحان بعمل می‌آوردند . سپس نظریات خود را مبنی بر لزوم تعلیم و تربیت دختران بر کاغذی جداگانه مینویسند که بایگانی میشود .

ارباب خسرو شاهجهان از مشاهده نتایج حاصله بسیار متأثر شده و فوری بایجاد يك دبستان دخترانه در شهر بخرج تجارتخانه جهابیان اقدام مینماید که سالیان متمادی ما در آینده همگروه را تربیت نمود . اما دبستان دخترانه خرمشاه پس از چند سال بواسطه عدم تأمین بودجه تعطیل میگردد . تا آنکه سالیان دراز بعد دبستانی دیگر بر اصول صحیح باز در آنجا ایجاد میگردد.

یکی از خدمات مهم فرزانه استاد کیومرث کوشش و جدیت در الغای مالیاتی بود که فقط کلیه اهالی تحت نصیری حومه شهر یزد یا عبارت دیگر محل اهرستان می- بایستی بپردازند و آنرا مالیات مراعی میگویند و برای الغای آن بتهران مسافرت نمود و بانقوذ ارباب جمشید جمشیدیان با رجال دولت وقت تماس حاصل کرد و پس از تحمل مخارج بیشمار بالاخره در شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۲۷۶ی) فرمان مظفرالدینشاه دایر بر معافیت از پرداخت مالیات مذکور صادر گردید.

فرزانه هرزدیار شهریار کوچه بیکی مقیم بمبئی مبلغ شش هزار و پونیه و آقای بهمره مهربان اهرستانی مبلغ ده هزار ریال برای هزینه اینکار اتفاق نمودند. فعالیت و پشتکاری فرزانه استاد کیومرث در اهتمام برفع مالیات مذکور و درعین حال فروتنی او را که خود را گماشته وکیل انجمن پارسیان میخواند از عریضه‌ای که بشاهنشاه وقت مظفرالدینشاه در مورد مالیات مراعی نوشته و مادرزیر میآوریم مشهود است.

« تصدیق آستان معدلت ارکان مطاع مبارکت گرم جان نثار رعایای زرتشتی جز رعیتی و شاهنشاه پرستی پیشه نداشته بصمیم قلب دایماً بذات ملکوتی صفات اعلی حضرت اقدس همایونی ارواحنا و ارواح العالمین فداء دعا گوئی داریم. خواستار لقب و منصب و مستمری نبوده. بیجهت مرتکب جسارت و اسباب زحمت نمیشویم. فقط طالب امنیت بوده. ادای مالیات نخستین فرض آئینی زرتشتی بوده پرداختنش را بجان و دل اطاعت و مایه سعادت دارین میدانیم. سابقاً میرزا عبدالحمید ممیز مبلغ چهارصد تومان باسم بدهی گوسفند و مواشی محل اهرستان حومه یزد بر مالیات یزد جمع بسته است. مروراً آب اهرستان خشکیده رعایا از بی آبی و پریشانی جمعی بهند و برخی بکرمان و بعضی بتهران آواره شده. شاهد حال باغبانان تهراند که شارب آب اهرستان ورعیت آنجا هستند و تحقیق آسان است حکومت عادل یزد و بازمانده رعایای فقیر اهرستان از اخذ و پرداخت مبلغ معروض

همه وقت بزحمت و ناتوانی دچار و مستحق رحمت نامتناهی ظل الهی هستیم . تصدیق این عرض را وزیر و مستوفی یزد که آنجاست در مقام حقگوئی حسب الامر مبارك خواهد داد اگر شاهنشاه دادگر رعیت پرور ما که - بختش بلند و گردش کیتی بکام باد - این مبلغ را بصدقه فرق مبارك بتخفیف ابدی تصدیق فرمایند عین داد گستری بوده . دعا گوئی فقرا يك بر هزار و باجابت مقرون خواهد بود . چنانچه ملاحظه ضرر خزانه ملحوظ افتد بامر وعدالت شاهنشاهی ارواحنا و ارواح العالمین فداه ممکن است که جرح و تعدیل این مبلغ را وزیر و مستوفی آنجا بنمایند . هر گاه باقتضای رأی عدل آرای همایونی ممیزی از نو مأمور بیزد میشد یقیناً این رسم و مبلغ مرفوع القلم میگردد الباقی بهر چه امر شود بنده ایم و شاهپرست بتاریخ چهارم شوال ۱۳۲۳ (۱۲۷۵ی) چاکر جان نثار گماشته اردشیر جی و کیل انجمن پارسیان کیومرث پارسى »

مظفرالدینشاه پس از وصول عریضه در حاشیه آن باتابك اعظم امر میدهد مسئله مورد تظلم را بدقت تحقیق نماید . اتابك اعظم نیز در ذیحجه همانسال یعنی پس از دو ماه وصول عریضه در حاشیه آن بناصر الملك وزیر مالیه دستور میدهد بدقت تحقیق کرده گزارش بدهد . ناصر الملك پس از تحقیق گزارش خود را فوراً تقدیم و شاه درست ششماه بعد از وصول عریضه در جمادى الاول ۱۳۲۴ حق در حاشیه آن باتابك اعظم دستور الغای مالیات را باین طریق میدهد : « جناب اشرف اتابك اعظم صورت تحقیقات دفتری و غیره بعرض رسید قدغن نمائید این تخفیف را در باره اینها منظور دارند که آسوده شده نظام نداشته باشند بشهر جمادى الاول ۱۳۲۴ . »

اتابك اعظم نیز بنوبه خود در حاشیه عریضه در همان ماه چنین دستور میدهد : « جناب مستطاب اجل اکرم آقای ناصر الملك وزیر مالیه ادام الله تعالى بر حسب دستخط جهانمطاع مبارك که زیارت مینمائید این چهارصد تومان را تخفیف اهرستان منظور دارید که رعایا در این بابت آسوده بوده بدعا گوئی ذات ملوكانه ارواحنا

فداه مشغول باشند بشهر جمادی الاول ۱۳۲۴ هـ

دوماه پس از صدور فرمان موقتی بالا در شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴ هـ فرمان مخصوص با مهر مظفرالدینشاه چنانکه در زیر میآید صادر و برای همیشه مالیات نامبرده را بر زرتشتیان حومه یزد معاف و آنها آسوده و مرفه الحال میشوند .

« آنکه چون همواره منظور نظر آفتاب اثر خسروانه بر آسایش حال و ترفیه احوال کافه رعایا و برایا بوده نظر بحس صداقت و شاهپرستی و وطن دوستی طایفه زرتشتیان که رعیت خاص خودمان و نمونه قدیم ایران و از نژاد نیاگان و پارسیان باستانند آنان را مخصوصاً در خور عنایات شاهانه دانسته و میدانیم این ایام متظلم شدند که سالی چهارصد تومان بدهی مراغ و مواش محل اهرستان حومه یزد بلامحل و رعایای آنجا باطراف پراکنده شده اند لهذا محض اصلاح حال و رفاه احوال و معاونت آوارگان بوطن خود و مزید امیدواری و دعا گوئی آنان مبلغ چهارصد تومان مالیات مراغ و مواشی محل اهرستان حومه یزد را تمام و کمال از هذالسنه تویت ئیل و بعدها بتصویب جناب مستطاب اجل اشرف امجد ارفع اکرم افخم مشیرالدوله صدراعظم بتخفیف ابدی محل مزبور مقرر و آنجا را ابدی از این مبلغ معاف فرموده و مقرر میفرمائیم حکم حال و استقبال یزد مدلول فرمان مارا اجرا و مستوفیان عظام شرح فرمان را در دفتر ثبت سازند شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴ هـ» (۱)

پس از آنکه مظفرالدینشاه فرمان اعطای مشروطیت را صادر کرد در ۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هـ مجلس جشن باشکوهی در عمارتی که سابقاً مدرسه نظامی بود در تهران تشکیل یافت . رؤسای کاردان دولت و ملت با جمعی کثیر از ارباب حل و عقد زینت افزای آن انجمن رفعت و کرامت گردیدند . بازار گانان بنام

(۱) اصل نامه و فرمان در اداره انجمن

Persian Zoroastrian Amelioration Society

بمبئی محفوظ است .

همگروه از جمله ارباب جمشید جمشیدیان، ارباب کیخسرو رستم کرمانی ارباب کیخسرو شاهرخ وفرزانه استاد کیومرس نیز در آن مجلس شرکت داشتند وسخرانیها شد.

بنا بخبری که روزنامه تربیت تهران در شماره ۴۱۷ خود میدهد در ۱۵ شعبان همانسال هنگام عید حضرت حجت ارباب جمشید جمشیدیان باتفاق سایر ناموران زرتشتی وفرزانه استاد کیومرس بمبار کباد عید سعید بمحضر حجج اسلامیمشرف میشوند. استاد در آن مجلس سخرانی مؤثری مینماید که خلاصه آنرا آقای ذکاءالملک فروغی با عبارت « بزرگزاده محترم که دارای حسب ونسب و دانش و بینش موروث و مکتب است شرح ذیل را گفته وفالی خوش زده امید که بچشمهای بینا مطبوع آید و در گوشهای شنوا اثرهای نیک نماید » در روزنامه تربیت برای ما حفظ کرده است و ما در اینجا ضبط مینمائیم. فرزانه استاد چنین گفت:

« رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند - ای برادران وطن ونوع پرستان با طول ومن چشم باز کنید و گوش فرادارید و این مژده روح افزا و بشارت فرخ را را غنیمت شمارید. ساعتی بهوش آئید و اقبال آتیۀ خود را استقبال نمائید. ای سرانی که عمر عزیز را بانتظار روزی چنین صرف مینمودید و از وضع ناهنجار روزگار افسرده و بیحال بودید همت گمارید و بندای حی علی الخیر گوش دارید چون دست میرسد امراض مزمنه ملک را بداروی سودمندی شفای خیر بخشید. گامی چند بردارید و بروید تا از تنگنا برهید و بجائی برسید.

اگرچه عموم اهل ملت وقاطنین مملکت مخاطب باین خطاب وحرف صواب اند ولی روی سخن عمدۀ باشخاص باثروت ومکنت است که باقدرد و اقتدارند و وقت گرانها راضایع مگذارند. دارای تمکن وتواناند وتیه وتدارک آسایش عامه میتوانند، یعنی روسای دولت وملت که امروز مصدر شغل وکارند و تجار ومالکین باثروت ومکنت که اختیار واعتباری دارند. روز، روز امتحان و آزمایش است ودخل وحاصل این سرزمین را امید زایش وفزایش.

در این موقع مساعد که مقتضی موجود و مانع مفقود است اگر گاهی چند در راه نوع پرستی و كوچك نوازی زنند همه کامیاب و بزرگ میشوند و گوی سعادت از میدان شهادت میربایند و فی الحقیقه ناقص و ناتمام را کامل و تمام مینمایند . آنها که تا امروز متعذر بعذر و اطمینان بودند و در کارها تأمل و تعلل مینمودند حالا ممکن است بجبر کسر پردازند و بتلافی گذشته نساخته را بسازند . بر سر کار آیند و کارخانها دایر نمایند صنعت و تجارت را رونق جلوه دهند . فلاح و زراعت را بدرجه عالی رسانند بیکاران را از ذلت گدائی و سرگردانی برهانند . ندانسته ها را بدانند و نخوانده ها را بخوانند . حکام و عمال که از دیر گاهی بترك حقانیت و اعتدال گفته و دنبال حالات و عادات ناپسند زشت را گرفته بعدل و نصف گرایند عادلانه بحق میان مردم حکم نمایند تا سود و سرمایه فزون گردد و حق و حقیقت خوار و زبون نماند .

راستی که اگر امروز هر سرموی در اعضای مازبان شود و گویند گان جمله در فصاحت سبحان گردند و هریک با آن زبان و بیان دعای بقای ذات کامل الصفات اعلی حضرت شاهنشاه جمجاه پادشاه کامکار آگاه خود خلد الله ملکه را گویند هنوز از عهده ادای حق مراحم و مکالم خبروانی بلکه یکی از هزار و اندکی از بسیار آن بر نیامده اند و ذمه چاکری و رعیتی را بری ننموده اند .

خلاصه با این دست و راه باز و رفع موانع و امکان بیکار نشستن و در بطالت ماندن بی همتی و کم سعادت است باید از روی تعصب و جهد در امور خیریه کوشید و گوی سبقت از همکنان ربود . خمار را از سر بدر کرد و بساغر عنایتی طبیعت کسل را بر سر کار آورد ، چه خدا غفار است و روزگار فعلا سازگار و بنی آدم اعضای یکدیگر و در آفرینش از یک گوهر . رنج این محنت آن و راحت آن آسایش این . باید قدم برداشت و یاران را بیش از این خسته و رنجور نگذاشت . این است فریضه ذمه دانی و اعلی و السلام علی من اتبع الهدی .

فرزانه استاد کیومرث حافظه سرشار و هوش غریبی داشت . آیات قرآنی

اصطلاحات فارسی و کلمات قصار راهمه در حفظ داشت و در موقع خود در سخنرانی ها بکار میبرد و هنگام سخنرانی و مقاله نگاری از خود ابتکار مینمود و عباراتی مینوشت و یا میگفت که بی نظیر بود. هنگام سخنرانی آوازی رسا و جذاب و گیرا داشت که شنوندگان را وادار به شایسته سخنرانی میفرمود و گفتارش با چنان صدای بلندی ادا میشد که کلیه شنوندگان که گاهی شماره آن بالغ بر دوسه هزار میرسید میشنیدند.

در چند سال که جلال الدوله فرماندار یزد بود هر سال تبریک عید را فرزانه استاد کیومرث بنظم آورده و با اعضای انجمن در حضور او میخواند. شعر گوئی و سخنرانی تنها با انشاء و عبارات و استعارات و کنایات مؤثر نمیافتد بلکه آواز رسا، لهجه دلغریب و آهنگ کلام است که شنونده را مجذوب و مفتون میسازد. شاهکار قصیده سرائی و جذب قلوب و افتخار جامعه زرتشتی یزد که فرزانه استاد بخرج داد حقیقه این ملت ضعیف را در انتظار اهالی جلوه گر وزنده ساخت.

در سال ۱۲۶۰ یزد گردی برابر ۱۳۰۸ هجری هنگام ورود شاهزاده جلال الدوله بفرمانداری یزد فرزانه استاد با خواندن قصیده تهنیت ورود او ظلمی که از قرون متتمادی هنگام ورود فرماندار بر زرتشتیان میشد رفع گردید و واقعه از این قرار است.

تا در حدود شصت و هشت سال پیش اگر فرمانداری وارد یزد میشد نسبت بخویشی و نزدیکی شاه یا مقام ورتبه ای که داشت خدمت و چشم و وضع ورودش فرق میکرد و از مرکز یا با کالسکه یا با اسب سواری حرکت مینمود و هر قدر میتوانست از رعایای املاک شخصی یا از اطراف عاریه و بطور موقت و یا برای مدت دوره فرمانداری خود اسب سوار با خود میآورد که اسلحه تفنگهای معمول وقت و یک عدد قمه یا کارد بزرگ بکمر آویخته در جلو و دنبال کالسکه یا اسب سواری فرماندار در حرکت بودند و این جمعیت سوار برای گرفتن زهر چشم یا غیاب و اشرار شهر و اطراف بود.

فرماندار با این عده سوار و خدم و حشم به یکمزلی (تقریباً سی کیلومتری شهر وارد میشد و رجال و اعیان و متنفذین شهر در حدود یکصد و پنجاه نفر بامر کوب خود که بیشتر اسب و قاطر والاغ بود یکمزلی برای استقبال میرفتند و در آنجا ساعت سعد و نحس برای حرکت معین میکردند و ساعت سعد فرماندار با خدم و حشم و پیشواز کنندگان بشهر حرکت مینمود . باز از شهر از هر طبقه و اصناف با نقاره خانه و هیئتی از ملل متنوعه و اقلیتها (غیر مسلمانان) با گاو و گوسفند و هدایا و چند هزار زن و مرد و تماشاچی برای استقبال و تماشای موکب شخص فرماندار بخارج شهر مسافتی بیرون دروازه میرفتند و در مسیر فرماندار بانتظار در دوطرف جاده میایستادند .

معلوم نیست در کدام زمانی حکم شده بود که هنگام ورود فرماندار یکعهده از دوشیزگان زرتشتی باستقبال فرماندار شتابند و مسافتی بیرون دروازه دف و دایره نواخته پیشاپیش فرماندار برقصند تا بمقر فرمانداری برسند این وضع در انتظار عمومی بسی ننگین و هتک شرف جماعت بود و معلوم نیست باز در کدام زمانی یکی از کلاتران زرتشتی از فرماندار وقت تقاضا مینماید بجای دوشیزگان ، پسران زرتشتی در لباس دختران دف و دایره نواخته رقص نمایند . این رسم ننگین و شرم آور که باعث مضحکه بود تا هنگام ورود شاهزاده جلال الدوله بفرمانداری یزد معمول بود .

فرزانه استاد کیومرس از هنگام طفولیت از این وضع رنجش خاطر داشت . هنگام ورود جلال الدوله بر قاصان زرتشتی اظهار میداد از نواختن دف و دایره و رقص خودداری نمایند ، زیرا مصمم است با تقدیم عریضه بفرماندار معافیت آنها را از رقص تقاضا نماید .

در این روز شاهزاده جلال الدوله با موکب و خدم و حشم در حدود پانصد نفر ، بجمعیت چند هزار پیشواز کنندگان نزدیک میشوند . چون فرزانه استاد کیومرس میکوشد بفرماندار نزدیک شده پس از تقدیم قاب اشعار ، تهنیت ورودیه

را بخواند یساولان و رجال شهر و مسلمانان متنفذ مانع میشوند لذا او نیز از دور اشعار را با آواز رسا و دلپذیر و نعره گوش نواز میخواند که شاهزاده مجنوب گردیده امر میدهد کالسکه را آهسته حرکت دهند و او را نزدیک میخواند و فرزانه استاد نیز خود را فرماندار رسانیده قاب اشعار را روی دریاچه کالسکه میگذارد و خرامان خرامان خیلی آهسته میرانند و استاد بهمان آواز رسا و دلنواز اشعار را میخواند بطوریکه چند هزار جمعیت در سکوت کاملی غوطه‌ور گردیده باشعار گوش میدهند و بعضی مسلمانان که بزرگترتیشان می‌رسیدند میگویند « این بچه روسفیدتان کرد » بعضی میگویند « بارک‌الله مرحبا حیف که مسلمان نیست » فرزانه استاد پس از پایان مدح تقاضای خود را بر معافیت زرتشتیان از رزق‌اضی تقدیم و درخواست مینماید امر فرمایند یساولان مانع رقص آنها گشته پراکنده‌شان سازد.

شاهزاده جلال‌الدوله بارضایت خاطر خواهشش را پذیرفته و امر مذکور را صادر میفرماید . اینست تهنیت نامبرده :

هزارشکر ز عدل شهنشه جمجاه
 که داد داد ضعیفان بوجه بس دلخواه
 هزارشکر که بار دگر جوان گردید
 نژند بخت رعایا ز بذل شاهنشاه
 مگر فکنده باز بفرق اهالی یزد
 بلند سایه جاوید ظل شاهنشاه
 گروه پارسیان زین نوید جان افروز
 غریو عیش رسانند از زمین بر ماه
 سروش مژده جانبخش خرمی آورد
 ز جانب شه گیتی ستان فلک خرگاه
 که از ره کرم و عدل و داد آبادی
 خدای شد به رعایا جلال شاهنشاه

جلال دولت ایران نبیره خسرو
 به نصرت ملك و ياوری پاك الله
 چو باب عادل و باذل اباشكوه و جلال
 پسند خاطر سلطان بحشمت و هم جاه
 سرشته گوهر پاكش بخوی پاك پدر
 چو جد تاجورش سوی عدل دارد راه
 بحال شاه پرستان رعیت مظلوم
 چو شهریار بدیشان به لطف کند نگاه
 بحال ظالم بدبخت و مردم آزاران
 دو صد فغان و فزون ناله و هزاران آه
 بقهر آتش و مهرش چوشه جهانگیر است
 گشاده باب عدالت بروی خلق و سپاه
 جلال دواله که وصفش برون ز تقریر است
 بحکم دادگر آن شهریار دل آگاه
 برای دادگری و تمدن آرائی
 بسوی یزد روان شد خدای یار و پناه
 بخاك پای شهنشاه و حضرت والا
 فدای باد تن برخیان دولت خواه
 که این چنین بگشودند از کرم بر یزد
 خجسته مخزن فرخنده عدل را درگاه
 هزار شکر که آن موکب بهی کوکب
 نمود عرصه این مرز و بوم نزهتگاه
 بود تا بابد آستان ولایت
 بعدل و داد مبین چو خسروی خرگاه

چو خور بود فروزنده حضرتت تاحشر
 امید گاه کیان را خجسته کرنشگاه
 از این مواهب کب-ری بخسرو عادل
 دعا کنیم فزون از شمر بشام و بگاه
 بذات اقدس بابت همی ثنا گوئیم
 علی الدوام شب و روز هم بسال و بهاء
 بمو کب تو همایون نژاد فرخنده
 سپاسه ران صمیمیم در گه و بیگاه
 بلند سایه عدلت بفرق این فرقه
 مدام باد ابا خرمی و شوکت و جاه
 بسالیان دراز اندر این دیار بکام
 بلند بخت و بعشرت بزی بفضل الله
 کنون بمقدم والای باهر النور
 بوجد و سور ندیمیم و خوش بحمد الله
 بوند شاد و همیشه بعشرت اندر بزم
 هر آنکه هست بشاه و جلالتش نیکوخواه
 عدوی خسرو پور و نبیره گر باشند
 بوند کشته بزاری فتاده اندر چاه
 خدای دار بدامان شاه و شهزاده
 ید غم و الم روزگار را کوتاه
 امید هست که از راه عدل و داد و کرم
 کنند در حق این برخیان بداد نگاه
 کمینگان سراپا نثار زرتشتی
 بخاک پات سرائیم یکدله همراه

خوشا بحال زراثشتیان یزد ایندم
 که باز دادگر آمد خجسته ظل الله
 بنار بر همه ملك سیاسى و معمور
 بفر معدلت پور شه تو ای بنگاه
 معلمین بوجود مبارکت گویند
 دعای خیر بیانك بلند در هر گاه
 بویم در سم رخس تو ای عدالت کیش
 فدای و کامروا همچو خاک اندر راه

وضعیات آندوره ، اغراق و تملقات در اشعار فوق را ایجاب مینموده و با همین کلمات و مدیحه سرائیها جامعه ضعیف زرتشتی تا اندازه ئی از چنگال کرکس مانند تعصبات گروه قوی مسلمانان محفوظ میمانده . اشعار و قصاید و سخنرانیهای فرزانه استاد کیومرث در مجالس مهمه و در مدح فرمانداران و بزرگان وقت که در روز نوروز و ایام مهم باتفاق اعضای انجمن و آموزگاران میخوانده متعدد است که شاید از پانصد تجاوز نماید .

در زیر یکی از نامه های منظومی است که در سال ۱۲۶۰ یزد گردی بفارسی سره بارباب بهمن خدامراد پیمان تنها زرتشتی ئی که در قم ببرزای مشغول بوده نوشته و در آن از مدیحه سرائی پیش فرماندار در نوروز و نوروزی دادن فرماندار و غیره صحبت مینماید .

مهبین یار فرزانه نیک خوی	جوانبخت ای بهمن کامجوی
نگهدار جانت خداوند باد	تنت جاودان شاد و خرسند باد
نخست آرمان دارم از دادگر	که مانی همی شاد و فیروز گر
دویم بر تو رنج گزارش نهم	بیش آی خویش نگارش دهم
بدان ایخردمند یار جوان	که یکسال بگذشتمان در میان
که نی از تو آمد بمن نامه ئی	نه بنگاشتم من بتو چامه ئی

بلی سال پار از تو بر من رسید
 همی گفته بودی که نوروز هم
 کمین بنده در پاسخت آن زمان
 که نوروز بادت خجسته همی
 مگر پاسخی باز نامد از آن
 بهنگام نوروز امساله باز
 چو بگشودم آن نامه دوستی
 سراسر چو تنگ شکر بود آن
 بدیدار آن نامه یار خویش
 پس از آن شنو رویداد دگر
 بهنگام نوروز امسال من
 جوانمرد استاد دانش فشان
 بهمراهی دیگر استاد ها
 یکی چامه بنیاد کردیم زود
 بروز نخستین که نوروز بود
 برای ستایشگری این گروه
 ابر خاک پای جوان دادگر
 سرودم من آن چامه بندگی
 سپاس خداوند گردون سپهر
 دمامد بما مهربانی فزود
 بدست همایون خود یک بیک
 فزون تر بمن بنده بخشش نمود
 پس از آن شنو مهر آن دادگر
 بروز خجسته که بدروز باد

یکی نامه پر زسوز و نوید
 خجسته بواد و مبادات غم
 نوشتم یکی نامه کردم روان
 بگیتی فزون سال خرم بزی
 بدم زان شوه پشمریده روان
 یکی نامه آمد بسویم فراز
 بدیدم در آن پایه دوستی
 ز دیدنش گردید شادم روان
 شدم شادمان بیش از گاه پیش
 ز داد جلال شه دادگر
 ابا کوشش نامور پاکتن
 هم از یاری ماستر پاک جان
 که با همدگر کرده هر کارها
 که بد پور شه راسر اسر درود
 چنان چون که آئین فیروز بود
 برفتیم زی داور باشکوه
 جلال شهنشاه فیروز گر
 ندیدم ز کس تنگ و شرمندگی
 که شهزاده را مهر آمد به مهر
 بهر کس که آنجای برپای بود
 یکی اشرفی داد و پس نیزیک
 ازیرا که من خوانده بودم سرود
 که چون شد بدین ناتوان کارگر
 ز آبان مه باس تائی نهاد

چو خورشید بر سوی خاور دمید
 گذشته بدی پاسی از باعداد
 بناگاه شهزاده دادگر
 درون دبستان ما شد پدید
 نه بشناختم پای خود راز سر
 سترک آن جوان بخت فرمانروا
 باندازه ساعتی آرمید
 پس آنگاه از راه آئین و داد
 همه کودکان را یکی دو قران
 پس آنکه روان گشت آندادگر
 ترا نیک خواهند و دیدار جو
 خدا بخش ماستر همان بختیار
 پدر بابر ادرم و خویشان دگر
 فروتر اگر بر نکارم ترا
 همان به که کوته کنم راز را
 همی خواستم تا بگفتار فرس
 نوشتم بروز کزین اورمزد
 هزار و دو صد باشد و شصت سال
 کمین دوستدارت منم خاکسار
 خرمشاه دان مرا جایگاه

مرا بخت شد یار و بندم کلید
 که گیتی بیکدم مرا کام داد
 ابا چند تن چاکر و راهبر
 از این ناگهان کار هوشم پرید
 گمان بردم آندم که خوابم مگر
 نوازش بفرمود بس دلنوا
 بسی دانش کودک کان وارسید
 بما برخیان نیک بخشش بداد
 بمن بنده بخشید پنجه قران
 بایوان فرخنده با زیب و فر
 جوانمرد استاد فرخنده خو
 دگر پور اودرم اسفندیار
 درودت پرستند سرتابسر
 بسی رنج خود داده باشم ترا
 گذارم بسی پوزش از رنجها
 نگارم بتو چامه نامد درس
 مه آدرای بنده اورمزد
 که یزد گرد گشت از جهان پایمال
 کیومرث پور وفادار زار
 ز زرتشت دارم من آئین و ره

از چامه بالا که فرزانه استاد مانند نامه عادی نگاشته طبع روان وی در شعر
 و سخنوری و نظر خاص و مرحمتی که شاهزاده جلال الدوله فرماندار یزد بفرزانه
 استاد داشته بخوبی معلوم میشود چه اشرفی را که بحضور داده يك سکه بیشتر با استاد
 لطف فرموده و با آنکه در محله زرتشتیان شهر ، دبیرستان کیخسروی موجود بود

نظر توجهشان با استاد و خرمشاه بوده و بدبستانی که فرزانه استاد آموزگار بوده
 می‌رود و شاگردان را امتحان میکند و بهمه آنها انعام میدهد. نکته دیگر روح
 همکاری و یگانگی و اتحاد بوده که فرزانه استاد داشته و با آنکه اشعار تهنیت نوروز
 را خود او بنظم آورده و سراینده هم خودش بوده و میدان سخنوری و سخنرانی بدست
 خود او بوده باز هم ذکر می‌از همکاران خود فرزانه استاد جوانمرد و فرزانه ماستر
 خدا بخش بمیان آورده و خود با آموزگاران دیگر را يك روح در چندین بدن می-
 دانسته چنانکه در چامه بالا مینویسد :

بهنگام نوروز امسال من ابا کوشش نامور پاکتن
 جوانمرد استاد دانش فشان هم از یاری ماستر پاک جان

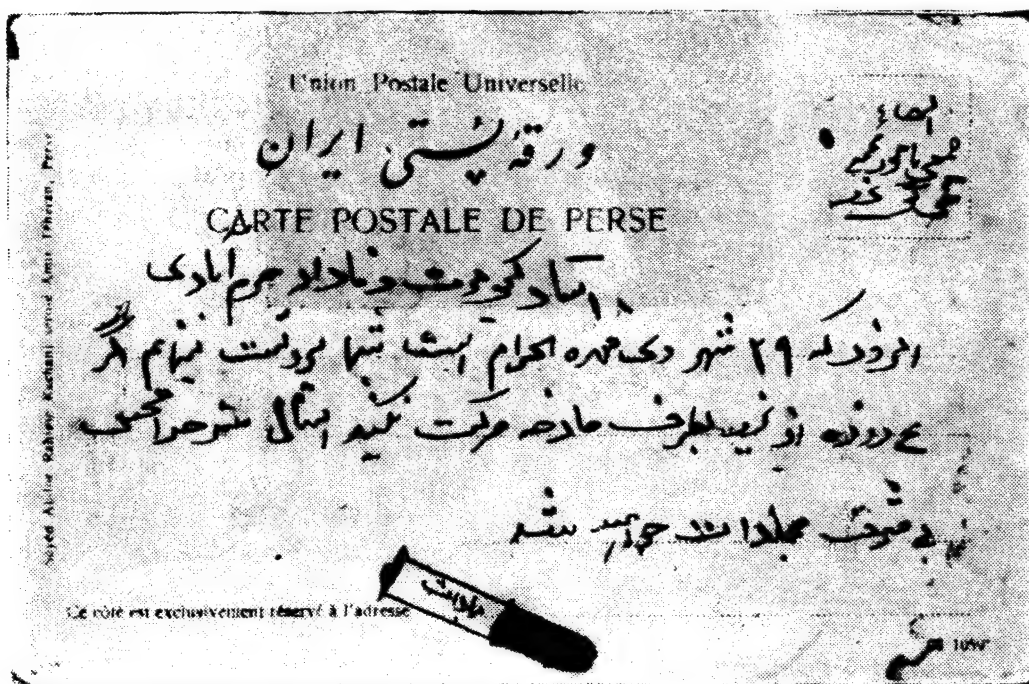
دو نفر استادان را در کارهای خود شرکت داشته و البته پیشرفت بعضی
 کارها بمشاوره و معاونت سه نفر و گاهی هم خارج از حوزه اتحاد سه نفر انجام
 می‌گرفته ولی قسمت سخنرانی و چامه سرائی همیشه با فرزانه استاد کیومرس
 بوده .

فرزانه استاد کیومرس در سال ۱۲۷۹ یزد گردی محض همکاری با فرزانه
 اردشیر جی ریپورتر نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی در تهران اقامت داشت
 جماعت زرتشتیان آن دیار با کثرت آراء او را بنماینده گی خود برای عضویت
 انجمن شهرداری تهران انتخاب مینمایند نامزدی استوار نامه ایست که انجمن نظارت
 انتخابات بانجمن شهرداری مینویسد و ما در اینجا ضبط مینمائیم .

« امضا کنندگان ذیل اعضاء انجمن نظارت انتخاب یک نفر وکیل زردشتی
 بجهت خجسته انجمن بلدیة طهران بجای وکیل مستعفی که بر طبق اظهارات
 انجمن مخم بلدیة از طرف انجمن محترم زرتشتیان طهران انتخاب شده بودند در
 تاریخ پنجشنبه ۱۴ رمضان ۱۳۲۸ در کاروانسرای مشیر خلوت منعقد گردیده و با
 حفظ شرایط مندرجه در مواد نظامنامه انتخابات اعضاء انجمن بلدیة از ماده (۱۱)
 الی ماده (۱۸) موازی یکصد و بیست و پنج ورقه تعرفه باشخاص لایق از طایفه

زردشتی داده و در روز جمعه ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ در وکالتخانه پارسیان مشغول اخذ
 اوراق آراء شده موازی ۷۶ ورقه رأی اخذ و بعد از اخذ تمام اوراق آراء مزبور با
 کمال دقت مشغول استخراج آراء گردیده و از کلیه ۷۶ ورقه ۶۶ رأی بنام جناب
 میرزا کیومرث وفادار وده ورقه باسامی مختلف کشف گردید . لهذا اعضاء انجمن
 نظارت صحه انتخاب جناب میرزا کیومرث وفادار بعضویت فروهیده انجمن محترم
 بلدیة طهران تصدیق مینمایند . اقل کیخسرو شاهرخ اقل شاه بهرام مهربان پارسی
 اقل رستم خدا بخش اقل خدا بخش نودز پارسی اقل گشتاسب فریدون .

مجمع حقشناس و حقوقی یزد خدمات صادقانه و بی‌ریای معلمین اعنی فرزانه
 استاد کیومرث وفادار ، فرزانه ماستر خدا بخش بهرام رئیس فرزانه استاد جوانمرد
 و فرزانه میرزا مهربان بهرام رئیس را فراموش نمودند و بیاس آن بالعکس ۱۸ روز
 پس از شهادت فرزانه ماستر خدا بخش در سال ۱۳۸۷ یزد گردی پروتست و حکم تبعید





فرزانه وفادار کیومرث ایرانی

آنها را از ایران بوسیله کارت پستال شهری بمضمون زیر میفرستند. ما عکس آن را برای اطلاع آیندگان در اینجا ضبط مینمائیم.

«امروز که ۲۹ ذیقعدة الحرام است بشما پروتست مینمائیم اگر ۴ روزه از یزد بطرف خارجه حرکت نکنید امثال ماستر خدا بخش بیشرف مجازات خواهید شد. امضاء جمعی مأمور مجمع حقوقی یزد.»

پس از شهادت ماستر خدا بخش که سر معلمین بشمار میآمد مجمع حقوقی یزد فرزانه استاد کیومرث را که دست و زبان معلمین بود خار سر راه و اغراض نفسانی خود میدانستند. لذا از اول در پی نابود کردن او بودند اما خواست خداوندی نبود و هدف تیر جفای آنان نگردید.

فرزانه استاد کیومرث پس از وصول پروتست نامبرده شبانه از یزد بگریخت و بمبئی پناه برد دشمنان از استماع خبر تا نزدیکی رفسنجان بتاختند تا مگر او را آماج تیر ستمکارانه خود قرار دهند ولی او مسافات بعیده را زودتر از آنها قطع نموده بود.

فرزانه استاد کیومرث چند سالی را در بمبئی بماند و اندکی قبل از مرگ بایران و یزد مراجعت نمود. مغرضین و دشمنان بخطا و اشتباه خود برخوردند و بالطف و محبت پیش آمدند.

استاد در اواخر عمر خویش گوشه تنهایی بگزید ولی تا قبل از درگذشت از گشودن گره کار جماعت خودداری نمیکرد.

فرزانه استاد کیومرث بامداد روز شهریور و امرداد ماه قدیم ۱۲۹۰ یزد گردی رهسپار مینو و خانه سرود مزدا گردید. روانش شادباد.

این را نگفته نگذاریم. کوچکترین فرزند فرزانه استاد کیومرث بنام وفادار که مدتها در دادگاه بمبئی بشغل و کالت مشغول بود. نخستین زرتشتی متولد در ایران است که از طرف حکومت هند بکرسی قضاوت در این استان نامی منصوب و مدتی است با کمال بیطرفی و حقانیت دعاوی مردم را قطع و فصل مینماید. زرتشتیان

اتباع دولت شاهنشاهی ایران از دولت بیگانه هند که با دادگری و حق پرستی و بر
خلاق ماده ۵۸ متمم قانون اساسی ایران که محرومیت در حق ملل متنوعه و غیر مسلم
قائل شده ، در انتصاب اشخاص بمشاغل حساس نظر بکفایت و لیاقت آنها داشته
و امتیازی بین هندی و ایرانی یا مسلمان و زرتشتی بودن آنها نمیگذارند قلباً
سپاسگزار میباشند .

فرزانه ملا گشتاسب کرمانی

ملا گشتاسب پور بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است . در استخراج تقویم و هیئت و ریاضی دستی بسزا داشت . رمل نیکو میدانست و در سلوک و عرفان گام میزد . هنگامیکه آغا محمد خان قاجار بر خلاف لطفعلیخان زند علم طغیان برافراشت و او را در شهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محاصره کسی را گمان نبود که آغا محمد خان بتواند شهر را فتح نماید .

روزی لطفعلیخان ، ملا گشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته و بقاعده نجومی ببیند که آغا محمد خان شهر کرمان را فتح مینماید یا خیر . ملا گشتاسب اسطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین و بعد از ملاحظه دقیق گفت روز جمعه ۱۱ ربیع الثانی آغا محمد خان شهر را فتح خواهد نمود . لطفعلیخان از این سخن برنجید . فرمانداد گشتاسب را در حبس اندازند و گفت اگر روز موعود حصار گشوده نشود او را بقتل رسانند (۱) گشتاسب محبوس بود تا روز موعود که شهر فتح شد .

تاریخ گیتی گشا در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۳۰۹ هجری را تاریخ فتح کرمان میداند که بواسطه خیانت نجفقلی

(۱) رجوع شود به تاریخ کرمان بنشانی (H.P. (ms)142) محفوظ در بنگاه خاور

شناسی خورشیدجی گاما . بمبئی

خان خراسانی ساکن کرمان و معتمد لطفعلیخان زند صورت گرفت . بدین طریق که چون طرف اطمینان بود حفظ باروی ارك كه از يك سمت بخارج شهر اتصال داشت باو محول بود . او نیز با آغا محمدخان همدستان شده دروازه را بر آنها بگشود و کار را بر لطفعلیخان زند و لینعمت خویش تنگ و اورا فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملا گشتاسب و زندانی بودنش در سپاه دشمن پیچید . آغا محمد خان راشاد و مسرور و اطرافیانش را قویدل ساخت . همینکه حصار کرمان بشکست و شهر مسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت از زندان نجات یافت و طرفی محبت و توجه مخصوص آغا محمدخان قرار گرفت . باوجودیکه زرتشتی بود و اهل اسلام بواسطه جهالت و تعصب اورا مردود میدانستند . شاهنشاه وی را بسیار گرامی داشت و ارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد و خلعتی فاخر بخشید و مستمری و وظیفه امیرانه برایش مقرر ساخت و در مسافرتها و پیکارها اورا در رکاب خود میبرد و همواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد .

ظلم و ستمی که این سلطان سفاک و خونخوار خودخواه و سرسلسله قاجاریه ب مردم کرمان و نواحی رواداشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زبان مردم میباشد و نیازی بذکر نیست . در آن گیر و دار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملا گشتاسب که طرف توجه شاه واقع شد ، بر خلاف زعم د کتر جیوانجی مدی و سایر دانشمندان که از نفوذ و شخصیت ملا گشتاسب بیخبرند در امان ماندند و آسیب ندیدند . گویا خواست اهورا مزدا بود که شماره اندك زرتشتیان از سرزمین کرمان محو و نابود نگردد.

ملا افلاطون صاحب اقبال ناصری در مورد نفوذ ملا گشتاسب مینویسد : « هنگامیکه شاه غفران پناه مبرور آغا محمد خان اسکنه الله فی دار السرور در فتح و نصرت و تصرف مملکت کرمان مظفر و منصور گردیده و فیروز و مسرور بر تخت سلطنت ابد مانوس جلوس فرموده بودند ملا گشتاسب ابن بهمن جد فقیر زا که باصطلاح اهل آن زمان منجمی دانا و مستخرجی بینا بوده علاوه بر خلعت و انعام

ملوكانه بامواجبی مستمر ووظیفه مقرر در ركاب ظفر انتساب خویش بتفلیس وسایر اسفار برده در ازاء خدمات وجانفشانیهای او همواره بذل مرحمت درحقش مبذول میفرموده اند بحدی که هر گاه یکی از اسرا محض استخلاص فی الجمله خود را باو منسوب مینموده از منبع احسان ومكرمت بی پایان بانوازش وعطایای شاهانه اش آزاد ومطلق العنان داشته با فرمان مخصوص بوطن مألوف مراجعت میداده اند. »

ملا گشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت وبواسطه عزت واحترام در دربار محسود مسلمانان وهمگان بود .

در غیاب او عیال ویک پسرش را دشمنان ربوده بجبر مسلمان میکنند . بقول آقای سید محمد حاجی سید باقر هاشمی کرمانی ، نماینده مجلس شورای ملی ، عیال ملا گشتاسب را نام لعل بود ومردی که پس از اسلام آوردن با او عقد بسته بود بملا گشتاسب اظهار مینماید اگر در زمره اسلامیان در آید عیال تازه خود را طلاق میدهد تا او با عیال سابق خود بسربرد . ملا گشتاسب فی البدیهه بابیت زیر اورا پاسخ می دهد :

رقیب از دست من لعلی ربود ومیل من کم شد

مبادا آدمی رامیل بر چیزی که سگ دم شد

پسر ملا گشتاسب را نام میرزا محمد جدید الاسلام بود و در دربار فتحعلیشاه قاجار میزیست و مانند پدر در نجوم و استخراج سر آمد بود . بقول آقای هاشمی مرگ عباس میرزای ولیعهد و فتحعلیشاه را قبلا بحقیقت تعیین مینماید و در ضمن پیشگوئی میکند که در سال ۱۲۶۴ هجری دین جدیدی پیدا میشود و تا صد سال ترقی مییابد سپس بیست سال ترقی آن را کدمیشود و پس از آن دوره نزول وتحلیل آن آغاز میگردد .

همینکه ملا گشتاسب دارفانی را وداع گفت دشمنان فرصت یافته خانموزندگانی و کلیه متروکات وی را از کتب جفر وزیج و اسطرلاب وغیره که با هزاران زحمات

تهیه کرده بود. بباد غارت میدهند و فرزندان را مستأصل و پریشان میسازند. حتی فرمان مستمری نامبرده در آن گیر و دار مفقود میشود و بالنتیجه وظیفه مقررہ مقطوع و بازماند گانش پریشان روزگار میگرددند. هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواهی نمود کسی بدادش نرسید و بواسطه پریشان روزگاری نتوانست خود را پایتخت رسانیده عرض حال نماید و بوضع ناگوار خانواده سرو صورتی بخشد. فرزندان و نبیرگان ملا گشتاسب نیز در نجوم و استخراج صاحب سر رشته و مورد لطف و نوازش بزرگان وقت بوده اند.

فرزانه استاد ماستر خدا بخش

فرزانه خدا بخش پور بهرام رئیس معزوف با استاد ماستر دانشمند ناموری است که در احیای فرهنگ مزدیسنا در ایران قدم بزرگ برداشت و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای گوناگون انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستا، پهلوی و پازند استاد بود و با زبانهای سانسکریت، عربی، فرانسه و آلمانی نیز آشنائی کامل داشت.

استاد ماستر در سال ۱۲۳۰ یزد گردی در قریه نرسی آباد حومه یزد قدم بعرصه وجود نهاد و در ده سالگی دوران قحطی سال ۱۲۳۷ ی بهمراه والدین خویش رهسپار بمبئی گردید و در مدرسه ملا فیروز بتحصیل دانش پرداخت و سپس از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه بی.ا. B.A. نایل و بتدریس فارسی و انگلیسی بزرگان در خانه های آنها پرداخت و هم در دبیرستان چندین وادی بمبئی بسمت دبیری فارسی و انگلیسی بکام مشغول گشت. و برهمنونی استاد گنگا بفرافرفتن دروس مذهبی و اوستا و پهلوی پرداخت و میراث گرانبھائی را که دستور جافاسب ولایتی حدود ۱۶۰ سال قبل درھند بودیعه نهاده بود با خود بایران آورد.

انجمن اکابر صاحبان پارسی که برای بهتری حال زرتشتیان ایران ابراز مساعی مینمایند بنا بسفارش فرزانه خورشید جی رستم جی کاما در سال ۱۲۵۷ یزد گردی فرزانه ماستر را در دبیرستان کیخسروی یزد مأمور تدریس انگلیسی

و اوستا مینمایند و تا هنگام شهادت بسمت سردیبری در دبیرستان نامبرده بکار فرهنگی اشتغال داشت .

فرزانه ماستر در تعلیم و تربیت نو نهالان زرتشتی جدی وافر نمود و در محضر علمای اسلام عزت و نفوذی بغایت بدست آورد . بقول سالنامه فرهنگ یزد (۱۳۲۸-۲۹) « یکی از معاریف زمان و شخصیت برجسته ای بوده است . »

فرزانه استاد ماستر دانشمندی بود وارسته ، سلیم ، بردبار ، با حوصله و دست از علائق دنیوی شسته و پیشرفت اوضاع اجتماعی و فرهنگی زرتشتیان تاحدی مدیون خود گذشتگی و فداکاریهای او و فرزانه استاد کیومرث میباشد . تأسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد که در سال ۱۲۶۱ یزد گردی (۱۸۹۲م) بدست فرزانه کیخسرو جی خانصاحب دومین نماینده پارسیان شالوده ریزی گشت از اثر فکر و همت عالی او بود و تا سال ۱۲۸۷ی هنگامیکه با تیر تعصب بدمنشان شهید شد سمت دبیری و مشاوری مذهبی آن انجمن را داشت .

در طی مدت سی سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرف همت نمود و هزاران پرسشهای دینی و آئینی را که از اطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین میداد . حتی علما و بزرگان و رجال کشور نیز از پرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده اند . هنگامیکه میرزا محمد حسینخان ذکاءالملک در مورد زبان دساتیر از انجمن ناصری زرتشتیان یزد سؤال نمود استاد ماستر آنها را پاسخ متین داد و زبانش را مجعول خواند وی نخستین کسی است که در ایران چنین حقیقتی را بیان نمود . استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انکلیساریا و استاد بهرام گور که با فرزانه ماستر رابطه و مکاتبه داشته اند . علو مقام فرهنگی او را بسیار ستوده اند .

دانشمند نامبرده در تألیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا نیز ابراز فعالیت نموده است و چون استادی بود وارسته ، و نه جویای نام و شهرت ، کتب خویش را پس از اتمام تألیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار بدیگران واگذار میکرد .



فرزانه استاد ماستر خدا بخش

تألیفات او عبارتست از:

۱- بندهشن را در سال ۱۲۵۸ یزد گردی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا در طبع و نشرش اقدام نماید ملى متأسفانه اینك كه ۸۱ سال از تألیفش میگذرد هنوز از گوشه خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده و چون پرده نشینان از انظار مخفی است و علت آن اینكه چون در بندهشن فقراتی است دال بر حقیقت تقویم جدید باستانی و موبد مهرگان محافظه کار بنابه سفارش همفكران خود از آفتابی كردن آن خودداری نمود .

۲- گواه زناشوئی زرتشتیان كه همه پند و اندرز دینی و بزبان اوستا و پهلوی بود . بتصویب دستوران كیش بهی آن را در سال ۱۲۴۷ یزد گردی بزبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینك هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد .

۳- گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزا مهربان رئیس در بمبئی طبع و منتشر گردید . كتاب نامبرده بوزیران و علمای معروف اسلام و سران كشور و مدیران جراید و حتی سلطان وقت مظفرالدین شاه اهدا شده است .

۴ - رساله برخلاف قربانی در سال ۱۲۶۵ یزد گرد ، تألیف و منتشر گردید و بین زرتشتیان تأثیری بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهای كه هنگام جشن مهرگان بعمل میآمد كاسته گردید . سازمان جوانان زرتشتی بمبئی دو باره آنرا بنام ناروائی قربانی در آئین مزدیسنا با تذکره او تحت شماره ۳ دین نامه در مهر ماه ۱۳۲۱ ی منتشر ساخت .

۵ - آئین نامه ارث و میراث و زناشوئی در سال ۱۲۸۰ ی بتصویب دستور نامدار پور دستور شهریار موبدان موبد یزد و سران همگروه طبق مقررات مذهبی و آئین نامه متداول بین پارسیان هند تنظیم كرد .

۶- گاتها - در سال ۱۲۸۵ ی سخنان مقدس و خشور كه نسال را از اوستا بفارسی ترجمه نمود و برای طبع و انتشار بخدمت ارباب کیخسرو شاه رخ نماینده جماعت

درمجلس شورایملی بتهران فرستاد ولی طبع آن بعملی بتأخیر افتاد تا آنکه استاد شهید گشت و چنانکه ارباب در جواب سؤال و مطالبه وراث آن مرحوم راجع بنامه مقدس مزبور اظهار داشتند و در روزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت در منزل او مفقود میگردد .

فرزانه استاد ماستر بغیر از آنچه در تذکره آمده تألیفات دیگری نیز در مسائل مذهبی داشته که مباشرین چاپ باسم خویش تمام نموده اند. بسا از کتبی که در دبستانهای آن دوره تدریس میگردیده باسم او و یارانش فرزانه استاد جوانمرد شیرمرد و استاد کیومرث وفادار طبع گردیده است که امروز نایاب است . یکی از رسالات دیگر او که مانند بندهشن در گوشه فراموشی افتاده است ، آئین آموز زرتشتی است که برای مبتدیان تهیه نموده .

فرزانه استاد ماستر در نیمروز فروردین روز و فروردینماه قدیمی ۱۲۸۷ یزد گردی هنگامیکه بنزدیکی دبیرستان میرسد بدست یکنفر ژاندارم زرتشتی بنام فریدون رستم کرمانی بضربت پنج تیر شهید میگردد و جماعت از فیض فضل و دانش او محروم میمانند .

فرزانه ماستر خدا بخش بین دانشمندان پارسی و استادان مغرب زمین و ایران شناسان آندیار شهرتی بسزا داشت . خبر شهادتش گروه روشندان و امنای انجمن اکابر صاحبان پارسی را بغم و اندوه دچار ساخت .

پروفسور جاکسن امریکائی با همکاری دستور دکتر مانکجی دهلا و سایر ایران شناسان از حکومت وقت تقاضای اعدام قاتل را مینمایند . پس از پافشاریهای سخت حکومت وقت جواب میدهد چون استاد اهل ذمه میباشد و خونبهای آنها از صد تومان تجاوز نمیکند حاضرند مبلغ مذکور را بسبیل دیه ببازماند گانش بپردازند . قلب نیک منشانش مغرب زمین از وصول آنگونه پاسخ و قدرشناسی از علم و دانش چاک گردید .

زهی افسوس غلم و دانشی که قیمت کردنی نیست . خدمات گرانبهائی که

ارزش آنها را تعیین نتوان کرد وخامه وگفتار از تقدیرش کوتاه میآید . زمامداران خودخواه وقت ، چنان منبع فضل و کمال وخدمات گرانبها وجان فرزند اصیل مام میهن را ناچیز می‌شمارند . نه بر زنده بر مرده باید گریست . که از بارگاه عدل و داد خداوندی غافل میمانند . اگر نیروی پول وهدایای مادی آنها را زبون ساخت وبشهادت فرزانه ماستر واقعی تنهاند وقاتلش را آزاد گذاشتند ، داد اهورائی، روان تابناک آن مرد اشو ، روان مرد وارسته‌ای که دست ازعلاق دنیوی شسته بود ، در گروثمان برین سرافراز وقتلگاهش زیارتگاه مردم گردید . دردمندان چاره درد خویش را در آن مکان پاک بوسیله روان اشویش از اهورامزدا درخواست مینمایند وبمراد خویش میرسند وچراغ میافروزند .

باید با کمال تاسف اظهار داشت که سخن‌چینی وغمازی خوی‌زشت اهریمنی بین بعضی افراد همگروه حکمفرماست هر که برای خدمت جماعت و خلق کمر همت بر بندد از دست وزبان چنین ناکسان در امان نیست . در تذکره فرزانه مانکجی هاتریا وفرزانه بهرام رستم دیده میشود که برخلاف آنها چطور داد سخن و قلمفرسائی گردیده است .

فرزانه اردشیر جی ریپورتر و استاد ماستر خدا بخش و استاد کیومرس وفادار وارباب کیخسرو شاهرخ ودیگران ازدست وزبان آنها راحت نبوده‌اند و هر آن در پس پرده با پخش شب نامه ها ویا تشکیل مجالس اشکال وزحمات برای آنها تولید ودر پیش بردن مقاصدشان که خیرجامعه را دربر داشت موانع ایجاد میکردند . بالاخره مجمعی بنام مجمع حقگوی یزد که در تذکره فرزانه استاد کیومرس از آن سخن رانده‌ایم تشکیل گردید ودامنه فعالیت خود را تا به تهران رسانیده و در دامن زدن آتش نفاق همت نمودند .

فرزانه مانکجی هاتریا

فرزانه مانکجی پور لیمجی پور هوشنگ هاتریا ملقب بدرویش فانی از دانشمندان و عارفان زرتشتی قرن گذشته می باشد. در خدمت بنوع بویژه زرتشتیان ایران زحمات طاقت فرسا متحمل گردیده است. در ۳۱ مارس ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۲۳ی) بنماینده گی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی برای تحقیق از چگونگی حالات زرتشتیان بایران عزیمت نمود. (۱) و در طی ۲۸ سال مردانه در پیش بردن مقصد راستی مساعی ابراز داشت و در تعلیم و تربیت و رفع تعذبات بهدینان همت گماشت و در سال ۱۸۲۲ میلادی (۱۲۹۹ هجری) با کوشش خستگی ناپذیر بار جزیه را از دوش زرتشتیان ایران برداشت.

صاحب تاریخ کرمان (۲) مؤلفه ۱۲۸۶ هجری که کتاب را در حضور فرزانه

(۱) بموجب نامه خرداد و فروردینماه ۱۲۲۴ یزدگردی از پنجایت یزد بامضای دستور نامدار بن کیخسرو - موبد کیخسرو موبد بهمن - رستم بن دینیار - دینیار بامس فولاد بن رستم - بهرام مهربان - خداداد زال - جمشید بمان - خرسند فرد - ماونداد خسرو - بمان اورمزدیار - نامدار شاهویر بانجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی فرزانه مانکجی بروز و هم و اسفندماه قدیم سنه ۱۲۲۳ یزدگردی وارد یزد میشود. رونوشت نامه مذکور بنشانی (H.P. (ms) 213) در بنگاه خاور شناسی خورشیدجی کاما - بمبئی محفوظ است.

(۲) بچاپ نرسیده و نام مؤلف آن مجهول است. نسخه خطی آن بنشانی (H.P. (ms) 142) در بنگاه خاورشناسی خورشید کاما - بمبئی محفوظ است.

مانکجی و برای او نوشته درضمن سخن از رجال کرمان در مورد فرزانه مانکجی و زندگانی او شرح مبسوطی نگاشته است و چون در تحت نظر خود فرزانه بوده و مقرون بحقیقت میباشد عین آنرا در اینجا نقل مینمائیم :

« مانکجی صاحب خلف مرحوم لیمجی بن مرحوم هوشنگ بن مرحوم نوروز بن مرحوم بایجی بن مرحوم مهرجی بن هیرجی بن کاوس بن ویراب بن رتن جی بن جمشید بن رام پوچا در سنه ۱۲۳۰ هجری ۲۱ آذر ماه قدیم (۱۸۱۳ م) در قصبه مورا سومالی که از توابع بندر سورت میباشد و تا سورت هشت فرسخ است و بعدا و تادریا یک فرسخ مولود مسعود ایشان اتفاق افتاد و چون ایشان بسن پنج سالگی رسیدند از امور اتفاقیه اینکه کار گزاران دولت انگلیس بنابر مصلحتی غالب تردد جحاز و بغله را در بندر بمبئی قرار دادند و از بندر سورت قطع کردند . بعد از آن بیشتر ارسال و مرسل و معاملات تجارتی و دیوانی و دارالحکومه در بندر بمبئی قرار گرفت . چون پارسیانی که در سورت و توابع و مضافات او بودند همه اهل معامله بودند و معاش آنها از معاملات میگذشت . تردد جحاز و تجار که از آنجا قطع شد نقص کلی بر معیشت پارسیان واقع شد باین ملاحظه بیشتر پارسیانی که متوطن بندر سورت و توابع او بودند از وطن خود مسافرت کرده در بندر معموره بمبئی توطن نمودند . بطوریکه تخمیناً از صد خانواده بیشتر از پنج خانواده در سورت و حواشی آن توقف ننمودند .

از آنجمله مرحوم لیمجی ابوی مانکجی صاحب هم از کسانی بود که از مورا سومالی با عیال توطن به بندر بمبئی نمودند و گفتیم در آن وقت مانکجی صاحب پنجاه ساله بود . اجداد مانکجی صاحب گویا در اوایل سلطنت صفویه از ایران بصوب هندوستان مسافرت نمودند مثل بعضی دیگر از پارسیان چندان طول زمان توطن ایشان بهندوستان نداشت . مع القصه مانکجی صاحب میل بوطن اصلی که ایران باشد از همان زمان کودکی داشت و پیوسته مکنون خاطر ایشان بود که عندالقدرت بسفر ایران بیاید و چون رسم پارسی متوطن بمبئی ، تفصیل محاربات

وجنگهای پهلوانان ایران را و بعضی از تواریخ عجم را و اسم بلاد ایران را بزبان وخط گجراتی ترجمه نموده هراوقات که برصاات نیست و باران نمیبارد در ساحل دریا انجمن کرده میخوانند . هراوقات که برصاات است دربازار یا آتشکده مجمعی جمع شده تواریخ ایران وایرانیها میخوانند .

مانکجی صاحب با اینکه سن ایشان اقتضای درك این مطالب را نمینمود از فرط میل بایران وایرانی در هر انجمن که تاریخ خوانده و گفته میشد حاضر شده گوش میداد با ایسکه کودکان همسال ایشان وبزرگتر ازایشان ابدأ درك معنی و فایده تاریخ را نمیکردند وبهیچوجه اعتنا نداشتند وبله و لعب خودشان مشغول بودند وبهیچوجه ازهم سنهای ایشان درانجمن حاضر نمیشدند .

مانکجی صاحب پیوسته از خداوند اعلی خواستار قدرت بر سفر ایران را بودند تا اینکه سن ایشان ۱۴ سال رسید ازشدت میل بسفرایران بطور کلی طالب همه اسفار شده بودند تا دراینوقت وکلای دولت انگلیس را مهمی بسمت رتنا گیر که از ملك هندوستان و سمت جنوب شرقی بمبئی میباشد اتفاق افتاده مانکجی صاحب نوکر دولت شده وبا آنها از روی آب روانه رتنا گیر شده امتداد سفراایشان قریب دوماه شده مراجعت به بمبئی نمودند وکمافی السابق طالب مسافرت ایران بودند تا درسنه ۱۲۴۴ هـ (۱۸۲۸ م) که همان سنه مسافر رتنا گیر بود دولت بجهت مهمام بعضی ازملك سند از بمبئی تدارك دیده روانه شدند . مانکجی صاحب چون مدام شایق سفر بودند بهمراهی وزیر مختار انگلیس روانه سند شدند و شغل و منصب ایشان تحویلدارى نقدی پول دولت که بمصارف قشون برسد که باصطلاح صندوقدار گویند بود وبجیدرآباد وسكر وبكر رفته یکسال متجاوز مدت سفرسند ایشان شده بعد بخیال سیاحت خواستند تل پار کر بروند بعضی ازدوستان وجمعی ازپارسیان صلاح ندانسته مانع آمدند و در این مدت مسافرت سند هر اوقات از طایفه افاغنه وبلوچیه که میدیدند پرسش ایران و ایرانیان را مینمودند تا اینکه سید زین العابدین شاه که اصل اوایرانی بود ویکی از ارکان سلطنت سند بود ازجانب

امیر مرادعلی میر شهر سند بجهت مصالحه و قرارداد با دولت انگلیس نزد وزیر مختار میاید .

مانکجی صاحب بجهت فرط محبتی که بایرانیهاداشته اورا منزل خودمیبرده وبا سید مزبور کمال آشنائی و اتحاد را بهم رسانیدند و الحق سید مزبور صاحب وجه حسن وخلق مستحسن بود وبتوسط سیدزین العابدین آشنائی با میرزاخسرو بهم رسانیدند ومیرزا خسرو اصل او از گرجستان بود که آقا محمد شاه اورا اسیر نموده بودند واسمعیل شاه پدر سیدزین العابدین که در اوایل جلوس فتحعلیشاه مرحوم بسفارت ازجانب امیر کرمعلی خدمت فتحعلیشاه آمده بود گویا میرزا خسرو را فتحعلیشاه بهدیه بجهت میر کرمعلیشاه فرستاد وچون میرزا خسرو مرد معقول با کفایت بود عاقبت وزیر ومشیر امیر کرمعلی گردید .

مع القصة مانکجی صاحب محض اینکه میرزا خسرو در ایران بوده با او آشنائی ومراوده بهم رسانیدند و اغلب اوقات با میرزا خسرو و سیدزین العابدین صحبت وحکایت ایران را میداشتند خلاصه بعد از مراجعت به بمبئی سه سال در بمبئی بودند ودر این سه سال هم گاهی باطراف و حول و حوش بمبئی مسافرت مینمودند تا در سنه ۱۲۵۰ هـ همان وزیر مختار معهودمأمورسفارت مملکت کججوج شد نیز بمرافقت او بهمان شغل جلیل صندوقداری دولت علیه انگلیس بکججوج مسافرت نمودند و مدت چهار سال مقیم کججوج بودند و چون آنجا بکابل نزدیک است وپیوسته تجار اسب ومیوه ازکابل وسایر بلاد افغانستان بآنجا میآوردندصاحب بواسطه کمال محبتی که بایران وایرانیان داشتند ازاین تجارپرشش حال میکردند وهریک را باقتضای حالت وزمان محبت مینمودند و از او مستفسر حالات ایران و ایرانیان میشدند .

بعد ازچهار سال اقامت کججوج قشون انگلیس مأمور کابل شد واین فقره در سنه ۱۲۵۴ هـ بودمانکجی صاحب چون تحویلدار نقدی دولت انگلیس بودبهمراهی سرجانکین که سردارجنگ بود وسرهندری پاتنجر لشکر را درنگرته گذاشته

و مانكجي صاحب چون همه خزانها بواجتمع او بود درنگرته توقف نمودند و مبلغ ۲۵ كرور (۲۵۰ ميليون) طلا و نقره مسكوك و غير مسكوك تحويل ايشان بود و بمصارف مقرره ميرسانيدند و سه سال توقف در نگرته نمودند . چون قشون مأمور كابل مقضى المرام كابل را فتح كردند اغلب قشون مأمور كابل مراجعت نمود مانكجي صاحب از مسافرت بسمت ايران مأيوس گرديده مرخصي خواستند و مراجعت به بمبئي نمودند تمام اين مسافرت هفت سال طول كشيد بعد از آنكه وارد بمبئي شدند باز بخیال مسافرت ايران ۱۹ روز پيشتر در وطن مالوف توقف نكرده با يكنفر نوكر بعزم راه خشك كه سمت افغانستان باشد روانه شدند و نزديك بيكسال و نيم در گجرات و كاتيا و اروتل پاركر و عمر كوت و ماروار و سند سياحت مينمودند بعد بخیال اين مطلب افتادند كه بدون وسيله و متمسك مسافرت موجب صدمه و زحمت زياد است مراجعت به بمبئي نمودند ششماه در بمبئي توقف نموده مال التجاره كلي برداشته و روانه بسمت كابل شدند و اين درسنه ۱۲۶۱ هـ ق بود چون بفيروزپور رسيدند افاغنه شورش كرده قشون انگليس را كه در افغانستان بود بيرون كردند لشكر زياد انگليس در فيروزپور مجتمع شده بود كه از صد هزار كمتر نبود شيرسينگ هندو كه در لاهور بود همچو استنباط نمود كه اين قشون انگليس كه در فيروزپور جمع شده حكايت افغانستان بهانه است خيال تسخير ملك او را دارند او صد هزار مردم فراهم آورده بفيروزپور فرستاد كه سرحد مملكت خود را از ييگانه نگاهدارد .

سمت مشرق رودخانه قشون انگليس بود و سمت غربى قشون سينگ بعد از آنكه افغانستان از تبعه انگليس تخليه شد و امنائى انگليسيه از عود بآنجا مأيوس شدند معلوم است رفتن صاحب^(۱) با افغانستان بيم هلاك جان و اتلاف مال بود فسخ عزيمت نمودند در اين حين لشكر انگليس مملكت سند را مسخر نمودند مانكجي صاحب روانه سند شدند . تبعه انگليس حيدرآباد را كه در دارالملك

(۱) مراد مانكجي صاحب ميباشد .

سند بود مسخر نمودند . بهیچوجه اموال میرزا خسرو وزیر و سید زین العابدین شاه را غارت و تصرف نکردند و اموال این دو نفر از منقول و غیر منقول معادل هشتصد هزار تومان میشد و چیزیکه از این دو نفر تلف شد در زمان محاصره که میرزا خسرو قطع نمود که انگلیسیه حیدرآباد را فتح مینمایند يك جعبه جواهر که تقریباً يك كرور روپيه بمبئی قيمت داشت به الحمدالله شاه نامی که خود را سید گفته بود و گویا مردم آذربایجان بود سپرده که بجهت اونها دارد الحمدالله چنان رفت که هیچکس اثری از او ندید مع الحديث مانکجی صاحب که وارد سند شدند سید زین العابدین و میرزا خسرو وزیر که رفیق و آشنا بودند از دیدار ایشان شاد شدند و اغلب اوقات حریف حجره و گرمابه گلستان بودند و بعد از مراجعت به بمبئی نمودند و مدت این مسافرت ۷ سال شد پنجسال و نیم در سند و یکسال و نیم فیروز پور بعد از ورود به بمبئی یکسال متجاوز در آنجا توقف نموده بجهت مهم لازم دوستی روانه ملبار شدند و ملبار مزبور سمت جنوب بمبئی میباشد بتخمین ۲۵۰ فرسخ و چون با ججاز آتشی (کشتی بخار) بود این مسافرت ۳ ماه کمتر شد با نیل مقصود مراجعت نمودند و شش ماه توقف نموده اراده صوب ایران را نمودند این مطلب را بوکلای دولت انگلیس که در بمبئی بودند اظهار نمودند ایشان چهار سفارشنامه نگاشتند . يك سفارشنامه به بندر ابوشهر و يك سفارشنامه بیغداد و يك سفارشنامه باسلامبول و يك سفارشنامه بتهران بمقیمان دولت خود که کمال احترام را از صاحب مزبور بنمایند و ایشان را در نيك و بد از خود دانسته و حرمت او را نگاهدارند و در امور خود را معاف نداشته با او همراهی نمایند . چون اکابران پارسیان ساکن بمبئی قبل پولی به یزد فرستاده بودند که دخمه جدید محکمی در آنجا بنا نمایند و طایفه زرتشتیه یزد پول مزبور را تلف نموده و بعضی های موجه متمسک شدند اکنون که بر مسافرت صاحب اطلاع بهمرسانیدند خوشوقت شده از ایشان خواهش نموده که در یزد دخمه خوب و مرغوبی بجهت زرتشتیان بنا نمایند و جیبی هم بقدر ساختن دخمه از موقوفات بگماشتگان صاحب سپردند و ایشان

مقضى المرام باتفاق حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر کبیر دولت ایران با ججاز بخار بسمت بندر ابوشهر روانه شدند بعد از ورود به بندر بیست یوم سیاحت اطراف بندر را نموده روانه شیراز شدند دو ماه در شیراز و فیروز آباد و داراب سیاحت نموده بعد از سیاحت داراب و شبانکاره مراجعت بشیراز نموده و از آنجا از راه تخت جمشید و سیوان روانه یزد شدند و یکسال و دو ماه در یزد توقف کرده شکستگیهای طایفه زرتشتی را اصلاح نمودند و دو دخمه بسیار خوب جدیدالبناء یکی در شریف آباد و یکی در کوه نریمان بنا نموده و آتشکده جدیدعالی بنا نمودند و چند عمارت قدیم را هم تعمیر نمودند و محلی درمیانه نودوشن و عقدا میباشد در پهلوی کوه زرجو اعتقاد زرتشتیان آنست که دختری از شاه یزدجرد در آنجا غایب شده مانکجی صاحب آنجا را تعمیر بسیار خوب نمودند .

حضرات زرتشتی با اینکه گوشت گاو بمذهب آنها حرام است نذر میکردند و گاو را در آنجا ذبح مینمودند مانکجی صاحب ذبح گاو را التزام گرفته و لعنت نامه کرده بر لوح نگاشته و در همان زیارتگاه گذاشته است . چون طایفه زرتشتی یزد و کرمان کشتی و سدره را موقوف کرده بودند صاحب بهمه سدره و کشتی از مال خود داده و بعد از چندین سال باز بنای سدره و کشتی در میان آنها نهاد^(۱) و چون زرتشتیان بعضی دوزن اختیار میکردند آنرا موقوف نمود و بعضی از جهال این طایفه گوشت شتر و گاو که در مذهبشان حرام بود التزام گرفته منع کردند و نیز قلیان کشیدن را منع و موقوف نمودند اگر چه بعضی از الواط آنها هنوز مرتکب بعضی از این مناهی میشوند و نیز طلاق دادن زن در مذهب زرتشتیه حرام است در یزد و کرمان بعضی زن را طلاق میدادند این را هم صاحب منع و موقوف نمود و از امثال این اعمال خیر زیاد کردند و از اعمال خیر دیگر قرار

(۱) بین سالهای ۱۲۲۵-۳۵ یزدگردی بوسیله کمک مالی انجمن اکابر صاحبان

پارسی مراسم جشن و عروسی صد نفر از دوشیزگان زرتشتی بوسیله مانکجی برگزار گردید .

دادند که سالی شش گهنبار را بطور قاعده بنمایند و دوازده جشن سالیانه را بجا بیاورند و مخارج آنرا از موقوفات هندوستان معین کرده و روانه کرمان شدند . زرتشتیان کرمانی بعضی يك منزل و بعضی دوسه فرسخ استقبال کرده در باغ فتح آباد که بفاصله دو هزار گام سمت شمال خارج شهر است منزل نموده قاطبه اعیان و اشراف کرمان از ایشان دیدن نموده و کمال عزت و احترام را بجا آوردند و هر ظلم و جورى که از اشرار والواط بطایفه زرتشتی رسیده بود رفع نمودند و آنها را آسوده و مرفه الحال نمودند .

این فقره در سنه ۱۲۷۲ هـ (۱۲۲۵ ی) بود در آنوقت مرحوم حاجی میرزا کوچک شیرازی ملقب بر حمتعلیشاه از شیراز بکرمان آمده بود و سلسله نعمه اللهی او را قطب میدانستند خیال دیدن صاحب را نمود حاجی میرزا ابوالحسن کلانتر که یکی از اکابر کرمان بود و مدتی کلانتر کل کرمان بود و بارها از صاحب دیدن نموده بود ظهري بجهت نهار مرحوم رحمتعلیشاه را با صاحب مزبور و جمعی از بزرگان کرمان بمهمانی طلبیده در خانه حاجی میرزا ابوالحسن ملاقات صاحب با رحمتعلیشاه شده صحبت زیاد داشتند و بعد از چند يوم دیگر صاحب بجهت سیاحت و تماشای ماهان بماهان رفتند رحمتعلیشاه هم بعزم زیارت شاه نعمه الله و ضمناً ملاقات صاحب بماهان تشریف بردند و در آنجا ملاقات کامل شده صحبت های خفی و جلی نمودند و رحمتعلیشاه مرحوم لقب صاحب را درویش فانی نمود بعضی از سلسله نعمه اللهی را اعتقاد آنست که صاحب بر طریقہ نعمه اللهی میباشد . خلاصه صاحب قریب دوماه در کرمان بودند بعد مراجعت به یزد نمودند و نیز دوماه در یزد توقف نموده روانه طهران شدند اولاً باصفهان رفته و سیاحت آنجا را نموده بطهران وارد شدند و با همه اولیای دولت قاهره دید و بازدید نمودند و با اغلب آشنائی کامل بهم رسانیدند و رفع بعضی از بدعت و تعدیات که پیارسیان یزد و کرمان میشد نموده احکام صادر نمودند و صاحب دخمه جدید محکمی سمت شرقی طهران بنا نمودند و نیز خانه نزدیک سفارت انگلیس خریده و وقف نمودند و آن خانه معروف

بود بخانه زن تاجر وبعد از مدتی توقف طهران بحضور شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه مد ظله العالی مشرف شده شاه عالم پناه التفات وپرشش حال صاحب را نمودند ودر آن مجلس صاحب عرض نموده و استدعا کرد وجه جزیه طایفه زرتشتی را از جزو عمل یزد موضوع و مجزی نموده بتول عباسقلی خان جوانشیر مقرر شد و از این فقره آسودگی زیاد بجهت طایفه زرتشتی حاصل شد زیرا که بواسطه پول جزیه عمال یزد زیاد صدمه و ضرر بزرشتیان یزد میرسانیدند مع القصد پنجسال و ششماه در طهران توقف نموده بسیاحت آذربایجان روانه شدند ودر آنجا شرفیاب حضور نواب والا مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت علیه ایران و حکمران آذربایجان شدند وایشان تفقدات و التفات که شایسته و سزاوار بود نسبت بصاحب عمل آورده و از آذربایجان روانه کردستان شدند چون صاحب مزبور آشنائی زیاد و رفاقت بسیار با غلام شاه جهان والی کردستان داشت و معامله هم داشتند کمال احترام را بصاحب مزبور نمودند و ملا و قضا و علما و اعیان و اشراف کردستان از شیعه و سنی دیدن و احترام از صاحب نمودند و یکماه در خانه والی مهمان بوده بسمت طهران مراجعت نموده ودر طهران توقف ننموده از راه ساوه و ملایر و کنگاور و کرمانشاه بیغداد رفته یکسال توقف نمودند واز آنجا بعبات عالیات و نجف اشرف مشرف شده و سیاحت سوق شیخ و سموات را نموده ببصره رفتند و پنج شش روز بصره توقف نموده با اکبود (کشتی بخار) روانه بمبئی شدند و جزئی توقف نموده با کالسکه بخار (راه آهن) در بعضی پرگنه جات (بخشها) هندوستان سیاحت کرده و یک کتاب سیاحت ایران را تصنیف کرده بزبان و خط گجراتی و نیز او را ترجمه کرده بزبان و خط فارسی و از هر یک هزار و پانصد نسخه چاپ شده و چهار جلد کتاب اکابر صاحبان هندوستان در سیاحت صاحب در هندوستان و اجتهادی که در آسودگی طایفه زرتشتی ساکن یزد و کرمان نمودند و بناهاییکه صاحب در ایران بنا نهادند از قسم آتشکده و دخمه و زیارتگاه و غیره همه را در آن چهار جلد کتاب نگاشتند و آن چهار جلد کتاب را چاپ کردند .

مجملاً صاحب مزبور در سنه ۱۲۸۲ هـ (۱۲۳۵ ی) مکرر از بندر معموره بمبئی بصوب کرمان عزیمت کرده با کشتی وارد بندر عباس گردیدند و قریب یکماه در بندر عباس توقف نموده از راه بلوک رودبار وجیرفت وبم وراین و ماهان وارد شهر کرمان شدند ونیز حضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان از تجار وغيره یکمنازل دومنزل استقبال کردند وکیل الملك حکمران دولاب سهراب خان را که دوست گام خارج شهر سمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین نمودند و همه اعزه واکابر کرمان دیدن از صاحب نمودند و کمال احترام را داشتند و نیز صاحب دیدن از آقای حاجی سید جواد و حاجی محمد کریمخان نمودند و دو دخمه جدید یکی در سمت شمال شهر بنا نمودند و یک دخمه در قنات غسان بنا نمودند و وکیل الملك آنچه لازمه تعارف و تشریفات بود نسبت بصاحب نمود و نیز صاحب بجهت همه اکابر و اشراف کرمان سوقاتی فرستادند و مدت مکث صاحب سه ماه در کرمان شد و از آنجا روانه یزد شدند از کرمان ۱۲ بچه از طایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته و در یزد هم دوماه توقف نموده بیست نفر بچه زرتشتی هم از یزد بجهت تحصیل علم برداشته روانه طهران شدند بعد از ورود بطهران صاحب مزبور قدری اوقات تلخ شدند چون صاحب هنگامیکه از طهران بسمت بغداد روانه شدند موازی شش هزار جلد کتاب از هر خط و زبانی در نزد هر مزجی صاحب پسر خود گذاشته بود و قرار مخارج او را هم داده بود هر مزجی صاحب بیوقوف این کتابها را که صاحب بهزار سعی و مرارت و معادل شش هزار تومان متجاوز قیمت و مزد کاتب فراهم آورده بود تمام این کتابها را بقیمت نازل بلکه خمس و سدس قیمت واقعی آن فروخته و تلف نموده و جملاً صاحب از آن گنجایش و ظرفیت و حلمی که داشت به پسر کج خلق نشد ولی چون صاحب میل زیاد بکتاب داشت و بعضی از آن نسخه ها منحصر بفرد بود باطناً زیاد کج خلق بود ولی ظاهر نمینمود مع الحدیث صاحب در خانه خود منزل نموده معلم پارسی و عربی و بر بعضی ترکی بر اطفال آورده و همه مشغول بدرس و بحث شدند و اکنون که سنه ۱۲۸۶ هجری است

صاحب مسطور در دارالخلافة میباشد .

« الحق مانكجی صاحب چند صفت بسیار خوب دارد اولاً اینکه راقم مذتهاست با ایشان آشنایم وحالات ایشان را دیده و از روی بصیرت عرض میکنم اولاً مردی با عفت وعصمت است ومیتوانم قسم بخورم که دامن اوبلوث بعضی هرزگی ها که از جمله منشیات نفسانی است آلوده نشده و ثانی اینکه مردی با مروت و انصاف است وبهیچوجه غرض خود ترجیح بر مروت نمیدهد و ثالث اینکه مردی سخی و کریم است حسن عمل او اینکه چیزی که میخواهد بکسی بدهد سعی میکند که بی منت باو بدهد کار جزئی باو رجوع میکند و چیز کلی باو میدهد و هر کس را مستحق داند خودداری نمینماید ودیگر اینکه از اغلب علوم بهره مند میباشد وخودش سلیقه بسیار خوبی دارد راقم عرض میکند که حقیر حسابدان چه بقاعده سیاحت وچه بقاعده کلیه حساب بسیار دیدم از مانكجی صاحب کسی را دانایتر بعلم حساب ندیدم واشعار حکمت آمیز بزبان گجراتی دارد والاسلام»

گفتار صاحب تاریخ کرمان در اینجا ختم میشود و چون متضمن بسیاری از حقایق میباشد وباحتمال قوی بنظر فرزانه مانكجی صاحب هم رسیده است وچون گمان نمیرود که خود تاریخ از گوشه کتابخانه رهسپار چاپخانه گردد عین آنرا بی کم وکاست برای استفاده مردم در اینجا آوردیم .

کونت گوینو دانشمند فرانسوی که در سالهای ۵۸-۱۸۵۵ میلادی در ایران بود در سیاحت نامه خویش در مورد مانكجی صاحب مینویسد .

« زرتشتیان بوضع اسفناکی میزیستند وعلت آن محرومیت های کلی و فشار وستمی بود که مسلمانان یا جدیدالاسلام هابر آنها وارد میآوردند . این جدیدالاسلام ها ازنزدیکان زرتشتیان بودند وبیشتر آنها را مورد ایذا وظلم قرار میدادند وبراستی جماعت زرتشتی به پرتگاه نیستی نزدیک شده بود .» گفتار خود را پس از شرح آمار زرتشتیان که بوسیله مانكجی صاحب تنظیم شده بود ادامه میدهد ، این آمار کامل که مشروح است وجزئیات آن نیز از نظر نیفتاده زحمات یکنفر دانشمند

پارسی است که برای ملاقات همدینان و دیدن اوضاع آنها از نزدیک و دلجوئی از آنها و کوشش حتی الامکن در بهبودی حالات آنها رنج سفر را بر خود هموار نموده است مانکجی صاحب کار خود را با کمال اخلاص و صداقت و احساسات نیکی انجام میدهد بطوریکه او و هم جماعتی که او ازین آنها برخاسته است شایسته عالیترین درجه ستایش میباشد .

مانکجی تمام عرض و طول ایران را به پیمود و تا دورترین نقطه و کلبهائی که زرتشتیان موجود بودند بشخصه برفت آمار آنها را ضبط نمود و برای پیشرفت و اعتلای موقعیت آنها اقدامات مجدانه بعمل میآورد براستی هنگامیکه بر مشقات و فداکاریها و موفقیتهای شایان ستایش این دانشمند فکر میکنم قسمی از احساسات شادی و مسرت در قلبم تولید مییابد نه تنها او شایسته ستایش میباشد بلکه بزرگان پارسی نیز که با او در این فداکاریها هم آوازند و کمکهای مادی میسرانند شایان تحسین و تقدیر اند . اینها مردمانی هستند که بفکر تبلیغات جرایدی نیستند که در ستونهایش از آنها قدردانی بعمل آید .

مانکجی صاحب کاری را بر عهده گرفت که خارج از توانائی انسانی است و در واقع کار رستگاری زرتشتیان هیچ کمتر از معجزه نیست .
باید گفت که زرتشتیان ایران از دین و آئین نیاکان خود بکلی بیخبر بودند و او بموقع بایران رسید والا پس از چند صبحی نشان زرتشتیان از میهن پیغمبرشان محو میشد .»

کشیش مسیحی بنام ناپیر ملکم که پنجسال در یزد بوده مینویسد «ظلمهای فاحشی که بر زرتشتیان ایران میرفت مانند جزیه ، پوشیدن لباس کهنه و نبوشیدن لباس نو و سوار نشدن بر چارپایان خود و نساختن خانه هائی که بلندتر از منازل مسلمانان باشد بواسطه فعالیت و کوششهای مانکجی صاحب ازین رفت و نیز ظلمی که اگر یکنفر زرتشتی وفات مییافت کلیه متروکات او منقول یا غیر منقول حق جدید الاسلامی که از خویشاوندان او بود میشد و بفرزندان زرتشتی او ارثی نمیرسید

و حتی خانه مسکونی او را نیز میبردند بوسیله کوشش خستگی ناپذیر وهوش و
فطانت مانکجی صاحب بر طرف شد .»

جنرال هوتم سیندلر آلمانی نیز در سیاحت نامه خود در مورد فعالیت مانکجی
صاحب چیزها نوشته است . فرزانه نامور گشتاسب نریمان دانشمند پارسی مینویسد
«اگر رساله ها و نامه هائی که مانکجی صاحب نوشته بانگلیسی ترجمه و منتشر
میگشت و اگر گزارشات انجمن اکابر صاحبان که بوسیله او برای بهبودی حال
زرتشتیان ایران کار کرده اند در دست مردم میبود شهرت و نام این خادم حقیقی
جماعت نیز چنانکه در یزد ، کرمان ، تهران و بم پیچیده سراسر هندوستان را
فرامیگرفت . رئیس انجمن زرتشتیان بم بیاد مانکجی صاحب نام فرزندان خود را
مانکجی ، لیمجی وایدلجی گذاشته است ایدلجی بیاد اردشیر جی ایدلجی ریپورتر
میباشد .»

فرزانه مانکجی صاحب پس از اقامت طولانی در ایران و دادن نظم و ترتیب
بکار های جماعت از راه بغداد بهندوستان مراجعت نمود تا گزارشات خود را
پارسیان بدهد و آنها را برای کمک به بهدینان ایران بجنبش آورد برای این
منظور دو کتاب بنام « اظهار سیاحت ایران » و دیگری بنام « جامعه مانك » در سال
۱۸۶۵ میلادی بفارسی و گجراتی تألیف و چاپ نموده در هندوستان و هم ایران
پخش نمود .

جماعت پارسیان بمبئی محض قدردانی از زحمات و خود گذشتگیهای او و
فداکاریهای که در راه خدمت به بهدینان ایران و نجات آنها از نیستی کشیده بودند
۷ مه ۱۸۶۵ میلادی يك جلسه بزرگ عمومی را در میدان گوالیاتانك رود بمبئی
بسر نشینی شت مهربانجی پانده برگزار نمودند . سخنرانیهای مفصلی در این مجلس
بعمل آمد و از طرف جماعت مبلغ ۲۰۱۸۵ روپیه نقد و يك شال کشمیری باسپاسنامه
با و اهدا شد .

مانکجی صاحب در پاسخ آنهمه تلافی و مهربانیه با کمال فروغی اظهار

داشت که آنچه از دست او برآمده است آنرا وظیفه دینی و وجدانی و انسانی و ملی خود دانسته و نموده و شایسته اینهمه تحسین و تقدیر همگی نیست .

فرزانه مانکجی در یکی از مجالس سخنرانی خویش در بمبئی در سال ۱۸۶۳ میلادی در حضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت « سابقاً اکثر از اهالی ایران بی تمیز و فتنه انگیز و شریر و مغرور بودند . اکنون از نتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گر گزاده گرگ شود الواط و اشرار چند در ایران هستند که به پیروی از آباء و اجداد خود ساعت بساعت بر شرارت و جرئت خود افزوده در مقام آزار مردمان بی آزار بر می آیند و هر نوع ظلم و ستم روا داشتن در باره هر کسی مضایقه نمیکنند علی الاتصال بر خلاف شرع انور رفتار و بمعصیت های کبیره اشتغال مینمایند در صدد خرابی مملکت و رعیت برآمده شرارت و مفتخواری را پیشه خود کرده از هر نوع تعدی و بیحسابی مضایقه ندارند و فتنه انگیزی را بجائی رسانیده اند که باعث قتل و عزل و زرای سلطنت و اولیای دولت نیز گردیده اند در اینصورت تصور بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکن ایران خصوصاً متوقفین شهر یزد و کرمان چه حالت دارند هر گاه ده يك اینگونه تعدیات و بیحسابیها و ظلم و ستمی که درباره زرتشتیان ایرانی میشود درباره هر مذهب و ملت دیگر میشد الی حال تاب مقاومت نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست از دین و آئین آباء و اجداد خود برداشته یا اینکه خود را هلاک مینمودند در اینصورت زرتشتیانی که فی الحال در ایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هر آن هزاران تحسین برایشان نمایند بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافر حین اقامت در ایران سرزمین برای سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزد و کرمان با مخارج و خسارت بسیار و زحمت و مشقت بیشمار و استدعا و تمنا از طرف اولیای دولت و امنای شریعت مطهره و بزرگان و اعیان یزد و کرمان خاطر جمعی و اطمینان حاصل و همگی را در تحت سرپرستی معاونین خود قرار داده بود با وجود آن در این مدت با آن اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط و اشرار بقتل رسیده و چندین نفر از ضرب قمه و خنجر زخمی گردیده

و قریب چهل نفر را در عرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنها را برده اند از اینها گذشته گاهی در خیال قتل این مسافر و بنده زاده هر مزدیار هم افتاده داریم در صدد فرصت بوده اند .

اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام و صدور احکام موکده از طرف اولیای دولت و امنای شریعت که فی الحقیقت در این اوقات هیچ راضی به تعدی بطایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط و اشرار بظهور میرسد آیا حال سابق این گروه بچه پایه بوده است ؟

فرزانه مانکجی صاحب نامه و رسالات زیاد دارد که باید همه آنها را جمع نموده ترتیب داد . يك رساله ئی در سال ۱۸۸۵ میلادی در تهران نوشته است بنام مقدمه فرازستان که میبایستی با آن کتاب چاپ شود ولی چون طبع آن پس از مرگ او بود ناشرین بواسطه عدم اطلاع مقدمه نامبرده را بر آن نیفزوده اند رساله نامبرده بشماره (HPms 112) در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است و بقطع وزیر است و در ۱۴۳ صفحه و متضمن ۶۶ فقره بعضی از آن از وقایع تاریخی که بواسطه نفاق بزرگشتیان رویداده صحبت میکند و بقیه نصایح و اندرز است . و نیز کتاب دیگر بنام آئین هوشنگی که شامل چهار رساله خویشاب زردست افشار زنده رود و زوره باستانی است با مقدمه مشروحی و خاتمه از خودش ، این کتاب در سال ۱۲۶۹ هـ بزیور طبع آراسته شده است .

اعیان و اشراف و علما و روحانیون ایران چنانکه صاحب تاریخ کرمان شرح داده فرزانه مانکجی را محترم میداشتند . میگویند مانکجی صاحب موقع اقامت در یزد همیشه بوقت مقرر سواره میرفته بملاقات پدر میرزا سید حسین آقا مجتهد که از علمای بزرگ یزد بوده است . عالم و مجتهد محترم یزد همیشه تا دم در مانکجی صاحب را استقبال مینموده این رفتار آقا و احترام بمانکجی صاحب بمذاق طلاب و آخوند های فناتیک یزد خوش آیند نبوده .

یکروز در غیاب او با قادر این مورد اعتراض مینمایند که چرا باین گبر

کافر احترام میگذارد آنها فردا او را خواهند کشت. آقا با زبان شیرین بآنها میفهماند که فرزانه مانکجی غیر از زرتشتیان بیچاره یزداست او از پارسیان دانشمند هند و تبعه دولت انگلیس میباشد نباید که باو دست بزنند اما طلاب سرسختان کار نموده میگویند فردا دستجمعی او را بقتل میرسانیم بنابراین آقا میفرماید هر طور میل شماست رفتار نمائید ولی اگر کار برایتان سخت شد دیگر بمن رجوع نمائید. روز دیگر جمعیت طلاب بدو دسته قسمت شده یکدسته براهی و دیگر براهی نزدیک بمنزل آقا بانتظار ورود مانکجی صاحب میایستند تا او را بقتل رسانند. فرزانه مانکجی مانند همیشه بوقت مقرر برای ملاقات آقا حرکت مینماید در بین راه دسته اولی طلاب را می بیند که با نگاههای غضب آلود ایستاده اند، فوراً با لبخند و محبت بآنها سلام داده و سواره دست در جیب کرده بیپناه دست دادن بدست هریک از آنها یک مشت ریال میگذارد، طلاب غیض خود را فرو برده و هریک از آنها رکاب و دهنه اسب را گرفته دوان دوان با او بطرف منزل آقا روان میشوند چون بدسته دومی میرسند باز مانکجی صاحب همان کار را تکرار میکند و این دسته نیز شامل دسته اولی شده در جلو و دنبال فرزانه مانکجی صاحب بحرکت میایند. آقا برای استقبال مانکجی صاحب دم در ایستاده باشد می بیند که طلاب و آخوند ها در جلو و دنبال او در حرکتند هیچ بروی مبارک خود نمیآورد مانند هر روز مانکجی صاحب را با خود بمنزل برده مشغول صحبت میشوند پس از آنکه مانکجی صاحب خداحافظی کرده میرود آقا از طلاب میپرسند خوب شما که تصمیم بقتل اوداشتید این چه حرکتی بود که امروز نمودید همه طلاب بیک زبان جواب دادند آقا این شخص فرشته است خیر خواه و بخشنده است نباید باو آسیبی وارد آورد.

نخستین اقدام فرزانه مانکجی در دربار شاهنشاهی ایران کوشش در الغای قانون مالیات جزییه بود. برای توفیق در اینکار کارمندان سفارت انگلیس و هم کونت گوینو که ذکرش گذشت و از کارمندان سفارت فرانسه بود در مواقع

لازمه با او همراهی نموده‌اند. چون در الغای جزیه اهمال میشد باتفاق سفیر انگلیس ناصرالدین شاه را ملاقات و پس از گفتگوهای زیاد بالاخره صد تومان از سر جمع مالیات جزیه یزد و کرمان که ۹۴۵ تومان بود کسر مینماید و متعهد میشود مبلغ مذکور مستقیماً در تهران بپردازد و دیناری از آن در یزد و کرمان مطالبه نمایند. مالیات در مدت ۲۸ سال تا الغای آن بتوسط انجمن اکابر صاحبان پارسیان مستقیماً در تهران پرداخته میشد و بارز آنزمان هر سال در حدود چهار هزار روپیه میگشت. چون مساعی فرزانه در معافیت جزیه بجائی نرسید سردینشاه پتیت بارون اول. رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و کلیه امنای آن انجمن در ۲ دسامبر ۱۸۸۰ میلادی عریضه‌ای بناصرالدینشاه ارسال و التماس معافیت جزیه را مینمایند^(۱) چون اثری از آن بظهور نمی‌رسد بوسیله حکومت هندوستان از میستر رف. تامسن وزیر مختار دولت انگلیس در تهران تقاضا مینمایند تا نفوذ خود را برای الغای مالیات جزیه در دربار ناصرالدینشاه بکاربرد. بعلاوه سردینشاه پتیت از وزیر خارجه انگلستان موسوم به ارل آو گرانویل بوسیله نامه خودمورخه ۲۷ ژوئیه ۱۸۸۲ التماس میکند بسفارت خود در تهران توصیه نمایند بوسایل ممکنه در معافیت جزیه جدیت نمایند.

بنابراین میستر تامسن باتفاق فرزانه مانکجی چندین بار شاه را ملاقات و بالاخره باو گوشزد میکند که اگر شاه با الغای مالیات جزیه عموم رعایای خود را اعم از مسلمان، زرتشتی، کلیمی و نصرانی با نظر مساوات بنگردد در جهان متمدن نامش به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت، شاه از استماع این بیان بسعیدخان وزیر

(۱) درنامه نامبرده متذکر میشوند که صد سال قبل در برابر سی هزار خانوار زرتشتی متوطن ایران فقط دو بیست و پنج تومان مالیات جزیه مقرر شده بود تا آنکه در سال ۱۲۳۴ هجری (۱۸۸۸ م) میرزا بابای مستوفی مأمور ممیزی مالیات دیوانی یزد میگردد و امر بر او مشتبه گردیده مبلغ مذکور را به ۱۱۰۷ تومان جمع می‌بندد در حالیکه شماره نفوس زرتشتیان بسیار کاسته و چهار هزار خانوار باقی بودند اما متأسفانه حالا از آن هم کاسته و فقط یک هزار خانوار باقی هستند.

امور خارجه امر نمود فرمان معافیت زرتشتیان را از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید . وزیر نامبرده با پشتیبانی ظل السلطان و نایب السلطنه و مجلس شورای دربار که بواسطه مساعی فرزانه مانکجی صاحب با این نظریه موافق بودند در ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری فرمان مذکور را مزین با مهر شاهنشاه صادر نمود و زرتشتیان از ستمی که در قرون متمادی روحشان را معذب میداشت آزاد شدند .

بنابر این حکم از نوروز یونت ثیل سال ۱۲۵۲ یزد گردی هشتصد تومان جزیه زرتشتیان یزد و چهل و پنج تومان جزیه زرتشتیان کرمان بخشیده شد . اگرچه این مالیات بنظر امروزی ما جزئی است ولی در عهدی که حقوق یکماهه ده ریال یا ۱۵ ریال بود و عمال دولت آنرا ده بار یا بیشتر علاوه کرده از زرتشتیان بیچاره بینوا که همه بکار مزدوری مشغول بودند و با سنگدلی و قساوت قلب و انواع جبر و ستم و حرکات وحشیانه وصول مینمودند بسیار زیاد و طاقت فرسا بود . انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی برای الغای مالیات جزیه مبلغ یکصد و ده هزار روپیه خرج نمودند و زرتشتیان یزد نیز بقدر طاقت خود مبلغ جزئی ادا نمودند .

فرزانه مانکجی صاحب برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرتشتیان کرمان ، شیراز ، کاشان و سایر نقاط ایران دستور داد مجلس جشن و دعا گوئی بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورامزدا مسئلت نمایند . زرتشتیان یزد که از مهر بانیهی ظل السلطان و عاملش ابراهیم خلیل خان در رفاهیت بودند مجلس جشن خوانی بسیار باشکوهی را بهمان نام تشکیل و تصمیم گرفتند طبق فرموده فرزانه مانکجی هر سال مرتباً در روز دیبمهر ایزد و تیر ماه قدیم آنرا برپا سازند و طول عمر و دوام سلطنت شاهنشاه را از اهورامزدا بخواهند .

خود فرزانه مانکجی در روز هر مزد و ماه امرداد قدیم ۱۲۵۲ یزد گردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و ۷ صفر ۱۳۰۰ هجری جشن باشکوهی را در باغ حاجی ظهیرالدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه برپا نمود . بغیر از زرتشتیان

۱۵۰ نفر از سران کشور و کارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانه ها و بازرگانان ارمنی نیز جزو مدعوین بودند . دسته موزیک شاهزاده نایب السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا در مجلس مترنم بود . کلیه زرتشتیان هم آهنگ مجلس جشن را با نماز نام ستایش و آفرین و دعا به شاهنشاه آغاز نمودند .

فرزانه مانکجی صاحب سخنرانی مفصلی بیارسی خطاب بزرشتیان هندوستان و ایران و چین در شرح اوضاع اسفانگیز سابق بهدینان در ایران و آسود گیهای که در این اواخر از مراحم شاهانه نصیب آنها شده بود ایراد و در ضمن چنین گفت « سوای مراحم ملوکانه بمهر ورزی و بنده نوازی دستوران دربار همایونی و همراهی اکابر صاحبان هندوستان اگر بهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چاره آن در دست خودشان است و آن اینست که روش مردم داری و نیک رفتاری را شاهراه خود نموده در میان خودشان دوستی و یگانگی و مهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان و چاره سازی درماندگان کنند و با هموطنان خود حسن آمیزش را پیشه خویش ساخته و پاس بزرگی بزرگان نگاهداشته و از رفتار های خودسرانه دوری و دوراندیشی و دوربینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند یکی از مجریان و کارآگاهان و ریش سفیدان خود را انتخاب نموده و در کارهایی که در میان خودشان و رجوعاتی که با دیوان اعلی اتفاق میافتد باو اظهار کرده ، سؤال و جواب و رتق و فتق این قبیل امورات را باو واگذار نمایند والا اگر کار چندین بدین راه پیش رود بدلائل آشکار این پراکندگی و نبودن همت بزرگان و پیران این گروه که در نگهداری بی برگان سر رشته دارند شراره گشته و همه این گروه را فرا خواهد گرفت .

« و نیز غفلتهائی که این گروه دارد یکی آنست که پسران و دختران که میباید روزگار کمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی همسر و همبر میگردند و چون خواهش هریک از پسر و دختر سرشتی است و چاره جوئی اینکار بجز نگاهداری و پاکدامنی خودشان از دیگر کس بر نیاید

ناچار فریفته دیگران شده وترك آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست آوردن همسر است از پیش میبرند اینست که مایه بدنامی و بی آبرویی طایفه و آئین میشوند .

« و نیز وقتی که یکی از این گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته و مظهر رأفت و مهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج و مسرور و مفتخر و سرافراز شوند بالعکس حسد برده و هماره خیال خود را بدان مصروف و مبذول میدارند که در میانه آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی را از همدیگر بگسلانند و البته این قبیل اطوار و اخلاق مطبوع صاحبان بینش و انسانیت نگردیده . لازم است که در این حالات مشعوف و ممنون بشوند و ترتیب اسباب دوستی را با اولین وسیله تدارک و مهیا دارند و نیز کسانی که از این گروه پنجشاهی بدست آورده و توانگر میشوند برای نگاهداری جان و نیروی بزرگواری خود با هریک از هرزه کاران دست یکی شده و ناتوانهای این گروه را که دشمن و یا اینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند .

« و نیز وقتی که اتفاق افتاد و لازم است که هریک از افراد در آنجا جمع شده و در پیشرفت کاری که بجهت آن فراهم آمده اند اتفاق کرده و آنکار را پیش ببرند بالعکس هریک مخالف مقصود رفتار کرده و آنکار را مهمل و متروک میگذارند و در صدد اتمام و انصراف آن بر نیامده و اگر اندک مصرف و خرجی نموده شود مسامحه و اهمال مینمایند و حال آنکه اگر ملت و جمعیتی در یک مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هر قدر ممتنع الحصول باشد از پیش خواهد رفت و از آن مخمصه و اشکال خلاصی خواهد یافت چنانکه گفته اند بابرادران مردن بهتر و گوارا تر است که تنها بجمله عروس رفتن .

« این نیکخواه میخواستم که چند کس از خردسالان این گروه را برای دست آوردن دانش و دانائی به بمبئی روانه دارم ولی خودشان نگذاشتند . دستور

بزرگشان گفت (۱) که هر کس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد
فرزند جوانش میمیرد .

چون خود دستور يك فرزند داشت و نمیخواست که اینکار کرده شود از اینرو
دیگران نیز فرزندان خود را از فرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند
سر از خردسالان را فراهم آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندك روزگار
خواندن و نوشتن را آموخته و در آزمون بخوبی برآمدند . یکی از ریشسفیدان
در انجمن یکی از آنها را دیده و باین بنده تند شده و گفت که سرکار صاحب اینها
رعیت زاده اند دانائی بدست آورده و بر ما ها برتری خواهند جست شما در اینکار
کوشش ننمائید .

پس از آن خود آن مرد و دیگران بچگان و فرزندان هر کس را که درس
میخواندند بید راه نمودن سر کردند و گفتند که از دانش و بینش چیزی بدست
نخواهد آمد بروید پيله وری و برزگری پیشه خود سازید که نانی بدست توانید
آورد .

« بنا بر این بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و
پيله و برزگر و غیره را آشکار نگاشته میشود که تا دل خودشان را از غل و غش
پاك نسازند و در کار های نیکو کوشش نمایند و دستگیری بینوایان نکنند هرگز
روز نیکبختی خود و فرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا در اوستا
فرموده که هر کس درویش پرستی و زیر دست نوازی کند او دوست داشته من است
وشت اسفتمنان زرتشت فرموده که بهدین آنست که هر روز و هنگام از خوراك خود
بریده بیمایگان را بدهد او دیندار است و گفته بزرگان است که هنگام رفتن در
تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی آزار نشوید گویا همین است که
جهان مانند تاریکی است و کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت . بنابر این اگر

(۱) دستور بزرگ آن زمان بموجب نامه پنچایت که قبلا ذکر شد دستور نامدار

ابن دستور کیخسرو نام داشت که سر نشین پنچایت بود .

دست دادودش را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزارهای آسمانی در آسایش خواهند ماند .

اگر این گفته نکو را جزاین بینند و باور ننمایند و چنانکه اعتقاد بعضی بر آنست که چراغ تاریکی رشوت و تعارف دادن و کار ازپیش بردن است البته این عقیده خلاف است و آشکاراست که در آتش پندارناروایی خودشان خواهند سوخت .

فرزانه مانکجی صاحب برای تعلیم و تربیت جماعت زرتشتی که همه عامی و بیسواد و جاهل بودند در سال ۱۲۳۵ یزد گردی چند نفر کودکان را از کرمان و یزد با خود بتهران برد و در آنجا دهشنی دبستان شبانروزی زرتشتیان را بنیاد نهاد و آموزگاران چند بگماشت و بتعلیم و تربیت آنها پرداخت و مرتباً مبلغی بعنوان کارمزد کودکان برای والدین آنها از طرف خود میفرستاد تا بپهنائی و لزوم کار کردن و مزد آوردن کودکان را برای معیشت ، مانع تعلیم آنها نشوند . فرزانه بهرام رستم نرسی آبادی ، استاد جوانمرد شیر مرد ، دینیار بهرام ، فریدون استاد خسرو مرزبان اهرستانی ، کیخسرو خالوامان ، اردشیر خداداد اردشیر اهرستانی ، شهریار بهرمرد اردشیر نرسی آبادی ، اردشیر تیرانداز زین آبادی ، اسفندیار خسرو اهرستانی ، بهمان بهمن خرمشاهی ، گشتاسب خداداد کیخسرو ، میرزا اسفندیار رستم اله آبادی^(۱) جمشید بهرام مزرعه کلانتری ، میرزا افلاطون اسکندر کرمانی کیخسرو رستم کرمانی ، دینیار رستم خدا بنده کرمانی ، موبد رستم جهانبخش کرمانی و مهربان کیخسرو رستم کرمانی از زمره شاگردان دبستان میباشند بعد ازچندی ملا اردشیر مرزبان را بخرج خود و مبلغی پول نقد به یزد فرستاد تا کودکان دیگر با خود بتهران بیاورد و کارمزد ششماهه آنها را قبلاً بوالدینشان بپردازد تا بحرکت آنها رضایت بدهند . آن شخص پس از ورود به یزد چند نفر

(۱) از گزارش سال ۱۲۵۶ی برمیآید که او پس از وفات فرزانه بهرام رستم سردبیر دبستان و معاون فرزانه مانکجی بوده . گزارش درانجمن اکابر صاحبان پارسی در بمبئی محفوظ است .

از کودکان را حاضر ساخت ولی بد اصلی حسود اخلاص کرده والدین بچه ها را از فرستادن فرزندان خود بتهران متوحش ساخت و آنها هم نفرستادند. باوجودیکه فرزانه مانکجی کارمزد هر يك از کودکان را پیشکی میپرداخت تا والدین آنها بگذارند درس بخوانند بازهم بواسطه تبلیغات سوء دیگران که در سخنرانی خود در بالا متذکر شده دهاتیان و بینوایان حاضر نشدند فرزندان خود را برای تعلیم دانش بتهران روانه سازند. نتیجه این شد که اکابر صاحبان پارسیان دبستان تهران را تعطیل نمودند. ولی بازفرزانه مانکجی آنها بخرج خود براه انداخت.

داستان مساعی فرزانه مانکجی دراعتلای موقعیت زرتشتیان و ایجاد موانع واشکال بوسیله حسودانی که برای آنها زحمت میکشید بسیار خونین است.

مانکجی صاحب چون حال را بدین منوال دید درتاسیس دبستانها در یزد و کرمان اقدام نمود واستاد جوانمرد شیرمرد را به یزد و میرزا افلاطون اسکندر را بکرمان فرستاد تا درتعلیم و تدریس کودکان بکوشند.

فرزانه مانکجی دررفع مظالم وتعديات نسبت بزرتشتیان کوششهای فراوان نمود وهرچند بواسطه نیکبهای خویش طرف توجه علمای اسلام ورجال دولت و شاهزادگان سلطنتی بود از دست اوباش وحسودان نیز بسیار رنج میدید و چندین دفعه درصدد قتل او وپسرش هرمز برآمدندوچند نفر از زرتشتیانی که نمک پرورده او بودند نیز با اوباش همکاری مینمودند.

فرزانه مانکجی درایران بیازرگانی وکار واردات وصادرات مشغول بود واز سرمایه خود برای زرتشتیان خیرات و مبرات زیادی مینمود. در هفتم اکتوبر ۱۸۶۰ میلادی (۱۲۳۰ی) وصیت نامه ای درتهران نوشت و برای تأسیس يك پرورشگاه درصورتیکه جماعت اقدام بنمایند، منزل شخصی خود را اهدا نمود. ولی فکر او بواسطه نفاق وعدم همکاری جماعت بمرحله عمل نرسید. باشراف و علما که نسبت بزرتشتیان حسن نظر داشتند کمکهای مادی میکرد ومرتباً مبالغی هنگفت بعنوانین مختلفه هدیه میفرستاد و این بود علتی که آنها در انجام تقاضای او

خودداری نمینمودند .

در آن دوره که زرتشتیان محرومیت های سختی داشتند مسلمانان با نظر حقارت بآنها مینگریستند بواسطه مساعی و نفوذ فرزانه مانکجی صاحب چند نفر از زرتشتیان که بواسطه علل مختلفه شرحش درسخنرانیها و نوشته های او آمده (و بعضی را درمجله هوخ متنتشر کرده ایم) مسلمان شده بودند باز آنها را با اخذ حکم از مجتهد وقت بدین زرتشتی درآورده و با خرج خود بهندوستان روانه میکرد .

همه اذعان داریم که هستی چند هزار نفر زرتشتی درایران مرهون فعالیت و فداکاریهای فرزانه مانکجی است ولی بعضی پدران ما در عوض آنهمه نیکیه با او بدرفتاری کردند . درنامه های پی درپی بامضای سران جماعت وبعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بدگوئی نمودند . در روزنامه های بمبئی بامضای مستعار بنده خدا خدمات اورابعکس جلوه دادند اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت اوضاع بنامه های آنها وزبان درازی در روزنامه هاوقعی ننهادند .

درعوض دبستان خیریهئی که بخرج خود و بنا به پیشنهاد او تاسیس نموده بودند بستند . لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها چون تصمیم و اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت دید بازبخرج خود همان دبستانهارا برانداخت و نگذاشت تعطیل شود . عقاید ونظریات آن فرزانه وشمهئی ازکارهای نیک او را فرزانه بهرام رستم درنامه خود به پنجایت یزد ذکر نموده است وما آنرا در این کتاب آورده ایم .

فرزانه مانکجی در حدود ۴۵ هزار تومان آنزمان از حاجی میرزایحیی و میرزا حسن لاله باشی که مردمان متنفذی بودند طلب داشت . منشی زرتشتی او رستم جی بهمکاری دیگر یاران زرتشتی بنوید پنج هزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش هنگام کسالتش دزدیده بآنها مسترد داشت و با همکاری پشوتن نامی از دانش آموزان ۱۴ ساله قبض بدهی بنام آنها بمبلغ ۵۲ هزار تومان

بامضای گجراتی مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشانیدن گناه بهمدستی بدهکراں در مسموم کردن آن فرزانه نیک نهاد کوشش نمود ولی بواسطه احضار فوری دکتر بخیر گذشت وبعد برای قتل او توطئه چیدند اما چاقو کش مسلمان چون در نیمه شب برای اجرای نیت زشت خویش از درب منزل که عمداً باز گذاشته بودند داخل میشود از صدای سرفه دانش آموزان و بیداری آنها متوحش شده فراری میشود .

این رشته سر دراز دارد و از حوصله کتاب خارج و خود فرزانه آن داستان ودعاوی در محاکم را در رساله‌ای بنام «اظهار احقاق الحق» و فعالیت سفارت انگلیس ومحضران وقت و دربار همایون شاهنشاهی در آن مورد کاملاً شرح داده است . يك بخش این رساله چاپ شده بنشانی (H.P. 156) در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است.

سرگذشت فرزانه مانکجی و خدمات و فعالیت‌های او کتابی جدا گانه لازم دارد و چون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق اخلاق آنها خوش آیند نیست ونویسنده را بتحقیق بزرگان متهم میسازند غافل از اینکه خائنین نمیتوانند بزرگان باشند ، گمان نمیرود در تدوین آن اهتمام بعمل آید . سرگذشت و فعالیت فرزانه مانکجی را بایستی از روی نامه هائی که خودش بهند وپارسیان نوشته ورونوشت آن در چندین جلد کتاب قطور ضبط شده جمع نمود و و آنهم مستلزم وقت و حوصنه و سرمایه زیاد است .

فرزانه مانکجی صاحب در روز و همن و ماه مهر ۱۲۵۹ یزد کردی برابر ۱۵ فوریه ۱۸۹۰م در تهران دارفانی را وداع و رهسپار گروثمان گردید. او را دولت و ثروت زیادی بود ولی بیشتر آن در زمان حیات خودش در سال ۱۸۷۳ میلادی (۱۲۴۳ی) بواسطه بی‌اعتنائی و غفلت برادرزاده اش پالنجی سوخت افتاد و از بین رفت . عیال مانکجی را نام هیرا بائی بود که در بمبئی در گذشت و او را دو فرزند بود يك پسر بنام هرمزجی و دیگر دختر بنام دوسی بائی . هرمزجی مانند پدر عشق

خدمت بجماعت را بر سر داشت تذکره او جداگانه آمده است . فرزانه مانکجی بعد از وفات عیال خویش دوباره در ایران با بانو فرنگیس دخت هرمزدیار خسرو بندار کرمانی ازدواج کرد و او هم در سال ۱۸۸۹م هفت ماه قبل از شوهر جهان را بدرود گفت و فرزندى از خود پیادگار نگذاشت . هرمز پسر فرزانه مانکجی را دو دختر بود بنام هیرابائی و شیرین بائی اینک خاندان خراس و داور در بمبئی از نسل فرزانه مانکجی میباشند .



فرزانه مانکجی هاتریا و بانوفرنگیس هرمزدیار خسروبندار

فرزانه دستور ماونداد

فرزانه دستور ماونداد پور دستور بهرام پور موبد اردشیر پور دستور ماونداد پور موبد رستم از دستوران دانشمند ترکا باد یزد بود مانند پدر و جد بزرگش ماونداد دستوران دستور ایران زمین بود . کلیه پرسشهای پارسیان هند از طرف این خانواده پاسخ داده میشد . پاسخهایی نیز که از کرمانزمین به پرسشهای پارسیان هند داده شده است با توافق نظر آنها بوده . دستور ماونداد در اوستا و پهلوی استاد بود و شعر نیز میگفت این چند بیت در جزو یک نامه از او بیاد گارمانده است .

همه یادشان پاك دادار باد	سر دشمنانشان ابر دار باد
همیشه بزند و بوستا بوند	بداد زراشت بر نگذرند
همیشه اوستا بروز و شبان	بخوانند و باشند زان شادمان

فرزانه ملا مرزبان

ملا مرزبان پور ظهرا ب پور گشتاسب پور بهمن از فرزانگان زرتشتی کرمانزمین در نجوم و ستاره شناسی مهارت داشت تفویم استخراج میکرد . در طلسم و نیرنگ دست داشت . مرجع کارهای حکومتی و بزرگان شهر و بیشگوئیهای او بحقیقت

مقرون بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله او را طرف توجه مخصوص خویش
قرارداد ونوازشهای گوناگون درحقش میذول میداشت .
ملامرزبان ازطرف انجمن کرمان که بهدایت فرزانه مانکجی تأسیس گشت
آموزگار مدرسه شد که بنیاد نهاده او بود وهم عضو انجمن و پدرش ملا ظهرا ب
کدخدای جماعت بود .

موبد مرزبان

موبد مرزبان پور موبد رستم مرزبان اهل راور از بخشهای کرمان زمین میباید. شاعریست شیرین سخن و دیندوست و صاحب دیوان قطوریست که بچاپ نرسیده و در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری محفوظ است. داستان زیادی را بنظم درآورده است از آن جمله است وصف خرد - داستان شاعر و تاراج بلوچ - عدالت نامه نوشیروان.

شاعر پس از گشتار و تاراج عام راور دایم پریشان روزگار و در بدر بود. هنگام ورود به یزد مورد تلافی و مهربانی رستم پور گشتاسب واقع و کتاب وصف خود را بنام برادر میزبان محترم خود فولاد گشتاسب نوشت و آن عبارتست از پرسش و پاسخ دانا و خرد که ترجمه ایست از کتاب پهلوی و در حدود ۱۳۰۰ بیت است.

نخستین پرسش دانا و پاسخ خرد را بدینگونه بنظم آورده است. (۱)

در این هول منزلگه سیجمند	چگونه بوم تا شوم ارجمند
بگیتی چگونه گزینم مدار	که تن شاد باشم روان رستگار
خرد داد او را بدینسان جواب	که از راستی هیچ سان سرمتاب
دگر آنکه هر کوتر اکتراست	گرش که نداری بسی درخوراست

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F62 در کتابخانه مهرجی رانا نوساری، هند

دگر زانکه همتاست در انجمن مرا و را تو مه دار بر خویشمن

کسی کت بود مهتر از روزگار

پرستش چنان کن که بر شهریار

داستان شاعر و تاراج بلوچ که در شرح پریشانی خود و غارت شدن مایملکش
و راور زمین بتوسط بلوچها و جنگ و کشتار آن هنگام صحبت میدارد در حدود
۳۸۰ بیت و بوضع دلخراشی سروده شده است .

عدالت نامه نوشیروان در حدود ۱۳۰۰ بیت است و اینطور شروع میشود :

بنام خداوند بود و وجود که از هستی اوست هر هست و بود

ثری تا ثریا همه زان اوست دو گیتی یکی عکس فرمان اوست

بنامش کنم ابتدای سخن کزو پای دارد بنای سخن

بسایم گهرها که ناسفته ماند

بگویم سخنها که نا گفته ماند

فرزانه مرزبان ظهراب

فرزانه مرزبان پور ظهراب رادمرددیندوست، فعال، خیرخواه، نیک‌اندیش، دلیر و با همت زرتشتی از اهالی قریه کسنویه حومه شهر یزد و در عهد خویش بزرگ جماعت و کلانتر زرتشتیان بود. خانه مسکونی آنها در کسنویه برخلاف مسکن زرتشتیان که میبایستی حقیر و پست‌تر از منازل مسلمانان باشد، دوطبقه‌ای است و از منازل اطراف حتی منازل مسلمانان حوالی بلندتر و با شکوه‌تر و دارای بالاخانه و سه سرطویه و غیره میباشد و از جلال و ابهت و بزرگی ورشادت صاحب آن داستانها میسرآید. قریه مبار که نزدیک تفت مستحده اوست.

فرزانه مرزبان در اوان جوانی در حدود ۲۵ سالگی گویا در سال ۱۱۶۳ یزد گردی چندین سال بعد از موقعیکه کیخسرو ایزدیار با گلستان بانو دختر ۹ ساله خویش از ایران فرار نمود.^(۱) رهسپار بمبئی گردید و در خانه اردشیردادی‌شیت از خاندان ثروتمند پارسی که نسبت به جماعت زرتشتی ایران علاقه وافر نشان میدادند بخانه شاگردی و پیشخدمتی مشغول گشت.

فرزانه مرزبان جوانی بود زحمتکش و صاحب احساسات بلند و عالی، رنجبری در منازل خاندان پارسی با طبع بلند او و فکر خدمت بهمگروه سازش

(۱) برای اطلاعات بیشتر در این مورد رجوع شود بمجله هوخ - ال سوم شماره

۱ ص ۱۱ بمقاله نگارنده.

نداشت. کلیه حقوق اینگونه رنجبران بسیار کم و بیش از ماهی يك یا دو روپیه نبود. زرتشتیان ایرانی که از آن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجز دو نفر همه در خانهای پارسی استخدام میشدند و پس از آن بتدریج بکسب و کار روی میآوردند.

فرزانه اردشیر دادی شیت و پدر او سر دسته پارسیانی هستند که پیرو تقویم زرتشتیان ایران یعنی تقویم قدیمی میباشند و در بمبئی آدریان و آتش وره رام قدیمی را که بنام آنها معروفست بنا نهاده اند و موبدان ایرانی را که بهند رهسپار میشدند در آدریان خویش منزل و مأوا میدادند. خاندان دادی شیت بسیار بزرگ و توانگر و برای اموات خود در بمبئی دخمه جدا گانه ساختند. اینك دخمه نامبرده متروك و مردگان آنها در دخمه عمومی سپرده میشود.

فرزانه مرزبان در چنین خانواده توانگر بکار مشغول بود شوكت و جلال آنها را با بیچارگی و بردگی زرتشتیان در ایران که به پرتگاه زوال و نیستی نزدیک و محکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد. اندوه و ملال روزافزون سینه تنگ او را فشار میداد. زیرا هر سال شماره بسیاری از خانواده های زرتشتی، پراکنده در دهات دور دست یزد و محصور بین مسلمانان بوسایل گوناگون، مانند ربودن دختران و پسران حتی زنان آنها را و اجبار مسلمان کردن، غصب اراضی و دارائی منقول و غیر منقول بوسیله جدید الاسلامها بحکم شرع و عرف از والدین و خویشان و یا فشار و ستم نامحدود هنگام وصول مالیات جزیه و غیره مجبور بترك دین نیاکان خود میگشتند.

اینگونه افکار او را اذیت میکرد. فکر نابودی زرتشتیان در میهن خود و خشور برایش غیر قابل تحمل بود، محزون و مغموم بکنجی می نشست و خیال خورد و خواب از سرش میپرید. گاه و بیگاه اینحال برای اودست میداد. دادی شیت گمان میکرد دوری از وطن و خویشان باعث نگرانی اوست. روزی بتسلی خاطرش میکوشد. اما فرزانه مرزبان در پاسخ دلجوئیهای او با دیدگان اشك آلود اظهار

میدارد در قبال اینهمه لطف و مهربانی که از اربابان محترم می‌بیند غربت برای او معنی ندارد و دوری از میهن و خویشان برایش نگرانی نیست. اما حزن و اندوه او برای دین است، برای جماعت است برای گروه زرتشتیانی است که در ایران به پرتگاه نیستی رسیده‌اند و هر سال از شماره آنان می‌کاهد و نزدیک است روزی که نام آنها از صفحه وطن محو گردد.

فرزانه اردشیر دادی از شنیدن داستان فرزانه مرزبان و علت اندوه و ماتم او حالش دگرگون گردید و خود نیز ماتم‌زده و در دریای حزن غوطه‌ور شد و چون فرزانه مرزبان از آینده به‌دینان نگران و گریان گردید و پرسید راه نجات چیست و آیا روزنه‌ای امید بنظرش میرسد؟ فرزانه مرزبان پس از تفکر زیاد جواب می‌دهد بنظر او يك راه هست و آن احداث يك قریه نو و منزل دادن خانواده‌های زرتشتیانی که در دهات دور افتاده بین مسلمانان محصور اند در آنجا تا بوسیله اراضی و آب قریه جدید الاحداث امرار معیشت نمایند و بدینوسیله از خطر جد دینان ایمن گردند. این رأی را فرزانه اردشیر بیسندید و هزینه اقدام بطرح را پرسید جواب شنید در حدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر.

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت و علاقه و محبت فراوان نسبت بزرشتیان ایران، دلش باوضاع و احوال پریشان آنان بسوخت و برای نجات آنها و حفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتر برایش قابل توجه نبود. بفرزانه مرزبان گفت «حال که چنین است بایستی برای نجات به‌دینان از چنگال جد دینان فوری اقدام نمود و هر چه زودتر خود را برای مراجعت بوطن و احداث قریه نو حاضر ساز کلیه مخارج آن هر چه باشد ولو هر قدر از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم.»

فرزانه مرزبان از شنیدن تصمیم ارباب خود شادمان گشت و با دلی پر از امید رخت سفر بربست و بسوی میهن مراجعت نمود. هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید در تك و پو افتاد. بیابانها و کوهستانها را بگردید تا محلی نیکو و

مناسب انتخاب و در حفر قنات آب اقدام نماید عقلش بجائی نرسید. حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تك و پوی زیاد خسته و كوفته، مأیوس و دلواپس دریابان زیر درختی بخواید سروش عالم غیب باومژده داد و محل حفر قنات و آفتابی شدنش و اراضی قریه را در عالم رؤیا باو بنمود شادمان از خواب برجست و محلی را که در رؤیا دیده بود بیافت و مادر چاه را بکند. آب فراوان نوید قنات پرمیاء و آبادانی بزرگ را باومیداد.

در آن زمان حاجی علینقی خان پسر بزرگ محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ پس از فوت پدر در سال ۱۲۱۳ هجری (۱۱۶۸ ی) که بعنوان گروگان دریایتخت بود از طرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید و تا هنگام مرگ سال ۱۲۱۹ هجری در یزد حکمرانی مینمود. پس از مرگ او برادرش حاجی عبدالرحیم خان که او نیز در پایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ولی فتحعلیشاه با او نظر موافق نداشت و امر کرد برادرش زین العابدین خان بنیابت او در یزد فرماندار باشد. زین العابدین خان بقول صاحب تاریخ یزد گردی عصبی مزاج بوده و در خشم بمنتهای درجه شدت و جانرا عاقبت بر سر این خصلت نهاد مینویسند که در بحبوحه زمامداری خود بر متصدی خشم کرده کم کم خشمش شدید شده و بچوبکاری پرداخته و بالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که در وسط چوبکاری سکنه کرده^(۱). دوره فرمانداری زین العابدین خان چندان طولی نکشید و زین آباد حومه تفت مستحده اوست. پس از فوت او حاجی عبدالرحیم خان از فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت. دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیم خان و برادرش زین العابدین کلا هفت سال بوده است. (۸۲-۱۱۷۵ یزد گردی).

فرزانه مرزبان در زمان فرمانداری حاجی علینقی خان و حاجی عبدالرحیم خان باحداث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده و در زمان

(۱) بتاریخ یزد تألیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود.

زمامداری زین العابدین خان بنیابت برادر در یزد آب قریه بر اراضی فعلی مبار که آفتابی میشود .

فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدید الاحداث را از زرتشتیانی برمیگزینند که بین مسلمانان محصور و دردهات کوهستان و نقاط دور دست مانند سنجید، خراشه، دهبالا، دشتک و غیره میزیسته اند .

زین العابدین خان پائین قریه چم و بالای زین آباد فعلی قنات محقری داشته بنام زین آباد که آبادی آن پیش از یک جریب زمین نبوده و اینک خشک شده است . هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان با آنهمه آب زیاد و ریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین العابدین خان خواهش خود را برای دیدن آب و قریه بفرزانه مرزبان تذکر و بآنجا میرود .

در آن عهد بزرگان مقتدر اگر بجائی بتماشا و گردش میرفتند و بر بیچارهائی وارد میشدند و کالائی از مال آن شخص را می پسندیدند و تعریف میکردند و مبار کباد میگفتند طرف بایستی در جواب بگوید پیشکش است و آنرا تقدیم نماید . بنابراین زین العابدین خان چون بدیدن قریه جدید الاحداث فرزانه مرزبان میرود و باتفاق او در اراضی مستحدثه میگردد متصل و پی در پی میگوید مبارک است ، مبارک است مبارک است تا آنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبور میشود بگوید نصف آب پیشکش است . زین العابدین خان فوراً جلونصف آب قنات را گرفته میبرد بقریه زین آباد جدید الاحداث خود و آنجا را مشروب میسازد و قریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارک است (مبار که) مشهور میگردد .

هر چند فرزانه مرزبان از زین العابدین خان خواهش مینماید آب را در همان قریه مبار که مشروب سازد اثری نبخشید و نصف آبی را که او با سرمایه خیریه فرزانه اردشیر دادی شیت برای زرتشتیان بیچاره آفتابی کرده بود بواسطه ظلم فرماندار از دست داد و زرتشتیان از استفاده تمام آب محروم ماندند .

قریه مبار که بین سنوات ۸۲-۱۱۲۵ یزد گردی هنگام فرمانداری زین العابدین

خان و برادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث گردید .

فرزانه اردشیر دادی شیت که با همت و سرمایه او قریه مبار که ایجاد گشت در سال ۱۱۲۵ یزد گردی در بمبئی متولد و در ۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ ی در همان شهر رهسپار مینو و گروثمان گردید .

فرزانه مرزبان تا سال ۱۲۲۲ یزد گردی در حیات بوده . ثبوت قول ماحواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ هجری که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکد خدا مرزبان صلح مینمایند .

سند نامبرده در صندوق پنچایت در آتش وهرام یزد محفوظ بوده است که تولیت آن با دستور نامدار پور دستور کیخسرو بود. (۱) در مهر مبار که و کسنویه و نرسی آباد از همت فرزانه مرزبان ساخته شده است . فرزانه مرزبان بواسطه داد ودهش و مخارج بیشمار هنگام تصدی کرسی کلانتری زرتشتیان در اواخر عمر خویش بینوا و مقروض میگردد . حواله آدریان مذکور در بالا راجع بطلبی است که یکنفر مسلمان از اوداشته کسیکه برای وصول آن جلو در مهر مبار که و خانه وصل بآن متعلق بفرزانه را میگیرد و چون در اطاق خانه لوح مرمر و قفنامه را که بر دیوار نصب باشد می بیند نوشته های آن رامی تراشد . بمجرد رسیدن خبر بکسنویه فرزانه مرزبان خود را بآنجا میرساند و بدهی خود را به بیست تومان صلح مینماید . فرزانه هر مزدیار خدا بخش نبیره فرزانه مرزبان ظهرا ب می باشد و او در جوانی و هنگام پیری جد خویش بکرسی کلانتری زرتشتیان منصوب میگردد . زرتشتیان مبار که بانی قریه خود را از یاد نبرده اند و تا کنون در آنجا گهنباری بنام اردشیر دادی و مرزبان ظهرا ب خوانده و روان آن دو نفر خیر خواه را شاد مینمایند حتی فرزانه بهرام نوشیروان صاد کسنویه ای که در سال ۱۲۷۵ یزد گردی دبستان و مسافر خانه ای در قریه مبار که بنا نمود روی لوح آن نوشته « مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهرا ب را یاد و شاد نمایند . »

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی (H.P. (ms) 213) محفوظ در بنگاه

خاورشناسی خورشیدجی کاما ، بمبئی



فرزانه اردشیر دادی شیت

فرزانه میرزا مهربان

فرزانه میرزا مهربان پوربهرام پور رئیس از زرتشتیان دانشمند ایران واهل قریه نرسی آباد حومه یزد است . هنگام خردی باتفاق پدرومادر و برادر مهترفرزانه استاد ماستر خدابخش بهندوستان رهسپار و در آن دیار بتحصیل دانش پرداخت . سالنامه فرهنگ یزد بسال ۲۹-۱۳۲۸ شمسی در باره اومینویسد « مرحوم میرزا مهربان رئیس پارسی درسال ۱۲۴۷ هجری شمسی (۱۲۳۷ی) در نرسی آباد حومه یزد متولد شده وقبل از رسیدن بسن بلوغ بافامیل خود بهندوستان مسافرت کرده ودر آنجا مشغول تحصیل میگردد .

پس از اتمام تحصیلات بنا به پیشنهاد انجمن اکابر صاحبان پارسیان بابراذر خود مرحوم خدابخش ماستر که یکی از معاریف آنزمان و شخصیت دانشمند و برجستهئی بوده است برای اداره وتدریس مدرسه کیخسروی به یزد آمد ومدت ۲۱ سال در آن مؤسسه فرهنگی بشغل تعلیم وتریت میپردازد وبعداً بسمت آموزگاری وچندی بعنوان مدیریت در دبستان خسروی مشغول میشود . مرحوم میرزامهربان علاوه بر تحصیلات فارسی زبان انگلیسی ، عربی، گجراتی وزندرا بخوبی میدانست وتا آخرین لحظات زندگی از شغل شریف آموزگاری دست نکشید و بالاخره در دیماه ۱۳۲۱ بسن هفتاد ویک وپس از ۵۱ سال خدمت متوالی فرهنگی و ۳۰ سال خدمت در دبستان خسروی جهان را بدرود گفت .

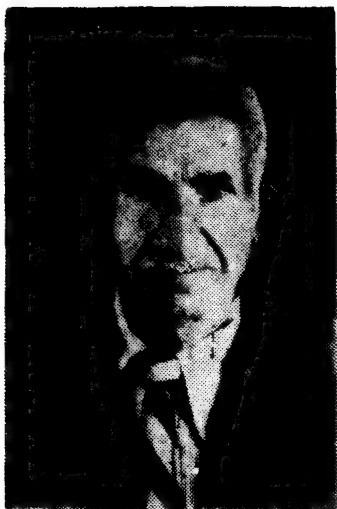


فرزانه میرزا مهربان

فرزانه مهربان راستی

فرزانه مهربان پور بهرام راستی معروف با استاد مهربان از دانشمندان زرتشتی یزد است و در قریه مریاباد حومه یزد میزیست . در سال ۱۲۴۸ یزد گردی در مریاباد قدم به عرصه وجود نهاد و در مدرسه کیخسروی نزد استاد جوانمرد معروف تربیت یافته روانشاد مانکجی صاحب که یکی از استادان دانشمند زمان خود بود تحصیلات خود را بآخر رسانید و در زبان و ادبیات و دستور زبان پارسی استاد بود . پس از اتمام تحصیلات چندی در دبستان راحت آباد تفت و بعد در مدرسه کیخسروی بتعلیم و تربیت مشغول میشود چون دبستان خسروی در یزد بپا گشت استاد مهربان بنا به خواهش ارباب خسرو شاهجهان موسس دبستان خسروی و موافقت استاد جوانمرد از مدرسه کیخسروی بدبستان خسروی منتقل میگردد و در حدود ۲۵ سال با کمال صداقت و دلسوزی مشغول تدریس میشود .

فرزانه استاد مهربان در اواخر عمر از آسوزگاری کناره گیری نمود و در اسفند ماه ۱۳۰۸ یزد گردی در تهران بجهان مینو شتافت . بقول صاحب سالنامه فرهنگ یزد (۲۹-۱۳۲۸) استاد مهربان یکی از معلمین بسیار خوش سابقه و قدیم دبستان خسروی و در راستی و درستی مشهور بوده و کمتر روزیست که ذکر خیر آنمرد حوم از گوشه و کنار شنیده نشود .



فرزانه مهربان پوردهقان

استاد مهربان متخلص بیوردهقان فرزند خسرواردشیر از اهالی قریه اهرستان حومه یزد دانشمند زرتشتی است که طی سالیان دراز نیم قرن در دبستان جاماسبی اهرستان بکار تعلیم و تربیت نوآموزان و جوانان محل اشتغال داشته و صاحب طبعی موزون است .

رسالات بسیاری در باره اوضاع اجتماعی ایرانیان در چهل سال پیش نوشته که بطبع نرسیده و صاحب دیوان نسبة بزرگی است ولی خارج از دسترس ما . این چند بیت از غزل مفصلی از اوست و یکی از شاگردانش آقای کیخسرو یزدگردی بنگارنده نقل نمود که استاد همیشه بگوش آنها میخوانده است .

با ادب باش طفل نوزادم بی ادبهر کجاسگ هاراست

پور دهقان ز بوستان میخواند این حکایت ز جدم اخباراست

تربیت گر کنی نهالی را سال دیگر درخت پر باراست

فرزانه استاد مهربان در آخرین نامه خود مورخه ۲۲ امرداد ۱۳۳۷ خورشیدی

بیکى از شاگردان خویش آقای پرستانی نزدیکی مرگ را در غزل زیر پیش -
بینی میکند .

بعالم روشن است اصل و نژادم

من از روز ازل دهقان بزادم

نمیباشد مرا فطرت ز آتش سرشت از خاک دارم فی‌زبادم
 بقدر نیم قرنی کار فرهنگ باینای وطن من درس دادم
 مرا عزت همین بس باشد امروز نباشد از يك جو در نهادم
 مرا این زندگانی تلخ و سخت است ز بهر مرگ آغوشم گشادم

و نیز هنگام آخرین ناخوشی در بستر مرگ گفته :

بیای مرگ راحت کن من و این زندگانی را

بسختی زندگی کردم بطفلی هم جوانی را

بجز خواری و مایوسی ندیدم من بعمر خود

رسید ایام پیری و ندیدم شادمانی را

آقای احمد شکوهی کارمند اداره دارائی یزد با استاد مهربان روابط دوستانه داشته است بخشی از غزلی که نمونه احساسات او نسبت با استاد است و گواه درستکاری

و مهربانی اوست و در سال ۱۳۳۱ خورشیدی در یزد سروده در اینجا می‌آوریم :

عصبانی که پور دهقان است خوب عهد و درست پیمان است

آدمی خوی و آدمی سیرت راست خواهی تمام انسان است

پیرو زرد هشت پاك سرشت زاده خسروان ایران است

مهربان خوی و مهربان نام است مهربان روح و مهربان جان است

چون تلاوت کند اوستا را زند خوان هزار دستان است

فرزانه مهربان در سال ۱۳۲۷ یزد گردی در کبر سن ۸۲ سالگی رهسپار سرای

دیگر گردید .

اسپهبد مرزبان

فرزانه اسپهبد مرزبان پور رستم پور شهریار پور شروین پریم از شاهزادگان تبرستان از آل باوند میباشد. و در اواخر قرن چهارم هجری میزیست. فرزانه اسپهبد مرزبان دانشمند و شاعر زرتشتی و صاحب دیوان و کتابی است بنام مرزبان نامه و آن مشتمل است بر حکایات و داستانهای حکمت آمیز از زبان وحوش و طیور بروش کلیده و دمنه. اصل این کتاب بلهجه قدیم تبرستانی در هازندران تألیف شده و تا حدود دو قرن و بیشتر بین مردم آن سرزمین متداول بوده.

سیزدهمین جد فرزانه مرزبان بقول امیر عنصر المعالی صاحب قابوس نامه که خود از خاندان اوست کیکاوس بن قباد برادر نوشیروان عادل میباشد. نسب او بقول صاحب تاریخ تبرستان عبارتست از مرزبان بن رستم بن شهریار بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن شروین بن سرخاب بن مهرمان بن سهراب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد.

صاحب تاریخ تبرستان محمد بن حسن بن اسفندیار درباره او مینویسد «اسفهد مرزبان رستم بن شروین پریم که کتاب مرزبان نامه از زبان وحوش و طیور و انس و جان و شیاطین فراهم آورده اگر دانا دلی عاقلی از روی انصاف نه تقلید معانی و غوامض حکم و مواعظ آن کتاب بخواند و فهم کند خاك بر سر دانش بید پای فیلسوف هند باشد که کلیده و دمنه جمع کرده و بدانند که بدین مجموع اعاجم را بر اهل

هند و دیگر اقالیم چند درجه فخر و مزیت است و بنظم طبری اورا دیوانی است که
نیکی نامه میگویند دستورنظم طبرستان است .»

دانشمند محترم سعدالدین وراوینی در اوایل قرن هفتم هجری مرزبان نامدرا
بزبان پازسی متداول عصر خویش درآورد که بین ایرانیان معروفست . مرزبان نامه
بزبانهای ترکی و عربی نیز ترجمه گردیده و مأخذ ترجمه ترکی مرزبان نامه
سعدالدین وراوینی است و مأخذ ترجمه عربی ترجمه ترکی آنست .

محمد بن غازی الملطیوی در اواخر قرن ششم هجری مرزبان نامه را بزبان
فارسی معمول درآورد و دخل و تصرفاتی در آن بعمل آورده نام روضةالعقول بر
آن نهاد^(۱)

(۱) رجوع شود به مرزبان نامه بتصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی مطبعه مجلس

دستور مهر جی رانا

فرزانه دستور ماهیار بن رانا معروف به مهر جی رانا اسم مادرش رانی و نسب او از قرار زیر است .

ماهیار بن دستور رانا بن جشنگ بن هیرید دادا بن هیرید جشنگ بن هیرید موبد بن هیرید قیامدین بن هیرید موبد بن هیرید قیامدین بن هیرید زرتشت بن موبد هرمزدیار بن هیرید رامیار .

دستور رانا بن جشنگ پدر ماهیار از شخصیت‌های بزرگ و موبدان موبد نوساری بوده بموجب قباله مورخه بهمن و بهمنماه سال ۸۹۰ یزد گردی و سموات ۱۵۷۶ هندی زرتشتیان نوساری پنجاه جریب زمین که نصفش نارگیلستان بود محض تقدیر از خدمات دستور رانا بن جشنگ باو هدیه شده در نامه از یزد خطاب بزرتشتیان هندمورخه دیبآدر و بهمنماه ۸۹۶ یزد گردی که بتوسط شاپور آسافر ستاده شد اسم او قبل از همه ذکر شده است .

دستور مهر جی رانا در نوساری میزیست و آن نزدیک سورت و بخشی است از گجرات .

دستور مهر جی رانا در شهریور روز و مهر ماه سال ۹۰۵ یزد گردی (۱۵۲۶ م) از مادر بزاد در شش سالگی دانش مذهبی فرا گرفت و در هفت سالگی سدره

پوشید و در ۱۴ سالگی نوزاد و مراحل موبدی را طی نمود و در سن ۱۵ سالگی بابانو آسی ازدواج کرد.

دستور مهرجی رانا عالم علوم مذهبی بود پازند و پهلوی و اوستا نیکو میدانست از نکات و رموز آئین مزدیسنا بخوبی واقف و بین جماعت در عهد خویش یگانه بود. دستور ایرج جی سهرابجی سراینده ماهیارنامه در ستایش او و نظم ماهیارنامه گوید:

یکی آنکه او بود دستور دین	نخستین بهندوستان بر ترین
دوم آنکه از خاندان بزرگ	پدر بر پدر بود او خود سترك
سیم آنکه در قوم زرتشتیان	در آن دم بده فاضل از دیگران
چهارم که از شاه عرش آشیان (۱)	که بود او شهنشاه هندوستان
شرف یافته او از آن پادشاه	ز انعام و هدیه و هم آب و جاه
چو این چار خوبی بدیدم دراو	از آن شد مرا بهر او آرزو
که احوال او را نویسم تمام	که ماند زمن در جهان این کلام

دستور مهرجی رانا در ۲۱ سالگی بزهد و ریاضت پرداخت و مراحل سلوک را طی و بکشف و شهود نایل گشت بقول صاحب ماهیارنامه .

ریاضت کشیده چو اشراقیان وز آن گشته واقف ز راز نهان

چون اکبر شاهنشاه هند بدانستن حقایق آئین ایران باستان کشف پیدا نمود بعمل بخشهای گجرات پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی با کفایت و شایسته که بتواند او را با رموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بیایتخت اعزام دارند . نواب سورت از پیام شاهنشاهی مطلع گشت . تحقیقات لازمه بعمل آورد . بسورت ، بروچ کمبایت ، نوساری و سایر دهات پارسی نشین پیغام فرستاد .

انجمن پارسیان نوساری خبر دادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبد ماهیار پیشوای آنهاست در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند . نواب سورت وسایل حرکت را فوراً فراهم و موبد ماهیار معروف بدستور مهرجی رانا باتفاق

(۱) مراد اکبر شاه گورکانی است

پسرش کیقباد در هر مزد روز و خرداد ماه ۹۴۶ یزد گردی پایتخت (اگره) عزیمت نمود. در آن موقع دستور مهرجی رانا چنانکه پسرش کیقباد در عریضه منظوم بشاهنشاه جهانگیر متذکر شده ۴۳ سال داشت :

بود عمر ماهیار در آن زمان چهل و فزون ساله سه بیگمان

بقول وینسنت اسمیت اکبر در سال ۱۵۷۳ میلادی (۹۴۲ ی) هنگام محاصره سورت با دستور مهرجی رانا آشنائی پیدا کرد آنکتیل دوپرون فرانسوی در این مورد میگوید « اکبر سلطان مغول پدر جهانگیر در حدود ۱۵۰ سال قبل به ککری کری آمد که نیم میل آنطرف سورت واقعست . در دانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت فقط دستور مهرجی رانا ساکن نوساری توانست اصول آئین خود را باو بفهماند . »

دستور شاپورجی مانکجی سنجانا که در سالهای ۱۱۵۴-۱۲۲۴ یزد گردی (۱۸۰۵-۱۷۳۵ م) میزیست در داستان منظوم خویش موسوم بقصه آتش بهرام نوساری در ستایش دستوران دستور سهراب و نژاد پاك اوراجع بحضور دستور مهرجی رانا در دربار اکبر بدینسان سخن میراند . کتاب نامبرده در سال ۱۱۳۵ یزد گردی (۱۷۶۵ م) سروده شده .

در این ایام دستوران دستور	که نام او بود سهراب پر نور
که نسل او هست از دستور ماهیار	بدائی باب آن رانا نکو کار
همیشه دین به را جلوه داده	گنهاران نگونسر شد زیاده
بنزدیک شه اکبر رفته بود او	بسی برهان دین ظاهر بکرد او
که نام او همه جا هست ظاهر	مر آن دستور بود او پاك و طاهر

هیئت پارسی پس از چهل روز مسافرت وارد پایتخت میشوند . شیخ ابوالفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی میدارد و پس از چهار روز استراحت دستور مهرجی رانا را در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف میسازد . دستور مهرجی رانا در مذاکرات عبادتخانه که در اطراف سئوالات پنجگانه زیر بحث میگذشت شرکت نمود.



فرزانه مهرجی رانا

(۱) ازدواج با چند زن قانونی است (۲) اگر اکبر اسم الله اکبر را بر سکه نقش کند حرجی است (۳) آیا در پوشیدن لباس سرخ اعتراضی است (۴) خوردن گوشت گاو چه ضرر دارد (۵) دفن میت بهتر است یا سوزاندن آن .

اکبر شاه در خلوت نیز در موارد زیر با دستور مهرجی رانا مذاکرات بعمل آورد . روان ، جهنم ، همستگان ، نژاد و معجزات زرتشت ، رسوم و عادات ایرانیان ، مراسم کیانیان ، احترام آتش ، خورشید ، ستارگان ، ماه و سایر انوار ، توحید ، اسرار زرتشتیگری ، نیرنگ (اوراد و اذکار) پاک ، راستی ، سدره و کشتی ، نوروز خاص ، نوروز عام و جشنهای ماهانه .

اکبر شاه از بیانات و پاسخهای دستور مهرجی رانا بسیار متأثر گردید . اصول آئین مزدیسنا را بسیار بستود و در پیروی آن جدیت نمود . از فضایل و خدمات دستور مهرجی رانا قدردانی کرد و او را نوازش فرمود و خلعتهای گران بها بخشید . دویست بیگه زمین (۸۰ هکتار) برای مدد معاش واقع در قصبه پارچول در محلی موسوم به گلخوری در دو فرسنگی نوساری باو عطا نمود . صاحب ماهیار نامه در این مورد مینویسد :

با کرام ماهیار را هدیه بیش	زر و تحفه داد از دست خویش
دگر هم ورا داد انعام مه	بنزدیک نوساری يك جای به
دو فرسنگ دور است آنجای طول	پر گنه که نام است آن پارچول
میان پر گنه دو صد بیگه جای	زمین زراعت که بد خوشنمای
شه اکبر ورا کرد جا گیر دار	سرافراز گشته از او ماهیار
وظیفه رسیدش ز نیک اختری	چه نام است آنجای را گلخوری

دستور مهرجی رانا پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه و بوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته بنوساری مراجعت نمود .

زرتشتیان محل استقبال شایانی از او بعمل آوردند و از موفقیتهای او در متمایل

ساختن شاهنشاه بدین زرتشتی و شکست دادن جگت گوروی ساحر که در بخش اول از آن صحبت شد شادیاها نمودند. در سال ۹۴۸ یزد گردی اورا بسر نشینی کلیه مجامع مذهبی مفتخر و یکسال بعد در روز بادو ماه تیر سال ۹۴۹ ی با تصویب قطعنامه برتبه دستوران دستور زرتشتیان هند برگزیده شد رتبه که تا کنون در خانواده او باقیست .

دستور داراب پهلان که تذکره اش گذشت در کتاب خویش « خلاصه دین » در ضمن سخن از دستور مانك مهرنوش و نسبش بمرحی رانا دستور مهرجی رانا را دستور مهین میخواند .

ز نسل پا کتن ماهیار رانا که دستور مهین بودا و بدینا

زرتشتیان ایران دستور مهرجی رانا را بزرگترین دستور هند دانسته و در نامه هائی که در عهد او از ایران زمین به هندوستان رسیده اسم او اول نوشته شده است چنانکه در نامه که در سال ۹۳۹ ی (۱۵۷۰ م) فریدون مرزبان آورده و در روایت معروف بداراب هر مزدیار ضبط است آمده « دستوران دینداران دین آموز گاران دین چاشیداران دین سراینیداران پتت گفتاران نیایش ورزیداران درست اوستاراست داوران از نیاگان آذربادین مارسفندان استوان دین زراتشتی چو دستور ماهیار و دستور هوشنگ را یکصد هزاران درود.»

دستور مهرجی رانا سه پسر داشت بنام هیرجی استاد بهرام و کیقباد ، کهترین فرزند کیقباد طرف مهر و محبت پدر واقع بود .

کیقباد پسر مهرجی رانا در سال ۹۴۶ یزد گردی (۱۹۵۵ م) بار دوم بدوبار اکبر شاه رفت . بواسطه حسن خدمت در انجام چندین مأموریت هائی که باو محول شده بود شاهنشاه صد بیگه زمین (۵۰۰ جریب) بعلاوه دویست بیگه که پیدرش خلعت داده بود باو بخشید و او را دهمدار نوساری ساخت . کیقباد در زمان پادشاهی جهانگیر جانشین اکبر شاه نیز بدربار رفت و بحضور شاه مشرف گشته موردنوازش واقع و مرجع خدمات گردید .

بگفته صاحب ماهیار نامه دستور مهرجی رانا در دیبآدر روز واسفند ماه ۹۶۲
یزدگردی بهینو شتافت .

فرزند و نبیرگان دستور مهرجی که بعد از او تا امروز برتبه دستوران
دستوری هند سرافراز بوده اند بترتیب ازاینقرار است :

- ۱ - دستور مهرجی رانا ۲ - دستور کیقباد جی ۳ - دستور مهرنوش جی ۴ -
- دستور مانکجی بن مهرنوش ۵ - دستور جمشیدجی ۶ - دستور سهرابجی ۷ - دستور
- کاوسجی ۸ - دستور فرامجی ۹ - دستور نوشیروانجی ۱۰ - دستور رستم جی ۱۱ -
- دستور کیقباد جی ۱۲ - دستور ماهیار جی ۱۳ - دستور دارابجی ۱۴ - دستور
- کیقباد جی .

موبد منوچهر کیقباد

موبد منوچهر پور موبد کیقباد پور دستور کاوس از دانشمندان زرتشتی هند و برادر زاده ملافیروز معروفست که ذکرش گذشت در سده دوازدهم یزد گردی در بمبئی میزیست . پارسی هندی ، گجراتی و انگلیسی را نیکو میدانست . سالک راه تصوف بود و مراحل عرفان را طی نمود و بکشف و شهود نائل آمد طبعش موزون و مسکین تخلص میکرد . این نظم از اوست که درستایش و تاریخ وفات عموی خویش ملافیروز سروده است :

ملافیروز فیلسوف جهان	که نیاورد همچو او دوران
پیشوای طریق زرتشتی	مقتدای گروه آبادان
اشرف کاینات و الطف حق	مفخر نسل و پیشوای کیان
حسب او چو آفتاب مبین	نسب او ز تخمه ساسان
روح بقراط و چشم افلاطون	مردم چشم آذر و کیوان
دم عیسی و معجز موسی	هر دو را در حریر کلکش دان
گاه خلع بدن چو کردی دای	بر گذشتی ز اختر کیوان
جوهر و عرض کل موجودات	بنمودی چو آفتاب عیان
اول و آخر شمار سپهر	داشت همواره در سر انگشتان
شیخ مقتول و بوعلی سینا	همنفس همنشین بزمش دان

بایزید و جنید و اوحد دین
 فکر پر مغز او چو تهمورث
 انوری و ظهیر ، ادیب و رشید
 اوستاد کلام فردوسی
 چونکه بگذاشت عالم فانی
 میکند بر وفات او هر کس
 گر بخواهی شمار عمرش تو
 یزد گردی سنه هزار و دویست
 از مسیحا هزار و هشتصد و سی
 ناظم نظم نیست این مسکین

همه در ذوق و وجد اورقصان
 دیو بستی و دیو بند زمان
 میفشاندند بر کلامش جان
 بد نمودار در پسین زمان
 عالمی شد بماتمش گریان
 ناله از هند تا فرنگستان
 عدد عین (۷۳) و جیم گیر و بدان
 روز هفتم ز ماه دویم دان
 هشتم اکتوبر شمار و بدان
 قطعه بند است در غمش گریان

فرزانه نوروزجی شا کر

فرزانه بهدین نوروزجی پورمنشی هیرجی پور هومجی پور سهرابجی پور با
هایجی معروف بشا کر از قوم تیواری ساکن نوساری است . مناجات مفصلی دارد
در توحید و نعت پیغمبر و اخلاق که در حدود هشتصد بیت میباشد و در روز خرداد
وماه آبان سال ۱۱۷۸ یزد گردی سیرائیده شد چند بیتی از آن^(۱)

مددکارم شو ای پروردگارا	رهان ازا هرمن ای دستگارا
همه نقش خیالات پریشان	زمرآت دل من محو گردان
هوا و حرص را پامال گردان	طیور آزا بی بال گردان
ز آرایش درونم پاک دارا	بیانم ابر رحمت را بیارا

(۱) رجوع شود به نسخه خطی بشماره (S83) محفوظ در کتابخانه مهرجی رانا
نوساری کجرات

دستور نوشیروان و داستان زرتشتیان و جهان‌شاه

دستور نوشیروان پور دستور مرزبان از دانشمندان معروف کرمان زمین و موبدان موبد ویوژداثر گر آن دیار بود . در اوستا و پهلوی استاد و شعر هم میگفت بسی از داستان مذهبی و مراسم و تشریفات دینی را از وندیداد و اوستا و پهلوی بفارسی منظوم در آورد . مزدک‌نامه ، قصه سلطان محمود ، کرامات موبدان ، قصه پادشاه هرات ، اردای ویراف‌نامه ، داستان جمشید و حقیقت در باب مرگ ، داستان نوشیروان عادل و مرزبان گارسانی در اهمیت گهنبار و غیره را بنظم سروده و برای اطلاع پارسیان بهندوستان فرستاده است . اشعار نامبرده در روایات مختلفه ضبط شده است .

چون سخنان منظوم بهتر از سخنان منثور در برابر زوال روزگار ایستادگی مینماید ، بنابراین زرتشتیان پیشین غالب داستان خود را هر چند اشعارشان سست و بیمایه میبوده بقالب نظم در آورده‌اند . اشعار دستور نوشیروان نیز از همان رقم ولی چون دارای جنبه تاریخی است از اهمیت آن نمیکاهد .

دستور نوشیروان در ستاره شناسی نیز بهره وافی داشته و در رمل و زیج و اسطرلاب استاد و پیشگوئیهای او مقرون بحقیقت بوده ، چنانکه در شرح احوالش آمده :

خردمند و دانا و هشیار بود	نکوکار و دستور دیندار بود
مر اورا بسی علم و تدبیر بود	بسی راز دیرینه را میگشود
ز راز دل خلق آگاه بود	همه را ز پیش خدا مینمود

همه راست میشد ز گفتار او	نظاره همی کردی از کار او
چه کردی توانگر بکارش نگاه	برمل و بزیش همه سال و ماه
همه راست بد گفته اش بر نشان	یکی مرد صادق بد و خوب دان

مقام دستورنوشیروان بسیار مهم و چون موبدان موبد و یوژداثر گر شهر بود کلیه مراسم بزرگ مذهبی در تحت نظر او اجرا میگرددیده در نامه مورخه سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) از کرمان بزرشتیان هند امضای او اول آمده است. دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست. نامه هائی که پس از سال ۱۰۳۶ هجری از کرمان به هندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست و با امضای پسرش رستم رسیده بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد. در زیر نمونه ایست از اشعار مذهبی او :

که ای داد گستر خدای جهان	بپرسید زرتشت از غیب دان
یکایک بگویم همه خلق را	بخوام که دانه همه رازها
چسان مرد باید بعقل و خرد	کسی کو بر شنوم مردم کند
کنش چه بیاید مرا باز گو	بمن تو بگو حال و احوال او
تو بشنویکایک همه را زو حال	بپاسخ بدو گفت آن ذوالجلال
درست اعتقادش بود همچنین	همان کس بود برره دادودین
بداند همه راه و آئین دین	نباشد دروغگوی و نه هیچ کین
که بی عیب باشد بروی جهان	اوستا درستش بود بر زبان
نه رشک و حسودی و نه هیچ و پیچ	نباید که باشد و را عیب هیچ
از اول براه او نه بیره بود	نکرده بود در جهان کار بد
که هر کس که بیند بروی جهان	دل خود نگهدارد آنکس چنان
روان مر آنکس بخت رود	نه پیچد دل و شک بدین ناورد

قصه پادشاه هرات از یک پیش آمد مهم تاریخی سخن میراند و ما بر سر آن صحبت میداریم دستور دانشمند داستان را بدین طریق شروع میکند :

بنام همان قادر رازدان حدیثی که گویم شنوای جوان
برفتیم در یزد آن روزگار همه راز دل را کنم آشکار

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزد گردی برابر ۹۹۱ هـ (۱۵۸۳ م) باتفاق بزرگان زرتشتی کرمان عازم یزد و زیارت زیارتگاهای آندیار میگردد. بین آنها و بین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکم فرما بود. موبدان و بزرگان یزد هم به همراهی آنها بزیارت زیارتگاهها میشتابند. دستور خسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن روز و خرداد ماه قدیم ۹۲۸ جزو اسامی موبدان شریف آباد آمده است در ضمن صحبت واقعائی برای آنها نقل مینماید که در حدود بیش از صد سال قبل به زرتشتیان یزد رویداده بود. دستور نوشیروان داستان مذکور را برشته نظم درآورده و جزو نامه های دینی پیارسیان هند فرستاد و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده.

اینک داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم :

سال ۸۲۶ یزد گردی بود (۸۶۱ تا ۸۵۶ م) حاجی قنبر جهانشاهی در اواخر سال ۸۶۰ هجری از جانب جهانشاه بن قرایوسف سومین سلطان قراقوینلو در یزد فرمانروائی میکرد.

فرمانداری بود دادگر و سلیم النفس، در ترفیه احوال رعایا و عمران و آبادانی شهر کوششها مینمود. مردم بواسطه خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه (۸۶۰ هـ) که غالب آبادیها را ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشان حالی میزیستند. در چنین موقع زرتشتیان یزد بواسطه یکی از نا کسان که اسمش مجهول مانده و همواره بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند. این نا کس بدجنس هر روز بوسایل گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت مینمود. بنا بقول دستور نوشیروان :

یکی مرد دستور خسرو بنام ماونداد بد بابش ای نیکنام
چنین گفت از بهر ما داستان چو بر گفت یکسر شنودیم زان

که در دور پیشین یکی پادشاه	هراتش بدی منزل ای نیکخواه
جهانشاه بد نام آن شهریار	همی راز من بشنو و یاد دار
به یزدان درون بود بهدین بسی	که بد در میان شان یکی نا کسی
بهر روز بردین دیگر بد اوی	بد او مرد بد فعل و هم زشتخوی
همه هیر بد کد خدا آن زمان	پریشان شدند از آن بد گمان
بین تاچه بد ساخت آن بد گهر	روانش بما ناد اندر سقر
رفت آن زمان سوی شهر هرات	که نو مید بادا ز پل صراط

یزد از سال ۸۵۸ هجری (۸۲۴ی) جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهانشاه ترکمانی درآمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه شاهرخ میرزا و گورگانیان . پس از فوت شاهرخ میرزا در سال ۸۵۰ هجری (۸۱۶ی) در ری بین امرای چغتای و نبیرگان امیر تیمور گورگانی اختلاف افتاد و بر سر تملك هرات پیکارها شد و بلوها دست بدست بگردید تا آنکه در سال ۸۶۱ هجری (۸۲۶ی) بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد و او پدر خویش علاءالدوله را بر تخت سلطنت گورگانیان بنشانند .

بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری در اوایل سال ۸۶۲ هجری (۸۲۷ی) جهانشاه بسوی خراسان حمله و سپاه میرزا سلطان ابراهیم را در نزدیکی استرآباد درهم شکست و یکسره بسمت هرات راند . علاءالدوله چون تاب مقاومت با ارتش جهانشاه را نداشت فرار را برقرار اختیار نمود و هرات بی تکلف تحت تملك میرزا مظفرالدین جهانشاه درآمد .

این واقعه در ماه شعبان همان سال اتفاق افتاد . اما در اوایل سال (۸۲۸ی) ۸۶۳ هجری سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور که پس از قتل عبدالله فرمانفرمای ماوراءالنهر در سال ۸۵۵ هـ (۸۲۱ی) پادشاه آن دیار گردیده بود با لشکری جرار بعزم پیکار با جهانشاه متوجه هرات گردید . جهانشاه از حرکات فرزند خویش در آذربایجان و مرکز سلطنت نگران بود و میلی

به پیکار نداشت لذا با سلطان ابوسعید از درآشتی درآمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود و سایر بخشهای ایران را از آن خود ساخت و در ماه صفر ۸۶۳ هجری عازم تبریز گشت .

بنا بر آنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهانشاه ششماه هرات را متصرف و بر تخت سلطنت آن جلوس نمود . بنا بر این واقعه زرتشتیان در اواخر سال ۸۶۲ ه روی نمود .

آن نا کس زرتشتی که از او سخن داشتیم کمی پیش از سال ۸۶۱ هجری بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه و در آن شهر رحل اقامت میافکند. آنگاه که پادشاهی هرات بجهانشاه مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرف حضور یافته بر خلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن میدهد و سلطان را بر علیه بهدینان بر میانگیزاند فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا مینماید و درخواست میکند مأموریت انجام این امر هم بوی سپرده شود و زرتشتیان در تحت اختیار او باشند.

دوسه سال بداندر آن جایگاه	بآخر بشد او بر پادشاه
بگرد عرض بر شاه آن بد گهر	بشو آگه از گفت او سر بسر
بگفتش که هستند بیدین چند	به یزد اندر ایشان همه ناپسند
تبه ساز این دینشان را کنون	که آن دین نماند بگیتی درون
مسلمان بکن این گروه سر بسر	مگر رحمت آرد بتو داد گر
بده حکم بر من توای شهریار	که آن قوم را من کنم زار و خوار

حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد در محمود آباد اقامت داشت. محمود آباد را امروز مرز آباد میگویند و در یک فرسخی شهر واقعست. در روزگاران سابق بسیار آباد و نشیمنگاه بزرگان بوده چون قلعه و عمارت فرمانداری شهر بنا بقول احمد بن حسن بن علی الکاتب «تمام روی بخرابی آورده بود و بواسطه محاصره ها و حکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود» فرماندار وقت حاجی قنبر جهانشاهی بتعمیر آنها

وساختمان بناهای جدید اقدام نمود. باین علت بیشتر اوقات را در محمود آباد بسر میبرد.

چون گوش جهان‌شاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید دبیر خود را بخواند و بفرماندار ساکن محمود آباد حکم نمود که تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده مییابد مسلمان کند و یا بقتل آرد و حکم را بمشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس مجری سازد و اگر زرتشتیان اسلام بیاورند او را بر آنها سردار نماید.

دبیری طلب کرد آن شهریار	نوشتن چنان حکم زان کاروبار
که بر محمود آباد حاکم نوشت	درون یزد از ایشان که ومه که هست
تمامی بکش یا مسلمان بکن	تو ای حاکم یزد بشنو سخن
مسلمان چو کردی تو زیشان کنون	بدین مرد بسپارشان همچنون
که سردار ایشان بود او بر این	ز حکم چنین نگذری اندر این

آن ناپاک بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از توفیق خویش در آزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمود آباد بخدمت فرماندار شتافت و فرمان را ارائه داد و با اجرای فوری آن مبالغه نمود. حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم النفس و دادگر بود. از وصول چنان حکم و آزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سربچی از فرمان امیر مظفرالدین جهانشاه را که آن زمان باوج عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی میشمرد، بویژه هنگامیکه حامل فرمان مأمور نظارت در اجرای آن بود. لذا خواهی نخواهی کلیه بهدینان را از خرد و بزرگ و موبد و کدخدا بحضور خود طلبید، زرتشتیان با دلی پر از درد و رخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند. چون آن ناپاک لعین را در برابر خویش دیدند بانتظار مصیبتی عظیم ترس بر آنان غلبه نمود. پس از اطلاع از فرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن یا جان سپردن همه متفق القول گفتند که «ما پیرو دین به هستیم و خداوند یکتا، خالق کیهان و

خورشید و آسمان و ماه و ستارگان را میپرستیم . لزومی بدین نو و آئین تازه نداریم . هیچیک از ما مسلمان نمیشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند . ما در دین خود استواریم و از آئین و مذهب دیگران روگردان عزت دنیای فانی و زندگانی چند روزه را با دین مزدیسنی که فرستاده اهورا و آورده اشوزرتشت است سودا نخواهیم کرد .»

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب فر و خروه یزدانی و نامش بهدین جمشید . چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید . به بزرگان گفت که از فرماندار چهل روز مهلت بگیرند تا او بهرات رفته از شاهنشاه دادخواهی نماید .

یکی مرد بهدین جمشید نام	بدیشان چنین گفت آن نیکنام
چهل روز مهلت ستانید از او	روم تا هرات و شوم دادجو
خداخواست تا دین بماند بجای	چو آن داور راست شد رهنمای

خواست اهورامزدا بود که دین کهن راستی در برابر دروغ و زوال پایدار بماند . فرماندار هدایای جماعت را بپذیرفت و علی الرغم مخالفت های شدید نا کس لعین بعرض حال آنها ترتیب اثر داد و چهل روز مهلت عطا فرمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند و بیجهت خود را بکشتن ندهند .

بهدین جمشید پس از احراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن باتوکل باهورامزدا یکه و تنها از راه میان پر و بیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعد از ورود بمقصد دوسه روز دور از غوغای جهانیان باعث کف و پرستش اهورامزدا پرداخت و برای پیشرفت منظور و نجات جماعت بدرگاه اوالالتجارب رد و تضرع نمود پس از خروج از انزوا برای غسل بی اختیار بچشمه رسید که جلو ارك حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی از اغیار دید مهبای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر او بود .

جوانی دبد زیبا ، چون ماه تمام روشن و پرتوانوار رحمانی از سراپای وجودش

تابان بود . از يك نظر واله وشيفته او گرديد . خود را از بام پيائين رسانيد . دامن دايه مهربان را بگرفت وماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود او را بانديرون دعوت نمايد . دايه بتعمای او تن در داد . بيرون رفت بجمشيد نگرست و بصدق مقال شاهدخت پي برد . در كار خویش حيران ماند . آواز باطن او را بتحصيل رضای دختر برانگيخت . قدم پيش نهاد و از جمشيد احوال پرسی نموده او را بانديرون ارك دعوت نمود وبخدمت دختر برد .

هم از عشق او دخت شديت قرار	فرود آمد از بام بی اختیار
بدايه چنين گفت آن دخت شاه	زمن بشنو ای مادر نيکخواه
يکي مرد من ديده ام اين زمان	ز دیدار او من شدم ناتوان
تن پاك او همچو كافور هست	تن او سراسر پر از نور هست
برو تو بيارش بدینجا كنون	كه مردی ندیدم گر همچنون

ديدار جمشيد از نزديك قلب شاهدخت را با مهرش لبريز ساخت . احوالش پرسيد از نسب وديارش جویا و پسران نام و نشانش گرديد .

پرسيد حالش پس آن دخت شاه	كه رازت بكن آشكارا چو ماه
چهردی وشهری مقامت كجاست	دروغی مگو وبگو جمله راست

جمشيد پس از ستايش اهورامزدا و درود بر جان پادشاه با زبانی گویا ومؤثر ازدين راستی سخن بمیان آورده گفت « مائيم بيروان راستی و گريزان از دروغ و كاستی » سپس احوال پريشان زرتشتيان يزدو بدكاريهای ناكس لعين و فرماندار شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان و درخواست مهلت چهل روزه از فرماندار وعزيمت خود بهرات بهر دادخواهی از بارگاه جهانمطاع امير مظفرالدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانيد .

دختر كه سراپای وجودش از آتش عشق او ميسوخت چون از خطر جان بيدينان ومأموريت مقدسش آگاه گرديد ، باخود پيمان بست كه او را در آن اندوه يار ومددكار بوده درپيشرفت منظوروش با جان خود بازی كند لذا :

بگفتمش مخورغم توای نامدار که کار ترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا بامداد که گردی همی بازخندان وشاد

جمشید از خدمت شاهدخت مرخص و در گوشه انزوا پیرستش اهورامزدا
پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود . از آنطرف شاهدخت با دلی پر درد
بمهد علیا مادر خویش پناه برد . از هاله نورانی و چهره پر فروغ جمشید و آئین
زرتشتی و غمازی ناکس و فرمان شاهنشاهی و بدبختی بهدینان شرعی مؤثر و حکایتی
غم‌انگیز بگفت و تمنا نمود بحضور شاهنشاهی از اوسخن بمیان آورده و عفو عموم
زرتشتیان را از درگاه جهانشاهی درخواست بنماید و او بهدینان را سپاسگزار خود
سازد . ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دل‌بند خویش قضایای یزد و ورود
جمشید پرشید را برای دادخواهی همان شب بعرض جهان‌شاه رسانیده و استدعای
عفو زرتشتیان نمود .

شاه‌ن‌شاه از طرز بیان مهد علیا و روشن روانی بهدین جمشید متأثر و از نابکاری
ناکس و صدور فرمان خویش متأسف گردید .

چون بامداد بر آمد و بارگاه شاهنشاهی بحضور جهان‌شاه مزین گشت بهدین
جمشید با هاله فروغ یزدانی و چهره نورمند و دلی روشن و مستظهر بلطف و کرم
یزدانی در دربار جهان‌شاه قدم نهاد . پس از مدح و ستایش با زبانی دل‌پذیر از ستم و
نابکاری ناکس لعین دادخواهی و فرمان عفو عموم زرتشتیان را از بارگاه ظل‌اللهی
درخواست نمود .

جهان‌شاه از دیدن جمشید و گفتار مؤثرش هاج و واج ماند او را بخود خواند
و در ردیف نامداران بنشانند و در چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و
بهدینان و اوضاع یزد جويا گردید . پس از آنکه جمشید سخنان خویش با آخر
رساند شاه‌ن‌شاه محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت
فرمود در وسط بارگاه جامه را از خود کنده عریان گردد . جمشید بفرمان شاه‌ن‌شاه
لخت گردید . تابش پرتو انوار یزدانی و فروغ راستی از سرپای وجودش دیدگان

شاه و درباریان را خیره ساخت شاه باندیشه فرورفت و بنادرستی نا کسی لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بیاراید دینش دین خداپرستی و مذهبش مذهب ملهم الهی است و دست درازی بر آنان باعث قهر و غضب خداوندی .

کسی را که یزدان چنین نورداد ابر او نشاید ستم کرد یاد
لذا دبیری طلب فرمود و فرمان سابق خویش را لغو و عموم زرتشتیان را شامل
عفو و رحمت خویش فرمود و فرماندار امر کرد تا کس لعین را بدست جمشید
بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند و فرمان را با مهر خویش مزین و بدست جمشید
داد و او را خلعتی فاخر بخشیده مرخص فرمود.

جمشید پس از ستایش اهورامزدا بر جان و دولت شاهنشاه درود و آفرین
فرستاده از دربار خارج و با سرعت هر چه تمام ودلی شاد و خندان روز سی و نهم وارد
یزد گردید . عموم زرتشتیان از ورود او و مژده موفقیت مسرور و مقدمش را گرامی
داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل
بوسیده زرتشتیان را آزاد و نا کس نابکار را حواله فرزانه جمشید نمود . بزرگان
جماعت آن مزدود منقور را دست و پا بسته دوشاب بر سر و رویش ریخته و غسل بر
بدنش مالیدند و بر درختی بستند تا مور و زنبور از او تغذیه نمایند . بدین طریق
آن تا کس لعین با زجری عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بمالك دوزخ
تسلیم نمود . و بهدینان از شر او آسوده و ایمن گردیدند .

همان مور و زنبور کندش بتن	بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان	که دیدند او را همه مردمان
ببرده بهمراه آن کرده خویش	هر آنچه عمل بودش آمد به پیش

دستور نوشیروان

فرزانه دستور نوشیروان پور دستور کیخسرو پور داداباهای دستوری آتش بهرام بندر سورت را داشت . شاعری بود شیرین سخن و در فارسی و گجراتی و هندی استاد و از اوستا و پهلوی بی بهره نبود . اشعار فارسی او زیاد است . در فروردینماه ۱۲۴۲ یزد گردی آفرین نامه^(۱) با اسم فرزانه بهرامجی نوشیروانجی سروائی از بزرگان پارسی سروده و در آن از همه امشاسپندان یاد میکند . در زیر چند بیت است از آن .

بایزد که بخشنده و مهربان	بنظم آفرین را نوشتم بجان
تو بهرامجی ابن نوشیروان	بسروائی مشهور اندر جهان
ترا سال نورو نمود آشکار	در خرمی بر گشود آشکار
ترا باد فرخنده این تازه سال	بمانی در این سال فرخنده حال
شگفته شود گل باردیبهشت	شگفته از آنت شود باغ و کشت
بر آید ز خرداد کارت تمام	بمانی همیشه از آن شاد کام
امرداد یاری کند در جهان	ز یارش ماند دلت شادمان
ز شهریور اقبال آید بلند	بمانی ز تائید آن ارجمند
ترا مهر یاری نماید بسی	بمانی تو با مهر با هر کسی
تو بردین زرتشتی هستی چنان	اشو پروری آید از تو عیان

(۱) رجوع شود به سفینه بشماره F64 محفوظ در کتابخانه مهرجی رانانوساری هند

فرزانه هرمز

فرزانه هرمز پور مانکجی پورلیمجی هاتریا دانشمند پارسی است . دراوان جوانی باتفاق پدر خویش فرزانه مانکجی صاحب ملقب بدرویش فانی عازم ایران گردید و همین باستانی را مأوای خویش قرارداد .

فرزانه هرمز درزند وپهلوی ونگارش پارسی سره استاد بوده است هورکنج (۱) پرتو هرمز ، نگارینه (۲) . جام مازن و میزان پارسی یا فروغ هوشنگ از تألیفات اوست که بیارسی سره نگاشته . هورکنج در موضوع عرفن و نور - پرتو هرمز در موضوع آفرینش یزدان و بیان گردش زمین و ستارگان - نگارینه در بیان اقسام اشعار فارسی و نمونه های آن - جام مانک در موضوع حساب و ریاضی - میزان پارسی یا فروغ هوشنگ در موضوع دستور زبان پارسی سخن میراند . کتاب اخیر در سال ۱۲۳۱ یزدگردی چاپ شده است .

فرزانه هرمز پس از مرگ پدر در سال ۱۲۵۹ یزدگردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی بسمت نمایندگی در ایران منصوب و عازم تهران میگردد اما قبل از ورود بمقصد در بین راه در یزد جهانرا وداع نمود . زرتشتیان محل او را در دخمه ئی سپردند که با مساعی پدر روانشادش ساخته شده و بنام دخمه مانکجی معروف میباشد .

(۱) رجوع شود نسخه خطی بشماره H.P. (ms) 297 محفوظ در بنکاه خاورشناسی

کاما بمبئی .

(۲) رجوع شود نسخه خطی بشماره H.P. (ms) 291 محفوظ در بنکاه خاورشناسی

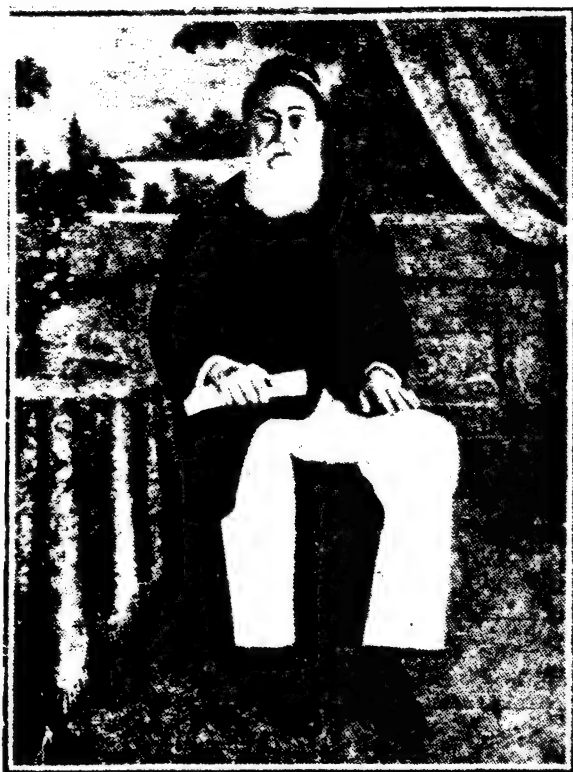
کاما بمبئی .

فرزانه هرمزد یار شهریار

رادمرد دانش دوست ودهش پیشه فرزانه هرمزدیار پور شهریار پور بمان از اهالی قریه کوچہ بیک حومه یزد در دوران خردی ازمهر پدری محروم گردید . درعین فلاکت و بدبختی و بینوائی باتفاق زرتشتیان دیگرراه بندرعباس و هندوستان پیش گرفت . بورود به بندرعباس همراهان که نوائی داشتند و شبانه بر کشتی بخار سوار شده بسوی بمبئی حرکت نمودند و فرزانه هرمزد یار بیکس را با ۱۵ نفر از همراهان دیگر که بینوا و پیشیزی با خود نداشتند و بنان یومیه محتاج بودند در ساحل دریا و شهر غربت حیران و سرگردان گذاشتند. در آن زمان فردی از زرتشتیان در آنجا نبود که برای آنها مأمنی باشد .

از اتفاقات حسنه ناخدائی مسلمان پاک سرشت و فرشته خو و نیک سیرت در ساحل دریا بآنها برمیخورد چون از احوالشان باخبر و بحال اسفناک آنها مطلع میگردد خون پاک و حمیت او بجوش میآید . از جیب فتوت خویش آذوقه آنها را تهیه و بر کشتی بادی خویش سوار کرده پس از چند ماه در سال ۱۲۳۷ یزد گردی وارد ساحل بمبئی میگردد .

پارسیان مقیم آن بندر چون از پیش آمد آگاه میگرددند ناخدا را تحسین نموده و زحمات و کردار نیکش را میستایند و اجر و پاداش نیکی باو میدهند و سفارش مینمایند در آینده نیز همین رویه نیکو را جاری داشته و بیکسان و بینوایان



فرزانه هرمزدیار شهریار

دیگرا اگر آواره ببیند به بمبئی برساند که بی‌اجر و مزد نخواهد بود. پارسیان مسافران را پس از پیاده شدن بپذیرشگاه برده بدلجوئی آنها میپردازند.

فرزانه هر مزدیار هنگام خردی فعال و زحمتکش بود. هشت سال در منزل پارسیان نوکری و پیشخدمتی میکرد. بعد بفکر کسب میافتد. چون بختش بلند و ستاره یاورش بود کم‌کم کارش بالا گرفت و ثروتمند و بانوا شد و بواسطه تجربیات تلخ بینوائی در راه کمک به بینوایان ابراز مساعی مینمود.

گفتیم که فرزانه استاد کیومرث ندراه تأسیس دبستان دردهات زرتشتی نشین ایران مشغول تبلیغات بود لذا فرزانه هر مزد یار نیز بتاسی دیگران در کار بنای يك دبستان بنام دبستان هر مزد یاری در کوچه بيك اهتمام نمود و مبالغی هنگفت طبق صورت زیر بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان سپرد که سود آنرا بهزینه های فرهنگی و اجتماعی برسانند.

هزینه ساختن و تعمیر دبستان پسران در کوچه بيك ۴ هزار روپيه - ۵ هزار روپيه اسناد استقراضی با سود سالیانه ۲۵۰ روپيه برای حقوق آموزگاران - پانصد روپيه با سود سالیانه ۲۰ روپيه برای انعام نوآموزان - ساختن در مهر و دبستان دختران در کوچه بيك پنجهزار روپيه - سه هزار روپيه با سود سالیانه ۱۲۰ روپيه برای حقوق آموزگار دبستان دوشیزگان - کمک بساختن دبستان در قریه مبار که ۲۳۰۰ روپيه - پانصد روپيه با سود سالیانه ۲۰ روپيه برای تعمیر دادگاه - يک هزار روپيه با سود سالیانه ۴۰ روپيه برای حقوق نسا سالار - يک هزار و صد روپيه خرج ساختن نشیمن برای نسا سالار - پانصد روپيه با سود سالیانه ۲۰ روپيه برای پر کردن آب در آب انبار کوچه بيك - کمک بساختن در مهر قدیمی پونه ۸ هزار روپيه - آلات و ادوات در مهر ۷ هزار روپيه - ساختن منازل برای نشیمن موبدان در مهر ۸ هزار روپيه - ساختن يك عمارت وقفی بمبلغ ۸ هزار روپيه که اجاره آن بمصرف امور در مهر برسد - اعانه برای ساختن مدرسه رحمت آباد دو هزار روپيه - هزینه ساختن مدرسه مریاباد در سال ۱۲۷۶ یزد گردی پنجهزار روپيه - بودجه برای مدرسه

مریاباد باسم همسره اش خورشید بانو ۵ هزار روپیه - برای هزینه الغای مالیات
مراعی درتقت نصیری یزد بتوسط فرزانه استاد کیومرث شش هزار روپیه - و خیرات
های متفرقه دیگر که ذکرش بدراز کشد .

فرزانه هر مزدیاری در ۱۱ آوریل ۱۹۲۷ میلادی برابر سپندارمذ روز و آذر
ماه ۱۲۹۶ یزد گردی در بمبئی بر حمت حق پیوست .

قدمت دساتیر و دستور آذر کیوان

در طی دو قرن گذشته دانشمندان خاور شناس در موضوع دساتیر و قدمت مؤلف و مندرجاتش مفصلاً تحقیقات و قلمفرسایی کرده اند جمعی آنرا کتاب معمول و محصول قرن ۱۶ میلادی میدانند و گروهی کتاب آسمانی می شمارند قبل از آنکه موضوع مذکور را مورد بحث قرار دهیم مختصر نظری بمباحثات گذشته بینایده نخواهد بود .

در اواخر سده یازدهم میلادی دبستان المذاهب از گوشه کتابخانای سلاطین مغول در هند قدم بیرون گذاشته نظر دانشمندان را بخود معطوف ساخت و نواب آقاخان محلاتی آنرا در سال ۱۸۱۵م در کلکته بچاپ رساند . چون کتاب نامبرده از دساتیر نقل قوم و از مه آبادیان و غیره صحبت میدارد سرویلیام ژون دانشمند انگلیسی بآن متوجه و در مقالات متعدد خویش مورد بحث قرار داده معروفش ساخت مخصوصاً در سخنرانی خود در ۱۹ فوریه ۱۷۸۹ م در سالون انجمن آسیائی اهمیت بسیاری نسبت بآن قائل و در تبعات تاریخ و آئین خاور زمین مأخذ مهمی می شمارد و در جستجوی کتاب نامبرده سفارشات اکید مینماید .

فرماندار بمبئی جوناتن دنکن با مطالعه مقالات سرژون از دستور ملافیروز دانشمند معروف بمبئی و سراینده جارجنامه که با اولیای دولت انگلیس مرادوه داشت در تفحص کتاب دساتیر امداد جست . ملافیروز نسخه خطی دساتیری را که پدرش از ایران با خود آورده بود و بقول ویلیام ارسکین نسخه منحصر بفرد میباشد

بنظر فرماندار رسانید . فرماندار ازدیدن آن بسیار مشغوف و از دستور دانشمند تقاضا کرد از کشف کتاب درجائی صحبت نکند تا وی آنرا بانگلیسی ترجمه و بنام بهترین ارمغان خاور زمین بملکه انگلستان تقدیم نماید . فرماندار بمقصد خود نایل نگردید و قبل از اتمام ترجمه جهان را بدرود گفت . دانشمند و سیاح انگلیسی مار کویس هاستینگ در ۱۵ ژوئیه ۱۸۱۶ هنگام بازدید دانشگاه کلکته در ضمن سخنرانی خویش از کشف دساتیر اظهار خوشوقتی نموده آنرا ارمغان گرانبهای ادبی میخواند .

سرجان ملکم مورخ و ایرانشناس انگلیسی که چندی بعد از جوناثن دنکن فرمانداری بمبئی منصوب گردید از ویلیام ارسکین خواهش کرد ترجمه ناتمام دساتیر را بانجام رساند .

نامبرده پس از اتمام کار درمجلس سخنرانی خویش درسالون انجمن آسیائی بمبئی مورخه ۲۵ مه ۱۸۱۹ درضمن بیان نتایج مطالعات خود اظهار داشت «دساتیر سزاوار آنهمه اهمیتی نیست که سرویلیام ژون نسبت بآن قائل بود زیرا مندرجاتش معجونیست مخلوط با تعلیمات زرتشت ، هنود و بودائی دیده میشود و از معتقدات گروهی است که گاهگاهی در قرون مختلفه در گوشه و کنار جهان پدیدار و به آفرینش و اشیاء و تعلیمات ادیان بنظر تأویلات معنوی مینگرند . بزعم اینجانب تعلیمات دساتیر از اصول و مراسم مرتاضان ، جوکیان و سناسیان هندوستان سرچشمه گرفته که آبشخور همه آنها تعلیمات وید میباشد .»

قدمت دساتیر بنظر ارسکین از زمان اکبر شاه گورگانی پادشاه هندوستان با شاه عباس بزرگ صفوی پادشاه ایران بالاتر نمیرود و احتمال میدهد از مکتب دستور آذر کیوان و شاگردانش خارج گردیده (۱) اما معتقد است اصول تعلیماتش باقسام گوناگون در ازمه بسیار قدیمتر موجود بوده است مانند وجود موکلین برای افلاک ، عناصر ، نباتات و حیوانات کلا به «ایده» اشیاء در فلسفه افلاطون و

پس از انتشار پژوهشهای ارسکین راجع بدساتیر ، مستر نوریس در نامه خویش مورخه یکم ژوئیه ۱۸۲۰ (مجله آسیائی سال دهم صفحات (۳۰-۴۲) زبان دساتیر را تحریف زبان دری خوانده و پس از بحث مفصل در لغاتش علاوه میکند که زبان مهابادی زبان مجعولیست که پیروان مذهب هوشنگ بوجود آورده اند و معتقد است دساتیر در قرن هفتم میلادی آنگاه که حضرت محمد ص رسول تازی با کتاب آسمانی خویش بنای تبلیغات را گذاشت هستی یافته بدینمعنی که شخصی کتاب دساتیر را جعل و آنرا بعنوان کتاب آسمانی رقیب قرآن قرار میدهد تا شاید در اذهان مردم تأثیری بسزا کرده بآئین جدید نگروند .

سیلوستر دساز در ژورنال Des Savans مورخه فوریه ۱۸۲۱ برخلاف قدمت دساتیر سخن رانده و پس از تطبیق لغات زبان آسمانی با زبان فارسی آن را محصول دوره اخیر میدانند (۱). ویلیام وان شلیگل زبان دساتیر را زبان مجعول مذهب میخواند (۲). اما انتونی ترایر در سال ۱۸۴۳ در مقدمه که بر ترجمه انگلیسی دبستان نوشته پس از بحث از نظریات محققین گذشته راجع بدساتیر و مندرجات و زبان کتاب بطرفداری آن قلمفرسائی کرده معتقد است در نیمه قرن هفتم میلادی چنانکه ساسان پنجم متذکر گشته بوجود آمده و کتابی است که در دوران باستانی هستی داشته و یحتمل در گوشه فراموشی از نظرها محو بوده (۳).

هیربد شهریار جی دادا باهای با روچا دانشمند پارسی در پایان خطابه خویش در سال ۱۸۹۴ در کنگره خاورشناسان در ژنو اظهار داشت . « پس از مطالعات دقیق دساتیر باین نتیجه میرسیم که این کتاب را بهیچوجه نمیتوان جزو کتب مذهبی مزدیسنا بشمار آورد زیرا مندرجاتش نه با مندرجات اوستا برابر است و نه با

۱- Dabistau' by Shee Troyer Preface P. XXXVI

۲- Do. -Do. Do. P. XLV

۳- Do. -Do. Do. P. XIX - LXV

مندرجات کتب پهلوی دوره ساسانیان و یقیناً محصول دوره بسیار اخیر میباشد .

هرچند تعلیمات این کتاب با تعالیم موسی ، مسیح ، مزدك و اسلام مخالف است اما بتعالیم زرتشت نیز شباهت ندارد بلکه بتعلیمات هنود ، بودا و مذهب افلاطونی متمایل است . چنانچه خوردن گوشت را حرام و ریاضت و زهد و فاقه کشی و تجرد و ترك دنیا را موعظه مینماید . دساتیر از نقطه نظر تقویم و اساطیر و تاریخ با کتب مذهبی مزدیسنا مغایرت تامی دارد و زبان آسمانی آن تحریفی است از السنه پهلوی ، پارسی و هندی .»

نگارنده نیز در سال ۱۹۲۸ میلادی تحقیقات خویش را در موضوع کتاب آسمانی دساتیر تحت عنوان « دساتیر کتاب آسمانی نیست » بفارسی تدوین و انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی آنرا انتشار داد . در رساله مذکور تعلیمات دساتیر بتعلیمات حضرت زرتشت تطبیق و باثبات میزد که کتاب نامبرده بهیچوجه نمیتواند از جمله کتب دینی مزدیسنا بشمار رود (۱)

از آنجائیکه دساتیر کتاب جعلی و ساختگی است جای هیچگونه شك و شبهه باقی نمانده ولی مقصود نویسنده که خود را گمنام نگاهداشته از نشر چنین کتابی چه بوده بر کسی معلوم نیست مؤلف دساتیر کیست و این کتاب از چه زمان و چه ناحیه بین مردم شایع گشته برای دانشمندان مسئله بعرنجی تولید نموده است .

ملاکاوس بن رستم دستور دانشمند پارسی هنگام مسافرت خویش بایران در سال ۱۷۶۸ میلادی يك نسخه خطی آنرا در اصفهان دیده و میخرد و پسرش ملافیروز بنابتشویق فرماندار بمبئی در سال ۱۸۱۸ با متن فارسی و ترجمه انگلیسی انتشار داد و موضوعی جدید برای مباحثه بین خاور شناسان ایجاد نمود . خود ملافیروز ناشر کتاب از حقیقت مندرجاتش در شبهه و از زبانش که نه اوستا و نه فرس هخامنشی و نه پهلویست متحیر میباشد .

(۱) برای اطلاع از مندرجات دساتیر و زبان آن و اثبات تزویر مؤلفش رجوع شود به « دساتیر کتاب آسمانی نیست » تألیف نگارنده چاپخانه هور بمبئی ۱۹۲۸ میلادی

خاورشناسان اروپا و دستوران دانشمند پارسی باستانهای سرویلیام ژون، مستر نوریس و مستر انتونی ترایر چنانکه گفتیم قدمت دساتیر را از قرن ۱۶ میلادی بالاتر نمیبرند.

دانشمند محترم استاد پورداد نیز در کتاب خویش فرهنگ ایران باستان چاپ تهران ۱۳۲۶ خورشیدی ص ۳۰-۲۹ مینویسد «... آنچنانکه احتمال میرود تاریخ تألیف آن (دساتیر) از ۳۵۰ سال بگذرد یعنی بالاتر از زمان شاه عباس بزرگ صفوی (۱۰۳۸-۹۹۵ هـ) باشد در صورتیکه دساتیر مانند شارستان چارچمن و برهان قاطع در همد نوشته شده باشد و از آنجا يك جلد بایران رسیده باشد ... بنابراین دساتیر با اینهمه تقلب شرافت قدمت هم ندارد».

استاد محترم در صفحه ۳۲۹ کتاب نامبرده برای اثبات فرضیات خویش و پائین آوردن تاریخ دساتیر بحضرت دستور آذر کیوان که براستی یکی از دانشمندان محترم زرتشتی و افتخار این جامعه میباشد حمله و او را بدین سازی و جعل کتاب و بیمایگی متهم میسازد و مانند ویلیام ارسکین وی یا یکی از مریدانش را مؤلف دساتیر قلمداد نموده میگوید «در روزگار اکبر که خواستار آئین نو بوده و آنرا توحید الهی نامیده دین بازی و صوفیگری در آنسرزمین رواج یافت هر کس خود را بازیگر این میدان پنداشت بخودنمائی پرداخت از آنانند آذر کیوان و همراهان وی که از سرزمین ایران عقاید پیچیده و تاریکی از تصوف عهد صفوی با خود بهند بردند و در آنجا این گروه بیمایه که خود را از تصوف برخوردار و از حکمت اشراق بهره‌مند مینداشتند با آمیزش جوکیها و سادوهای هندو و پیران و فقیران مسلمان آنچنان تر شده بیش از پیش دچار عقاید شگفت‌انگیز گردیدند و نوشته‌های ننگینی مانند دساتیر و شارستان چارچمن و جام کیخسرو و زردست افشار از خود بیادگار گذاشتند».

حضرت دستور آذر کیوان (۱) یکی از شخصیت‌های برجسته زرتشتی است بقول

(۱) برای اطلاعات بیشتر از حضرت دستور آذر کیوان رجوع کنید به همین

کتاب.

صاحب دبستان المذاهب و مولانا شبلی نعمانی^(۱) یا شیخ بهاء الدین عاملی و میر محمد باقر داماد و میرزا ابوالقاسم فندرسکی که از اعظم مشایخ و کبار مجتهدین گروه امامیه میباشند و در ایران شهرت تامی دارند طالب معاشرت او و مریدانش بودند.

چون صاحب دبستان المذاهب در عهد دستور آذر کیوان میزیسته قولش مقرون بحقیقت است زیرا مستمعات و معاینات خویش را در صفحات کتاب پیادگار گذاشته است. اگر حضرت دستور آذر کیوان و همراهان او بیمایه میبودند اعظم مشایخ اسلام و کبار مجتهدین امامیه در مجلس آنها حاضر نمیشدند و طالب معاشرت نمیگشتند. حضرتش جویای نام و شهرت نبود. دعوت اکبر شاه گورگانی را بپایتخت هند نپذیرفت. بعد ها که خود برای تعلیم همدینان بدیار هند و بشهر سورت رهسپار گشت بدربار اکبر شاه نزدیک نگرید و در پتنه اقامت اختیار کرد. تألیف دساتیر را بهیچوجه نمیتوان بدستور آذر کیوان نسبت داد زیرا مقام اومنزه از آنست که بچنین کار ننگین و جعل کتاب دست یازد. فرزانه بهرام مولف شارستان که بسا اوقات از تألیفات او با ذکر نام مؤلف نقل قول مینماید دساتیر را چنانکه خواهیم که قرنهای قبل از تولد آن حضرت وجود داشته از او نمیداند.

اما راجع بقدمت دساتیر چنانکه گفتیم تألیف آن قرنهای قبل از تولد حضرت دستور آذر کیوان که در حدود سال ۹۴۰ هـ باشد صورت گرفته. هنگامیکه نگارنده برای تدوین این کتاب مشغول تتبعات بودم و از هر گوشه و کنار بکنجکوی میپرداختم چهار قفسه کتب خطی و چاپی در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی رستم جی کاما نظرم را جلب نمود. چون فهرستش را از کتابدار خواستم گفت کتابهای مذکور بی فهرست و وقفی مرحوم مانکجی لیمجی هاتریاست و تا کنون کسی بآنها دست نزده است. دیدم قفسه ها پر است از گرد و خاک و تارهای عنکبوت. لذا به سر رستم مسانی رئیس بنگاه مراجعه و با کسب اجازه بمعاینه کتابها و تنظیم

(۱) برای قول او رجوع کنید به همین کتاب

فهرست پرداختم .

کرمهای مخرب مقدار زیادی از کتب خطی گرانهارا با خاک یکسان نموده بود و اگر روزگار مرا بسراغ آنها نمیفرستاد تا کنون بواسطه هوای مرطوب بمبئی همه از بین میرفت و بسا کتب خطی کمیابی که بعضی از روی کتب هزارسال کهنه استنساخ شده نیز تباه میگردید .

روانشاد فرزانه مانکجی صاحب درطی اقامت خویش درایران در جمع کتب فارسی ، عربی ، ترکی ، اوستا و پهلوی مساعی ابراز داشته و بسیاری از کتب خطی کتابخانه شاهزادگان ایران را ابتیاع و از کتب نفیسه که صاحبانش حاضر بفروش نشده اند بتوسط خوشنویسان و نوآموزان دبستان زرتشتیان موسسه انجمن اکابر صاحبان پارسیان استنساخ و خود عنوان و موضوع کتاب را بخط خویش بزبان گجراتی در گوشه صفحه اول کتاب نوشته است .

کتب مذکور که بیش از شش هزار نسخه میشده با انضمام مقدار زیادی از سکه های قدیم که جمعاً سی هزار روپیه آنزمان قیمت داشت در شصت صندوق از راه بندر بوشهر به بمبئی حمل میگردد . حمل آن از بوشهر به بمبئی بعللی نامعلوم یکسال ونیم بتأخیر میافتد . سپس چهل صندوق بوسیله کشتی به بمبئی حمل و بیست صندوق آن در آنجا معطل و بالاخره مفقود و معدوم الاثر میگردد . اما چهل صندوق کتاب پس از ورود به بمبئی برای استفاده عموم بانجمن زرتشتیان اهدا میگردد . اینک از کلیه سکه ها اثری باقی نیست و بدبختانه بیش از سه ربع کتابها نیز بواسطه کار گزاران فارسی ندان که ارزشی برای آنها قائل نبودند و عدم توجه تباه و یا مفقود و یا در گوشه منازل دبیران متعدد انجمن متلاشی و از بین میرود تا آنکه باقیمانده کتابها چه چایی و چه خطی که در حدود یک هزار جلد میشود بنابه پیشنهاد هیربد بهمن جی دهابر استاد اوستا و پهلوی و یکی از اعضای هیئت مدیره انجمن به بنگاه خاورشناسی کاما وارد و چنانکه گفتیم مورد استفاده نگارنده واقع گردید .

یکی از کتابهای نامبرده کتاب خطی دساتیر است و موضوع گفتار ما بشماره (HP(ms) 131) در بنگاه نامبرده محفوظ میباشد. کتاب مذکور در سال ۱۲۹۹ هـ ق بتوسط یکی از نوآموزان دبستان از روی يك کتاب کهنه قدیمی که قدمت آن بهزار سال قبل میرسد استنساخ شده است و تاریخ تحریر کتاب نامبرده در صفحه آخر چنین ضبط است « در آخر کتاب کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته اند .

یزدان بر آسمانی کاغذ این آسمانی نامه که دستورانش دساتیر خو نند پیرمان خرد موبد روان ایزد که فرازین هوش را فرزانه فرزند هم او براین شیدا سپید را بهین پوراست و در هر رمز روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه صد و پنجاه و هشت تازیانی شمار بدست کار موبد نوبهار شناخت بانجام رسید .»

چنانکه از تاریخ تحریر کتاب مورد بحث برمیآید دساتیر بیش از یک هزار سال قبل در ایران موجود بوده و مردم نسخه های آنرا استنساخ میکردند و امکان ندارد از هند بایران وارد شده باشد . زیرا در آن دوره راه زبان فارسی بدیار هند باز نشده بود . نسخه خطی که فرزانه مانکجی صاحب در ایران استنساخ مینماید غیر از نسخه ایست که ملاکوس بن رستم در اصفهان خریده با خود بهند میبرد . بنا بر این میتوان گفت نسخه نامبرده بر خلاف فرضیه پروفیسور ارسکین منحصر بفرد نبوده و از هند بایران نیامده و حضرت دستور آذر کیوان یا همراهان او در تألیف آن ویا در دین سازی دست نداشته اند . تاریخ تحریر کتاب نامبرده بر خلاف زعم استاد پور داود « بدساتیر تقلبی و ساختگی شرافت قدمت عطا مینماید .»

فرزانه مانکجی صاحب نسخه قدیمی دساتیر که بسال ۳۵۸ هـ ق بوسیله موبد نوبهار کتابت شده و در بالا ذکرش گذشت بوسیله حاکم کلات نادری موسوم به بهبود خان و او هم بوسیله نوکر خود جواد آقا از یکی از باشندگان کلات نادری در سال ۱۸۷۱ میلادی بقیمت گزافی میخرد و پس از استنساخ با تاریخ کتابت آن ، اصل کتاب را بخدمت اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین دبیر انجمن بهبودی

حال زرتشتیان که بنام انجمن اکابر صاحبان پارسیان معروفست میفرستد تا دانشمندان آن دیار که در مورد تاریخ تألیف دساتیر اختلاف داشتند بخدمت آن پی برند (۱). این کتاب پس از درگذشت فرزانه مانکجی جزو سایر کتابهای او برای استفاده عموم بکتابخانه آتش ورهرام انجمن بمبئی منتقل میگردد. کتاب نامبرده بانامه مهم دیگری از مهدی فروح بن شخسان که بخط اوستا نوشته شده و بعد از آن صحبت میداریم بکتابخانه دستور منوچهر جاماسبجی که دستور آتش ورهرام بود راه پیدا میکند و پس از درگذشت او باتفاق سایر کتب خطی گرانبهای اوستا و پهلوی ملکی او واجدادش حراج شده از دسترس ما خارج میگردد.

دانشمند پارسی هیربد جمشید کترک در مقدمه کتاب خویش جواهرات شرق (۱) در همین مورد اشعار میدارد « بنا بدستور انجمن پارسی پنجایت بمبئی مجموعه کتب خطی اوستا و پهلوی و فارسی کتابخانه روانشاد دستور منوچهرجی جاماسبجی را معاینه نمودم. يك نسخه خطی دساتیر که پهلوی نوشته و بفارسی تفسیر گردیده و بمانکجی لیمجی هاتریا تعلق داشت بین آنها موجود بود. » دانشمند نامبرده در گزارش خود مورخه ۱۹۳۶ هـ ۱۹۳۸ میلادی بانجمن پارسی پنجایت تحت فقره ۷۷ آنرا جزو کتب خطی نادر و بسیار کهنه قلم میدهد. گزارش او بشماره ۳۶-۱۹۰۵-۲۹۹ در اداره انجمن پارسی پنجایت بمبئی محفوظ است.

فرزانه مانکجی درنامه مورخه ۶ مه ۱۸۸۷ م خود از تهران به برادرزاده اش پهلانجی درمورد مساعی خویش در جستجوی دساتیر خطی مینویسد « در فیروزپور یکنفر افغانی ورقی بمن نشان داده پرسید چه زبانی است گفتم بخوان و آنرا بکجراتی نوشتم بعد پرسیدم از کجا آورده ای جوابداد پدرم آنرا از روی يك کتاب بزرگی که در خانه ماست نوشته بمن داد که بجای تعویذ با خود داشته

(۱) نامه کجراتی مانکجی لیمجی هاتریا از تهران مورخه ۶ مه ۱۸۸۷ م بنام

پهلانجی جیوانجی هاتریا ضبط در دساتیر کجراتی تألیف اوبسال ۱۲۷۵ ی

Oriental Treasures, by gamohed Caveasji Katrak P XIII (۲)

باشم چون به بمبئی رسیدم آنرا با دساتیرمقابله کردم دیدم عین فقرات است ، در سند بدربار فرمانروای آنجا میر مرادعلی رفتم چون مرا دیدازسید زین العابدین شاه نامی که صاحبش بود راجع بدین و آئین من پرسید و او جواب داد که کتاب ما را صحف آبادیان یا صحف ابراهیم ویا دساتیر مینامند .

سید حسن سندی عالم فارسی ، عربی ، انگلیسی و سانسکریت و نماینده انگلیسها بود درسال ۱۸۳۴ میلادی دربوچنی هنگام بحث با آبان میان منشی نام مسلمانی درمورد اینکه نام پیغمبر ایران و کتابش درقرآن ذکر نشده اظهارداشت که مراد از ذکر اساطیرالاولین در قرآن همان کتاب دساتیر است و این کتاب سرچشمه کلیه کتابهای آسمانی والهی است .

درسال ۱۸۳۱ یکنفر مولوی مسلمان هر روز صبح درمحضر خویش درمورد حدیث صحبت مینمود و عصر ها هم شاهنامه را خوانده توضیح میداد من نیز با او آشنا شده مرتباً بمحضرش میرفتم یکروزضمن بیان حدیث گفت راه خداشناسی و معرفت یزدان باندازه شماره مردم روی زمین است سپس نظر بمن کرده اشعار داشت در کتاب شما هم همین را نوشته اند پرسیدم از روی چه مأخذی میگوئید گفت کتاب شما بنام دساتیر را درسفر بدخشان نزد قاضی آنجا دیدم و این آیه را در آن مطالعه نمودم .

دو درویش بنام داراب و نوروز باتفاق یکنفر جوگی به بمبئی آمده با من آشنا میشوند و میگویند که مذهب ما (زرتشتیان) مزدیسنی است و در هند بواسطه تماس با هندوان دین خود را فراهوش کرده ایم پرسیدم مأخذ این حرف شما چیست گفتند در کتاب شما دساتیر نام خدا مزدان یا مزدام است و پیروانش را مزدیسنی گویند و این کتاب را در کشمیر دیده و خوانده ایم . وقتیکه عبدالکریم نوکریم برای انجام کاری بگیلان میرود نزد امین دیوان موسوم به محمد علیخان جنگ بزرگی بنام جنگ خاتون آبادی می بیند که متضمن رسالات اشراقیون و خطوط زرتشتیان و بسیاری از فقرات دساتیر بود که آیات قرآنی شبیه آنرا برابرش نوشته

بودند عبدالکریم رونوشت این قسمت را برایم آورد .

جناب قندهاری استاد فارسی و عربی در دارالفنون تهران بمن میگفت که در
چهل سال پیش در خانه ملاصفرعلی مجتهد بافروش کتابی دیده و اعتقادی عظیم
بآن پیدا میکند چون اسم کتاب را از او میپرسد جواب میدهد آنرا صحف آبادیان
یا صحف ابراهیم میگویند ولی اسم اصلی آن دساتیر است . در شیراز برای پیدا
کردن نسخه خطی دساتیر قدیمی اقدام با بتیاع کتب خطی کردم و یک نسخه جوك
بشست و اوپ بشست و یک نسخه دساتیر که با دساتیر مطبوعه بمبئی فرق دارد پیدا
کرده خریدم . يك نسخه خطی دساتیر در کتابخانه راجه شوائی بنی شنگر
هندوستان موجود است و علیخان ابن عظیم الدین در سنه ۱۲۸۱ هـ دفتر ساسان پنجم
را از آن با خلاصه و شرح و تفسیر چاپ کرده و نسخه‌ئی از آن در اینجا بدستم رسید .
از قراریکه دبیر انجمن اکابر صاحبان باینجانب اطلاع داده مستر هرمزجی مهر
وانجی هرچنت يك نسخه خطی دساتیر پیدا کرده درصدد ترجمه و چاپ آنست .»

چنانکه از نکات بالا دیده میشود دساتیر در نقاط مختلفه فارسی زبان از
قدیم الایام موجود بوده و نسخه ملافیروز منحصر بفرد نبوده است و چون درمورد
اشراق و تصوف صحبت میکند علما و روحانیون اسلام آنرا با خود داشته و مطالعه
مینموده‌اند . چند سال پیش در لاهور نیز دساتیر مجدداً با اسلوبی زیبا از طرف
ناشری مسلمان چاپ گردید .

باز دلیلی در دست است که قدمت دساتیر از هزار سال بالاتر میرود و یحتمل
در اواخر دوره ساسانیان و یا هنگام ظهور اسلام با نامی دیگر بین ایرانیان هستی
داشته است .

ثبوت قول ما يك نامه تاریخی است که تا کنون در پرده استتار مخفی بوده
و در بنگاه خاورشناسی کاما جزو مجموعه مانکجی صاحب بشماره (H.P.(ms)304)
محفوظ است . نامه نامبرده به پهلوی بوده که مهدی فروح بن شخسان در زمان خلافت
یزید بن معاویه (۶۴-۶۰ هـ) بیادوسبان سلطان رستم دار نوشته است .

نامه مزبور را موبد برزین رام پورخرزاد پوربهرام پور اسفندیار در قرن هفتم هجری بفرمان اسپهبد تبرستان شهراکم پور نام آور پور خورزاد پور بیستون پور زرین کمر پورجستان پور کیکلوس پور هزار آسف بزبان پارسی آن ناحیه که مخلوطی است از لهجه های قدیم و دری ترجمه وبخط اوستائی (زند) بیادگار میگذارد .

چندین قرن بعد ملا بهرام بن رستم خسرو بن آبادان نصر آبادی متخلص بمسکین معاون و شاگرد فرزانه مانکجی صاحب آنرا ازخط زند بخط فارسی نقل مینماید . نسخه فارسی این نامه در سال ۱۲۹۹ هـ ق بتوسط مهربان اسفندیار یزدی رونویس شده است .

مستنسخ در اول رساله مذکور چنین مینویسد « نامه ایست که در زمان سلطنت یزید بن معاویه ، مهدی فروه ساسان بر سلطان رستم داربادوسبان بخط وزبان پهلوی نوشته و آنرا در زمان شهراکم بن نام آور که از حکام تبرستان بوده موبد برزین رام بن خورزاد بفارسی ترجمه کرده وبخط زند نوشته و این بنده جانی بهرام بن رستم متخلص بمسکین آنرا ازخط زند بفارسی نقل کردم . »

موبد برزین رام مترجم نامه پهلوی در آخر آن چنین مینویسد « اورپرمان خسرو دادگر شهریار دانشور شهراکم پور نام آور بیستون پور زرین کمر پور کیکلوس از نژاده پادشاهان ساسانی که دادار اورمزد بفر فروهر ومهرخویش تا دیر زمانش پاینده وپایدار داره این بنده پیرو دین وه مازدیسنی موبد برزین رام پور خورزاد پوربهرام پور اسفندیار از پهلوی زبان اور پارسی زبان این زمان پای چم کردم تا هر کس بر خوانه بنیکی مرا یاد کند پاک یزدان وهان را فیروزی روزی کناد . تراچ . »

قبل از بیان مندرجات نامه بیمورد نیست در اطراف اشخاص نامبرده بالا صحبت شود . مهدی فروه ساسان چنانکه ازمتن نامه برمیآید برادر دستور دینیار معروف میباشد که از ترس تعقیب محافل دینی از ایران فرار نموده سپس با پیغمبر

تازی همراه گشته و بسلمان فارسی معروف گشت .

بخشی از متن نامه از عهد نامه‌ئی صحبت میدارد که حضرت محمد ص رسول عربی بخط حضرت علی بن ابیطالب محض رعایت خاطر دستور دینیار بنام وی یعنی مهدی فروه ساسان صادر نموده است چنانکه مینویسد : « من بنده بهر آگاهی و اویگمانی آن خسرو داد گر و همه دستوران و وهان رستم دار براینکه دینیار آئین بهی نهشته و بر یزد نهاده (ستایش مقرر) نیاکان استوان بیده (استوار بوده) از محمد نامه ستده بیدم که اثراته و سرایشتش (گفته و سرائیده او) علی نگاشته زن باز نویسی بهر مز گسی داشته ام (رونوشت آنرا بشاه ارسال داشته ام)

رونوشت عهد نامه مذکور و عهد نامه دیگری بنام بهرام شادپور که از طرف حضرت علی صادر گشته در کتابخانه مهر جی رانا در نوساری و بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی موجود و دانشمند معروف پارسی مرحوم گشتاسب نریمان آنرا با یادداشتها و ترجمه انگلیسی در سال ۱۹۲۵ میلادی منتشر ساخت . در عهد نامه نامبرده مهدی را بنام مهدی فروح بن شخسان یاد میکند . واژه مهدی در اینجا بعنوان صفت استعمال شده است نه بعنوان اسم خاص . چون در الفبای پهلوی حروف ا - خ یکسان است واژه ساسان و شخسان بیک قسم نگاشته میشود . مترجم نامه پهلوی بواسطه عدم انس با نام عربی شخسان آنرا بنام ایرانی ساسان تلفظ و ترجمه کرده عهد نامه چنین آغاز میشود .

« بسم الله الرحمن الرحيم . نسخة منشورة بخط امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه كتبها علي الاديم الاحمر هذا كتاب من رسول الله صلى الله عليه وسلم . بمهدي فروح بن شخسان اخي سلمان الفارسي رضي الله عنه واهل بيته وعقبه من بعده وما تناسلوا من اسلم منهم اوقام علي دينه (۱) » (ترجمه) عهد نامه ایست بخط امير المؤمنين علي بن ابي طالب رض . نوشت آنرا بر روی پوست بز سرخ . این

(۱) آقای رضاقلی منصور علی نامی اصل نامه را بر پوست و بخط کوفی و باقرآنی

خط حضرت سجاد و خرقة از شاه نعمه الله در تالار طویل اصفهان دیده

نامه ایست از پیغمبر خدا صلی الله برای مرد هدایت شده فروح پسر شخسان برادر سلمان فارسی رض و اهل خانه او و بازماند گانش و نسل آنها کسانیکه اسلام بیاورند و یا کسانیکه بردین خویش استوار باشند .

دستور دینیار یا سلمان فارسی چون اعراب را بکشور گشائی مصمم دید از عمر بن خطاب پیمان نامه گرفت تا اعراب زرتشتیان را آزار ندهند و ایران را ویران ننمایند و در قنای دین بهی نکوشند. عمر پیمان نامه داد ولی پس از فیروزی برخلاف مواد آن رفتار نمود .

عهد نامه که بنام بهرام شاد پور خیر اندر اس که از اخلاف دستور آذرباد مار اسپند میباشد و چنانکه گفتیم در دست است بتوسط مهدی فروح بن نامبرده دایر بر عدم تعرض مسلمانان بر آتشکده ها و اوقاف آنها از حضرت علی بن ابیطالب گرفته شده است. و نوشت هر سه عهد نامه را همین فروح برای محافظت در گنجور آتشکده ، چنانکه از متن نامه بر میآید بیادوسبان ارسال میدارد . و نوشت عهد نامه ای که حضرت سلمان از عمر بن خطاب گرفته بنظر نرسیده است و یحتمل مانند سایر کتب زرتشتیان راه نیستی پیموده باشد .

بادوسبان بن جیل معروف بگاوباره بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسب در سال چهل هجری سپهبد رویان گردید (۱). کیکاوس بن هزار آسف پشت پنجم شهر اکم پس از ۳۷ سال سلطنت در تبرستان در سال ۵۶۰ هق جهان را بدوود میگوید بعد از مرگ کیکاوس چون زرین کمر نوه او طفلی صغیر بود تخت سلطنت بهزار آسف مهرنوش میرسد و ۲۶ سال پادشاهی میکند .

زرین کمر در سال ۵۸۶ هق از طرف شاه اردشیر اسپهبد تبرستان بفرمانداری رویان منصوب میگردد . بیستون بن زرین کمر در سال ۶۱۰ هق بجای پدر بر تخت می نشیند .

نام آور بن بیستون پس از مرگ پدر در سال ۶۲۰ بفرمانروائی مشغول میگردد

(۱) بتاریخ تبرستان مازندران و رویان تألیف ظهیرالدین مرعشی مراجعه شود

تا آنکه در سال ۶۴۰ هـ ق تخت سلطنت بدست فرزندش شهرآ کم میرسد و اوتاسال ۶۷۱ هـ ق پادشاهی مینماید (۱) نامه مورد بحث بفرمان این سلطان که اجدادش همه پادشاه و از نسل شاهان ساسانی میباشند بتوسط موبد برزین رام بفارسی ترجمه گردید .

نامه پهلوی مهدی فروح بن شخسان اینک در دست نیست و ترجمه فارسی بخط اوستائی نیز از مجموعه کتب گرانبهای فرزانه مانکچی صاحب باتفاق دساتیر قدیمی ربوده شده و جزو کتابهای دستور منوچهر جاماسب جی حراج می شود و از دسترس ما بیرون میرود . فقط رونوشت آن بخط فارسی که بهرام بن رستم استنساخ نموده امروز بدست ماست .

چنانکه موبد برزین رام در ترجمه اسم شخسان اشتباهاً ساسان نوشته آقای نریمان وسایر دانشمندان پارسی که عهدنامه را مورد بررسی خویش قرار داده اند اسم عربی فروح را فرخ خوانده اند . اینگونه اشتباهات بویژه اشتباه موبد برزین رام ثبوتیست که نامه پهلوی مورد بحث زمانی هستی داشته .

قبل از اینکه بخشی از متن نامه که با این مقوله و دساتیر ارتباط دارد از نظر بگذرد باید دانست که موبد برزین رام هنگام ترجمه نامه پهلوی چنانکه گفتیم در آخر قرن هفتم هجری صورت گرفته بسیاری از لغات دساتیر را بکار برده از جمله آنهاست . بر بست بمعنی قانون - پای چم ، ترجمه - دهند ، آئین - نهاده ، قانون - آهنجیدن ، نوشتن - شمردن ، کشتن قتل کردن - بیغون پیمان و غیره .

مهدی فروح بن شخسان در نامه خویش بیادوسبان گاو باره از برادر خویش دستور دینیار که مورد طعن و لعن گروه زرتشتیان قرار گرفته طرفداری میکند و او را دیندار و درستکار خوانده مینویسد راه بهی نهشته و برخلافی تصورردان و دستوران با بدکاران همکاری نموده بلکه آنها را برای راه راست هدایت کرده است . آنگاه از علت غلبه اعراب بر ایرانیان و از پیغمبر تازی و آئین اوسخن میراند و میگوید که

(۱) بتاریخ تبرستان مازندران و رویان تألیف ظهیرالدین مرعشی مراجعه شود

دستور دینیار، رسول اکرم پیشوای عرب را در جنگهایی که بغزوات پیغمبر معروفست ملاقات و پیشنهاد میکند راهی بیاورد و در تربیت اعراب بکوشد. حضرت محمد با همکاری او از کتاب وستا و زندو وستاتیر و پیمان فرهنگ فرمانهای دینی را به عربی ترجمه میکنند. مهدی فروح بن شخسان چنانکه دیده میشود دساتیر را بنام وستاتیر در ردیف اوستا و زند قرار داده است.

سپس از تباهی خاندان سلطنتی ایران و ویرانی کشور سخن میراند و سلطان دعا و ثنا کرده مینویسد چنانکه در وستاتیر پیشگوئی شده فر و شکوه یزدانی با تازیان نخواهد ماند و از آیات آن کتاب شاهد میآورد و مینویسد «چین و نیم (چنین می بینم) که خروه با این گروه هم نمایند (نمیمانند) چه در وستاتیر، یزدان واجه (گوید) که «و بود حم تویم فرزام نود کاشمرند چم هود زسوی نور کاو سرو چیمام هود هام هائم هز توانای یو امر فیه رمد کاو نمایند له زلوچ».

آیات بالا از دساتیر فقرات ۱۵ و ۱۲ سیمناه از نامه شت پنجم ساسان میباشد و در آن کتاب بدین طریق تفسیر شده «و بهر نوا بزرگان خود را کشتند. چون هزار سال تازی آئین را گذرد چنان شود آن آئین از جدائیها که اگر به آئین گرش نمایند باز نشناسدش».

مهدی فروح بن شخسان در بخش دیگر نامه از ستایشهای رسول اکرم پیغمبر تازی نسبت به خوششور یزدان و جشنهای زرتشتیان مانند نوروز و مهرگان و گهنبار و شرافت علی بن ابیطالب و ذکر آنها در قرآن و اینکه عثمان بخشهای نامبرده را هنگام خلافت خویش از بین میبرد سخن رانده و اساس نامه آسمانی تازی را بر سه چیز می شمارد.

«و بنیان نامه شان بر سه چیزه یکی یزدان شناسی و آمیغی دانش که آنرا پی هیچ کردش از تیمار وستاتیر و وستا ورتازی زبان اندر برده چنین که «هوزامیم فه مزدان هز هز ماس و زماس هر شیور هر دیور» (۱) را قل اعوذ برب الفلق من شر

(۱) نخستین آیه از کلیه نامه های پیغمبران دساتیر.

ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب و من شر حاسداً اذا حسد وقل اعوذ برب الناس
ملك الناس آله الناس من شر الوسواس الخناس الذى يوسوس فى صدور الناس من الجنة
والناس آهنجيدو ، فه شيدشمتای هر ششگر زمریان فراهیدوز (۱)، را بسم الله الرحمن
وبیشی از این گوها ،

از مندرجات نامه مهدی فروج بن شخسان میتوان حدس زد که در آخر دوره
ساسانیان مردم از فشار گروه پیشوایان دینی بتنگ آمده منتظر ظهور یک نفر راهبر
وراهنمائی بودند تا خود را از زیر بار زور گوئی دستوران و بزرگان آزاد سازند.
گروههای مختلف با عقاید و مرام گوناگون در آن دوره قدم بمیدان گذاشتند و از
همه بالاتر مزدك قد برافراشت و خود را پیغمبر موعود خواند و انقلاب بزرگی
بوجود آورد . و وحدت اجتماعی ایرانیان را بهم زد . بنابراین بعید نیست شخصی
در تألیف دساتیر اقدام و خود را با اسم ساسان پنجم آخرین پیغمبران مذکور در آن
کتاب قلمداد نماید و زبان آسمانی بسازد و سپس برای فهم مردم تفسیر کند و
جمعیتی دور خود جمع نماید .

مندرجات دساتیر شباهت تامی با تعلیمات مانى دارد و چون پیشوایان این
گروه معروف بزنادقه بهرام و عنوان و ظاهرأ در لباس دینهای گوناگون بنشر و
ترویج عقاید خود میکوشیده اند یحتمل یکی از آنان دساتیر را برای پیشرفت اغراض
خود جعل نموده باشد .

هر چند زبان آن دوره پهلوی بوده و تفسیری ده بر آن نوشته شده فارسی است ولی
فارسی و پهلوی بهم نزدیک است و ممکن است یکی از آنها کتاب را شکل امروزی
در آورده باشد . یحتمل لغات موجوده در تفسیر که بلغات دساتیر مشهور شد، واژه
های پهلوی باشد که هنگام انتقالش. بالقبای فارسی تحریف گشته است .

بنابر آنچه گذشت باین نتیجه میرسیم که :

۱- تألیف دساتیر را بهیچوجه نمیتوان بدستور آذر کیوان یا همراهان او

(۱) دومین آیه از کلیه نامه های پیغمبران در دساتیر .

نسبت داد .

۲ - بطلان فرضیه‌ئی که قدمت دساتیر از عهد صفویه و قرن ۱۶ میلادی بالاتر نمی‌رود .

۳ - لغات دساتیر در قرن هفتم هجری معمول بوده و موبد برزین رام در ترجمه فارسی‌نامه پهلوی مهدی فروح‌بن شخسان بکار برده .

۴ - نسخه خطی دساتیر محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی که تاریخ کتابت دساتیر موبد نو بهار را ضبط نموده قدمت کتاب را بهزارسال قبل می‌رساند .
۵ - در حدود هزار و سیصد سال قبل دساتیر وجود داشته و آنرا وستاتیر مینامیده‌اند .

۶ - مهدی فروح‌بن شخسان در نامه خویش بیادوسبان گاو باره که بعد از واقعه کربلا نوشته برای ثبوت قول خود از آیات وستاتیر شاهد می‌آورد .

۷ - بنا بر فرضیه مسترنوریس ممکن است شخصی کتاب آسمانی دساتیر را برای رقابت با کتاب آسمانی تازیان جعل نموده تا جمعیتی دور خود جمع نماید .
۸ - بطن قوی یکی از پیشوایان فرقه مانی در جعل دساتیر دست داشته باشد .

ارباب رستم گیو



ارباب رستم گیو: که شهرت نیکوکاری اش سراسر کشور ایران را فرا گرفته و نیک نامی اش مورد تصدیق خاص وعام است روز ۱۵ مهر ۱۳۵۹ در سن ۹۴ سالگی بسرای جاودانی شتافت و با پاکان مینوی هم نشین گشت. ارباب رستم برابر مفهوم این جمله گاتها «خوشبخت کسی است که برای خوشبختی دیگران بکوشد» زندگانی اش پر از کار و کوشش بود. آثار خیر فراوانی که از این شادروان در سراسر کشور بنیاد گرفته گواه این حقیقت است.

ارباب رستم برای گسترش و حفظ مؤسسات خیریه و بهره وری بیشتر مستضعفین: در سال ۱۳۳۷ (۲۶ سال پیش) «بنیاد رستم گیو» تأسیس و به تحقق نیت خیرش آمادگی بخشید و اینک باختصار فهرست کارهای نیک و دهشهای خیراندیشان و مؤسسات خیریه ای که ایجاد و مورد استفاده عموم است در زیر آورده می شود:

(۱) دبستان دوازده کلاسه دخترانه گیو در تهران (۲) کمک به کسر بودجه و ساختمانهای خیریه انجمن زرتشتیان تهران (۳) مجتمع بزرگ فرهنگی و

اجتماعی و مسکونی در تهران پارس برای استفاده مردم فاقد خانه، بنام رستم باغ بروی قطعه زمینی به مساحت ۲۵ هزار متر که مشتمل است بر آذریان (معبد) — کتابخانه — تالارهای اجتماعی برای جشنها و هم چنین تالار مخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی و نیز ساختمانهایی که در حال حاضر شصت خانواده از افراد کم بضاعت در آن مسکون و افزون بر آن ۲۸ دستگاه ساختمان دیگر در دست ساخت و انتظار می رود تا چند ماه دیگر تکمیل و مورد استفاده خانواده مستضعف قرار گیرد، ضمناً زمین ورزش و بازی در اختیار جوانان و نونهالان قرار دارد (۴) دو باب دبستانهای دخترانه و پسرانه دوازده کلاسه بر روی دو قطعه زمین هریک به مساحت پنج هزار متر مربع بنام استاد خدابخش و استاد پور داود که سالهاست مورد استفاده است (۵) آب انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری و کم آبی (۶) اهدای یک قطعه چمن به مساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش و پرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی که خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک (تهران) — ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) و واگذاری ساختمان و زمین آن بوزارت بهداشتی (۸) دماوند (قریه کوهان) — ایجاد ساختمانهای مسجد — حمام بهداشتی — درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است و همچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رواز جاده اصلی فیروز کوه به قریه نامبرده (۹) یزد — الف — کمک به نوسازی و تعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی و ایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان ب — ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ۴۰۰ نفر بنام «تالار مروارید» مجهز با مبیل و اثاثیه و لوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی و برگزاری امتحانات و مجالس جشن از آن استفاده می شود، پ — ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهار هزار متر مکعب پیش از لوله کشی شهر یزد برای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب می شدند، ت — کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ث — ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین در زیارتگاه پیر سبز (چک چک)، ج — کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکار یزد — سازمان جوانان زرتشتی —

دبیرستان کیخسروی - انجمنهای زرتشتیان شهر و دهات و تعمیرات آدریان قریه مبارکه و دیوار کشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان - کمک به بودجه ساختمان دبیرستان دخترانه کیسخر و شاهرخ - انجمن زرتشتیان و آموزشگاه ها و دانشجویان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز - کمک به بودجه انجمن زرتشتیان - باغ وقفی زرتشتیان (۱۲) - تهران - کمک به صندوق رفاه مسجد تهران پارس واقع در فلکه دوم (۱۳) در بمهر ارباب رستم گیو در آمریکا در ۱۵ کیلومتری شمالغرب نیویورک در نیوراشل بر زمین مشجر بزرگی در ساختمان چهار طبقه. (۱۴) در بمهر مهربان گیو بنامگانه برادر زاده جوان ناکامش مهربان در کانادا گشایش ۱۵ آذر ۱۳۵۷ خ. (۱۵) ابتیاع زمین وسیعی در شیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان. که در سال گذشته با همت خیراندیشان ساختمان آن تکمیل و افتتاح گردید ناگفته نماند که بهر سازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده اند مستمراً از کمک های بنیاد برخوردار می باشند همانند انجمنهای زرتشتیان در تهران و دیگر شهرها - سازمان فروهر جوانان زرتشتی تهران - کانون دانشجویان تهران - کمک به بودجه آرامگاه های زرتشتیان در تهران (قصر فیروزه) اصفهان و شیراز و یزد و درمواقع اضطراری کمک به زلزله زدگان و آسیب دیدگان کشور توسط مقامات روحانی و حلال احمر و انجمن مبارزه با سرطان و همچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی و تربیت بدنی کشور: افزون بر آن بسیاری از موسسات خیریه و اجتماعی از کمک هایی بنیاد روان شاد ارباب رستم گیو برخوردار گشته اند که ما از آن بی خبریم زیرا آن روانشاد از تظاهر و خودنمایی بیزار و خصلتاً از فخر فروشی نفرت داشت از اینجهت اقلامی که در بالا بر شمرده شد امکاناً کامل نمی باشد ولی همین اقلام گویای آنست که آثار نیک و بناهای خیریه ارباب رستم در سراسر کشور گسترده و در همه جا و همه حال مجسم است. افزون بر آنچه بیان گردید آن روانشاد از آغاز نمایندگی در مجلس و سپس در سنا کلیه حقوق و مزایای دریافتی را برای تامین کسر بودجه انجمنهای زرتشتیان اختصاص داده و بآنها می پرداخته است.